جلد ۱-۲

تاریخ ادیان و مذاهب جهان

تاریخ ادیان و مذاهب جهان جلد 1 الی 2

مشخصات کتاب

سرشناسه : مبلغی آبادانی عبدالله عنوان و نام پدیدآور : تاریخ ادیان و مذاهب جهان از 35 هزار سال قبل تا اسلام و مذاهب و فرق در اسلام عبدالله مبلغی آبادانی مشخصات نشر : قم انتشارات منطق (سینا)، 1373. مشخصات ظاهری : 3 ج مصور شابک : بها:28000ریال دوره سه جلدی وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه موضوع : ادیان -- تاریخ موضوع : دین -- فلسفه رده بندی کنگره : BL80/2 /م 2ت 2 1373 رده بندی دیویی : 290 شماره کتابشناسی ملی : م 73-2372

جلد اول

مقدمه ناشر

استقبال از ((کتاب)) و گرایش به ((کتابخوانی)) در جامعه ما بعد از انقلاب اسلامی ، دارای فراز و نشیب قابل توجهی بوده و بدین جهت چاپ و نشر کتاب نیز از طرف ناشرین دستخوش تغییرات قابل ملاحظه ای گریده است .

بدون شک تحولات اجتماعی در ابعاد گوناگون تاءثیرات مهمی بر فکر و فرهنگ مردمی که تاءثیر از محیط اجتماعی هستند دارد . ولی از طرف دیگر توانایی فکری و رشد فرهنگی آگاهان مسائل فکری می تواند ساختار حرکت های کمی و کیفی موجود در بافت های گوناگون اجتماعی را در جهت پویائی اندیشه های آگاه قرار دهد .

و می دانیم اساس ((فرهنگ پویا)) بر وجود ((کتاب آگاهی بخش)) مبتنی و استوار است . و آگاهی های اصیل و زیربنائی که مغزها را متحول و متکامل می گرداند ، از طریق کتابهای مفید و ارزنده حاصل می گردد .

با توجه به این نکات ، پیشگامان مسائل فکری و فرهنگی و آگاهان دردمند مردمی مسئولیت مهمی در قبال نسل چشم انتظار و امیدوار به حال آینده

را دارند .

بر همین اساس ما تلاش های پیگیر پیکارگران عرصه های فکری و فرهنگی را در ستیز با اهریمن جهل و نادانی و رکود می ستائیم و بر احیاءگران اندیشه های آگاه و بیدار و پویای اسلامی درود و تحیت می فرستیم ، و توفیق مؤ لفان محقق و بیدارگر را از درگاه حق مسئلت داریم .

روزی مؤ لف محترم این کتاب برای تهیه کتاب به انتشارات مراجعه کردند ، سخن از کتابهای ((تاریخ ادیان)) به میان آمد ایشان گفتند که حدود سه هزار صفحه مطلب را در مدت ده سال درباره تاریخ ادیان و مذاهب جمع آوری نموده اند . بر این مبنا که مؤ لف کار چشمگیری انجام داده ، با ملاحظه یادداشت های ایشان علاقه مند به چاپ چنین کتابی شدم ، و از طرفی چون یادداشت ها در مقاطع مختلف به مدت ده سال جمع آوری شده بود بدون دسته بندی و نظم کامل بود ، و چون هدف ما ارائه کتابی بی عیب و نقص و منقح برای دوستداران کتاب بود ، از این جهت به یکی از دوستان که در کار ویراستاری و تاءلیف سابقه داشت این مطلب را در میان گذاشتم و ایشان نیز پذیرفتند که در مدت یکسال کار ویرایش و مرتب کردن مطالب را به عهده بگیرند و بحمدالله به شایستگی این کار را انجام دادند .

بدینوسیله ناشر و مؤ لف هر دو ، خود را مدیون زحمات و تلاش ایشان می دانند . ولی با همه تلاشی که در کار چاپ این کتاب به عمل آمده مسلما خالی از نقص

و ایراد نخواهد بود . و ما هم ادعای کار بدون نقص را نداریم . از این جهت از دوستداران کتاب و ارباب فضل و دانش خاضعانه خواستار ارائه نظرات اصلاحی هستیم .

در آمدی بر : تاریخ

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده رهنمای

خداوند کیوان و گردان سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

زنام و نشان و گمان برتر است

نگارنده بر شده پیکرست

به بینندگان آفریننده را

نبینی مرنجان دو بیننده را

نیاید بدو نیز اندیشه راه

که او برتر از نام و از جایگاه

سخن هر چه زین گوهران بگذرد

نیابد بدو راه جان و خرد

خرد گر سخن برگزیند همی

همانرا گزیند که بیند همی

ستودن نداند کس او را چو هست

میان بندگی را ببایدت بست

خرد را و جان را همی سنجد اوی

در اندیشه سخته کی گنجد اوی

بدین آلت رای و جان و زبان

ستوده آفریننده را کی توان

به هستیش باید که خستو شوی

زگفتار بی کار یکسو شوی

پرستنده باشد و جوینده راه

بژرفی بفرمانش کردن نگاه

توانا بود هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود

از این پرده برتر سخن گاه نیست

ز هستی مر اندیشه را راه نیست (1)

تاریخ

تعریف

ابوریحان بیرونی می گوید : ((تاریخ مدت معینی است که از آغاز سال شروع می شود .))(2) می توان گفت که آغاز هر چیزی آن است ؛ مثلا مبداء بعثت پیامبری یا لحظه قیام مصلحی یا هنگام هلاکت امت و ملتی و . . . تمام این حوادث و زمان وقوع آن به وسیله تاریخ شناخته می شود . بدیهی است که کلیه جوامع بشری در همه حالات دینی و دنیوی خود به ناچار در دایره تاریخ قرار می گیرند . تاریخ هر

ملتی متعلق به مردمی است که آن را ساخته و پرداخته اند ، ((پس این انسان است که تاریخ را می سازد . (3)))

لغت

تاریخ در لغت به معنای وقت شناسی است و در اصطلاح یعنی تعیین وقت ؛ زمان گذشته ، حال ، آینده . تاریخ شناسائی وقت است با اسناد به آغاز حدوث امری شایع و رایج . تاریخ علمی است که از تعیین وقت (زمان) و حالات و موضوعات مربوط به آن بحث می کند .

((کافیجی)) می گوید : ((لفظ تاریخ معرب (ماه ، روز) فارسی است که به پیشنهاد هرمزان ایرانی وارد جلسات مسلمانان شده است . تواریخ مشهور عبارت است از :

تاریخ هجری ، تاریخ رومی ، تاریخ فارسی ، تاریخ سلطانی .))(4)

مؤ لف ((مفتاح السعاده)) می گوید

مؤ لف ((مفتاح السعاده)) می گوید : ((علم تاریخ معرف احوال طوایف بشری است که آداب و رسوم و انساب آدمی را در بر می گیرد . . . هدف علم تاریخ آشنائی و آگاهی از حالات گذشتگان است . فایده علم تاریخ گرفتن عبرت و پند از سرنوشت پیشینیان است .)) (5)

((سخاوی)) می گوید : ((تاریخ در لغت یعنی وقت . گفته می شود :

ارخت الکتاب و ورخته زمان و اوقات کتاب را بیان کردم .))(6)

((جوهری)) می گوید : ((تاریخ به معنای تعریف وقت و توریخ نیز مانند آن است .

گویند : ورخت و ورخته .))(7)

اصمعی می گوید : ((قبیله بنو تمیم می گویند : ورخت الکتاب توریخا ، و قبیله قیس می گویند : ورخته تاریخا .

))(8) و این نشانه اصالت عربی وارژه ((تاریخ)) است .

بعضی گفته اند که این لغت عربی خالص نیست ، بلکه معرب و ماءخوذ از ((ماه)) و ((روز)) فارسی است که ((ماه)) به معنی ((قمر)) و روز به معنای ((یوم)) است .

ابو منصور جوالیقی می گوید : ((کلمه تاریخ که امروز مردم استعمال می کنند ، عربی خالص نیست . مسلمین این کلمه را از اهل کتاب اقتباس کرده اند ، زیرا تاریخ مسلمانان براساس سال هجری در زمان خلافت عمر نوشته شده و تاکنون متداول و مرسوم است .))(9)

((سخاوی)) می گوید : ((موضوع علم تاریخ ، ((انسان)) و ((زمان)) است ، و مسائل تاریخ بررسی جزئیات حالات عارضه بر آدمیان در زمانم و در دایره اوضاع و احوال است .)) و می افزاید : ((علم تاریخ فنی از فنون علم حدیث نبوی است و زینتی است که هرگاه روش استوار و محکم را در آن بپیمایند ، دیده را روشن و بینا می کند و موقعیت این دانش در دین ، عظیم است و سود حاصله از آن به شرع کمک می رساند و به سبب شهرتش از بیان و تفهیم بی نیاز است . . .))(10)

سیوطی می گوید : ((از فوائد علم تاریخ آشنائی با نسلها و توطن گزیدن آنها و شمارش عدد آنان و اوقات ویژه و درگذشت بزرگان و تولد آنها و رواه آنان است ، با علم تاریخ دروغ دروغگویان و راست گوئی راستگویان شناخته می شود . چنانکه خداوند می فرماید :

((ای کسانی که ایمان آورده اید

، هرگاه به قرض و نسیه معامله می کنید ، برای زمان معلوم شند و نوشته در میان قرار دهید (قرآن 2/282) . (11)

((ظهیر الدین مرعشی)) می گوید : ((بدان که علم تاریخ علمی است مشتمل بر حالات گذشتگان این جهان که چون اهل بصیرت به نظر اعتبار بر مصداق ((فاعتبروا یا اولی الابصار)) (قرآن ، حشر ، 2) نگاه کنند ، به دلایل عقلی که ((فاعتبروا یا اولی الالباب)) بدانند که احوال مردم حال را مآل کار بر همان منوال خواهد بود و غرض از آن ، مجرد قصه خوانی و خوش آمد طبع و هوای نفسانی نباشد ، و غرض کلی و مقصود اصلی بر آن باشد که از داشتن آن فایده دین و دنیا حاصل آید که اگر مقصود از آن فایده دارین نبودی ، خدای تعالی در کلام مجید ذکر انبیاء و اولیاء که پادشاهان دین و دنیااند ، نکردی و احوال کفره و فجره و فسقه را که خسر الدنیا و الآخره اند هم به استقصاء یاد نفرمودی . . .))(12)

((ابن خلدون)) می گوید : ((بدان که فن تاریخ را روشی است که هر کس بدان دست نیابد ، و آن را سورهای فراوان و هدفی شریف است ، چه این فن ما را به سرگذشتها و خویها ملتها و سیرتهای پیامبران و دولت ها و سیاستهای پادشاهان گذشته آگاه می کند . باید دانست که حقیقت تاریخ خبردادن از اجتماع انسانی یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض می شود ، چون توحش و همزیستی ، عصبیت ها و انواع

جهانگشائی های بشر و چیرگی گروهی بر گروه دیگر و آنچه از این اجتماع ایجاد می شود مانند : تشکیل سلطنت و دولت و مراتب و درجات آن و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش به دست می آورد چون پیشه ها و معاش و دانش ها و هنرها و دیگر عادات و احوالی که در نتیجه طبیعت این اجتماع روی می دهد .))(13)

مؤ لف ((ریحانه الادب)) می گوید : ((بدیهی است که علم تاریخ و دانستن اطوار و ادوار زندگی پیشینیان ، بویژه طبقات علما و اهل فضل و دانش از ایشان ، از مهمات عقلیه و نقلیه بوده و قسمت عمده از آیات شریفه قرآن به همین موضوع تخصیص داده شده و قلم و رقم از احصای مزایای آن قاصر و همین بس که احیای آثار پیشینیان و سلف تاءمین حیات آیندگان و خلف و به مثابه احیای خودشان و بهترین وسیله تجربه و عبرت ایشان است ، و توان گفت که در حقیقت عمر ایشان را با عمر خود توام کردن و چندین عمر بر عمر خود افزودن است . . .))(14)

در ((کشف الظنون)) آمده است : ((تاریخ)) در لغت به معنای ((وقت)) است . گفته اند که از لحاظ ریشه غیر عربی است ، زیرا مصدر ((مورخ)) است و آن معرب ((ماه)) و ((روز)) است . امام در اصطلاح مورخان ، ((تاریخ)) به معنای شناخت احوال طوایف و شهرها و آداب و رسوم و عادات و اعمال رجحال و انساب و وفیات آنان است . و ((موضوع تاریخ)) عبارت

است از شرح رویدادها و بناها و احوال مردم گذشته و رجال بزرگ ؛ مانند پیامبران ، حکما ، علما ، سلاطین ، شعرا و . . . و بطور کلی غرض از تاریخ آگاهی بر احوال اقوام گذشته است . و ((فایده تاریخ)) عبرت از این حالات و حصول ملکه تجربه از راه وقوف بر دگرگونیهای روزگار است ، تا از مضرات مهمی که از آنها یاد می شود ، احتراز کرده و از منافع آنها استفاده شود .

و این علم همان گونه که گفته اند ((عمر دوباره)) است . . . .))(15)

دکتر علی شریعتی ، مورخ و جامعه شناس معاصر می گوید :

((. . . ((تاریخ)) ، اطلاع بر گذشته ها نیست . . . ((تاریخ)) ، مجموعه حوادثی که پیش از این روی داده نیست ؛ ((تاریخ)) ، مطالعه فرهنگهای مستقل ، تمدنهای مستقل و جامعه های مستقل و اقوام و نژادهای مشخص و معین در یک عمر خاص نیست ، ((تاریخ)) حتی اطلاع بر تغییرات و تحولات گوناگون و مختلف این واقعیتها در طول زمان و ادوار مختلف نیست ؛ ((تاریخ)) ، تاریخ ادبیات ، شغر یا هنری که نویسنده ، شاعر یا هنرمندی به نام مورخ با نتخاب عناصر موجود در گذشته خلق می کند و خود ، طبق ذوق ، عقیده و آرمان خویش بدان شکل و جهت و معنای خاصی می بخشد ، نیست ؛ ((تاریخ)) گذشته ای است که زمان حال را پدید آورده است ، ((تاریخ)) حرکتی است که به سوی آینده در

جریان است . . . ((تاریخ)) عمر نوع انسان است .))(16)

آغاز تاءلیف تاریخ

((هومر)) نخستین مورخی است که ((تاریخ)) را به ((نظم)) آراست و ((ایلیاد)) نام نهاد و به جهانیان تقدیم کرد . اما در عین حال ((هرودت)) پدر ((تاریخ)) نام گرفته و نخستین مورخ ((نثر)) نویس ((تاریخ بشر)) است . (17)

نخستین کسی که در تاریخ اسلام کتابی نوشته ، ((ابان بن عثمان)) (م 140 ه) بوده است ، اما نخستین تاریخ جامع در اسلام تاءلیف ((هشام بن محمد بن سائب)) است . (18)

((در دوره نخست خلافت عباسیان (232 132 ه) نگارش تاریخ اوج گرفت ؛ ابواسماعیل محمد بن عبدالله ازدی واسطی (نیمه قرن دوم هجری) کتاب فتوح الشام را نوشت . ابو عبدالله محمد بن عمر واقدی (م 207 ه) کتابهای : ((المغازی)) ، ((فتوح الشام)) ، ((فتح العجم)) ، ((فتح مصر)) و . . . را نوشت

ابو عبدالله محمد بن سعد زهری کاتب واقدی (م 230 ه) کتاب ((الطبقات الکبری)) را نوشت . ابوالمنذرین هشام بن محمد بن سائب کلبی (م 204 ه) و هیثم بن عدی طائی (م 207 ه) و ابوالحسن علی بن محمد بصری مدائنی (م 225 ه) کتبی در تاریخ و علم الانساب تاءلیف کردند .

در دوره دوم خلافت عباسیان (334 232 ه) و استقرار آل بویه در بغداد ، کار تاءلیف و ترجمه رونق فراوان یافت و در رشته های گوناگون تاریخ اسلام از فتوحات و تاریخ جزیره العرب و تاریخ عمومی و خصوصی و جز آن ، دانشمندانی کار تحقیق و تاءلیف را دنبال

کردند و آثاری گرانبها از خود بر جای گذاشتند)) . (19)

تقسیمات تاریخ

الف : تاریخ قدیم ؛ که درباره ادواری از ازمنه بسیار قدیم بحث می کند . تاریخ قدیم به انقراض امپراتوری روم غربی (476 ه) و به عقیده برخی به مرگ ((تئودوسیوس)) (395 م) خاتمه می یابد .

ب : تاریخ قرون وسطی ؛ شامل ادواربین تاریخ قدیم و جدید می شود .

ج : تاریخ معاصر ، شامل حوادث دوران معاصر یا از ادواری بحث می کند که هنوز شواهد و آثار آن دوره موجود است .

تقویم تاریخ

الف : تاریخ جلالی ؛ منسوب به ملک شاه سلجوقی که مبداء آن را 471 ه قرار داد . تثبیت نوروز در اول فروردین هر سال یادگار آن دوران است . به همین دلیل ، به نوروز سلطانی شهرت یافت .

ب : تاریخ غازانی (یا سال غازانی) منسوب به غازان خان مغول مبداء آن 701 ه ق .

ج : تاریخ یزدگردی (یا تاریخ ایرانیان) که مبداء آن جلوس یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی است (632 یا 661 م) . (20)

مبداء تاریخ ؟

نظر دانشمندان اسلامی

ابن خیشمه می گوید ((چون آدم از بهشت هبوط کرد و فرزندانش در زمین پراکنده شدند ، این جریان مبداء تاریخ بود . . . تا آنگاه که خداوند نوح را به رسالت مبعوث کرد ، پس مردم مبداء تاریخ را بعثت نوح قرار دادند . . . و پس از طوفان نوح تا آتش ابراهیم ، مبداء تاریخ طوفان نوح بود . . . و فرزندان اسحاق مبداء تاریخ را از آتش ابراهیم تا بعثت یوسف و از بعثت یوسف تا بعثت موسی و از بعثت موسی تا بعثت سرورمان رسول اکرم که درود خدا بر او باد ، گرفتند . و اما فرزندان اسماعیل ، مبداء تاریخ را از به آتش افکندن ابراهیم تا بنای کعبه تا آنگاه که پراکنده شدند ، گرفتند . از آن

پس ، هر کسی از آن قوم که از تهامه بیرون می رفت ، آن را مبداء تاریخ می گرفتند تا که لوئی بمرد .

از مرگ لوئی تا حادثه اصحاب فیل ، مبداء تاریخ مرگ لوئی بود . و از حادثه

فیل به بعد تا قبل از هجرت پیامبر اسلام (ص) ، مبداء تاریخ عام الفیل بود . تا آنکه مبداء تاریخ را هجرت رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه گرفتند .))(21)

تاریخ اسلام و مبداء آن

((ابن عساکر)) می گوید : ((رسول اکرم (ص) در روز ورود به مدینه (ربیع الاول) امر به نوشتن تاریخ فرمودند .))

((یعقوب بن سفیان)) می گوید : ((نگارش تاریخ در اسلام از روز ورود پیامبر (ص) به مدینه است)) . ((ابن عساکر)) این قول را تائید می کند و می افزاید که مشهور است که ((عمر بن خطاب)) دستور نگارش تاریخ را داده است .

((سیوطی)) با ارائه سندی می گوید : ((هنگامی که ((پیامبر)) (ص) به نصارای نجران نامه ای نوشتند ، بر اساس تاریخ هجری نوشتند و به ((علی)) (ع) دستور دادند که تاریخ نامه را بنویسند و ایشان هم سال پنجم هجری را مبداء تاریخ قرار داده و نوشتند .)) و این نشان می دهد که ((عمر بن خطاب)) در تعیین مبداء تاریخ دخالتی نداشته است .

((بخاری)) می گوید : ((عمر پرسید تاریخ را از چه زمانی بنویسم ؟ برای این کار مهاجرین را گرد آورد . علی علیه السلام به او گفت : تاریخ را از روز هجرت پیامبر (ص) بنویس .)) در همین رابطه ((ابن عساکر)) می نویسد : ((ابو موسی الشعری به عمر نامه ای نوشت که نامه های تو تاریخ ندارد ، پس تاریخ بگذار . عمر در این باره با افرادی مشورت کرد . بعضی گفتند

: بر اساس بعثت پیامبر (ص) و برخی گفتند : بر اساس وفات رسول خدا (ص) . عمر گفت : نه ، بر اساس هجرت ایشان تاریخ را می نویسم . . .)) .

بخاری می گوید : ((قراردادی به دست عمر دادند که تاریخ آن ماه شعبان بود . عمر گفت : کدام شعبان ، اینکه در آنیم یا آنکه گذشته و یا آنکه هنوز نیامده است ؟ سپس عمر به اصحاب پیامبر گفت : چیزی را برای مردم قرار دهید که با آن تاریخ را بدانند . بعضی از یاران گفتند : بر اساس تاریخ روم بنویسید . عمر گفت : تاریخ روم طولانی است ، زیرا آن تاریخ از عصر ذوالقرنین آغاز شده است . برخی گفتند : بر اساس تاریخ پارسیان باشد . عمر گفت : پارسیان نیز هر پادشاهی از آنان که به سلطنت می رسد ، تاریخ پیشین را فرو می افکنند . آنگاه نظر همگی بر آن قرار گرفت که تاریخ را بر اساس ((هجرت)) که ده سال از آن زمان می گذشت ، بنویسند . لذا بر اساس هجرت رسول اکرم ، مبداء تاریخ اسلام تعیین شد که تا این زمان باقی و استوار است .))(22)

. . . از این اقاویل که بگذریم ، در این میان آنچه مهم است ، بنیان تاریخ است که بر گامهای استوار انسان بنا نهاده شده ؛ یعنی که انسان علت غائی تاریخ است . و چنین می نماید که تاریخ به مثابه یک کل حقیقی است که ادیان و مذاهب و عقاید و آراء

بشری علت فاعلی آن هستند ، چرا که بخشی از حوادث خاستگاهی فکری عقیدتی دارند که طبعا برای شناخت آن حوادث باید مصدر آن را شناخت و این مهم مستلزم یک کار تحلیلی است و نه نقلی .

تاریخ نقلی کارش همان نقالی است و احیانا گرفتن پندی و دادن اندرزی ! آنچه سرنوشت ساز است ، بیان تحلیلی است که البته رسالتی بس عظیم است و دانش گسترده و بصیرت و بینائی ژرفی را می طلبد .

کتاب شناسی

خواننده برای دریافت دقیق تاریخ و مباحث آن ر . ک منابع اصلی به فارسی : ادوارد هالت کار / تاریخ چیست ؟ ترجمه حسن کامشاد . تهران . خوارزمی . چاپ دوم . 1356 .

کارل پوپر/ فقر تاریخیگری ترجمه احمد آرام . تهران . خوارزمی . چاپ اول . 1350 .

هگل / عقل در تاریخ . ترجمه حمید عنایت . تهران . دانشگاه آریامهر . 1356 .

ویل واری یل دورانت / درسهای تاریخ . ترجمه احمد بطحائی .

تهران . کتابهای جیبی . 1350 .

دکتر علی شریعتی / تاریخ تمدن . م . آ . 11 و 12 . تهران . 1359 .

دکتر زرین کوب / تاریخ در ترازو . تهران . امیر کبیر . چاپ دوم . 1362 .

دکتر شریعتی / اسلام شناسی . م . آ . 30 . تهران . 1364 .

دکتر شریعتی / انسان . م . آ 20 . تهران . 1361 .

دین و مذهب ؛ تعاریف ، دیدگاهها

پیدایش دین و مذهب در جوامع بشری

روایات مذهبی (عهد عتیق و جدید و قرآن) و آثار به دست آمده از کهن ترین دوران حیات بشر ، همه حکایت از دینداری انسان می کنند .

روانشناسی تاریخی انسان نشان می دهد که بشر از پگاه آفرینش لحظه ای بی دین و بی عقیده نبوده است ؛ اشکال پرستش در کلیه ادوار تاریخ همین را ثابت می کند . بنابراین اگر ما تاریخ تکامل انسان را به دو دوره یا مرحله کلی تقسیم کنیم ، در می یابیم که : در دوره تکامل عضوی که مرحله بدوی حیات انسانی است . بشر معقتد ، متدین

و صاحب عقیده بوده است . درخشش عصر دینداری انسان از مرحله ای است که تکامل مغزی یا عقلی انسان آغاز می شود . و همین مرحله ، آن دوره ای است که گزارشهای مذهبی سخن از حضور پیامبران دارند .

با نگاهی به داستان آفرینش در قرآن ، می توان دریافت که قدمت انسان در زمین بسیار طولانی است . این واقعیت را می توان از پرسش و پاسخ فرشتگان و خداوند دریافت . روایات مذهبی شیعه نیز همین را می رساند . آنجا که امام علی بن ابیطالب (ع) در پاسخ به این سوال که : آیا قبل از پدرمان آدم ، آدم دیگری هم در زمین زیسته است ، فرمود :

اگر انسان از اکنون تا قیامت هم به شمارش آدم های قبل از پدرمان آدم بپردازد ، نخواهد توانست تعداد آدم های قبل از آدم را احصا کند . و این ، قدمت حضور انسان در زمین را می رساند و در نتیجه ، پیشینه پرستش و عقاید انسان را بیان می کند . و از همین رو است که :

((هنری لوکاس)) می گوید : ((دین پیچیده ترین عنصر فرهنگ ابتدائی انسان است . . .

و پیداست که همه مردم اولیه گونه ای اعتقاد دینی داشته اند و انسان اولیه مانند بازماندگانش به نیروی راز آلودگی که نگاه دارنده زمین ، آسمان و سراسر زندگی او است ، عمیقا احساس وابستگی می کرد . انسانهای ابتدائی عموما به نیروهای فرا طبیعی باور داشته و بسیاری از عادتهای فرهنگی آنان از اینگونه گرایشهای ماوراء طبیعی سرچمشه گرفته است

. انسان نخستین با موجودات اطراف خود چنین نجوا می کرد :

من ده ساله بودم ، به زمین ، آسمان ، رودخانه ها و جانوران اطرافم نگاه می کردم و نمیتوانستم بفهمم که اینها را کدام نیروی بزرگ تر ساخته است . به قدری نگران فهماین موضوع بودم که از درختها و بوته ها سوال می کردم . پنداری گلها به من خیره شدهبودند . می خواستم از آنها بپرسم : شما را چه کسی آفریده ؟ به سنگهای خزه پوشنگاه می کردم که بعضی به شکل انسان بودند . اما اینها نمی توانستند جواب مرا بدهند . پس از چندی خواب دیدم . یکی از همین سنگهای کوچک به خوابم آمد و گفت : آفریدگارهمه چیز واکان تانگاه خدای یکتا است))(23)

معنی دین و مذهب و اشاره ای به طبقه بندی آنها

معنی و مفهوم ؛

واژه ((دین)) لفظ مشترک آریائی و سامی است .

محققان لفظ دین را در آثار سه قوم دیده اند :

1 در لغت آرامی (لغت اقوام ساکن شمال بین النهرین) به معنای ((حکم و قضا)) به کار گرفته شده است .

2 در لغت عرب به معنای ((رسم و عادت و شریعت)) آمده است .

3 در ((اوستا)) دین به معنای ((شریعت و مذهب)) آمده است . و در اصطلاح عرف ، دین شریعتی است که به وسیله یکی از فرستادگان الهی یا مدعیان نبوت آورده شده است . (24)

((دین)) کلمه ای است عربی که در زبانهای سامی (عبری و آرامی) نیز به کار رفته و به معنای ((قضاوت و جزا)) هم آمده است ؛ مانند : ((یوم الدین)) که

به معنای روز جزا و داوری است .

و در لغت عرب به معنای ((اطاعت و انقیاد)) هم آمده آنگونه که به معنای ((آئین و شریعت)) هم به کار رفته شده است . لفظ دین در اوستا به صورت ((وئنا)) آمده که به معنای ((وجدان)) و ضمیر پاک)) است .

در فرهنگ اسلام دین را اینگونه معنی کرده اند :

((دین عبارت است از اقرار به زبان و اعتقاد به پاداش و کیفر در آن جهان و عمل به ارکان و دستورات آن)) . (25)

دین در اصطلاح اسلامی

دین در اصطلاح اسلامی به دو معنی آمده است :

1 دین ، احکام و دستوراتی است که از طرف پروردگار برای راهنمایی جامعه بشری بر رسولان و پیامبران حق وحی شده باشد .

2 دین ، یعنی ((ملت)) (مله ابراهیم) و ((شریعت)) ؛ شریعت محمد (ص) .

دستورات پیامبران الهی را می توان به سه دسته تقسیم کرد :

1 اعتقادات ؛ مانند توحید و نبوت و معاد .

2 دستورات اخلاقی ؛ سیر و سلوک انسانی و . . . .

3 تکالیف عملی ؛ عمل بر طبق احکام و دستورات دینی .

((راغب)) در ((مفردات)) می گوید : ((شریعت را به اعتبار اطاعت و فرمانبرداری دین گویند .))

((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) می گوید : ((اطاعت را دین گویند ، از این روی که طاعت برای جزا است .))

در قرآن : دین به معنای ((جزا)) آمده است : مالک یوم الدین (26) (صاحب روز جزا است) . و به معنای شریعت نیز آمده

است : ما جعل علیکم فی الدین من حرج (27) و به معنیطاعت نیز : مخلصین له الدین ، همچنین به معنای کیش و شریعت : ان الدین عندالله الاسلام(28) ، و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین (29) ، لااکراه فی الدین . . . (30) ، و ذرالذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا . . . (31)

امام علی بن ابیطالب (ع) در معنای ((دین)) فرموده اند :

((آغاز دین تسلیم بودن در برابر پرورگار و پایان آن بندگی خالص او کردن است ، دین را جز عقل سامان نبخشد ، دین و ادب هر دو محصول عقل اند ، دین آدمی را از هر کار زشت و ناپسند باز می دارد .))(32)

معنی ((مذهب)) و فرق آن با دین

((مذهب)) مصدر میمی و ماءخوذ از ((ذهب)) است که در زبان عربی به معنای ((طریقه و روش)) است . در تعابیر علماء دین ، مذهب طریقه خاص دین است . ((جرجانی)) می گوید که : دین منسوب به خداست و ملت منسوب به پیامبر و مذهب مذهب جعفری یا حنفی ، یا حنبلی ، یا مالکی و شافعی . غالبا اختلافات و افتراقات یک دین را مذهب گویند ، مانند : مذهب کاتولیک ، پروتستان ، ارتودکس در دین مسیح . (33) و نیز آمده است که ((مذهب)) به معنای طریقه و روش است .

در اصطلاح متکلمان ، مذهب به معنای روش خاصی است در فهم مسائل اعتقادی که منشاء اختلاف در آن توجیه مقدمات منطقی و یا تفسیر ظاهر قرآن است ؛ مانند

مذهب شیعه امامیه ، مذهب اشاعره ، مذهب و معتزله . و در اصطلاح فقهی به معنای روش خاصی در استنباط احکام از ظواهر کتاب و سنت است ، مانند مذهب جعفری ، حنفی ، مالکی ، شافعی ، حنبلی و . . . (34)

طبقه بندی مذاهب و ادیان

طبقه بندی مذاهب در تاریخ ؛ بر اساس نژاد شناسی :

1 مذاهب اقوامی که از میوه درختان و شکار زندگی می کنند .

2 مذاهب اقوامی که به کشت و زرع می پردازند .

3 مذاهب اقوامی که از گله داری امرار معاش می کنند .

4 مذاهب اقوام و مللی که متمدن شناخته می شوند .

طبقه بندی ادیان جهانی ؛ بر اساس جامعه شناسی :

1 ادیان کلانی ؛ مانند آئین توتم پرستی و . . .

2 ادیان ملی و قبیله ای ؛ مانند آئین چند خدایی یونان باستان .

3 ادیان جامع جهانی ؛ یهودیت ، مسیحیت ، اسلام و . . .

دین و مذهب از دیدگان جامعه شناسان

ماکس مولر : ((مذهب کوششی است که برای درک آنچه قابل درک است و بیان آن چیزی که غیر قابل تقریر است .))

((مذهب یعنی ارتباط انسان با قوای ما فوق انسانی که آدمی به آنها اعتقاد پیدا کرده و خود را وابسته به آنها می داند .))

((مذهب از یک طرف وجود قوای اعلی را که بشر به آنها وابسته است ، اعلام می دارد و از دیگر طرف ، امکان برقراری رابطه با آنها را ممکن و ضروری می شمارد ، این ارتباطات مذهب را تشکیل می دهند .))

((مذهب یعنی تلاشها و فعالیتهای بشری که از اعتقاد به قوای ما بعدالطبیعه سرچشمه گرفته و بشر وابستگی نهائی خود را به آنها حس می

کند .))

((مذهب نظام مشترکی از اعتقادات و اعمال مربوط به مقدسات و محرمات می باشد . . .))

((مذهب عبارت از نهادی اجتماعی است که صفت شاخص آن وجود

امتی است که افراد آن در امور زیر با هم اتفاق نظر دارند :

الف : اجرای بعضی از مناس مرتب و پذیرش از دستورات و تعبیرات .

ب : اعتقاد به ارزش مطلق که هیچ چیز با آن ارزش مطلق ، معادل نتوان بود و امت ، نگهبان آن ارزش مطلق است .

ج : مربوط نمودن فرد با قدرتی معنوی و برتر از انسان ؛ این قدرت در مقام ((توحید)) خداوند خوانده می شود . . .))

((مذهب عبارت است از نظام فردی احاسات و اعتقادات و اعمال که هدفشان خداوند است .))(35)

((دین مجموعه ای از عقاید موروثی است که مورد قبول واقع شده است . . .))

((دین مکتب خاص اعتقادی و اعمال و عبادات است که در بردارنده مجموعه ای از قواعد اخلاقی و حکمت های فلسفی می باشد .))

((دین کوششی است برای درک آنچه غیر قابل درک است .))

((دین دارای سه مرحله است : 1 مرحله نظری یا لاهوتی که در این مرحله آدمی همه پدیده ها را ناشی از اراده ای برتر می داند . ب : مرحله فلسفی ، مرحله توجیه یا تجرید قوای طبیعت .

ج : مرحله علمی یا تخصصی ، مرحله مقایسه و مقابله پدیده ها با یکدیگر .))(36)

در همین رابطه برخی محققان معتقدند که انسان اولیه دارای سه مرحله از ((دینداری)) بوده است :

الف : درک یک عظمت ، مانند دیدن آتشفشان یا دریا و . . .

ب : ترس از آن عظمت که دیده بود .

ج : کمک خواستن از آن عظمت برای حفظ خود

(37) .

بنابراین ، بشر در تمام ادوار حیاتش به دین می اندیشیده است .

شگفت آنکه ، حتی دیکتاتوران و خون آشامان بزرگ تاریخ از آغاز تاکنون ، معتقدات دینی داشته اند ، در شرق از اسکندر گرفته تا چنگیز و . . . و در غرب ، آیشمن ، نرون ، هیتلر و . . . و چنین بوده است که همیشه دیکتاتوران خون آشام در لباس قدیسان ظاهر می شده اند و حرث و نسل ملتی را به خاک و خون می کشیده اند .

بطور کلی ((دین)) به معنای توجه به کانون آفرینش جهان نیز آمده است ؛ از بدوی ترین شکلش که به صورت باور به یک نیروی مرموز غیبی بود تا شکل منطقی ، فلسفی ، عقلی ، علمی و مترقی امروزش که به قول ((ویل دورانت)) : ((تشکیل دهنده قدرتها و نهضتهای طبقات و نهادهای فرهنگی و معنوی و ایجاد کننده تمدنهای بشری است .)) و همین عامل بوده است که به قول دکتر ((بیل)) : ((. . . نقش مهمی در از بین بردن ترسها و وحشتها دارد .)) او به عنوان یک روانپزشک می گوید : ((بسیاری از بیماران وحشت زده خود را به وسیله دین و مذهب معالجه کردم ، زیرا کسی که مبتلا به بیماری وحشت زدگی است ، اگر توجیه شود که خداوند او را دوست دارد ، رفته رفته از ترس و وحشت او کاسته می شود و روحش نیرو پیدا می کند)) . (38)

استبداد دینی بدترین نوع نظامهای استبدادی

در عین حال باید دانست و آگاه بود که این عامل اساسی

((تمدنها)) و ((نهضتها)) و مایه قوت قلبها اگر به وسیله صاحبان قدرت سیاسی به بازی گرفته شود و در خدمت زرو زور و تزویر قرار گیرد ، مایه جهل و عامل اختناق و استبداد مذهبی می شود ، و می دانیم که استبداد دینی بدترین نوع نظامهای استبدادی است و بیاد داشته باشیم که قرون وسطی یعنی هزار سال تاریکی و نکبت و نفرت و انحطاط غرب ، محصول حاکمیت حکومت مذهبی کلیسا است ، زیرا : ((حکومت مذهبی رژیمی است که در آن به جای رجال سیاسی ، رجال مذهبی مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می کنند . . . آثار طبیعی چنین حکومتی یکی استبداد است ، زیرا رجال مذهبی خود را جانشین خدا و مجری اوامر در زمین می دانند ، و در چنین صورتی مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با آنها را ندارند . یک زعیم روحانی خود را به خودی خود زعیم می داند ، به اعتبار اینکه روحانی است و عالم دین ، نه به اعتبار راءی و نظر و تصویب جمهور مردم . بنابراین یک حاکم غیر مسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می داند ، برجان و مال و ناموس همه مسلط است . و در هیچ گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی دهد و بلکه رضای خدا را در آن می پندارد ؛ گذشته از آن برای مخالف و برای پیروان مذاهب دیگر حتی حق حیات نیز قابل نیست . آنها را مغضوب خدا ، گمراه ،

نجس و دشمن راه دین و حق می شمارد و هر گونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدائی تلقی می کند . خلاصه حکومت مذهبی همان است که در قرون وسطی کشیشان داشتند و ویکتور هوگو آن را به دقت ترسیم کرده است .))(39)

نگاهی کوتاه به پیشینه پرستش ؛ از آغاز تاکنون

شواهد باستان شناسی ، دوره ای از تاریخ را نشان می دهد که مربوط به چهل تا شصت هزار سال پیش است . آثار مکشوفه از غرب ایران (لرستان) حکایت از رواج گسترده مراسم مذهبی و دینی در این سرزمین دارد و این ناقض نظریه جان بولاک انگلیسی است که به مرحله بیدینی در ادوار اولیه تاریخ انسان معتقد بود . همو بود که می گفت : پائین ترین مرحله حیات انسان ، مرحله ((لادینی و خدانشناسی)) است ؛ مرحله بعدی مرحله ((فتیش پرستی)) است ؛ مرحله سوم ، دوره توتمیسم یا طبیعت پرستی است ، مرحله چهارم دوره جادوگری است و مرحله پنجم دوره بت پرستی است و مرحله ششم دوره توحید اخلاقی می باشد .

((اندرولانگ)) دانشمند اسکاتلندی می گوید که بشر اولیه به یک نوع یکتاپرستی اعتقاد داشته و به یک مبداء متعال اخلاقی در دین خود مؤ من بوده است . همان طور که انسان نمی تواند بیش از یک پدر داشته باشد ، بشر اولیه نیز کم و بیش یکتاپرست بوده و به یک خدای برتر اعتقاد داشته باشد . او جغرافیای پرستش را چنین ترسیم کرده است : 1 دین پست یا اساطیر و افسانه خدایان ، 2 دین عالی توحید خدای یکتا . (40)

((فرایز)) می گوید : ((دین

یعنی نیروی تسکین دهنده فوق انسانی که رفتار و زندگی انسان را تحت نظم در می آورد . و جادو بر اساس قوانین تغییر ناپذیر طبیعت استوار است . اعتقاد به نیروهای منظبط کننده اساس دین را تشکیل می دهند . فرق بنیادین دین و جادو در همین است که جادو یک حالت تشویش آمیز دارد و دین حالت آرامش خاطر و اطمینان قلب در انسان به وجود می آورد . دین ، ذاتی ذهن انسان و مکمل طبیعت بشری است . شاید همه چیز تحلیل رود ، ولی اعتقاد به خدا که اصل نهائی همه ادیان است ، بر جای خواهد ماند . . . ادیان همه از سرزمین مقدس ذهن انسانی سرچشمه گرفته و از یک روح ، جان یافته اند .))(41)

وجوه مشترک ادیان بزرگ در حکمت عملی

1 خداشناسی و یکتاپرستی .

2 نیکوکاری و دستگیری از ضعفا .

3 راستی و درستی و حرمت دروغ .

4 حرمت زنا .

5 منع دزدی و رشوه گیری .

6 وفای به عهد .

7 پاکیزگی و طهارت .

8 عبادت استعانت .

9 نیازردن و حیوانات بی آزار .

10 احترام به والدین .

11 آنچه به خود نمی پسندی به دیگران روا مدار .

12 میانه روی و اعتدال .

13 محبت به یکدیگر و خدمت به خلق .

14 تقوی و پرهیزکاری .

15 نکشتن بیگناه .

16 آباد کردن جهان .

17 خیرات برای مردگان و یاد آنان .

18 اعتقاد به پاداش و کیفر پس از مرگ .

19 کسب معاش از راه حلال . (42)

بدیهی است که این عناوین در دین اسلام

از گستردگی و عمق بسیار بیشتری برخوردار است .

کتاب شناسی

برای دریافت پیشینه دین در تاریخ حیات انسان ن . ک : به فارسی : اطلاعات اولیه : جان ناس / تاریخ جامع ادیان . ترجمه علی اصغر حکمت . تهران . 1354 . فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ . ترجمه منوچهر خدایار محبی . مصادر تحقیق و تخصصی : داریوش شایگان / ادیان و مکتبهای فلسفی هند . تهران . 1356 . 2 جلد جوجای و وینبرگ جای / تاریخ فلسفه چین باستان . ترجمه پاشائی . تهران . 1354 . احمد بهمنش / اساطیر یونان و روم . تهران . 1351 . دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان . م . آ . 14 و 15 . تهران . 1359 . ویل دورانت / تاریخ تمدن ، جلد دین . 18 .

تاین بی / فلسفه نوین تاریخ ترجمه پازارگاد . تهران . 1359 .

2 مذاهب بدوی تاریخ ؛

((فتیشیسم ، آنی میسم ، توتمیسم))

انسان و مذاهب در تاریخ

انسان در تلقی ادیان و مذاهب

عهد عتیق ، تورات

((. . . خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد و خداوند خدا باغی در عدن بطرف شرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت و خداوند خدا درخت خوشنما و خوشخوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند از آنجا منقسم گشته چهار شعبه شد . . . خداوند خدا آدم را گرفت و او

را باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید و خداوند خدا
آدم را امر فرمود گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور اما از درخت
معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی
مرد و خداوند خدا گفت خوب نیست آدم تنها باشد پس برایش معاونی
موافق وی بسازم . . . خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا
بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند
خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا بنزد آدم آورد و آدم
گفت همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این
سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد از این سبب مرد پدر و
مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود
آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند و مار از همه حیوانات
صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود و بزن گفت آیا خدا حقیقتا گفته
است که از همه درختان باغ نخورید زن بمار گفت از میوه درختان باغ می
خوریم لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن مخورید و
آن را لمس مکنید مبادا بمیرید مار بزن گفت هر آینه نخواهید مرد بلکه خدا
می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا
عارف نیک و بد خواهید بود و چون زن دید که

آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا پس از میوه اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگهای انجیر بهم دوخته سرها برای خویش ساختند و . . . (43)

((بندهشن)) (از کتب معتبر زبان پهلوی)

((هرمزد ، چون همه چیز را می دانست و به وجود اهریمن نیز آگاهی داشت ، پس پی برده بود که جنگی میان او و اهریمن روی خواهد داد . از این رو آغاز به آفرینش جهان کرد . جهان در مدت سه هزار سال ، تنها عالم ارواح بو . پس اهریمن روشنایی را دیده ، به آن حمله کرد و شکست خورد . . . پس هرمز به آفریدن جهان مادی پرداخت و در آغاز آسمان و وهومینا (اندیشه نیک) و روشنائی مادی و دین مزدیسنا و امشاسپندان را آفرید ، پس از آن ، آب و زمین و درختان و چارپایان و در پایان آدمی را آفرید . اهریمن مشغول آفرینش چیزیهای بد شد . از آفرینش هرمزد ، نخستین حیوان ، ((گاو)) و نخستین انسان ، ((کیومرث)) بود .

پس از چندی اهریمن به پا خواست . او نیز . . . جانوران آزار دهنده و زهردار چون مار و کژدم و وزغ در زمین پراکند ؛ چنانکه به قدر سر سوزن جایی خالی نماند . سپس بر گاو و کیومرث تاختن آورد و آز و نیاز و رنج و تشنگی و ناخوشی و خواب

را بر آنها چیره ساخت . . . در مدت چهل سال ، مشیک و مشیانک که آدم و حوای ایرانیان باشند ، از خاک روئیدند . . .

هرمزد به آنها گفت : شما آدمید ، شما نیاکان بشرید ، باید نیکوکار و نیک اندیش و نیک گفتار باشید و دیوان را نیز نپرستید .))(44)

روایات مذهبی منسوب به اسلام

((خداوند آدم را از خاک آفرید . این خاک را چهار رنگ : سرخ ، سفید ، سیاه و زرد بود . و چون روح در او قرار گرفته ، آدم از جای جست ؛ در حالی که انسان کاملی بود و از هر گونه نیروی مدرکه که در به کار بردن معقولات برخوردار بود . و خداوند انسانی را بیافرید که سرشت او بر رنگهای گوناگون استوار و اجزائی کاملا مشابه یکدیگر داشت . پس جریان حادثه در بهشت واقع شد . آدم و حوا از درخت گندم خوردند . از بهشت بزیر آمدند . آدم به کوه سراندیب در اطراف هند منزل نمود . . .))(45)

((و او را از این بابت آدم گویند که از ادیم الارض خلق شد ؛ از زمین چهارم .

و از این بابت او را انسان گویند که فراموش کار است .

آدم سه ساعت در بهشت اقامت داشت و در هنگام عصر ، به سختی از بهشت رانده شد .))(46)

((موسی از خداوند درباره آفرینش انسان و جهان پرسید . خداوند فرمود : بدان که من سی نوع آدم آفریده ام که یکی پس از دیگری به این جهان آمدند و فاصله میان هر یک از این انواعلیه السلام

هزار سال بود . . . آنگاه دنیای آباد را به پدرت آدم دادم . آغاز این روز ، جمعه ، اول وقت ظهر بود . (47)

مسعودی گوید : ((آدم آفرید شد و چون خلقت او از ادیم الارض یعنی از کف زمین بود ، او را آدم نامیدند . و همسر او را خداوند از آدم به وجود آورد آنان سه ساعت از روز گذشته به بیرون تبعید شدند ؛ ((آدم)) به سراندیب و ((حوا)) به ((عرفه)) و ابلیس به ((بیسان)) و ((مار)) به ((اصفهان)) افتادند . آدم بر کوه راهون در سراندیب مدتی زندگی می کرد . در موقع خروج از بهشت ، برگی از برگهای بهشت را با خود به سراندیب برد و تمام ادویه و چیزهای خوشبود که از هند به تمام کشورهای جهان صادر می شود ، از همان برگ بهشتی است (!!!) . . .))(48)

یعقوبی می گوید : ((. . . خداوند ((آدم و حوا)) را در روز جمعه از بهشت بیرون کرد . هبوط آدم در سرزمین ((هند)) بود . عده ای گفته اند در ((مکه)) هبوط کرد در کوه ((ابوقبیس .)) و در یکی از غارهای آن کوه منزل کرد و از خداوند خواست که آن کوه را مقدس و گرامی بدارد . و در این محل بود که خداوند از بهشت برای او حجر الاسود را فرو فرستاد و او را فرستاد و او را فرمان داد تا آن را به مکه برده و ((خانه کتعبه)) را بنا کند .

حضرت آدم طبق فرمان الهی در همین

محل فعلی خانه ((کعبه)) را بنا کرد و آنگاه در اطراف ((بیت)) طواف می کرد و سپس دستور ((قربانی)) به او داده شد و آنگاه از مکه به ((عرفات)) رهسپار و با ((حوا)) برخورد می کند . آدم هزار سال عمر کرد و در کوه ابوقبیس مرگ او فرا می رسد و حضرت نوح پیکر او را با خود به نجف اشرف حمل نموده و در آنجا دفن می نماید(49) .))

دیدگاه اسلامی آفرینش

((بنا به آیات متعدد قرآن . . . خداوند ، ابتدای خلقت انسان را از گل ذکر فرموده و به تصریح این آیات ، انسان کامل بلافاصله از گل پدید نیامده است ، بلکه به امر حکمت آمیز الهی ، اولین موجود زنده از گل پدید آمد و سپس حیات در سلسله موجودات به ترتیب تکاملی آنها سیر کرد تا آنکه به انسان رسید .

نظر به پیوستگی که به تصریح قرآن میان انسان و زندگان قبل از او وجود دارد ، انسان در انتهای تکامل جسمی موجودات زنده خواهد بود و ازاین جهت است که قرآن به تکرار ، خلقت انسان را از گل ذکر نموده است . . .

برگزیدگی آدم : آدم صفی (برگزیده) مبدء بصیرت بشری است و برگزیدگی او بزرگترین واقعه در آفرینش کائنات و تاریخ تکامل سلسله موجودات می باشد . یک چنین خلقت و انتخاب عظیم هم قطعا بدون مقدمه و بدون تهیه زمینه مستعد پدید نیامده ، منتهی از روی قرائن با مقدمه ای طولانی تر و زمینه ای دقیقتر و وسیعتر(50) .))

تحلیل فلسفی داستان آفرینش در قرآن

((خلقت آدم و داستان آدم ، یعنی داستان خلقت انسان ، مسلما باید به زبان ((سمبلیک)) گفته می شد تا امروز بعد از چهارده قرن و بعد از پیشرفت علونم انسانی و علوم طبیعی ، برای ما در چنین محیط علمی ، قابل مطالعه باشد . و اما انسان از لحاظ اسلام چگونه خلق می شود؟ اول خدا به فرشتگان خطاب می کند که من می خواهم جانشینی برای خودم در زمین خلق کنم . . . رسالت انسان از نظر

اسلام با همین اولین خطاب خداوند روشن می شود . یعنی رسالتی را که خداوند در کائنات دارد ، انسان در روزی زمین باید به نمایندگی خدا انجام دهد . بنابراین ، اولین فضیلت انسان ، نمایندگی خداوند در زمین است . فرشتگان فریاد می آورند که باز می خواهی در روی زمین کسی را بیافرینی که به خونریزی و جنایت و کینه و انتقام پردازد! . . . خداوند می گوید :

((من چیزی را می دانم که شما نمی دانید .)) و بعد خدا برای خلقت انسان دست به کار می شود . از اینجا سمبلها شروع می شود و ببینید که در زیر این سمبلها چه نکات عمیق انسان شناسی نهفته است :

خدا از روی زمین ، از روی خاک پست می خواهد برای خود جانشین خلق کند . . . در زبان بشر ، پست ترین سمبل پستی و تعفن و ذلت و دنائت ، ((لجن)) است . . . و همچنین در زبان بشر ، عالی ترین و متعالی ترین و مقدس ترین موجود ، ((خداوند)) است ، و در هر موجودی عالی ترین و مقدس ترین و اشرف وجودش ((روح)) اوست . این انسان که نماینده خداوند است ، از لجن و یا گل رسوبی آفریده شد ، یعنی از پست ترین ماده روی زمین . و بعد خداوند ، نه از نفسش و یا از خونش و نه از رگ و پی اش ، بلکه از روحش دمیده ؛ یعنی عالی ترین وجودی که ممکن است بشر در زبانش کلمه ای برای تسمیه ان

داشته باشد . . . بنابراین انسان ساخته شده از لجن و روح خداوند است . پس انسان یک موجود دو بعدی است . . . یک بعدش میل به لجن و پستی دارد ، سرشت و خمیره اش تمایل به رسوب شدن و ماندن و توقف کردن دارد . . . و بعد دیگرش یعنی روح خداوند (به تعبیر قرآن) میل به تعالی دارد ؛ بر خلاف جهت اولی ، میل به صعود و میل به بالا رفتن تا آخرین قله قابل تصور را دارد ، یعنی خدا و روح خدا . . . و بعد ،

خداوند اسماء را به انسان تعلیم داد . و اما این که ((اسماء را به انسان تعلیم دادیم)) یعنی چه ؟ هنوز معلوم نیست . . . ولی در این شک نیست که سخن از تعلیم دادیم)) یعنی چه ؟ هنوز معلوم نیست . . . ولی در این شک نیست که سخن از تعلیم و آموزش است . وقتی آفرینش است به پایان رسید ، دارنده اسماء می شود . بعد فرشتگان فریاد می کنند که ما از ((مارج من نار)) (آتش بی دود) ساخته شده ایم و این انسان از لجن ساخته شده ، چگونه او را بر ما فضیلت می دهی ؟ خداوند در جواب می گوید : ((من چیزی را می دانم که شما نمی دانید ؛ پس به پای او این موجود دو بعدی) بیفتید .)) و همه فرشتگان خداوند ، بزرگ و کوچک ، مؤ ظف می شوند که در پای چنین موجودی به خاک بیفتند

. . . و این مساءله ای است برای روشن کردن شخصیت انسان در اسلام . انسان چیزهائی می داند که فرشتگان نمی دانند ، و اینجاست که با وجود برتری مسلم جنس فرشتگان و شیطان ، انسان برتر می شود . یعنی اصالت موجود به علم است و دانائی نه به نژاد . . . مگر نه این است که خداوند از روح خود در انسان دمید و او را امانت دار خود کرد؟ پس انسان در روی زمین جانشین و خویشاوند خدا است و روح خدا و انسان از یک فضیلت سیراب می شود و آن داشتن اراده است . . . وجه خویشاوند یا اشتراک انسان و خدا همین اختیار است ، همین آزادی به بد یا خوب بودن ، به طغیان و یا اطاعت . بنابراین آنچه که از این سرشت و از این فلسفه خلقت برمی آید ، این است که : همه انسانها با هم نه برابر بلکه برادرند و اختلاف بین برابری و برادری کاملا روشن است ؛ برابری یک اصطلاح حقوقی است ، در صورتی که برادری اعلام سرشت یک نواخت همه انسانها با هم است که همه انسانها با همه رنگها از یک منشاء سرچشمه گرفته اند . دوم : برابری سرشت زن و مرد است . یعنی بر خلاف همه فلسفه های قدیم ، زن و مرد از یک سرشت و یک خمیره و در یک موقع و به دست یک نفر خلق شده اند . . .

دوم اینکه ، فضیلت انسان بر فرشتگان و همه عالم ، فضیلت علمی است . به خاطراینکه

اسماء را یاد گرفته ، مسجود همه فرشتگان قرار گرفته است و فرشتگان باعلم به اصالت نژاد و برتری سرشت خود باید به پای او بیفتند و او را سجده کنند . . . بنابراین نتیجه می شود که انسان ، امانت دار خدا ، خویشاوند او و در روی زمین و دارای دوبعد است : یکی ک پستی ((حماء مسنون)) یا روح متعفن ؛ و دیگری جهش به سویخدا .))(51)

پیدایش انسان و علوم طبیعی

تاریخچه پیدایش نخستین انسان

هنری لوکاس می گوید : ((در رابطه با پیدایش نخستین انسان باید بگویم که دانستن اینکه انسان برای نخستین بارکی و کجا پیدا شده است ، برای تاریخدان ممکن نیست ، ولی یقین هست که انسان در آخرین دوره عصر ((نوزیوی)) وجود داشته است . استخوانهائی که ((ایوگن)) جراح 9لندی در سال 1891 م در ناحیه ((ترینال)) واقع در ((جاوه)) کشف کرد ، استخوانهای بخش بالای جمجمه ، یک استخوان ران و دو دندان بوده است ، که اگر براستی استخوانهای یک موجود بوده باشند ، نشان دهنده وجود انسان در روزگاران کهن است . این تکه های استخوان بندی انسان را که تاریخدانان به عنوان ((انسان جاوه)) می شناسند ، شاید کهنترین تکه های استخوان بندی انسانی است که در اختیار ما است .)) و می افزاید : ((انسان پکن که بازمانده های سنگواره شده اش در سال 1929 م نزدیک پی پینگ (پکن سابق) کشف شده ، از جهات اساسی بخصوص به ((انسان جاوه)) شباهت دارد و ظاهرا هر دو و به یک دوره تعلق دارند . بازمانده های استخوان

بندی این دو انسان از چهره ای حکایت می کند که تا اندازه ای به صورت انسان کنونی شباهت داشته است .))(52)

هربرت جرج ولز)) می گوید : ((استخوان بسیار کم و ناقص به دست آمده است . . .

مهمترین آنها از لحاظ قدمت عبارتست از سه پاره استخوان از یک کاسه سرکه در سوانزکوم در شهر کنت در جزیره بریتانیا پیدا شده (دوپاره آن در سال 1935 م و قطعه سوم بیست سال بعد) و از آن مردی بوده است جوان ، در حدود 25 ساله یا کمتر که بسیار شبیه ادم های پیش از عصر یخبندان بوده و قبل از 000/200 سال پیش می زیسته است .))(53)

انسان نئاندرتال و عقاید او

بنا به گفته ((جرج ولز)) ، انسان اولیه در غار زندگی می کرده است . او با این زندگی در غار خو کرده بود و انس گرفته بود و از خود آثار فراوانی در غارها به یادگار گذاشته . این آثار را می توان در اروپا ، فلسطین ، آسیا و آفریقا یافت . شناخته ترین این غارها ، غار ((نئاندرتال)) نزدیک المان است که در سال 1856 م نخستین استخواهای گروه مشخصی از آدمیان به دست آمد که به ((انسان نئاندرتال)) معروف شده است . و اکنون مشخصی از آدمیان به دست آمد که به ((انسان نئاندرتال))معروف شده است . و اکنون بازمانده های این گونه مردم در جاهای بسیاری در اروپا یافت شده است و این نشانه آن است که در عصر چهارم ((یخبندان)) این گروه انسانها در اروپا پراکنده بوده اند . ((انسان نئاندرتال

)) جمجمه ای ضخیم با استخوانهای سنگین و تنی درشت داشت . (54)

عقاید انسان نئاندرتال ؛ از عقاید این انسان سندی در دست نیست . از آثار و اشیاء بدست آمده از قبور این نوع انسان چنین پیداست که آنان ارواح را می پرستیده اند . انسان های این دوره از تاریخ خیال می کرده اند که مردگان دارای حیات جسمانی مرموزی هستند .

انسان کرومانیون و عقاید او

پس از عصر انسان نئاندرتال که عصر بدوی نام دارد ، نام دارد ، وارد دوره روشن تری می شویم و با انسانی تکامل یافته تر روبرو می گردیم ؛ یعنی 25 هزار سال پس از دوره نئاندرتال . و این عصر ((انسان کرومانیون)) است . هر چند که عقاید ((انسان کرومانیون)) نیز مجهول و مشکوک است .

مشخصات انسان کرومانیون ، با جمجمه ای بزرگتر از انسان امروز ، قدی بلندتر از قد انسان امروز و تنومندتر ، تبیین شده است . این گروه انسان ها دائم در حال مهاجرت بوده و به هنگام سرما و گرما به غارها پناه می برده اند . از این طریق صید و شکار امرار معاش می کرده اند . باستان شناسان ابزار فراوان شکار انسان کرومانیون را کشف کرده اند .

عقاید انسان کرومانیون : انسان کرومانیون نیز مردگان خود را در محل خاصی دفن می کرده است و در قبور مردگان اسلحه و زیور آلات و انواع خوراکیها می نهاده است .

((انسان کرومانیون)) به هنر نقاشی و رنگ آمیزی علاقه وافری داشته است . همین ذوق هنری باعث شده بود تا بر دیوارهای غارها

از خود نقوش و تصاویری ترسیم کند و بر روی شاخ گوزنها کنده کاری نماید .

پیشرفت هنری انسان کرومانیون بر کلیه اقوام بدوی پیشی دارد .

((انسان کرومانیون)) اموات خود را با آداب ساده ای در نزدیک محل سکونت میت دفن می کرد . اشیاء همراه میت را به رنگ خونک سرخ می کردند و چنین پیداست که کرومانیون ها عقیده به حیات مردگان در قبور داشته اند و خیال می کردند که اموات دارای نیروی ماوراء طبیعی اند و می توانند در زندگی آنان اخلال کنند و این زمینه پیدایش روح پرستی در میان اقوام ما قبل از تاریخ است .

((آرنولد توین بی)) می گوید : ((با این حساب انسان در حدود 20 تا 25 میلیون سال قبل وجود داشته است .)) و می افزاید که به نظر می رسد انسان نئاندرتان تا اوائل انتقال دوران پالئولینگ (متافرتا) پالئولینک متقدم ، شاید در حدود 70000 تا 40000 سال قبل زنده بوده است . قرائنی در دست است که به اختلاط جوامع انسانهای نئاندرتال اشاره دارد و این نشانه دوره انسانهای عاقل است که به اختلاط جوامع انسانهای نئاندرتال اشاره دارد و این نشانه دوره انسانهای عاقل است . و چنین پیداست که انسانهای نئاندرتال و کرومانیون به هم نزدیک بوده اند . . . (55)

بدیهی است که اینها همه فرضیات است . ابزار بدست آمده از انسانهای ما قبل تاریخ قدمت های مختلفی را نشان می دهند که از 25 هزار سال تا صد هزار سال و حتی 2 میلیون سال است . ((انسان پکن)) از صد تا

پانصد هزار سال پیش می زیسته است ، و همین طور است انسان جاوه و انسان نتاندرتال که ذکر آن گذشت . در سال 1907 در هیدلبرگ آلمان جمجمه و استخوانهائی از یک انسان به دست امد که تاریخ تقریبی زیست او به سیصد هزار سال قبل می رسد . آخرین سنگواره های انسان نئاندرتال در آلمان به 40000 سال پیش می رسد . عقاید انسانهای نئاندرتال و کرومانیون شبیه یکدیگر بوده است و آن اعتقاد به قدرت برتر ارواح و تائید آن در زندگی زندگان . به نظر می رسد که انسانهای کرومانیون علاوه بر روح پرستی به پرستش حیوانات نیز مشغول بوده اند . محققان این نظریه را از تصاویر حیواناتی که بر آثار به دست آمده از دوره کرومانیون حک شده ، برداشت کرده اند .

برخی محققان این تصاویر را به مثابه نوعی جادو ، سحر و افسون تفسیر کرده اند .

مراحل شعور دینی انسان ؛

((آگوست کنت)) می گوید ((شعور انسان سه مرحله رامتناویاطی می کند ؛ مرحله ربانی که در این مرحله پدیده ها را با خود قیاس می کند و آنها را ازخود قوی تر می داند . دوم ؛ حالت متافیزیکی است که انسان برای تبیین پدیده ها ، ازقوای طبیعت چشم می پوشد و به عالم مجردات راه می یابد .

سوم ؛ حالت علمی که آدمی پدیده ها را با یکدیگر می سنجد .

حالت ربانی تحولات فکری انسان از کیش ((فتیش)) آغاز می شود که ارواح نیک و بد را در سرنوشت خود دخالت می دهد . انگاه خدایان متعدد را

پرستش می کند ؛ یعنی ارواحی که شماره آنها کمتر و دارای قدرت بیشتری می باشند ، مورد توجه و نیایش قرار می گیرند . پس از گذشت مدتی ، این خدایان را متراکم می کند و در یک خدای جای می دهد و واحد پرستی را به وجود می آورد . واحد پرستی آن مرحله ای است که شعور انسان را ابتدا به ماوراء طبیعت و سپس به طبیعت مشغول می کند . سیاهان بدوی نوعی نیروی ماوراء اشیاء مادی را پرستش می کنند که توان آنها را با ارواح مقایسه کرد .))(56)

((دورکیم))می گوید : ((دین بدوی نفوذ و تاءثیر فراوانی در زندگی روحانی و اخلاقی و اجتماعی انسان دارد . آنچه در افکار ما می گذرد مانند : زمان و مکان و افکار عمومی و ادراکات و قوانین اساسی ، همه را مدیون دین توتم هستیم . توجه بشر به مکان و زمان رشه اجتماعی دارد که زائیده دین است .

در بعضی از جامعه های استرالیائی سطح بشکل یک حلقه ادراک می شود . زیرا چادر قبیله مانند دایره است و به تعداد بخشهائی است که جامعه داراست . تشخیص راست و چپ زائیده اجتماع است ، زیرا دست راست با مقدس و دست چپ با پلید بستگی دارد . در انسان حالات روحی گوناگون مانند اداراکات و خاطرات و لذت و رنج و امیال و غیره وجود دارد . فرد در مدتی که این حالات را در ذهن می پروراند و وجود هر یک را در نظر می گیرد ، مدتی را که بهم مربوط است و در تمام

اشیاء مشترک است ، تشخیص می دهد . بنابراین تقسیم زمان ، مربوط به عصر مراسم و اعیاد و تشریفات مذهبی است . . .))(57)

تقسیم بندی تاریخ و انسان شناسی به سه دوره کلی

با مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب و عقاید و آراء بشری می توان دریافت که بشر در تمامی ادوار حیات خود ، مذهبی زیسته است .

و این نشان می دهد که مذهب یک غریزه است که به صورت وجدان ، عقل و خرد یا دین و مذهب خونمائی کرده است . تاریخ حیات انسان بر حسب استقراء و تقسیم بندی محققان تاریخ و انسان شناسی به سه دوره کلی تقسیم می شود : دوره باستانی ، دوره جامعه تاریخی و دوره معاصر که از قرن 15 میلادی شروع می شود .

1 دوره باستانی ؛ عصر بدویت انسان است که هنوز خط وجود نداشته است لذا انسان آن روز قدرت این را نداشته که اندوخته های خود را (تجربه ها ، ادبیات ، عقاید و مراسم مذهبی) به عنوان سمبل زندگی فردی و جمعی اش ثبت کند و بدین سان تاریخ حیات خود را به نگارش در آورد .

2 دوره جامعه تاریخی ؛ دوره تمدن انسان بشمار می رود ، یعنی آغاز دوره خط و کتابت ، در این دوره ، انسان دارای مسئولیت فردی و اجتماعی است و دارای نهادهای آموزشی و سیستم تعلیم و تربیت و در نتیجه دوره انتقال راز و رمزهای زندگی به نسلهای بعد است . آثار مدون و مکتوب این عصر و نسل از انسان به صورت الواح ، کتیبه ها ، ابزار و آلات مکشوفه ظاهر شده است .

عقاید ، آداب و رسوم فرهنگی ، مذهبی و طرز تفکر کلی این انسان به درستی شناخته شده است .

3 دوره معاصر ؛ که دقیقا از قرون اخیر آغاز شد و با رنسانس اروپا و نجات علم و عقل و اندیشه از اسارت روحانیت کلیسا و مذهب اوج گرفت و سیر تمدن بشری ثانیه ای شد ؛ تا آنجا که اینک در ماوراء منظومه شمسی به جستجوی انسانها یا موجودات متمدن دیگر ادامه می دهد . انسان معاصر به دو مسئله اساسی می اندیشد : به دین یعنی معنویت ، اخلاق و رهائی ، به تمدن یعنی رفاه و راحتی و بهزیستی انسان . بدون شک ضایعات حاصله از تمدن ماشینی ، نمی تواند ارزش برتر پیشرفتهای انسان در عرصه علوم تجربی و انسانی را تحت الشعاع قرار دهد . بنابراین ضایعات تمدن مادی از ارزشهای فوق العاده روح تمدن انسانی جداست . و نباید آن را پیراهن عثمان کرد و علیه مظاهر ترقی و تمدن یا مدنیت انسان معاصر که براستی قابل تقدیس و تقدیر است ، بکار برد .

پیدایش خط مبنای تمدن انسانی

مبنای تمدن انسان به روزگاری بر می گردد که ((خط)) پدید آمد . خطوط تصویری نخستین علائم بکار گرفته شده توسط انسان است . عامل اقتصاد و بازرگانی در انتقال خط از جامعه ای به جامعه دیگر مؤ ثر بوده است . خط تصویری استعدادهای دیگر بشر را نیز شکوفا کرد ؛ هنر خطاطی ، هنر نقاشی را نشان داد و این دو زمینه مجسمه سازی یعنی هنر شکوهمند دیگری را به ارمغان آوردند . پیشینه چنین نبوغی را بلحاظ تاریخی می

توان در آثار مکشوفه ایلام و شوش دید که قدمت آن به 3600 ق . م می رسد .

با تکامل علائم تصویری حروف پدید آمد . ما یادگار خطوط تصویری را هنوز در الفبای چینی می بینیم . ردپای خط حروفی به مصر و جزایر کرت می رسد ، یعنی سه هزار سال قبل از میلاد . گویا که این دو مرکز مهم تمدن آن روز انسان ، مصدر انتقال خط حروفی به دیگر نقاط جهان بوده اند . این دوره از حیات انسان مصادف است با عصر مدنیت و شهرنشینی (شهر سازی) یا اجتماعی زیستن انسان . انسان امروز مفتخر است که خط آشوری و مصری را کشف کرده و به یادگار در موزه نهاده است . ((اعداد)) کار هندیان است . این دو پدیده حروف و اعداد پا به پای تکامل انسان ، تحول و تکامل یافته و سرانجام به شکل امروزی رسیده است .

الفبای (24 حرفی) قراردادی به هزاره دوم و سوم و حتی چهارم قبل از میلاد بر می گردد . گویند که فینیقی ها الفبای سامی را اختراع کرده اند و یونانیان در تحول و تکامل آن کوشیده اند . و می دانیم که ((هیرگلیف)) به معنای ((حکاکی مقدس)) می باشد . آیا این نمودی از باور متعالی انسان در ابراز عقاید و آراءاش نبوده است ؟!

خط ((هراتیکی)) و ((دموتیکی)) در هزاره دوم قبل از میلاد پیدا شد . این خط بر روی پدیده های ظریف (تخته سنگهای نازک و سفید) نوشته می شد . و این نمودی از زمینه ظهور اختراع

کاغذ است ؛ نیاز حیاتی دیگر انسان متمدن . سنگ نوشته های این دوره را در کتابخانه های ((بابل)) و ((عیلام)) کشف کرده اند .

این آثار مکتوب اجداد ما ، حکایت از اعتلای عقاید دینی و مذهبی دارد . اوراد مذهبی بر دیوارهای معابد راز دیگری از نیاز انسان به پرستش و نیایش است . (58)

مذاهب بدوی تاریخ

مذهب و عقاید مذهبی انسان

((برای شناخت مذهب باید مذاهب ابتدائی را شناخت . مذاهب ابتدائی آنهایند که کهنه ترین و قدیمی ترین مذاهبند و از راه کتاب نمی توانیم بشناسیمشان ، که کتابهای دینی ، بیشتر از ادیان سه چهار هزار سال پیش سخن می گویند و از ادیان پیشرفته ای که هم اکنون هست . پس برای یافتن دین ابتدائی باید سراغ کهنه ترین را گرفت و مذاهبی را یافت که بعد از مذهبی دیگر قرار نگرفته اند و پس از یافتن ، باید برای شناخت به محیط مذهب بدوی رفت . باستان شناسی و زبان شناسی دیرین می توانند ما را به محیط رشد آن مذهب راهنمایی کنند .

اما این تنها وسیله نیست . راه دیگری نیز هست و آن توجه و تحقیق در قبائل ، گروهها و نژادهای خاص است که دور از جامعه های متمدن مانده اند و بکارت ابتدائی خویش را حفظ کرده اند . . .))(59)

ادیان و مذاهب بدوی

با مطالعه در احوال قبائل آفریقای جنوبی و سرخ پوستان آمریکای شمالی و برخی قبائل آسیائی ، اشکال مشابه دینی و مراسم و عقاید و عبادات شبیه بهمی دیده شده است . و چون همه این جوامع بدوی بوده اند و در مرحله بسیار ابتدائی می زیسته اند . محققان به این نتیجه رسیده اند که اصولا بشریت در آغاز تاریخش دارای این شکل دین بوده و این خود در جامعه های ابتدائی به وجود آمده است و نقشی چنین داشته است و بعد طبق قوانینی به شکل ادیان پیشرفته تحول پیدا کرده است . (60)

مذاهب ابتدائی

فتیشیسم روح پرستی

یکی از ادیان بسیار ابتدائی که برخی از جامعه شناسان مانند ((اسپنسر)) آن را دین عمومی بشر می دانند و معتقدند که ادیان دیگر از آن سرچشمه گرفته اند . دین ((فتیشیسم)) یا ((روح پرستی)) است که در ابتدا آن را دو دین می دانستند و امروز بعضی از صاحب نظران آن را یکی می دانند . ((فتیش)) اصولا یکی اسم بدوی است .

جامعه شناسان در مطالعه مذاهب قبائل ، اسمهای خاص همان مذاهب را گرفته اند و اصطلاح جامعه شناسی کرده اند . . . ((فتیش)) شیئی یا اشیائی است مثل مهره ها ، سنگ ریزه ها و مثل بعضی از اشیائ متبرکه که مورد پرستش بدوی بوده است . معابد اولیه انسان و عبادتگاه بدویان شکافهای کوه بوده است که پس از کشف آنها ، مهره هایی یافتند که با دقت خاصی تراشیده و سوارخ شده ، با رشته های مخصوصی نخ شده و در اشکال مختلف در آنجاها ، نگهداری می

شده است . بدوی با دست زدن و مس آنها و یا بوسیدن شان ، آنها را عبادت می کرده است ((فتیش به معنای اعتقاد به تقدس بعضی از اشیاء طبیعی است .))(62)

فتیش به معنای اعتقاد به نیروی مرموز در وجود برخی اجسام و حیوانات نیز می باشد . فتیش واژه پرتغالی است و به معنای جادو و سحر است .

فتیش دو جنبه دارد : الف ؛ جنبه طلسمی ، ب ؛ جنبه تعویذی .

طلسمها چیزهائی هستند که ارزش فعال و مؤ ثری دارندک و تعویذها دارای ارزش تدافعی بویژه در چشم زخم و امثال آن دارندک مانند خرمهره و شاخ حیوانات و . . . که برای جلوگیری از آفات بکار می رود .

گروهی از جامعه شناسان این عقاید را در اثر اعتقاد به ((مانا)) یا نیروی نامشخصی که در همه جا پراکنده است و با اشیاء مقدس مشترکا در همه چیز وجود دارد ک دانسته اند . اصطلاح ((فتیشیسم)) اولین بار توسط ((بروس)) در جهت معرفی عقاید و اعمال و مراسم و عبادات ابتدائی ترین آئینها بکار برده شد . ((آگوست کنت))نیز این تعبیر را در مورد ابتدائی ترین ائینها قبول کرده است .

بنا به عقیده ((تایلور)) ، فتیشیسم روش ابتدائی بت پرستی در جوامع و اقوام غیر متمدن است که به حلول در برخی موجودات مادی باور داشتند دریانوردان پرتغالی در سفرهای اکتشافی خود که با بومی های جزایر آفریقا روبرو می شدند ، می دیدند که برخی از اشیاء ، گیاهان ، حیوانات ، سنگهخا و مانند انها مورد پرستش و ستایش آن

مردم است و برای ان اشیاء نفوذ و تاءثیرات خارق العاده ای قائل اند . از این رهگذر بود که پرتغالیها لغت ((فتیش)) یا ((بت)) را مناسب این اشیاء دیده و آئین آنها را ((فتیشیسم)) نامیدند . . . ((بروس)) برای ((ارواح پرستی)) نام دیگری وضع کرد . او اصطلاح ((آنی میسم)) را برای روح پرستی بکار برد . . . (63)

انیمیسم روح پرستی

انیمیسم چیست ؟

((کلمه ((دانیم)) و ((دانیمه)) به معنای تحریک کردن و به هیجان آوردن ، از همان کلمه روح است . روح یا روح پرستی نوعی مذهب ابتدائی است ، یا ابتدائی ترین مذهب عالم است . . .

روح پرستی به این معنی است که قبائل ابتدائی به وجود ارواح نامرئی خاصی معتقد بودند . این ارواح چه خصوصیاتی دارند؟

اولین خصوصیاتشان این است که دارای شخصیت انسانی هستند ، آگاهی دارند ، اراده دارند ، کینه دارند ، نفرت و عشق و محبت دارند ، خدمت یا خیانت می کنندک شومند یا مقدس و خیرند یا شر . اینها همه صفات انسان است که به ارواح داده شده است . این ارواح ، که ارواح انسانی هستند ، انسان را زندگی و حیات و حرکت می بخشند ، دومین خصوصیت روح ، ماندگاری آنست . بدوی می گوید که انسان وقتی مرد ، روحش باقی می ماند . . . روح نمی میرد ، می ماند ، یا به آسمان برمی گردد ، یا در تاریکی ها زندگیش را ادامه می دهد ، یا در اعماق جنگلها ، یا در زوایای شهرها و یا اینکه به

تعبیر بسیاری از قبایل بدوی درست در کناره جنازه می ماند و همیشه حافظ جنازه خویش است . این است که روح چون حافظ جنازه خویش است و چون به سرنوشت تن خویش وابسته و دلبسته است ، احترام می یابد . و آنکه به جنازه بی حرمتی کند ، یا حرمتش بدارد ، از روح حافظ جنازه ، سزا می بیند . اگر بی حرمتی کرده باشد ، صدمه یم خورد و اگر حرمت داشته است ، جنازه را غذا داده است ، لباس پوشانده است ک تزئینات مرده را به او برگردانده است ، شدیدا احترامش کرده است ، روح جنازه احترامش می گذارد و حتی حفظش می کند ، و مثل یک نگهبان ، پاسدار خانواده او است و موجب برکت و مصونیت افراد این خانواده می شود . . .

اساس بینش و اعتقاد در این مذهب (انیمیسم یا روح پرستی) اصالت روح است و مقصود از روح ، نیروی مرموزی است که در فرد انسانی و انسانها و همچنین در اشیاء وجود دارد . لوی برون می گوید : این روح ، با تصور و اعتقادی که ما از روح داریم جداست . انیمیست ها (یعنی بدویان معتقد به این روح) می گویند که : روح عبارت است از قوه مرموزی که در اشیاء و افراد وجود دارد . در صورتی که ما معتقدیم ، اشیاء مادی دارای روح نیستند ، و روح را عامل حیات و گرما و حرکت بدنمان می دانیم ، اما آنان به جزء سومی اعتقاد دارند که غیز از جسم و روح است

. و انیمیست ها به این جزء سوم است که روح می گویند . اسکیموها نیز به چنین جزء سومی معتقدند و می گویند که انسان درست شده است از روح ، از جسم و از اسم . . . پس معلوم می شود که روح به معنای جان نیست و روح پرستی اعتقاد ابتدائی انسان است به یگانه بودن خویش و یا دو گانه بودن جهان ؛ به این معنی که جهان مادی و اشیاء طبیعت دارای روح هستند و انسان نیز دارای یک عنصر غیر مرئی عینی به نام روح ، که ارزش انسانی است . و مهمتر این است که با اعتقاد به این روح ، انسان میان خود و طبیعت نوعی خویشاوندی احساس می کند . انسان بدوی چون اشیاء طبیعت را هم دارای روح می داند (که روح انسانی است) و چنانکه ما می پنداریم اشیاء طبیعت را مرده احساس نمی کند و جامد نمی داند ، میان خود و طبیعت به نوعی اتحاد می رسد . مسئله دوم ، مسئله نتناسخ است که در ادیان ابتدائی و بخصوص در انیمیسم وجود دارد . تناسخ به این معنی است که روح بعد از مرگ تن ، باقی می ماند و به تنی دیگر برمی گردد و زندگیش را در حیات دومی ادامه می دهد ، و پس از مرگ جسم دوم ، یا به عالم ارواح برمی گردد و یا در جسم سومی خانه می گیرد . این تن سوم و چهارم و پنجم و . . . گاهی ممکن است انسان باشد و گاهی حیوان ، گاهی ممکن

است نبات باشد و گاه سنگ . بنابراین فکر تناسخ که در مذاهب هند و در بعضی از فرقه های غیر رسمی اسلامی هم هست ، فکری ابتدائی و از بدوی ترین مذاهب عالم است .))(64)

اشکال مختلف جان پرستی

((فلیسین شاله)) می گوید : ((جان پرستی را از ادراکات مذهبی مجاور آن نمی توان جدا کرد : در این دین افکار ((مانا)) و تابو)) و عقیده به نیاکان افسانه ای و زندگی پس از مرگ یافت می شود . جان پرستی دین جامعه های متعددی است که از قبائل استرالیائی مترقی تر است و می توان آن را با جامعه هائی که بین عهد بدوی و تمدن قدیم وجود دارد تطبیق کرد . مانند : جامعه های سیاهان آفریقائی غیر مسلمان و پلینزی و بومیان فعلی آمریکا و جمعیت اسکیموها . بدویان معتقدند روح در بعضی از قسمتهای جسم قرار دارد . مردم استرالیا آن را در چربی و کلیه ها ساکن می دانند . به عقیده آنان بدون اینکه انسان بمیرد ، روح می تواند موقتا بدن را ترک نماید و از فاصله دور بر آن نظارت داشته باشد . فرازر می نویسد : روح ممکن است دزدیده شود یا از میان برود و یا مراجعت نماید و در بعضی موارد تعویض گردد . در نزد بومیان سرخ پوست شروکیس در ممالک متحده آمریکا رایج است که در یک نبرد ، رئیسی روح خود را در بالای شاخه درختی جان داد . دشمن به طرف وی تیراندازی کرد ولی نتوانست او را بکشد و یا زخمی سازد . حریف به حیله جنگی او پی برد

و وسط شاخه ها را قدف قرار داد ، آنگاه آن شخص افتاد و کشته شد . در نظر بدوی فردیت در سطح خارجی انسان متوقف نمی گردد . روحیه بدوی آنچه را که مانند مو و پشم و ناخن در او رشد می کند و یا چون ترشح ، مدفوع و اشک و بول و نطفه و عرق از وی خارج می گردد ، از خود می داند . اگر جادو بر روی اینها انجام گردد در روی بدن اثر می کند ، زیرا اینها اعضای مکمل بدن است .

از این نظر مراقبت می کنند که موی بدن یا ترشح و مدفوع به دست شخص ثالثی نیفتد و سوء قصدی بکار نرود . در هر حال رعایت اینگونه امور برای حفظ زندگانی لازم است . . .

راس موسن می نویسد : در نظر اسکیموها انسان از سه قسمت جسم و روح و نام ترکیب شده است . . .

در بعضی از جامعه ها ، در هنگام مرگ ، اسباب خانه و اشیائی را که متعلق به فرد است ، می سوزانند . مرگ یعنی : اصل زندگی که روح نام دارد ، برای همیشه بدن را ترک می کند ولی در کنار جسد باقی می ماند . . . . مردگان مانند زندگان زندگی می کنند ؛ جهان اموات نقطه مقابل عالم زندگی است . شب مردگان روز زندگان است . شبها به زمین آیند و ملاقات با آنها خطرناک است . جامعه مردگان مانند زندگان به طایفه و قبیله تقسیم می شود . ممکن است مردگان دوباره به شکل انسان

در آیند یا بکلی ناپدید گردند . عقیده به زندگی پس از مرگ وجود دارد ولی در هیچ جا آن را لایتناهی نمی دانند و معتقدند که اموات نیز در جهان دیگر می میرند .))(65)

مقصود از ((آنی میسم)) یا جان گرائی عقیده و آئین کسانی است که در جمیع کائنات ، روحی را مستقر می پندارند . این آئین را نخست فتیشیسم می نامیدند . . . ((آنی میسم)) را از سایر آئین های ساده بدوی و بت پرستی به سختی می توان مشخص و ممتاز ساخت ، چه آنکه در بسیاری از مبادی با هم مشترکند . مثلا مانا و تابو که در ((توتمیسم)) از ارکان آن محسوب بوده ، در آنی میسم نیز وجود دارد . ولی در عین حال ((آنی میسم)) را می توان یک مرحله بالاتر از توتمیسم دانست .

در آنی میسم ((ارواح و نفوس)) نقش اساسی عالم را به عهده دارند و جهان آکنده و مملو از ارواح و نفوس موذی و مفید است .

جایگاه سحر و جادو در آنی میسم

. . . سحر و کهانت در آنی میسم به منزله فنون حربی و نیرنگهای جنگی است که در پرتو آن ممکن است آدمی بر دشمن فائق آید . پیروان آئین ارواح پرستی معتقدند که اگر الفاظ و جملات با صدای بلند و آهنگ خاص تکرار شوند ، دارای اثری خاصند! مثلا اگر با ترتیب مذکور گفته : ((طوطی پریده ، طیطو پریده ، سلوی پریده ، بیماری پریده)) در رفع بیماری مؤ ثر است !! و گاه محاکات و تقلید و تفاءل و تطیر

را مؤ ثر می دانند ، مثلا ریختن آب را در فضا با آداب مخصوص که به صورت باران سرازیر شود ، در آمدن باران مؤ ثر می دانند! اکثر نقشها و تصاویر مفصوم و نامفهوم و حتی زینت الاتی که مردان و زنان با خود داشتند ، انواعی از طلسمات و حرزها و برای مقابله با ارواح موذیه بود . اهالی ((فوئزی)) (قبائل بومی آمریکای جنوبی و تنگه ماژلان) به ارواح و نفوس فراوانی که همه تاثیرات و انقلابات طبیعت را از آنها می دانند و به زبان بومی خود آن را اوالاپاتو می نامند ، معتقدند . اکثر قبائل استرالیائی چون مردم : نوول گینه (جزایر شمالی استرالیا) و نوول زلاند (شرق استرالیا) و . . . و قبائل بومی آمریکای شمالی و جنوبی چون : یاهاگان و هوپی سری ماکوزی ، گیس ، کارائیب ، سیو ، داکوتا ، چینوک ، توپی ، تاراهومار ، تاماناکا ، تلینکیت ، پاتاگن ، بوتوکودس ، اینکا ، اوژیبو ، آتاباسک ، و بسیاری از قبائل غیر مسلمان افریقا و سایر نقاط دیگر . . . . دارای عقایدی هستند که نوعی آنی میسم است . مثلا قبائل ((یاهاگان)) به موجودات و نفوس نامرئی مرموزی معتقدند که آنها را ((کاشبیک)) می نامند و به موجودات نامرئی دیگری معتقدند که آنها را ((هانوش)) می گویند .

((فوئژیها)) برای مقابله با ارواح موزیه معمولا شبها مسلح می شوند . سیاهان و قبائل ((کت دور)) (افریقای غربی) جمع می شوند تا با تشریفات خاصی ارواح موذیه را بیرون کنند ، گروه کثیری

از سیاهان غیر مسلمان افریقا هم اکنون به عنوان حفظ از گزندهای ارواح موذیه و جلب توجه ارواح و نفوس طیبه ، خالکوبی ها و تصاویر و نقوشی به صورت طلسمات بر بدن خود نقش می کند . مناسک و آداب و تشریفات آئین آنی میسم و توتمیسم مختلط و همانند است . . . (66)

اگر چه تاریخ پیدایش این مذهب کاملا روشن نیست ، ولی می توان گفت که آنی میسم قبل از تدوین تاریخ و پیدایش خط در میان ابتدائی ترین اقوام بشر وجود داشته است . آقار باستانی مکشوف برخی از عقاید این مذهب را نشان می دهد . بنیانگذار آنی میسم مشخص نیست . در فرازهای فوق به عقاید و ارکان عقیدتی عملی این مذهب اشاره شد . (67)

عنصر سحر و جادو در : فلسفه آنی میسم

سحر و جادو در آنی میسم از فتیشیسم گرفته شده است . ((فلیسین شاله)) می گوید : ((انسان می تواند همانطور که روی موجودات روحانی عمل می کند ، بوسیله اقوال و حرکات مخصوص در طبیعت نیز تاءثیر نماید . این نفوذ اساسی را برقرار می سازد که آن را جادو می نامند . سالومون رایناخ می نویسد : ((جادوفن و هنر و لشکر کشی جان پرستی است .)) این نیرو عبارت است از نفوذ کلماتی که با صدای بلند قرائت و یا به صورت آواز خوانده می شود . مثلا می توان بیماری را با فرمول زیر معالجه کرد :

طوطی پرواز کرده است ،

فاخته پرواز کرده است ،

بلدرچین پرواز کرده است ،

بیماری پرواز کرده است ،

بدویان حوادث را تقلید می کنند و نمایش می

دهند .

قبل از اقدام به تاخت و تاز آن را جزء به جزء می کنند یا رقصهای جنگی می کنند و معتقدند در اثر این پیروزی به دست می آورند ، اگر خشکسالی ایجاد گردد و باران نبارد ، طی مراسم مخصوص آب می پاشند و طبیعت را متوجه می کنند که به باران احتیاج دارند و عقیده دارند با این عمل باران می بارد . این اعمال را جادوی تقلیدی می نامند . تصویر دشمن را زخمی یا پاره می کنند و تصور می نمایند صاحب عکس را زخمی کرده و از میان برده اند . این کار را جادوی عاطفی می نامند .

بعضی اشیاء مانند دعا ، طلسم و درخت کولکن دارای نیروی جادو است . بدبختی را دور می سازد و یا خوشبختی به وجود می آورد . . . جادو دو قسم است :

یک نوع آن است که رؤ سا و روحانیون عمل می کنند ، آن را جادوی نیکو می نامند . نوع دیگر جادوی شر است که جادوگران بی رحم عمل می کنند . جادوگران موجب بیماری و مرگ می گردند و بدون اینکه متوجه باشند ، مرتکب جنایت مهمی می گردند . جادوگر دشمن خطرناک جامعه است ؛ بایستی همیشه ضد او رفتار کرد . اسرار زندگی را از او مکتوم داشت . پشم و مو و مدفوع و آنچه را که مربوط به بدن انسان است ، پنهان کرد . برای باطل ساختن عمل جادو نماینده مذهبی ضد جادو بکار می برد . به وسیله آزمایشی که آن را اوردالی می نامند ، خوب

از بد تشخیص داده می شود . در آفریقای استوائی به متهم سم خورانده می شود و در صورتی که مقصر نباشد ، سم وی را نمی کشد .))(68)

آثار و نتایج آنی میسم

فلیسین شاله می گوید : ((رسم و نقاشیها و قلم زنی ها که در غارهای فرانسه و شمال اسپانیا به دست آمده ، ثابت می کند که ساکنین ما قبل تاریخ این نواحی ، دینی نزدیک به کیش توتم و جان پرستی داشته اند . و این غارها معابد و مکانهای مقدس آنان را تشکیل می دهد . آثار مذکور در انتهای غار قرار گرفته و مانند نقاشی مذهبی امروز سیاهان استرالیا در جدار پوشیده از صخره که جایگاه تابوها است ، رسم شده است و نزدیک شدن به آنها برای زنان و آنان که محرم اسرار نیستند ، ممنوع است . این کارهای هنری برای آرایش و زینت نیست ؛ بلکه اعمال جادو است .

با رسم و نقاشی و قلم زنی اشکال حیوانات ، مانند فیل سنگی و گوزن و گاو وحشی و اسب ، بدوی تصور می کند عملی بر روی آنها انجام داده است . بدوی حیوانات را زخمی رسم می کند ، برای اینکه به آسانی بتواند بر آنها دست یابد . البته این عمل مخصوص جنس نر است ؛ زیرا جنس ماده نسل و نژاد آینده را تاءمین می کند و بایستی محترم بماند . در غارهای ((توک دو دوبر)) یک جفت گاو وحشی که در روی خاک رس قلم زنی شده است ، کشف کرده اند که شصت سانتیمتری درازی دارد . در جلو ماده و در عقب

نر روی پنجه های عقب نیمه ایستاده است . پسران کنت بگوئن که کاشفین امور ما قبل تاریخ هستند ، در این غارها آثاری از رقاصان و رقاصگان یافته اند که بیست تا بیست و پنجهزار سال در خاک رس ثابت مانده است . رقصها ، آوزها ، موسیقی ها ، اعمال جادو و بعضی از جواهرات بایستی قاعدتا طلم باشد . زیور و زینت آلات و شکافها و برشها و قطع اعضاء و خالکوبی از علائم مربوط به توتم است که برای تشخیص طایفه و قبیله بکار می رود . جان پرستی فرضیات اولیه مطالعات جهان شناسی رابه انسان عرضه می دارد . بدویان سابق و لاحق را تشویق می کند تا به بررسی طبیعت بپردازند . طبق عقاید خودشان ارواح شبیه بخود را زیاد سازند و روح انسانی را از خوی حیوانی خود خارج نمایند .

جادوی ((جان پرستی)) پایه و اساس و نقاشی و قلم زنی و رقص و موسیقی است که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در تمام امور هنری جهان نفوذ می کند . به طوری که هنرهای اولیه از جادو ناشی می گردد و سپس با ادیان تحول می پذیرد . اگر قدری درباره هنر و نقش آن در زندگی بشر فکر کنیم تصدیق خواهیم کرد که جان پرستی ارزش بسیار مهمی در پیشرفت تحولات فکری و هنری بشر دارد)) . (69)

توتمیسم

مذهب توتمیسم و اصول و ارکان آن

((. . . معروفترین مذهبی که . . . همه جامعه شناسان ، مستقیم و غیر مستقیم ، تحت تاءثیر نز جامعه شناسایی آن هستند ، مذهب توتمیسم است . . . توتمیسم معتقد است

که قبیله های بدوی و قبایلی که امروز نیز در آفریقا ، آمریکای شمالی و استرالیا در بدویت زندگی می کنند ، هر یک شیئی یا حیوانی (و بیشتر حیوان) را می پرستند . حیوان یا پرنده خاصی مورد پرستش قبیله قرار می گیرد . . .

هر قبیله توتمی دارد و افراد قبیله در مراسم عبادی ، در لباس پوشیدن و در آرایش و حرکاتشان می کوشند تا ادای توتمشان را در بیاورند ، بشکل او آرایش کنند ، لباس بپوشند و . . . قبیله ، خوردن گوشت توتم را برای خودش حرام می داند ولی برای قبیله دیگر ، نه . . . تقدسی که توتم پرست برای توتمش قائل است و همچنین خویشاوندی یی که بین خود و توتم احساس می کند ، خویشاوندی یی است که فرد و افراد ، خودشان را زائیده توتم می دانند . پس توتم پرچم جاوید جامعه است که افراد می آیند و می روند ، اما جمع و روح جمعی می ماند و تقدسش به دلیل همین جاوید بودن است . مساله دیگر این است که توتم ، برای افراد قبیله ، منشاء زیبائی نیز هست . افراد قبیله همیشه حرکات او را در رفتار عبادی و دسته . جمعیشان ، و به شکل او را در آرایش خود ، تقلید می کنند . . .))(70)

((. . . کلمه ((توتم)) در میان برخی از بومیان امریکای شمالی چون ((انگونکین)) متداول بوده . و ((ج . لانگ)) نخستین کسی است که در شرح سیاحت ها و مطالعات علمی خود

که در میان بومیان آمریکای شمالی انجام می داد ، کلمه توتم را بکار برد . در قرن 19 جمعی از محققین مانند ((بالدوین اسپنسر و ((گلین)) و ((استرهلو)) به کاوش و تحقیق در معتقدات اقوام ابتدائی استرالیائی . . . عقایدی شبیه به عقاید توتمی بومیان آمریکا ، با مناسک و اعمال در آنجا یافته ، بلکه دیدند در استرالیا آئین توتمی به صورت ابتدائیش محفوظتر مانده ، و بالاخره این نوع آئین را چه در استرالیا و چه در آمریکا و چه در آفریقا و نقاط دیگر ، آئین توتمی یا توتمیسم اصطلاح کردند . مبانی عمده ارکان این آئین ساده ، در سه اصل خلاصه می شود : 1 توتم 2 مانا 3 تابو .

1 توتم

لفظ توتم به نوعی از موحودات و اشیاء ، خاصه حیوانات مخصوصی که اعضاء کلان آن را مقدس شمرده و یا طبق نظر برخی از محققین آن را جد خویش نیز تصور می نمایند ، گفته می شود . این موجودات از نوع جانوران مانند : گاومیش ، عقاب ، طوطی ، کانگورا ، شاهین ، کرم درخت ، و برخی موارد از نوع نباتات مانند : بوته های چای و گاه بندرت از موجودات بیجان طبیعت چون : باران و دریا یا کواکب می باشند . هر ((قوم)) و ((کلانی)) که مثلا عقاب ((توتم)) آنها است ، تمام اصناف ((عقاب)) را مقدس و محترم شمرده و آن را تقدیس می کنند! پیوستگان به یک توتم ، همه با هم منسوب بشمار آمده و در حقیقت توتم نشانه قومی و علامت

قبیلگی و همبستگی نیز بشمار می رود . افراد این جامعه یا ((کلان)) از سایر کلانها تنها به واسطه توتم مورد تقدیس ، مشخص و شناخته می شوند . . . در آئین توتمی هر یک از قوای طبیعت به توتمی خاص منسوب است ! در یکی از قبائل استرالیا آفتاب خویشاوند مرغی به نام ((کاکائوس)) سفید است .

2 مانا

کلمه ((مانا)) اساسا لغت بومی ((ملانزی)) (شمال شرق استرالیا) است ، و مقصود از آن یک قوه و نیروی بی تعین است که در همه جا پراکنده و منتشر ، و بین همه موجودات بی جان و جاندار ، مقدس و غیر مقدس ، مشترک است . . . .

بومیان امریکای شمالی نیز به مفهوم ((مانا)) اعتقاد دارند . . .

اغلب طوایف و قبائل ((استرالیائی)) ((هاوائی)) ، ((پولینزی)) ، ((نوول هبرید)) ، ((میکرونزی)) ، ((رایاک)) ، ((ایگوروت)) و ((تائیتی)) از این قدرت جهانی و مبداء واحد معمولا به ((شورپنگا)) تعبیر می کنند .

3 تابو

تابو نیز اساسا کلمه ای پولینزی است و از سال 1886 در مباحث تاریخ عقاید و ادیان به صورت یک اصطلاح در آمده است . مراد از این کلمه اصول و مقرراتی است که به موجب آن بعضی از اعمال و یا اشیاء حرام و ممنوع شمرده می شود و خون آن اعمال محرمه را نیز ((تابو)) می گویند . گاه ((تابو)) در مجموع برای مناسک و شرعیات آئین توتمی بکار میرود . این مناسک بر دو قسم اند : 1 سلبی یا محرمات 2 ایجابی یا فرائض . مهمترین مناسک سلبی یا محرمات ، کشتن و خوردن و بی احترامی و لمس کردن و حتی نگاه کردن حیوانات یا گیاهان یا اشیاء دیگری است که ((توتم)) کلانی محسوب می شوند .

کسانی که گاومیش توتم آنهاست ، از خوردن گاومیش ممنوع اند . مگر در ضمن مناسک خاصی که باید همه اعضاء کلان به عنوان اتصال با توتم خود

با تشریفاتی از گوشت آن بخورند . دیگر از امور ممنوعه کار کردن و حتی غذا خوردن در برخی ایام است که اعیاد دینی آئین توتمی محسوب است . ازدواج با اعضاء یک توتم حرام است ؛ یعنی هر فردی موظف است با کلان دیگری که دارای توتم جداگانه هستند ، ازدواج کند .

دیگر از مراسم سلبی آئین توتمی آنکه : در استرالیا چون بخواهند نوبالغی را عضو کلان سازند و به آئین توتمی خود وارد کنند ، نخست او را وامی دارند تا مدتی عزلت گزیند و از دیدار زنان و کسانی که هنوز به جمع اهل دین در نیامده اند ، خودداری کند و بهتر آنکه در جنگلها بسر برد . در این حال ، اکثر خوراکیها بر وی حرام است ، و آنهائی نیز که حلال است ، خود نباید به آن دست برد ؛ بلکه مربی مخصوص به مقداری ضروری در دهانش می نهد تا سد رمقش شود . گاه سخت ترین امسکاکها بر نو بالغ تحمیل می شود . و بالاخره پس از طی این دوره عزلت و ریاضت . . . به عقیده آنها یک نوع صفا و روحانیتی در نو بالغ پدید می آید که حق شرکت در مجامع دینی را پیدا کرده و عضو کلان توتم معینی می شود .

دیگر از محرمات آن است که گروههائی که ((آدم خواری)) میان آنها رواج دارد ، از خوردن کسی که عضو کلان توتم است اجتناب می کنند ؛ و به عبارت دیگر ، خوردن عضو کلان یک توتم ، بر اعضاء دیگر حرام است .

اما مناسک ایجابی یا فرائض آئین توتمی : از جمله منعقد ساختن جشن بزرگی در اوائل فصل بهار و مقارن شروع باران می باشد که ((اینتی شیوما)) نام دارد . در این جشن تمام افراد کلان باید برهنه و عریان شده ، در نقطه ای که پر از سنگ و کلوخ است ، گرد آیند و به اعمال مختلف از جمله به جستن ها ، پایکوبی ها ، آوازها و افشاندن غبارگلها که در نظر آنها موجب افزایش برکت و نسل است . مشغول شده و پس از انجام این مقدمات ، همگی برای خوردن حیوان مقدسی که در غیر این موقع ، لمس آن نیز حرام است ، جمع شده و از آن تناول کنند تا با آن ، اتحاد و اتصال حاصل کنند . در آئین توتمی ، اعضاء کلان ، همه یکسان نیستند ، بلکه مردان از زنان برتر و ارجمندترند و پیران بر جوانان فضیلت دارند . آداب و عقاید کوچک دیگری نیز در قبائل گوناگون آئین پیروان توتمی وجود دارد . مثلا قبیله ((پورو)) معتقدند : اگر کودکی مریض شود ؛ باید پدرش داروی لازم را بخورد و با این کار ، فرزندش معالجه می شود ، و یا برای موی سر و ناخن و گیسوان و خون ، یک نوع قداست مذهبی قائلند .))(71)

تحلیل فلسفی انسانی توتمیسم ؛

((از ویژگیهای مذهب توتم پرستی و مذاهب بدوی مثل فتیشیسم و آنی میسم یا پرستش ارواح بی شماری که سراسر جهان را پر کرده و در همه اشیاء و پدیده های طبیعت جا دارند ، یکی این است که بر

حسب رابطه انسان با توتم (در توتمیسم) و رابطه انسان با فتیش (در فتیشیسم) و رابطه اشیاء با آدمها و با روج (در آنی میسم) دنیا و همه اشیاء را تقسیم می کردند به ((ساکره)) یعنی چیزی که مقدس و متبرک است و ((پروفان)) یعنی چیزی که مقدس و متبرک نیست . . . بنابراین اصل اعتقاد به نیروی مقدس و شوم و آثار بد و خوبی که در ذات و زندگی انسان دارد ، انسان را به یک سلسله اصول و اعمال و احکام خاصی وامی داشت ؛ بدین معنا که ترس و گریز یا امید و حرمت را در آنان بر می انگیخت و کوششها و مقدماتی را که برای آمادگی و پذیرش خود و جلب یا تسخیر آن قوا و اثرات غیبی ضرورت داشت ، موجب می شد . و از اینجاست که مساءله عبادت و مراسم و اعمال دینی ، نظام خاص و تعلیمات روحی و فکری و اخلاقی و اجتماعی و مذهبی و بالاخره ریاضت ، لازمه اش تحریم یک سلسله اعمال یا استعمال برخی چیزها و پرهیز از بعضی محرمات است که نامشان ((تابو)) است .

تمام اشیاء عالم دارای روح خاصی است که نامش ((مانا)) است .

((اسپنسر)) می گوید : از یک بدوی پرسیدم این فتیشها را چرا این قدر نگاه داشته ای و با حرمت بر روی آنها دست می کشی و به چشمت می مالی و از آنها تبرک می جوئی ، مگر این چیست ؟ چرا به این جادوگر یا به این فرد مقدس جامعه تان . . .

دست می کشی و لباس یا زانوی او را می بوسی و به او احترام می گذاری و . . ؟

می گوید : توی اینها ((مانا)) است . . . می بینم که وقتی ملتها کوچک می شوند ، شخصیتهای بزرگ هم ارزشهای خود را در ذهن آنها از دست می دهند و ارزشهای متعالی آنها مجهول می ماند و چون ملت این ارزشها را نمی شناسد ، ارزشهائی را که می شناسد ، می تراشد و به آنها نسبت می دهد . . . در جامعه های فتیشیسم ، آنی میسم و توتمیسم ، نیرویی هست به نام ((شورینگا)) که فقط عده خاصی در جامعه آن را دارند و اینها ((روحانیون))اندکه به کمک این نیرو می توانند در ارواح و قوای مرموز نفوذ کنند و اعمال و مراسم و اوراد مذهبی را انجام دهند و مردم را را مذهب مرتبط کنند و در آخر ، مراسم عبادی و ریاضتهای مختلف و مراسم دستجمعی دینی و نذرها و وقفها را انجام دهند . پس اینها واسطه های مقدس میان عوام مردم و قوای غیبی و مظاهر دینی هستند و علت این امتیاز طبقاتی و نقش اختصاصی و انحصاری شان خصوصیت ذاتی شان است که صاحب قوه ((شورینگا)) هستند و حامل روح مقدس .))(72)

به نظر می رسد چنین باوری بدوی در تاریخ حیات انسان باعث شده تا در کنار دو ضلع ((زور)) و ((زر)) ، ضلع ((تزویر)) هم شکل بگیرد و عامل ((استبداد سیاسی ، دینی)) و مایه ((جهل)) و ((جور)) در تاریخ بگردد .

تحلیل خصوصیات مشترک ادیان بدوی در ذهن انسان ابتدائی

1 مذهب ، معنی داشتن هستی

را اثبات می کند . در همه این مذاهب ، حتی خرافی ترین و منحطترین مذهبی که بشر داشته است مانند پرستش فتیش یا ارواح خبیثه و طیبه ای که در تمام اشیاء وجود دارند و در زندگی مؤ ثرند . . . . ، احساس مذهبی معنی داشتن هستی نهفته است ، یعنی جهان بینی مذهبی یک جهان بینی مثبت است .

معنی داشتن هستی یعنی نفی عبث و پوچی . . .

2 اعتقاد به غایتی نهائی در جهان ، انسان و تاریخ ، یعنی این که مذهبی در همه اشکالش معتقد است که من ، قبیله ام ، نوع بشر و هستی برای چیزی آفریده شده اند . این غیر از معنی داشتن است و بدان مفهوم است که هم طبیعت و هم تاریخ (یعنی نوع بشر) و هم ((من)) به عنوان یک ((فرد)) در همه مذاهب ، جهان ، انسان و همه امور به خوب و بد ، زشت و زیبا ، پلید و مقدس تقسیم می شوند . . . ترتیب ، بر اساس ملاک های مذهبی ، حال هر چه باشد (توتم ، خون ، روح) انسان ها تقسیم می شوند به انسان پلید و انسان پاک . . . . بنابراین در ابتدا چنین بوده و در حال حاضر هم هست ، منتهی نوع تقسیم بندی بر اساس تکامل بشری فوق می کند .

4 تقدس در عالم ؛ . . هر جا و در هر فکری که مفهوم تقدس وجود دارد . یک شیئی خصوصیتی غیر از همه اشیاء و خصوصیت ها دارد که حرمت

آدمی و نوعی احساس ستایش خاص آدمی را در برابر خودش به وجود می آورد . . .

5 تقسیم همه اشیاء و امور و واقعیتها به محسوس و نامحسوس ؛ این مساءله خیلی مهم است که در آغاز در ذهن انسان به وجود می آید . انسان بدوی نیمه وحشی یا تمام وحشی بلافاصله معتقد می شود که جهان تقسیم می گردد به آن چیز که محسوس است و آن چیز که نامحسوس است ، یعنی پشت این محسوس ها ، نامحسوسی هائی وجود دارد . حال این نامحسوس ها چیستند ، این به مذاهب مربوط است . . . .

6 روح اجتماعی بودن دین ؛ . . . یعنی مذهب نقش عظیمی در تکامل و تقویت و حفظ و تقدس جامعه و روح اجتماعی داشته است .

7 بین المللی بودن خصوصیات دین ؛ . . . بین المللی بودن خصوصیت دین است . بین المللی بودن یعنی ماوراء قومی بودن مذهب و ماوراء قومی بودن ، یعنی ملی نبودن مذهب یعنی انسانی بودن مذهب ، یعنی اینکه مذهب یک تجلی نوع انسان است ، نه تجلی جامعه قومی یا اقتصادی یا اجتماعی خاص .

8 وحدت انسان و طبیعت و روح هستی ؛ یعنی ایجاد جهان بینی متجانس ، در احساس مذهبی همیشه بین انسان و طبیعت یک خویشاوندی به شکل های مختلف (خرافی یا غیر خرافی) ایجاد می شود و این دو بار با آن کانون معنوی جهان به نام خدا یا قوای مرموز ماوراء طبیعی و به یک معنا غیب ، این پیوند را برقرار می کنند .

یعنی در همه مذاهب ، انسان ، طبیعت و خدا ، هر سه در یک جهان بینی متجانس و هماهنگ شکل می گیرند . . . احساس مذهبی همیشه در زیر این پدیده های متفرق و رنگارنگ و نامتجانس وحدتی جستجو می کند و همه اینها را به یک قطب ، یک واحد خاص یا چند واحد خاص تحویل می کند . . .

9 دغدغه و تلاش و میل به اتصال ؛ . . . انسان همواره در زندگی خود دارای یک دغدغه مذهبی است . آن دغدغه حتی بیش از مساءله تقدس شاخصه احساس مذهبی است .

مذهب همواره انسان را مانع می شده است که در قالبهای موجود زندگی و بینش خود آرام بگیرد و همواره او را به یک تلاش و اضطراب دائمی در جستجوی حقیقت یا حقایق یا اسرار وادار می کرده است . بنابراین همیشه ناآرامی ، اضطراب ، دغدغه دائمی ، عشق به اتصال و میل شدید روح انسان به طرف کانون نامرئی وجود داشته است . . . .

10 اعتقاد به تسلط و ترقی و تعالی و حرکت ؛ . . . مذهب عامل حرکت و پیشرفت و تکامل بوده ، یعنی به هر حال مذهب داشتن در هر ذهنی ، نایستادن در آن چه هست ، و تازیانه ای دائمی در روح و در زندگی و در قالبهای موجود برای اتصال به ((برترین)) بوده است و بر خلاف آنچه می گویند که فناتیسم مذهب اصولا انسان را راکد و عاجز بار می آورد ، می بینیم که ((انسان اولیه)) را معتقد و وادار

می کند که تو با تسخیر ((مانا)) ، تسخیر قوای مرموز و تسخیر ارواح که نمایندگان نیروهای طبیعت هستند ، می توانی به ((کمال)) برسی و در خود قدرت تازه و روح تازه ای به وجود آوری ، و بدین وسیله استعدادهایی که در تو نبوده ، در تو حلول می کند . بنابراین ، این ایمان بزرگ انسان به استخدام نیروهای طبیعت ، جزو خصوصیات اعتقاد دینی بوده است .

11 مفهوم مسئولیت ؛ اعتقاد به خودسازی ، اعتقاد به اراده در انسان . . . در همه فرمهای مذهبی وجود دارد . بنابراین من با اتصال به نیروهای غیبی و برتر و رسیدن به تقدس و ((مانا)) ، می توانم سرنوشتم را تغییر بدهم و پیش بروم . بنابراین انسان مجبور نیست ؛ انسان در همه مذاهب اراده دارد که به وسیله تسخیر یا جلب نیروهای ((خیر)) ، خود را دگرگون کند و با ((شر)) مبارزه نماید . . .

12 نفی تصادف و عدم اعتقاد به تصادف و عبث ؛ . . . یعنی هر کس به هر مذهبی معتقد است ، تاریخ را مجموعه حوادث متفرق و تصادفی نمی داند ، بلکه آن را یک جریان پیوسته معقول و منطقی می شمارد که در آن نوع بشر از جایی شروع کرده ، مراحلی را می گذراند و به جایی که سرمنزل مقصود تاریخ و نوع بشر است ، خواهد رسید . . .

13 اعتقاد به اصل تضاد ؛ اصل مبارزه و جنگ و وجود یک نوع بینش جدلی . . . جهان بینی مذهبی یک جهان بینی جدلی است

. . . (نبرد مذهب علیه مذهب ؛ پیکار طولانی انسان و تاریخ .)

14 علیت ؛ تحلیل منطقی عالم ؛ همین قدر که یک انسان بدوی اعتقاد دارد که مثلا یک شی ء خاص در اثر فلان شی ء یا بهمان روح ، چنین تغییری کرده است ، . . . یا فلان قدرت ((تابو)) جانش را گرفته است ، معلوم می شود که احساس مذهبی ، ذهن او را به دنبال رابطه علت و معلول در عالم می کشاند . . .

15 اصل بقا ؛ اینکه ((روح همیشه بر می گردد)) ، اصل بقا را نشان می دهد . . . این عقیده که روح از یک بدن می رود و در بدنی دیگر و حیوانی دیگر بر می گردد ، مزخرف است ، اما یک حقیقت بزرگ در این فکر وجود دارد و آن اعتقاد به جاودانگی انسان است و اینکه مرگ پایان وجود نیست . . .

16 وسعت جهان بینی ؛ وقتی فرد معتقد به مذهب می گوید که پشت این پدیده های محسوس ، ارواح و اسرار دیگر و مسائل غیبی هست ، جهان بینی او گسترده تر از چیزی است که می بیند و از آن بیشتر می بیند و بیشتر می یابد . این جهان بینی وسیع را مذهب به او می دهد ، یعنی بر خلاف مذهب مادی که آن موقع وجود نداشته) که محصور کردن عالم است به آنچه که محسوس است یا می شود یافت . . . پس مذهب همیشه ذهن را از علت نزدیک به یک پدیده ، به علت

های دور دست تر و حتی علت هایی که در حیطه حواس ما نیستند و بالاترند ، می کشانده است ، و این کاری است که به فلسفه و علم و ذهن و تعقل آدمی گسترش ماوراء محسوس می داده است .

17 ((نجات)) از آنچه هست ، از اسارت ((هست)) ؛ انسان در هر مذهبی معتقد به این بود که در وضعی که هست ، نباید باشد و بر عکس وضعی وجود دارد که باید در آن بسر برد و راهی که از آنچه هست به آنچه باید باشد می رود ، اسمش مذهب است . چنین احساسی را فقط انسان دارد و این ((احساس)) همیشه ((مذهب)) است .

بنابراین انسان همواره به وسیله مذهب دعوت می شود تا با یک مهاجرت دائمی نوعی ذاتی و با احساس نجات و توسل به نجات ، از آنچه که هست خارج شود . از همین مفاهیم نجات و اسارت ، آرزوی نجات و تلاش برای نجات است که مفاهیم انحطاط و پیشرفت ، بدبختی و خوش بختی در ذهن آدمی به وجود آمده و این همه در تعقل و زندگی و فرهنگ او اثر داشته است . . . .

18 مفهوم نگاه داری و حفظ انسان و حفظ حیات و جامعه ؛ در بسیاری از اعمال و مراسم مذهبی که در همین مذاهب ابتدائی صورت می گیرد ، کوشش های فراوانی برای مبارزه با ارواح شر ، مذاهب شر و جلب عناصر خیر و ارواح طیبه ، تغییر در خود آدمی ، حفظ فرد و جامعه از قحطی ، بیماری ،

عوامل بشر و نیروهای غیبی که ممکن است باعث محو انسان شوند ، می بینیم ، بنابراین ، مفهوم حراست و صیانت ذات و جامعه از بد ، در نفس مذهب هست .

19 شناخت و کنجکاوی ؛ وقتی مذهبی اعلام می کند که جز آنچه می بینی ، حقایق و اسرار فراوانی وجود دارند ولی نه در زندگی تو و نه در حیات تاریخ نوعیت تو مؤ ثرند ، خود به خود برای آدمی ، کنجکاوی شناخت بوجود می آید و این کنجکاوی به نوبه خود ، علم را پدید می آورد . همچنین کوشش برای تسخیر آن اسرار است که تکنیک را بوجود می آورد . اگر مذهب نمی گفت : که پشت سر آنچه پیداست ناپیداها فراوان است ، کنجکاوی آدمی بوجود نمی آمد . پس کنجکاوی زائیده اعتقاد قبلی انسان به این امر است که آن چیزهای مجهول و غیبی فراوانند ؛ و این مبنای مذهب است .

20 عامل استخدام و انتخاب ؛ مذهب در عین حال که همه اصول خود را عنوان می کند ، جهان را به نیروهای خیر و شر ، عناصر بد و خوب ، رفتار بد و خوب ، مقدس و ((پروفان)) و . . . تقسیم می نماید و به انسان می آموزد که به وسیله عبادت (در مذاهب اولیه) یا رختهای خاص (در همه مذاهب بعدی به شکل های دیگر) و هم چنین کوشش و فداکاری های فراوان و جهادهای نفسانی می توان این نیروهای طبیعی را استخدام کرد . به او می گوید که آسمان و زمین برایت مسخر شده

و همچنین تو می توانی خود انتخاب نمائی .

21 زیبائی و هنر ؛ اینها جزء مفهوم و پرستش است و در ذات پرستش وجود دارد . . . ((هنر فرزند دین است)) ؛ بر خلاف امروز که عاقش کرده است !!

22 عشق و پرستش ؛ هر احساسی دینی در هر شکلش ، عشق و پرستش را در ذات خود دارد ، رابطه انسان با معبودهایش رابطه دوست داشتن ، عشق ورزیدن و پرستیدن است . مفهوم این رابطه را در اسامی یی که انسان برای خدایانش می گذاشته ، می توان دریافت . . .

رادها کریشنان می گوید : ((ما به بنا کردن چنین جهانی و به انجام چنین توطئه و همدستی میان انسان و عشق و خدا دعوت شده ایم و آن عشق مذهبی است که همواره از فطرت آدمی می جوشیده است و همواره آدمی را به حرکت و کمال واداشته است ؛ همان چیزی که مذهب می گوید . اگر این مذهب در مسیر حرکت جهان و ترقی و تعالی مردم باشد ، چرا با آن مبارزه کنیم ؟ باید به آن متوسل شویم تا نیروئی را که همواره در تاریخ حرکت می بخشیده است ، در مسیر زندگی وادار کنیم تا حرکت و کمال آدمی را تسریع کند .))(73)

بنابراین مذهب در ابتدائی ترین شکلش ، اصولا یک غریزه ، یک جوشش و کوشش است ، مذهب یک نیاز ذاتی است . اشکال کار آنجائی است که از حالت ضرورت و نیاز خارج شود و در خدمت قدرت سیاسی (زر زور) قرار گیرد و عامل سرکوب و خفقان

و نابودی حرث و نسل انسانی گردد .

کتاب شناسی :

انسان و علوم طبیعی ن . ک : آ . ای . اپارین / حیات : طبیعت ، منشاء و تکامل آن . ترجمه هاشم بنی طرفی . چاپ ششم . تهران . 1358 . آ . ای . اوپارین / پیدایش و سیر تکاملی حیات . مصطفی مفیدی . تهران . 1358 . آ . ای . قاراپوین / پیدایش انسان و عقاید داروین . ترجمه عزیز محسنی . تهران . 1354 . چگونه انسان غول شد / 3 جلدی /

این دیدگاهها مقایسه شود با : دکتر یدالله سحابی / خلقت انسان . چاپ سوم . تهران . 1351 .

ادیان بدوی : دیوید سن / تاریخ آفریقا . هرمز ریاحی فرشته مولوی تهران . 1358 . جان ناس / تاریخ جامع ادیان . ترجمه علی اصغر حکمت . تهران . 1354 . چاپ سوم . فلیسن شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ . ترجمه منوچهر خدایاری محبی . تهران . 1355 . ویل دورانت / تاریخ تمدن . جلد دین . تهران . 1351 پازارگاد / تاریخ فلسفه سیاسی . 3 جلدی . تهران . 1358 . دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان . 2 جلدی . تهران . 1359 .

ادیان و مذاهب مصر باستان

گزیده ای از تاریخ و جغرافیای مصر باستان

((مصر ماءخوذ است از نام ((محمد بن مصرایم بن سام بن نوح)) . . . !!))

یاقوت / معجم البلان 137 .

((اسامی که به کشور ((مصر)) در طول مرور اعصار نهاده اند ، از ((چهل و دو نام)) افزون تر است . . .)) .

مصر ، یکی از کهن ترین سرزمینهای مسکونی جهان می باشد که آثار عصر حجر در آن فراوان دیده می شود . در حدود شش هزار سال قبل از میلاد ، مهاجران آسیائی با خود گیاهان و حیوانات اهلی و اصول و روشهای فنی عصر نوسنگی را وارد سرزمین مصر سفلی (در شمال) کردند . تاریخ نشان می دهد که مصریان در چهار هزار و پانصد سال قبل از میلاد از مس استفاده کرده اند . فلز مس ابتدا در سرزمین مصر کشف گردید . در مصر علیا (در جنوب) اندکی دیرتر یک نوع تمدن نوسنگی عقب مانده تری به وجود آمد که تا ندازه ای شباهت با تمدن مصر سفلی داشت . اگر چه اجداد مصریان سفلی و علیا از آسیای جنوب غربی آمده بودند ، ولی به احتمال قوی آنهائی که در دلتای رود نیل سکنی داشتند ، از سرزمین سینا عبور کرده و آن دسته که در مصر علیا مقیم شدند ، از طریق دریای سرخ و ناطق آفریقای شرقی خود را به آنجا رسانده بودند . مصر سفلی در چهار هزار و پانصد سال قبل از میلاد دارای حکومت واحدی شد و در سال 4250 ق . م . مصر علیا را زیر سلطه خود در آورد . در سال 4000 ق . م . این دو ناحیه از یکدیگر جدا شدند و هر کدام دارای حکومت مستقلی گردیدند .

در سال 3300 ق . م . حکومت مصر علیا بر حکومت مصر سفلی غلبه کرد و بدین سان نخستین فرعون مصر

پدیدار شد . در سال 2300 ق . م . این امپراطوری یک پارچه فرعونی دچار هرج و مرج شد . در سال 2600 ق . م . اهرام سه گانه مصر برای خوفو فرعون زمان ساخته شد . در طی سالهای 1580 2242 ق . م هفتاد پادشاه بر مصر حکومت کردند . در قرن سیزدهم ق . م یکی از قدرتمندترین فراعنه مصر رامسس دوم (فرعون معاصر با موسی (ع)) بر آن خطه حکم می راند . در همین ایام بود که ((موسی بن عمران)) پیامبر اولوالعزم الهی فرمان یافت تا دعوت خویش را آشکار کند . موسی و قومش بنی اسرائیل بر اثر فشار فراعنه مصر به فلسطین مهاجرت کردند . از سال 525 تا 404 ق . م مصر مستعمره ایران بود . کمبوجیه پادشاه هخامنشی مصر را فتح کرده بود . در سال 405 ق . م یکی از اعقاب فراعنه ، به نام ((امیرته)) مصر را از اشغال ایران رهانید . در سال 342 ق . م در عصر سلطنت اردشیر سوم ، سپاهیان ایران دوباره مصر را اشغال کردند . در سال 322 ق . م اسکندر به آسیای غربی و متصرفات ایران حمله کرد و مصر جزء فلمرو مقدونیان شد . در سال 304 ق . م بطلمیموس یکی از سرداران اسکندر ، خود را پادشاه مصر اعلام کرد ؛ سلسله ((بطالسه)) تا سال 30 ق . م دوام آورد . در این سال امپراطوری روم بر مصر غلبه کرد . در سال 615 میلادی خسرو پرویز پادشاه ایران بر مصر دست یافت

. در اواسط نیمه اول قرن هفتم میلادی مصر به دست مسلمانان افتاد (سال 19 21 هجری / 640 642 میلادی) . و از آن پس تاکنون ، مصر همچنان مسلمان مانده و اینک در قلمرو سرزمینهای اسلامی است . (74)

((اگوست کنت)) فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی در رابطه با مراحل تکامل شعور دینی انسان بدوی می گوید که تمام این مراحل سه گانه (یاد شده در صفحات قبل) را می توان در دین و مذهب مصریان قدیم یافت . دین مصریان از توتم پرستی و آنی میسم شروع می شود ، و دوران شرک را می گذراند و به دوران یکتاپرستی می رسد . بنابراین می توان گفت : که مذهب مصریان محصول بیش از چهل قرن تحول و دگرگونی اجتماعی است که در آن کشور در برخورد با آفریقائیان و سامیان و . . . . صورت گرفته است . (75)

تا قرن نوزدهم اطلاعات دانشمندان در رابطه با تاریخ مصر و ادیان و مذاهب مردم آن سامان منحصر به نویسندگان قدیم یونان و لاتین بود . مورخانی همچون : هرودت (قرن 5 ق . م) ، دیودور ، و . . .

هرودت می گوید که مصریان ، مذهبی ترین مردم جهان می باشند . در قرن نوزدهم علم مصر شناسی پیشرفت فراوانی کرد و آثار باستانی فراوانی کشف شد . این آثار حکایت از پیشینه پرستش در مصر دارد . (76)

ادیان باستانی مصر

در نواحی مختلف مصر قدیم ، خدایان فراوانی با روشهای ویژه ای پرستیده شدند .

تعداد این خدایان به حدود دو هزار معبود می رسد :

هوروس

، توت ، باستی ، ایزیس ، خنوم ، آمون ، رع ، اوزیریس ، سبک ، آنوبیس و . . . . (77)

نخستین مظاهر خدایان مصری در صورت حیوانات پدیدار می شد . هر اجتماع ((نوم)) را یک حافظ خاصی از نوع جانوران نگهبانی می کرد . این نمونه ای از پرستش طبیعت در قصبات و شهرهای مصر است . مثلا در شهرهای ابی دوس و تنیس ، ((شغال)) را می پرستیده اند ، در ((فیوم)) ((تمساح)) معبود خلق بوده و در ((تبس)) خدای ((آمون)) به صورت ((قوچ)) جلوه گر می شده است . . . ظاهرا این چهارپایان و پرندگان را محض صفات حیوانی ایشان نمی پرستیده اند ؛ بلکه از آن جهت که برای آنها قوای انسان یا مافوق انسانی قائل می شده اند ، مورد احترام خود قرار می دادند ، زیرابه عقیده آنان ، صفات خدائی در انسان یا در حیوان به ظهور می رسد و از این رو باید در هر دوی آنها نمودار گردد . در نتیجه برای خدایان خود تن انسان و سر حیوان یا بالعکس ، تصور می کرده اند ، زیرا در این مظهر که ترکیبی از آدم و جانور است ، خدایان بیشتر جلوه گر می شوند . برای خدای ((کونومو)) که او را خالق کل موجودات می دانسته اند ، شکلی مرکب از بدن انسان و سرقوچ درست می کرده اند که با دستهای انسانی ، چرخ آفرینش را به حرکت می آورد . همچنین برای خدای ((انوبیس)) حافظ و هادی مقابر و اموات ،

جسمی از پیکر ((انسان)) و سری از ((شغال)) می ساختند . . . (78)

این خدایان هر یک به جای خود حاکی از یک سلسله تحولات تاریخی مذهبی است که در عین حال تغییرات و تبدلات سیاسی را هم نشان می دهد . . . مثلا وقتی که در سلطنت سلاله اول فراعنه دو قسمت مصر علیا و سفلی با هم آمیخته و متحد گردیدند ، ((هوروس)) که خدای ناحیه دلتا بود ، با خدیا ((ست)) که معبود ناحیه مصر علیا بود ، همچنان به جنگ و خصام خود ادامه می دادند . . . . (79)

روح دینی در مصر قدیم به اندازه ای قوی بود که مصریان تنها به پرستش مصدر زندگی بسنده نمی کردند . بلکه هر یک از صور مختلف زندگی را نیز می پرستیدند . پاره ای گیاهان (مانند ((پیاز))) در نظر آنان مقدس بود ، درخت ((خرما)) که در سایه آن در وسط صحرا آرام می گرفتند و ((چشمه)) آبی که در واحه ها عطش ایشان را فرو می نشاند ، ((بیشه)) ای که در مجاورت آن به یکدیگر برخورد می کردند و به آسایش می رسیدند ، و ((انجیر)) بیابانی که به صورت عجیبی در میان شنهای صحرا رشد می کرد و بار می داد ، همه به عللی که فهم آنها دشوار نیست ، در نظر ایشان از چیزهای مقدس بشمار می رفت و مردم ساده مصر تا اواخر ایام تمدن خود برای این مقدسات چیزهایی از قبیل ((خیار)) و ((انگور)) و ((انجیر)) نیاز و قربانی می کردند . حیوان خدایان ، در

میان مصریان بیش از گیاه خدایان ، رواج داشت و فراوانی این گونه خدایان به اندازه ای بود که معابد مصری ، حالت نمایشگاهی از حیوانات گوناگون را به خود می گرفت . مردم مصر بعضی از حیوانات را مقدس می شمردند . . . . هر شهری حیوان مقدس جداگانه ای داشت . . . حیوان مقدس علائمی داشت که کاهنان می دانستند و آن را می شناختند . اگر کسی حیوان مقدسی را می کشت ، به قتل می رسید . پرستش این حیوانات تا قرن اول قبل از میلاد به طول انجامید .

در قرن ششم قبل از میلاد که ((کمبوجیه)) پادشاه ایران به مصر حمله کرد . در جلوی سربازان خود تعدادی گربه و لک لک قرار داد . مصریان به پاس احترام این حیوانات تیراندازی نکردند و از ایرانیان شکست یافتند . . .

پاره ای از اوقات ، ((زنان)) را به عنوان همسری تقدیم این خدایان می کردند . . . مطابق گفته ((پلوتارک)) در مندس زیباترین زنان را برای همخوابگی حیوان مقدس تقدیم می کردند . سدربلوم می گوید : خدا قبل از اینکه نقش انسان را بپذیرد ، معمولا به شکل حیوان تجسم می یابد و در نظر بدوی ، حیوان از انسان اسرارآمیزتر است . و هیچیک از مراسم این حیوانات به ثبات و اساس و باطن دین مصری برقرار نمانده است . (80)

دین جان پرستی در مصر قدیم رواجی بسزا داشت . نیروهائی کم و بیش شبیه به ارواح انسانی در طبیعت و ستارگان و خورشید و درختها و روخانه مخصوصا رود

نیل جای داشت . مردم قدیم مصر از چشمه های نیل و دریاچه های استوائی که اضافه آب آن به این شط می ریزد ، بی خبر بودند و نمی دانستند که در نقاط بعیده جنوب ، بارانهای مرتب باریده ، شعب پر آب نیل را بوجود می آورد که از آن جمله در مغرب ((بحر الغزال)) است . . . .

بدین لحاظ مردم مصر که می دیدند هر سال رود نیل بدون یک قطره باران ، بالا آمده از بستر خود سرازیر می شود ، آن را معبود خود قرار داده ، می گفتند : اشک چشم ((ایزیس)) الهه ، علت طغیان آن می باشد که در مرگ شوهرش اوزیریس می گرید . . . .

سرودی در حمد و ثنای نیل به دست آمده که در ستایش خیرات و برکات آن چنین می گوید :

سلام بر تو باد ای رود نیل که این خاک را به وجود خود آراستی

و با قدم میمنت لزوم خویش حیات را به مصر ارزانی داشتی .

توئی که سرتاسر این سرزمین را سیراب می کنی . ای خالق حبه و پروردگار ماهی ، و خداوند گندم و رویاننده جو . . . .

در مصر مانند همه جا ، دین با جادو همراه بوده است . مصریان جادو را می شناختند و به آن عمل می کردند . طلسم و مجسمه های درمان بخش وجود داشت . این مجسمه ها وسایل وردخوانی ضد مار و عقرب بشمار می رفت . اگر کسی را جانوری می گزید ، برای معالجه روی سر مجسمه آب جاری

می ساختند . آبی که از روی متون حکاکی شده روی مجسمه می گذشت ، دارای نیروی درمانی می گردید .

بیمار آب را می آشامید و شفا می یافت . (81)

فراعنه : پادشاهی که سلطنت مصر سفلی و علیا او را مسلم بود ، فرعون نام داشت . این کلمه از پیرااویی آمده که به معنی ((مقام دوگانه)) می باشد . فرعون تحت حمایت خاص خدایان مخصوصا هوروس قرار داشت و پرتوی از خورشید بشمار می رفت . فرعون خدای خورشید (رع) و پسر خدا و بالاخره خدا بود ؛ از این جهت فرعون را مانند خدا می پرستیدند و معابدی بر پاداشته او را پرستش می نمودند . تصویر ((فرعون)) در آثار پاینده مصر علائمی دارد که از مقام الوهیت او خبر می دهد ؛ مثل ((قرقی)) که مظهر هوروس می باشد ، و قرص خورشید که در میان دو شاخ قرار گرفته ورع را مجسم می نماید . هر کس به فرعون نزدیک می شد ، سجده می گذارد ، چنانکه گوئی به حضور خدا می رود .

بامدادان چون فرعون برخاست ، همچنان که خورشید طالع را درود می فرستادند ، به او نیز تحیت می گفتند ؛ از این قبیل :

طلعت خود را به سوی من بازگردان ای آفتاب طالع که عالم را به نور جمال خود روشن می کنی وای قرص پسر فروغ که ظلمت را از سرتاسر مصر نابود می سازی . تو پدرت را مانی که در فضای آسمان طلوع کرده است ؛ چون سر برمی داری ، روشنائی خود را به

دنیا پخش می کنی ؛ جائی نیست که از جمال طلعت تو محروم بماند . . .

فرعون دو تاج بر سر داشت و دو جادوگر بزرگ نیروی خدائی را به او وارد می کردند . . . . (82)

معابد ؛

معابدی که مراسم عبادت خدایان مصری در آن به عمل می آمد ، ((خانه خدایان)) نام داشت . این بناها که پناهگاه این گونه موجودات ابدی بود ، با سنگ ساخته می شد . معبد آمون در تب مربوط به عهد رامسس سوم ک پنج مرتبه بزرگتر از استان سن در فرانسه بود . در عهد آنتونیها چهل و دو معبد سراپیس وجود داشت . ((روحانیون)) بسیاری در این معابد خدمت می کردند که گاهی دارای ثروت بسیاری می شدند ، مخصوصا روحانیون ((آمون)) قلمرو بزرگی در اختیار داشتند و در غارت مردم مستعمرات شرکت می کردند . در عهد رامسس سوم ثروت امون شامل 235000 هکتار زمین و 81000 غلام و 5000 مجسمه و 421000 راءس چهارپایان اهلی بود . مراسم روزانه معابد ، نگاهداری و آرایش و پوشش خدا و مخارج تغذیه آن برای پادشاه عایدی سرشار داشت . مراسم دسته و راه پیمائی با آواز دسته جمعی نیز در دین مصریان قدیم معمول بود . هرودت می نویسد : این مراسم را در شب انجام می دادند و در روی دریاچه سائیس در بعضی اعیاد به یاد ((اوزیریس)) نان قندی می خوردند . . . .

منزل کهنه (کاهن ها) و خدمتکاران و انبار و سر طویله و جایگاه حیوانات قربانی همه در داخل آن محوطه قرار

داشت و از مجموع این ابنیه ، شهر کوچکی تشکیل می شد شبیه بعضی از دیرهای بزرگ اروپا در قرون وسطی . در وسط این محوطه فضائی مخصوص عبادت بود و خیابانی سنگ فرش با دو رده ((ابوالهول)) بدانجا منتهی می شد . در مدخل معبد دری بود و از دو جانب آن ، دو برج بزرگ به شکل ((هرم)) ناقص و مستور از صور برجسته و کتیبه ، در جلوی مدخل معبد نقش طوطی از سنگ سماق یک پارچه سر به آسمان می کشید که ((مسله)) نامیده می شد . مجسمه های قوی هیکل فرعونی که بانی معبد بود ، در مدخل معبد از دو سو گذشته می شد . دیگر از اسباب زینت سر در معبد ، ستون هائی بلند بود که پرده های بیرق در نوک آن حرکت می کرد . چون از مدخل معبد می گذشتند ، به حیاط اندرونی وارد می شدند که دالانهای ستون دار داشتن و مراسم روحانی را در آنجا به عمل می آوردند . پس از آن تالارها بزرگی پیدا می شد که چندین رج ستون سقف آن را نگاه می داشت . این تالارهای منشاء عمارات چهل ستون گردیده است . مراسم مهمه مذهبی در این تالارها اجرا می شده و در آنجا بوده است که خداوند در نهایت هیمنه و طمطراق بر روی تختی کشتی مانند در نظر مؤ منین تجلی می نموده است . هر چه بیشتر به اندرون معبد نزدیک می شدند ، از عده کسانی که حق جلو رفتن داشتند کاسته می شد و به همین نسبت بر

غلظت می افزود تا آنکه به خلوتگاه راز می رسیدند که در آنجا هیکل خداوند آرام داشت و سیم و زرنگاری های آن پرتو می انداخت . در این تالار کسی را حق دخول نبود جز کاهنان عالی مقام که از اسرار ملکوت و ناسوت و دنیای دیگر چیزی برایشان مکتوم نبود . زیباترین خرابه هائی که باقی مانده ، از معابد ((کرنک و الاقصر)) (در حمل شهر تب) و معابد زیرزمینی ((اپیسامبول)) (بین دو شلاله اولی) و معابد جزیره ((فیله)) (محاذی شلاله اول) می باشد . شاید خرابه های کرنک و الاقصر عظیم ترین خرابه های دنیا باشد . چهل ستون معبد آمون در کرنک 100 متر طول و 50 متر عرض دارد بطوری که کلیسای نوتردام دوپاری (پاریس) یک پارچه در آن جا می گیرد . این تالار را 144 ستون به 16 ردیف نگاه می داشت . ستون های دو ردیف اول که از سایرین بلندتر است ، 24 متر ارتفاع و 1 متر عرض داشت . قطر هر یک از این ستونها به اندازه ستون واندوم پاریس بوده است . معبد زیرزمینی اپیسامبول نیز مانند خرابه های کرنک و الاقصر در آغاز شوکت و اقتدار تب ساخته شد . بانی آن رامسس دوم بود چهار مجسمه عظیم الجثه رامسس ثانی که در حدود بیست متر طول دارد و در سنگ تراشیده شده و مدخل معبد را دهد تمثالهای دیگری از رامسس ثانی که به شکل اوزیریس در آمده ، به ستونهای تالار بزرگ زیرزمینی تکیه کرده است .

اما معابد جزیره فیله اغلب در اوان

سلطه یونان و روم ساخته شده ، ولی دنباله سنن محکم قدیم را رها نکرده است . این معابد آخرین شاهکارهای هنرنمائی مصر شمرده می شود . (83)

پس از مرگ

اگر چه در دین مصریان قدیم عقیده به بقای پس از مرگ وجود دارد ، ولی گاهی تاریک و مبهم به نظر می آید .

برای روشن ساختن این گونه تصورات باید به ذکر اصول زیر پرداخت : انسان زنده در حالی که یک فرد است ، دارای یک جسم و یک سایه و یک تصویر و یک نام و یک روح (با) و یک جفت یا همزاد به نام (کا) می باشد که در زندگی پس از مرگ نقش مهمی را عهده دار است . جسد را نباید قطعه قطعه و ناقص کرد ؛ بلکه لازم است از آن مراقبت و محافظت به عمل آید . از عصر نئولی تیک مرده را در مقبره امانت می گذاردند ؛ صورت به طرف خانه قرار می گرفت تا بتواند اولاد و کسان خود را تماشا کند ، دست غالبا به سمت دهان و مقداری دانه های گندم در اطراف سر قرار داشت . پس از مرگ جسد را خالی و خشک کرده ، مومیائی می کردند ، سپس آن را در بنای مجلل آرامگاه که خانه ابدی است ، می گذاردند . اهرام ، مدفن فراعنه امپراطوری قدیم بود . . . چون تصویر معادل حقیقت بود ، زندگی مرده را با گذاردنن مجسمه اش در قبر تضمین می کردند . . . مرده کافی نیست پس از مرگ زندگی را از سر گیرد ، بلکه باید در

آن جهان خوشبخت باشد .

. . . مصریان روح را جاویدان می دانستند و آن را به شکل پرنده ای نشان می دادند . . . تشییع جنازه با نمایش تاثر آوری انجام می شد که نشان پیروزی مرده بر خصم خود شیطان بود . . . حق زندگی جاویدان برای کسانی وجود دارد که در محکمه خدای بزرگ مردگان اوزیریس حاضر شوند و بیگناهی خود را ثابت کنند و تبرئه گردند . بنابراین افکار عالی اخلاقی که دارای ارزش اجتماعی است ، از دین مصریان ناشی می گردد . (84)

در محکمه اوزیریس

روح مرده پس از گذشتن از مراحل سخت و خطرناک در پیشگاه اوزیریس حاضر می شود و به آن داور بزرگ چنین می گوید :

((ای آنکه گذشت بال زمانه را به شتاب می آوری !

وای آنکه در تمام نهانگاه های زندگی جای داری !

و حساب هر کلمه را که از دهانم برمی آید می دانی !

از منی که فرزند توام شرم داری ،

و قلب تو لبریز از اندوه و شرمساری است ،

چه ، گناهانی که در جهان مرتکب شده ام مایه اندوه است ،

و از روی غرور پیوسته در بدی و نافرمانی بوده ام .

با من از در صلح و صفا در آی با من از در صلح و صفا

در آی و مانعی را که در میان ما است از میان بردار!

فرمان بده که همه گناهان من زدوده شود ،

و فراموش شده در چپ و راست تو بریزد!

آری ! همه بدیهای مرا محو کن و عاری را که بر قلب من مستولی است محو کن !

تا من و تو از این لحظه در صلح و صفا باشیم .))

بنا به مندرجات کتاب ((مردگان)) ، اعتراف نامه منفی زیر باید در محکمه اوزیریس ایراد گردد :

من به هیچ انسانی خیانت نکرده ام ، موجب بدبختی آیندگان نشده ام ، در خانه حقیقت رفتار زشت نکرده ام ، با بد آمیزش نداشته ام ، بد نکرده ام ،
چون رئیس بودم هرگز کسی را بیش از وظیفه مجبور به کار نکرده ام ،
چون رئیس بودم هرگز کسی را بیش از وظیفه مجبور به کار نکرده ام ،
کار من ترس و فقر و رنج و بدبختی در برنداشته است ، آنچه خدایان را بد آید نکرده ام ، هرگز موجب نشده ام ارباب با غلام بد رفتاری کند و هرگز کسی را گرسنه نساخته ام ، هرگز کسی را نگریانده ام ، هرگز نکشته ام ، هرگز خائنانه دستور قتل کسی را نداده ام ، به هیچ کس دورغ نگفته ام ، هرگز آذوقه معابد را غارت نکرده ام ، ذات مخصوص خدایان را تحقیر نکرده ام ، قالب و نوار مومیائی را ندزدیده ام ، هرگز زنا نکرده ام ، مرتکب اعمال شرمگین نسبت به روحانیون نواحی مذهبی نشده ام ، آذوقه را کم نداده ام و گران قیمت نگذارده ام ، هرگز وزنه ترازو را فشار نداده ام ، سنگ ترازو را وسیله قاچاق نساخته ام ، هرگز شیر را از دهان بچه شیرخوار دور نکرده ام ، چارپایان را در چراگاه قتل و غارت نکرده ام ، پرندگان خدایان را با دام نگرفته ام ، ماهی

مرده را صید نکرده ام ، آب را هنگام طغیان برنگردانده ام ، مسیر قنات را عوض نکرده ام ، هیچ گاه وسیله بد معابد نبوده ام ، هدایای خدایان را خیانت نکرده ام ، چارپایان را از زمین خدا نرانده ام ، در میان خدا مردم سد و مانع ایجاد نکرده ام ، من پاک هستم ، پاک ، پاک ، . . .

ای قضات ! امروز که روز حساب است ، این مرحوم را به خود راه بدهید که گرد گناهی نگشته ، دروغ نگفته ، بدی را نداند که چیست ، در زندگی و معاش جانب حق و انصاف را فرو نمی گذارد ، کرده او بر سر زبانهای مردم و موجب رضایت خدایان است ، او گرسنگان را نان داده و تشنگان را سیرآب نموده ، برهنگان را پوشانده ، در راه خدا قربان کرده و به مردگان غذا رسانیده ، دهانش پاک و هر دو دستش نیز پاک .))(85)

خدایان مصر باستان

محققان مدعی اند که مصریان قدیم به دو نوع خدا معتقد بودند : خدای مهربان و خوب ، خدای زشت و نادرست ؛ خدایان زشت و پلید را به صورت حیوانات درنده تصور می کردند و خدایان خوب را به صورت انسان تلقی می نمودند . آنان خدایان خوب را با تلفیقی از انسان و حیوان اهلی مجسم می ساختند که در صفحات گذشته به آن اشاره شد(86)

پرستش خورشید ؛ در دوره کشاورزی مصریان خورشید را یکی از خدایان می دانستند و پرستش ان را واجب تلقی می کردند ؛ زیرا خورشید منبع گرما ، برای رشد گیاهان نقش

حیاتی داشت . خورشید ، خدای آفتاب نام داشت . در تلقی مصریان ، خورشید با قایقی از طلا هر روز از آسمان عبور می کند و شبها در بیابان بسر می برد . (87)

خدای طبیعت ؛ بحرانهای جوی حاصله از طغیان رود نیل و گرما و سرمای صحرا که بادهای موسمی 50 روزه را به دنبال داشت و سرانجام فرا رسیدن بهاران و وزیدن نسیم بهاری نیل و سرسبزی و خرمی صحرا ، در تلقی مصریان به مرگ و حیات خدای طبیعت تعبیر می شد بر این مبنا که : ((ست)) خدای بدکار و باد سوزان به اتفاق پنجاه نفر از نوکرانش مسئول آن بدکاری ها بود و خدای آتور که به رویش کشتزارها یاری می داد ، به دست نوکران ست کشته می شد و سپس در فصل نوین بهار زنده می شود و به فعالیت می پرداخت (88)

راز مومیائی مردگان

باور مصریان بر این بود که اگر جسد مرده را نگهداری کنند ، روح مرده دوباره به آن جسد باز می گردد برای این کار ابتدا محتوای جسد را خالی می کردند و سپس جسد را در محلول نمک نهاده و اندکی بعد در پارچه های سفید مومیائی شده می پیچیدند و در آفتاب خشک می کردند . البته این کار خرج زیادی داشت ؛ لذا کسانی که دارای قدرت مالی بودند ، اقدام به این کار می کردند . ذدر صفحات گذشته به چگونگی و فلسفه این کار اشاره شد(89)

اهرام سه گانه

اهرام مصر در حدود چهار هزار سال قدمت دارد . نخستین هرم خئوپس ساخته شد ؛ وی یکی از فراعنه مصر است (2600 ق . م) . این هرم 150 متر ارتفاع دارد و برای دور زدن اطراف آن باید یک کیلومتر را طی کرد .

هرودت می گوید که وقتی خئوپس به پادشاهی رسید ، دستور داد برای او ارامگاهی به شکل هرم بسازند . ماءموران و نگهبانان او ، کشاورزان و بردگان را از سراسر مصر برای ساختن این هرم جمع کردند . در حدود صد هزار انسان بطور همزمان برای ساختن هرم دست بکار شدند . سنگهای هرم را از کوههای اطراف رود نیل جدا کردند . وزن هر تخته سنگ 5/2 تن بود .

بردگان این تخته سنگها را با قایق از رودخانه عبور می دادند و سپس با غلطک آنها را تا نزدیک محل هرم می آوردند .

کارگران دیگری که در فن سنگ تراشی مهارت داشتند ، سنگها را می تراشیدند و کار می گذاشتند . نگهبانان

با شلاق بر اندام برهنه بردگان می نواختند تا کار پیش رود .

این هرم 30 سال طول کشید تا ساخته شد و هزاران نفر زیر تازیانه جان دادند . . . (90)

طبقه روحانیون و کاهنان

کارکنان دستگاه خدایان را این طبقه تشکیل می داد ؛ و فقط کاهنان حق داشتند وارد جایگاه خدایان شوند . کاهن به خدایان غذا می داد و مشعلهای معابد را روشن می کرد . در تلقی مصریان ، کاهن با خدایان سخن می گفت : و دستور خدایان را به مردم ی رساند و نیز واسطه بین مردم و خدایان بود مصریان برای اینکه خود را شایسته الطاف و مراحم خدایان گردانند ، در برابر روحانیون قربانی می کردند ، کشاورزان کیسه های غله و طاقه های کرباس می آوردند و برده داران و ثروتمندان طلا و نقره هدیه می کردند ، فراعنه مقداری از غنائم جنگی را می بخشیدند و همه این هدایا و نذور ارباب و رعایا به دست کاهنان و روحانیان می افتاد و بدین سان این طبقه از ثروتمندان بزرگ مصر بودند . وظیفه دیگر روحانیون و کهنه ، تحکیم پایه های قدرت فرعون زمانشان بود . روحانیون برای تثبین قدرت فرعونی از عقاید و باورهای مردم استفاده می کردند و به مردم می گفتند که فرعون خدای مهربان است و هر یک از دستورهای او باید بدون چون و چرا انجام شود و هر کس از فرمان فرعون زمان سرپیچی کند ، از فرمان خدایان سرپیچیده است . روحانیون دستگاه فرعون به مردم می گفتند که خدایان فرمان بران را دوست

دارند و از عاصیان بدشان می آید . نافرمانان بشدت مجازات خواهند شد و به دست خدای آتور گرفتار می آیند . (91)

مصریان عقیده داشتند که آتور خدای دنیای مردگان است . اوست که مردگان را محاکمه می کند . اگر میت در حال حیات برخلاف خواست خدایان رفتار کرده باشد ، مورد خشم و غضب آتور قرار خواهد گرفت و اگر خدایان از او راضی باشند ، آتور نیز راضی خواهد بود . عذاب آتور مسلط کردن غول وحشتناکی بر میت بود که میت گناهکار را می خورد(92)

((کاهنان سود جو و نیزنگ باز مصری مردم را وامی داشتند تا برای کامیابی مردگان خود و نجات آنان مرده نامه ای بخرند (که در آن طلسماتی نقاشی شده و افسون و اورادی از طرف کاهنان بر آن خوانده شده بود) تا سبب مغفرت در نزد ((اوزیریس)) خدای اموات شود .)) (93)

((طوایف مختلف مصریان به ((اوزیرس)) یا خدای اموات و جهان حشر و نشر و ((غب)) خدای زمین ، و ((نات)) ؛ خدای آسمانها و خدای همیشه پیروز ، و ((اوفه)) خدای عیش و طرب و نوازندگی ، و ((ثوت)) خدای مرغان ، و ((ایبس)) خدای کارها و مشاغل و . . . معتقد بودند .))(94)

((اصل اوزیریس ممکن است مربوط به دوره قبل از تاریخ باشد .

بعضی بر آنند که پرستش این خدا از سرزمین لیبی به مصر آمده و در آنجا آن را مانند آب حیات بخش که در بیابان خشک باعث روئیدن نباتات می شده ، می پرستیده اند . بعضی دیگر بر آنند که چون

اوزیریس به صورت انسانی نمایانده می شود ، ظاهرا از کشور شام به مصر امده باشد و در آنجا آن را مانند خدای کشت و زرع پرستش می نموده اند . ولی بعدا مصری ها آن را خدای مستقلی دانسته و گفتند ((اوزیریس)) از آمیزش خدای مذکر ((جب)) با الهی زمین یا خدای مؤ منث ((نوت)) خدای آسمان زائیده شده و پس از آن با خواهرش ایزیس مزاوجت کرده است . . .))(95)

تلاش برای یکتاپرستی و ممانعت روحانیون

در عهد سلسله هجدهم در قرن چهارده قبل از میلاد پادشاهی به نام ((آمن هتپ)) چهارم یا ((آمنوفیس)) چهارم یکتاپرستی را در مصر برقرار کرد یکی از خدایان به نام ((آتون)) (مظهر قرص آفتاب) را که تا آن زمان چندان ارزش نداشت ، به عنوان خدا پذیرفت . چون در ((تب)) نفوذ روحانیون ((آمون)) بیشتر بود و مانع اجرای اصلاحات جدید می شدند ، در سال چهارم سلطنت پایتخت را ترک کرد و در مصر وسطی شهر جدیدی به نام ((آختاتون)) (افق قرص آفتاب) موسوم به ((تل ال آمارنا بنا کرد . . . و نام آمون را در همه جا از میان برد و مراسم آن را ممنوع ساخت . . .

با این تحول بزرگ مذهبی ، پادشاه جدائی درخشان بین شرک قدیم و واحد پرستی جدید ایجاد کرد . با این عمل ، پادشاه در نظر داشت تا اولا قدرت سیاسی روحانیون آمون را در هم شکند ، و ثانیا دین در انحصار مردم تب نباشد ، و ثالثا رعایای غیر مصری امپراطوری نیز بتوانند از آن

استفاده کنند . به این ترتیب دین آفتاب مقدمات پیدایش طرز تفکر همگانی بودن ادیان را در جهان ایجاد کرد . اخناتون فقط به از میان بردن مراسم گذشته اکتفا نکرد ، بلکه مقررات جدید مذهبی برای زندگی همگانی وضع نمود . در این دین ، خورشید مظهر حقیقت و شعار و علامت بشمار می رفت ، انچه شاه در مقام خدائی می شناخت ، یک وجود قادر نبود ؛ بلکه موجودی شبیه انسان و مانند وی محدود بود . ((خدا خورشید)) طبیعی نبود ، بلکه تمام امور نیک مانند گرما و روشنائی و آتش و آفتاب بود که آن ستاره در جهان منتشر می کرد . فرعون این اعمال نیک و این نیروی حیات بخش را در اطراف خود آشکار ساخت و مداخله ((خورشید خدا)) را در آفرینش جهان و در حوادث عجیب زمان که در اطراف وی جریان داشت ، شناخت . . . در دین جدید نوعی تناسخ دیده می شد و وساطت طبقه روحانیون لازم نبود . . . این انقلاب بزرگ دینی تحول بزرگ اخلاقی در برداشت ؛ خورشید به تمام ملل از فقیر و غنی یکسان نور افشانی می کرد و بدین ترتیب در همه چیز پرتو ایزدی وجود داشت که همه از اختیار و غریزه سرچشمه می گرفت . آزادی و عشق طبیعت و علاقمندی خالق به مخلوق خود اساس دین آمارنیها بشمار می رفت .

. . . راویان قدیم و روحانیون از این تحول اجتماعی که منافع آنان را به خطر می انداخت ، ناراضی شدند و به مبارزه برخاستند .

اخناتون در سن 29

سالگی در گذشت و داماد اول او پادشاه شد و یک سال سلطنت کرد . داماد دومی از روحانیون آمون اطاعت کرد و آمارنا را به قصد ((تب)) ترک کرد . . . . جانشین این پادشاه ((هرم هب)) چون نظامی و دست پرورده روحانیون بود ، عبادتگاهها را ویران و نام ((آتون)) را پاک کرد و دوباره در همه جا نام ((آمون)) را برقرار ساخت و به این ترتیب بزرگترین جنبش دینی تاریخ عمومی جهان و مصر پایان یافت . (96)

روحانیون ایزیس موی صورت و فرق سر را می تراشیدند و لباس کتان ، مانند پرده ، در بر می کردند و به وسیله زنگوله زنگ می زدند و مؤ منین را برای انجام مراسم در مقابل صورت دعوت می کردند(97)

کتاب شناسی

برای دریافت ادیان و مذاهب مصر باستان ن ک :

به فارسی : در این زمینه ها : ریشه های پیدایی مصر باستان ، رشد ، مصریان روزگار فراعنه ، و . . . ن ک : بذیل دیوید سن / آفریقا تاریخ یک قاره . ترجمه ریاحی و مولوی تهران 1358 . جان ناس / تاریخ جامع ادیان ویل دورانت / تاریخ تمدن . کتاب اول . ه : ج . ولز / کلیات تاریخ . ترجمه رجب نیا . گوردون چایلد / سیر تاریخ . ترجمه بهمنش فیلیپ حتی / شرق نزدیک .

ادیان و مذاهب روم باستان

جغرافیای تاریخی انسانی روم قدیم

تاریخ مدون روم (ایتالیای فعلی) به قرن هشتم قبل از میلاد می رسد .

((در دوره های ما قبل تاریخ ، دو قوم که دارای اصل مختلف بودند ، روم را اشغال کردند . یکی از این دو ، مردم مدیترانه اند که پایدارتر بودند و با اهالی کرت و پلاسژهای یونان خویشی داشتند . دسته دوم را هند و اروپائیان چادر نشین تشکیل می دادند که مانند اشغالگران نواحی هند ، یونان و ایران از شمال آمده بوند .))(98) هجوم آریائی ها مخصوصا سلت ها به آن سرزمین در اثناء هزاره دوم ق . م . بوده ، این اقوام و قبایل ((لاتین)) نام داشته و سرزمین آنها را ((لاتیوم)) گفته اند . در قرن هشتم قبل از میلاد ، قوم ((سابین)) به نواحی شرقی شبه جزیره فرود آمدند .

بنابراین در قرن هشتم قبل از میلاد ((لاتین ها)) در میان ((اتروسکانها)) در شمال و ((یونانیها)) در جنوب قرار گرفتند . در اواخر

قرن سوم ق . م ((کارتاژها)) که در برابر نفوذ و سلطه روم مقاومت می کردند ، درهم شکسته شدند و روم بر تمام حوزه دریای مدیترانه استیلا یافت . کار روم به جائی رسید که مدتی دراز بر جهان تفوق و استیلا یافت . در طول این تاریخ طولانی ، همان طور که ذخائر ثروت و اندخته های اموال دیگر ملل دائما به شهر ((روم)) فرو می ریخت ، مبادی و عقاید و آداب آنها نیز به آن کشور حمل می شد و در عقاید و ادیان اصلی رومی ها نفوذ می یافت . شهر ((رم)) در ابتدا یکی از قصبات و بلاد کوچک قوم لاتین بود . در قرن ششم ق . م . با مهاجرت قبائل به رم ، این شهر در تاریخ پدیدار شد(99)

عقاید باستانی روم

آئین رومی ریشه در ادیان بدوی دارد و محصولی است از عقاید صادراتی هند و اروپا و یونان و عقاید شرقی ، که دچار دگرگونی بعدی شد : ((مذهب رومیان قدیم دارای هیچ تاریخ اساطیری برای افراد خدایان نبوده و برای آنها هیچگونه نسب نامه یا عروسی و زواجی و یا زاد و ولدی و هیچگونه افسانه پهلوانی پرستش پهلوانان و یا افسانه خلقت و مرگ و زندگانی اخروی نساخته اند . خلاصه آنچه که هومر و هسیود با ان طول و تفصیل برای خدایان یونان ایجاد کرده اند ، رومی ها فاقد آن می باشند . . .))(100) دین باستانی روم ، نمودی از توتم پرستی و جان پرستی بدوی بوده است ؛ تئتم پرستی به صورت اعتقاد به گیاهان مقدس و حیوانات

مقدس . ((بعضی از خانواده ها نام توتم داشتند ؛ مانند ((پورسی ای)) که از کلمه ((پورکوس)) مشتق است و خوک معنی می دهد . . . روی علامت بخشهای نظامی روم قدیم گرگ و گراز و عقاب منقوش بود . کلمه لاتین ساسرکه معنی مقدس و پلید هر دو را در بر دارد ، با کلمه تابو مطابقت می کند . ایام شومی وجود داشت که در آن روزها نباید گفتار مخصوص و اسرار دینی را بیان کرد . . . در روزهای سعید ، به زبان آوردن نام بعضی از خدایان ممنوع بود . جان پرستی رومی در اطراف انسان ، ارواح بسیاری را جای داد ولی آثاری از آنها باقی نگذارد . به یاد بود این ارواح مراسمی بکار می بردند و آنان را خشنود می ساختند . این نیروهای بدون شخصیت را یک کلمه خنثی یعنی ((نومن)) که جمع آن ((نومینا)) است ، مشخص می ساخت . این ارواح به ((مانا)) ی بدویان شباهت داشت . ولی مجموعه ای از وحدت مادی منتشر در جهان را آشکار نمی ساخت . این ارواح در اشیاء مادی برقرار بودند و امور معین را مراقبت می کردند . مثلا یک روح بر زمین بایر حکومت داشت ، دیگری بر کود دادن مزرعه و دیگری بر شخم زنی ، وجین کاری و غیره ریاست داشت . ((وارون)) این ارواح را دارای قدرت الهی می داند و انان را خدایان کامل ((دی سرتی)) که لاتین آن ((دی کرتی)) است ، می شناسد . هر انسانی ، همزادی یعنی ((ژینوس))

(گینوس) همراه داشت . کرگ لینگر می نویسد : ژینوس دیوی است که تولید می کند ، چون ((کای)) مصریان نیروی فراوانی تولید می کند و می بخشد ، در حجله زفاف ساکن است ، با انسان متولد می شود و با او می میرد . به انسان فهم می دهد و خصلت و اخلاق او را می سازد . هر زنی در خود یک نیروی باور کننده موسوم به ((ژونو)) داشت . . . جان پرستی با جادو همراه بود . رومی با تصویر و با حرکات و کلمات تفکر می نمود و جقیقتی را که مایل بود ، ایجاد می کرد . برای تاءمین دفاع از شهرها ، حلقه جادوئی دور آنها قرار می داد .))(101)

خدایان رومی

ارواح به تدریج به صورت خدا در آمدند ، و رومیان بدون اینکه بدانند اینها خدا هستند یا رب النوعلیه السلام به عبادت آنها می پرداختند .

((ژونون)) ، رب النوع ارواح حامی زنان بود . و این ، حکایت از دوران کهن عصر مادر سالاری دارد . ((ترمینوس خدا)) عامل وحدت ارواح پراکنده بود و ((ژانوس)) خدای واحد حاصله از ترکیب خدایان (ارواح گوناگون) : ((ژانوس دو صورت داشت ، یکی از شهر مراقبت می کرد و دیگری خارج از شهر را نگهبانی می کرد تا کسی بدون صلاحیت در آن راه نیابد . . . ژانوس خدای آغازها نیز بشمار می رفت . . . ماه ((ژانوس)) همان ((ژانو آریوس)) و ((ژانویه)) است . الهه های متعدد کانون ، به صورت یک الهی به نام ((((وتسا))

در آمد و در معبدی به شکل کلبه ای گرد و کوچک مورد ستایش قرار گرفت . در قدیمی ترین معبد روم ، راهبات (زنان راهبه) پاکدامن یعنی وستالها آتش مقدس را نگهداری می کردند . در میان تمام ارواح ابتدائی ، ژینوس های مردان برای هر فرد باقی ماند ، شاید برای اینکه نوع کار مردان با زنان تفاوت داشت . الهه کشاورزی رب النوع نیکوکار ، بونادئا نگهدار بیشه ای مقدس در نزدیکی روم بود . . .

هرکول رب النوع قدرت . . . حامی پدران خانواده بود . . . تثلیت رومی عبارت بود از : ((ژوپیتر)) ، مارس (خدای جنگ و خدای جنگجویان شهری ، کوایری نوس (خدای صلح و مردمان صلح طلب) .))(102)

پانتئون خدایان رومی

این پانتئون ، تقلیدی از یونان و شرق بود به این صورت که : ((الهه های لاتین : ((مینرو)) ، رب النوع قدیمی ((فالدی))ها را ((اتروسک))ها پذیرفتند و بر روم تحمیل کردند . این خدا با ((اتنه)) همسان گشت و نگهبان کارگران گردید ، ولی رب النوع سیاست و جنگ بشمار نرفت . تثلیث قدیمی روم (ژوپیتر مارس کوایرینوس) جای خود را به تثلیت جدید (ژوپیتر ژونون مینرو) داد . ((دی یان)) ، که عبادتگاه او نزدیک دریاچه ((نمی ئ بود ، توسط ((اتروسک))ها وارد دین روم شد و با ((آرتمیس)) همسان گردید . ((قورتونا)) رب النوع بخت و اقبال و غیبگوئی ، ((ونوس)) رب النوع ((آرده)) را مانند ((ژونون)) در روم ، یعنی ارواح باروری که سابقا هر یک از آنها در

یک زن ساکن بوده ، در خود جمع می کند . این رب النوع سپس با ((آفرودیت)) همسان گشت . . . ((هرمس)) به صورت ((عطارد)) تغییر شکل داد . ((مرکور)) از کلمه ((مرکز)) یعنی کالا و جنس است و خدای تجارت بشمار می رود . ((آپولون)) و ((پوزئیدون)) که آن را با نپتون)) یکی ساختند و سابقا خدای ابهای جاری بود ، بعدا خدای اقیانوس گردید . هراکلس با هرکول برابر گردید و دمتر با سرس برابر شد . قبل از نفوذ افسانه های یونانی ، رومیان دارای تصورات بسیار ساده بودند و افسانه هائی که به خدایان انان مربوط باشد نداشتند ، از این رو افسانه های یونان را پذیرفتند(103) در روم باستان خدایان به دو بخش تقسیم می شدند : خدایان مردمی و شخصی و خدایان دولتی و رسمی . فهرست خدایان دولتی به قرار ذیل است : اناپرنا ، کارمانتا ، کارنا ، سرس ، کونسوس ، دیواانگرونا ، فلاسر ، فونوس ، فلورا ، فورینا ، ژانوس ، ژوپیتر ، لارنتا ، لارس ک لیبر ، مارس ، ماتر ، ماتوتا ، نپترنوس ، اپس ، پالیس ، پومونا ، پورتونوس ، کرینوس ، ساتورنوس ک تلوس ، وجوویس ، وستا ، ولکانوس ، ولترنوس ، ژونو ، ونوس ، اپولو ، می نروا ، مرکوری (104)

مراسم دینی

رومیان باستان عقاید خویش را در قالب مراسم فردی و جمعی ، ملی و خانوادگی ابراز می داشتند . به این صورت که : ((یک رومی پارسا در کانون خانواده ، اهل خانه و حتی بردگان خود را

برای نماز و هدیه کردن خوراکی برای الهه های خانگی ، جمع می کرد .))(105)

پیدایش روحانیت رومی ؛ از آنجا که در تلقی رومیان ، مذهب به معنی عقد رابطه بین دو طرف بوده است و انجام و انعقاد این عقد رابطه باید صحیح و دقیق صورت گیرد ، ((احتیاج به کشیش یا پیشوای روحانی در میان ایشان بوجود آمده است ؛ برای آنکه در تحت هدایت و راهنمائی او بتوانند تشریفات و رسوم عبادتی را کما هو حقه بی هیچ زیاده و نقصانی به انجام برسانند .))(106) روحانیت رومی پاسدار دین دولتی رومیان بوده است . روحانیان ، کارمندان دولت و متصدی اجرای مراسم همگانی بوند : ((شاه قبلا در راءس روحانیون قرار داشت ، ولی بعد کسی را به جای او قرار دادند که پادشاه قربانی ها نام داشت . پس از شاه سه نفر روحانی قرار داشتند ؛ پس از روحانیان ، کاهنان قرار داشتند . . . پس از الغاء سلطنت ، ((پون تیف)) اعلی ، قادرترین روحانیون گردید .))(107)

ژورنال (42 125 ق . م) در قصیده معروف خود درباره زنان و ملاقات های مخفی آنان در ((معبد دل آرای ایزیس)) گفتگو می کند و شعبده بازی روحانیون خواجه سیبل را آشکار می سازد . . . (108)

در تمام دوران قیصری روم ، وظیفه انجام تکالیف دینی به عهده عمال و قضاوت ذی شاءن بوده که آنان را ((ماژیسترات)) لقب داده بودند و آنها بیشتر به وظایف مدنی می پرداختند ؛ گر چه بعدها تکالیف مذهبی و هدایت دینی را عمال مذهبی ((پونتی فیس

)) به عمل می آوردند . (109)

فرجام

محافظه کاران رومی از نفوذ ادیان خارجی نگران شدند و برای نشان دادن عکس العمل ضد آنها ، به تجلیل و تکریم مراسم روم پرداختند . در عهد امپراطوری مراسم قدیم رسمیت یافت . پرستش پادشاه تجدید گردید . شعرائی مانند هوراس (64 48 ق . م) و ویرژیل (70 19 ق . م) به تکریم امپراطور پرداختند که امر نیک و صلح بی نظیر را به مردم جهان داده است .

. . . در هر حال ، با نفوذ افکار شرقی ، کیش جدیدی بر ضد مراسم امپراطوری برپا گردید و چون پیروز شد ، به کار آنان و دیگران پایان داد . این دین ، مسیحیت نام داشت . (110)

کتاب شناسی

به فارسی اوضاع تاریخی ، سیاسی ، اجتماعی روم باستان ، ن . ک : مرتضی راونی /تاریخ اجتماعی ایران ، جلد اول ، تهران . 1358 . 345 370 پیشینه عقیدتی ، ادیانو مذاهب داخلی و خارجی روم باستان . ن . ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ/ . جان ناس / تاریخ جامع ادیان شناخت خدایان و اساطیرمستقل و مشترک روم و یونان . ن . ک : پیر کریمال / فرهنگ اساطیر یونان و رم . 2 جلدی .

ادیان و مذاهب یونان باستان

جغرافیای تاریخی انسانی

یونان یکی دیگر از کهن ترین سرزمین های مسکونی و متمدن جهان بشمار می رود . آثار تمدن آن به دهها قرن قبل از میلاد باز می گردد . تمدن قدیمی آن به تمدن مینوسی معروف است که مرکز آن جزیره کرت بود . یونانیان باستان از دو نژاد اصلی یونانی و اقوام دوری بوند : یونانیها در نواحی مرکزی دریای اژه و در آسیای صغیر و دوریها در سراسر جزیره کرت و جزائر مجاور ان زندگی می کردند . حدود ده قرن قبل از میلاد ، در نقاط مختلف یونان ، اجتماعات و شهرهای مستقل و منفردی بوجود آمدند که آنها را پولیس می نامیدند . مهمترین شهرهای یونان ، آتن ، اسپارت و تب بودند . در سال 683 ق . م . سلطنت موروثی در آتن لغو و حکومتی

شبیه به جمهوری در آن برقرار شد . شهر اسپارت در قرن هفتم ق . م . مرکز ادبیات یونان بود . در حدود سال 600 ق . م . نظامی گری بر ان شهر مستولی شد

. دولت اسپارت را دو پادشاه اداره کردند . شهر تب که از حدود هزار سال ق . م . مسکونی شد ، بخش عمده ای را در تاریخ باستان یونان بر عهده داشته است . دولت آتن در آغاز قرن پنجم ق . م . مقتدرترین دولت یونان بود که در سال 510 ق . م . دارای حکومت دموکراسی شد . در طی قرون پنجم و چهارم ق . م . جنگهای خونینی به وقوع پیوست . در سال 338 ق . م . فیلیپ دوم پادشاه ناحیه مقدونیه ، بر سراسر یونان دست یافت و حکومت فدرال بوجود اورد . پس از او پسرش اسکندر به حکومت رسید و فتوح فراوانی حاصل کرد . قلمرو حکومت او از شرق تا رود سند گسترش یافت . و پس از مرگ اسکندر امپراطوری بزرگ یونان تجزیه شد و سرانجام در قرن دوم ق . م ، یونان جزئی از امپراطوری روم گردید . پس از تجزیه دولت روم در قرن چهارم میلادی یونان جزء امپراطوری روم شرقی (بیزانس) شد ، و با اضمحلال امپراطوری بیزانس در اواسط قرن پانزدهم به تدریج تا پایان همان قرن ، تمام یونان فعلی به تصرف عثمانی در آمد . سلطه ترکها بر یونان تا قرن نوزدهم ادامه یافت . سرانجام با دخالت روسیه ، فرانسه و انگلستان در سال 1832 میلادی استقلال کامل خویش را باز یافت (111) .

((یونان از قرن پنجم قبل از میلاد ، وارث تمدن و فرهنگ فلسفی اجتماعی و هنری بسیار برجسته ای می شود که مهد فرهنگها و مذاهب علوم جهان

غرب است و به حد بسیار زیادی در شرق نیز دست اندر کار بوده است . این فرهنگ و تمدن یونانی که در قرون پنجم و چهارم و سوم (ق . م) به اوج می رسد ، با ((سقراط)) ، ((افلاطون)) ، ((ارسطو)) و فیزیوکراتها ، قدرت و شکوفائی نبوغ یونانی را به اوج می برد و بعد به حضیض می آید و جذب قدرت اجتماعی و امپراطوری عظیم رومی می شود . جامعه یونانی در امپراطوری روم مضمحل می شود ، اما اندیشه و فرهنگ یونان ، اندیشه و فرهنگ رومی را می سازد و روم وارث یونان و ادامه دهنده رسالت فرهنگی و معنوی یونان می شود . . .))(112)

پیشینه نژادی یونان به قوم پلاسژ می رسد ((منشاء این مردم معلوم نیست ، فقط می دانیم که در بدو تمدن ((سیکلاد و کریت)) هنوز به حال وحشیگری می زیسته اند . . . . اما در طی هزاره دوم قبل از میلاد ، سکنه یونان در نتیجه هجومهای تازه تجدید شد . تاره واردین از اقوام ((آریایان)) بودند و بعدها قوم ((هلن)) نامیده شدند . . .))(113)

دین و مذهب

آثار به دست آمده از ادوار کهن یونان باستان حکایت از روحیه مذهبی مردم این سامان دارد . پیشینه عقیدتی یونیان ریشه در مذاهب بدوی دارد : ((در دین عمومی یونان آثار و بقایای آئین توتم وجود داشت و گیاه مقدس در آن دیده می شد . نوعی درخت بلوط جنبه تقدس داشت و به عنوان هاتف و غیبگو بکار می رفت . حیوانات مقدس مانند ((گاوز)) ((مینوتور)) یعنی

غیبگو ، از جانب خدا در ((کریت)) قرار داشت . در افسانه های یونان هر یک از حیوانات مقدس غالبا جهت قربانی برای خدایان بکار می رفت . مانند ((سوسمار)) که قربانی معبد ((آپولون سوروکتون)) بود . مرگ برخی از حیوانات با خدایان همراه بود ؛ ((عقاب)) با ((زئوس)) بود و ((جغد)) در کنار ((آتته)) قرار داشت . . . ((تغییر شکل خدایان به شکل حیوانات غالبا در تاریخ دین به تکرار آمده است)) . ((زئوس)) به شکل ((قو)) درامد تا ((لدا)) را که در جهان تخم می گذارد فریب دهد . قو مربوط به توتمی است که سپس در مقام خدائی شناخته شد و به عنوان پدر برای فرزندان انسان بکار رفت . . . قربانی حیوان مقدس یکی از مراسم بشمار می رفت در ((آتن)) قربانی سالیانه ((گاو ملکوتی)) تحت تشریفاتی به نام ((بوفونیا)) انجام می شد . در آتن دختران جوان لباس پوس ((خرس)) در بر می کردند و نام حیوان را بر خود نهاده و به رقص مشغول می گشتند . اقوام ((اژه)) و ((آکئوس)) از نظر اصول به یک نیروی الهی بدون شخصیت عقیده داشتند که با ((مانای)) بدوی قابل تطبیق است . این نیرو بطور خصوصی در بعضی از سنگهای مقدس که گمان داشتند از آسمان افتاده است بر قرار بود . . . زنان روحانی جهت تازه وارد در دین تشریفاتی انجام می دادند تا او را از گناه رهائی بخشیده و در دین نیروی ((مانا)) داخل نمایند . مردم یونان به ارواح بسیاری عقیده

داشتند که در طبیعت ساکن بودند و می توانستند به صورت انسان یا حیوان در آیند . ممکن بود روحی که در چشمه قرار داشت به صورت اسب نمایان گردد . ارواح مردگان به شکل مار و پرندگان ، مخصوصا پروانه ظاهر می شد ، در زبان یونانی کلمه ((پروانه)) و ((روح)) یک معنی دارد . ((جان پرستی)) در یونان اثرات عادی و جادوئی داشت : 1 ((حقیقت)) معادل ((تصویر)) بود .

تصویر یک خدا نقش قدرت او را داشت . . . .

2 برای خواب دیدن ارزش فراوان در نظر داشتند . . .

3 عمل جادوئی ، یعنی زخم زدن به تصویر و مجسمه به نیت دیگری وجود داشت . . .

4 نیروی کلمات ؛ ((زئوس)) برای انجام دادن سخن می گفت : در نتیجه همین گفتن ، هر کاری می خواست انجام می گردید .

5 نیروی نفرین و لعنت در ((آرگوس)) رواج بسزا داشت .

6 قدرت سوگند ؛ ((هومر)) می نویسد : ((کسی که سوگند خود را نقض نماید مغزش مایع گشته در زمین جاری می گردد)) . . . (114)

خدایان یونان

در تلقی مردم یونان ، خدایان به صورت انسان تصور می شدند و خصوصیات انسانی داشتند ولی جاودانه بودند . اساطیر یونان ، فرهنگ انسانی خدایان بشمار می رود ، نخستین خدای یونان گائیا بود که انسان و حیوان و گیاه را خلق می کرد . و آخرین خدا ، کرونوس بود ؛ خدائی بی رحم که اولاد خودش را می خورد . تنها یکی از فرزندان او به نام زئوس

به همت مادرش رآ از چنگال پدر جان بدر برد .

خدایان آسمان ؛ اطراف زئوس عده زیادی ارباب انواع قرار داشتند که مظهر کائنات آسمانی شمرده می شوند و در اصل خدایان محلی بودند . هر یک در نزد قوم و قبیله خود دارای قدرت کامل در آسمان و زمین بودند . . . هومر این خدایان را به صورت انسان نشان داد . زن زئوس ؛ هرا در آسمان زندگی می کرد و الهه عروسی و مزاوجت بود . ((هرمس)) و ((آرتمس)) و ((آپولون)) را سه فرزند ((زئوس)) می دانستند .

هرمس مظهر باران شناخته می شد . . . آرتمیس رب النوع ماه بود . . . آپولون رب النوع خورشید و نور و موسیقی بود . . . و هادس خداوند دوزخ بود . . .

خدایان دریا ؛ ((پوزئیدون)) پسر ((کرونوس)) و برادر زئوس بر خدایان دریا ریاست داشت . . . آمفیرتیت رب النوع آبهای ساحلی ، نره مظهر دریای آرام و تتیس رب النوع بود .

خدایان زمین ؛ ((دمتر)) رب النوع خرمن بود و ((کوره)) دختر ((دمتر)) رب النوع گل و گیاه بهار و ((سیلن)) خداوند مستی و ، ((ساتیر)) و ((پان)) خداوندان مراتع و شبانان . . .

خدایان زیر زمین ؛ ((هادس)) یا ((پلوتون)) خداوند مردگان ، ((مینوس)) مالک بهشت و جهنم و ((هفائیستوس)) خدای آتش و آتشفشان و آهنگران بودند . . .

خدایان کار ؛ ((آرس)) خداوند جنگ ، ((آفرودیت)) رب النوع عشق و جمال ، ((آتنه))

رب النوع هوش و هنر و صناعت و ((هسیا)) رب النوع خانواده و صنایع و علوم و ادبیات بودند . . .

خداوندان اولمپ ؛ ((زئوس)) در قله کوه ((اولمپ)) ؛ بلندترین کوه یونان در قصری می زیست . خدایان معتبر اولمپ به ریاست ((زئوس)) مشورت خانه ای ترتیب می دادند . تعداد خداوندان ((اولمپ)) را به دوازده خدا می رسانیدند :

اسم یونانی اسم رومی

1 زئوس ژوپیتر

2 هرا ژونون

3 آتنه مینرو

4 آرتمیس دبآن

5 آفرودیت ونوس

6 دمتر سرس

7 آپولون فبوس

8 هرمس مرکور

9 آرس مارس

10 هفائیستوس و ولکن

11 پوزئیدون نپتون

12 هستیا وستا(115)

اماکن مقدسه ، اساطیر ، باورهای مذهبی

اماکن مقدسه ، و انفعالات فیزیکی انسان از قبیل عطسه و . . . فال و اصطرلاب و . . . نقش مهمی در باورهای مذهبی مردم یونان باستان

داشت . بطور کلی هر حرکتی در طبیعت را به فال نیک و بد می گرفتند و آن را نمودی از رضایت یا خشم خدایان می دانستند . صاعقه را تیرهای زرین خداوند رعد می دانستند و طوفان را خشم آن را می خواهد کشتی ها را به قعر دریا بفرستد و غرق کند .

بر اساس اعتقادات یونانیان باستان ، کلیه موجودات طبیعت ، مکان سکونت خدایان مرد و زن بود . برای تمامی امور زندگی مادی و معنوی خداوندی مستقل وجود داشت . تمشیت امور در دست خدایان بود ؛ سیاست و حکومت و اقتصاد و فرهنگ و . . . عین اراده خدایان بود . نظام طبقاتی : ثروتمند و فقیر ، برده و آزاده و . . . عین اراده خدایان بود . (116) و لذا اختلال در امور مهم و انصراف از انجام آنها نتیجه منطقی چنین باورهائی بود : ((وقتی مردمی از یونان ، هنگام اردوکشی به آسیا ، درباب کار خود مشورت می کردند ، یکی از رؤ سای ایشان موسوم به ((گزنفون)) به نطق برخاست . و چون به گفتن پرداخت . از آن جمع یک نفر عطسه ای زد . فورا تمام سربازان در مقابل خداوند سرفرود آوردند .
.

(117)((.

یونانیان در مواقع مهم از خدایان استشاره می نمودند و برای این کار بقاع متبرکی داشتند که ((هاتف خدایان)) شمرده می شد و به سوالات ایشان جواب می داد . این گونه بقاع از دویست تجاوز می نموده ؛ ولی از همه معروف تر حرم ((آپولون)) در ((دلف)) بود . دلف در پای کوه ((پارناس)) در محلی قرار داشت که ((آپولون)) مارپیتون را با تیرهای خود در آن جا کشت . آپولون اراده خود را به وسیله کاهنه ای (لاپیطی) به مردم می رسانید . روزی که برای استخاره معین می شد ، لاپیطی در برابر گودالی روی سه پایه ای می نشست . از گودال بخار گوگردی خارج می شد و او را به حال هذیان می انداخت و الفاظی مقطع می گفت که کاهنان برای مؤ منین بیان می کردند . هیچ معبدی آنقدر زوار نداشت ، چنانکه از تمام بلاد یونانی نشین دور و نزدیک برای استخاره از هاتف دلف می آمدند و در تمام امور از او استشاره می نمودند . مثلا یکی در باب اختیار همسر و دیگر راجع به مسافرت با او مشورت می کرد . برای ریختن شالوده یک آبادی یا اقدام به جنگ و صلح استخاره را ضروری می دانستند . از این رو هاتف دلف که در واقع خود کاهنان بودند ، نه فقط نفوذ مهم مذهبی داشت ، بلکه در سیاست نیز موقع بلندی یافت و شهرتش به جائی رسید که اجانب هم از او استخاره می نمودند و برای وی هدایا می فرستادند . در یونان بعضی

جاها زیارتگاه بیماران بود ، زیرا خدایان آنجا به شفای هر عیب و علتی شهرت داشتند . معروفترین خداوندان شفا دهنده ، آسکله پیوس یا اسکولاب و مشهورترین حرم او در اپیدور واقع در خلیج اژه بود . بیماران دسته دسته به اپیدور می آمدند ، ابتدا به حمام می رفتند ، خود را طیب و طاهر می کردند ، روزه می گرفتند و قربانی می کردند ، آنگاه یک شب در تاریکی دورن معبد بسر می بردند . خدا باید در آن شب بر آنان جلوه می کرد و شفا می داد . بیماران شفا یافته ، هدایائی تقدیم می کردند . (118)

روحانیون باستان

((با آغاز عصر هومر روحانیون وابسته به معابد به وجود آمدند . این روحانیون هر یک عامل و ماءمور و حامی و خادم خدائی بودند ، دارای تعلمیات آموزشی نبودند ، مراسم دین را در عمل می آموختند ، طبقه بندی نشده و هیئتی تشکیل نمی دادند ، بر قربانیهای خدایان نظارت می کردند ، حیوانات معین را می کشتند یا می سوزاندند ، مؤ منین را با آب شور دریا پف نم می بردند و بدین وسیله مؤ منان را تطهیر می کردند . . . هیپوکرات این طب روحانی را از صورت دینی خارج کرد ؛ ولی این کار تا پایان عصر قدیم ادامه داشت .))(119)

روحانیون غیب گوئی می کردند . به افتخار خدایان اعیاد بزرگی بر پا می داشتند : در محوطه اولمپ زئوس را تجلیل می کردند . برای کشف قوی ترین یا قابل ترین مردم بازیهائی ترتیب می دادند . . .))(120)

مکاتب عرفانی یونان باستان

تاریخ نشان می دهد که یونان باستان مهد اندیشه های فلسفی و عرفانی بوده است . این مکاتب عرفانی فلسفی اصولا بر مبنای تزکیه و تکامل معنوی انسان استوار بود . محور اساسی تعالی عرفانی یونان باستان گرفتن وجود ((مافوق انسانی خدایان و فنای در ملکوت)) بود . شعار جاودانه این مکاتب چنین بود : ((کوشش روح برای عبور از شرایط انسانی و زندگی در عالم ملکوت .)) این مکاتب ریشه در ((مانا)) نیروی مرموز بدوی که از آن در گذشته یاد کردیم ، دارد .

اورفه شاعر بزرگ یونان باستان ((به خدائی نا متعین عقیده داشت و آن را به صورت ((حقیقت وجود

جهان)) یا حیات همگانی نشان می داد و اروس می نامید .

میان طبیعت و جانداران اشتراک و همکاری و بستگی و وحدت احساس می کرد . روح را در جسم زندانی می دانست و می گفت باید در خلاصی آن کوشید . ((اورفه)) عقیده داشت که باید روح را برای زندگی ملکوتی آماده ساخت . اندیشه های بد را از خود دور ساخت و از راه هنر و مخصوصا موسیقی در عالم روحانی نفوذ کرد . عرفان ، مؤ من را برای زندگی آینده آماده می سازد . طالب طریقت باید از غفلت اجتناب کند و به دقت راه یابد و دشواریهای طریق وصال به محبوب را تحمل کند تا به سر منزل مقصودی که اورفه بیان کرده است . برسد .

. . . آثار اورفه درباره جهان مردگان و رنج گناهکاران نفوذ زیادی در عقاید یونانیان و رومیان . . . نمود و در اساس مسیحیت ، مخصوصا ادبیات عرفانی تاءثیر بسیار کرد . . . چنین تصور می رود که ((اورفه)) گری را ((پیتاگور)) در فلسفه یونان وارد کرد . ((افلاطون)) نیز تحت نفوذ آن قرار گرفت . . . ممکن است اورفه و پیتاگور نیز تحت تاءثیر هند قرار گرفته باشند . . . آرمانهای دیگر عرفانی به ((دمتر)) ارتباط دارد .))(121) تراژدی ((دمتر)) از این قرار است که : ((پرسفون)) دختر دمتر ، ((حادس)) خدای دوزخ را دزدید ، ((دمتر)) در جهان گشت و به زاری مشغول شد ، زمین خشک گردید و ثمر نداد .

((زئوس)) ، خدای خدایان

، ((پرسفون)) را از او گرفت و به مادرش داد .

نباتات دوباره روئیدند . . . این افسانه ، مراسم قدیم زمین خدایان را مطرح می سازد که احتما نشانه ای از ((توتم)) گندم است که سپس با اندیشه ((رستاخیز نباتات)) و افکار ((رستگاری روح و حیات پس از مرگ)) شریک و همراه گشت . (122)

مذاهب مرموز یونان باستان

این بخش از عقاید یونان قدیم در پرده ای از راز و به کلی مبهم است . یونانیان اعمالی سری داشتند که به طور خصوصی به افراد خاصی تعلیم می دادند . مؤ منان به این عقاید از شوق و ذوق دینی خاصی برخوردار بوده اند و در انجام مراسم عبادی خویش اصرار و تعقیب شدیدی داشتند . آنان در هر شرایطی از انجام مراسم و مناسک دینی خود دست بر نمی داشتند .

((این سلسله عقاید را از آن سبب مذهب مستور می نامیدند که مراسم و آداب آن را باید جز از نوآموزان ، از دیگران مخفی می داشتند . کاهن روحانی آن جماعت ، نوآموز تازه وارد را به اموری چند رهبری می کرد ؛ یعنی به آنها تعلیم می داد که اولا باید با مراسم خاصی همگی به ساحل رفته و در آب دریا مراسم تطهیر و تغسیل را به عمل آورند . از علوم مخفی ، تعلیماتی نهانی در تالاری در بسته تعلیم یابند . بعضی اشیاء مقدسه را زیارت کنند و . . .))(123)

فرجام

. . . دین یونان اثرات جاویدان در دنیا باقی گذاشت ؛ زیبائی گرانمایه شاهکارهای هنری را تولید کرد . معماری و منبت کاری و ادبیات ایجاد کرد ، بین افکار انسان و جادوی ابتدائی پیش از عصر هلن ها رابطه برقرار ساخت و با اجرای مراسم طبیعی مخصوص ((مادر زمین)) و تلقین های عالی ، ((عرفان)) اورفه ای را بر قرار ساخت . آزادی و کوشش فلسفه یونان در ((جستجوی حقیقت)) ، چه در قلمرو مذهب و چه در

غیر آن ، نمونه هائی از ((مقدمات علوم)) در دسترس انسان نهاد که هرگز فراموش شدنی نیست . ((زیبائی شناسی و کوشش در کشف حقیقت)) دو اصل اساسی است که ((ارنست رنان)) آن را در کتاب خود ، ((معجزه یونان)) می نامد . (124)

کتاب شناسی

برای دریافت عقاید و ادیان و خدایان یونان باستان . ن . ک : به :

به فارسی : ارسطو / سیاست / ترجمه دکتر عنایت . تهران . کتابهای جیبی . 1358 . چاپ دوم . خدایان 4 ، 336 ، 201 ، 7 ، 38 ، 16 ، 111 ، 117 ، 118 ، 288 ، 314 . دین : 251 ، 280 ، 303 ، 309 ، 310 مایکل . ب . فاستر / خداوندان اندیشه سیاسی / ترجمه دکتر شیخ الاسلامی .

تهران . امیر کبیر 1358 : خدایان یونان 53 ، 56 ، 90 ، 96 ، 97 ، 156 ، 228 ، 301 ، 402 ، 468 ، 388 ، 381 . خدایگان : 206 ، 226 ، 228 ، 232 ، 233 ، 234 ، 245 ، 249 248 ، 251 ، 260 ، 261 . : جان ناس / تاریخ جامع ادیان فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ دکتر شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان . جلد اول پیر کریمال / فرهنگ اساطیر یونان و روم / ترجمه دکتر بهمنش ، 2 جلدی .

ادیان و مذاهب باستانی ژاپن

جغرافیای تاریخی انسانی

تاریخ مدون ژاپن به سال 660 ق . م می رسد . در این سال امپراطوری ژاپن به وسیله ((جیمونتو)) تاءسیس شد و از همان زمان به بعد امپراطوران ژاپن به خود جنبه الهی و عنوان خدائی دادند . در قرون اولیه میلادی قبائل مختلفی در ژاپن سکونت داشتند که حکومت هر یک از آنان در دست کاهنان بود . در قرن پنجم میلادی نفوذ قوم ((یاماتو)) بر دیگر اقوام موجب

پیدایش کشور ژاپن شد . در قرون ششم تا هشتم میلادی ژاپن به سرعت پیشرفت کرد و دارای تمدنی درخشان شد . رئیس قبیله حاکم ((یاماتو)) مقام امپراطوری یافت . در قرن نهم میلادی خاندان ((فوجی والا)) بر دربار حکومت می کردند .

با وجود امپراطور ، قدرت اصلی از آن راهبان بودائی بود . در قرن دوازدهم میلادی ((میناموتو)) حکومت توگون را در ژاپن برقرار کرد و امپراطوری به مقامی تشریفاتی مبدل شد . در اواسط قرن 13 میلادی مغولان به فرماندهی قوبلای قاآن دوبار به ژاپن لشکر کشی کردند ولی توفیقی به دست نیاوردند . از اروپائیها ، ابتدا پرتغالیها بودند که در سال 1542 م با این کشور بازرگانی برقرار کردند . در اواسط قرن شانزدهم مسیحیت به ژاپن راه یافت . (125)

عقاید و ادیان

دین بومی مردم ژاپن ((شین تو)) نام دارد و مانند کیش ابتدائی چین ، یکی از اشکال ((جان پرستی)) می باشد . در برخی نقاط ژاپن آثار ((توتم پرستی)) نمایان است . علاوه بر این ، دین ((کنفوسیوس)) و ((بودا)) در ژاپن رواجی بسزا دارند که اولی از ((چین)) وارد شده و دومی از ((کره)) راه یافته است . ساکنین اولیه ژاپن اقوام ((آئینو)) نام دارند . این قوم به سمت جزیره شمالی ((هوکائیدو)) یا ((پزو)) رانده شدند . در میان آنان آثار و بقایای ((توتم پرستی)) دیده می شود . ((توتم)) این قوم ریشه ((خرس)) دارد و طبق سرگذشت افسانه ای ، در اثر آمیزش زنی با یک خرس ، به وجود آمده است .

((عید خرس)) ، از

مهمترین اعیاد این قوم است که با تشریفات خاصی در روزی معین ، بچه خرسی را از مادرش جدا می کنند . زنی از اقوام ((آئینو)) آن بچه خرس را شیر می دهد و آنگاه مردی او را خفه می کند و سپس قطعه قطعه نموده می خورند . در برخی از نقاط ژاپن ، مردم همچنان گرفتار اوهام و اساطیر و خرافات اند ؛ چنانکه برخی از آنان نژاد خود را به ((روباه)) می رسانند . این حیوان در اعصار گذشته بسیار مقدس بوده است . زیرا ((روباه)) با خدای برنج موسوم به ((انیاری)) شریک است . تصویر ((روباه)) در معابد این گروه نمایان است .

این قوم گاهی خود را به بیماری روحی شگفت انگیزی گرفتار می سازند و آن تخیل حلول ((روباه)) در آنان است و معتقدند که این حلول از راه پوست و زیرناخن است . آنان زندگی خود را زندگی روباه می دانند . (126)

شین تو؟ در گذشته و حال

شین تو دین بومی مردم ژاپن

پیشینه عقاید و مراسم مردم قدیم ژاپن ، عاری از هر گونه شکل و جهت خاصی بود . در قرن ششم میلادی در پاسخ به آئین بودا (در زبان ژاپن : بوت سودو) ، لغت ((شین تو)) (: راه خدایان) راوضع کردند . مردم ژاپن تا قرن پنجم میلادی طرز نگارش را از ((چینیان)) اقتباس می کردند . کتاب مقدس ((شین تو)) کوجیکی (: امور قدیم) در قرن هشتم میلادی به زبان ژاپنی نگاشته شد . در همان عصر (قرن 8) کتاب مقدس دیگری به نام ((نی هو نمی))

نگارش یافت .

دین شین تو برای ارواح مردگان احترام زیادی قائل است ، و آنان را بر زندگان ترجیح می دهد . ارواح مردگان را تا مقام الهی بالا برده و ستایش می کنند و معتقد به زندگی ارواح در میان زندگانند . ارواح در غم و شادی ، رنج و لذت زندگان شریک اند و رفتار و گفتار آنان را زیر نظر دارند . این نیروی طبیعی از رهگذار مرگ به دست می آید . (127)

ژاپنی ها معتقدند که موجودات طبیعی دارای روح هستند ؛ آفتاب ، ماه ، رودخانه ، باران و . . . دارای روح هستند ، لذا مورد پرستش قرار می گیرند . در آئین شین تو پرستش خدایان بسیاری به چشم می خورد . آنان را ارواح ، نفوس ، امپراطور ، درختان ، گیاهان ، صخره ها ، حیوانات از قبیل : مار شیر ، گرگ ، کلاغ ، روباه ، خرس ، و . . . را مورد پرستش قرار می دادند . علاوه بر این به خدایان بی شمار دیگری عقیده داشتند . (128)

ارواح نیاکان

پرستش ارواح در آئین شین تو مقام ویژه ای دارد . در تلقی مردم ژاپن هر نوع گرفتاری و مشکلی با توسل به ارواح نیاکان حل می شود . آن گونه که هر پیشامد مثبت و خیری را حاصل عنایت ارواح نیاکان می دانستند . ژاپنی ها به رسم بدویان باستان اشیاء گرانبها را با مردگان دفن می کردند . در فرهنگ مذهبی ژاپن به ارواح مردگان ((کامی ها)) می گویند . کامی افسانه های متعدد دارد . مانند : کامی

خانواده ، کامی کلان ، کامی ملت ، مخصوصا ارواح نیاکان امپراطور ، کامی طبیعت ، آسمان ، درختان ، جنگلها ، سنگها و اسباب آشپزخانه و . . . که او را جان و حیات می بخشند . نیروی تصور و تخیل ژاپنی ها جهان را پر از ارواح خوب و بد می سازد . در برخی روایات باستانی ژاپن آمده است که : هشت صد هزار کامی ارواح موجود است که برخی از این ارواح ، قدرتمندند و با نیروی فراوانی در جهان حکومت دارند که به صورت خدایان حقیقی در آمده اند . (129)

((هیرانا)) مفسر مذهب ((شین تو)) که در قرن 18 و 19 میلادی می زیسته ، تجزیه تحلیلی از دین ((شین تو)) دارد . او می گوید : ((در این مذهب همه مردگان به صورت خدا جلوه گر می شوند و حوادث جهان طبیعت ، معلول کار مردگان است . این مردگان هستند که سرنوشتها را تعیین می کنند ، جهان را مسکون می سازند و انسانها را پدید می آورند ، مزارع و کشتزارها را حاصلخیز می سازند و موجب پیدایش فصول چهارگانه سال می گردند . و هم آنان هستند که بلا و قحطی و کارهای خوب و بد از آنان صادر می شود .))(130)

و ادامه می دهد : ((اگر مردم ارواح را فراموش کنند ، در زندگی با ناملایمات دست به گریبان خواهند بود . این ارواح مردگان است که پاداش می دهند یا مجازات می کنند ، مردگان به زندگان احتیاج دارند ، پس باید که زندگان غذا و ما یحتاج مردگان را بر قبور

آنان بگذارند .))

به گمان آنان ، زندگان به مردهای مرده ، شمشیر و به زن های مرده ، آینه می دهند . ژاپنی ها عقیده دارند که کشورشان خانه خدا و مملکت خداست و مردم ژاپن از نژاد الهی هستند که بر تمام مردم جهان برتری دارند . این طرز تفکر به تدریج به صورت روحانی درآمد و اعتقاد به ارواح رواج یافت . (131)

تفکر نژاد و سرزمین برتر

آئین شین تو به مرور زمان دارای مبادی و آداب شد . این آئین مایه های ناسیونالیستی و نژادپرستانه بسیار قوی دارد . آئین شین تو در طول تاریخ پشتوانه بسیار مستحکمی در حفظ استقلال و تحکیم قدرت سیاسی ژاپن داشته و دارد . فرمان امپراطور ، فرمان خدا بوده است . وجب به وجب سرزمین ژاپن مقدس است ، چرا که جزایر ژاپن آفریده ویژه خدایان است . و تمام قلمرو ژاپن توسط دو خدای نر و ماده : ((ایزاناگی)) و ((ایزانامی)) خلق شده است . در مجمع الجزایر ژاپن ((خدای نر)) غوطه ور شد و این باور به دست آمد که باید مردم ژاپن هر سال غسل مذهبی به جای آورند . وقتی خدای نر (ایزاناگی) از دریا بدر آمد ، از گوشه چشم چپ خود بزرگترین خدایان را بوجود آورد که او را ((اماتراسو)) گویند و این بزرگترین حادثه جهان خلقت است . وی بار دیگر به دریا فرو رفت تا غسل کند و وقتی در آمد ، از گوشه چشم چپ خود خدای دیگری به نام ((توکی یومی)) (خدای ماه) راخلق کرد . از

گلوگاه او خدای دیگری به نام سوسانوو و (خدای طوفان) پدید آمد . این خدایان سه گانه در آسمان بر تخت جلال و جبروت و عظمت و خدائی تکیه زدند و حکومت آغاز کردند . مذهب مردم ژاپن ، مجموعه ای از اعتقاد به مظاهر طبیعت و اطاعت مطلق از فرمانروایان و عقیده به سحر و جادو و احترام به ((تابو)) و ایمان به مبادی بسیار ساده ساخته ذهنیت خودشان است . آنان روباه را فرستاده خدایان آسمانی می دانستند و مورد پرستش قرار می دادند . گروهی روباه را کلان اجداد خود می دانستند . و این نمودهائی از وجود مذهب بدوی باستانی ((فتیش)) در میان اقوام ژاپنی است . در نظر آنان ، ((تیر و کمان)) مقدس بود و آن را مانند مظهر خدایان عبادت می کردند و این عین ((فتیش پرستی)) است . (132)

مناسک و مراسم

1 تقدیس خانواده ؛ در آئین شین تو ؛ کانون خانواده خود یک مذهب است که باید به اصول اخلاقی خانواده در آئین شین تو مؤ من و عامل بود . 2 تقدیس مردگان ، یکی از ضروریات آئین شین تو ، احترام مردگان است و جلب مطلق رضایت آنان . جلب رضا آنان در انجام وظایف خانوادگی ، اجتماعی و پرستش امپراطور ممکن است . 3 تعصد به اصول اخلاقی ؛ ژاپنی ها باید پاکدامن ، راستگو ، درستکار ، شجاع و . . . باشد . 4 تعلیم و تربیت فرزندان ؛ این امر ضامن بقاء خانواده است . 5 نظافت ؛ از واجبات مذهبی است ، برای ورود به معابد ،

هر ژاپنی باید پاک باشد . 6 خواندن اوراد و اذکار سحرآمیز ، بر هر ژاپنی لازم است . 7 رقص و آواز خوانی ؛ باید این امر توسط دوشیزگان اجرا شود که لازم و ضروری است . 8 تقدیم هدایا به خدایان ؛ این عمل از واجبات شین تو است که باید در معابد گذاشته شود . 9 برتری نژاد و سرزمین ؛ عقیده به اینکه مردم ژاپن فرزندان دو خدای نر و ماده (ایزانامی و ایزاناگی) هستند و قلمرو ژاپن توسط این دو خدا خلق شده ، از واجبات و ضروریات دین ژاپن است . 10 پرستش امپراطور ؛ اعتقاد به اینکه ((زیم لو)) در سال 660 ق . م امپراطور ژاپن نوه آن الهه بر مسند فرمانروایی جهان نشست که سال مزبور مبداء تاریخ ژاپن گردید ، و میکادو امپراطور ژاپن از نسل این الهه باید پرستیده شود ، از ضروریات مذهب شین تو است . (133)

پیدایش آئین جدیدی به نام ((ماهایانا)) در سال 523 میلادی توانست خود را با محیط و مردم ژاپن سازش دهد ، بر خلاف آئین صادراتی کنفوسیوس که مردم ژاپن را خوش نیامد . آئین ((ماهایانا)) اهداف سیاسی امپراطوری ژاپن رابرآورد و لذا پیشرفت قابل توجهی نمود و حتی مذاهب جدیدی از آن پدیدار شد . یکی از شاخه های اصلی این مذهب ، مذهب معروف ((ژودوشین تو)) است که شین ران مؤ سس آن بود . در این مذهب جدید انشعابی ، بسیاری از تعالیم سخت مذهب ((ماهایانا)) و سختگیریهای آئین ((بودا)) حذف شد و مقام زنان راکه وضع منحط و رفت باری داشتند ،

سرو سامان داده و آنان را ارتقاء بخشید . رهبانیت و زیارت معابد را الغا نمود ، لذا به ((لوتر)) ژاپن مشهور گردید .

مذهب ماهایانا عقاید تسلی بخش ، بهشت و دوزخ و خدایان فراوانی اضافه بر آنچه در گذشته بود . با خود آورد . در این مذهب انشعابی ، نیایش به ارواح مردگان از آئین فتیش قدیم با تصرفاتی پذیرفته شد . قول به تناسخ و حلول (به مدت یکصد سال در حالت کامی) جزء باورها شد . در طی این مدت ، ارواح می توانند از زندگان حمایت کرده و در سرنوشت آنان مؤ ثر باشند . ماهایانا عقیده به بهشت را ابداع کرد ، حال آنکه چنین باوری در آئین بودا اساسا وجود نداشت . مذهب ماهایانا به 128 دوزخ گوناگون و یک جهان ویژه برای پارسایان که بر اثر تقوای مکرر به مقام خدائی رسیده و می توانند فیوضاتی به بشر برسانند ، قائل شد . به تدریج بین آئین ((شین تو)) و مذهب ((ماهایانا)) یک نوع وحدت پدید آمد و سرانجام ((شین توی قدیم)) در مذهب ((ماهایانا)) هضم گردید . این انحلال دقیقا به خاطر فقدان فلسفه مدون و احکام لازم بود .

روحانیت مذهب شین تو

با گذشت زمان و ریشه دار شدن مذهب ماهایانا در کشور ژاپن ، قدرت روحانیون این مذهب به تدریج گسترش یافت و ابداعات و انحرافات زیادی توسط آنان رواج گرفت . روحانیون به خرید و فروش گناهان پرداختند و خرید و فروش عمر و افزایش آن از ابتکارات روحانیت شین تو یا ماهایانای جدید گردید . پدران ژاپنی برای تقرب به درگاه

خدایان ، پسران خود را به پیشوایان (روحانیون) می فروختند . این سنت از دیرباز در میان مردم ژاپن رایج بود و در اواخر قرن هفدهم ممنوع گردید . این کودکان در خدمت روحانیون ((ماهایانا)) لباس زنان را می پوشیده و به زشت ترین کارها (لواط و . . .) واداشته می شدند . و این آغاز انحطاط اخلاقی ژاپن بود . در سال 1549 میلادی که مذهب ((کاتولیک)) در ژاپن راه یافت ، مورد استقبال بسیار قرار گرفت ، علت پذیرش مذهب کاتولیک ، اراده امپراطوران ژاپن بود که بدان وسیله می خواستند از نفوذ روحانیت ((ماهایانا)) که در تمام مسائل کشور دخالت می کردند ، بکاهند . در سال 1852 میلادی امپراطوران ژاپن که زیر نفوذ روحانیون ماهایانا قرار داشتند ، از تبلیغ مذهب کاتولیک جلوگیری کردند و آزار و شکنجه مسیحیان ژاپن آغاز گردید که عده فراوانی از آنان کشته و یا اخراج شدند . مذهب ماهایانا پشتوانه خوبی برای بسط امپراطوری و تحکیم قدرت سیاسی امپراطوران بود ؛ زیرا در این مذهب مقامی خدائی داشتند . ادغام دو مذهب ((ماهایانا)) و ((شینتو)) ، آئین ((شین تو)) را پدید آورد . این مذهب توسط امپراطوران ، مذهب رسمی ژاپن اعلام شد . با انحلال مذهب ماهایانا ، روحانیون قدرت و نفوذ خود را از دست دادند . اما امروز مذهب ((ماهایانا)) دومین مذهب رسمی کشور است و در برخی شهرها و اکثر روستاهای ژاپن رواج کامل دارد . (134)

((شین تو)) جدید ؛ عقاید و احکام

تحول و تغییر در این مذهب از خدایان آغاز شد ؛ یعنی انتقال اعتقاد از خدایان عرضی به خدایان طولی

. از میان آن همه خدای طولی ، فقط سه خدا را برگزیده شدند : ((آمانو)) ، ((موناکانوسی)) ، ((نوکامی)) . این سه خدا بر دیگر خدایان اشرف و افضل شدند . تحول دیگر عقیده خاصی به ((بهشت و جهنم)) ، اعمال خیر و شر ، پاداش و کیفر و . . . بود . نیکوکاران زرد پوست پس از مرگ در بهشت مخصوص ژاپنی ها جای می گیرند و بدکاران در جهنم که نوعی زیر زمین است ، بدون وسائل معیشت ، در آن معذب می شوند . اصول عقاید و تعالیم اخلاقی مذهب ((شین تو))ی جدید عبارت است از : تقدیس ارواح نیاکان و ستایش آنها و ستایش و احترام امپراطور که نوه خدای خورشید و نژاد آسمانی ژاپن است . همچنین ژاپنی ها موظف هستند که تمام مردم جهان را زیر فرمان خود در آوردند ، زیرا بر همه انسانها برتری و شرافت دارند .

کانون خانواده مقدس است و خانه خود یک معبد است :

پدر می تواند فرزندانش را بفروشد و یا کیفر دهد و بکشد .

زنان باید در برابر شوهران هرزه و وحشی و پلید ، با ملاطفت رفتار کنند و در همه حالات تابع شوهر باشند . دختران از ارث محروم اند . به دلیل وجود نظام پدر سالاری مردان حق داشتند زنان خود را به اماکن فساد بفروشند .

اوراد و اذکار : اوراد سحرآمیزی که از اعصار گذشته باقی مانده .

تقدیم هدایا به خدای خدایان : هدایایی مثل برنج و میوه و ماهی . رقص توسط دختران در ضمن عبادات مذهبی

با روش خاصی .

اساطیر و خرافات

در آئین ((شین تو)) ، بیش از هر مذهبی دیگر خرافات وجود دارد : دریافت خوبی و بدی ها به وسیله سوزاندن استخوان گوزنها یا کاسه لاک پشت و مطالعه خطوط لاک لاک پشت . با این کار سرنوشت زندگی فرد در آینده روشن می گردید . ضمنا اوقات سفر و ازدواج و . . . با همین مراسم روشن می شد . از آنجا که مردم ژاپن و پیروان این مذهب خود را از تبار خداوند می دانند ، معتقدند که نیازی به دستورات و احکام معصل ندارند و برای انجام کارها از فطرت خود الهام می گیرند . مرکز مذهبی شین تو ، شهر ((ایسه)) است که شهر معابد نام دارد ، چرا که پر از معبد است . شهر دیگری به نام ((نارا)) وضع مشابهی دارد . بتخانه ((هزار بودا)) در ژاپن معروف است و در آن مجسمه خدایان بی شماری با اشکال گوناگون گردآوری شده است . البته در ژاپن بتخانه های بسیاری در شهرها و روستاها وجود دارد . در سال 1945 میلادی امپراطورپرستی در ژاپن ملغی شد ؛ ولی هنوز مردم ساده لوح بر این باور هستند . (135) یکی از مراسم معروف مذهب شین تو ، روش اخلاقی ((پوشیدو)) به معنی ((روش دلاوران)) است . این رویه یادگار قرون وسطی است که به عنوان یک راه و رسم نظامی در ارتش راه یافت و به تدریج فراگیر شد ؛ تا آنجا که مذهب شین تو را تحت الشعاع قرار داد . ((مراسم پوشید و)) که صرفا سرمشق رفتار و کردار سواران

و دلاوران بود ، در هشت عنوان خلاصه گردیده است :

1 وفاداری دلاوران و پهلوانان به بزرگان و بالادستان و سرانجام به امپراطور .

2 حق شناسی ؛ دلاور مردان باید به میهن و امپراطور حق شناس باشند .

3 شجاعت ؛ دلاور مرد باید در خدمت به امپراطور از ایثار و فداکاری دریغ نورزد .

4 عدالت ؛ دلاور مرد باید از مرز عدالت خارج نشود .

5 صداقت ؛ دلاور مرد نباید از روی ترس دروغ بگوید .

6 عزت نفس ؛ دلاور مرد باید قوی النفس ، مؤ دب و موقر باشد .

7 استقامت ؛ دلاور مرد باید صبور و شکیبا باشد .

8 آزادگی ؛ دلاور مرد باید مرگ عزت مند رابر زندگی ذلت بار ترجیح دهد .

9 عشق به علم و دانش .

10 مردم دوستی ؛ دلاور باید همیشه نیکخواه جامعه باشد . (136)

نقوذ مذاهب و ادیان بیگانه

دین ، به مثابه آراء ، عقاید انسان در تاریخ بشر هیچگاه در محدوده جغرافیایی و مرزهای ملی و نژادی ، متوقف نشده و به دیگر سرزمینها نفوذ کرده است . و در ژاپن نیز این وضعیت وجود دارد : دین کنفوسیوس ، که در چین پدیدار شد ، در قرن اول میلادی به ژاپن راه یافت و مورد استقبال مردم قرار گرفت و تا قرن هفدهم میلادی نفوذ و گسترش یافت . دایره نفوذ این دین وارداتی در میان کشاورزان بود ، اما اینک کتب مذهبی این آئین در سراسر ژاپن رایج است و بر فرهنگ آن دیار تاءثیر فراوانی کرده است . دین بودا دین وارداتی دیگری است که از

کشور هند به ژاپن راه یافت و هم اکنون دین اکثر مردم ژاپن ، بودائی است و نقطه مقابل آئین شین تو می باشد . دین شین تو خدایان بی شماری را در محدوده عقاید خود قرار داده ؛ ولی دین بودا از نظر اصولی و بنیادی این عقیده را رد کرده و قبول ندارد . شین تو به بقای دائمی پس از مرگ ، بدون مجازات گناهکاران و پاداش نیکوکاران ، معتقد است ، ولی بودا چنین باوری به تناسخ ندارد و کاملا مخالف آن است .

در قرن هفدهم میلادی بین این دو مذهب مغایر ، اتحاد و ائتلافی برقرار شد . به این صورت که خدایان بی شمار شین تو مظاهر بودا لقب گرفتند و بدین سان این دو دین به هم نزدیک شدند .

آئین بودا به پاره ای اعتقادات شین تو در داد و قبول کرد که مردگان به مدت یکصد سال در نزد زندگان منزل دارند و بعد برای دریافت پاداش زندگی جدید آشکار می گردند . (137)

معابد ؛ معابد بودائی در ژاپن با چوب منقش و دارای کنده کاریهای بسیار زیبائی است . زیباترین معابد بودائی در شهر توکیو و اطراف آن قرار دارد . قربانیان جنگ و شهیدان راه وطن در گورستانی مخصوص جای ویژه ای دارند و اسامی آنان بر الواحی نوشته شده است .

بودائیان ، به موعظه و اندرزهای اخلاقی ، تهذیب اخلاق و انجام مراسمی شبیه فرقه کاتولیک روی می آورند . (138)

روحانیت ؛ روحانیون ژاپنی (بودا ، شین تو و . . .) به قرائت متون مقدس مشغول می شوند ،

آواز می خوانند ، زانو می زنند ، برای تشریفات مذهبی ناقوس نواخته می شود ، شمع روشن می شود ، کندر و عود و مشک می سوزند ، مؤ منین دعا می کنند و حمایت بودا را طلب می کنند . (139)

فرجام

در طی قرون متمادی مردم ژاپن از میان ادیان و مذاهب گوناگون که به آن دیار راه یافت ، هیچ یک را به طور کامل انتخاب نکردند و آنچه را قبول کردند ، ترکیبی بود از سنن باستانی مذهب ((شین تو)) و آئین ((بودا)) که گاهی با مکتب اخلاقی دین ((کنفوسیوس)) در هم آمیخته می شد . در سال 1868 میلادی که قدرت واقعی کشور در اختیار فرزند رب النوع خورشید ((میکادو)) امپراطور ژاپن ، قرار گرفت . دین ((شین تو))ی باستانی دین رسمی کشور اعلان شد و تشکیلات بودائی از دولت جدا گردید . در عین حال اکثر مردم از هر دو دین (شین تو و بودا) پیروی می کنند و از سال 660 ق . م تا امروز تحولات فراوانی بر اثر دگرگونیهای اجتماعی آن کشور پدید آمده و هم اکنون ژاپن در زمینه صنعت و تکنولوژی جدید با کشورهای بزرگ و پیش رفته جهان رقابت چشم گیری دارد . این تحول حیرت انگیز و غیر قابل انتظار در کشوری که مهد خرافات و اساطیر بوده و هست ، صرفا پس از آنکه به دکان رهبانان و کاهنان و روحانیان دغلکار و جاهل پرور ژاپن پایان داده شد و علم و عقل و آزادی علمی ، هنری و . . . روی کار آمد ، حاصل شد .

کتاب شناسی

به فارسی : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ جان ناس / تاریخ جامع ادیان . برای مقایسه و دریافت اندیشه کنفوسیوس . ن . ک : پاشائی / تاریخ فلسفه چین باستان دین بودا در ژاپن ؛ تعالم شایگان / ادیان

و مکاتب فلسفی هند . 2 جلدی . 1356 . تهران . امیرکبیر .

ادیان و مذاهب چین باستان

حفرافیای تاریخی انسانی

تاریخ چین ، از دوران باستان تا زمان معاصر ، به درستی روشن است . بنابراین تاریخ مدون این کشور مشخص چنین است :

1 پیشینه چین در تاریخ غیر مدون در حدود 1766 2205 یا 1557 1989ق . م است . در این مقطع از تاریخ باستانی چین ، دودمان شیا بر چین حکومت می کرده اند .

2 - دودمان یین یا شانگ در حدود 1027 - 1766 ق . م حکومت داشته اند .

3 - دودمان جو در حدود 481 - 722 ق . م حکومت کرده اند . دوران جنگ ایالت ها از 250 - 403 ق . م . بوده است .

4 - چین (یا : تسین) 207 - 221 ق . م م : بنیادگذاری امپراطوری .

دوران امپراطوری ؛

5 - هان اول از 202 ق . م . تا 8 میلادی

وانگ مانگ از 23 -9 میلادی .

6 - هان دوم از 220 - 23 میلادی .

7 - دوران سه کشور :

وی ، 265 - 220 شمال چین .

شو ، 263 - 221 چین باختری .

وو ، 280 - 222 جنوب چین .

8 - امپراطوری بزرگ جین یا دزین ، 316 - 265 سراسر چین . 420 - 317 جنوب

چین(16 ایالت در شمال چین) .

9 دودمان های جنوبی و شمالی :

پنج دودمان پشت سر هم در جنوب : 589 420 م .

وی شمای ترک ها) و چهار دودمان جانشین آنها

در شمال : 581 399 م .

10 دودمان سوئی : 618 581 وحدت دوباره چین .

11 دودمان تانگ : 907 618 م .

12 پنج دودمان و ده کشور : 979 907 م .

13 دودمان سونگ : 1126 960 : همه چین . 1279 1127 : جنوب چین (سونگ جنوبی) .

لیائو (گی دان) 1125 916 (منچوریا) .

شیی شیا (دانگود) : 1234 1032 (گانسو) ، جین (گین) ، روجن 1234 1115 در شمال چین .

14 دودمان یوان (مغول ها) : 1368 1279 م . : همه چین .

15 دودمان مینگ : 1644 1368 م .

16 دودمان چینگ (تسیگ) : 1912 1644 م .

17 جمهوری 1912 م .

18 جمهوری خلق چین 1949 م .

پیشینه سیاسی باستان

در کتب فیلسوفانی چون کنفوسیوس ، مینوس و مودز و از ((فرزانه شاهان)) کهن سخن رفته است . بنا به سنت چینی پنج ((فرزانه)) بودند که پیش از نخستین بنیادگذار نخستین دودمان شاهی چین بر آن سرزمین فرمانروائی داشتند . چینیان این فرزانگان را ارج می نهند و بنیادگذار حقیقی تمدن چینی می دانند . این پنج فرزانه عبارتند از :

1 هوانگ دی امپراطور زرد) .

2 جوان شو .

3 گو .

4 یائو .

5 شون .

این پنج فرزانه از یک خانواده نبودند بنیاد گذار نخستین دودمان داستانی ((فرزانه)) شاه)) است ؛ یعنی شهریاری که ((دارنده فرزانگی درون و شهریاری بیرون)) است .

نزد پیروان کنفوسیوس این شش تن فرزانه شاه بودند :

1 یائو 2 شون 3 یو

4 تانگ 5 ون شاه 6 ووشاه .

چینیان ((یو)) را بنیادگذار نخستین دودمان داستانی چین ، یعنی ((دودمان)) می دانند . ((یو)) را از فرزندان ((هوانگ دی)) دانسته اند . (140)

ادیان ابتدائی چینی

((چین مثل همه ملتهای دیگر یک دوره بدویت داشته است ، دوره جامعه های قبائلی و ابتدائی . و خود بخود ادیان چینی در این دوره ، ادیان بدوی بوده است ، و همان مسائلی که در ((توتمیسم)) ، ((تابو)) و ((مانا)) ، ((فتیشیسم)) و انیمیسم به عنوان ادیان بدوی در دوره بدویت مطرح کردم ، در تمدن چین نیز صادق است . یعنی چینیهای بدوی و ابتدائی در هزار سال تا دو هزار سال قبل از میلاد مسیح ، دین روح پرستی ، فتیش پرستی ، تابو پرستی و توتم پرستی داشته اند . . .)) (141)

پژوهش محققان تاریخ ادیان و مذاهب بر نظریه فوق استوار است ؛ چینیان باستان ابتدا روح پرست بوده اند ، یعنی برای تمام اشیاء جهان مادی روح تصور می کرده اند ، ارواح نیاکان خود را مؤ ثر در زندگی و سرنوشت می دانسته اند ، سلطان عالم بالا را می ستودند و یا به ((تائو)) ، حاکم بر هستی و کلیه اشیاء ، عقیده داشتند و یا به تی ین یا آسمان متوجه بودند . منظور از تائو آفریدگار جهان بود . و این نوعی توحید بدوی است که در عقاید باستانی چین دیده می شود . در عین حال وجود خدایان گوناگون و پرستش آسمان و . . . در میان عقاید چینیان مشهود است ؛ پرستش آسمان به

عنوان مبداء نعمتها ، پرستش باد و رعد ، درخت و کوه ، اژدها و مار و . . . خدای افلاک به نام ((شانک تی)) دارای حاکمیت مطلق بر جهان بود که هر ساله خاقان چین با تشریفات ویژه ائی در مذبح آسمان برای او قربانی می کرد . خدایان چینی به صورت طولی ((هنوته ایسم)) مورد ستایش و پرستش قرار می گرفتند . خدای آسمان و خدای افلاک ساخته ذهن امپراطوران چین بوده تا از این راه خود را خلیفه خدای آسمان و فرزند او به رعایا معرفی کنند و بر استحکام قدرت سیاسی خود بیفزایند . آئین چینی بطور کلی بنا به تحقیق محققان دارای سه مرحله طولی است :

1 ائیی نقیم چین که عقاید بومیان آن سامان است و پر از خدایان متعدد و مختلف می باشد .

2 آئین تائو یا تائوئیسم که لائوتسه آن را به صورت خاصی اراست و پرداخت .

3 آئین کنفوسیوس .

ادیان سه گانه چین باستان

1 ائیی نقیم چین

پرستش ارواح و خدایان فراوان

ادیان و عقاید باستانی چینیان از آغاز تا ظهور ((لائوتسه)) و ((کنفوسیوس)) که همزمان در حدود قرن ششم قبل از میلاد زندگی می کردند ، آن گونه که گذشت ، ابتدا بر پرستش ارواح و خدایان فراوان دور می زد . خدای مذکر ((شانک تی)) نام داشت که وظیفه او کیفر و پاداش افراد در این جهان بود . خدای مؤ نث ((هاتن)) نام داشت . این دو خدا ، خدایان امپراطوران چین بوده است . روح پرستی بعد دیگر عقاید باستانی چین بوده است ؛ ارواح نیاکان به یاری

فرزندان می آمده و در امور زندگی آنان مؤ ثر بوده است ؛ و باید رضایت ارواح را با پرستش و نیایش آنان جلب نمود . در پرستش ارواح نیاکان باید ترتیب خاصی رعایت می شد ؛ ابتدا ارواح اجداد مادری و سپس ارواح نیاکان پدری پرستیده می شد . (142) چینیان بر این باور بودند که آسمان یعنی پروردگار ؛ و این خدا خودش چیزی نمی گوید ، بلکه کسی را ماءمور می کند که فرامین و دستوراتش را در میان جوامع بشری رواج دهد و این امپراطور است که فرستاده و ماءمور خدای آسمان می باشد و فرزند خدا آسمان نیز هست . بدین سان ، امپراطور ، فرزند ، نماینده و فرستاده آسمانی خدا بود که فرمانش از دو جهت مطاع بود (143) . و این است که وقتی قدرت سیاسی و روحانی با هم جمع می شوند ، استبداد دینی که بدترین شکل استبداد سیاسی است ، بر جامعه حاکم می شود .

خدایان نر و ماده

اقوام چینی باستان بر این عقیده بودند که در جهان دو اصل حکومت می کند ؛ یکی : نر یا مثبت یا نور ، و دیگری : ماده یا منفی یا تاریکی . تا زمانی که این دو نیروی متضاد با هم هماهنگ هستند ، امور جهان بر محور رضایت و خوشبختی جامعه دور می زند . با دگرگونی در تعادل این دو نیرو ، جهان نیز با تحولات و دگرگونی های خطرناکی مواجه می گردد . اگر جامعه بخواهد این خدایان دوگانه که در وجود آدمی و نیز دیگر موجودات ، هماهنگی ایجاد می کنند برای

همیشه هماهنگ باشند ، باید تائو (نظم عمومی و کلی جهان) خود را در حد اعتدال قرار دهد تا از هر گونه ناگواری و شر و رنج در امان باشد . خدای مذکر عامل خیر و برکت ، ((یانگ)) نام دارد و خدای ماده ((بین)) عامل انفعال و سکون می باشد . آسمان را ((یانگ)) و زمین را ((یین)) ، تابستان و گرما را ((یانگ)) و زمستان و رطوبت و سطح داخل اشیاء را ((یین)) می گویند . از این رهگذار بود که مذهب و فلسفه دو آلیسم (ثنویت و دو گانه پرستی) در میان مردم چین باستان رواج یافت که به تدریچ پلی ته ایسم (چند خدائی) جای آن را گرفت و خدای باران ، خدای محصولات کشاورزی خدای برف ، خدای آتش و . . . پدیدار شدند(144)

روح پرستی

همان طور که ذکر شد ، یکی دیگر از ابعاد عقاید باستانی چین پرستی ارواح نیاکان بود . پرستش ارواح نیاکان بعدها تبدیل به پرستش ارواح شوهران برای ((زنان)) گردید ؛ به استثنای شاهان و امپراطوران چین که خدای آسمان را فرزندی و نمایندگی می کردند و مردم مجبور به پرستش و اطاعت از آنان بودند . پرستش ارواح شوهران توسط زنان ک حکایت از پیشینه طولانی نظام مرد سالاری در چین دارد . در چنین جامعه ای زنان از محرومترین طبقات جامعه بودند ؛ آنان حق دختر زائیدن نداشتند و اگر دخترزائیدن مظهر خشم و غضب ارواح نیاکان بود . نظام برده فروشی (زن و دختر فروشی) در چین به دلیل وجود این

عقاید بسیار پر رونق بوده است (145) دخالت ارواح نیاکان در کلیه امور زندگان ، در غم و شادی و . . . از جمله باورهای چینیان باستان بود . برای جلب رضایت ارواح علاوه بر پرستش باید هدیه ای تقدیم می شد و این هدیه باید توسط فرد کهن سال خانواده تقدیم ارواح نیاکان می گردید .

در آئین باستانی چین جامعه روحانیت وجود نداشت و فرد بزرگ خانواده ، مراسم مذهبی را انجام می داد .

در میان عقاید باستانی چین ، عقیده به ارواح ، زمین ، آب ، کوه ، جنگل و . . . دیده می شود . چینیان زمین را مقدس می دانستند ؛ به این صورت که : خانه به زن تعلق داشت ، مرد باید در خانه بر روی زمین یا حصیر خانه با همسران خود نزدیکی کند تا مادر زمین او را بارور نماید و در این هنگام ارواح نیاکان مادری حضور یابند و در جنین حلول کنند . (146)

زمین پرستی

زمین پرستی ریشه در غلبه نظام کشاورزی چین دارد . اصولا مشخصه تمدن چین کشاورزیاست . در هر قریه و دهکده ای تپه ای از گل و خاک به علامت حاصلخیزی زمین افراشته وبر قله آن درختی می کاشتند و اطراف آن را نهال های مقدس می کشاتند . آن خاک را ((شیی)) می گفتند و این مکان را مرکز مذهبی و محل عبادت روستا قرار داده بودند که تشریفات وآداب ویژه ای نسبت به خدایان را به دست می آوردند . این مراسم در هر فصلی به مناسبتبذر افشانی یا رشد اشجار و برکت محصولات

انجام می شد . تا این که عصر امپراطورانچین به صورت بهتری در آمد و مراسم مزبور به وسیله امپراطور انجام می گرفت . زیراعقیده داشتند که انجام مراسم توسط امپراطور ، محصولات کشاورزان را چند برابر می کندو درختان بارورتر می شوند(147) آسمان پرستی ؛

پرستش زمین به تدریج از رونق افتاد و جای آن را آسمان پرستی گرفت . در عصر سلطنت ((شانگ ها)) ، معبودی به نام ((تی یاشانگ تی)) مورد پرستش و عبادت عموم قرار داشت . او خداوندگار جهان علوی یا خاقان آسمانها پنداشته می شد . پادشاهان برای به دست آوردن برکت آسمانها و باران به او متوسل می شدند . مقام و مرتبه آسمان را بالاتر از زمین می دانستند . در هنگام رزم ، به وسیله کاهنان ، رضایت ((شانگ تی)) را طلب می کردند . وقتی خاندان چو به سلطنت رسیدند ، به جای ((تی)) خدای آسمان را به ((تین)) ملقب کردند . ((تین)) یعنی ((آسمان)) که منزلگاه ارواح عالیه و مقام مقربین است . پادشاهان خاندان چو و خاندان خاقان همیشه رابطه خود را با آسمان نگاه می داشتند و همه ساله در ایام ویژه ای از سال ، پادشاه به منظور اهداء قربانی ها و نیاز به درگاه خدای آسمان در محرابی که در جنوب پکن به نام آسمان بنا کرده بودند ، مراسمی انجام داد و هدایائی از بخور معطر و موی بز و مقداری سنگ با ارزش و ابریشم خام و طعام و شراب و غلات عرضه می داشت . خاقان نه مرتبه پیشانی بر خاک

می سود . مردم چین بر این باور بودند که بدون انجام این اعمال هرگز میان زمین و آسمان توافق و اعتدال و وحدت صورت نخواهد گرفت (148) .

ارواح خیر و شر

در باور چینیان دو نوع روح وجود داشت که در تمام زوایای جهان طبیعت متفرقند ؛ ارواح مفیده و ارواح موذیه که صفات شیطانی دارند و در اطراف منازل آدمیان پراکنده اند و نیز در اماکن خالی و متروکه ، در تاریکیها و جنگلها و . . . به ویژه در شبها متعرض افراد می شوند ، گاهی به صورت جانوران و درندگان و گاهی به صورت حیوانات اهلی در آمده و آدمیان را آزار می دهند . ارواح مفیده در گروه ((شین)) و گروه ارواح موذیه در ((گوی)) قرار داشتند .

ارواح مفیده (شین ها) در آسمان و اراضی بارور و درختان سنگهای قیمتی و آفتاب و ماه و ستارگان و ابر و باران و آتش و دریا و نباتات سودمند زندگی می کنند . ارواح نیاکان از نوع شین ها هستند . در حالی که ارواح موذیه (گوی ها) در تاریکیها زندگی می کنند و اگر انسانها به نور چراغی متوسل نشوند ، در معرض خطر آنها قرار می گیرند . لذا مردم چین برای نجات از ضرر ارواح موذیه به روحانیون مذهب تائو و جادوگران دیگر مذاهب پناه می بردند .

آنان راه دیگری نیز برای نجات می جستند و آن آویزان کردن ((مجسمه خروس)) در منازل و سر در خانه ها بود . در روز اول سال منازل را جادو می کردند تا از وجود ارواح شرور پاک

گرداند(149)

جاودانگی ارواح

مردم چین عقیده داشتند که ارواح اموات برای همیشه دارای حیات و زندگی هستند و بازندگان در تماس اند . هر وقت زندگان یادشان کنند ، فورا حاضر می شوند و می توان با آنان سخن گفت و مشورت کرد . ادعیه و اوراد و قربانی و هدیه ، راه مناسب ارتباط با عالم ارواح است . ارواح از ماده خوردنیها و نوشیدنیها نمی خوردند ک بلکه جوهر لطیف و روحانی آنها را جذب می کنند و صورت مادی خوراکی ها را روحانیون میل می کنند . از این رو ، مردم چین مراسم تدفین اموات را با مراسم خاصی انجام می دادند . افراد ثروتمند ، در هنگام دفن اموات ، تمام اشیاء و اموال متوفی را از قبیل ظروف ، اسلحه شکاری و سگ شکاری و اسب او را زنده به خاک می سپردند . گاهی افراد انسان را همراه متوفی خاک می کردند تا به کارهای ضروری متوفی رسیدگی کند . در هر خانه ای ضریحی قرار می دادند تا همیشه به یاد نیاکان خود باشند . در مقابل این ضریح عقد و ازدواج ما بین عروس و داماان انجام می گردید و در برابر قبور خضوع و خشوع خاصی می کردند تا رفع گرفتاری های مادی و معنوی خود را بکنند . در فصل بهار و پائیز به زیارت قبور نیاکان می رفتند و هدایای خوردنی نثار می کردند و بر اوراق ، نقش پتو و لحاف و اقمشه را نقاشی می کردند تا ارواح از سرما و گرما خود را حفظ کنند(150) .

دین ((تائو)) و بنیانگذار آن

لائوتسه و آئین او

در قرن 5 یا 6 ق

. م . لائوتسه یکی از فلاسفه چین باستان این آئین را بنیاد گذاشت . بنا به تعریف لائوتسه : تائو قابل توصیف نیست ، غیرقابل شناخت است . در ادبیان منظوم چین آمده است که : این درخت را نگاه کنید ؛ چرا هرگز دچاراضطراب نمی شود ، دچار غم نمی گردد . در آغاز بهار با شکوفه های قشنگ و رنگارنگ ، زنده بودن خود را نشان می دهد ؛ سبز می شود ، جوان می گردد ، برگ و بار می دهد و . . . درابتدائ پائیز به زردی می گراید ، عریان می شود و آرام به خواب زمستانی فرومی رود . و باز در اول بهار با شادی از خواب بیدار می شود و با چهره ای خندان به جهانو مردم جهان نگاه می کند و . . . چرا این درخت اضطراب ندارد؟ چرا به یاءس فلسفی دچارنمی گردد؟ چون اینها از قانون طبیعت یعنی از تائو پیروی می کنند . یاءس ، پلیدیبدی زشتی ، غم و رنج ، پریشانی ، بیماری جنگ ، خیانت ، جنایت و اضطراب چرا در آدمیاین همه حکومت می کند/ زیرا انسان در برابر نظامی که برکل جهان حکومت می کند (تائو) ، ضعیف و ناتوان است و باعقل کوچک و جزئی خود راه دیگری انتخاب کرده و می کند و از طریق تائو که حاکم برکل جهان است ، قدم به بیرون می گذارد(151)

تائو ، مبتنی بر وحدت وجود

مکتب لائوتسه مبتنی بر وحدت وجود از نگاه عرفان و تصوف چینی است ، وحدت وجود بر کل هستی . مصادیق کثرت ،

جلوه ای ظاهری از وحدت وجود است و تضادهای ظاهری در جهان هستی ، به وحدت وجود که لایه زیرین و زیربنای وجود است ، خللی نمی رساند ؛ و عدالت و بی عدالتی روبنای وحدت است (152) به گفته ((لائوتسه)) : ((تائو)) آغاز تمام اشیاء و موجودات جهان هستی است . خواهان رستگاری و هدایت باید از ((تائو)) پیروی کند . ماهیت ((تائو)) را می شناسند ، خاموش اند ؛ آنان که درباره او (تائو) سخن می گویند ، چیزی از او نمی دانند . ((تائو)) مانند یک ظرف خالی که در عین حال می توان از آن آب برداشت ، بی نهایت عمیق و با محتوائی بی پایان ک بحری است عمیق که هیچگاه خشک نمی شود . انسان می کوشد تا با ((تائو)) یکی شود ، اما نمی تواند . ((تائو)) همه چیز است و هیچ چیز نیست . ((تائو)) همه علت است و هم معلول ، تمام اشیاء از ((تائو)) پدید می آیند و با ((تائو)) زندگی می کنند و به ((تائو)) باز می گردند . ((تائو)) طریق ابدی است که همه مخلوقات از این راه عبور می کنند(153) .

فلیسین شاله می گوید : اگر چه اطلاعات ما در رابطه با شناخت ((تائو)) بسیار ناقص است ، ولی باید دانست که تائو قبل از این که عنوان دین و مذهب داشته باشد ، یک فلسفه متافیزیک بشمار می رود . ((تائو)) یعنی قاعده و انتظام جهان ؛ تائو یعنی نظم و ترتیب عالم و اصل جاویدان که همه پدیده ها از آن نشاءت گرفته اند . در ((تائو)) ،

وحدت بر کثرت برتری دارد . جهان از اتحاد وجود ((یانگ)) و لا وجود ((یین)) به دست آمده است .

((تائو)) قبل از اینکه اسمان و زمین باشند ، بوده و بر عالم دیگری حکومت داشته و وجودش مسلم بوده است . تائو اصل اشیاء است ، ولی اشیاء در وجود او راه ندارند ؛ چرا که او محتاج نیست و وجودش کامل و تمام عیار است (154) .

پیشینه تائو

اندیشه ((تائو)) همچون دیگر اندیشه ها و عقاید و مذاهب و ادیان تاریخ دارای تحولاتی بوده است . ادوار تحول این آئین به سه مرحله یا دوره تقسیم می شود : 1 یک فرد معتقد به ((تائو)) باید باورهای خود را بر مبنای عرفان و وحدت وجود خاصی شکل می داد و برای رسیدن به وحدت باید از بازی با الفاظ و کتب دانش دوری می جست و به زندگی مادی بطور کلی پشت پا می زد . باید عقل را از خود دور می جست و به زندگی مادی بطور کلی پشت پا می زد . باید عقل را از خود دور می ساخت و با مکاشفات قلبی و عرفانی در خود فرو می رفت . نسبت به حوادث بی اعتنا و بی تفاوت می شد و بی هدف و بی اندیشه و بی خبر از همه چیز و همه کس می بود . با رقص و موسیقی و مستی باید در عالم خلسه راه می یافت . این نخستین گام در مذهب لا توتسه بود(155) .

2 تلاش برای زندگی ابدی و کسب حیات جاویدان در تمام عمر دنیوی این کار

با پرهیز از عوامل فسادانگیز در جسم و روان صورت می گرفت . این تلاش دائم با استمداد از سحر و جادو تقویت می شد . ((چوانگ تزو)) در فلسفه خود می گوید : هر کس به کنه تائو دست یابد ، به زندگی ابدی نائل می گردد . همان گونه که ((فوهتی)) که یکی از خواقین بزرگ چین بودک به تائو دست یافت و به بقائ عمر جاوید رسید ؛ برابرها سوار شد و به آسمان صعود کرد . این نشانه ای است از افکار نظری و تجربی راه یافته در اندیشه و آئین تائو که با سحر و جادو و امور اسرارآمیزی تواءم شد .

((سوماچین)) مورخ معروف خاقان مذکور در تاریخ خود می گوید : فال گیری به نام ((لی . شو . چن .)) خاقان را تشویق کرد تا به کمک ارواح علوی اقدام به فن کیمیاگری کند . او جامی ساخت که با آشامیدن آب در آن جام ، برای همیشه از مرگ رهائی یافته به حیات ابدی می رسید . این اقدام باعث شد که در همان قرن اول پیدایش ((تائوئیسم)) ، ساحری و جادوگری در این مذهب راه یابد . با رواج دانش کیمیاگری در چین ، فردی از شرق چین به نام ((چانگ نائو بنگ)) به پای تخت مسافرت کرد و انجمن سری تشکیل داد . او به کیمیاگر پذداخت و عضوگیری می کرد . هر عضو انجمن باید پنج پیمانه برنج به مرشد خود می داد . این گروه به ((فرقه پنج پیمانه)) مشهور شدند .

پس از او فرزندان

و اخلاف این شخص ، کار او را دنبال کردند و پیروان فراوانی یافتند . به تدریج ک این گروه ، صاحب قدرت و نفوذ سیاسی شدند .

((چانگ تائولینگ)) را معلم آسمان لقب دادند . چینیان معتقدند که این مرد پس از 122 سال عمر از فراز کوهی بر ببری سوار شد و زنده به آسمان بالا رفت . این صعود را بر اثر فن کیمیاگری به دست آورد و حیات ابدی یافت . جادوگری نیز او را در این راه کمک فراوانی کرد .

مدتی بعد فرقه ای دیگر از روحانیون جادوگر آئین لائوتسه به ظهور رسید . این فرقه ((عامه زوال)) نام داشت . مؤ سس آن ((چانک چو)) بود و پیروان زیادی پیدا کرد . این فرقه از قرن دوم میلادی تاکنون در چین حضور دارد . پیروان این فرقه فراوان هستند .

3 در سال 165 میلادی یکی از امپراطوران چین به نام ((هوان)) به آئین ((تائو)) رسمیت داد . او ابتدا معبد ((لاتوتزو)) را بنا کرد و خود ، هدایای فراوانی تقدیم کرد . این عمل رسمیت آئین ((تائو)) را به دنبال داشت . در قرن هفتم میلادی خاقان چین ((لی تی مین)) به این مذهب ایمان آورد و ان را مستقل ساخت . طالبان علوم غریبه و فنون جادوگری به این مذهب روی آوردند . چینیان در صدد برآمدند تا در مقابل مذهب ((بودائی)) که یک آئین وارداتی از هند به چین بود ، از فرهنگ و اساطیر ملی خود که میراث نیاکان شان بود ، حراست نمایند ؛ لذا به دنبال شخصی

برآمدند که بتواند با بودا رقابت نماید . آنان ((لائوتزو)) را مناسب دیدند و او را بالا بردند تا که در مقام خدائی قرارش دادند . به او لقب ((خاقان عالم اسرار)) دادند و معابد فراوانی به نام او ساختتند . و به تقلید از بودائیان ، راهبان و مرتاضان زیادی در معابد لائوتزو گرد آوردند . سرانجام ((تائوئیزم)) را به عنوان دین ملی و رسمی کشور خود قبول کردند . آئین تائو در گسترش عقاید خرافی و اوهام نه تنها کمرنگ نگردید ، بلکه روز بروز بر تعداد خدایان افزوده می شد . ((خاقان عالم اسرار)) بالاترین مقام را به دست اورد .

لائوتزو در کنار او قرار گرفت و در نتیجه موجود سومی به نام ((کنگ یائو)) سردار ارواح مجرده و روانهای آسمان پدید آمد . این سه هیکل (خاقان لائوتزو کنگ یائو) به اتفاق موجودی به نام ثالوثی را تشکیل می دهند که به نام ((سه گوهر طاهر)) ملقب اند . غیر از اینها ((هشت روان جاوید)) دیگر به اتفاق ((خدایان کانون خانوادگی و محافظ دروازه و خدای شهر)) ، همه بر جهان حکومت می کنند(156)

ارواح هشتگانه لائوتسه

این ((سه گوهر طاهر)) تبدیل به ((هشت روان جاوید)) شد و در اساطیر ملی چین محبوبیتی فراوان پیدا کرد :

((این هشت روان جاوید)) در ابتدا مردمی بودند که زهد و ریاضت را پیشه ساخته و بر اثر عبادت و اعمال صالحه ، ب ابدیت رسیدند . آنان با جسد و پیکر مادی خود با روحی شاداب و روانی جوان زندگی می کنند و در زیر درخت کاج منزل دارند ؛ یکی شراب می سازد

، دو نفر دیگر شراب می نوشند ، چهارمی نی می نوازد و آن چهار نفر دیگر در گوشه ای آرمیده و از این چهار نفر جدا زندگی می کنند . آنان در آغاز هر سال مورد احترام و تکریم قرار می گیرند . تصاویر خیالی آنان بر روی کاغذ ترسیم می شود و بر دوازده شهرها آویزان می گردد . در آئین ((تائو)) هر فرقه ای برای خود خدائی جداگانه دارد . برخی از پهلوانان مقام خدائی دارند . خدایان دیگر عبارتنداز : خدای تندرستی ، خدای نیک بختی ، خدای حیوانات ، خدای نباتان ، خدای اژدها ، خدای کرگدن ، و . . . (157)

این مذهب در چین رو به انحطاط گذاشته می توان گفت که مرده است . دولت کنونی جمهوری خلق چین این مذهب را تا حدودی از دور خارج کرده ؛ ولی در عین حال افراد زیادی هنوز از مبادی سحر و جادوی آن مذهب بهره می گیرند و علی رغم ممنوعیت رسمی حزب کمونیست چین در پیروی از این آئین ، برخی از دولت مردان حزب مخفیانه به این آئین ایمان دارند و برای آموختن سحر و جادو می کوشند .

لائوتسه و تائو

((لائوتسه)) در لغت چینی به معنای ((حکیم سالخورده)) است . او اشراف زاده ای است که در دستگاه دولتی ، سمت ریاست بایگانی و حفاظت اسناد کشور را داشته و بعدها به عرفان و فردیت گرائی می گرود و به تزکیه نفس و انقلاب روحی دست می یازد و روحیه انزواگرائی را در مردم چین رواج می دهد . این اشراف زاده ، عنوان

اشرافیت خود را به شکل عرفان گرائی متجلی می کند . اندیشه او یک فکر بسیار قدیمی است ، لذا دانشمندان او را مبتکر اندیشه عرفان چینی نمی دانند . ((لائوتسه)) اصول عرفان و انزواگرائی را تدوین نموده ، جزء اصلی آئین خود در آورد . امروز در چین جدید حدود پنجاه میلیون نفر از آئین او پیروی می کنند .

((لائوتسه)) در قرن ششم پیش از میلاد زندگی می کرده ، هر چند که اطلاعات زیادی از او در دست نیست (158) و آنچه از او در دست است ، با احتمال زیاد همراه است . لائوتسه معاصر ((کنفوسیوس)) در چین ، ((بودا و مهاویرا)) در هند ، ((افلاطون و سقراط)) در یونان ، ((اشعیای دوم)) در میان قوم یهود و شاید ((زردتشت)) در ایران ، ظهور کرد . لائوتسه فیلسوف بزرگ چین اندکی قبل از کنفوسیوس به دنیا آمده و با او نیز روابطی داشته است . بنا به یکی از افسانه ها ، نام اصلی او ((وین لی)) بوده که در سال 604 ق . م . متولد شده و در سال 524 ق . م . وفات کرده است . کتاب مقدس این آئین ((تا او ته کینگ)) که شامل 81 قطعه کلمات قصار است ، می باشد . کتاب دیگری به نام چوانگ تزه به وسیله یکی از پیروان لائوتسه نوشته شده و مورد تکریم و تقدیس پیروان این مذهب است . قعطات کتاب ((تا اوته کینگ)) بسیار مبهم و پیچیده و غیر قابل فهم است و تفاسیر فراوانی بر این کتاب

نوشته شده است . چون مطالب این کتاب رنگ عرفانی دارد ، موجب به وجود آمدن فرقه های زیادی شده است . پیروان این آئین در چین و کره و منچوری فراوان دیده می شوند . که تعدادشان در حدود 13 میلیون نفر است . طرفداران لائوتسه اجازه دارند که از دیگر ادیان (مانند کنفوسیوس یا بودا) پیروی نمایند . حتی از حزب کمونیست چین هم می توانند دستوراتی را فرا گیرند ، زیرا این مذهب با دیگر مذاهب مانعه الجمع نیست . عده ای از دوران ((لائوتسه)) تا امروز نوه های او را می پرستند و برای انان عنوان ((امپراطوری)) قائل اند . آنان را ملقب به ((امپراطور مروارید)) کرده اند . این ((امپراطور)) در کوهستان ((ببراژدها)) همچون سلطانی بر پیروان خود حکمرانی می کند(159)

فلسفه و تعالیم تائو

در آئین تائو عنوان ((تقوای سه گانه)) شهرت فراوان دارد :

1 اقتصاد . 2 سادگی در زندگی . 3 اخلاق و نیکی حتی با افرادی که با ما بدی کرده اند . این سه عنوان ، از اهم دستوران لائوتسه بشمار آمده است . آئین تائو با جنگ و خون ریزی مخالف است .

در این آئین ، قتل ، فریب ، دزدی غارتگری نافرمانی پدر و مادر ، بدرفتاری زن با شوهر و . . . عدم معالجه امراض ، لاابالی گری عدم تعلیم و تربیت فرزندان ، عدم توجه به خانواده ، به خاک نسپردن مرده سگ و گربه و . . . گناه محسوب می شود و مجازات دارد .

آئین تائو ((عقیده به بهشت و جهنم)) و کیفر و پاداش

را از آئین ((ماهایانا)) ی ژاپنی اقتباس کرده و در چین رواج داده است و عقاید تناسخ ارواح را از آئین بودائی گرفته است .

در نظر ((لائوتسه)) علم و دانش ، معرفت و فضیلت نیست ، بلکه هر چه دامنه آموزش و علوم گسترش یابد ، بر تعداد اراذل افزوده می شود . ((لائوتسه)) مخالف وجود حکومت بوده و می گفت : مردم بدون حکومت بهتر می توانند زندگی کنند ، زیرا ستمکاری وقتی دامنه دار می شود که دولت قدرتمندی بر ملت چیره شود(160)

از نظر پیروان لائوتسه)) ارواج بدون دخالت خدایان کار خود را انجام می دهند و نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر می نمایند . اگر پادشاه در انجام مراسم مذهبی کوشا باشد و آنها را نیکو انجام دهد ، محصولات کشاورزی فراوان می شود ؛ نوامیس طبیعت با قوانین اخلاقی و اجتماعی متحدا عمل نموده ، اساس نظام اجتماعی را به بهترین صورت تدارک می بیند . طبق افسانه های باستانی ((وویی)) یکی از خدایان ((شانگ)) ، خدانشناس و گمراه بوده ک با خدایان چین به مبارزه برخاست و به روح جهان بالا ناسزا گفت و دستور داد تا یکی از درباریان به جای روح عالم بالا با وی شطرنج بازی کند و چون در این بازی برنماینده روج جهان بالا پیروز شد ک آن روح را به استهزاء گرفت . بر اثر این اهانت صاعقه ای از آسمان آمدو او را هلاک نمود(161)

کنفوسیوس

بیوگرافی

((کنفوسیوس)) که نام واقعی او ((کونگ چیو)) است و شاگردانش او را

((گونگ فوتزوه)) می نامیدندک در سال 551 . م . در شهر ((چوفو)) در ایالت ((لو)) به دنیا آمد . در افسانه های باستانی چین آمده است که شبحی موسم ولادت ((کنفوسیوس)) را به مادرش خبر می دهد . کودک در غاری متولد می شود و تعدادی اژدها)) به مراقبت آن کودک می پردازند . ((کنفوسیوس)) در کودکی پدرش را از دست داد و مادرش او را سرپرستی کرد و در تربیت او کوشید . او مقاماتی کسب کرد ک وزیر مشاور دربار ((لو)) گردید و با مطالعه در ادیان و مذاهب گذشته ک رسالاتی تاءلیف کرد و به ترویج اصول اخلاقی پرداخت و پیروان فراوانی یافت . او در آغاز ک مجلس در سی تشکیل می داد و همچون ((سقراط)) ، شاگردان خود را بدون کتاب درس می آموخت . او هرگز سندی مکتوب به هنگام درس ارائه نمی داد . لذا درسهای او توسط شاگردانش نوشته می شد . رسالات تاءلیفی او هرگز در اختیار شاگردانش قرار نگرفت . خصوصیات برجسته و ممتاز کنفوسیوس چنین است : 1 او هرگز تصدیق لا تصور نمی کرد . 2 به کارهای عاری از تفکر و تامل دست نمی آلود . 3 بجوج و خودکامه نبود . 4 مظهر تواضع و سادگی بود و آنچه را داشت ، مدیون گذشتگان بود(162)

کنفوسیوس زندگی ساده و محقرانه ای داشت که در اوج احترام ، مردمی و آبرومندانه می زیست ، علی رغم این که یک اشرف زاده بود و اجداد او همه از اشراف ایالت ((لو)) بودند . او می گوید که من فرزند فقیری

بودم و به ناچار مشاغل دون پایه ای که در شاءن شاهزادگان نبود ، اختیار کردم . کنفوسیوس در نزد معلم روستایش درس آموخت . او بیشتر اوقاتش را صرف فراگرفتن دانش و تحصیل شعر و روایات تاریخی چین باستان می کرد . این مطالعه تا پایان عمرش ادامه داشت . او به موسیقی علاقه داشت و غالبا نغمات باستانی چین را با نواختن عود ، موزون می کرد . با یکی از دختران ایالت ((لو)) در سن 20 سالگی ازدواج می کند . صاحب فرزندی می شود . مادرش را از دست می دهد . در عزای مادرش 27 ماه (سه سال چینی) دست از مشاغل خود می کشد(163) . کنفوسیوس معتقد بود که : ((شعر)) ، منش انسان را می سازد و ((آئین)) ، انسان را پرورش می دهد و ((موسیقی)) به انسان کمال می بخشد . او مراتب کمال خود را چنین شرح می داد که :

در پانزده سالگی بر پای خود استوار شدم ، در چهل سالگی از شک و تردید رهائی یافتم ، در پنجاه سالگی به نوامیس آسمانی پی بردم و حقایق جهان بر من روشن شد ، در شصت سالگی گوش به حق و حقیقت سپردم ، در هفتاد سالگی به پیروی ادراکات قلبی خویش پرداختم . . .

از ((کنفوسیوس)) پنج کتاب به یادگار مانده که توسط شاگردانش تدوین شده است . چینیان چهار کتاب دیگر به او منسوب کرده اند که به اثر اصیل و کلاسیک پرداخته اند(164) .

((کنفوسیوس)) احکام و تعالیم مکتب اخلاقی خود را بر اساس ((لی

)) قرار می دهد . لی را جانشین ((تائو)) می داند . لی همان نقش تائو را بازی می کند .

کنفوسیوس می گوید که درست است که جامعه فاسد ، تمدن و اخلاق انسانی را نابود می کند ، اما این نه به دلیل جامعه است ، بلکه به علت وجود قوانین ناقص و نادرست حاکم بر جامعه است . (165)

کنفوسیوس همیشه از پاسخ دادن به سوالات لاهوتی گریزان بود . لذا دانشمندان ، وی را پیرو مکتب ((لاادری گرائی)) می دانند . یکی از شاگردانش درباره خدمت به ((ارواح)) مردگان از او سوال می کند . و او پاسخ می دهد که : تو که قادر به خدمت ((زندگان)) نیستی ، چگونه می خواهی به ارواح آنان خدمت کنی ؟!! . . . .

یکی دیگر از شاگردان درباره ((مرگ)) می پرسد ، و او می گوید : تو که ((زندگی و حیات)) را نمی شناسی ، چگونه می توانی ((مرگ)) را بشناسی ؟! کنفوسیوس در رابطه با عالم بالا نگاهی سرد و عاری از مهر داشت . او هیچ گونه ارتباطی با عرفان و متافیزیک نداشت . یکی از یاران او اندکی قبل از مرگش به وی گفت که خوب است در این آخر عمر ((نماز)) بگذارد . در پاسخ گفت : ((زندگی من نماز من است .))(166)

کلمات حکیمانه

کنفوسیوس را سقراط چین گفته اند و آئین او فقط به انسان و امور انسانی می پردازد . کنفوسیوس می گفت : ((من جویای وحدت کل هستم)) .

او بر این عقیده بود که : ((انسان

در انتخاب باید دقت کند و خوب و بد را بشناسد .)) وی می گفت : ((فرزند بی حاصل و همسر بی وفا کسانی هستند که عاری از حقیقت هستند . بزرگترین هنر اخلاقی ، احترام به نیاکان است و باید خاطره آنان را با قدرشناسی گرامی داشت . پدران و مادران نماینده و مظهر اجداد می باشند و تازنده اند ، فرزندان باید نسبت به آنان اطاعت و اخلاص کامل داشته باشند . فرزندان جوان باید بدون پشه بند بخوابند تا پشه ها را به طرف خود جلب کنند که والدین آنان راحت بخوابند ؛ زیرا پیری بزرگ سالان را رنج می دهد . پادشاه باید برای مردم وسیله تعلیم و تربیت و صلح و سلامت را برقرار سازد و عدالت را همیشه در نظر داشته باشد .))

((کنفوسیوس)) زنی را دید که در کنار گوری نشسته و گریه می کند . از علت گریه او پرسید . زن گفت : پدر شوهرم در اینجا بوسیله ببری کشته شد و نیز شوهرم و فرزندم به همان سرنوشت دچار شدند . ((کنفوسیوس)) گفت : در این صورت ، چرا در چنین جای خطرناکی مانده ای ؟! زن گفت : در اینجا حکومت عادل و رئوفی وجود دارد . ((کنفوسیوس)) به شاگردانش گفت : ((این سخن را در ذهن خود بسپارید و بدانید که حکومت ستمکار ، از ببر درنده تر است .))(167)

از سخنان او است : ((اگر رعیت از فرمان دولت مردان سرپیچی نکند ، دولتمردان درباره امور آنان از عدالت خارج نخواهند شد . اگر کارگران از کرافرمایان دستور

گیرند ، آن وقت است که کار فرمایان زیر دست کارگران قرار می گیرند در صورتی که عنوان کارفرمائی دارند . وقتی تضاد و جنگ و حق کشی و ظلم و ستم و تجاوز از جامعه زدوده می شود و عموم مردم یکدیگر را دوست می دارند . . . که دیگر اختلافات و دوگانگی در میان طبقات مردم دیده نشود و همه افراد در شادی زندگی می کنند و وضع مادی و معنوی جامعه بهبود می یابد .))(168)

تعالیم

جوهره و محور تعالیم کنفوسیوس در مقام حکومت یک حکیم بزرگ ، تعلیم ((رن)) یا ((انسانیت)) است . در این محور ، اساس کار ، تکیه ((بر شکوفا کردن استعدادهای انسانی و اوج بخشیدن به شخصیت فرد و نگاهداشتن حقوق انسانی)) است . یکی از اصحاب مدرسه کنفوسیوس ((رن)) را چنین تعریف کرده است : ((هنر روان ، اصل مهر و مرکز آسمان و زمین .)) .

شکل چینی کلمه ((رن)) از دو حرف ساخته شده است ؛ یکی ((انسان)) و دیگری ((دو)) ، و این نشان می دهد که نه تنها انسان بلکه بستگی او با انسان های دیگر نیز مورد تاءکید است . کنفوسیوس بر آن بود که بستگی های انسانی باید بر بنیاد احساس اخلاقی ((رن)) نهاده شود که به کوشش های مثبت برای نیکی به دیگران می انجامد . او می گفت : ((رن دوست داشتن دیگران است)) . در حقیقت ، کنفوسیوس ((رن)) را نه تنها گونه خاصی از هنر اخلاقی ، بلکه آمیخته ئی از هم هنرها می داند

. از این رو ،

شاید بتوان آن را به ((هنر کامل)) تعریف کرد . همچنین شاید بتوان اندیشه ((رن)) را در مفهوم های ((شیائو)) یا ((وظیفه فرزندی)) و ((دی)) یا ((مهر برادرانه)) بیان کرد . این دو مفهوم بیان کننده یک احساس انسانی اند که از خود پرستی بر کنار است .

وظیفه فرزندی نشانه یک حالت پیوند معنوی با جاویدی زمان و مهر برادرانه ، نشانه یک حالت پیوندی معنوی با نامحدودی مکان است . . . در سخنان کنفوسیوس ، دو مفهوم همانند دیگر آمده است :

((جونگ)) یا ((وفاداری)) و ((شو)) یا ((نوعدوستی)) . جان انسان در حالت ((جونگ)) به طور کامل با خویشتن راست است . حال آن که در حالت ((شو)) جان از جان بیرون از خود ، فهم کاملی و با آن همدردی کاملی دارد . واژه چینی جونگ از دو بخش ((میانه)) و ((دل)) ساخته شده است . انسان که دلش در میان باشد ، با دیگران همدردی می ورزد . و لذا به خود وفادار خواهد بود . . . ((جونگ)) راه مثبت تمرین ((رن)) است . واژه چینی شو به معنای ((چون دل خود)) است ؛ یعنی با دیگران آن کن که دلت می گوید . کنفوسیوس در معنای ((شو)) می گوید :

((آنچه به خود نمی پسندی به دیگران روا مدار .))

((شو)) راه منفی تمرین ((رن)) است . مفهوم های جونگ و شو همان دو مفهوم شیائو و دی هستند ، با این تفاوت که این د اصولا به

بستگی های درونی خانواده اشاره می کنند . و حال آن که دو مفهوم ((جونگ)) و ((شو)) معنائی پهناورتر و کلی تر دارند . در همه این مفهوم ها دلبستگی به حالتی از جان است که در آن مهر حقیقتی و دور از خود پرستی برتری دارد . اصل ((رن)) یک عامل نیرومند استمرار و پایداری فرهنگ چینی به شمار می آید . هیچگاه نشده است که یک دستگاه اندیشه با آن تماس پیدا کند و بتواند آن را از تاءثیر باز دارد . درس دادگری و دادگستری آن ، درس یک روح شکیبائی ، و به هم مهر ورزیدنش ، امروزه ، همچون پیش ، برای چین درست و شایسته است . نه تنها چین ، چون نیک بنگری برای همه جهان چنین است . (169)

آثار

شش کتاب باستانی ، کلید فهم تعالیم کنفوسیوس است :

1 ((شوجینگ)) یا ((کتاب تاریخ)) ؛ شامل گزارشهای تاریخی کنفوسیوس از دودمان های باستانی چین که به یکصد سند می رسد . دوره زمانی این اسناد به سالهای قرن بیست و چهارم قبل از میلاد تا قرن هشتم قبل از میلاد مربوط است . علت جمع آوری این اسناد توسط کنفوسیوس این بود تا ((شاگردان درباره علت های برخاستن و از میان رفتن دودمان ها از حقایق آگاه شوند)) . از یکصد سندی که او تدوین کرد ، تنها بیست و هشت تای آنها اکنون در کتاب تاریخ مانده اند . . . .

2 ((شیه جینگ)) یا ((کتاب شعر)) یا ((کتاب سرودها)) ، مجموعه ای از شعرهای رایج در میان مردم است

که در پانصد سال میان آغاز دودمان جو (قرن دوازدهم ق . م) و دوره بهار و پائیز (قرن هشتم یا ششم ق . م) نوشته شده اند . کنفوسیوس 305 شعر از میان بیش از 3000 قطعه شعر دست چین کرد و آن ها را زیر چهار عنوان دسته بندی کرد :

الف ؛ شعرهائی درباره بستگی میان زن و مرد ؛

ب ؛ شعرهای درست پندار کوچکتر ، برای جشن های معمولی ،

ج ؛ شعرهای درست پندار بزرگتر ، برای جشن های دولتی ،

د ؛ شعرهای قربانی برای رقص های معبد و نمایش عمومی .

این قطعه ها تعلیم بنیادی کنفوسیوس را که با شعر به شاگردانش می آموخت ، در برداشتند . . . .

3 ((یائو)) یا ((موسیقی)) ؛ در زمان کنفوسیوس ، موسیقی بستگی نزدیکی با شعر داشت . بدین سان ، آنگاه که او مجموعه اشعار باستانی را تدوین می کرد ، برای هر یک از آن هائی که سر انجام برگزیده بود آهنگی می ساخت . . . .

4 ((لی جی)) یا ((کتاب آئین ها)) ؛ کتاب آئین ها نمودار ((صورت کردار اجتماعی ؛ دودمان های شاهی و مردم چین باستان می باشد .

5 ((یی جینگ)) یا ((کتاب تغییرات)) . . . محتوای این کتاب یک دستگاه خیالی فلسفه است که بر بنیاد ((هشت سه خطی)) نهاده شده است . این ((هشت سه خطی)) ساخته ترکیب ها یا آرایش های سه گانه یک خط پیوسته و یک خط بریده است که یکی از آنها لزوما دوباره

آورده می شود ، تا یک سه خطی ساخته شود . گفته شده است که این هشت سه خطی از زمان شهریاری فوشی (2852 ق . م ؟) بوسیله نشانه های اسرارآمیزی بر پشت سنگ پدید آمده است . . . . بنابر کتاب ((تغییرات)) ، جهان از ((یین)) و ((یانگ)) ساخته شده است . خط پیوسته نماینده ((یانگ)) است و خط بریده نماینده ((یین)) . این ها نیروهای دوگانه طبیعت اند . ((یانگ)) نر و ((یین)) ماده است . پس این دو ، آسمان و زمین ، خورشید و ماه ، روشنی و تاریکی ، زندگانی و مرگ اند . . . کنفوسیوس به این سه خطی ها ((ده بال)) افزود و در نتیجه ((هشت سه خطی)) را به ((شصت و چهار شش خطی)) گسترش داد . فرض می شد که هر شش خطی نماینده رمزی یک یا بیش از یک نمود جهان ، خواه طبیعی خواه انسانی ، است . برای نمونه : شش خطی یه از ترکیب یک سه خطی به معنای باد ، چوپ و نفوذ کردن و یک سه خطی به معنای تندر ، حرکت و رشد ساخته شده است .

پس ، شش خطی یه ، از بالا رمز نفوذ چوب و از پائین رمز ((رشد)) را نشان می دهد .

6((چون چیو)) یا ((سالنامه بهار و پائیز)) ؛ . . . این کتاب یک گزارش گاهشماری پیشامدهای مهم ایالت ((لو)) است از نخستین سال پادشاهی ((یین شاه)) (722 ق . م) تا چهاردهمین سال پادشاهی ((آی

شاه)) (481 ق . م) . نام این سالنامه (بهار و پائیز) از این سنت کهن گرفته شده است که بنابر آن ، پیش از هر فهرستی که آن پیشامد خاص در آن رخ داده بود ، سال ، ماه ، روز و فصل آن آورده می شد . سالنامه از بهار آغاز می شود و سپس تابستان و پائیز و زمستان را در بر می گیرد . . . . این کتاب به یک یادداشت روزانه می ماند که در آن همه پیشامدها ، چه بزرگ و چه کوچک ، چون دانه های تسبیح به یک رشته روزها کشیده شده اند .

. . . کنفوسیوس همه بدی ها ، عیب ها و هرزگی های آن زمان را بی آن که در آن دست ببردگزارش می دهد ، و در نتیجه گیری هایش ، هیچ از ستایش یا سرزنش دریغ نمی کند .

همین داوری ها ، ((فلسفه تاریخ)) او را آشکار می کند ، و همچنان که انتظار می رود ، این فلسفه تاریخ آموزنده است . مایه بنیادی سالنامه برپاداشتن هنجارهای حکومت نیک ، بازگرداندن فرمانروایان غاصب به جاهای خاصشان و محکوم کردن وزیران بدرفتار است ، تا از علت صلح و یگانگی جهانی هواخواهی شود . . . از این گذشته ، چون ((سالنامه بهار و پائیز)) یک مجموعه پیشامدهاست ، دستور علم سیاست چین است . (170)

فرجام

دو قرن پس از مرگ کنفوسیوس ، مکتب اخلاقی عقیدتی او در چین رواج یافت و بی مهریاولیه را جبران کرد . شاگرد برجسته او منسیوس یا منگ کو

(منگ درزو استاد منگ) که صدسال پس از مرگ کنفوسیوس به دنیا آمد ، در ترویج اندیشه و آراء مکتب کنفوسیوسکوشید ؛ هر چند که استاد و شاگرد با یکدیگر اختلاف مزاج فلسفی داشتند و استاد درونگرا و شاگرد بیرون گرا و جمع گرا بود . شاگرد دیگر او جوشی (1200 1130میلادی در بسط نهائی تعالیم او در چنی معاصر کوشید و آراء او را تفسیر کرد . تاقبل از انقلاب کمونیستی در چین ، آئین کنفوسیوس در بالاترین درجه اعتبار قرار داشت . به نظر می رسد که آئین کنفوسیوس طبق معمول دستخوش تحریف و تغییر پیروان مبالغهگو قرار گرفته باشد . مرده پرستی ، از غلو و افراط بی سابقه ای در این آئینبرخوردار بود و سرنوشت زنان وضع رقت باری گرفت . (171)

روحانیت چین باستان

مکتب اخلاقی کنفوسیوس با حوادثی مواجه شد ؛ نخست آن که پس از مرگ کنفوسیوس ، شاگردانش پراکنده شدند . اندکی بعد در سوگ استاد گرد آمدند و آنچنان ضجه زدند و نعره کشیدند که دیگر رمقی برای ادامه کار او نداشتند ، در کنار آرامگاه استاد ، سه سال به عزاداری پرداختند . این عزاداری توسط شاگرد وفادار او تزوکونگ صورت گرفت . اما او نیز مانند دیگر شاگردان به وطن بازگشت و همه چیز تمام شد . (172)

250 سال پس از مرگ کنفوسیوس ((هونگ تی)) امپراطور چین شد .

روحانیت خود خواه و حاشیه نشینان دستگاه امپراطوری که از آگاهی و هوشیاری مردم همیشهنگران بودند ، به امپراطور توصیه کردند که آثار روشنگری جامعه چین باید محوشود ؛ دانشمندان و آگاهان زمان باید قلع و

قمع شوند : دانشمندانمسول سرنوشت مردم به آن ها چیزهائی می آموزند که ((ولایت و عظمت مقام معظم امپراطور))را ناچیز نشان می دهد . خوب است دستور فرمایند کلیه آثار روشنگرانه سوخته شود وروشنفکران جامعه قتل عام شوند . امپراطور این پیشنهاد را پذیرفت و فرمانقتل عام روشنفکران و سوزاندن کلیه آثار روشنگری چین را صادر کرد . کتابها ورسائل کنفوسیوس و از جمله کتب ارزشمندی بود که سوخته شد ، و آگاهان بسیاری گردنزده شدند . این حادثه در سال 212 ق . م رخ داد . پس از مرگ امپراطور ((تی)) ، کتابهایمخفی شده ، آشکار شد و یاد کنفوسیوس گرامی داشته شد . دایره پیروان آئینکنفوسیوس به مرز 400 میلیون نفر رسید . هنگامی که خاقان چین ((دوک چنگ)) درسال 221 ق . م به قدرت رسید و تصمیم به تغییر یا اصلاح خط چینی گرفت ، بهپیشنهاد وزیر اعظم لی سو ، قرار شد آثار مکتوب گذشته سوزانده شود . این کارتوسط ماءموران دولتی انجام شد . کلیه آثار مذهبی فلسفی باستانی چین طعمه حریقشد ، از جمله آثار کنفوسیوس . مخصوصا دو کتاب معروف او از کتب ششگانه باستانییعنی کتاب : ((شیه جینگ)) شعر و کتاب ((شوجینگ)) تاریخ بکلی از بین رفت . جستجو برای یافتن آثار کنفوسیوس در نزد پیروان او با شکنجه آغاز شد و 460 نفر ازدانشمندان پیرو مکتب اخلاقی کنفوسیوس زنده به گور شدند . پس از مرگ خاقان چین ، دوباره برخی از آثار گذشته چین پدیدار شد ، از جمله کتب کنفوسیوس رواجی بسزایافت . این حوادث و تحولات منجر

به الوهیت کنفوسیوس گردید و برای او معجزات وکراماتی قائل شدند . (173) برای او معبدی بزرگ و پرآوازه ساختند ، و هدایا و نذوریفراوان روانه آن معبد کردند تا جیب گشاده و دهان باز روحانیون دولتی پر شود .

تحلیل فلسفه کنفوسیوس

((الف : کنفوسیوس بر خلاف تائوتیسم که روح را به آخرت و بیرون از زندگی مادی به ارواح و به فردیت و رهبانیت می خواند ، به جامعه و زندگی اجتماعی و این جهانی دعوت می کند و ضد عرفان گرائی و رهبانیت است . . . ب : سنت پرستی و محافظه کاری اجتماعی را که به نفع طبقه حاکم و زیان توده انجامید ، تحکیم بخشید . از آثار قدرت و رواج فکر کنفوسیوس این است که در حدود دو هزار و چهار صد پانصد سال چین حالت عجیبی را می گذارند که خاص چین است . در تمام این دوره ، جامعه چینی نه یک جامعه وحشی و عقب مانده است و نه جامعه ای رشد یافته و متکامل است . نه نهضتی مترقی بوجود آورد و نه سقوطی با توحش ، بلکه در حالتی بینابین (نه بد و نه خوب) و متوسط می ماند . در این دوره ، چین صاحب تمدن و هنری پیش رفته اما راکد ، یکنواخت ، بدون حرکت و انقلاب است . این همه ، به خاطر مبنای سنت گرائی و محافظه کاری است که کنفوسیوس تحکیم بخشید . . .))(174)

پنج اصل کنفوسیوس : 1 اطاعت فرزند از پدرش ، 2 اطاعت برادر کوچک از برادر بزرگ ، 3 اطاعت زن از شوهر

، 4 اطاعت زیر دست از زبر دست ، 5 اطاعت رعیت از حاکم ، که ((پنج اصل لی)) نام دارد ، مبنا و اساس فضیلت فرد و جامعه است . و این دعوت ، عین گذشته گرائی است . یعنی بازگشت به گذشته باستانی و اساطیری چین که خاقان های عادلی روی کار بوده اند و عدل و داد بر همه جا حاکم بوده است . ((پس باید به نیاکان و اجداد احترام گذاشت و سنتها را پرستید .))(175)

((جان ناس)) کنفوسیوس را یک ((معلم اخلاق)) می داند و بس ، که خلاصه و اساس عقیده دینی او در این بود که ((چون آدمی به درستی قواعد اخلاقی را به عمل آرد ، بر حسب مشیت آسمان را رفتار کرده است .))(176)

فیلسین شاله معتقد است که ((دین کنفوسیوس تمدن باستانی چین را تقلید کرده و نمایش می دهد)) . (177) و در چنین نمایشی شگرف ، رگه های قوی ناسیونالیزم به چشم می خورد که امپراطوری کهن چین را از حوادث روزگار مصون داشته است . دیوار چین و یورش ناموفق اقوام بیگانه ، شاهد آشکاری است .

وارثان و شاگردان کنفوسیوس

1 منسیوس :

همه چیز در چین فلسفی با ((کنفوسیوس)) آغاز می شود . این هشت تن ، تاریخ فلسفی عرفانی و انسان چین را ساخته اند :

((کنفوسیوس)) در راءس این هرم : ((منسیوس)) ، ((لائودزو)) ، ((جوانگ دزو)) ، ((یانگ جو)) ، ((مودزو)) ، ((شون دزو)) ، ((هان فی دزو)) . هر کدام منشوری مستقل اند که الهام اولیه و حتی جوهره تعالیم خویش را مرهون

کنفرسیوس اند . در این میان برجسته ترین وارثان این معلم اخلاق و مکتب اخلاقی عبارتند از : ((منسیوس)) و ((مودزو)) ؛ ((منسیوس)) (یا : ((منگ گو))) متولد 289 ق . م . متوفای 372 ق . م . از مردم ایالت ((دزو)) از خاندان حاکم ((منگ سون)) در ایالت ((لو)) ،

سرنوشتی شبیه ((کنفوسیوس)) داشت : کوچ از پی کوچ و مادر سرپرست او است . ((کنفوسیوس)) الهام بخش منسیوس بود ولی با اختلاف مشرب فلسفی فراوان . اما سرانجام منسیوس مفسر تعالیم و مصلح مکتب او گردید . نظریه ((سرشت انسانی)) همان تفسیر ((رن)) کنفوسیوس است :

((انسان ، انسانیت را در دل نگاه می دارد و درستکاری را در رفتار .)) (178)

((انسانیت ، دل انسان است و درستکاری راه انسان ، افسوس بر آنان که این راه را رها کنند . . . افسوس بر آنان که دل را از دست بدهند و آن را نجویندَ

. . . مراد از دانائی چیزی جز جستجوی دل از دست داده شده نیست .)) (179)

2 مودزو ؛

وارثی سراپا مجهول ؛ بیوگرافی ؛ تیره و تار ، حتی نام او مشکوک . در واقع بی نام و نشان ، زیرا ((مودزو)) نام خانوادگی نیست ، بلکه اسم ((دبستان اندیشه)) است . متولد 480 یا 465 ق . م .

متوفای 390؟ یا 375 ق . م ؟ اما بهر حال او وارث ((کنفوسیوس)) است . زادگاه او : احتمالا از ایالت ((لو)) . دارای منصب دولتی در ایالت ((سونگ)) . گشت و گذار در

ایالات ((چی)) و ((چو)) . معلم او ((شیه جیو)) از اصحاب مدرسه کنفوسیوس . مودزو همآوازه و هموزن کنفوسیوس است . تعالیم آن دو با هم متفاوت ، ولی همچنان کنفوسیوس در راءس هرم فلسفی قرار دارد و مودزو مرهون او است . ایده آل ها مشترک است :

((جامعه آرمانی)) ، ((مهر به همه)) ، ((بی آزاری)) ، شعارهای مدزو . محور تعالیم مودزو ((مهر به همه)) است . او نوعی رسالت برای خود قائل بود . انجمن ((موئی ها)) را بنیان گذارد و خود در راس آن قرار داشت . این تشکیلات از نظم بسیار سختی برخوردار بود .

اصول اخلاقی حاکم بر انی انجمن : ((بهره یکسان و رنج یکسان)) بود . تفکرات فلسفی مدزو در کتابی به همین نام به یادگار مانده است .

این کتاب که اکثر مطالب آن از شاگردان اوست ، در اصل دارای 72 فصل است که در چاپ کنونی فقط 53 فصل دارد .

مکتب و تعالیم مودزو

مکتب ؛ تعالیم ؛ مودزو در عصری می زیست که از زمین خون می جوشید و از آسمان شمشیر می بارید ؛ یعنی در عصر جنگ ایالت ها . بنابراین او در محاصره حوادث سیاسی ، اجتماعی و اخلاقی خاصی قرار داشت . امپراطوری خودکامه سیاسی ، نظام خشن و کهن فئودالی و بحران روحی و روانی مردم چین ، مسئولیتی مضاعف بر شانه این فیلسوف رنج دیده گذاشته بود ؛ مردم از جنگ به ستوه آمده بودند ، از بی نظمی رنج می بردند ، شکنجه فئودال ها جان مردم را به

لب رسانده بود ، . . . در چنین هنگامه ای از رنج و عذاب ، لطافت اندیشه مودزو ، ((بی آزاری)) و ((مهر به همه)) ، روح خسته مردم را نوازش می داد .

الف ؛ انسان دوستی ؛ شعار محوری جامعه آرمانی و مدینه فاضله مودزو این شعار بود : ((یکدیگر را دوست بداریم)) و ((سعادت و بهروزی یکدیگر را بجوئیم)) و این جوهره مکتب کنفوسیوس بود که در اندیشه مودزو به ثمر رسیده بود .

((مودزو)) درد مردم را در تعالیم حیاتی خود چنین منعکس می کرد :

((. . . هجوم ایالت های بزرگ به ایالت های کوچک ، دستبرد خانواده های بزرگ به خانوده های کوچک ، غارت ناتوانان به دست توانایان ، ستم مردم بسیار به مردم اندک ، فریب خوردن سادگان از زیرکان و خوار شمردن بزرگان بیچارگان را ، این ها ستم های جهان اند .))

((مودزو)) آرزو می کند که اصل ((مهر به همه)) معیار جهانی کردار باشد . او می گوید ای کاش :

((. . . گوش های شنوا و چشم های بینا به یاری هم پاسخ می دادند ؛ اندام ها نیرومند می شدند تا برای هم کار کنند . . . .))

این جامعه آرمانی انسان مودزو تنها با تمرین ((مهر به همه)) پدید می آید . اصل ((بی آزاری)) از اصل ((مهر به همه)) ناشی می شود . آن که دیگران را دوست می دارد ، باید هواخواه بی آزاری باشد . (180)

تعالیم ((منسیوس)) و ((مودزو)) . هر دو مکتب

با جوهره کنفوسیوس خود بر ((انسانیت)) و حکومت انسانی تکیه دارند آنجا که ((منسیوس)) به پیروی از کنفوسیوس ((حکومت نیک)) را حکومت انسانی می داند ، ((مودزو)) فرضیه جامعه آرمانی انسانی را مبتنی بر دو اصل ((بی آزاری)) و ((مهر به همه)) مطرح می سازد .

منسیوس می گفت :

مودزو هواخواه آموزش مهر به همه بود و او به میل خود تن خود را سر تا پا در این راه انسانیت می فرسود .

به گفته لیانگ . جی . چاس : مغز این سخن ، کل آموزش مودزو را در خود دارد . اصل بی آزاری مودزو از آموزش مهر به همه او شکفته می شود . (181)

مکتب هسون دزو ؛

هسون دزو اندکی قبل از مرگ منسیوس به دنیا آمد (298 238 ق . م) او تاءثیری شگفت در افکار چینیان داشت . و این ناشی از تنوع مقاصد و تعدد مبادی مذهبش بود . هسون دزو از یک طرف تحت تاءثیر تائوئیسم بود و از دیگر طرف ، از تعالیم گروه قانونی ها پیروی می کرد . قانونی ها نقطه مقابل آئین کنفوسیوس بودند . ((جان ناس)) این گروه را به ((فاشیست))های امروزی یا به پیروان ((ماکیاول)) تشبیه کرده است که اندیشه فلسفی آنان در جهت توجیه قدرت سیاسی بکار می رفت .

هسون دزو نیز به حفظ و احترام دولت مردان کشور عقیده داشت و نسبت به حسن و قبح فطری انسان روش خشکی را در پیش گرفت . و از این لحاظ با منسیوس نیز اختلاف مشرب داشت : آدمی

بالفطره فاشد و شرور و پلید است ؛ ولی با تربیت امکان اصلاح او هست ، اگر انسان را به حال خودش رها کنند ، مانند نهال نو ، کج می روید . بنابراین باید او را با ریسمانی پیچید تا راست بارآید . و این بر خلاف نظریه منسیوس بود . زیرا منسیوس می گفت : انسان فطرتا پاک سرشت و نیکو روش خلق شده و این پاکی در وجود او نهفته است که باید پادشاهان این فطرت پاک را به وسیله تربیت خردمندانه به ظهور رسانند . هسون دزو می گفت : آسمان یک موجود مستقل و مجسم نیست ؛ هر چند که آسمان صحنه یک سلسله حوادث است ، اما بهر حال این نام را ما بر آن نهاده ایم . در عین حال آسمان وجود مستقل و ذات جداگانه ای ندارد و دعای به درگاه آن بیهوده است ؛ زیرا انسان پاسخی دریافت نمی دارد . همه چیز باید طبق تائو انجام گیرد . و این عمق تاءثیر او از مکتب تائوئیسم است .

هسون دزو منکر وجود خدایان و ارواح مفیده و مضره بود و نیز روان اجداد و نیاکان را معدوم و باور آن را موهوم می دانست . هر اتفاقی در جهان حاکی از اراده تائو است . او کلیه عقاید ، باورها و سنت های اعصار گذشته چین رابیهوده و بی فائده می انگاشت . او بر خردمندانه بودن عقاید و مناسک مذهبی دینی تکیه داشت و معتقد بود که در احساسات و عواطف مذهبی نباید از اعتدال خارج شد . هسون دزو از لائوتسه و کنفوسیوس

نیز الهام گرفته بود : قاعده بی را از کنفوسیوس و قانون لائو را از لائوتسه . او خود قواعدی را بر این دو مکتب افزود و مراسمی وضع کرد و پیروانش رامکلف به اجرای آنها ساخت .

((هان فی دزو)) وارث اندیشه و مکتب ((هسون دزو)) است که اصحاب مدرسه کنفوسیوسی را به خاطر عدم تماس با واقعیت های زمان محکوم کرده است .

او نیز به ((جامعه آرمانی)) می اندیشید : ((کار کشاورزی برای ازدیاد ثروت مردم ، گسترش کیفرها برای به فرمان واداشتن بدکاران ، و . . . .))(182)

کتاب شناسی

شناخت ادیان و مکاتب چین باستان . ن . ک ؛ به فارسی : جوجای و وینبرگ جای / تاریخ فلسفه چین باستان / ترجمه ع . پاشائی . تهران . مازیار . 1354 . هیلدا هوکام / تاریخ مختصر چین / ترجمه ع . پاشائی . تهران . مازیار دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان . م . آ . 14/1 تهران . 1359 . جان ناس / تاریخ جامع ادیان . فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ .

ادیان و مذاهب هند

جغرافیای تاریخی انسانی

((هند در طول تاریخ دو هزار و هفتصد تا دو هزار و هشتصد و سه هزار سال تمدن و فرهنگ ، سرجشمه جوشش عرفان و تصوف است .))(183) قدیمی ترین آقار تمدن هند به سالهای 1500 تا 3000 قبل از میلاد می رسد . مهاجرت ((آریائی))ها از مرکز آسیا به هند ، احتمالا در حدود یک هزار سال پیش از دوران تمدن دره سند صورت گرفته و موجب پیدایش نخستین تلفیق نژادی در هند شده است . (184)

((آریائی ها قوم سفید پوستی هستند که از نواحی شمالی بحر خزر ، یا شمال اروپا یا نواحی ترکمنستان در قرنهای 18 ، 16 تا 12 قبل از میلاد یعنی 3300 تا 4000 سال پیش ، در دسته و قبائل مختلف و در زمانهای متناوب به سوی هند سرازیر شدند و از نواحی شمال شرقی ایران وارد فلات ایران شدند و آریائی های هند و ایران در ساختند که در آغاز دو ملت

جدا نبودند . . .))(185) نام کهن هند آیاوارتا بوده است که به معنی سرزمین آریاها است .

این نام بیشتر به نواحی شمالی هند تا کوهستان ویند یا اطلاق می شد . (186) جغرافیای انسانی هند نشان می دهد که سکنه بومی هند را ((مردمی سیه چرده با موهای مجعد که اعقاب ایشان به نام ((دراویدیان))ها هم اکنون در نیمه جنوبی شبه جزیره فراوانند))(187) تشکیل می داده اند . ((این مردم معذلک قومی وحشی و ابتدائی نبوده اند و در میان ایشان برخی گروههای قبایل بدوی از ریشه های کهن تر وحود داشته که هنوز بعضی از آنها تا عصر حاضر در جنگلهای جنوبی و مرکزی هند باقی مانده اند .))(188) سابقه تمدن این قوم به سه هزار سال قبل از میلاد می رسد . (189) ((تحقیقات اخیر نشان داده است که ((دراویدی ها)) همان کسانی که امروز ((نجس)) نام دارند))(190) می باشند . ((. . . اما تمدن و سرگذشت و عزتشان ، همه با هجوم آریائی ها که قومی بسیار خشن و بیرحم بودند ، از میان رفت . آریائیان نسبت به قوم بومی (هم در ایران و هم در هند) بیرحمانه و با خشونت تمام عمل کردند . در خشونت روح آریائی ، آدمی چون ((ابراهیم پور داوود)) (که بسیار آریائی پرست هم بود) ، در مقدمه کتاب ((بیژن و منیژه)) چاپ ((شرکت نفت)) می نویسد : ((در بعضی از لهجه های جنوب و جنوب غربی ایران ، کلمه آریا و آریائی به معنای خون ریز ، خشن ، وحشی و آدم کش است و این اصطلاح از دوره هجوم آریائی ها بر بومیان ایران مانده و یادگار آن دوره است .))

بود و نویسندگان بودائی اصولا کلمه آریا را به معنای مقدس ، متعالی و پر از شرافت و نجابت به کار می گیرند . . . معلوم می شود در برابر معانی خشن ، وحش ، آدم کش خون ریز و بیرحم که بومیان به آریا و آریائی داده اند ، آریائیان به عنوان عکس العمل ، معانی نجیب ، شریف ، متعالی ، بزرگ برجسته و مقدس را وضع و تحمیل کرده اند .))(191)

مردم هند مخلوطی از نژادهای سفید ، زرد و سیاه می باشند با ترکیبی از : هفتاد و سه درصد هند و آریائی ، بیست و پنج درصدد راویدی و سه درصد مغولی که به لحاظ عقاید ، هفتاد و سه در صد هندو ، یازده درصد ملسمان و سه درصد مسیحی و یک درصد بودائی هستند . (192)

ادیان و عقاید باستانی هند

((اولین ادیان آریائی در ایران و هند ، همان ادیان توتم پرستی ، فتیش پرستی ، انیمیسم (روح پرستی) و جادوگری و پرستش طبیعی بوده است))(193) بنابراین دین اولیه هندیان همان ادیان و عقاید بدوی بوده است . (194) که در بررسی ادیان بدوی به آنها اشاره شده است . (195)

قدیمی ترین دین هند

دین ودا

دین ودا

((. . . دین ((ودا)) قدیمی ترین دین متمدن و اصلی هند است و ادیان دیگر ، برهمنیسم ، جینیسم ، سیکیسم و مذهب بودا همه رفورم و تحول و اصلاح دین ((ودا)) است و اصول مشترک همه این ادیان ، اصول اساسی دین ((ودا)) است . و اگر ((ودا)) را بفهمیم ، اصول اساسی و مشترک همه ادیان بعدی را فهمیده ایم . در دین ((ودا)) آثاری از توتم پرستی وجود دارد که نشانه واسطه بودن این دین است میان ادیان پیشرفته (مثل ادیان ابراهیمی) و دین های بدوی مثل توتمیسم ، انیمیسم و فتیشیسم .)) (196)

پیشینه تاریخی دین ((ودا)) ؛

((سه دوره ودائی (1500 الی 500 ق . م) و برهمنی (500 الی 800 ق . م) و هندو (600 میلادی به بعد) ، توسعه و گسترش و تکامل همه جانبه جریانی است که از چشمه ساران فیاض مبداء ودائی روانه می گردد و پیچ و خم زمان را می پیماید و از آبشارهای تحولات اندیشه گذر می کند و جویبارهای

عقاید و آراء نو شکفته بدان می پیوندند و به تدریج مبدل به رودی بزرگ می شود . . . و سرانجام با سکوت و وقاری بی مانند در دریای خاموشی و یگانگی محض که

هدف غائی معنویت هندو است ، می آساید و می آرامد)) . (197)

((دوره ودائی با هجوم اقوام هند و اروپائی و استقرار آنان در شبه قاره هند آغاز می گردد . در این دوره ، تمدن و فرهنگ آریائی بسط یافت و ریشه دوانید . این دوره آغاز سرودهای ((ریگ ودا)) و ((براهمانا))ها و آغاز دوران ((ایده آلیسم ملکوتی)) ((اوپانیشاد)) است .

کهنترین اثری که از قوم هند و اروپائی به دست ما رسیده ، سرودهای ریگ ودا است . . . اساس این نحوه تفکر اولیه قوم هندی ، آئینی است که علاوه بر خاصیت صرفا عبادی بی گمان مفهوم فلسفی نیز داشته است ، و آن ایجاد وحدت و پیوستگی دنیای فانی آدمیان با دنیای باقی خدایان بوده است . . .))(198)

((اساس دین ((ودا)) با فهمیدن کلمه ((ودا)) کاملا پیدا می شود .

((ودا)) نام مجموعه ای است از کتابهائی که در طول تاریخ دین ودا نوشته شده است .))(199) ((ریگ ودا بدون شک کهنترین سندی است که از اقوام هندو اروپائی به دست آمده . تعیین دقیق پیدایش این اثر کار بسیار دشواری است . . . . به نظر ((ماکس مولر)) ، ریگ ودا از لحاظ دیرینگی بر سایر وداها مقدم است و در سالهای 1200 الی 1500 ق . م بوجود آمده اند و منجمین هندو تاریخ پیدایش آن را به هزاره سوم و ششم پیش از میلاد رسانده اند . . . .))(200)

معنی کلمه ودا

((کلمه ((ودا)) از ریشه ((وید)) یعنی ((دانستن)) . . . مشتق شده است و مراد از آن((معرفت و دانائی ممتاز)) است

. ودا با کلمه ((ائیدا))ی یونانی (من می دانم)پیوستگی و خویشاوندی دارد . ((ودا)) را ((آپاورشیا)) یا ((غیر انسانی)) و((مافوق انسانی)) می نامند . زیرا این سرود به عقیده هندوان زائیده طبع شاعر پیشههیچ مخلوقی نیست ، بکله از مبداء غیر انسانی ((وحی)) شده است . . . . ودای اولیه ، نخستاز مبداء به متقدمان و عرفای دوران کهن وحی شده و آنمشتمل بر صد هزار بیت بود که به چهار قسمت تقسیم می شد . . .

اما در آغاز عصر دوم ((کریشنا دوی پایانا)) ((ودا)) را از نو احیاء کرد و بدان حیات نو بخشید و تقسیم بندی سابق را که شامل : ((ریگ)) ((یاجور)) ((ساما)) و ((اتهاروا)) بود ، از نو برقرار ساخت . . . سرودهای ریگ ودا از سایر وداها معتبرتر است . هم از لحاظ دیرینگی و هم از لحاظ اهمیت و ارزندگی مطالب بر آنان حق تقدم دارد . این ودا شامل هزار و بیست و هشت سرود است . . .))(201)

محتوای ((ودا)) ؛ ((اشعار ((ریگ ودا)) سرودهائی را شامل اند که در مدح و جلال خدایان و موجودات گوناگون اساطیری گفته شده اند . . . . سرودهای ریگ ودا بیشتر در مدح خدایان بزرگ اساطیری آریائی سروده شده اند .))(202)

تفسیر وداها

((تفسیر رمزی سرودهای ریگ ودا از مسائل پیچیده جهان خاور شناسی است . . . بیشتر مستشرقین قرن نوزدهم معتقد بودند که سرودهای ودا پرداخته و ساخته تخیلات ساده و بچگانه بشر اولیه است . یعنی آدمی که در مقابل نیروهای اسرارآمیز طبیعت احساس ترس و وحشت

می کرد و خویشتن را هر دم دستخوش غضب این عناصر در هم گسیخته می یافت و می کوشید که بدانان صفاتی چند بخشد و آنها را تحت مفهوم رب النوعی جلوه دهد و پرستش و نیایش کند تا مگر با قربانی و نثار هدایا و خیرات گوناگون نظر لطف و مرحمت آنان را جلب کند و از گزند خشم آنها در اما باشد . ماکس مولر می گوید : ((آنهائی که سرودهائی چند از ریگ ودا بخوانند ، به وضوح خواهند دانست که اینان به پدیده های اصلی طبیعت اشاره دارند و بدین ترتیب برای درک این سرودها نیازی به آشنائی پیشین نیست ، زیرا کودکان نیز قادر به درک آنها هستند)) . سرمونیه ویلیامز می گوید : ((مذهب ودائی عبادت پدیده های طبیعی مانند آتش و خورشید و باد و باران است . این پدیده ها گاهی تحت صورت شخصی یک رب النوع جلوه می کند و شایسته پرستش است و گاهی تحت یک مفهوم کلی و مبهم ، خدائی یگانه در می آید . . .))

نظر بیشتر محققین هندو ، خلاف و عکس نظر خاورشناسان باختر زمین است . رام موهان روی معتقد است که خدایان ودائی مظاهر تمثیلی خدائی یگانه اند . اوروبیندو عارف و محقق بزرگ هند معاصر می پندارد که خدایان سرودهای ریگ ودا نمود حقایق روانی انسان اند . . . ریگ ودا به خودی خود مهمترین مدرکی است که از دوران باستان اندیشه انسانی به ما رسیده . . .))(203)

خدایان ودائی

((یکی از خدایان دین ودا ((ایندارا)) نام دارد . ابندرا خدای طبیعت و رعد و

طوفان و باران و همچنین نوعی خدای جنگجو و مبارز به نفع مردم خود می باشد . در مقابل ایندرا که خدای ((خشونت)) است ، ((وارونا)) خدای ((خرد)) قرار دارد . . . ((وارونا)) با ((میترا)) خدای روشنائی و راستی و نیکوکرداری و عدالت شریک است . مادر ((وارونا)) و ((میترا)) ، ((آدی تی)) نام دارد که وجوه مشترک خدایان و اشیاء است . . . از خدایان دیگر ودائی ((دی آاوس پیتار)) است که نظیر ((زئوس پاتر)) در یونان می باشد و پدر غالب خدایان دیگر است . این خدا شریک ((پری تی وی ماتار)) یا مادر زمین می باشد و یکی از پسرانش ((شریا)) خدای خورشید است . یکی دیگر از خدایان ، ((اوتا)) خدای باد است که ((وتان)) نامیده می شود . در کتب ودا ، ((مانو)) خدای قانونگذار دیده می شود . . . این خدایان به تدریج ارزش خودذ را از دست دادند و خدایان قربانی و فداکاری ، مخصوصا ((آگنی)) خدای آتش و کانون ، و ((سوما)) شراب خدای مقدس ، در ردیف اول قرار گرفتند .

این خدایان از لحاظ شکل و عرض و تقریبا جهالت مانند انسانند . یکی از آنها که نمازگزاران گرداگردش را گرفته اند ، فکر می کند که به پرستندگان خود چه باید بدهد : ((این است آنچه من خواهم کرد . نه ، من این کار را نمی کنم ،

به او گاو خواهم داد . یا بهتر است اسب بدهم ؟ مددم که آیا واقعا از دست او سوما گرفته ام یا نه ؟)) ارزش قربانی و

فداکاری موضوع اساسی دین ودا را تشکیل می دهد . مردگان برای بقای پس از مرگ احتیاج دارند از راه خیرات و قربانی و پیشکشی و هدایان تغذیه شوند . خدایان احتیاج دارند که به کمک آتش به افتخار آنان قربانی ها بر پا کنند و برای آنان سوما یعنی اب حیات تقدیم کنند . در دین ودایی ابتدائی ، ظاهرا معبد و بت وجود نداشت ، محراب هر قربانی تازه از نو بر پا می شد و آتش مقدس ، پیش کشها را به آسمان می برد . . .))(204)

مراتب خدایان

((1 خدایان آسمان چون : دیاوس ، وارونا ، میترا ، سوریا ، ساویتری پوشان ، ویشنو ، اوشا و آشوین .

2 خدایان برزخی که بین زمین و آسمان قرار یافته اند ، مانند ایندرا ، آیام ناپات ، ماتاریشوا ، رودرا ، واپوواتا ، پاراجانیا ، آپا .

3 خدایان خاکی چون : پری تی وی آگنی ، بری هاسپاتی و ((سوما .)) . . . یکی از کهن ترین خدایان هند و اروپائی ((دیاوس)) بوده است . . . ((دیاوس)) خدای مشترک جمله اقوام هند و اروپائی بوده است و با همسر خود زمین ، جفت جدائی ناپذیر (آسمان زمین) را تشکیل می داده است . ولی به مرور زمان این خدا از مقام فرمانروائی خود سقوط کرد و به درجه پدیده های آسمانی چون روشنائی روز و غیره در آمد . با نزول دیاوس مفهوم خدایان فرمانروائی از افق علم اساطیر آریائی به کلی محو نشد ، بلکه خدای دیگری جایگزین ((دیاوس)) شد و

این خدای نوظهور ((وارونا)) بود .))(205)

مفهوم یکتاپرستی در ریگ ودا

((در آخرین سرودهای ((ودا)) خدای یگانه ای جلوه می کند که سایر خدایان را تحت الشعاع قرار می دهد و به صورت واحد مستقلی متجلی می شود . این خالق و پروردگار جهان به عناوین مختلفی بیان شده . او را ((ویشواکارما)) ، ((پوروشا)) و ((پراجاپاتی)) نام گذارده اند . مطالبی چند از این مفهوم خدای یگانه انتزاع می شود : یکی صفت خلاقیت و آفرینش است که به این پروردگار عالم منتسب است ، دیگری آئین قربانی است . . . (206)

((. . . در یکی از اشعار ((ریگ ودا)) گفتگوئی است ساده بن نخستین والدین نوع بشر یعنی برادر و خواهر دوقلو یاما و یامی . ((یامی ئ برادرش را علی رغم نهی الهی به زنای با خود اغوا کرد و وانمود ساخت که آنچه او می خواهد ، همانان بقای نسل است .

((یاما)) با اتکا بر مبانی عالی اخلاقی مقاومت کرد . ولی ((یامی)) به انواع و اقسام تحریکات متوسل گشت و بالاخره سلاح آخر خود را به کار برد و گفت که او ضعیف و زبون است . عالی ترین اشعار ، سرود شگفت آور آفرینش است که در طی آن یک وحدت وجود عالی و یک گونه شکاکیت مقدس دین قدیمی ترین کتاب و دینی ترین مردم تجلی می کند :

نه هستی وجود داشت و نه نیستی ، نه آسمان درخشان دیده می شد و نه سقف پهناور آسمان در بالا گسترده بود .

چه چیز همه را می پوشاند؟ چه پنهن

شان می کرد؟ آیا گرداب بیکران آب بود؟

مرگ وجود نداشت ، و مع ذلک هیچ چیز جاودان نبود .

بین روز و شب مرزی وجود نداشت .

وجود یکتا ، به تنهائی نفس می کشید .

جز ((او هنوز دیگری وجود نداشت .

ظلمت بود و همه چیز در ظلمتی عمیق پنهان بود .

اقیانوسی بود بدون نور ، نطفه حیات که هنوز در پرده نهفته بود .

طبیعت یکتا را از درون گرمای سوزان شکفت .

آنگاه نخست ((عشق)) پدید آمد و سپس سرچشمه تازه ((عقل)) عیان گردید .

آری شعرا با تمیز و بینائی دل و با تفکر ، پیوند بین موجودات خلق شده و خلق نشده را دریافتند .

این اخگر از زمین آمده و در همه جا نفوذ کرده و یا از آسمان آمده است ؟ سپس بذرها افشانده شد ، و قدرتهای نیرومند برخاستند . طبیعت در زیر و قدرت و اراده در بالا . کیست آن که بر این راز آگاه است ؟ و در اینجا کیست که آشکار گرداند و بگوید از کجا ، از کجا ، این آفرینش رنگارنگ سرچشمه گرفت ؟

خدایان خود دیرتر خلعت هستی در بر کردند .

که می داند این آفرینش بزرگ از کجا سرچشمه گرفته است ؟ آن کس که سرچشمه این آفرینش بزرگ است ، اعم از این که آن را با اراده خود آفریده و یا خاموش و گنگ بوده است ، عالی ترین بیننده ایست که در عالی ترین آسمانها وجود دارد .

او از این راز آگاه است ، یا شاید این راز حتی بر او

پوشیده باشد .))(207)

((به این ترتیب با وجود تعدد خدایان در دین ودا ، آثاری از واحدپرستی دیده می شود و خدایان متعدد را با وجوه مختلف از یک خدای ناشناس نمودار می سازد . سرود یکصد و بیست و یک از کتاب دهم ریگ ودا این نگرانی را با عباراتی بس شیوا چنین بیان می کند :

آن که حیات می بخشد ، نیرو می دهد ، سایه او جاودانی است ، سایه اش مرگ است ، ان خدا که ما با قربانیهای خود او را احترام می کنیم ، کیست ؟

آن که وجود ، کوهها ، برف ، دریا و رودخانه های دور دست از اوست ، آن که آسمان ، ناحیه قدرت اوست ، آن خدا که ما با قربانی های خود او را احترام می کنیم ، کیست ؟

آن که با قدرتش چشمان را در بالای همان آبهایی می گرداند که آتش قربانی را قدرت می دهد و تولید می کند ،

آن که تنها خدا در فوق تمام خدایان است ،

آن خدا که ما با قربانیهای خود او را احترامی می کنیم ، کیست ؟))(208)

((خردمندان خدای واحد را نامهای مختلف می گذارند و آن را ((آگنی)) و ((میترا)) و ((وارونا)) می نامند .))(209)

جوهره عرفانی و انسانی ودا

جوهره عرفانی ودا ؛ ((. . . حکمت ، ((ودا)) است ؛ ((ودا)) است ؛ ((ودا)) علم حقیقی است . جز ((ودا)) همه علوم موهوم اند . . . ((ودا)) با ((دیدن)) ، ((بینش)) و ((بینائی)) فارسی همریشه است . . . ((ودا)) یا ((ویدیا)) چنین علمی است . .

. در برابر عقل ، تنها راه نجات ، پیدا کردن ((ویدیا)) است و معرفت راستین و به اصطلاح ((عرفان)) . . .))(210)

جوهره انسانی ودا ؛ ((. . . ((من)) از نظر ((ودا)) در هند ، عبارت است از مجموعه روابط و اتصالاتی که فرد در رابطه با دیگران حس می کند ، می یابد و آن را به طور کاذب و نادرس ((من)) می پندارد و حس می کند . بنابراین من یک حقیقت واقعی نیست ، صدها رشته از دیگران و دیگرها در فرد سر بهم آورده اند و گره خورده اند تا عقده هائی چنین به وجود آمده است و به صورت احساس کاذبی در آمده است و این گرهی است که هر کس آن را من خویشتن حس می کند . . . پس مجموعه آن حرکات و تصویرها ، یک وجود حقیقی نیست ، که اگر آئینه یک خود آگاهی کاذب یا ((اویدیا)) داشته باشد ، اکنون که در برابر جمعیت است ، خود را پر می بیند ، و چون به مرحله ((ویدیائی)) (مرحله خودآگاهی) برسد ، احساس می کند که همه اینهایی که به نام خودش می دیده و همه به عنوان ((من)) خودشان می شناسند و می بینند ، دروغ است . همه دیگرها و دیگرانند ، که اگر این پیوندها را با آنها ببرد ، یک تبلور ((هیچ)) می شود . . . ((من)) چنین چیزی است . . . پس اولین ((عصیان)) باید علیه ((من)) این بزرگترین دروغ باشد ، و این عصیان

، عصیان انسان است علیه ((من)) . به چه وسیله ؟ چگونه ؟ با ((ویدیا)) . که ((ویدیا)) ((همچنان که می تواند ما را به حقیقت و به اسرار کائنات برساند ، از دروغهای بزرگ هم می تواند آگاهمان کند . همه علوم از ((من)) می گویند و تنها ((ویدیا)) است که می تواند دروغ بودن و پوچ بودن ((من)) را ثابت کند . و آن حقیقت ماوراء ((من)) را که در زیر ((من)) مدفون است و هیچ احساسی نسبت به آن نداریم ، کشف کند و خود را که حجاب خود شده است ، از میان بردارد . . .))(211)

آئین برهمن

آئین برهمن

دوره برهمنی (500 الی 800 ق . م .) یکی از سه عنصر تعیین کننده معنویت هندو است . مکتب برهمنی هندو به هیچه وجه یک مکتب فلسفی به معنای معاصر فلسفه نیست . ((هندوان علوم نظری خود را ((دارشانا)) یا دیدگاه فلسفی و نظری می گویند و حکمت و فرزانگی را ((آتماویدیا)) یعنی خودشناسی یا ((براهما ویدیا)) یعنی ((معرفت برهمن)) می خوانند .)) (212) سرنوشت این اندیشه انسانی به دست متولیان رسمی آن یعنی روحانیت دگرگون و دستخوش تحریف و انجماد گردید . این دوره جدید که به آن ((دوره برهمنی گفته اند (زیرا همزمان با پیدایش آثار معروف به براهماناها و دوره استیلای طبقه برهمنان و کاهنان است) مراسم عبادی بسط و ترویج یافت و سرانجام به صورت معتقدات قشری و جزمی درآمد و اندیشه دربند آن محصور ماند و از حدودی که موبدان ابداع کرده بودند ، تجاوز نکرد .))(213)

پیدایش آئین برهمن نتیجه منطقی تحریف آئین ودائی است که توسط روحانیان رسمی و غیر رسمی صورت گرفت . آئین ودائی که تبلور اندیشه انسانی هند بود ، در دستگاه جزمی و قشری گرائی روحانیت هندو ، ضد انسانی ، بی معنی و عاری از مفهوم گردید .

روحانیت جوهره عرفانی ((ودا)) را گرفت و اکسیر جادوگری را جانشین آن کرد و بر استحمار مردم هند افزود و دکانی برای خویش تدارک دید : ((جادوگری جز برای برهمنان ، برای دیگران ممنوع و خلاف دین است . روحانیون جادوگر که برهمن نام دارند ، دستور و آداب قربانی را می دانند و حق دارند آن را شخصا یا توسط نمایندگان مخصوص خود عمل کنند و پاداشی را که غالبا حیوانات گرانبها و یا یک یا چند گاو است دریافت دارند .))(214)

روحانیون براس رسمیت بخشیدن به حاکمیت خود ، در متون مقدس ودائی دست بردند : ((در سرود شماره ده کتاب دهم ((ریگ ودا)) می نویسد : در مقابل یک ((گاو)) که به ((برهمن)) داده شود ، تمام گیتی پاداش داده می شود .))(215) روحانیان آن چنان سیطره ای یافته بودند که وجود خویش را در آئین برهمنی حفظ کردند . آنان زمینه سازی حضور خویش در دوره عدی تبلور اندیشه انسانی هند را فراهم ساختند : ((در قطعات آثار ودائی ، روحانیتی شدید دیده می شود که به وسیله آن تحول دینی را که از کیش ودا به آئین برهمن منتهی می گردد ، می توان بیان کرد .))(216) و بدین سان ((در قرن نهم یا هشتم قبل از میلاد برهمنان

برای تثبیت مقام خود در ردیف اول جامعه از آئین ودا دینی بیرون آوردند که آن را دین برهمن می نامند . . .))(217)

کتب مقدس برهمن

کتاب مقدس ((برهمنا)) ساخت روحانیون است و شامل ((اصول اعمال دین و عبادات و افسون برای روحانیون .))(218) و این همان بعغد جزمی و قشری گرائی آئین برهمن است .

در مقابل این جزمیت مطلق که اندیشه را به مهمیز می کشید ، انقلاب عظیم اندیشه و تفکر برهمنی در قالب ((اوپانیشادها)) ظهور کرد :

((. . . به تدریج واکنشی در قبال این مراسم منجمد پدید آمد و با ظهور ((اوپانیشاد))ها که بدون تردید ارزنده ترین آثاری است که معنویت هندو به عالم فلسفی تقدیم کرده ، شیوه تحقیق ((باطنی)) گردیده و دید فلسفی از خارج به درون گرائید و ((قربانگاه)) مبدل به پیکر ((مرتاض)) و ((قربانی)) مبدل به ((حیات)) او و ((هدف قربانی)) مبدل به ((ذات)) و حقیقت شد .))(219)

1 برهمنا ؛ ((برهمناها باید بین هشت صد و ششصد قبل از میلاد تاءلیف شده باشد . این متون شامل کتبی مربوط به قربانی و اعمال دین و اشتقاق کلمات و افسانه های خدایان است . (220)

2 اوپانیشاد ؛ ((اوپانیشادها باید بین سالهای ششصد و سیصد قبل از میلاد تاءلیف شده باشد ، و آنها را ((ودانتا)) یعنی ((نتیجه)) یا ((پایان ودا)) می نامند . (221)

((اوپانیشادها شامل متون متعدد زیبای هندو است . بسیاری از مردم هند روزانه کتب ودا یعنی اوپانیشادها را مطالعه می کنند که گفتارشان در خصوص وحدت ، آزادی صلح و آرامش روح است

که انعکاس آن در غرب هم یافت می شود . شوپنهاور گفته است : در جهان هیچ نوع مطالعه ای به اندازه اوپانیشادها سودمند و تعالی دهنده نیست . اوپانیشادها مایه تسلی خاطر من در حیات بود و پس از مرگ هم تسلی بخش من خواهد بود ،))(222)

اوپانیشاد؟ ((اوپانیشادها)) به معنای ((محاورات محرمانه)) آمده است ، و همان طور که گفته شد ، ((قسمت آخر وداها)) هستند که به آن ((ردانتا)) یا ((پایان ودا)) گفته شده است : ((اوپانیشادها در واقع مغز و هسته تعلیمات ودائی به شمار می آیند .))(223)

1 در لغت : اوپانشاد از سه جزء ((اوپا)) نزدیک ، نی = پائین و ساد = نشستن ترکیبشده است و طبق نظر ((ماکس مولر)) گ مراد از آن تعلیماتی شفاهی است که مرشدان بهمریدان نزدیک خود می داده اند . عده ای دیگر از محققان معتقداند که : کلمه ((اوپانیشاد))به معنی ((حقیقت درون و علم رمزی)) است . ((دوسن)) ، معتقد است که : ((اوپانیشاد))آئین سری و تمثیلی است . . . غرض این که تعلیمات اوپانیشادها را فقط به آن کسی میتوان آموخت که بهره ای از وارستگی و فرزانگی برده و شایستگی پذیرفتن این کارخرد را تحصیل کرده باشد . ((شانکارا)) ، ((اوپانیشاد)) را از ریشه ((ساد)) به معنی((از بین رفتن)) انگاشته است ؛ چه به نظر او هدف نهائی اوپانیشاد این است که((نادانی)) را منهدم سازد و ((معرفت الهی)) را کهپل ((رستگاری)) و آئین آزادی)) است ، به برگزیدگانی چند عرضهدارد .))(224)

برهمن و آتمن ؛ در این آئین از ((نفس

جهان)) به ((برهمن)) و از ((نفس انسان)) به ((آتمن)) تعبیر می شود :
((عبارت ((برهمن)) ابتدا جهت دستورالعمل قربانی است و چون قربانی وضع خدایان و جهان را تثبیت می کند ، این کلمه برای بیان اصل وجود یا نفس جهان بکار می رود .))(225)

جوهره انسانی برهمن

تحلیل فلسفی عرفانی آتمان برهمن ؛

((برهمن ، حقیقت مطلق است ، روح همه چیز است ، وجدان جهان است و روح ابدی و ازلی هستی . ((اتمان یک ((من)) دروغین در برابر حقیقتوجودی ((برهمن)) است ، همان طور که ((من)) یک دروغ در برابر حقیقت وجودی ((اتمان)) بود . در این جا انسان به ((اتمان)) رسیده و از آنجا به اقیانوس بیکرانه((برهمن)) وارد شده است . در آنجا فرد ، نه تنها خودش را به عنوان انسان ، یک پارچهحس می کند و به ((وحدت انسانی)) می رسد ، بلکه با همه کائنات در می آمزد و با روحجهان یکی می شود و با همه وجود به وجود می رسد . و در همه این کسوت ها و رنج ها ودگرگونیها و ابعاد گوناگونی که در هندسه عالم می بینیم ، یک ((وحدت عام)) حکومتمی کند ، و دیگر نه ((من)) هست و نه ((اتمان)) ، همه ((برهمن)) است . این جاست کهدیگر همه ((او)) می شوند و در سیر و سلوک آدمی به سوی ((برهمن)) ، هم مقصد((برهمن)) است و هم ((راه)) و هم ((نفس)) رفتن و بالاخره ، هم ((نیت)) و هم ((آهنگ)) سفر . این

مراحل (از ((من)) به ((اتمان)) و از ((اتمان)) به ((برهمن))) یکمعراج بزرگ نهایی هم دارد که قله وجود است و اوج پرواز ماورائی روح . ا هنگامی که منسر منزل کشور اتمان را طی کردم و وارد اقیانوس عظیم و ابدی بر همن شدم ، وحدتعظیمی می بینم که به اندازه کریشنا (یعنی خدای واحد احد) بزرگ است ، حقیقت مطلق استو آن اتحاد ((اتمان)) ، ((برهمن)) است . . . پس برای گذاشتن از ((من)) به ((اتمان)) به ((برهمن)) و از ((برهمن)) به قله ابدیت (کریشنا ؛ خدای بزرگ و وحدتوجود) باید از این مراحل گذشت :

مراحل ((کارما)) ، ((سامسارا)) و ((نیروانا)) ؛

برای فلاح و رستگاری باید از این مراحل گذشت ، اما چگونه و چرا؟ با شناختن ، اما شناختن چه ؟ شناختن زندان و راه گریز از این زندان . اما آن زندان کدام است : ((کارما)) و ((سامسارا)) به معنای جهان نمودی - دروغی ، ارتباطی ، اعتباری و عکسی است ، نه ((بود)) . همه چیز اشباح است ، همه چیز نسبی است ، همه چیز ارتباطی است . . . بنابراین باید برای رسیدن به حقیقت که حقیقت ، آرامش و زیبایی و خلود مطلق است ، نه پایداری و مرگ و تغییر دائمی ، باید از ((سامسارا)) نجات پیدا کرد . چگونه می توان از ((سامسارا)) رهائی یافت ؟ با ویدیا ، فنای محض خود ، ((من)) را کشتن و ریاضت . چگونه می توان با این ها از ((سامسارا)) نجات یافت ؟ بدین

گونه که بدانی ، در گردونه (مثل دایره ای که می چرخد) گرفتاری و باید از گردش ((عبث)) رهائی یابی . این گردونه ای که انسان گرفتارش هست ، چیست ؟ ((کارما)) است ، تناسخ است . یعنی تو (هر فرد) زندانی این ((جبر)) ی که بائی ، رشد کنی ، رنج ببری ، زحمت بکشی ، تلاش کنی ، کینه و عشق بورزی محرومیتها ببینی ، زندگی کنی و پیر شوی و بمیری و باز دوباره این حرکت دایره وار آغاز شود ، و باز در اندام حیوان یا انسانی دیگر ، به دنیا بیائی و همین مراحل سخت و پر رنج حیات را بگذرانی ، و از خانه تولد به قله پیری بروی و به حضیض مرگ بیفتی ، و باز دوباره و سه باره و چهار باره ، و همچنین تا ابد . . . ((کارما)) چنین فلسفه ای دارد که نتها در زندگی روزمره ، بلکه در فلسفه زندگی مطرح می کند .

. . . . راه گریز ؛ چه چیز دوباره ما را به ((کارما)) ی بعدی می کشاند؟ ما ناقصیم و در این گردونه باید تکامل پیدا کنیم . پس بوسیله ((ودا)) ، احکام دینی و ریاضت و تقوی می توان پیدا کرد که به دو مرتبه برگشتن و دیگر باره به کوره زندگی در آمدن ، نیازی نباشد . وقتی در زندگی این جهان به آرامش و بی نیازی و استقلال شخصی رسیدیم ، بعد از مرگ ، از گردونه ((کارما)) خاج می شویم و دوباره به این گردونه باز

نمی گردیم . اما در آنجا به کجا می رسیم ؟ به ماوراء ((کارما)) ، به ماوراء این ((جبری)) که همواره می گردد و همه را برای همیشه (زندگی و مرگ ، مرگ و زندگی ، و زندگی و مرگ و . . .) می گرداند . . . و آن جهان ، جهان نیروانا است .

نیروانا معانی مختلف دارد ، و هیچ کس معنی آن را درست نمی فهمد . . . اما می توان آن را به آتش خاموش ، به خرد آرام ، به آرامش ، به بادی و به فضائی که وزش ندارد ، تشبیه کرد . بطور کلی می توان نیروانا را آرامش خواند . یعنی وقتی که سامسارا دیگر نیست . . .))(226)

هندوئیزم

دین هندو پیشینه تاریخی آن

دوره هندو ، سومین دوره اکمال معنویت هندو است که از قرن هشتم میلادی به بعد آغاز می شود . این دوره جزء دوره حماسی ، سوترائی و مدرسی تاریخ فلسفه هند می باشد(227)

شگفتا که روحانیون در سرشت و سرنوشت این آئین نیز دخالت داشته اند . به نظر می رسد که ((دین هندو)) محصول رقابت و ستیز روحانیت دین جین و بودا و . . . می باشد : ((در قرن ششم ق . م . در مقابل قدرت برهمنان ، دو دین مخالف (جین و بودا) قرار گرفت . به این دلیل روحانیون لازم دانستند عقاید عمومی دین را با انچه که ریاست دارند ، نزدیک سازند . در اثر چنین تحولاتی ، دین هندو کم و بیش رسمیت یافت . . .))(228)

پیشینه تاریخی دین هندو ؛ ((محققین غربی

. . . بر آنند که زمان پیدایش مبادی معروف به ودیک یا عصر برهمنی ، مقدمه تحولاتی بوده که عاقبت دین هندوئیزم را فراهم آورده است .

و در نتیجه ، هندوئیزم عبارت شده از یک سیستم مذهبی اجتماعی که در میان مردم آن سرزمین در قرن سوم قبل از میلاد رشد و نمو یافته است .))(229)

عناصر اصلی هندوئیزم ؛ ((هندوئیزم به معنای مضیق و محدود ، کمتر موجب تنوع مظاهر و اختلاف معانی می شود ؛ ولی هندوهای ارتودوکس یک سلسله عقاید فوق العاده ای گوناگون و اعمال مختلف و متضاد را که از آن جمله است : عقیده به وحدت وجود ، تعدد الهه ، توحید ، عرفان ، و یا حتی انکار و الحاد و ثنویت و کثرت ، و . . .))(230) جان ناس معتقد است که هندوئیزم دارای دو مرحله تکوین تاریخی و حیات عقیدتی است . او دوران ودائی هند را دوره نخست هندوئیزم می داند و دوره برهمنی را دوره دوم این آئین ، و بدین سان از هندوئیزم باستانی و هندوئیزم جدید یاد می کند .

کتب مقدس ؛ و خدایان هندو

((متون مقدس دین هندو عبارت است از وداها ، برهمناها ، اوپانیشادها ، متون پورانا (عهد قدیم) که حاوی افسانه های پیشین است ، مهابهاراتا که شرح جنگ بزرگی است به مباشرت خدایان و آدمیان . . .))(231)

خدایان هندو ؛ ((. . . همگانی ترین خدایان دین هندو : سیبوا یا شیوا و ویشنو که در راما و کریشنا حلول می کند ، (می باشند) .

سیوا خدای تخریب و تولید است ، موجودات

و اشیاء را از میان می برد و ایجاد می کند نیروی تخریب و تولید ((واجب الوجود)) بشمار می رود و از طریف ریاضت و عشرت مورد احترام قرار می گیرد . لینگا علامت و نشانه شیوا است و مجموعا ((شیوالینگا)) نام دارد . این خدا با خدایانی ستمگر و سفاک نظیر ((دورگا)) و ((کالی سیاه)) شریک است . ((شیوا)) دارای سه چشم و بازوهای متعدد است ، گردن بندی از سر مردگان بر گردن و تبرها و زوبین ها در دست دارد ، بر روی سرش هلال ماه قرار دارد و جسم وی را مارها احاطه کرده اند ، نیمی زن و نیمی مرد است ، پدر و مادر تمام اشیاء است ، گاهی می رقصد و زمانی در اجداد نمایان می گردد و یا نشانه متعین طبیعت است که تمام اضداد را در خود جمع دارد .

ویشنو ، حافظ جهان ، چهار بازو دارد و در دستهایش یک صفحه مدور و نوعی صدف و گرز و علوفه قرار دارد . ((لاخس می ئ رب النوع عشق و زیبائی و فراوانی نزد او است و به ((گاو ماده)) اختصاص دارد . ((گارودا)) پرنده خورشیدی نیز با وی همراه است . این خدا ، برای نجات جهان به دفعات مختلف با اشکال گوناگون گاهی به شکل ماهی و لاک پشت و زمانی مانند خوک وحشی و شیر ، و روزی چون ((راما)) و ((کریشنا)) تجلی می کند . . . در دین هندو خدایان دیگر نیز وجود دارد . . .))(232)

جهان بینی هندوئیزم ؛ ((در نظر هندو ، زندگی و سراسر

جهان ، سه جریان و سیر مهم دارد : 1 آفرینش ، 2 صیانت ، 3 انهدام . لذا برای هندو ، الوهیت نیز به سه صورت اساسی در می آید : 1 برهمای خالق ، 2 ویشنوی نگهدارنده ، 3 شیوای ویران کننده . . .))(233)

ثنویت پرستش ؛ ((در هند بین عموم دو نوع آئین پرستش رواج دارد که عبارت است از ویشناویسم یا مذهب ویشنو و شیوائیسم یا مذهب شیوا . این دو آئین ، همسایگان صلح جوی یکدیگرند و حتی گاهی مراسم قربانی آنها در یک معبد انجام می گیرد . . .))(234)

مراسم عبادی هندو

((مراسم عبادی دین هندو عبارت است از تکریم خدایان و انجام فرایض به افتخار آنان ، مراقبت مجسمه های خدایان و حیوانات مقدس ، تغسیل در شطوط (شطها) مقدس و اقدام به زیارت معابد در بنارس . . .))(235)

مرکز مذهبی هند . ؛ ((مرکز دینی در هندوستان ، شهر بنارس است . . . این شهر با زائرین و مرتاضان و گاو ، و میمون مقدس و دو هزار معبد و چندین معبد و چندین پرستشگاه و پانصد هزار مجسمه خدایان و حمام های مقدس و انبار مخصوص سوزاندن اجساد که دارد ، بزرگترین نمایشگاه جهان بشمار می رود .))(236)

تقدیس و پرستش گاو ؛ ((((گاو)) در هند حیوان مقدسی است . . . در هند ((گاو)) به صورت ((توتم)) بوده است و امروز به صورت حیوانی مقدس است که گوشتش را نمی خورند ، چون خوردن گوشت ((توتم)) بر پیروانش حرام است ، که ((توئم)) تجلی گاه روح جد بزرگ است

. . . در هند نیز پرستش مار وجود داشته است که ((توتم)) هند نیز بوده است . ((میمون)) هم ((توتم)) بوده است و مورد پرستش . حتی معابدی برای پرستش ((آلات تناسلی)) هم وجود دارد که در همین کتاب آمده است .))(237)

روحانیون

((برهمنان نیرومندترین طبقه هند را تشکیل می دهند و معتقدند که از دوره جادوگری و دوره توتمیسم ، این ها که رابطه انسانها و ارواح و نیروهای پنهان و غیبی بوده اند ، طبقه مشخصی هستند . آنان تکنیک و فنی دارند که در انحصار خود انهاست و بعد مقامشان به ارث می رسد . بزرگترین کار برهمنان ، قربانی کردن برای خدایان و ارواح نیاکان است که با قربانی کردن نه تنها نظر خدایان جلب می شود ، بلکه خداوند و خداوندان که گرسنه اند ، گوشت و خون می خواهند و به قربانی محتاج اند . تنها نیایش قربانی کننده نیست که مورد توجه خداوند و خداوندان است ، بلکه نفس قربانی کردن ، نیاز دائمی کردن ، نیاز دائمی روح جهان و خدایان (که جهان را اداره می کنند) است ، چنان که اجداد ما نیز نیازمند ((نذر))اند . خوب دقت کنید که این مساءله چگونه در زوایای پنهان روح مذهبی ابتدائی و حتی مذاهب بسیار پیش رفته وجود دارد (در روح مذهبی افراد ، نه در خود این مذاهب) و عملی که در ابتدا ، مراسم بسیار ساده ای است) آن چنان که پدر خانواده می تواند خودش (آن را) انجام دهد) چون به انحصار طبقه ای خاص در می آید

، این کار ساده و احساسی و عاطفی که مجموعه ای از اعمال و مناسک بسیار روشن است ، و به جدول لگاریتمی تبدیل می شود که جز انها (روحانیون) هیچ کس سر در نمی آورد ، و خود به خود آنها باید این عمل را تعهد کند ، چرا که امکان ندارد کسی دیگر (آن را) انجام دهد .))(238) و این فلسفه پیدایش طبقه روحانیت در کلیه مذاهب جهان از آغاز تا انجام بوده و می باشد . طبقه ای که در ذات برخی مذاهب مترقی و پیشرفته اصلا وجود ندارد . ((چرا چنین است که اعمال مذهبی را تنها برهمنان می توانند انجام دهند و بر غیر برهمن حرام است ؟ چرا جادوگری تسخیر ارواح ، نذر و نیاز برای خدایان و برگزاری نمازهای جمعی و نیایشهای دسته جمعی ، همه در انحصار برهمن است ؟ زیرا فقط و فقط برهمن است که دارای نیروی مرموز ((شورینگا)) است . شورینگا روح مقدس و استعداد خاص ماوراء انسانی است که فقط در برهمن است ، در روحانیت دوره های مختلف است . . . چنان که می بینیم ، روحانیت در مذهب یهود ، در مذهب مسیح و در مذهب ودابر اثر شناخت علمی بیشتر یا شعور علمی یا فلسفی بیشتر نیست ، بر اساس شورینگا است ، یعنی داشتن ((اسپری)) (به قول مسیحیان) ، ((وراثت هارون)) (به قول یهودیان) و داشتن ((شورینگا)) (به قول ودائیان) . و این روح خاصی است از آن نوع که ما مثلا می گوئیم : آقا معلوماتی ندارد ، اما نفسش

خوب است ، قدمش خوب است ، ((نور)) دارد و یا مثل اینها .))(239) و این همان اکسیر استحمار توده هاست که ضامن بقای این طبقات در طول تاریخ است .

انشعاب در هندوئیزم

هندوئیزم درگذر زمان دچار تحول و انشعاب شد . برجسته ترین شاخه های منشعب هندوئیزم عبارتنداز : 1 مذهب براهما ساج . 2 مذهب آریا ساج . 3 مذهب سیک 4 مذهب بها گتی .

دو مذهب اولیه در قرن نوزدهم میلادی پدید آمدند . مذهب براهما ساج در واقع آمیخته ای از دستورات ویشنو و مسیحیت و بودائی است . آریا ساج نیز با اندکی اختلاف چنین است . هر دو مذهب مذکور در تلاشند تا تعالیم تلفیقی ودائی برهمنی هندوئی خود را با دنیای کنونی و مقتضیات روز سازش دهند و در این راه از خرافه زدائی و حذف اساطیر و افسانه های غیر منطقی خودداری نمی کنند .

سیکیسم

سیکیسم

در صفحات گذشته گفته شد که ((سیکیسم)) فرقه انشعابی ((هندوئیزم)) است . در آنجا اشاره ای بسیار مختصر به این مذهب شد و اینک تفصیل بیشتری در آن باره می آید . مرکز اصلی فرقه سیکها در ((کشمیر)) است . این فرقه در کشورهای دیگر به صورت اقلیت مذهبی وجود دارد . این مذهب یکی از مذاهب شناخته شده هند است .

مذهب سیک ؛ مذهب ((سیک)) (واژه ای پنجابی به معنی شاگرد) مدعی است که چکیده نخستین تعالیم ((باباگورونانک)) (پیامبر این مذهب متولد 1469 م) است . این فرقه یا مذهب ، محصول اختلافات مذهبی هند قرن 15 میلادی است . نانک در این مقطع فرصت را مغتنم شمرد و تبلیغ خویش را آغاز کرد . ((مذهب بهاگتی)) به خدای یکتا ایمان دارد . مشرب عبادی این مذهب عرفان است . پیروان این فرقه به فدیه

و قربانی باور ندارند ؛ از تعالیم این مذهب : ((هر کس خویش را گم کند ، خدا را پیدا کرده است و هر کس خدا را پیدا کرد ، داناترین و بهترین مؤ من است . . .))

1- بیوگرافی گورونانگ

بنیانگذار و رهبر این مذهب مردی به نام ((گورونانگ)) است که در سال 1469 میلادی در دهکده ((تالواندی)) شهر ((تیخویور)) پاکستان غربی متولد شد . در هفت سالگی به مدرسه رفت . او به گاوچرانی پرداخت . در ضمن اهل ریاضت نیز بود . سپس به تجارت روی آورد . او بعدها یک پست دولتی ایالتی به دست آورد . در این مقام خزانه داری دولت نواب خان بود که هر روز برای استحمام به کنار رودخانه می رفت . او یک روز زیر آب رفت و با سه روز ناپدید بود ، هر چه گشتند او را نیافتند . روز سوم از آب سردرآورد . نانگ در 38 سالگی با یک مرید مسلمان به نام مردانه که رباب می نواخت ، به سیاحت پرداخت ، او سه سفر طولانی کرد . با کشتی عازم مکه شد . او لباس فقرای مسلمان را پوشید ؛ عصائی در مشت و آفتابه ای در دست و کتابی زیر بغل داشت . این کتاب سرودهای او را در خود داشت . او به ((خانه کعبه)) رفت . شب در آنجا خوابید و پایش به سوی ((بیت الله)) بود . بامداد کسی او را لگدی زد که : پایت به سوی ((بیت)) است . نانگ گفت : باید به کدامین سو دراز کنم ؟!

((به کدامین سمت که پروردگار در آن سمت نباشد))؟! نانگ به مدینه ، شام ، مصر ، سوریه و ترکیه مسافرت کرد و در بغداد در قبرستان منزل گرفت . وی از بلخ و بخارا و کابل و پیشاور دیدن کرد . در سال 1521 به شهر ایسن آباد بازگشت . این دوره از سیاحت او سه سال طول کشید . او سرانجام به ((کرنارپور)) بازگشت . نانگ 18 سال آخر عمر خود را در ((کرنارپور)) گذراند و به زراعت پرداخت و به مردم غذا می داد . در سال 1539 میلادی فردی به نام ((بابالهمنا)) جانشین نانگ شد . این فرد به ((گور و وانگد)) مشهور شد . نانگ در هفتاد و پنج سالگی در گذشت . مریدانش به ((کرنارپور)) آمدند . هندوان می خواستند جسدش را بسوزانند و مریدان مسلمان ، او را خواستند به خاک بسپارند . وقتی خواستند جسد او را بردارند ، فقط چند شاخه گل یافتند . نانگ می گفت : نزد پروردگار هیچ فردی امتیاز ندارد و بین مذاهب و نژادها امتیازی نیست . دربارگاه پروردگار میانجی و واسطه ای در کار نیست . او به ریاضت مکتب یوگا اعتقاد نداشت . می گفت : مرد و زن در پیشگاه خداوند برابر هستند . (240)

2 پیشه مذهبی - عقیدتی نانگ

((نانگ)) از مریدان ((کبیر)) بود که در سال 1538 میلادی بانی مذهب سیک بود . کبیر در صدد بر آمد که میان پیروان مذاهب هندو و فرقه های اسلامی تفاهم و توافق به وجود آورد . بنابراین خیلی از مسلمانهای هندی الاصل مقیم کشمیر هند ، اصالت مذهبی سیک داشته اند و

بعد از اینکه اسلام آوردند ، به عتبات عالیان اسلام شیعه مهاجرت کرده و در کشورهای همسایه هند ساکن شده اند . گورونانگ تحت تاءثیر تصوف اسلامی و آئین ((بودا)) قرار گرفت . هر چند جانشینان ((نانگ)) عقاید او را تحریف کرده اند (241)

((جواهر لعل نهرو)) می گوید : پس از آنکه اسلام وارد هند شد و جائی یافت ، اصلاح طلبان جدیدی در میان هندوان و مسلمانان پدید آمدند که می خواستند اسلام و هندوئیزم را به هم نزدیک تر سازند . برای رسیدن به این هدف کوشیدند که هر چه در این دو مذهب مشترک است ، بر آن تکیه کنند و از موارد افتراق و اختلاف آن دو مذهب (در مراسم و عبادات) دوری نمایند و حتی کوشیدند یک دین التقاطی از اسلام و هندوئیزم به وجود آورند . این کار بسیار دشوار بود و قرنها بر سر آن کوشش شد . برخی از پادشاهان هند مخصوصا اکبر شاه هندی در این راه سخت کوشید . ((رامانند)) که در قرن 14 میلادی در جنوب هند می زیست ، نخستین مصلحی بود که درباره این ترکیب به موعظه پرداخت . در میان پیروان رامانند ، فردی به نام ((کبیر)) بود که بعدها شهرت و محبوبیتی بسیار به دست آورد و از استاد خود پیشی جست . وی که فردی ریسنده و مسلمان بود ، در تقویت وحدت هندوئیزم اسلام کوشید ترانه های عارفانه و عاشقانه او امروز در دورترین دهکده های شمال هند معروف است . او نه هندو بود و نه مسبلمان و در عین حال هر دوی آنها!! افرادی

از طبقات مختلف هند پیرو او شدند . لازم است بدانیم که در اشعار برخی عرفای مسلمان قرون اخیر آثار سبک هندی شعر و محتوای هندوئی مشهود است . و این ، به همان پیشینه مذهبی آنان بر می گردد که ابتدا ((سیک)) بوده اند یا ((هندو)) و بعد مسلمان شده اند . و این واقعیت بیشتر در مسلمانان هندی اهل کشمیر هند مشهود است .

وقتی کبیر مرد ، جسد او را با پارجه ای پوشاندند ، پیروان هندوی او می خواستند جسدش را بسوزانند و مریدان مسلمان او می خواستند جسدش را دفن کنند . مدتی مشاجره کردند . وقتی پارچه را برداشتند ، دیدند چند شاخه گل بیشتر وجود ندارد . هر چند این داستان می تواند خیالی و عاری از حقیقت باشد ، اما بسیار لطیف و دلکش است . کمی پس از فوت ((کبیر بزرگ)) ، مصلح دیگری در شمال هند پیدا شد . این شخص همان ((گورونانگ)) مؤ سس ((فرقه سیک)) بود . (242)

عقاید و آراء سیکیسم

نانگ رهبر این فرقه به ((بت و بتخانه)) اعتقاد نداشت . در اشعار عرفای سیک مشرب ((بت و بتخانه)) به صورت سمبل به کار رفته و رمزی از حیقیت است . نانگ به ریاضت روی آورد و شیوه درویشی پیشه ساخت . ابتدا به ((کم خوری)) پرداخت و بعد از آشامیدن ((شیرگاو)) اکتفا کرد . و آنگاه به خوردن ((روغن)) و بعد به خوردن ((باد)) مشغول شد . دوران باد هوا خوری یعنی فصل رسیدن مائده های آسمان است . (243) ((نانگ))
از خوردن گوشت خودداری

می کرد . اما مریدان و پیروانش بعدها گوشت می خوردند . ((نانگ)) همه مردم را مخلوق می دانست نه خالق . او منکر ((حلول و اتحاد)) بود . وسیله تقرب به ((حق)) از نظر ((نانگ)) کمک به جانوران و آزار نرساندن به آنها می باشد .

((نانگ)) در لغت سانسکریت به معنای ((شفای درد)) یا ((هستی صرف)) است که به ((بابانانگ)) شهرت یافته است و به احترام ، وی را ((گرونانگ دیوجی)) گویند . (244)

نانگ گفته است : آنان که به خدا پیوستند ، رو سفید هستند ، خالق با مخلوق و خلقت یا خلق است . پس خداوند در همه جا هست و نباید به کسی ناسزا گفت . (245)

((سیک)) (به کسرسین) ((شیر)) را گویند و ((گور)) (به ضم گاف)) به معنای ((پیشوا و مقتدر)) است . عده ای از این گورها اهل سلوک بودند و برخی از خواص این فرقه به سلوک می پرداختند و به روح نانگ و دیگر ((گورها)) متوسل می شدند و تا زمان ((گوری پنجم)) اهل سلوک بودند . در حال سلوک باید از مشروبات و دخانیات دوری کنند ، از روشنائی و اصوات و خواب پرهیز کنند ، دروغ نگویند ، فکر بد نکنند ، هر صبح آب تنی کنند ، در ساعاتی از روز خلوت کنند و با همسر خود نیامیزند . روز متولد ((گورونانگ)) در هند تعطیل است . سیکها پس از ((گوری دهم)) در انتظار موعودی نمی باشند . (246)

روحانیت ؛ از میان پیروان این مذهب ، عده ای سمت ملائی

و رهبری مذهبی سیکها را بر عهده دارند ، گروهی واعظ می شوند و برخی علم موسیقی مربوط به مذهب را می آموزند . گور به کسی گفته می شود که آماده سلوک روحی است . گور باید مطالبی را که سینه به سینه نقل شده (یعنی در کنتب مقدس وجود ندارد و سماعی است) به شاگرد خود بیاموزد . (247)

معابد و مراسم

معابد سیکها به لحاظ معماری به سبک معماری اسلامی در هند ، ساخته شده است . در هند به معابد سیکها ((گودواره)) می گویند . همان طور که گفته شد ، مرکز سیکها ایالت کشمیر می باشد . در صفحات گذشته گفته شد که در ادوار گذشته ، برخی از سیکها ، مسلمان شدند ، برخی به مذهب تسنن روی آوردند و برخی از سیکهای کشمیر به مذهب تشیع امامیه گرویدند و به کشورهای اسلامی مهاجرت کردند . معبد طلائی مقدس ترین معبد سیکهاست که در ((آمریتسار)) واقع است . این معبد در سال 1589 ساخته شد . در سال 1820 مهاراجه مقتدر پنجاب ، بخشهائی از این معبد را از طلای ناب مزین ساخت و به مبعد طلایی شهرت یافت . در این معبد یکصد و ده کیلو طلا به کار رفته است .

معابد دیگر سیکها عبارتند از :

معبد ((ننگانه صاحب)) ؛ محل تولد نانگ . معبد ((گورودواره بال لیدو)) ؛ محل ریاضت نانگ . معبد ((کیاره صاحب)) ؛ محل چرای احشام نانگ ، معبد ((مال هی صاحب)) محل تفکر نانگ ، معبد ((مولوی دی پش)) ، محل آموزش زبان فارسی نانگ ، معبد ((بابایی

دی پیر)) یادگار سفر نانگ به سیالکوت . معبد ((دیره چایل)) اقامت گاه جد مادری نانگ ، معبد ((چکی صاحب)) ، محل اقامت نانگ در شهر امین آباد ، معبد ((رودی صاحب)) ، محل بیتوته یک شبه نانگ و . . .

سیکها دارای سی و سه معبد هستند و هر جا که ((نانگ)) قدم گذاشته ، معبدی برافراشته اند . (248)

کلیه مراسم عبادی و غیر عبادی سیکها در معبد انجام می گیرد (ازدواج ، مرگ و . . .) مراسم در معبد این گونه آغاز می شود :

مراسم ازدواج

1 قرائت سرودی از کتاب گوروگرانت صاحب که ((پوری)) نامیده می شود که اعتراف به وحدانیت حق تعالی است .

2 مراسم دعا و نماز که ((در داس)) نام دارد تا مثلا ازدواج مبارک باشد .

3 پیشوای روحانی معبد ، ضمن سخنانی به عروس و داماد اندرز می دهد (در فرقه سیکها طلاق رسمیت ندارد) .

4 خواندن بخشی از کتاب مقدس ((گوروگرانت صاحب)) که ناپایداری دنیا را یادآوری می کند . آنگاه عروس و داماد یک بار دور کتاب مقدس طواف می کنند و سپس سه قسمت دیگر از کتاب مقدس خوانده می شود و بار دیگر عروس و داماد طواف می کنند . . . جمعا چهار مرتبه طواف می کنند ، آنگاه روبروی کتاب مقدس ایستاده ، تعظیم می کنند . بعد از خواندن کتاب مقدس ، سرور و شادمانی و دعا و نیایش به شکرانه ازدواج صورت می گیرد .

آنگاه همه حاضرین در مجلس از جای خود برخاسته و برای عروس

و داماد دعا می کنند . و بعد پذیرائی انجام می شود .

سن ازدواج برای پسر 24 سال و برای دختر 18 سال است . انتخاب همسر به عهده والدین است . دوران نامزدی کوتاه و معاشرت بین دختر و پسر ممنوع است . تعیین زمان ازدواج با رضایت طرفین است (خانواده پسر و دختر) و . . . (249)

معنای واژه سیک و خلاصه مراسم عبادی و مرگ در آئین سیکها

اگر چه واژه ((سیک)) آن گونه که گذشت به معنای ((شیر)) آمده ، ولی به معنای ((شاگرد)) گفته می شود . نانگ بر خلاف کبیر افکارش را با موسیقی نشر می داد . ((نانگ)) مراسم سوزانیدن زنده را با شوهرش (که مرده بود) ممنوع کرد . سیکها در موقع ورود به معبد کفش را از پای در می آورند . زنان یکطرف و مردان در طرف دیگر جلوس می کنند . در اعیاد همگی با لباس نو وارد معبد می شوند . هر سیکی که وارد می شود ، از فاصله یک متری به کتاب مقدس تعظیم می کند . در مذهب سیکها تعدد ازدواج ممنوع است . در صورتی که زن نازا باشد ، با موافقت وی مرد می تواند زن دیگری اختیار کند . متوفی باید سوزانده شود و خاکسترش در آب جاری ریخته شود . در قانون اساسی هند مذهب سیکها به رسمیت شناخته شده است .

ویژگی های مذهب سیک

((گورونانگ)) مدعی نوعی وحدت دینی در هند شد و اعلام داشت که ((هدف کلیه مذاهب و ادیان یکی است)) . پس باید متحد شد . به نظر می رسد پیامبر این مذهب جدید التاءسیس با مطالعه اسلام و ادیان هند ، نوعی ((الوهیت)) برای خود قائل شد . او مدعی شد که ((بخشی از وجود خداست)) و عده ای از پیروانش باور کردند و فرقه ها ((سیک))ها را بوجود آوردند . این فرقه پس از ((گورونانگ)) نه نفر دیگر به نام ((کوروی)) دارند که وظیفه آنها تبلیغ این مذهب است . کتاب مذهبی آنها ((گرانت

صاحب)) نام دارد که مجموعه ادعیه و سرودهای مذهب ((سیک)) است . سیکها این کتاب را بسیار مقدس و محترم می شمارند . پنج ((کاف)) معتقدات این مذهب را تشکیل می دهد : 1 کیش : موی بلند نهادن و عدم ازاله آن از ولادت تا مرگ . 2 کاش : شلوار کوتاه که همیشه در زیر لباس می پوشند و از خود دور نمی کنند . 3 کار : دست بند و حلقه ای از آهن که علامت اطاعت از مذهب است که در دست راست دارند . 4 کرپپان : خنجر یا شمشیری که یک نفر سیک باید همیشه آن را با خود داشته باشد . 5 کانکا : شانه برای پاکیزه نگاهداشتن موی سر . این تعالیم و عقاید با عقاید هندوئی فاصله زیادی ندارد .

آئین جین

تاریخچه ، تعالیم و مؤ سس جین

آئین ((جین)) و ((بودا)) محصول دوره حماسی هنداند . در گذشته گفته شد که دوره نشاط فلسفی هند را در همین دوره حماسی می توان یافت ؛ یعنی مقطعی که ((برهمنی)) ((جینی)) و ((بودائی)) در قلمرو اندیشه روشن هندی درخشید . جین و بودا دارای نقاط مشترکی هستند که فصل برجسته آن : باور به ((تناسخ)) و نفرت از ((روحانیون)) ، عدم اعتقاد به ((خدایان هندو)) ، روایات و دائی ، آداب و مراسم گذشته می باشد . محور اشتراک این دو اندیشه فلسفی ریاضت است ، و لبه تند انتقاد از هندوئیزم و برهمنیزم می باشد . آئین جین همزمان با آئین بودا در قرن ششم ق . م در هند پدید آمد و علی

رغم طبیعت سال و فرار ادیان ، این آئین از مرزهای هند نگذشته است .

می گویند علت عدم انتقال این آئین شگفت ، ریاضتهای دردناک در غیر قابل تحمل آن است . این مذهب در حال حاضر یک میلیون و پانصد هزار نفر پیرو دارد . بنیان گذار این آئین به درستی شناخته شده نیست .

بعضی مؤ سس آن را ((رسابادیوا)) گفته اند . ولی ترویج این آئین توسط شخصی به نام ((مهاویرا)) و ((پارساناتا)) صورت گرفته است و امروزه به نام آئین ((مهاویرا)) شهرت یافته است . کتاب مقدس این مذهب ((آکاماس)) است که شمال 46 دفتر ، حاوی پندها و نصایح مهاویرا است . پیروان این آئین بیش از چهل هزار معبد در هند دارند که عظیم ترین آنها در کوه ((لابون)) است . این بنای عظیم از جمله عجایب هفتگانه هند محسوب می شود . تعالیم آئین جین در ریاضت خلاصه می شود که اصول آن عبارت است از : 1 گیاه خواری 2 ضدیت با جنگ ، 3 ریاضت جسمانی ، 4 امساک و روزه های سخت ، 5 انتحار ، 6 پرهیز از مکر و حیله ،

7 پرهیز از بی عفتی ، 8 پرهیز از تبهکاری 9 پرهیز از تملک اموال غیر منقول ، 10 پرهیز از کشتن مطلق حیواناتک 11 دوری از زورگوئی و تند خوئی . برای آنکه حیوانی یا جانداری کشته نشود ، پیروان این آئین از کشاورزی و کارهائی از این قبیل خودداری می کنندک و به تجارت می پردازند . 12 از هر گونه بحث و جدل با مردم دوری

می کنند و با برهمنان (روحانیون) کنار آمده آنان را به رهبری مذهبی قبول دارند و سیستم طبقاتی هند را پذیرفته اند . ولی خود ((مهاویرا)) این نظام را قبول نداشت و بتها را نمی پرستید . از نظر ((مهاویرا)) راه وصول به ((نیروانا)) این دستورات است :

1 ایمان نیک ،

2 دانش نیک ،

3 کردار نیک .

این پنج فرمان منسوب به او است : 1 دزدی نکنید 2 بی عفتی نکنید 3 هوس چیزی به دل راه ندهید . 4 جانداری را نکشید و 5 دروغ نگوئید .

مهاویرا به دعا عقیده نداشت و می گفت : ((رستگاری در درون تو است ، جای دیگر را جستجو نکن .))

مهاویرا در سن هفتاد سالگی از دنیا رفت . پس از مرگ او چهارده هزار ملا تعالیم او را به مردم آموختند(250)

قانون ((اهمیسا)) در آئین جین

اهمیسا عدم آزادی حیات است . ازار جانداران بدترین گناه در آئین جین است . مفهوم فلسفی انسانی این قاعده ، نفی هر گونه اندیشه خصومت و خشونت و جنگ و جدال در ذهن است . این قاعده کم و بیش در آئین بودا و هندو و دیگر ادیان وجود دارد ، اما به شدت آئین جین . در این آئین هر گاه رهبر مذهبی راه می پیماید ، یک نفر با جارو جلوی پای او را جارو می کند تا مبادا حشره ای را نادیده زیر پا کند و تلف شود که در این صورت گناه بزرگی مرتکب شده است . پارسایان این فرقه اغلب اوقات پارچه ای روی دهان خود می بندند

تا حشرات وارد دهانشان نشده و تلف نگردند . آنان در تاریکی شب آب نمی نوشند ، چرا که شاید حشره ای را تلف کنند . این قاعده در برخی مناطق جان پیروانی دارد . یکی از دستورات حاصله از این قاعده این است که هرگز آتشی روشن نگردد : کسی که آتش روشن می کند ، جانداران فراوانی را می سوزاند . پس مرد عاقل که پای بند شریعت و احکام است ، هرگز آتش روشن نمی کند . گاندی رهبر نهضت آزادی و استقلال هند کاملا تحت تاثیر این آئین و قاعده قرار گرفته بود و می گفت :

اهمیسا پایه و اساس زندگی سیاسی من است . (251)

فلسفه آفرینش از دیدگاه ، آئین جین

آئین جین در مورد آفرینش جهان به نوعی ثنویت دعوت می کند . این آئین معتقد به اصالت روح و اصالت ماده است : جهان هستی مرکب از ((جیوا)) و ((اجیوا)) است .

((جیوا)) یعنی ارواح یا ذرات جان داری که در جهان هستی پراکنده اند ، نه خلق شده اند و نه فانی می شوند و به یکدیگر شبیه اند و ابدی اند . اما ((آجیوا)) جزء دیگر جهان است و دارای معانی وسیعی است که مشتمل بر امور زیر است :

1 خلا ؛ حوزه عدم و وجود .

2 دارما ؛ که به وسیله او حرکت موجودات فراهم می گردد .

3 آدارما ؛ که آرامش و سکون جهان در رابطه با او است .

4 کالا ؛ که زمان پیدایش تحولات را امکان پذیر می سازد .

5 بودگلا ؛ یا مواد ترکیبی از عناصر گوناگون و رنگ و طعم

و خواص دیگر . گاه ((جیوا)) با ((آجیوا)) (روشنی و تاریکی) درهم می شوند و این آمیختگی باعث می گردد که ((جیوا)) با آن همه شفافیت کدر و آلوده گردد . در این موقع است که زندگی انسانها با آلام و رنج دست به گریبان می شود . راه رهائی از این رنج و آلام این است که روح و ماده از هم جدا شوند . طبق عقاید این مکتب و مذهب ، جهان ازلی و ابدی است و ادواری بی اندازه طولانی صعودی و نزولی را می پیماید . بشر نیز ابدی و فنا ناپذیر است . این بشر است که مراحل تحول روحی را طی می کند . اگر چه به ظاهر انسانها و تمام موجودات می میرند ، ولی رد حقیقت مرگ وجود ندارد ، زیرا وجود چون حلقه های زنجیر بهم مرتبط است . بنابراین موجودات از یک جهت می میرند ؛ ولی با چهره دیگر زنده می شوند واین ((تناسخ)) است . امتیاز انسان بر دیگر موجودات این است که می تواند خود را از قیود مادی و آلام و تجدید حیات نجات دهد ، اما جانداران دیگر این قدرت و نیرو را ندارند . خلاصه این که آئین جین رفتار پاک را شرط اصلی رستگاری می داند و از دیگر ادیان به ویژه از آئین برهمنان تنها تناسخ را که ((سامسارا)) و ((کارما)) یا وحدت و اتصال است و نیز ((نیروانا)) را قبول دارد . مذهب جین ، این اصول را از آئین برهمنی گرفته و با تغییر در آنها پذیرفته است . (252)

ریاضت جینی

برهنگی بخشی از

رياضت مذهب جين است . و راهی برای وصول به نيروانا و پايان رنجها . مؤ منان به آئين موظفند لباس نپوشند و فقط ستر عورت كنند و به حداقل آن اكتفا نمايند و در سرما و گرما چنين باشند . برخی از مؤ منان از اين تعليم و دستور مذهبی اطاعت كرده و برخی به ان وقعی نمی نهند .

برهنگان و پوشيدگان اين دو دسته را تشكيل می دهند كه به همين دليل با يكديگر درگير بوده و هستند . در حال حاضر فقط پارسيان متعبد چنين می كنند . آئين جين جمعا به 84 فرقه تقسيم شده است . پيشينه اين رياضت ريشه در تعاليم اوليه آئين جين دارد . دستورات اوليه رياضت جينی شامل برهنگی مطلق و گرسنگی مطلق بود تا اگر كسی هلاک شود ، به مقامی بزرگ نائل گردد . انتحار بخشی از اين رياضت بود ؛ اين اقدام می توانست از طريق اعمال رياضت های سخت صورت گيرد . گياه خواری زندگی زاهدانه آئين جين است و چنين امساكی می تواند ريشه پليد ماديت را از ذات آدمی بر كند و نورانی گردد تا دچار بلای تناسخ نشود . (253)

تحقيق پيرامون بنيانگذار مذهب جين

محققان می گويند در اواسط قرن ششم ق . م . در خانواده ای توانگر از طبقه((كشاتريا)) فرزندی به دنيا آمد . والدين او پيرو فرقه ای بودند كه لباس دريوزگی را برای خود افتخار و انتحار را امتياز و بركت و شرافت می دانستند . اين فرزندوقتی به سی سالگی رسيد ، والدين با گرسنگی عمدی به حيات خود پايان دادند . اينحادثه در روح فرزند تاءثير

گذاشت . او به دنیا پشت کرد ؛ لباس از تن در آورد ومثل مرتاض در بنگال غربی به آوارگی پرداخت . برای تزکیه نفس و خودشناسی اقدامبه کارها و مطالعاتی کرد . سیزده سال را در این راه کوشید . گروهی از مردم او راپیروی کردند و این گروه بعده پیشوای خود را مهاویرا (قهرمان بزرگ) نام نهادند وبه پیروی از اعتقادات برجسته و مشخص خود نام جین را بر خود نهادند .

روحانیون جین ؛ مهاویرا از میان پیروان خود ، گروهی از مردان مجرد را به عنوان روحانیون این آئین معین کرد و نیز دسته ای از زنان تارک دنیا را جمع آورد . در سن 72 سالگی در گذشت و حدود چهارده هزرا پیرو داشت . این کیش به تدریج به صورت مجموعه ای از غریب ترین ادیان تاریخ در آمد . (254)

آئین بودا و زندگی نامه او

بیوگرافی و شرح حال

بودا؟ نام اصلی او ((سیدرتا)) است ، مردی از خاندان ((کاشاتریا)) از شاهزادگان و اشراف هند که در منطقه ((بنارس)) به دنیا آمد . پدرش چون اثار حمل در همسر خود مشاهده کرد ، ((برهمنان)) ایالت بنارس را فراخواند و از آینده کودک از آنان سئوال کرد . برهمنان می گویند که این بودای بیدار کننده جهان خواهد بود و راهبی بزرگ و پرشهرت خواهد شد . پدر از چنین پیشگوئی ای سخت نگران شد ؛ چرا که فرزندی می خواست تا قدرت و ثروت او را به ارث برد و حاکم بر سرنوشت رعایا باشد ، نه اینکه راهب و تارک دنیا گردد . وقتی کودک متولد شد ، برای او شرایط زندگی

ویژه ای تدارک دید تا با پیشگوئی راهبان بستیزد و سرنوشت بودا را عوض کند . برای وصول به این مطلوب کلیه روابط او را محدود ساخت تا هیچگونه تماسی با راهبان و مرتاضان و تارکان دنیا نداشته باشد . این وضع تا 16 سالگی سیدرتا ادامه داشت . بودا از زندگی یکنواخت در کاخ خسته شد ، لذا روزی از پیرمرد قصه گویش می خواند تا او را به گردش ببرد . اولین برخورد ((سیدرتا)) در این گردش با پیرمردی قد خمیده با موهای سفید و حالی پریشان است . و این چهره تازه و جدیدی است که ((سیدرتا)) در ورای دیوارهای قصر می دید . این کیست ؟ قصه گویش می گوید : این مرد مانند من و تو جوانی داشته و اکنون چنین پیر و فرتوت شده است .

((سیدرتا)) توضیح بیشتری می خواهد . قصه گو ادامه می دهد : این مرحله ای است که همه باید به آن برسند ، من نیز در آینده چنین پیر خواهم شد . سیدرتا می گوید : این پیری و کهولت در من هم پدیدار خواهد شد؟ قصه گویش پاسخ می دهد : آری در شما نیز پدید خواهد آمد . می گوید : حتما باید پیر شوم ؟ قصه می گوید : حتما پیر خواهی شد . بودا حالتش دگرگون می شود و دستور می دهد تا او را به کاخ بازگرداند . بودا دگرگون شده بود و در فکر فرو رفته بود ، در اندیشه پیری هیولای وحشتناکی که در آینده در انتظار او است . این کابوس زندگی بودا را دچار

بحران کرد . بودا چند روز بعد نیز به سیاحت رفت . این بار بودا مردی بیمار و از پا افتاده را دید که با مرگ دست و پنجه نرم می کرد . از قصه گو پرسید : این کیست ؟

قصه گو می گوید : این مرد بیمار و ناتوان است . بودا می پرسد : بیماری چیست ؟ جواب می شنود که : بیماری نوعی گرفتاری و تحول جسمی است که در آدمیان پدید می آید و سلامتی را سلب می کند . بودا می پرسد : آیا ممکن است این بیماری در من راه یابد؟ قصه گو پاسخ می دهد : آری به سراغ تو نیز خواهد آمد . بودا می پرسد : آیا من نیز چنین زار و نزار خواهم شد؟ قصه گو می گوید : آری تو نیز چنین خواهی شد . سیدرتا می گوید : مرا به خانه بازگردانید ، امروز گردش مرا بس است . دوران خلوت و انزوای بودا آغاز شد . وی به پیری بیماری و عواقب آن می اندیشید . بار دیگر بودا راهی سیاحت می شود و این بار مرده ای را می بیند و دوباره سئوالات او آغاز می شود : این کیست و چیست ؟ چرا مرده ؟ آیا من نیز خواهم مرد؟ از سرنوشت او می پرسد ، جواب می شنود که در آن جهان دیگر کسی را ندارد ، و کسی او را نمی شناسد ، و . . . بودا برخود می لرزد ، می ترسد و به کاخ باز می گردد . دوران امساک بودا شروع می شود ،

از همه کس و همه چیز جدا می شود ، سخت در اندیشه پیری بیماری و مرگ فرو رفته است . بار دیگر به سیاحت می رود و این بار فرد فقیر ژنده پوشی را می بیند که در عالم خلسه فرو رفته ، با سری تراشیده و حالتی متغیر ، همچون کوه استوار و محکمم که گوئی با تمام مظاهر مادی دنیا در حال جنگ است و در آستانه پیروزی بر دنیا و مافیها قرار دارد . سئوالات بودا آغاز می شود : این کیست ؟ چرا چنین کرده ؟ با مردم قهر است ؟ با زندگی چی ؟ و جواب می شنود که او مردی راهب است ، مرتاض است ، ریاضت می کشد . و سئوالات بودا : مرتاض ؟ ریاضت ؟ آری ریاضت یعنی مبارزه با غرایز و بریدن از جاذبه های مادی و دنیوی و پیوستن به دنیائی دیگر . . . سخنان قصه گوی بودا در او اثر عمیقی می کند . تقاضا می کند که وی را به نزد مرتاض ببرد تا از سخنان او درسی بیاموزد . در این دیدار ، زندگی آرام و بی دغدغه راهب تاءثیر شگرفی بر بودا گذاشت و میسر زندگی او را به طور کلی دگرگون کرد و سرانجام از او شخصیت و آئینی ساخت که امروز در چند کشور بزرگ جهان پیروان فراوانی دارد(255)

بودا در ((کاپیلاواستو)) در جنوب ((نپال)) درسال 560 یا 563 ق . م متولد شد . نام قبیله و خاندان او ((گوتما)) بود ، لذا وی را ملقبه ((سکیا مونسی)) یعنی دانای قبیله ((ساکیا)) کردند .

و چون بعدا به ارشاد وهدایت مردم جامعه خویش پرداخت ، او را ((بودا)) یعنی نور و درخشان گفته اند . این نام ولقب تا به امروز در میان جوامع بشری به رسمیت شناخته شده و تعالیم او نیز به همینعنوان ((بودائیسم بودائی)) نامیده می شود . پدر بودا یکی از پادشاهان یک ایالت هندوبد . در قلمرو سلطنت او ، افکار برهمنی و فلسفه های مختلف هندی حضور داشت . محور اینآراء و افکار فلسفی همان گونه که در مباحث گذشته آمد ، بر تزکیه و نجات انسان درتلقی هندی آن استوار بود . و آنگونه که گذشت ، پدر هراسان از سرنوشت فرزند چنانتدابیری اندیشید و مراقبت هائی معمول داشت . اما دیدیم که بودا از کاخمجلل پای به بیرون نهاد و دگرگون شد . محققان تاریخ ادیان برآنند که دو حادثه مهمدر کاخ زندگی بودا او را متحول نمود . این دو حادثه به لحاظ محتوی همان برخوردهایخارج از کاخ را در بردارد . حادثه نخست بیماری یک رقاصه است که توجه بودا را بهخود جلب کرد ، رقاصه ای که مبتلا به بیماریسل بود و سرنوشت دردناک خود و خواهرش را که او نیز از بیماریسل در گذشته بود ، برای بودا باز گفته بود . حادثه دوم وصیت این رقاصه درحال مرگ به بودا است که از فقر و پیری مادرش برای او گفته بود . پیش گوئیبرهمنان درباره سیدرتا والدین او را نگران ساخته بود . طرح ازدواج بودا تلاشیبرای رهائی از خلوت گزینی او است . اما بودا دیگر متعلق به این دنیا نیست و ازدواجنتوانست او

را از تفکر و اندیشه باز دارد و خلاء وجودی او را پر کند . سیدرتا همچنان درخلوت خویش ، غرق در دنای دیگری است . مشاهدات بودا (پیری بیماری فقر ، مرگ ، ریاضت و . . .) سخت او را به خود مشغول کرده است . او از مرتاض آموخته بود که باید((رنج)) را رها کرد و بی ((بی رنجی)) رسید ؛ به ((بی رنگی)) ، به ((بینیازی)) و . . . مرتاض به اینها رسیده بود و بودا در اندیشه شدن ، رسیدن و رهائی ازرنج . اینکه بودا فرزندی دارد . و در شب تصمیم و سرنوشت به اتاق همسر و فرزندشمی رود ، مادر و فرزند خوابیده بودند ، بودا آن دو را از خواب بیدار نمی کند و با آنانوداع می کند . از تاریکی شب استفاده کرد و راهیجنگل شد . اندکی بعد اسبش را نیز رها می کند تا یادگار اشرافیت را با خود نداشتهباشد . در انبوه جنگل گم می شود ، می رود و می رود تا به پنج برهمن کهنسال می رسد . به جمع آنان می پیوندد . ریاضت بودا آغاز شد . او در این راه آنچنانکوشید که در آستانه ((نیروانا)) قرار گرفت . تا آنجا متعالی شد که بر همهپارسایان روزگار خویش پیشی جست . او دیگر ((سیدرتا)) ، ((کاشاتریا)) و . . . نیست ، ((بودا))ست که تارک تمام لذات مادی و تجملات دنیوی است . ((بودا)) از ((شهرت)) رنج می برد و بار دیگر از جامعه فاصله می گیرد . در کنار درختیمنزل می

کند و تصمیمی می گیرد در زیر همین درخت بماند تا بمیرد . این درخت ((بو))بود . ((بودهی)) از ریشه ((بیدار شدن)) و آگاه شدن ، روشن شدن ، ((اشراق)) وعرفان)) است . ((بودا)) سالها در کنار درخت ((بو)) می ماند تا پیروز می شود ، نجات می یابد و به حقیقت می رسد . آنگاه لباس بودائی بر تن می کند . گویند نام اواز همین درخت ((بودهی)) گرفته شده است .

در پای همین درخت به ((نیروانا)) (حقیقت مطلق) رسید . از زیر همین درخت به زادگاهشبرگشت ، ژنده پوش ، برهنه پا ، درویش وار و در هیبت یک ((مرتاض)) . ابتدا مردمزادگاهش را دعوت می کند ، برخی از مردم دعوت او را پذیرفتند و برخی دیگر زندگیمادی را ترجیح دادند . بودا در سال 483 ق . م . در سن هشتاد سالگی درگذشت . آخرینکلام وی خطاب به راهبان این بود : ((هر چه مرکب است ، دستخوش تباهی و فنا است .))پیروان اولیه بودا ، نخستین معبد بودائی ((سانگها)) را بنا کردند و دعوت خود را درشمال هند آغاز نمودند(256)

افسانه های بودا

گویند روزی که بودا در زیر درخت بو به تفکر و خلسه فرو رفته بود ، بازرگانی با قافه و کالی تجاری خود از آنجا عبور می کردد . بازرگان را نظر به بودا افتاد ، او و همراهانش به دیدار وی شتافتند و صدقاتی در کنارش یا در کشکولش انداختند . این ((کشکول)) بعدها سمبل ریاضت کشان بودائی شد .

بازرگان مزبور و یاران او در کنار

((بودا)) نشستند و به او غذا تعارف کردند . ((بودا)) به آرامی غذا خورد . دو بازرگان که ((تاپوسا)) و ((بهالی کا)) نام داشتند ، در مقابل او زانو زده و گفتند : ((ای بودای مقدس ! ما به تو و آئین تو پناه می آوریم و از تو می خواهیم که ما را تا پایان عمر از پیروان خود بشمار آوری)) این دو بازرگان از نخستین پیروان بودا بشمار می روند . بازرگانان از نزد بودا برخاسته به سوی آن پنج راهب رفتند ، راهبان به آنان توجهی نکردند . وقتی بودا به نزدشان آمد ، به استقبال او شتافتند . چون بودا جلوس کرد ، راهبان به دورش حلقه زدند . راهبان پرسیدند : آیا سرانجام به مقصود خود دست یافتی و به درک حقیقت نائل شدی بودا گفت : آری مرتاضان با تردید گفتند : ای گوتاما! چگونه به معرفت و نجات راه یافتی در صورتی که زهد و ریاضت را ترک گفتی و به زندگی مادی پرداختی (مقصود خوردن غذای بازرگانان بود)! بودا گفت : ((جویندگان حقیقت هرگز در دام مادیان و لذائذ دنیا گرفتار نمی شوند .))

((گوش فرا دهید! تا هنگامی که چرخ زمان بگردد و آدمی زندگی کند ، عمل نیز وجود خواده داشت . و چون بذر نیکی کاشتی ، ثمر خوب درو می شود ، و چون اعمال بد باشد ، جز بدی و رنج چه انتظاری می توان داشت . پس باید تا می توان ، نیکی کرد و از پلیدی و بدی دوری جست و از علائق و شهوات خود را دور نگاه

داشت . چنین افرادی مرگ برایشان زندگی جاوید و پر از سعادت است که از این رهگذر به نیروانا نائل می شوند ، زیرا هر گاه خواهش و تمنائی وجود نداشت ، ((رنج و گرفتاری نیز نخواهد بود .))(257)

((ودا)) و ((بودا)) ؛ برخورد منفی بودا با متون مقدس وداها ، اعتبار و قداست آنها را در جامعه هند پائین آورد . بودا درباره متون ودائی می گوید : می گویند وداها کتب مقدسه ، معلم ربانی و سرمشق زندگی هستند ، اما من می گویم که چنین نیست ، وداها تا این اندازه که مردم برای آنها ارزش قائلند ، دارای ارزش نیستند ، وداها مقدس نیستند ، زیرا راههای بیهوده را به مردم می آموزند ، مانند دعا ، نماز و قربانی کردن که مراسمی بیهوده و عاری از حقیقت اند . وداها مقدس نیستند ؛ چون مردم را به پرتگاه اختلافات نژادی دعوت می کنند ، و این تعلیمی نادرست است . اما من می گویم که آدمیان عموما مساوی و یکسان خلق شده اند و آنگاه به دو گروه تقسیم گردیده اند :

1 نیکان .

2 پلیدان .

شرافت مقیاس انان است ؛ افرادی که در زندگی نیکی کنند و راه صواب پیمایند ، از گروه شریفان و نیکان هستند و انان که به زشتی دست آلایند ، بدکاران و گمراهانند و . . . . بودا می گوید : من اعتقاد به خلقت طبقاتی ندارم ، زیرا جهان هستی نه آغازی دارد و نه پایانی خواهد داشت . . .

بنابراین وداها چه به مردم آموختنه اند و کدام روش

را تعلیم داده اند(258)؟

اصول اساسی تعالیم بودا

محور آئین بودا بر ((حقیقت جوئی)) استوار است و طالبان حقیقت باید اصول اساسی چهارگانه ای را باور داشته و به آنها عمل نمایند . این اصول دذارای فروعی است که فروع آن نیز متفرع بر فروعی دیگر است .

اصل اول : دوکا ؛ یعنی ((رنج)) ، زندگی رنج است از ولادت تا مرگ ، رنج کودکی ، رنج نوجوانی ، رنج جوانی ، رنج پیری بیماری فقر ، اضطراب مرگ و . . . این رنجها را باید شناخت .

اصل دوم : ((منشاء رنج)) ؛ آمال و آرزوها ، هوسها و علائق فراوان آدمی منشاء رنج است . این منشاءها را نیز باید شناخت .

اصل سوم : ((قطع رنج)) ، ستیز با خواسته ها و غرایز مادی هوسها و آنچه رنج آور است و این با ریاضت بودائی ممکن است .

اصل چهارم گ طریق قطع و دفن رنج است که باید جوینده حقیقت آن را بیاموزد . و این تعالیم بوداست .

فروع حاصله از این اصول چهارگانه ، بر هشت است :

1 ایمان پاک ؛ در زندگی به راستی و درستی باید گام نهاد .

2 اراده پاک ؛ با ایمان پاک اراده پاک حاصل تواند شد .

3 گفتار پاک ؛ راست باید گفت و به حق باید گفت .

4 کردار پاک ؛ کردار پاک از ایمان پاک می باشد .

5 کسب و کار پاک ؛ کسب پاک و مشروع با اخلاق و امانت داری باید باشد .

6 کوشش پاک ؛ پرهیز از وسوسه های ناپاک

و بدی ها و . . .

7 اندیشه پاک ؛ تصورات پاک و اندیشه پاک باید داشت .

8 تمرکز کامل اندیشه ؛ باید تمرکز فکر و اندیشه داشت تا کارها درست آید .

هر بودائی باید به اصول و فروع عمل کند تا آرامش خاطر یابد و از رنج رها شود و نجات یابد . (259)

اخلاقیات بودا ؛

بودا ابتدا به پرهیز دعوت می کند و نصیحت می نماید .

الف : ((نباید کرد))ها :

1 موجودات زنده را نباید کشت .

2 اموال دیگران را نباید تصاحب کرد .

3 به ناموس دیگران نباید تجاوز کرد .

4 دروغ نباید گفت .

5 شراب سکر آور نباید نوشید .

ب : ((باید کرد))ها :

1 باید رنج فردی را ترک کرد .

2 باید در رنج زندگان اندیشید .

3 باید در رنج جامعه جهانی شریک بود .

4 باید حسن نیت داشت .

5 باید دلسوز دیگران بود .

6 باید عفو و بخشش داشت .

7 باید فداکار و خدمتگزار مردم بود .

8 باید از حیله و فریب پرهیز کرد .

9 باید از پرخوری و شکم پروری دور کرد .

10 باید از لهو و لعب دوری کرد .

11 باید از زیور الات و عطریات پرهیز کرد .

12 باید از خوابیدن در بستر نرم دوری کرد .

13 باید از قبول سیم و زر و مال دنیا دست برداشت . (260)

ج : ((بودا)) و ((زن)) :

به نظر می رسد که در دیدگان بودا ((زن)) جزء ((آلودگی ها)) باشد ، اما در منطق اخلاقی

بودا محترم است . به همین دلیل که مرد را از زنا باز می دارد و حرمت همسر مرد را واجب می شمارد . از دیدگاه بودا ((بدرفتاری آلایش زن است و چشم تنگی آلایش بخشنده ، کردارهای بد در این و آن جهان آلودگی اند .))(261)

مراسم و علائم بودائی

مراسم بودائی بر خلاف مراسم پیچیده ودائی ؛ بسیار سهل و ساده است . این مراسم به تعلیم خود بودا به یادگار مانده است :

1 تراشیدن سر و صورت که خود نوعی ریاضت و رنج در جهان مادی است .

2 لباس زرد پوشیدن که مبین اضطراب درونی یک بودائی مذهب بشمار می رود .

3 آرامش و تامل درونی ، که هر بودائی در هر روز پس از فراغت از کارهای روزانه ، چند ساعتی در خویش فرو رفته و خود را از جهان مادی بیرون کند .

4 انداختن کشکول بر دوش یا دست ؛ بر هر بودائی لازم است که کشکول گدائی بر دوش یا در دست داشته باشد تا اگر روح نخوت و غرور در او طغیان کند ، این عمل وی را تسلیم و آرام سازد . (262)

نیروانا ؛ در سخنان بودا ((نیروانه)) بسیار بکار رفته است .

((نیروانه)) روح کلام و ایده آل بودا است . ((نیروانه چون ذات بیمرگی)) است : ((ارهت)) می کوشد تا از آنچه جاوید نیست ، آزادی بیابد و به ذات بیمرگی برسد .

نیروانه چون ذات بیمرگی ، جاوید و خواستنی است ؛ نیکبختی است . رهرو به بیمرگی رسیده ، به چنان یقینی آراسته است که استواری آن چون

استواری زمین و پایداری آن چون پایداری آستانه در است . او چون دریاچه ای است که از گل و لای آزاد است ؛ بی آلایش و پاک است . او در این حالت آرامش جاوید چهره ای درخشان دارد ؛ از این ((جاویدی)) جائی است که در آن نه زمینی است ، نه آبی ، نه فروغی ، نه هوائی ، نه نامحدودی مکان ، نه محدودی دانستگی ، نه ادراک ، نه ایستادن ، نه رفتن ، نه ماندن ، نه مرگ ، بی پایداری بی پیشرفت و بی پایگاه است ؛ این پایان رنج است .))(263)

مسیر نیروانه ؛ ((بودا)) می گوید : همه چیز جهان در آتش است و از آتش می سوزد . چیزها از چه در آتش اند؟ از آتش شهوت ، کینه و فریب . من می گویم که از زاییده شدن ، مرگ ، پیری ، اندوه و زاری ، رنج و غم و نومیدی است که چیزها در آتش اند . رهروی که راه هشتگانه عالی را پیموده و به فرونشاندن این سه آتش توفیق یافته ، سردی و آرامش آن را می شناسد .

رهرو اگر در سیر عوالم درونی خود به نیروانه برسد و زیست او همچنان برقرار باشد ، نیروانه او ((ذات نیروانه با در کار بودن بنیاد)) خوانده می شود . مراد از ((بنیاد)) همان پنج بخش هستی ساز است و از آنجا که ندانستن و تشنگی (دو علت دوباره زائیده شدن) به آنها می چسبند ، آن را بنیاد خوانده اند . رهرو کامل یا هرهت اگر در مسیر

خود به نیروانه دست یابد ، و این همزمان با مرگ او باشد ، آن را ذات نیروانه با در کار بودن بنیاد می خوانند که به پری نیروانه هم معروف است . باید توجه داشت که این دو مقام نیروانه دو نیروانه جداگانه نیستند ، بلکه به اعتبار آن که ارهت آنگاه که زیست او برقرار باشد ، یا آن که در مرگ به نیروانه رسیده باشد ، یکی از این دو نام به نیروانه او داده می شود . نیروانه ، ذات بیمرگی است . سراسر راه هشتگانه عالی و به طور کلی همه ((ذمه راه میانه)) وسیله رسیدن به مقصود ، یعنی نیروانه است که آغاز آن آزادی و اوج آن ذات بیمرگی است . در این باره که راه هشتگانه وسیله است نه مقصود ، در بسیاری از گفتارهای بودا سخن گفته شده است که یکی دو نمونه از آنها آورده می شود :

ای رهروان ! هر چه فرو نشاندن ((شهوت)) ، فرو نشاندن ((کینه)) و فرو نشاندن ((فریب)) است ، ((ذات بیمرگ)) خوانده می شود . این راه هشتگانه عالی خود راهی است که به بیمرگی می انجامد . . . .

ای ((راه))! آنجا که ((کالبدی)) هست ، ((ماره)) چیزهائی از طبیعت ((ماره)) ، یا هر آنچه از میان رفتنی است ، او آنجاست ، پس ، ای ((راه))! به ((کالبد)) چون ((ماره)) نگاه کن . آن را چون طبیعت ((ماره)) بدان ، آن را چون چیزی از میان رفتنی ، چون باد و آماس ،

چون قلاب ، چون درد و چون سرچشمه درد بدان ، هر که آن را چنین بنگرد ، آن را درست نگریسته است . . . .

ولی ، ای سرور! درست نگریستن برای چه مقصودی است ؟

درست نگریستن برای ((بیزاری)) است .

ولی ، ای سرور! بیزاری برای چه مقصودی ؟

((بیزاری)) برای آنکه ((بی شهوتی)) به وجود آید .

ولی ، ((بی شهوتی)) برای چه مقصودی ؟

- بی شهوتی ، برای ((آزاد شدن)) .

ولی ، آزادی برای چه مقصودی ؟

ای ((راده)) ، آزادی برای ((نیروانه)) .

- ولی ، ای سرور! مقصود از ((نیروانه)) چیست ؟

ای راده ، این پرسشی است که بسی دور می رود .

این ((پرسش)) از دایره ((پاسخ)) بیرون است . برای فروشدن در ((نیروانه)) ، برای به آن سو و نزد ((نیروانه)) رفتن ، برای اوج در ((نیروانه)) است که راه قدسی را زندگانی می کنند)) . (264)

مقصود بودا از ناآگاه یعنی بیدرد ، بیکاره و تن آسا است . ((در آئین بودا ((آگاهی)) مقام برجسته ای دارد . ((آگاهی)) یعنی : توجه همراه با هوشیاری و کوشش و همت است و بنیاد هر گونه پیشرفتی در زندگی ((رهروی)) است . . . آگاهی نیز بنیاد همه حالتهای شایسته است و نیرومندترین این حالتها به شمار می آید . آخرین سخن بودا به هنگام مرگ این بود که گفت : ((بیدار و هوشیار کوشش کنید)) . (265)

شهوت و کینه و فریب : (سه آتش یا سه ریشه) شهوت ؛ یعنی اندیشه

نادرست ، ادراک ناپاکی ، کشتن ، دزدیدن ، کامجوئی ، دروغ گوئی ، بدگوئی ، درشتگوئی ، یاوه گوئی ، حرض ، بدخواهی ، و نظرهای نادرست ، اینها چیزهائی هستند که یا از شهوت یا از کینه یا از فریب پیدا می شوند . یعنی دشمنی و خشم ، فریب ؛ یعنی دانستن درغین ، اندیشه نابجا و نادانی است . ایه سه ، ریشه های کردارهای ناشایسته اند .

مراد از ریشه یا علت آن شرایطی است که بودنشان تعیین کننده ویژگی اخلاقی یک کردار ارادی است . (266)

بیمرگی ، راه بیمرگی ؛ راه ، حالت ((جنبه منفی نیروانه است که به طور مثبت برترین آزادی معنوی است)) . بیمرگی به ذات جاوید نیروانه اشاره می کند . (267)

شریفان ؛ مراد از شریفان ، همان ((آریاها))ست ، مراد از آریائی در متن های بودائی ، صفت نجیب ، عالی و شریف است نه صفت یک نژاد خاص . (268)

ارهت ؛ یعنی مرد تمام ، مرد ارزنده . و یکی از چهارتن شریف . (269) و این چهار تن انسانهای ایده آل فلسفه بودا می باشند :

1 به رود رسیده یا سوته پننه .

2 یک بار باز آمده یا سکد آگامی .

3 بی بازگشت یا آناگامی .

4 ارهت یا مرد تمام . (270)

آزادی از بند ؛ (یوگا) به معنای یوغ و بند است و در اصطلاح به چهار آلودگی گفته می شود که همان کام ، وجود ، نظرهای نادرست و نادانی است . ((یوگاکاهما)) یعنی ((آزادی از چهار آلودگی))(271)

نیروانه ؛ واژه ((نیروانه)) که پالی آن

((نبانه)) است ، دو اشتقاق پذیرفته است ؛ یکی که آن را ساخته شده از دو جزء : 1 نیر یعنی نه و وا می داند . ((وا)) یعنی : باد زدن ، وزیدن ، دمیدن ، نیسوا یعنی خاموش شدن چراغ ، آتش و مانند اینها ، و نیروانه یعنی خاموش شده ، سرد شده ، فرو نشسته ، فرو نشانده .

نظر دیگر این است که نیروانه از دو جزء : 1 نیر و وانه ساخته شده است . وانه یعنی شهوت ، تشنگی و طلب : از آنجا که روگرداندن (نی) از وانه یعنی شهوت است ، آن را نیروانه می خوانند . (272)

رهرو ؛ در لغت به معنای گدا و درویش است . ولی در اصطلاح بودائی به کسی گفته می شود که راه هشتگانه عالی را در انجمن رهروان می پیماید . در زمان بودا ، در هند ، مرتاضان دوره گرد بسیار بوده اند که همه را به نام پاری باجاکا می خوانده اند .

نام اینان بارها در متن های کهن بودایی آورده شده است . و اغلب نیز به نام عمومی تر سمنه براهمنه نامیده شده اند . اینان گاهی گروه وار و در جرگه های گوناگون می زیستند . در یوزگی می کردند ، زندگانی مرتاضانه در پیش می گرفتند و بی خانمان بودند ، ویژگی برجسته شان بینوائی ، بی جفت و بی فرزند بودن و ساده زیستن بود . هم اینان بودند که راه را برای انجمن رهروان بودائی باز کردند . رهرو زن ، ((بکونی)) ، و ((بکشونی)) خوانده

می شود . (273)

چهار حقیقت عالی

بودا با پیمودن راه هشتگانه عالی به چهار حقیقت رسید ؛ یعنی به حقیقت درباره رنج ، حقیقت درباره خاستگاه رنج ، حقیقت رهائی از رنج و حقیقت آن راه که به رهائی از رنج می انجامد . این راه خود به تنهائی هدف نیست ، مقصد و مقصودی دارد که همانا ((نیروانه)) است و ذات ((جاویدی)) . (274)

نیروانه و مسیر آن را دانستیم . اینک آن چهار حقیقت را دریابیم تا در مسیر نیروانه به سر منزل مقصود برسیم :

1 حقیقت عالی رنج (دوکاهام آریا ساکام) ؛ بودا می گوید : زائیده شدن رنج است ، پیری رنج است ، بیماری رنج است ، مرگ رنج است ، از عزیزان دور بودن رنج است ، با ناعزیزان محشور شدن رنج است ، به آرزو نرسیدن رنج است . سخن کوتاه ، همه پنج بخش دلبستگی رنج اند .

2 خاستگاه رنج ؛ خاستگاه رنج تشنگی است . (تاناهامیل و طلب) یعنی تشنگی کام ، تشنگی هستی و تشنگی نیستی . و همین تشنگی است کهبه دوباره زائیده شدن راه می برد و بسته به کامرانی است .

3 رهائی از رنج ؛ رهائی از رنج همان رهائی از تشنگی است . یعنی رها کردن آن ، روگرداندن از آن ، آزادی و وارستن از آن است تا نشانی از آن به جا نماند ، چون تشنگی از راه حس ها پیدا می شود ، پس رهائی از آن در خویشتن داری و نگهداری از درهای حس است .

4 راه رهائی از رنج ؛ این

راه همان راستی و درستی در شناخت ، در اندیشه ،

در گفتار ، در کردار ، در زیست ، در کوشش ، در آگاهی و در یک دلی ، یعنی سمادی است . (275) یعنی راه هشتگانه عالی .

راه هشتگانه عالی

1 شناخت درست ؛ یعنی شناختن چهار حقیقت عالی .

2 اندیشه درست ؛ آزادی از هوس ، بدخواهی و بیزاری و آزادی از آزار و ستمگری .

3 گفتار درست ؛ خودداری از دروغگوئی ، چرندبافی ، درشت گوئی و یاوه گوئی .

4 کردار درست ؛ پرهیز از آزردن زندگان ، یعنی کشتن ، دزدی بی عفتی .

5 زیست درست ؛ خودداری از پیشه هائی که برای دیگران زیان آور باشد ؛ چون اسلحه فروشی ، برده فروشی ، طالع بینی و . . .

6 کوشش درست ؛ برای دور ماندن از بدی پیروز شدن بر هر گونه بدی و شکوفاندن و نگاهداشتن هر نیکی که در رهرو پیدا می شود .

7 آگاهی درست ؛ رهرو در این گام درباره تن ، احساسات ، دل و . . . آگاهی روشن دارد و آگاه زندگی می کند .

8 یکدلی درست ؛ یعنی با آگاهی درست رو کردن به نگرش و به هر پله نگرش دل سپردن . (276)

کتب مقدس ؛

کهن ترین کتب بودائی موجود به زبان پالی مرسوم به تی پتکه یا سه سبد یا کانون پالی می باشد . ((سه سبد)) شامل :

1 ونیه پتکه یا سبد روشن

2 سوته پتکه یا سبد آئین

3 ابی ذمه پتکه یا سبد آئین برتر .

((سوته پتکه)) از

پنج مجموعه فراهم آمده است که به ((پنج نکایه)) معروف اند . یکی از این مجموعه ها کودکه نکایه یعنی مجموعه گفتارهای کوتاه است که خود از پانزده کتاب ساخته شده است . یکی از این پانزده کتاب به ((ذمه پده)) یا ((ذمه پده)) معروف است . (277)

مجموعه های بودائی :

1 آنگوتارا نیکایا (نکایه) .

2 دیا نیکایا (نکایه) .

3 میجمی ایمانیکیا (نکایه) .

4 سامی یوتانکایه .

5 سوتانی پاتا (متن کهن بودائی) . (278)

6 پیتاکا (سبدهای قانون) تالیف 241 ق . م شامل :

الف : حکایات ، ب : انضباط ، ج : شریعت .

7 یاتاگا .

8 کنجور و تنجور . (279)

مرگ بودا ؛ و انشعاب در آئین او

همان گونه که آمد ، ((سیدارته گتمه)) از خاندان سکیه در جنگل لومبن (نپال کنونی) متولد شد . تاریخ تولد او به درستی روشن نیست ، قرن ششم ق . م . قرن مورد توافق زمان بودا است . پدرش : ((سودودنه)) است . (280) بودا در سال 483 ق . م . در سن هشتاد سالگی در گذشت . (281) جان ناس می گوید : ((وی احتمالا در سال 560 ق . م . در شمال هند در یکصد مایلی شمال شهر بنارس متولد گریده است . پدرش راجه یا سلطانی بوده است که بر قبیله ساکیا فرمانروائی می کرده است . باری چهل و پنج سال بر بودا گذشت . در طی این مدت وی دائما به وعظ و

تعلیم و تربیت امور مشغول بود . سرانجام در هنگامی که عازم مسافرت به

بلدی مجهول بود . . . ، در هشتمین روز سفر خویش وقتش به سر رسید . پس از صرف مختصر طعامی هنگام ظهر در خانه زرگری به نام چوندا ، بسختی بیمار گردید و اندکی بر نیامد که جام مرگ رانوشیده ، در میان دو درخت صندل جان شیرین را تسلم کرد .))(282)

انشعاب در آئین بودا ؛ در اواسط قرن سوم ق . م . آئین بودا با حمایت آسوکا پادشاه قدرتمد هند رواج یافت . گسترش این آئین در سراسر هند باعث شد تا جنگ و رنج و ستم و نابسامانیهای اخلاقی اجتماعی کاهی یابد . دو قرن بعد از درگذشت ((آسوکا)) مذهب بودائی در هند کاملا فراگیر شد . از این دوران به بعد بود که از اعتبار و گستردگی دین بودا به تدریج کاسته شد . از قرن هفتم میلادی تا قرن دوازدهم میلادی دوران عزلت آئین بودا است . آنگاه این آئین از مرزهای هند گذشت و پا به سیلان ، بیرمانی ، سیام ، کامبوج ، ترکستان ، تبت ، چین ، کره ، ژاپن و . . . گذاشت و در این کشورها رواج یافت . سرنوشت اولیه این آئین پس از مرگ بودا (دو قرن بعد) دستخوش حوادث شد و به هیجده شاخه یا فرقه یا رنگ تقسیم شد . از میان این هیجده فرقه ، دو فرقه بزرگ ، مشخص گردید : فرقه ناقل کوچک و فرقه ، ناقل بزرگ پدیدار شدند .

ناقل کوچک یعنی طریقه ای که وسیله نجات فرد می گردد و ناقل بزرگ وسیله ای است که مؤ من می تواند

دیگران رابا خود هماهنگ و همراه سازد . این دو فرقه بعدها ((ماهایانا)) و ((هیتایانا)) نام گرفتند و سپس فرقه سومی که ((لاما)) نام گرفت ، پدیدار شد . فرقه ((ماهایانا)) که سختگیری های کمتری دارد ، امروزه در ((چین)) ، ((کره)) و ((ژاپن)) و آسیای جنوبی رواج دارد . مذهب ((هیتایانا)) که فرقه سنت گرای بودائی است و مبتنی بر تعالیم عصر ((بودا)) است ، در ((سیلان)) و ((بیرمانی)) پیروانی فراوان دارد .

نیروانا در تلقی این فرقه عبارت است از : ((زوال و نیستی و فنای مطلق)) . پیروان این فرقه معتقدند که نجات در هیچ است و بر این باورند که پارسایان در نیروانا دیگر نمی توانند به مقام بودائی دست یابند و دوباره به این جهان آیند و در نجات خلق بکشوند . اما فرقه ماهایانا ، نیروانا را یک نوع بهشت پرآرامش می داند . در اعتقاد عوام بودائیان نیروانا بهشت حقیقی تلقی شده است . و نیز می گویند پارسایان که در نیروانا منزل کرده اند ، می توانند به مقام بودائی برسند و در راه نجات انسانها بکوشند . بودای واقعی روزی ظاهر خواهد شد و بشریت از وجود او بهره مند خواهند شد . در این مذهب یک نوع دوزخ برای متوفی که اگر مجرم و گناهکار باشد ، وجود دارد . اما مذهب ((لاما)) که در تبت رواج دارد ، معجونی از اندیشه ها و عقاید و آراء ادیان بدوی است .

((لاما)) به معنای برتر و عالی تر است . (283)

فرقه های : ((ویب هاشی کا)) ، ((سوت ران

تی کا)) ، جوکاچارا)) و ((مادهیامی کا)) نیز از شاخه های ((هیتایانا)) و ((ماهایانا)) می باشند . در این شاخه نوعی ((واقع گرائی)) نهفته است . مثلا در شاخه ((ویب هاشی کا)) ، واقع گرائی بدون واسطه در کار است . و در ((سوت ران تی کا)) واقع بینی غیر مستقیم اشراق گونه ای به چشم می خورد .

((جوکاچارا)) روش سنتی بودائی در طریق ریاضت نفس و جسم را تبلیغ می کند . (284) این فرقه ها کدام بخشی از تعالیم بودا را حفظ کرده اند و مانند طبیعت هر مذهب دیگر در تفسیر و تبیین تعالیم و روش بودا با یکدیگر اختلاف دارند . اما دامنه و عمق این اختلاف به گونه ای نیست که آنها را در مقابل یکدیگر قرار دهد . هر چند که مذهب یا فرقه سنت گرای هیتایانا بیشتری به خرج می دهد و سخت گیری بسیاری دارد .

آیا وجود ((بودا)) یک افسانه است ؟

برخی دانشمندان معتقدند که وجود بودا افسانه ای بیش نیست . کرن دانشمند هند شناس هلندی می گوید بودا افسانه ای است که نپال ، تبت و چین ساخته شده . افسانه بودا از افسانه کریشنا کمتر ارزش تاریخی دارد . سنارت هند شناس فرانسوی در کتاب بررسی افسانه بودا می گوید که بودا ، افسانه خورشید آسمان است ، همان گونه که خورشید از تاریکی بیرون می آید ، بودا هم از مایا (تصور و خیال) متولد می شود . مادرش مانند ظلمت اندکی پس از طلوع فرزندش آفتاب ناپدید می گردد . اما بر خلاف این دسته از هند شناسان ، گروهی دیگر از جمله

اولنبرگ معتقد است که بودا واقعیت خارجی داشته و یک شخصیت تاریخی است نه اساطیری . محل و زمان تولد او بر اساس قطعه سنگ بدست آمده ای مشخص است . در قرن سوم قبل از میلاد پادشاه بزرگ بودائی آسوکا او را احترام نموده است .

این قطعه سنگ در سال 1896 م کشف شده است . در سال 1898 میلادی زائرین بودائی سبوئی را کشف کرده اند که مدعی بودند خاکستر بودا در این سبو است . (285)

مسئله ((خدا)) در آئین بودا ؛ فلیسین شاله می گوید با آنکه دین بودا خدایان بی شماری در زمین و آسمان دارد ، ولی کلا بدون خدا است . در تلقی بودا خدایان موجوداتی مانند سایرین تابع تحولات عمومی هستند . با این همه ، بی خدائی در اصول این آئین تصریح نشده است . بهر حال این آئین نقطه مقابل آئین ((برهمن)) و ((ودا)) ست . آئین بودا ((روح جهان)) رابه رسمیت نمی شناسد . ((برهمن)) و ((آتمان)) را قبول ندارد ، به ((وجود قائم بالذاتی)) قائل نیست . هیچ چیز را ثابت و ابدی نمی داند ، همه چیز در حرکت و در حال تغییر و فساد و زوال است . به هیچ جوهری مادی (مرکب و مجرد) باور ندارد . در این آئین سخن از ((وجود)) و ((لاوجود)) نیست . بودا درباره خدایان می گوید آنها هم مثل انسانها زوال پذیر و فانی هستند . بیقراری و عدم ثبات جهان بر خدایان نیز حکومت می کند . اگر چه عمر خدایان بیشتر از عمر انسان است ، ولی

ناپایدار و غیر جاویدان هستند . پس چون در این آئین خدایی وجود ندارد ، مراسم مذهبی طبعا وجود ندارد . آنچه هست ، یادبود است . بودائیان برای بودا مقام خدادی در نظر ندارند و به او متوسل نمی شوند و برایش دعا نمی خوانند .

او فقط شخصیتی است که بر اثر ریاضت و مبارزه با چهار رنج معروف ، به ((نیروانا)) راه یافته و در قلب نجات یافتگان همیشه حاضر است . تنها کاری که بودائیان در مقابل مجسمه بودا انجام می دهند ، پرتاب دسته گل است . آنان در هر ماه چهار بار برای ترویج دین در معابد جمع می شوند . بودائیان در اطراف استوپا (در هند) گرد می آیند و مراسم یادبود انجام می دهند . در این بنا از خاکستر مقدسین بودا نگهداری می شود . (286)

ادیان و مذاهب نوظهور هند

الف : آئین برهما سماج

هند سرزمین شگفتیهای بسیار ، همچنان دست اندر کار نمایاندن استعداد فلسفی و نبوغ انسانی خویش است . هند زادگاه اندیشه ها و تفکرات فلسفی عرفانی اشراقی انفسی جهان بشمار می رود . کلکسیونی از سه میلیون اندیشه و مکتب و مذهب و مسلک و . . .

هند براستی مهد آزادی عقیده است . دموکراسی عقیدتی تحمیل شده بر هند ، راز بزرگ این سرزمین اسرارآمیز است .

در سال 1828 میلادی فردی به نام ((رام ماهون)) آئین ((برهما سماج)) را اختراع کرد . برهما سماج یعنی جامعه برهما که در میان هندوان به جامعه پیروان برهمن مشهور است . ((رام ماهون)) ابتدا به تحقیق در ادیان و مکاتب بزرگ پرداخت و اطلاعات فراوانی به دست

آورد . او که زبانهای چندی می دانست ، در متون مقدس مذهبی ادیان و مذاهب جدید و قدیم جهان به مطالعه پرداخت . پس از این مطالعه بود که دین مسیح را بر دیگر ادیان ترجیح داد و به مردم هند معرفی نمود . او در آغاز قرن نوزدهم مبلغ رسمی دین مسیح در سراسر هند شد . ((ماهون)) به این بسنده نکرد و خود دست اندرکار پروردن مذهبی جدید شد . با استخدام برخی تعالیم بودا و برهمن و دین عیسی ، ترکیبی جدید آراست . این مذهب التقاطی پیروان فراوانی یافت . وارث ماهون فردی به نام ((سوامی)) علیه این آئین شورید و جامعه آریان را پدید آورد که سازمان طبقاتی ، چند خدائی و خرافات و بت پرستی را احکام حضرت مسیح را به باد انتقاد گرفت . او بیشتر از آئین ودا متاءثر بود . آئین او با استقبال روبرو شد و هزاران پیرو یافت . وارثان این آئین ، دو زن غیر هندی ((هلنا)) و ((آنی برانت)) به آئین هندو روی خوش نشان دادند و از آن تاءثیر پذیرفتند . بنابراین آئین ((برهما سماج)) به دگردیسی های متضادی پرداخت و سرانجام در آئین هندو متوقف شد . (287)

ب : آئین راما کریشنا

راماکریشنا کودک فقیری از بنگال بود که مدتی به مسیحیت گروید و بهره ای شایان برد . او به الوهیت عیسی باور کرد . او ضمن اینکه یک عیسوی بود ، اعتقاد داشت که ((بودا)) و ((کریشنا)) و دیگران تناسخ یک خدا هستند . او خود وسوسه می شد که یک

((راما کریشنا)) است و او مدتی بعد به اسلام گروید و اندکی بعد ((هندو)) شد و سپس ((راماکریشنا)) گردید . او فردی عامی و عاری از دانش معمول بود . او به خدای مادر یا مادرخدا باور داشت . و چیزی جز این نمی دانست . او خود را فرزند آن خدا می دانست . راماکریشنا به پیروان خود می گفت : همه ادیان راهی به سوی پروردگار هستند و لذا از دینی به دین دیگر گرویدن کار نادرستی است . زیرا همه رودها به طروف اقیانوس روان هستند ، تو هم روان شو و مانع رفتن دیگران نباش . او پیروان زیادی یافت . یکی از پرشورترین پیروان او جوانی از تبار ((کشاتریا)) (شاهزادگان) بود که گردن بند ((راماکریشنا)) را برگردن انداخت و شاگرد او شد . این شاگرد پرشور در مقام تعریف ((خدا)) بر آمد و ((خدا)) را مجموعه ارواح معرفی کرد . او به یاران خود توصیه کرد که دست از ریاضت بردارند و از مطالعه در ادیان و مذاهب دیگر دوری نمایند . و به جای این کارها ، ((جسم)) خود را در راه خدمت به ((جامعه)) بکار گیرند . این جوان خود را ((وی وکاناندا)) نامید و در سال 1893 م هند را ترک کرد تا برای رسالت ((راماکریشنا)) در خارج از هند وجوهی گرد آورد . او در ((شیکاگود)) به عنوان نماینده ((مذاهب هندو)) در کنفرانسی از وحدت ادیان سخن گفت و بر این اصل تکیه داشت که خدمت به خلق بهترین عبادت پروردگار است . او شنوندگان خود را بشدت تحت تاءثیر قرار داد .

او به حاضران گفت که جز موجودات زنده خدائی وجود ندارد . اندکی بعد به هند بازگشت و آئین جدیدی ارائه کرد . او می گفت ما احتیاج به آئینی داریم که انسان ساز باشد و گوشه گیری و ریاضت و . . . را رها سازید ، خدایان را از ضمیر خود بیرون کنید . خدا و عبادت چیزی جز خدمت به خلق نیست . (288)

ویژگی های مذهب بهاگتی

این مذهب ترکیبی از تعالیم اسلام و مشرب تصوف و آئین هندو است . این مذهب حد وسط میان عبادات عامیانه و نظرات وحدت وجودی های هندوها است . بهاگتی در تلقی وحدت وجودی آن که جوهره تماما فلسفی صوفیانه است ، ریشه در تلقی بودائی وجود دارد . بنابراین مذهب بهاگتی علاوه بر مایه های فوق ریشه ای بودائی نیز دارد که بعد جذبه و عرفان آن را نیرو می بخشد و بر نشاط مردان تارک دنیا و مافیها می افزاید ؛ زیرا بهاگتی به معنای پارسا و تارک دنیاست . پیشوای این فرقه ((راماند)) که شهرت فراوانی دارد ، می باشد . (289)

کتاب شناسی ادیان هند ؛

به فارسی : تنها منبع دست اول و منحصر بفرد در این زمینه : داریوش شایگان / ادیان و مکتبهای فلسفی هند . 2 جلدی امیرکبیر . تهران 1357 . فلیسین شاله و جان ناس اطلاعات عمومی ناچیزی می دهند : ن . ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ جان ناس / تاریخ جامع ادیان . در رابطه با آئین بودا : متن اصلی سخنان بودا : ع . پاشائی / ذمه پده

یا سخنان بودا . انجمن فلسفه ایران 1357 . تهران . تحلیل ادیان بزرگ هند . ن . ک : دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان 2 جلدی . تهران 1359 درباره شناخت سیکها استاد نورالدین چهاردهی .

به فرانسه ، منابع عمومی ؛ درباره بودا

دیان نوبنیاد و جدید در کشور بزرگ هند

آئین کبیر

یکی از ادیان نوبنیاد در هند ، ((آئین کبیر)) است که مؤ سس و نبیان گذار آن یکی از شعرای هند بود به نام ((کبیر)) که در سال 1412 1488 میلادی آئین خود را تاءسیس کرد . ((کبیر)) شاگرد ((رامانااندا)) تهذیب کننده مذهب ((ویشنوئی)) بود . ((کبیر)) بافنده ای ساده از اهالی شهر بنارس ، پدرش مسلمان و مادرش از فقه برهمن بود ، او تصمیم گرفت که دین هندوئی و اسلام را تلفیق نموده و آئین جدیدی را پدید آورد .

در آئین کبیر ، مسجد و معبد و بت و مراسم ختنه کردن وجود نداشت ، وی در اشعارش از توحید سخن گفت ، و هم او مساجد مسلمانان و معابد هندوان و کلیسای مسیحیان مسیحیان را پاک و مقدس می دانست .

کبیر ، رام هندو ، و الله اسلامی را یکی می دانست ، او به تناسخ اعتقاد فراوان داشت ، و مانند هندوها دعا می کرد . یاران و پیروانش او را ((کبیر پانتین)) گویند . (290)

((کبیر)) جهت اطلاع از دو آئین اسلام و هندو از کتب آنان بهره فراوان گرفت ، و آنچه را که آموخته بود در قالب اشعار در آورده و به مردم هند ارائه می داد ، و همه اشعارش بر محور توحید و موحدان دور

می زد .

کبیر در اشعارش درباره عظمت و بزرگی پروردگار گفته است :

((در این جهان موجودی است بدون نام ، که از وی هرگز نتوان سخن بر زبان آورد ، در آنجا نه صورت است و نه جسم ، نه طول است و نه عرض ، نه دم زدن و نه سخن گفتن ، بنابراین چگونه می توان او را توصیف و تعریف کرد ، چرا که شرح او در قالب و الفاظ و کلمات نگنجد .))

کبیر مانند اکثر مردم هند ، عقیده به تناسخ داشت و شدیدا تحت تاءثیر این باور قرار گرفته بود . وی در سال 1518 میلادی درگذشت و برای دفن او میان مسلمانان و هندوها اختلاف و درگیری بوجود آمد ، مسلمانان او را یک مسلمان و هندوها او را یک هندو می دانستند ، مسلمانان در نظر داشتند او را طبق دستورات اسلام بخاک بسپارند و هندوها می خواستند طبق دستورات مذهب هندو او را بسوزانند و خاکستر او را در درود مقدس گنگ افشانند .

کبیر پس از مرگش گروهی او را در حد خدائی قرار دادند و مقام او را تا حد پرستش بالا بردند و عنوانش را به خدائی کشاندند . (291)

اکبر شاه و آئین وی در هندوستان

در هندوستان پس از درگذشت همایونشاه ، فرزندش ، ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر معروف به اکبر شاه در سن 13 سالگی به جانشینی پدرش برگزیده شد و تا ده سال زیر نظر نائب السلطنه ، بیرام خان ، کشور را اداره می کرد . اکبر شاه که در قرن شانزدهم می زیسته ، چون به دنیا آمد ، مادرش او

را محمد نام نهاد . و چون به سن بلوغ رسید به اکبر شاه مشهور شد ، اکبر شاه علاقه وافری به شاهکارهای ادبی و تاریخ و علوم هندو داشت ، دستیاران دانشمند اطراف خود را وادار نمود که آنها را به زبان فارسی که زبان رسمی دربار بود برگردانند ، و درباره ادیان و مذاهب موجود در هند شخصا اقدام به کاوش و تحقیق دامنه داری نمود ، او گاهی درباره دین مقدس اسلام و گاهی در مورد آئین مسیحیت و گاهی پیرامون دین یهود و نیز دیگر ادیان و مذاهب گوناگون در هند به تحقیق می پرداخت ، تا شاید از این رهگذر برای وحدت کشور هند ، آئین و مذهبی جدید که در بردارنده تمام مزایای ادیان موجود در هند باشد ، معرفی نماید و آن کیش را در میان عموم مردم کشور رواج دهد .

در آغاز در اطراف مذهب بزرگ هندو و بودائیان که به تناسخ عقیده داشتند ، کاوش فراوان نمود ، و با نهادن علامت هندوها بر پیشانی خود ، در میان مردم ظاهر می شد ، و خود را از آن گروه و فرقه نشان می داد ، و از طرف دیگر برای سازش با ادیان دیگر در آن کشور مانند زرتشتیان ، با پوشیدن پیراهن مقدس آنان و بستن کمربند کشتی زیر لباس ، می خواست از این طریق آنها را از خود راضی نماید .

او از شکار حیوانات دست کشیده تا بدین وسیله فرقه جینیان را از خود خوشحال کرده باشد . و چون آئین مسیحیت بوسیله پرتقالیها وارد کشور هند شده بود دستور

داد تا چند نفر از کشیشان مسیحی را بحضورش آوردند ، آنها هم اکبر شاه را با شگرد خاصی تحت تاءثیر گفتار خود قرار دادند و او را شیفته و علاقه مند آئین مسیحیت نمودند لذا اکبر شاه دستور داد تا عهد جدید و عهد عتیق را ترجمه نموده و در دسترش عموم مردم هند قرار دهند و به کشیشان آزادی کامل در ترویج دین مسیح در کشور پهناور هند داد و بهمین جهت آئین مسیحیت در آنجا نیز گسترش پیدا کرد .

اکبر شاه از هر یک از پیروان ادیان هند زنی را اختیار نمود! از برهمنان و بودائیان و مسلمانان و دیگر گروه های مذهبی . ولی آنچه که او را رنج می داد اختلافات ادیان گوناگون و ناهماهنگی آن ادیان و مذاهب بود ، سرانجام تصمیم گرفت تا از میان آن همه ادیان و مذاهب در کشور هند ، یک آئین برگزیده شود تا بلکه از این طریق به اختلافات مذهبی در هند پایان دهد .

اکبر شاه با تشکیل یک مجلس عمومی از فرماندهان لشکری و دولت مردان کشوری و دیگر شخصیتهای مملکت ، مردم را وادار به قبول یک آئین نمود و حاضران در برابر این پیشنهاد تسلیم شده و ااعلان قبولی را به حضور شاه عرضه داشتند . اعضای مجلس هم به ناچار اقدام به صدر منشوری نمودند که طی آن مردم ملزم به قبول توحید و خداپرستی بر اساس قانون ((وحدت وجود)) شوند که متکی بر سنت هندوئی و آتش پرستی زرتشتیان و بر اساس عقاید گروه جینیان دائر بر خودداری از خوردن گوشت حیوانات و کشتن گاو

مقدس و دست نیازیدن به گناهان کبیره بود .

بدین ترتیب ، مردم هند باید لااقل در سال صد روز به گیاه خواری روی آورند و اجرای این دستور برای عموم مردم هند اجباری و ضروری اعلام شد و بر اساس آن مسلمانان از انجام هر گونه مراسم مذهبی ممنوع گردیدند ، سرانجام مسلمانان علیه اکبر شاه شورش نمودند و اکبر شاه گروه بسیاری از مسلمانان را از هند به خارج تبعید نمود و منشور مجلس و شاه مورد قبول مسلمانان واقع نگردید مگر گروه بسیار کمی که از این رهگذر حافظ ریاست و مقام خود شدند . شورش عموم مسلمانان سبب شد که سرانجام ((جهانگیر شاه)) فرزند ((اکبر شاه)) ، پدرش را مسموم نمود و به زندگی ننگینش پایان داد . (292)

نظام طبقاتی در کشور هند

کشور پرجمعیت هندوستان با آن تاریخ کهنش ، بیش از هر جامعه ای رنگ طبقاتی دارد ، که می توان عنوان طبقات آن کشور را بر پنج طبقه و دسته و گروه مشخص کرد :

1 قوم آریائی : که در 4000 سال قبل ، در دسته های مختلف وارد هند شدند و این ورود چون حالت تهاجمی داشت ، آریائیها به عنوان نیروی پیروز و مردم بومی هند به عنوان قوم مغلوب شناخته شدند . نیروی مهاجم ، اقوام بومی را کنار زدند و خود یک جامعه تشکیل دادند . آریائی ها پس از پیروزی قدرت را بدست گرفتند ، و حکومت را در خاندان خود موروثی نمودند که بعدا به شاه زادگان و پادشاهان هند شناخته شدند و سلطنت و حکومت در این سلسله قرار گرفت .

طبقه دوم ، چهره های قدیسین و زاهدان بود ، که احتیاجات و نیازهای معنوی و مذهبی و روحانی مردم هند را بر آورده می نمودند . آریائی ها خود معتقد به قوای مرموز غیبی بودند و مذاهب ابتدائی مانند روح پرستی و آنمیسم در میان انان رواج داشت و مردم بومی هند هم با این عقاید و ادیان ابتدائی سر و کار داشتند و بر این باور بودند که اجنه و ارواح خبیثه و شرور طبیعت ، در جنگلها و رودخانه ها و در تاریکی ها و دامنه کوهها مکان دارند و هر آن ممکن است صدمه های فراوان بر آدمیان از رهگذر انجام مراسم مذهبی آنان را شاد نمود .

براساس این باورها ، مردم احتیاج به افرادی داشتند که پاسخگوی آنان در مورد ارواح شرور و خبیث باشند تا آنان را در پناه قدرت معنوی خویش قرار داده و یاری رسانند . و از طرف دیگر چنین افرادی می توانند قدرت قوای خیر و عطوفت و محبت خدایان بزرگ همچون خدای طوفان ، خدای گندم ، خدای باران ، خدای زمین ، و دیگر خدایان طبیعت را به سوی آنان جلب نمایند . و این افراد پرقدرت همان برهمن ها یا روحانیون ادیان هند بودند که دومین طبقه از مردم هند را تشکیل می دادند . که اید طبقه اول را اداره کنندگان امور سیاسی کشور ، و طبقه دوم را روحانیون و معلمان مذهبی کشور نامید که جامعه را بر محور آئین و مذهب قرار می دادند

3 طبقه سوم : گروه کشاورزان بودند که چرخ اقتصاد کشور را به کار انداخته

و احتیاجات اقتصادی را از این طریق تاءمین می نمودند .

4 طبقه چهارم : گروه صنعت گران بودند که این طبقه را در ردیف غلامان و بردگان قرارشان داده بودند .

5 طبقه نجس : این طبقه مردمان غیر آریائی بودند که پیش از هجوم آریائیها ، جزء مردمان بومی آن سرزمین به حساب می آمدند ، که بعدا آریائی ها نام نجس را بر انها نهادند و تا امروز که حدود 4000 سال از ورود این قوم مهاجم آریائی به کشور هند می گذرد ، هنوز مردم هند آنان را به نام نجس می خوانند ، گر چه گاندی برای اولین بار آنها را ((بندگان خدا)) نامید ، ولی مردم هند زیر بار این عنوان نرفتند و هنوز هم راجه های هند در موقع مزد دادن به این کارگران پول را در برگ پیچیده و یا در کاسه ای که در دست دارند به آنان می دهند ، تا مبادا دست اربابان به دست این افراد تماس حاصل کند! مردم هند هنوز آنها را به نام ((نجس ها)) یا ((دراویدها)) می خوانند ، و اکثر این جماعت در اماکن مخروبه و ویرانه های زندگی می کنند .

بنابراین در هند پنج طبقه وجود دارند که عبارتند از :

1 برهمنا 2 کاشاترها 3 کشاورزان 4 بردگان و صنعتگران 5 دراویدها یا نجسها . ناگفته نماند که طبقه برهمنان و روحانیون ، پرقدرت ترین و نیرومندترین گروه را در جامعه هند تشکیل می دهند . (293)

اعتقاد به تثلیث در آئین هندوئی

در باورهای هندوئی ، روان بی آغاز و انجام جهان را بر همان گویند که وجود او را

سه تثلیث تشکیل می داده است :

نخست : برهما که پدید آورنده است .

دوم : ویشنو که نگاهبان موجود است .

سوم : شیوا که نیروی مخرب جهان است .

این سه در زبان سانسکریت ((تریموتری)) گفته می شود و در اساطیر هندو آمده است که : برهما در آغاز خلقت آدم را بنام ((منو)) یا ((من)) آفرید آنگاه به فکر نخستین موجود زن در رابطه با خلقت او افتاد ، و لذا ((شتاتاروپا)) را که بنابر قولی دختر خودش بود خلق نمود و از این رو پس از پدید آمدن ((منو)) یا آدم ابوالبشر ((و شتاتاروپا)) یا حوای هندو همه انسانها بوجود آمدند .

و این آدمیان از نظر مقام و عنوان و عظمت ، یکسان نبودند ، و این عدم تساوی مربوط به خلقت و پیدایش آنان است ، که به چهار طبقه تقسیم شدند و هر یک از طبقات دارای کاست - ((نژاد)) - ویژه ای می باشند .

برهمنا که عالی ترین طبقه اند ، از سر ((منو)) پدید آمدند . و پادشاهان و امراء و پهلوانان از دست های او خلق شدند ، و پیشه وران و کشاورزان از رانش زاده شدند ، و طبقه چهارم که گروه دراویدها باشند از پای او متولد شدند! و این طبقه چهارم دراویدها یا به قول مردم هند نجس ها به هیچ عنوان اجازه ندارند که در طبقه غیر خود راه یابند و با آن سه طبقه دیگر آمیزش و معاشرت داشته باشند! حتی اگر دارای لیاقت ، دانش و فضیلت و شجاعت هم باشند نمی توانند در میان

طبقات سه گانه دیگر باشند ، زیرا تقسیمات اجتماعی تغییر ناپذیر است ، و هر کودکی در هر کاستی نژادی بدنیا آمد ، باید برای همیشه در همان کاست در جا بزند و بماند تا مرگ او فرا رسد(294)

فرقه جوکیان

جوکیان یا ((یوگا)) به معنی رام نمودن حیوان سرکش آمده است ، و مجازا در مفهوم مطیع و منقاد کردن نفس سرکش حیوانی با یک سلسله تعلیمات انسانی و تربیت روحانی بکار برده شده است ، و این روش به پیروی یکی از مکتب های آئین هندو می باشد که هدفش ارتقاء و وصول به کمال و انصراف از جهان مادی از رهگذر تمرینات و ریاضات شاقه جسمانی است ، و این تمرینات مشکل و ریاضات جانفرسا عبارتند از : بی حرکتی ، تحمل زجر و شکنجه های ویژه ، انضباط تنفسی ، قبض حواس ، تمرکز مدام قوای دماغی ، امحاء تمام افکار و اندیشه ها و بالاءخره کارهایی که شخصیت انسانی فرد را بکلی نابود سازد .

فرقه جوکیان بر این باورند که با انجام این کارها علاوه بر اینکه از تجدید حیات رهایی می یابند ، با روح کلی نیز متحد شده و به مرحله کمال می رسند و آنچه بخواهند همان می شود . (295)

فلسفه یوگا یا جوکیان ، بطور کلی ، فلسفه ریاضت است که نتیجه آن تسلط کامل بر نفس و تزکیه روح و انصراف از عوالق جهان مادی می باشد و هدف مکتب یوگا نه تنها رهایی از شر نفس سرکش و نجات دادن آن از ناپاکی هاست بلکه هدف اساسی ، رسیدن به مرز کشف و شهود و

ارتباط با حقیقت جهان و روح کلی و واقعیت مطلقه است .

مکتب یوگا به دنبال عقاید ودانتا که طریق نجات را در ترک علائق مادی و توجه تام به روح و ضمیر شخصی و روح کلی می داند ، پدیده آمده و در حقیقت همچون تصوف اسلامی ، مسلکی وابسته به آئین هندو است .

یوگا یا مرتاضان هند ، با انجام اعمال پرمشقت و جانکاه جسمانی ، می خواهند نفس سرکش را ، رام و حجاب تاریک مادیت را از پیش روی خود بردارند تا از این طریق به معنویت مطلق دست یابند . ریاضات و اعمال یوگا و جوکیان و مرتاضان هند بر چهار محور است .

1 راجه یوگا : ریاضت به منظور تربیت قوای ذهنی و روحی .

2- کرما یوگا : ریاضت به منظور تربیت قوای جسمی و ورزیدگی عملی .

3- هتا یوگا : آزادی روح از رهگذر خدمت به غیر و احسان درباره دیگران .

4- جناته یوگا : وصول به حق و ابدیت از رهگذر حکمت و علم به حقایق اشیاء .

کتاب مسلک یوگا یا مرتاضان هند

این فرقه دارای کتابی هستند که در چهار موضوع سخن می گوید :

1- شکل و هدف یوگا و چگونگی تفکر آنان .

2- وسیله رسیدن به حالت تفکر و توجه به درون خود .

3- تشریح بدن و چگونگی قوای روحی و نیروی مافوق طبیعت که در اثر ریاضت فکری و توجه به درون ، می توان به آن مرحله و مقام خاص معنوی رسید .

4- کایوالیا - تنهائی - و در انزوا به سر بردن .

بزرگترین هدف ، در

یوگیسم ، تنهائی است ، زیرا با تنهائی می توان روح را از دنیا جدا کرد و آن را به عالم خودش یعنی جهان برهمن و خدای عالم اتصال داد ، و برای پیمودن این مراحل چهارگانه ، ریاضت کشان یا پیروان مکتب یوگا موظف اند مراحل هشتگانه زیر را انجام دهند :

1 یاما : از طلب لذات و فریب و نیرنگ ، و از کسی چیزی را خواستن و آلوده شدن به فحشا و راحت طلبی و از هر نوع آزار به دیگران باید دوری کرد .

2 اءسانا : باید به ریاضت های بسیار سخت بدنی اقدام کرد و سختی های جسمی را باید تحمل نمود که انواع آنها به 84 نوع ریاضت می رسد ، که در طی آن جوکی و مرتاض می کوشد تا به طرز ویژه ای بنشیند ، زیرا نوع نشستن در تمرکز قوای دماغی اثر فراوان دارد .

3 نیاما : بطور کلی رابطه خود را با جهان خارج قطع کرد و همه توجه باید به امور روانی و معنوی معطوف گردد .

4 پرانایاما : در این مرحله مرتاض باید نفس کشیدن خود را کنترل کند و تحت نظم ویژه ای در آورد ، و در آغاز باید روش نفس کشیدن مخصوص ریاضت کشان را فراگیرد .

5 پراتیاهارا : باید کنترل افکار را بنحو کامل در اختیار داشته باشد و همه توجه خود را از یان جهان خارج گرداند .

6 دهارانا : باید بگونه کامل به آرامش فکری و تمرکز قوای دماغی دسترسی پیدا نماید .

7 باید همه توجه فکری و درونی را

به یک نقطه و عقیده خاص تمرکز دهد .

8 سمادهی : این مرحله آخرین مراحل خط یک یوگا و مرتاض است که باید از این رهگذر به آن مقام والای مرتاضی برسد و حالت از خود بیخود شدن و اغماء و روحانی را بیابد و در این هنگام ، مرتاض یوگائیست به سر منزل مقصود می رسد و می تواند ((پروشه)) یا روح خود را بکلی از عالم ماده یا ((پرگریتی)) رها سازد ، و در جهان مجرد راه یابد . (296) رو مجرد شو مجرد را ببین .

چند خواهی پیرهن از بهر تن

تن رها کن تا نخواهی پیرهن

آب پرستی یا مذهب آب پرستی در هند

گر چه این عنوان یعنی آب پرستی برای مردم امروز ، باور ناکردنی است ، ولی آنچه از لابلای اوراق تاریخ درباره گذشتگان و مردم پیشین بدست آمده ، روشنگر این مطلب است که بشر ، روزی بر این باور بوده ، و آب را به عنوان یکی از مظاهر پر قدرت جهان می شناخته . گویا این عقیده پس از طوفان حضرت نوح علیه السلام در اعتقادات مردم راه یافته است .

انسانهای پیشین از ترس و وحشت حادثه طوفان حضرت نوح علیه السلام احترامی بس فراوان برای آب قائل شدند و مظهر آن را به صورت مجسمه ای در آوردند و به عبادت و پرستش آن روی آوردند ، و برای جلب رضایت آب قربانی کردند ، عده ای در کشور مصر ، رود نیل را عنوان خدائی دادند و مراسم ویژه ای برای آن بر پا کردند ، از جمله اینکه : زیباترین دوشیزه را می آراستند

و با تشریفات خاصی او را به ساحل رود نیل آورده ، و دختر بیچاره را به کام امواج دریا می سپردند ، آنگاه به شادی و پایکوبی می پرداختند ، زیرا بر این باور بودند که رود نیل مصدر ارزاق است ، اوست که خوردنی ها و پوشیدنیها را در دست دارد ، اوست که می تواند او را غضب و خشم باز دارد و دست او را برای اعطاء روزی و رزق فراوان گشاده سازد!

این روش خرافی تا عصر ظهور اسلام در میان اقوام مصر رواج کامل داشت و چون آئین انسان ساز اسلام به مصر راه یافت این خرافه را از قلوب مردم آن دیار زدود . (297)

در کشور پهناور هندوستان نیز ، گروهی به نام ((آب پرستان)) وجود دارند که عبادت و نیایش آب را بر خود واجب و ضروری می دانند ، از جمله مراسم مذهبی آنها این است که : بامدادان هنگام طلوع آفتاب ، در کنار دریا یا رودخانه و یا نهر و جوی رفته و مقداری آب در کف دست خود برداشته کمی از آن را به طرف راست و کمی به طرف چپ و مقداری به طرف آسمان و کمی پشت سر و مقداری روبروی خود می ریزند ، و این در یک نوع مراسم و نیایش مذهبی این گروه شمرده می شود ، و اگر دریا یا رودخانه کم آب شود ، آنان بر این عقیده اند که خداوند از مردم قهر کرده است در نتیجه برای فرو نشاندن قهر خدا ، مانند مصریان قدیم ، دختر بخت برگشته ای را به عنوان عروس

دریا ، به امواج آب می سپارند و این چنین رضایت خدا را فراهم می سازند!(298)

شهرستانی در کتاب ملل و نحل (299) می گوید : گروهی از مردم هند بر این باورند که ان الماء ملک . . . و معه ملائکه و انه اصل کل شی ء و وجود و رشد و بقاء و پاکیزگی آنچه در جهان هست تماما احتیاج به آب دارند و این فرقه را ((آب پرستان)) خوانند . و چون برای نیایش آماده می شوند ، خود را عریان نموده و فقط عورت را می پوشانند و آنگاه وارد آب شوند و حدود یک ساعت یا دو ساعت یا بیشتر در آب مانده و مقداری گل در دست دارند که آن را برگ برگ کرده ، در آب می اندازند ، سپس به تسبیح و اوراد مخصوصی مشغول می شوند ، و در موقع بیرون آمدن از آب ، آب را به حرکت درآورده و از آن خارج می شوند ، و پس از خروج ، به پاس این موفقیت که بدست آورده اند ، یک سجده انجام می دهند .

گاوپرستی یا توتم پرستی در هند قدیم و امروز

در متون مقدس زردشتیان آمده است که : در کنار رود مقدس ، دو دانه روئید شده ، یکی این سمت رودخانه و دیگری آن سمت رودخانه ، از یکی کیومرث نخستین انسان - پدید آمد ، و از دیگری نخستین گاو . بنابراین در فلسفه دین زرتشت نخستین آدم با اولین گاو همزاد و همراه است ، و به همین سبب نقش گاو در مذهب هندو کیش زردشت بسیار

مهم تلقی شده است و آنها بر این باورند که گاو توتم آبائی است و جد اعلای آنان در گاو تجسم پیدا کرده و تجلی نموده است .

بدین ترتیب ، از اعصار پیشین ، در فکر و اندیشه مردم هند ، گاو به عنوان توتم جد اعلای آنان متمرکز شده و امروزه گاو به صورت حیوانی مقدس و محترم در نزد جمعی از مردم هند تلقی می شود که گوشت آن را بر خود حرام نموده و خوردن آن از گناهان نابخشودنی محسوب می شود ، زیرا توتم مظهر و تجلی گاه روح جد بزرگ تیره و طائفه شمرده می شود . (300)

در این باره دکتر ترابی می گوید : در آئین هندو ، علاوه بر خدایان فراوانی که وجود دارند ، حیوانات مقدس متعددی مانند بوزینه - میمون - و مار و غیره وجود دارند که در راءس آنها ، گاو از همه مقدس تر است ، مخصوصا گاو ماده که مقدس ترین حیوانات و مظهر همه خدایان شمرده می شود ، و به عقیده همه طبقات هند گاو ماده در عالم بالا مقامی والا دارد ، و این قداست گاو و ارواح اجداد در بین همه پیروان آئین هندو ، به هر گروه و فرقه ای که منسوب باشند ، محترم و معبود مقدس محسوب می شود ، و روی همین قداست گاو ماده است که کشتن و خوردن گوشت این حیوان بمنزله کشتن و خوردن انسان ، و از گناهان بسیار بزرگ شمرده می شود ، این عمل خود یکی از علل دشمنی و جدائی بین هندوها و مسلمانان می باشد

.

در عید اضحی ، سال 1958 میلادی در شهر ((میرت)) بعضی از مسلمین ، در یک گاری مقداری از گوشت های قربانی را می بردند ، هندوها به مسلمانان حمله برده و نبردی شدید میان آنان رخ داد که جمعی کشته و گروهی مجروح شدند . (301)

استاد آل اسحاق می گوید : در آئین هندو علاوه بر خدایان ، به پیروی از آئین توتمیسم ، بعضی از حیوانات مانند گاو ماده که مظهر کلیه آنها است ، و بوزینه و مار و درختان و بعضی از نباتات ، و علاوه بر اینها ، رود گنگ و بعضی از رودخانه های دیگر مورد تقدیس و نیایش و پرستش است . (302)

در هندوستان احترام گاو به حدی است که گاهی اگر گاوی در وسط خیابان بخوابد ، صف های طویلی از اتومبیل ها و اتوبوس ها تشکیل می شود بدون آنکه کسی حق داشته باشد که گاو را از سر راه مردم حرکت دهد و حتی پلیس هم چنین اجازه ای ندارد! تا اینکه خود گاو از سر راه با خیال راحت برخیزد و راه را برای اتومبیل ها باز کند . بخاطر همین احترام به گاو و دیگر حیوانات ، گوشت در هندوستان تقریبا کم مصرف می شود . در هند تقریبا یکصد و پنجاه میلیون گاو ، و چهل میلیون میمون - بوزینه - وجود دارد ، و یکی از علل نزاع بین هندوها و مسلمانان بر سر کشتن گاو است . (303) و آقای سید هادی خسروشاهی در روزنامه وظیفه سال 1337 (30 بهمن) بدین مطلب اشاره کرده اند .

بوزینه پرستی در کشور هندوستان

در کشور هند همانگونه که گفته شد ، خدایان بسیاری وجود دارند که یکی از آن خدایان ، بوزینه است ! در بعضی از ایستگاههای هند به همان اندازه که مسافر وجود دارد ، میمون هم دیده می شود ، این بوزینه های شیطان اغلب به داخل کوپه های قطار آمده ، شخصی را غافلگیر نموده و هر چه گیرشان بیاید با خود می برند ، برای جلوگیری از این کارها ، دولت پنجره های قطارها را با میله های آهنین مسدود نموده است ، و مسافران هم ه خاطر مقدس بودن آنها مزاحمت بوزینه ها را تحمل می کنند و احدی جراءت آزارشان را ندارد ، مساءله وجود میمون در کشور هندوستان از مسائل پرماجرا و بغرنج دولت هند است ، گاهی دولت مجبور می شود هر چند ماهی آنها را از شهرها گرد آورده و به چنگ های دور دست برد ، البته این کار دولت نیز بر مقدسین هندگران می آید . (304)

مارپرستی در کشور هندوستان

همانگونه که در پیش گفته شد یکی از خدایان مردم هند ((مار)) است که عنوان خدایی به این موجود سمی و خطرناک داده اند و برای آن ارزش زیادی قائل اند . در خاور دور مانند چین ، درگذشته معابد و عبادتگاههای فراوان ، برای مار دیده شده است که امروز آثار و بقایای آنها پا برجاست . عبادت کنندگان مار بر این باورند که این حیوان توتم این قوم است ، و برای همین هم آن را پرستش می کنند . گاهی در کوچه های هند بعضی از معرکه گیران در حالی که بانی مار را

به رقص در می آورند ، بعضی از عابرین ، در برابر آن حیوان ، کرنش و تعظیم می کنند و به احترام برمی خیزند ، این افراد همان گروه مارپرستان اند . (305)

پرستش آلت تناسلی در هند

در میان عده از هندوان ((شیوا لیگا)) ، عنوان و علامت آلت تناسلی است . در این باره سخن فراوان گفته شده است که آلت تناسلی مورد پرستش عده ای است ولی آیا این پرستش به آلت تناسلی مردان است یا در مورد آلت تناسلی زنان هم چنین باوری هست ؟ بدرستی روشن نیست . بنا به روایتی ، زنان آلت مردان و مردان آلت زنان را می پرستند چه آنکه در معبد ((مندیر)) مجسمه آلت مرد و زن در حال آمیزش ، آویزان شده و مورد ستایش هر دو گروه می باشد . (306) در این رابطه یکی از دوستان که به کشور تایلند سفر کرده بود ، داستانی را از گروه آلت پرستان آن کشور برای ما اینگونه روایت می کرد : ((در یکی از روزها به اتفاق چند نفر از دوستان برای گردش از محل سکونت بیرون آمدیم . در یکی از خیابانهای پرجمعیت به یک ساختمان بسیار زیبا و پر شکوه رسیدیم که جمعیت فراوانی داخل و خارج می شدند ، از ماءموران دولتی که برای محافظت در آنجا در گردش بوند جویا شدیم ، معلوم شد که ورود برای عموم آزاد است . به اتفاق همراهان به درون ساختمان رفتیم . داخل آن بسیار حیرت انگیز بود ، زیرا شکل آلت مرد را از سنگ مرمر تراشیده و سر آن را با طلای زرد و سفید

زینت داده بودند ، گروهی بدور آن گرد آمده و زمزمه ای می کردند ، و گاهی به حالت احترام سر خود را فرو می آوردند ، و دو دست خود را بر هم نهاده و نزدیک صورت می گرفتند ، و آنگاه آهسته آهسته با قدم های شمرده ، به طرف آلت رفته و با دستان خود آن را لمس می کردند و به صورت و بدن خود می کشیدند ، توجه زنان بیشتر بود! از شخصی درباره این مراسم سؤ ال کردم ، او که مردی آگاه بود گفت : این مذهب آلت پرستی از چند صد سال پیش از کشور هند بوسیله بعضی از بازرگانان آن دیار به این سرزمین راه یافته و هم اکنون . هزاران نفر از مرد و زن این کشور بدین عقیده اند ، و هر روز عده زیادی به این معبد وارد شده و مراسم را انجام می دهد و اکثر زائرین ، زنان و دختران می باشند . زنان برای باردار شدن و و دوشیزگان برای دست یابی به ازدواج یا پسران دلخواه خود ، به این مجسمه توسل می جویند! و در دیگر شهرهای تایلند نیز عده ای بر این عقیده و باورند .))

پیدایش آئین هندو از ودا

آئین هندو که تا این زمان در هندوستان رواج کامل دارد ، پیروان این کیش از دیگر پیروان ادیان موجود در هندوستان بیشتر است . گرچه تاریخ دقیق تحول برهمنی به آئین هندو کاملا روشن نیست ولی بطور تقریب ظهور آئین هندو مقارن قرن اول میلادی است .

پیروان این آیئن در حالی که روش و افکار توحیدی ، و

وحدت وجودی و وحدت موجودی ، و ریاضت و رهبانیت به منظور تزکیه نفس و وصول به مبداء در سر می پرورانند ، در عین حال تعریف و شناسائی روشن و دقیق از این کیش ، بسیار سخت و مشکل است . این فرقه در عین اینکه مشرکند موحدند! و در حالی که خدایان گوناگون را عبادت می کنند ، به وجودی قاهر که علت العلل موجودات و ما فوق همه خدایان و ازلی و ابدی و بدور از هر گونه نقص است ، عقیده دارند . و بر این باورند که چون ((رب اعلی)) قابل درک مغزها و عقول نبوده حقیقت خود را به مصلحت عالم در سه مظهر متجلی نموده است :

1 مظهر خالقیت ، در برهما او خالق این جهان است .

2 مظهر محافظت ، در ویشنو که او حافظ و نگهبان موجودات این جهان است .

3 مظهر قاهریت ، در شیوا که او در رابطه با میراندن و فناء کردن و معدوم نمودن این جهان است .

این سه مظهر خدایی ، بنابر مصالحی گاهی در ظهور و یا اداره امور کوتاهی می ورزند ، لذا سه خدای دیگر دست بکار می شوند که هر یک از آن خدایان عنوان و سمت و قدرتی دارند مانند : راما ، کریشنا و یاگانش خدای عقل و حکمت و مانند آن . خلاصه اینکه ، داستان خدا یا خدایان در آئین هندو و در سه مظهر تجلی می کند

1 برهما خالق جهان

2 ویشنو حافظ جهان

3 شیوا نابود کننده جهان

بنابر اعتقاد هندوان ، برهما پس از پدید آوردن این جهان

از دخالت در امور عالم دست کشیده و زمام امور جهان را به ((ویشنو)) و ((شیوا)) سپرده است . ویشنو ، خدای زندگی و بقاء و شیوا ، خدای کون و فساد و مرگ شد . ویشنو در معابد و بت خانه های هند ، به اشکال گوناگون ترسیم شد و در اطراف او همواره تصویری از ماده گاو و مرغی به نام ((کاوا)) که به آفتاب منسوب است همراه می باشد .

هندوان بر این باورند که تاکنون ((ویشنو)) بارها و بارها تجسم یافته و به اشکال گوناگون در آمده است تا از این رهگذر جهان را نجات دهد . و این اشکال و تصاویر که ویشنو در قالب آنها مجسم شده ، صورت ماهی ، صورت خرچنگ ، صورت گراز ، صورت آدمی ، صورت انسانی قد کوتاه ، صورت پاراسو و صورت را ما و صورت کریشنا می باشد که هشتمین تجسم دوره تناسخی ویشنو است .

از خدایان دیگر که در بین هندوان مشهور است و هنوز هم مجسمه او را در بازار خرید و فروش می کنند کریشنا است که هندوان آن را بصورت خدایی سیه چرده که در بین چوپانان در حال نی زدن است تصویر می کنند . از دیدگاه هندوان ، کریشنا سیزده یا شانزده هزار معشوقه دلباخته دارد! که وی آنان را به تسلیم و رضا و نیکوکاری سفارش کرده است .

و اما ((ویشنو)) نیز ادوار تناسلی بسیاری را پشت سر نهاده و پرستندگان فراوانی دارد که آن را آخرین جلوه و تجسم بودا خوانند .

و اما ((شیوا)) که خدای کون و فساد و

آفرینش و مرگ است ، دارای مظهری است به نام ((لینگا)) که مجسمه او را به شکل آلت تناسلی مرد ترسیم کرده اند و همیشه ((شیوا)) و ((لنگا)) در افوه با هم دلبستگی دارند و لذا مردم هند به شیوا ((شیوالنگا)) می گویند و شیوا غالبا با دو خدای خون آشام دیگر بنام ((دوگا)) و ((گالی)) شریک و همکار تلقی می شود .

در بتخانه هندوان ، مجسمه شیوا را به گونه ای مجسم کرده اند که دارای سه چشم و گردن بندی از طلاهای مردگان و برگرداگرد او مار و افعی پیچیده است و در بعضی از محل ها مجسمه او را به شکل نیمی زن و نیمی مرد ، ترسیم کرده اند ، و شیوا چون خدای تخریب کمتر است ، و از طرفی چون ((ویشنو)) خدای عاطفه و مهربانی است ، طرافدارنش از جهت اینکه مراسم عبادی او با ریاضت های شاقه و مشکل همراه است ، او نیز طرافدارانش را از دست می دهد . امروزه شهر ((بنارس)) محل طرفداران ویشنو شناخته شده است .

هندوان ، شهر بنارس را قبله خود دانند و این شهر را ((ناف عالم)) خوانند که تاریخ قدمت آن به قرن دهم پیش از میلاد منتهی می شود . در این شهر ، دوهزار بت خانه ، و چندین هزار بت و مجسمه ، و صدها گاو مقدس ، و بوزینگان مقدس و مراکز مخصوص غسل و تطهیر ، و اماکن ویژه سوزاندن اجساد مردگان وجود دارد که مانند آن در هیچ نقطه جهان نیست .

رودخانه معروف گنگ ک در نظر هندوان

بسیار مقدس است و ان را مادر همه آبهای جهان گویند ، و برخی مقدسان هند ، جز این آب نمی نوشند . ریاضت و تزکیه نفس برجسته ترین مراسم عبادی گروه هندوان است و از این رهگذر علاقه مادی را از دل بیرون می کنند و در پرتو ریاضت و سکون نفس و تفکر و فرورفتن در خود ، به گمان خود ، به کشف ذات لایتناهی دست می یابند . آنچه در اینجا قابل ذکر است اینکه : در آئین برهمنی دو موضوعلیه السلام مهم و قابل توجه است ؛ یکی موضوع ((کرما)) و دیگری ((تناسخ)) ، که این دو در آئین هندو به همان قوت خود ، باقی مانده است . پیروان کیش هندو کوشش فراوان دارند تا اعمال و کارهای عبادی خود را هر چه بهتر انجام دهند تا به آن مقام دست یابند و دیگر حالت تناسخ برای آنان پیش نیاید و لااقل در حیات نوین خود ، به صورت و جسم انسانی ظاهر شوند و به صورت حیوان پست در نیایند .

هندوان مراسم سوزاندن اجساد مردگان و ریختن خاکسترهای اجساد آنان در رود مقدس گنگ ، و نیز مراسم عزاداری را به بهترین وجه انجام می دهند تا در هنگام تجدید حیات ، مردگان به بهترین صورت ظاهر شوند . البته کیش فرقه هندوان به حالت نخستین خود باقی نماند و همچون بیشتر ادیان و مذاهب کشور هند ، دارای شاخه های فراوانی شد که از میان همه آنها به معرفی سه مذهب که معروف ترند می پردازیم : 1 مذهب براهما ساج 2 مذهب آریا ساج

3 مذهب بهاگیتی . دو مذهب براهما ساج و آریا ساج در قرن 19 میلادی پدید آمدند و اصول براهما ساج ترکیبی از آئین ویشنوئیسم و مسیحیت بودائی است که مذهب آریا ساج در بعضی از اصول با آن اختلاف دارد . و اما فرقه بهاگیتی نیز در قرن اخیر بوجود آمده است و اصول ان ترکیبی از تعالیم اسلام و تصوف و آئین هندو است ، و تا اندازه ای رنگ وحدت وجودی هندوان را دارد . بهاگیتی به معنای ((پارسائی)) آمده است و پیروان این گروه معتقد به خدای یکتایند و خود را عاشق او می دانند و اتحاد و عرفان را مایه نجات می دانند ، و بر این باورند که هر کس خود را گم کند ، او را می جوید . بزرگترین رهبر این فرقه ((رامانده)) نام دارد . (307)

و در مورد آئین سیک ، ما از پیش ، به اندازه لازم توضیح دادیم .

اماکن و عبادتگاههای مردم هند در آن کشور پهناور

سخن ابن ندیم در این باره

درباره مراکز و عبادتگاههای هندوان و بت های آنان ابن ندیم چنین گوید : گروهی از متکلمان گفته اند که یحیی بن خالد بر مکی یک نفر را به هندوستان گسیل داشت تا مقداری ازدواجاتی که در آن سامان موجود است ، برایش بیاورد و ضمنا از مذاهب و ادیان مردم آن سرزمین آنچه اطلاع حاصل کرد بنویسد . محمد بن اسحاق گوید : در عصر طلائی اسلام یحیی بن خالد بر مکی و گروه برمکیان درباره شناسائی هند و آنچه مربوط به حکیمان آن سامان بود ، کوشش فراوان از خود نشان دادند که از آن جمله معرفی نام عبادتگاههای هندیان

در کشورشان بود .

یکی از بزرگترین عبادتگاهها در شهر ((مانگیر)) که امروز به آن مالخد گویند واقع است ، که در پایتخت بلهرا و در جنوب گلبرگه حیدرآباد می باشد . این شهر که طولش یک فرسنگ بوده در بتخانه اش 2000 بت از بودا که همه مزین به جواهرات قیمتی هستند وجود دارد که قسمت اعظم آنها از طلا و نقره و مس و عاج و آهن و سنگهای جواهر نشان است و هر ساله پادشاه ، سواره یا پیاده به انجا می آید . در میان انها ، بتی از طلا به بلندی دوازده ذراع بر تختی از طلا در میان گنبد طلائی نشسته و با سنگهای سفید و دانه های یاقوت قرمز و زرد و کبود و سبز مزین گردیده و مردم برای این بت قربانیهائی دارند که بیشتر آنها از آدمیان می باشند و این کار در یکی از روزهای معین ، انجام می شود .

بتکده شهر مولتان

در شهر مولتان خانه ای وجود دارد که یکی از خانه های هفتگانه جهان است . در آن خانه ، بتی از آهن به درازی هفت ذراع وجود دارد که در میان گنبدی که نیروی مغناطیسی در اطراف آن بکار رفته و با نیروی مساوی و برابر آنرا نگاهداشته ، قرار دارد و هندیان از دور و نزدیک به زیارتش می شتابند . در اطراف این بت و کوه بلند آن ، زاهدان و عابدان خانه های فراوان ساخته اند . زائران این بت زیادند بطوری که هیچگاه اطراف آن از زائران عاشق و شیفته اش خالی نیست و جاهای مخصوصی برای قربانی

در نظر گرفته شده که در آنجا ، مراسم قربانی انجام می گیرد .

دو بت دیگر به نام های ((جنبکت)) و ((زنبکت)) که بر یکی از کوهها در آن قسمت کنده شده است ، از دور دیده می شوند و مردم برای زیارت به آنجا می روند . آنان همراه با قربانی هاشان از دورترین نقطه همین که چشمشان به آن دو بت می افتد ، جهت احترام و تعظیم ، سر را فرود می آورند ، و اگر فراموششان شود ، از آن محل باز گردیده و به مکان اول آمده ، از آنجا تعظیم و تکریم را بجا می آورند . در تاریخ مولتان آمده است که در پای آن دو بت به اندازه ای خون ریخته می شود که انسان را به حیرت می اندازد ، پس نمی توان عظمت آن بتان را کوچک شمرد و گاهی تا حدود 5000 نفر یا بیشتر افراد خود را در آنجا قربانی کرده اند!

بتخانه شهر بامیان هند

بایمان به کسر میم نام شهری است که بین بلخ و هرات و غزنه واقع شده است ، این شهر تا بلخ ده منزل و تا غزنه هشت منزل است . در آنجا بتخانه ای است که وقتی که یعقوب لیث صفاری در فتح هندوستان بدان شهر رسید از آن بتخانه تمثالهائی به مدیه السلام فرستاد . محل آن بتخانه وسیع و بزرگ است و در آنجا بت های جواهر نشان فراوانی وجود دارد ، زاهدان و عابدان بدانجا برای زیارت روی می آورند . اعراب چون آنجا را متصرف شدند ، یکصد لنگه طلا به

وزن چهار صد رطل از آنجا ربودند . ابو دلف ینبوعی که یکی از جهانگردان است می گوید : خانه طلا ، طول و عرضش ، هفت ذراع و ارتفاعش دوازده ذراع و مرصع به جواهرات گوناگون بود و مرواریدهایی که در آنجا بکار رفته بود هر کدام به اندازه یک تخم مرغ می شد . (308)

عبادت بت بد در هندوستان

یکی از بتان در کشور هندوستان ، بت بد است که مردم هند عقاید گوناگونی درباره آن دارند ، گروهی آنرا تمثال پروردگار دانند ، و قومی آن را فرستاده خدا خوانند ، و جمعی آن را ، دیوی از دیوها گویند ، و بعضی آنرا فرشته ای از فرشتگان نامند . و طائفه ای آن را بشر خوانند ، و عده ای بد را بودا حکیم گفته اند .

هر یک از گروههای مردم روش ویژه ای در نحوه عبادت بد دارند و بد اسم جنس بت از هر نوعی از بتها می باشد . و از صفات بد جلوه انسانی اوست که بر تختی جلوس کرده و در حالی که برهنه است ، خنده بر لبهایش دیده می شود . و در همه خانه ها تمثالی از او وجود دارد که بر حسب استطاعت مالی افراد ، از چیزهای گوناگون همچون طلا ، نقره ، مس ، سنگ یا چوب ، ساخته شده است و در برابرش تعظیم و کرنش می کنند ، و گویا بت شهر مولتان صورتی بدینگونه دارد که مورد پرستش و عبادت مردم آن دیار است . (309)

بت مهاکالیان در کشور هندوستان

این بت که چهار دست دارد ، رنگش آسمانگون ، موی سرش پرپشت ، دندانهایش نمایان و شکمش برهنه ، و بر پشتش پوستی از فیل قرار دارد که خون از آن می چکد ، و پوست دو دست فیلی در جلوش گره خورده است ، در یکی از دستهایش افعی بزرگی است که دهان را باز کرده و در دست دیگرش یک عصا ، و در دست سوم ، یک

جمجمه انسان ، و دست چهارم را بلند کرده و در گوشهایش دو مار همچو گوشواره ، حلقه زده ، و نیز به دور بدنش ، دو مار بزرگ پیچیده ، و بر سرش دیهیمی از کاسه سر انسان و گردن بندی هم از آن در گردن دارد ، و مردم آن محل ، آنرا عفریتی از شیاطین می گویند که شایسته و سزاوار ستایش و نیایش است .

مهاکال دارای خصائل خوب و بد است ، هم عطا دارد و هم ندارد ، هم کارها را آسان نماید و هم مشکل سازد . (310)

فرقه دنیکیان در هندوستان

این گروه آفتاب را می پرستند ، و بتی که دارند بر گردونه سوار است که چهار اسب بجای چرخ دارد ، و در دست این بت ، جواهر سرخ رنگی نهاده شده ، و اینان بر این باورند که آفتاب فرشته فرشتگان و سزاوار نیایش و سجده است . پرستندگان بت ، دنیکیان ، در حالی که باز ساز و طنبور مشغول اند ، گرد او می گردند و او را سجده می کنند ، و در هر روز سه بار او را عبادت و ستایش می نمایند ، و دردمندان و بیماران و جذامیان و افراد پیس و فالج ، و دیگر بیماران ، فراوان گرد ان بت جمع می شوند و شب ها در آنجا می خوابند و به ذکر و سجده و ناله و زاری مشغول می شوند ، تا آن بت آنان را شفا بخشد! گاهی بت در خواب با بیمار سخن می گوید و او را به شفا گرفتن خبر می دهد و به

بیمار هم احساس بهبودی دست می دهد و سرانجام با شادی و خرمی آن بت را ترک نموده و به شهر و آبادی خود رهسپار می گردد . (311)

فرقه چندری هکینیان در هندوستان

این گروه از فرقه ماه پرستان در کشور هند می باشند و . دارای مراسم مذهبی ویژه ای هستند که به برخی از آن اشاره می کنیم . اینان ، ماه را از فرشتگان شایسته عبادت و تعظیم و کرنش می دانند و آئین خود را بر بتی که مظهر ماه است قرار داده اند که بر گردونه ای سوار است که آن را چهار مرغابی می کشند ، و در دست آن بت ، گوهر و جواهری است که آن را ((جندرگیت)) گویند ، و بر طبق برنامه و آئین و مذهب خود در برابرش زانو زده و آن بت را که مظهر ماه است عبادت و پرستش می کنند ، و در هر ماه 15 روز از آن را روزه می گیرند ، و تا ماه دیده نشود ، افطار نکنند و حوائج و خواسته های خود را از ماه طلب می کنند ، در آغاز هر ماه همین که ماه در آسمان دیده شود ، به بام خانه های خود می روند و به ماه نظر می اندازند و بخور در آتش می ریزند ، و شروع به خواندن دعاء مخصوصی می کنند ، آنگاه از بالای بام به زیر می آیند و به خوردن و نوشیدن و رقص و پایکوبی و نواختن سازد در برابر ماه و آن بت مشغول می شوند و همه این

کارها جزو مراسم مذهبی و اعمال عبادی آئین این گروه می باشد . (312)

فرقه انشینیان در هندوستان

این فرقه اساس مذهبشان بر کم خوردن و کم آشامیدن است و فقط به اندازه ای می خورند و می آشامند که از گرسنگی و تشنگی به هلاکت نرسند و جلو مردان را بگیرند ، اینان هر گونه زیاده خوری را بر خود حرام کرده و از هر گونه اعمال بت پرستی نیز بدورند . (313)

فرقه بکرنتینان در هندوستان

این گروه خود را آهن پیچیدگان می خوانند ، و طبق دستورات مذهبی و مراسم دینی خود ، موی سر و صورت را می تراشند و با بدن برهنه جز عورت خود را لخت نگه می دارند ، بر اساس آئین مذهبی خود ، چیزی را به کسی نمی آموزند ، و با کسی سخن نمی گویند مگر آنکه به کیش آنان در آمده باشد ، و برای اینکه حالت فروتنی و تواضع در خود بوجود آورند به آنها دستور اکید داده شده که صدقه ، فر دهند . و تازه واردین این کیش تا زمانی که شایستگی کامل پیدا نکنند ، حق آهن پیچیدن بخود را ندارند . و علت آهن پیچی بخود ، محفوظ ماندن از زیادی دانش و اندیشه هاست ! (314)

فرقه کلنکایاتریان در کشور هندوستان

این گروه در همه کشور هندوستان وجود دارند ، و بر این باورند ، اگر کسی به گناهی آلوده گردد ، از دور و نزدیک ، آن گناه در وی دیده شود ، و تا هنگامی که در رودخانه گنگ غسل نکند از گناه پاک نشود! و رسوائیش زائل نگردد . (315)

مذهب مهایانا در هندوستان

این مذهب که جدا شده از کیش بودائی است ، در عصر حکومت و پادشاهی ((آشوگا)) در قرن اول تا سوم میلادی یعنی زمان حکومت ((کانیتکا)) در ناحیه شمال غربی هندوستان پدید آمد و به نام مذهب مهایانا ، شناخته شد . این مذهب در آغاز ، بسیار ساده و محدود بود ، و گروه کمی از خواص علماء به آن روی آوردند . در گسترش آن ، امپراطور مقتدر

آشوگا بسیار مؤ ثر بود ، و چون او نتوانست تعالیم نوین و جدیدی را در مذهب بودا بوجود آورد ، مردم گروه گروه به این مذهب جدید روی آوردند ، در نتیجه حالت عمومی پیدا کرد .

مهایانا به معنی ((ارابه بزرگ)) و بنا بر اصول و مبادی جدید ، مهایانا موجود است که سزاوار پرستش و عبادت است و او دارای جنبه الوهیت می باشد و از آسمان لاهوت به لطف رحمانیت خود ، برای نجات بندگان ، به این عالم سفلی هبوط نموده است ، تا به دست خود ، آدمیان گمراه را رهایی بخشد و آنان را به فلاح و رستگاری دعوت نماید .

از ویژگیهای این مذهب ، همانا تاءثیر غیر مستقیم مبادی برهمنیسم هند بر کیش بودا می باشد ، اینان بر این باورند که در

زیر حجاب ، مظهری از مظاهر یک حقیقت پنهان است که همواره خود را در همه حالات ارائه می دهد ، و این همان خدای ویشنو است . (316)

ادیان و مذاهب ایران باستان

ایرانیان بومی و عقاید اولیه

جغرافیای تاریخی انسانی

ساکنان بومی ایران قبل از هجوم آریائیان به این فلات پهناور ، طوایف بزرگی بودند که در غرب و شرق و شمال و جنوب ایران استقرار داشتند : طایفه کاس سو در غرب ، طایفه کادوسیان در شمال ، طایفه تپوریان در مازندان ، طایفه عبدوسیان در خوزستان و طایفه سیاهان در سواحل خلیج فارس مستقر بودند(317) . اریائی ها اقوام مهاجم مهاجری بودند که دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد به فلات ایران هجرت کردند و بدین سان تعدد نژاد پدیدار شد و زبانهای گوناگونی بوجود امد و بعدها وحدت نژاد و زبان حاص گردید . نژاد شناسان معتقدند که ساکنان بومی اولیه ایران قوم بلوچ می باشند . برخی دیگر مردم کرمان ، مازندران و لرستان را قوم اصیل ایرانی می شناسند(318) .

سابقه تاریخی نژادی و پیشینه عقیدتی آریائی ها ؛

اقوام آریائی به هنگام کوچ از محل اولیه خود راهی ایران و هند شدند . در آثار ((ودائی)) وجوه مشترک بسیاری از عقاید آریائیان ایرانی دیده می شود . ((آسورا)) در متون ودائی که احترام بسیاری دارد ، همان ((اهورا)) ی ایرانی است . سابقه تاریخی وجه مشترک عقیدتی آریائیان هند و ایران به هزار و چهار صد سال ق . م . می رسد . پس از جدائی عقیدتی به تدریج اختلاف دینی و مذهبی حاصل شد . این جدائی باعث گردید که ایرانیان نسبت به خدایان مردم

هند که ((دیو))ها بودند ، ابراز بی میلی و نفرت کنند و در مقابل ، هندیان نیز خدایان مردم ایران را پست و زشت شمرند . ((در ایران ، آغاز کار مذهب را باید با ابتدای تاریخ آریائیها در ایران تواءم دانست . پیش از ورود آریائی ها به ایران ، در این سرزمین اقوامی بومی می زیستند . همچون هند که هنوز هم هستند و طبقه نجسها را تشکیل می دهند . . . بهر حال در وجود اقوام بومی ایرانی (پیش از هجوم آریائی ها) نمی توان شک کرد ، که برخی از خصوصیات نژادی ، که هم اکنون در اطراف کرمان وجود دارد ، نشان دهنده (یایادگار) نژاد بومی غیر آریائی است . درباره اقوام بدوی ایران ، هیچ اطلاعی در دست نیست و جز به حدس و گمان نمی توانیم قضاوتی بکنیم که مثلا چون بدوی بوده اند ، به فتیشیسم یا انیمیسم یا . . . معتقد بوده اند ، یا در شکل تکامل یافته اش ، بت می پرستیده اند و یا به پرستش مظاهر طبیعت می پرداخته اند . . .

آریائیان پس از اشغال هند ، فرهنگها و تمدنها و نظامهای سیاسی و اجتماعی بزرگ بوجود می آورند که نقطه مقابل مذاهبی است که برادرانشان در ایران ساخته اند ، و فرهنگ و تمدنی که آریائیان ایران پدید آورده اند ، مغایر فرهنگ و تمدنی است که برادرانشان در هند آفریده اند . . . آریائیان ایران به سه قوم بزرگ تقسیم می شوند : قسمتی در شرق خراسان سکنی گزیدند و ((پارتیان)) را تشکیل دادند

. قسمتی دیگر در شمال غربی (آذربایجان تا کردستان) قرار یافتند و به ((ماد))ها مشهور شدند . و سومین قسمت در اطراف فارس و مرکز و جنوب ماندند و پارسیان خوانده شدند . . . اگر میان اریائیان اولیه هند و ایران ، در ابتدای ورودشان به این دو سرزمین ، شباهت هایی بیابیم ، عجیب نیست ، که هر دو از یک ریشه اند و از یکجا آمده و به سرزمینهای متفاوتی رسیده اند . . . تاریخ نشان می دهد که مجموعه دستگاه آلهه هند (در مذهب ((ودا))) با مجموعه آلهه مذهب ((میترائیسم)) ، مشابه است . در هند میترا ((خدا)) ست ، و در ایران ((مهر)) . در آنجا ((دیو)) خداست و در اینجا ((دیو)) . و در آنجا و اینجا (هر دو) ((وارونا)) خداست . تمام خدایان دو مذهب ودائی (در هند) و مهرپرستی (در ایران پیش از زرتشت) یکی هستند . اساس ((مهرپرستی)) یا ((میترائیسم)) بر این اعتقاد است که ((مهر)) خدای بزرگ است و خدایان دیگر کوچکتر از او . میترائیسم بر اساس پرستش آتش و پرستش قوای طبیعت (مثل باد و طوفان ، خرمی و بهار ، آسمان و کوه و جنگل و شب و . . .) و پرداختن به سحر و جادو است که لازمه پرستش قوای طبیعت و اعتقاد به ارواح خبیث و طیب (که دست اندر کار جهانند) است . سحر و جادو عبارت از مجموعه اعمالی است که انسان برای در امان ماندن از ارواح خبیث و جذب ارواح طیب انجام می دهد . مهمترین کار برای

گریز و جذب ارواح نیک و بد ، قربانی و نذر و حتی جنایان فراوان است ، که سحر و جادو همیشه با جنایت همراه بوده است . حتی در ((قرن وسطی)) جنازه چهل کودک کمتر از چهل روزه در محراب کلیسائی متروک در ((ورسای)) به دست آمد که دلیلی است بر جنایتکاری سحر و جادو ، و بر خلاف آنچه جامعه شناسی (مثلا : دورکیم) ادعا می کند ، میان سحر و جادو و دین ، هیچ شباهتی نیست ، که سحر و جادو جنبه فردی و ضد اجتماعی دارد ، و مذهب جنبه اجتماعی و ضد فرد پرستی . این است که جادو (مطرود شرع و دین و وجدان عمومی) همواره پنهانی و مخفیانه در انحراف و گناه زندگی می کند ، در حالی که مذهب همیشه اجتماعی بوده و هست . . .))(319)

دین قومی ترین سکنه ایران

درباره دین قدیمی ترین سکنه ایران اطلاعات مورخین بسیار کم است . آثار باستانی مکشوفه حکایت از اعتقادات کهن این قوم دارد که مثلا این رب النوع احتمالاهمسری داشته که او نیز رب النوع بوده است که هم شوهر و هم فرزند او محسوب می شده است . این عادات اخلاقی عقیدتی در غرب آسیا رایج بوده است . ایرانیان و نبطیان این عادت را از ملل بومی به ارث برده بودند . اساس ازدواج بین مادر و پسر را که کمتر سابقه دارد ، در همین آئین باید جستجو کرد . و نیز ممکن است که انتساب به مادر که در نزد ایلامی ها و اتروسی ها و مصری ها بسیار معمول بوده

، از اینجا ناشی شده باشد . یکی از سرودهای کهن ریگ ودا درباره جمشید (یاما) و خواهرش (یامی) که بشر نخستین اند ، اشاره به چنین رسمی دارد(320)

یک محقق ایرانی می گوید که از آئین مردم ایران باستان (قبل از زرتشت) مستقیما چیزی نمی دانیم ، آنچه از کتب زرتشتی فهمیده می شود ، این که بومیان ایرانی آفتاب و ماه و ستارگان و سایر عوامل طبیعت را می پرستیده اند . می توان حدس زد که زمانی دراز پرستش خدایان هند در این کشور رواج داشته است . یک کتیبه مکشوفه که مربوط به 1400 ق . م . است ، نشان می دهد که اسامی خدایان هند مثل میترا ، مهر ، و اندرا ، وارونا و . . . نقش شده است (321) .

از دیگر طرف ، سابقه تاریخی و حضور قوم آریائی در ایران به حدود 5000 سال قبل می رسد . این قوم از نواحی سیبری به سوی ایران حرکت کردند و در نواحی خراسان ، همدان ، کردستان ، آذربایجان و فارس پراکنده شدند و سلسله های پادشاهی پارتی ها ، مادها و هخامنشیان و . . . را بوجود آوردند(322)

فلیسین شاله می گوید : اقوام هند و اروپائی که خود را آریا (نجیب زاده) می نامند ، خواه از طرف دریای بالتیک آمده باشند و یا از روسیه جنوبی ، پیش از آن که گروهی از آنان هند را به تصرف خود در آورند ، گروهی به ایران رفتند و بر سکنه بومی ایران که شاید سیاه پوست بودند ، تسلط یافتند(323) .

آریائی ها مردمی بودند که روزگاران بسیار قدیم در سواحل رود سیحون و جیحون و در شمال دریای خزر زندگی می کردند . حدود دو هزار سال قبل از میلاد این قوم که بر اثر کمبود جا و مکان و سختی معیشت و عوامل دیگر ، هجرت کردند ، گروهی به ایران ، گروهی به هند و گروهی به طرف به طرف اروپا رهسپار شدند . نزول آریائی ها به هندوستان 1200 سال ق . م . بود . آنان بازور بر سکنه بومی هند غالب شدند و از وفور نعمت برخوردار گردیدند . آریائی هائی که به ایران روی آورده بودند ، با مشکلاتی روبرو شدند ، زیرا فلات ایران کم آب بود و تاءمین نیازمندیهای آنان با اشکال مواجه شد . گروهی که راهی اروپا شده بودند نیز وضعی مشابه اریائی ها در ایران داشتند . برخی نژاد شناسان معتقدند که اروپائی ها با نژاد هند و اروپائی ، هیچگونه شباهتی ندارند . برخی دیگر بر این عقیده اند که نژاد اروپائی محصول خود اروپا است و بعد به جاهای دیگر انتقال یافته است و از جمله به ایران رسیده است ، ولی این نظریات تاکنون اثبات نشده است . ناگفته نماند که مهاجرت اقوام آریائی در یک زمان صورت نگرفته ، بلکه به دفعات و طی قرنها ادامه داشته است ، مثلا قومی که به طرف جنوب غربی ایران رفته اند ، حدود دو هزار سال ق . م . بوده است . این گروه به طرف بین النهرین رفتند و چون افرادی شجاع و سوارانی زبردست بودند ، با یک حمله

بر ساکنان بومی آن منطقه غالب شدند . این مهاجرتها از دو هزار سال ق . م . تا 600 ق . م . ادامه داشته است . مهاجران آریائی در بین النهرین ، سوریه ، فلسطین و . . . بناها و عمارات برای خود می ساختند .

در حدود 1600 ق . م . بیشتر فلات ایران در تصرف اریائی ها بود که به چندین قبیله بزرگ تقسیم می شدند . بنا به نوشته ((هرودت)) و متون ((اوستا)) و کتیبه های بدست آمده ، ((داریوش)) این قبائل را در نقاط مختلف ایران سکونت داده بود :

1 پارت ها در خراسان ، 2 مادها در شمال غربی ایران ، 3 پارس ها در جنوب ایران ، 4 هیرکانیان در استرآباد ، 5 آریان ها در کرانه های رود هریرود ، 6 درانگیان در شمال غرب افغانستان ، 7 آرخوتیان در کرانه رود هیرمند و قندهار ، 8 باکتریان در دامنه های شمال هندوکش تا کرانه های رود جیحون ، 9 سغدیها در کرانه های رود سیحون ، 10 خوارزمیان در حدود خیوه ، 11 ساگارتیان در زاگرس شرقی و 12 مارگیان در ساحل رود مارگوس و اغلب در حوالی مرو زندگی می کردند . (324)

خاستگاه قوم آریائی و علل مهاجرت و چگونگی آن به سرزمین ایران مورد اختلاف مورخان و محققان تاریخ است . این مطلب که علت اصلی هجرت آنان صرفا بحران آب و هوای منطقه مسکونی شان بوده ، متفق علیه است . ایا اریائیان از شمال آمده اند؟ برخی بر این عقیده اند که مسکن اصلی آنان بیابانهای

وسیع خراسان بوده است و بعضی عقیده دارند که از جنوب غربی دریای خزر آمده اند . گروهی دیگر خاستگاه آریائیان را جلگه های جنوب روسیه (سیبری می دانند . عده ای می گویند که قوم ماد از جنوب روسیه به ایران کوچیده است (325) . عده ای دیگر می گویند که موطن اصلی آنان بابل یا محل دیگری در آسیای غربی بوده است .

گروهی مدعی اند که این قوم از اسیا به آفریقا مهاجرت کرده و در مصر و لیبی و . . . منزل گزیده است .

نلدکه می گوید مردم هند و اروپائی که محل سکونت آنها تا اقصی بلاد اروپا است ، از شاخه ایرانی آریان ها هستند . انشعاب این قوم طبق موازین علمی ، هشت شعبه می باشد :

1 آریائی ، 2 یونانی و مقدونی ، 3 ارمنی ، 4 آلبانی ، 5 ایتالی ، 6 سلتی ، 7 ژرمنی (آلمان ها ، انگلوساکسنها و . . .) 8 لیتوانی و اسلاوی موازین زبان شناسی نشان می دهد که این مردمان لااقل 40000 ق . م . در مکانی با هم زندگی می کرده اند و بعد از یکدیگر جدا شده اند . زمان جدائی دقیقا روشن نیست . محققان از روی حدس می گویند این جدائی حدود 3 الی 4 هزار سال قبل صورت گرفته است . برخی محققان محل سکونت اولیه این هشت شعبه را در شبه جزیره اسکاندیناوی می دانند . برخی دیگر سواحل رود ولگا و دریای بالتیک را گفته اند . محققان مدعی اند آریان ها که یکی از شعب قوم

هند و اروپائی اند ، به طرف جنوب مهاجرت کرده و باز دچار انشعاب شده اند . آثار تاریخی و ادبی آریان ها از قرن چهاردهم ق . م . آغاز گردیده و بر آثار یونانی و ایتالیائی و شعب دیگر مقدم است . انشعاب دوم آریان ها ، شعبه هندی ایرانی و . . . را پدید اورد . تاریخ این انشعاب باید در حدود سه هزار سال ق . م . باشد . در حدود 2400 ق . م . آریان های هندی ایرانی دارای وحدت زبان بوده اند(326)

اعتقادات خاص اقوام آریائی

اقوام آریائی ایران دین واحدی نداشتند ، مثلا سکاها اعتقادات خاص خود را داشتند و پارت ها عقاید ویژه خودشان را دارا بودند . و عقاید این دو قبیله با عقاید اقوام شرق ایران اختلاق اساسی داشت . در نزد ایرانیان باستان (قبل از زرتشت) ((مهر)) یا ((میترا)) ، خداوند بود و مالک چراگاههای وسیع و نگهبان خستگی ناپذیر . میترا پرستان بر این باور بودند که از دید او چیزی پنهان نیست ، زیرا ((میترا)) چشم روز و خورشید افول ناپذیر است . ((میترا)) همه جا حاضر و هزار گوش و هزاران چشم دارد . ((میترا)) نسبت به بد اندیشان و پلیدان و عهد شکنان بسیار قهار و بیرحم است و نسبت به نیکان و ستایشگران بسیار مهربان است و ((میترا)) پرستان از نعمت فراوان برخوردار می شوند . دو فرشته به نامهای ((راشنو)) و ((سرائوشا)) زیر فرمان ((میترا)) هستند که مجازات گناهکاران را بر عهده دارند . و در مقابل خدا و ملکوت (روشنائی و فراوانی) ، تاریکی و پلیدی

قرار دارد که در آن ((دیوان)) فرمانروائی دارند .

اعتقاد به قوای دو گانه از خصوصیات ایرانیان باستان بوده است . آنان به سرنوشت انسان پس از مرگ ایمان داشتند و معتقد بودند که مردمان با ایمان در آخرت پاداش خواهند یافت و از سعادت سرمدی برخوردار خواهند شد . (327)

بنا به نوشته محققان ، ایرانیان باستان (قبل از زرتشت) علاوه بر اعتقاد به تعدد خدایان ، به ((خدای خدایان)) یا ((ایزد ایزدان)) نیز باور داشتند و از میان همه آنان خدایان به ((آگنی)) خدای آتش و ((ایندرا)) خدای طبیعت و رعد و برق و ((میترا)) خدای نور و خورشید ، و ((وارونا)) خدای آسمان ، و ((آناهیتا)) خدای آب ایمان داشتند .

ایرانیان از عهد باستان نسبت به ((آتش)) یک نوع احترام ویژه ای قائل بودند . آتش ، آیتی و مظهری از ((آگنی)) بود ، لذا آن را ستایش می کردند . و فروزندگان آتش را که به منزله ((روحانیون)) بودند ، به نام ((اتربانان)) یا آذربانان می خواندند . ایرانیان باستان دیگر مظاهر طبیعت را نیز می پرستیدند . ایرانیان باستان به شعار پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک (قبل از زرتشت) ایمان داشتند و به آن عمل می کردند . طبق مدارک موجود ، در ایران قدیم چند پیامبر بودند که به ((زرتشت)) ملقب بودند . ((زرتشت)) در نزد انان به معنای ((ستاره طلائی)) بود . آنان احکام و تعالیمی مشابه آنچه بعدها زرتشت آورد ، در میان خود داشتند . ولی مردم عصر هخامنشیان این

نام را فقط به اخرین پیامبر این گروه که در عصر هخامنشی زندگی می کرد ، اختصاص داده بودند . (328)

مذهب مردم عیلام

مذهب اقوام جنوب ایران (عیلام) عمدتا بت پرستی بود . سرزمینی که در تاریخ سیاسی ایران ، ((دولت عیلام)) خوانده می شد ، عبارت بود از ولایات : خوزستا ، لرستان ، پشت کوه ، کوههای بختیاری که از غرب به دجله و از شرق به فارس و از شمال به بابل و همدان و از جنوب به خلیج فارس تا بوشهر امتداد داشت . لغت ((عیلام)) به معنای ((کوهستان)) است . قوم عیلامی در چهار هزار سال قبل دارای تمدنی بسیار درخشان بوده است . اثار باستانی مکشوفه مبین این واقعیت است (329) .

مذهب مردم عیلام به درستی روشن نیست . آنچه مسلم است ، این که عیلامی ها از نظر معتقدات مانند مذهب سومری ها جهان را پر از ارواح و اشکال می دانستند و بر این باور بودند که ارواح در مکان تاریک جنگل سکنی دارند و رب النوع آنها ((شوشیناگ)) نام داشت .

فقط پادشاه و کاهنان حق داشتند در مکان مقدس حضور یابند . آنان به شش رب النوع دیگر با رب النوع اصلی اعتقاد داشتند . یکی از این رب النوع ها ((امن کیبرا)) نام داشت که شاید نام همان رب النوع یونانی ها باشد .

عیلامی ها روزهای مهم و ایام جشن پیروزی ها مجسمه ها و تماثیل را از مخفیگاه بیرون می آوردند و مؤ منین نسبت به آنها ادای احترام نموده و پرستش می کردند .

روحانیون ایران باستان

کاهنان و خادمان ارباب انواع مانند کاهنان بابل مردمی با اقتدار و ثروتمند بودند . (330) روحانیون کارشان سرکیسه کردن عوام و اعمال

سحر و جادو و اوراد و اذکار ساختگی بود .

((میترائیسم)) یا مهرپرستی باستان ؛

تاریخچه و عقاید

یکی از ادیان پر سابقه در میان مردم ایران باستان ، آئین مهرپرستی بود . این آئین را ارياها با خود به ایران آوردند ، آنگونه که به هند نیز بردند . این آئین به مدت دو هزار سال دیگر آئینها را تحت الشعاع خود قرار داد و بر ادیان یهود ، مسیح و زرتشت تاءثیر بسیار گذاشت (331)

مهرپرستان هر سال در ماه مهر گاوی را زینت کرده و با جلال و جبروت به میدان آورده ، آن را ذبح می کردند .

پس از عزاداری گوشت گاو را پخته و می خوردند . فلسفه این کار این بود که می خواستند از وجود معبود در آنان چیزی بماند تا آنها را به سوی معبود راهنمائی کند . و این همان کاری است که مسیحیان می کنند ؛ یعنی خوردن نان فطیر و شراب به معنای خون و گوشت عیسی (علیه السلام) که عشاء ربانی نام دارد . هندیان نیز هنوز احترام گاو را دارند . (332)

یک مورخ ارمنی در تاریخ ارامنه آورده است که سرود ((واهاگون)) (مهر) از افسانه های ملی ارامنه است . این مورخ ارمنی که در قرن چهارم میلادی می زیست ، می گوید : آسمان و زمین در درد زایمان بودند . دریای شفق گون و خورشید عالمتاب نیز درد می کشیدند . ((نی قرمز)) نیز در دریای شفق گون درد می کشید . از آن نی شعله آتشی برخاست و دود بلند شد .

شعله آتش آن ((نی)) را

احاطه کرده بود و . . . واهاگون متولد شد و با اسب آتشین خود به اسمان بالا رفت . تو ای آرارات ! سر فرو آور ، زیرا واهاگون می آید . آسمان و زمین و دریای شفق گون این مژده را به تو می دهند .

در ارمنستان به نام او هیکلی نصب کرده اند که به اطاق ((واهاگون)) موسوم است (333) با اینکه بین روحانیون کلدانی که معرف عقاید و مراسم مذهب بوند با روحانیون آئین مهر پرستی اختلاف و تغییر اساسی وجود داشت (قرن اول و دوم ق . م) ، در عین حال در مراسم و اعمال مذهبی مهرپرستی تغییر صورت نگرفت و سادگی اولیه خود را همچنان حفظ کرد . مراسم مذهبی مهرپرستی عاری از تزئین و آرایش معمول بود .

مؤ منان به این آئین ، مراسم مذهبی را در غارها به جای می آوردند و معابد خود را نزدیک چشمه ها و یا آب روان قرار می دادند تا غسل تعمید آسان تر انجام گیرد . رومیان و یونانیان و . . . که تحت تاءثیر آئین مهرپرستی قرار گرفته بودند ، در داخل معبد و در انتهای آن ، مجسمه یا حجاری برجسته ((مهر)) را نشان می دادند که در حال کشتن ((گاو)) است و از بدن آن انواع نباتات می روید(334) یکی از شاهدان عهد عتیق که هشتاد سال پس از حضرت عیسی (علیه السلام) می زیسته است ، ((میترا)) را این گونه تعریف می کند : خدائی که زیر صخره غارهای ایرانی چمباتمه زده ، شاخهاای سرکش خود را می گرداند

و باز می گرداند . بنابراین ظهور اولیه ((میترا)) در غاری از کوه بوده است . از این رو پیروان ((میترا)) معبدهای ((مهر)) ی را در مغاره های کوه یا در دل دخمه ها بر پا کرده و در آنجا به مراسم عبادت او قیام می کردند . تصویر ((مهر)) در پیکر جوانی نشان داده می شود که کلاه بلند مخروطی شکل که نوک آن به جلو خم شده ، پوشیده و موهای پریشان گرداگرد صورت او را در بر گرفته و خنجری در پهلوی گاو نری فرو می کند(335)

اساس مهرپرستی یا میترائیسم

میترائیسم

((. . . اساس مهرپرستی یا میترائیسم بر این اعتقاد است که مهر خدای بزرگ است و خدایان دیگر کوچکتر از او . متیرائیسم براساس پرستش آتش و پرستش قوای طبیعت ، مثل باد و طوفان ، خرمی و بهار ، آسمان و کوه و جنگل و شب و . . . پرداختن به سحر و جادو است که لازمه پرستش قوای طبیعت و اعتقاد به ارواح خبیث و طیب که دست اندرکار جهان اند ، است . . .))(336)

جادو اساس میترائیسم

((یکی از اصول میترائیسمی . . . سحر و جادو است . میترائیسم براساس پرستش آتش و مهر است . و ((مهر)) یعنی خدائی که در خورشید جای دارد ، نه خود خورشید ؛ و اصالت را از آن جادوگر می داند .

یعنی ممکن نیست در جامعه ای جادوگری باشد ، اما جادوگر نباشد .

آن که ذوق و استعداد و هوش بیشتری داشته باشد ، با مطالعه و علم نمی تواند (تنها به این دلایل) بر جای جادوگر تکیه بزند ، که جادوگری و مذاهب قدیم به صورت سازمان رسمی ارثی اداره می شدند و جادوگران متولی امور دینی بودند و رابطه های انسان و خدا . . . ارزش مقام هر جادوگر به تقوی و علم نبود ، بلکه در خون و ذاتش بود که ارث می برد و برای فرزندش به میراث می گذاشت ، و برای دیگران (هر چه باهوش تر و بهتر) ممکن نبود که به چنان مقامی برسند . . .))(337)

روحانیون مهرپرستی ؛ ریشه های تاریخی آئین

((در میترائیسم ، اصالت از ان مغان و روحانیان وابسته به مذهب مهرپرستی بود . . .

که برای انجام اعمال مذهبی ، نیروی بسیار زیادی داشتند ، و مردم بی اعتقاد به انها و فضیلتشان (!) نیز ناگزیر از تقلید و متابعتشان بودند ، چرا که کار دینشان منحصرا به دست ((مغان)) بوده و مغان چون دین را در انحصار داشتند ، می توانستند به اقتضای مصالحشان آن را تعبیر و تفسیر کنند . مثلا یکی از وسائل درآمدشان ، قربانی بود (همچنان که در مذهب ودا بود و بودا لغوش کرد) که

فراوان بود و از بزرگترین راههای امرار معاششان . . . قربانی برای مردم نبود ؛ برای خود خدا بود و اجرا کننده مراسم قربانی و حامل قربانی به بارگاه خداوندی جز مغ نمی توانست کسی دیگر باشد . . . در ((مهرپرستی)) نیز مغان یا کارتان ها بزرگترین نیروی حاکم بر قبایل آریائی بودند . . .))(338)

میترا در ادیان دیگر

دایره نفوذ میترا فراتر از ادیان ایرانی هندی است . ((مهر)) یا ((میترا)) از خدایان مشترک ایرانیان و هندیان بوده است . او خدای روشنائی و حافظ نظم جهان و مدافع حق و حقیقت و ضامن تعهدات و سوگندها است . میترا نگهبان جهان و طرفدار کائنات است . میترا در نبرد انسان بادواها (یوها) یعنی در مبارزه با بی نظمی و ستمگری و بد طینتی ، یاور انسان است . میترا جنگاوری نیرومند و در عین حال ناجی انسان و راهنمای او پس از مرگ است . در اواسط قرن اول ق . م . آئین مهرپرستی در ایتالیا راه یافت و در غرب نفوذ وسیعی یافت . اما میترای صادراتی یا میترای اوستا تفاوت فاحشی داشت ؛ ((میترا)) در بابل خدای خورشید بود و در آسیای صغیر به ((هلیوس)) پیوست و با خدایان یونان درآمیخت و سرانجام خدای خورشید لقب یافت . میترا خدای نجات دهنده و قهرمان پرقدرت گردید که ایمان به او باعث رهائی می شد و در افکار جای یافت . میترا در زندگی پس از مرگ قادر به یاری انسان است ، میترا واسطه میان انسان و خدا است و سرمشق مؤ منان . این ((میترا)) در کشورهای

غربی مقامی ارجمند یافت . بدنیسان ، میترای آریائی با عقاید ایرانی هندی یونانی و رومی در آمیخت و سرانجام ترکیب مزدائی گرفت . مهرپرستی پر از اسرار مذهبی است که با اعمال عبادی و مراسم پیچیده می تواند راه نجات پیروان خود را نشان دهد(339) .

افسانه پیدایش میترا ؛ تبلیغات مهرپرستی

((میترا)) از سنگی بوجود آمد ، و به محض تولد ، مورد پرستش شبانان قرار گرفت . آنگاه با ((خورشید)) هماهنگ گردید و یک ((گاو نر وحشی)) (ورزو یا ورزا) را به دام انداخت . ((مهر)) ، گاو وحشی را به درون غاری کشاند و آن را در آن غار به زنجیر کشید . گاو از غار فرار کرد .

به فرمان خورشید ، کلاغ ((گاو)) را کشت . از درون گاو خوشه ((گندم)) و درخت ((انگور)) روئید . ((کژدم)) و ((افعی)) و ((مورچه)) به خوردن اعضای تناسلی گاو پرداختند . ((میترا)) به آسمان عروج کرد . بار دیگر به زمین برگشت و به مردگان نیروی قیام و رستاخیز داد ، خوبان را از بدان جدا کرد . نیکوکاران را از بدکاران جدا کرد . آنگاه گاوی را ذبح کرد و با شیره مقدس درآمیخت و به دست عادلان قوم داد . هر کس از این مشروب بنوشد ، جاودانه خواهد شد(340) .

تبلیغات مهرپرستی

مهرپرستان در سال اول میلاد علنا به تبلیغ عقاید خود پرداختند و آئین مهرپرستی به سرعت رواج یافت . در سال 68 میلادی این آئین به ((اروپای مرکزی)) راه یافت و در سال 107 میلادی تا شمال ((بالکان)) پیش رفت . در سال 148 در ((رومانی)) طرفدارانی پیدا کرد . در ((ایتالیا)) ، ((آلمان)) ، ((اطریش)) و ((فرانسه)) آثاری از میترا پرستی دیده می شود . در ((روم)) امپراطوران به آئین ((میترا)) گرویدند . در ارتش یونان مهرپرستی نفوذ یافت ، زیرا سربازان یونانی میترا را مظهر خدای جنگجویان

و پهلوانان می شناختند(341) .

مهر پرستی و تقدس عدد ((هفت))

قداست اعداد در بیشتر ادیان کهن به چشم می خورد . در میترائیسم عدد((هفت)) مقدس است : هفت طبقه زمین ، هفت مقام ، هفت سیاره و در معبد : هفت طاقچه ، هفت در ، و . . . در مهر پرستی رسیدن به مقام بالا دارای مراسم و شرایطی بود و برای این کار ، فرد باید فنون جادوگری را می دانست : ستاره شناسی ، رمل و اسطرلاب ، طالع بینی ، طب و . . . درجات هفتگانه مهر پرستی عبارت بود از :

1- کلاغ ؛ منسوب به عطارد (تیر یا مرکوری) ؛ نماد : هوا و باد .

2- همسر ؛ منسوب به ((زهره)) (ناهید یا ونوس) ؛ نماد : آب .

3 سرباز ؛ منسوب به ((مریخ)) (بهرام یا مراس) ؛ نماد : خاک .

4 شیر ؛ منسوب به ((مشتری)) (هرمز یا ژوپیتر) ؛ نماد : آتش .

5 پارسا (پارسی) ؛ منسوب به ((قمر)) (ماه) ؛ نماد : ؟

6 پیک خورشید ؛ منسوب به ((مهرپیما)) (ستاره صبح) ، هلیوس سل .

7 پیر مرشد ؛ منسوب به ((زحل)) (کیوان یا ساتورن) .

جوانان تازه وارد ، به پیشگاه میترا معرفی می شدند و آنگاه در این مجلس به مقام نخست از مقامات هفتگانه دست می یافتند و جزء کارگران و خدمتگزاران به حساب می آمدند . ناگفته نماند که هر یک از این مقامات دارای وظایف خاصی بودند . مثلا ((مقام کلاغ)) مستلزم نوشیدن شراب ((هوم))

و نواختن ((سرود مقامات)) بود . ((مقام همسر)) فقط از آن مردان بود ، زیرا زنان حق شرکت در این مراسم را نداشتند . ((همسران)) دارای روبند یا چارقد بودند که علامت مشعل یا چراغ است . این علامت مبین فروغ نوین است که با ((میترا)) خدای روشنائی رابطه دارد . ((مقام سرباز)) یعنی پس از درک اسرار ، ورود به صف سپاهیان خدا است . لباس سربازی به رنگ قهوه ای است . ((مقام شیر)) جامه ازغوانی رنگ به تن دارد و کفگیری در دست که آتش را جابجا می کند . ((پارسا)) علامت مشخصه ای داشت و آن جامه ای به رنگ خاکستری بود . ((پیک خورشید)) جامه ای سرخ رنگ ، کمربند زرد با دوگوی آبی داشت . 0پیر)) عالی ترین مقام و منصب در آئین ((میترا)) و نماینده وی در زمین است . علامت مخصوص او ((حلقه و عصا)) بود(342) .

عقاید کلی میترائیسم ؛ و جایگاه آن در جهان

مهرپرستان به بقای ابدی روح ایمان فراوان داشتند و در انجام اعمال نیک اصرار می ورزیدند ، تا بدین وسیله روح آنان جاودانی شود و جزای نیک یابند . مهرپرستان در جامع مذهبی خود با نقابی که علامت درجه آنان بود ، حاضر می شدند .

مهرپرستان به تاءثیر ستارگان سعد و نحس در سرنوشت انسان معتقد بودند . به تاءثیر رؤ یا در زندگی انسان ایمان کامل داشتند ، لذا به تاءویل و تفسیر خواب می پرداختند . و این میراثی است که از آنان باقی مانده است .

علت پیشرفت سریع این آئین در جهان آن روز ، جنبه اخلاقی و عملی آن بود(343) .

جایگاه آئین مهر در جهان

شاید علت انتقال آئین میترا از ایران به دیگر جاها ، اصل همجواری مهاجرت ، روابط اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی و . . . بوده باشد .

این آئین در آسیای صغیر و بین النهرین رشد یافت . کلده در زمان اشکانیان زمین مقدس مهرپرستان گردید . در بابل معبدی برای مهر بنا کردند . عده ای از مغان به آسیای صغیر مهاجرت کردند . بواسطه نفوذ روحانی آنان عقاید آریائی با عقاید سامی (ستاره پرستی کلدانی) در آمیخت . آئین مهرپرستی آن گونه که اندکی پیش گفته شد ، بر بخش بزرگی از جهان آن روز نفوذ یافت . ونان و روم را در نور دید و اروپای مرکزی را تسخیر کرد ، آئین مسیحیت را تحت الشعاع قرار داد . (344)

بقایای آثار مهرپرستی در ایران

آثار مهرپرستی در ایران معاصر دیده می شود . خرم آباد لرستان یکی از مرکزی بزرگ و عمده مهرپرستی ایران باستان بوده است . در حال حاضر در جنوب غربی شهرستان خرم آبادی آثاری از دوران مهرپرستی به چشم می خورد . در دره مشهور به ((بابا عباسی)) در کنار ((سفید کوه)) ، دخمه ای بر سینه این کوه وجود دارد که یادگار دوران مهرپرستی ایرانیان است . این دخمه دارای چند ستون و چهار دیوار می باشد . مردم این منطقه این دخمه را (که مدعی اند قبری در آن وجود دارد (؟)) به ((مقبره بابا عباسی)) می شناسند . مردم بر اساس اعتقادات کهنی که دارند ، نذوری از قبیل مهره های رنگارنگ ، دستبند ، نخ و . . . تقدیم می کنند و

دخیل می شوند . هر چند اثری از قبر در این دخمه مشاهده نمی شود ، اما باور عامه آن نواحی بر این است که ((بابا عباسی)) در اینجا مدفون است . (345) روی این اصل می توان گفت که این اعتقاد کهن و احترام به این دخمه ، از یک اعتقاد کهن مهرپرستی رونق داشتند . اغلب مهرابه های در دوره ساسانی به صورت آتشکده در آمد و در عصر اسلامی تغییر و تحلو کلی یافت . ((آوه)) یا ((آبه)) در فارسی ((گنبد)) را گویند . مانند : سردابه ، گرمابه و . . . کلمه ((مهرابه)) بعدها به صورت ((مهراب)) یا ((محراب)) نوشته شد . از آنجا که آئین ((میترائیسم)) با آئین های جدید سازش و تفاهم نداشت ، لذا در ادوار مختلف تاریخی عقیدتی این سرزمین ، دچار ویرانی و تغییر می شد . مانند معبد ((مهر)) (ناهید یا آناهیتا) در شهر ((کنگاور)) . خلاصه این که : مقبره ((بابا عباسی)) بدون شک یک ((معبد مهرپرستی)) است . لرستان آثار دیگری از این آئین کهن آریائی را به یادگار دارد(346) .

مراسم ((قربانی)) و چگونگی آن

مراسم قربانی در ایران باستان (قبل و بعد از ورود اقوام آریائی) دارای شرایط و خصوصیاتی بوده است . شاید رسم قربانی یک رسم آریائی یا هندی باشد . بهر حال کسانی که می خواستند قربانی کنند ، باید حیوان را به مکانی پاک می بردند ، آن را تزئین می کردند ، تاج گلی بر سر حیوان می گذاشتند و نیایش و دعای مخصوص قربانی قرائت می شد .

فردی که قربابن می کرد ، باید از خدایان چیزهائی تقاضا می کرد . این تقاضا باید جنبه عمومی می داشت . پس از پختن قربانی باید سفره ای از نرم ترین گیاهان بویژه ((شبدر)) می گسترد و تمام گوشت قطعه قطعه شده و پخته شده قربانی را بر روی آن نهاده و سرود خدایان را بر آن زمزمه می کردند . سپس گوشت را برده و هر گونه می خواستند ، مصرف می کردند(347) .

پارسیان و مادها قربانی را در مکانی بلند انجام می دادند . آنان آسمان را ((نئوس)) و خورشید را ((مهر)) می گفتند . ماه و آتش و زمین و باد و آب را بسیار محترم می داشتند . آنان ((قربانی)) را با تاجی از گل آراسته ، در مکان پاکی می کشتند .

مغ (روحانی) متولی مذهب ، ((قربانی)) را پاره پاره می کرد و حاضران بهره ای میگرفتند . هیچ بخشی از ((قربانی)) به ایزدان اختصاص نداشت ، زیرا ایرانیان براین باور بودند که خدایان تنها به ((روان و حقیقت قربانی)) نیاز دارند .

شراب مقدس ودائی در ((میترائیسم))

نام این شراب در بسیاری از ادیان و مذاهب دیده می شود . این شراب نخستین بار در آئین ودائی و سپس در برخی ادیان ایرانی مطرح شده است .

این شراب از گیاه مخصوصی تهیه می شد . در آئین مهرپرستی این شراب به ((هوم)) یا ((هائوما)) معروف است که از گیاه مقدسی گرفته می شد . مهرپرستان معتقد بودند که با نوشیدن این شراب ، حالت روحانی یافته و بر اسرار غیبی دست

می یابند . این شراب به مذهب ((زرتشت)) نیز راه یافت ، آن گونه که به ((مسیحیت)) هم سرایت کرد و ((نان فطیر)) و ((شراب)) را پدید آورد . ریشه تاریخی عقیدتی شراب مقدس به مذهب ودائی می رسد . به گفته یک محقق آلمانی مهرپرستان به هنگام قربانی برای خدایان ، خود را با ((هوم)) سرمست می کردند . ((هوم)) شرابی بود که از عصاره گیاهی به همین نام (در نزد هندیان : تم) ساخته می شد . هوم همچنین مظهر خدائی بود که مؤ منان را در جذبه مذهبی گرد هم می آورده و آنها او را پرستش می کردند . ایرانیان قبل از زرتشت که به خدایان خیر و شر معتقد بودند ، خدایان خیر با تقدیم شربت هوما تقویت می کردند . هوم یا هوما شراب مقدسی است که امروز هم در میان زرتشتیان وجود دارد . فلیسین شاله می گوید ایرانیان باستان آب مقدسی است که امروز هم در میان زرتشتیان وجود دارد . فلیسین شاله می گوید ایرانیان باستان آب مقدسی داشتند که همان سومای مذهب ودا بوده است . (348)

آئسن ایرانی لری ((کاست)) ؛

قوم ((کاست)) یا ((کوسی)) در لرستان سکنی داشتند . این قوم ایرانی ، غیر آریائی و متمدن ترین مردم روزگار خویش بوده است . این قوم با عنصر بابلی در آمیخت و بر آن قوم سلطه یافت و قرنها حکومت نمود . ((دیا کونف)) محقق شوروی می نویسد که قوم کوسی یا کاست ها دارای خدایان متعدد بوده اند . وی خدایان مهم این قوم را شناسائی کرده و

می گوید یکی از این خدایان ((کاشو)) خدای قبیله وینای کاستیان شمرده می شد . دیگری شیمالی)) الله کوهستان نام داشت ، که نام دیگر آن ((شیب رو)) بود . ((شوکامون)) خدای آتش زیرزمینی و حامی سلاله شاهی بود . خدایان دیگر عبارت بودند از : ((هاربه)) و ((شیخو)) و ((ساخ)) خدای خورشید یا ((شوریاش)) . عقاید مذهبی این قوم در آثار باستانی لرستان مشهود است . این قوم به یک قدرت آسمانی عقیده داشته اند . کاست ها جزئیان عقاید و آداب خود را در هنرشان منعکس نموده اند . آثار به دست امده نشان می دهد که این قوم بشدت مذهبی بوده است و به دنیای پس از مرگ می اندیشیده است . این قوم به دفن اشیاء مورد نیاز متوفی اقدام می کرده ، زیرا عقیده داشته که در آن دنیا این لوازم وی را بکار خواهد آمد . دفن اسب و ارابه و خدمه نمودی از چنین باوری استوار است . مردان را در قبرستان زنان دفن نمی کرده اند . مردان و زنان گورستان جداگانه ای داشته اند . نقوش بدست آمده حکایت از خدایان اساطیری دارد که به شکل انسان و حیوان ترسیم شده اند ؛ ((بت سروش)) که چند سر دارد ، مظهر عدالت بوده است . این بت پیکره ای از حیوانات گوناگون دارد . الهه مادر ((اشیی)) نام دارد که برای بارداری از آن استمداد می شده است . بت روسو دارای نقوشی است که یادآور تصورات قیامت است . قوم کاستی نذوری به معابد و خدایان تقدیم می

کرده اند . اشیائی که از معبد ((سرخ دم)) کوه دشت لرستان به دست آمده نشان می دهد که مردم این نواحی از مناطق گوناگون بوده اند ولی آداب و مراسم مذهبی واحدی داشته اند . معبد مذکور یکی از عبادتگاههای ساکنان لرستان است (349) .

عقاید قوم سومر و آکاد

قوم سومر و آکاد تاریخی بس طولانی دارند که پیشینه تاریخی عقیدتی آنان بدرستی معلوم نیست .

این دو قوم از قرن نهم قبل از میلاد به بعد تاریخ مشخصی دارند . سومری ها در خلیج فارس و دو سوی شط العرب (اروند رود) و آکادی ها در طرف شمال شرقی آن زندگی می کردند . حدود کشور سومر و آکاد کاملا روشن نیست . شهر ((اوروت)) و ((اورنیپ بور)) از شهرهای نامی ((سومر)) بوده اند . ((سیپ)) و ((کیش)) و ((بابل)) از شهرهای مهم ((اکاد)) محسوب می شدند . این نظریه که می گوید این دو قوم کشوری واحد داشته اند ، اخیرا تقویت شده است . این اقوام دارای خدایان متعددی بودهاند . در هر شهری رب النوع خاصی داشته اند . سومری ها و آکادی ها سه رب النوع را می پرستیده اند :

1 آسو ؛ آقای آسمان .

2 اآ ؛ صاحب و مالک دره عمیق .

3 بل ؛ رب النوع زمین .

غیر از این سه ، این اقوام به ارواح بد جن ها و . . . باور داشتند . و برای این که از شرور ارواح پلید در امان باشند ، قربانی می کردند . خدایان این دو قوم ، صفات انسانی داشتند .

معابد را با خشت می ساختند و محراب را در جلو قرار می دادند . روحانیون (کاهنان) مذهبی از قدرت و نفوذ بسیاری برخوردار بودند . روحانیون آنچنان قدرت و سیطره ای داشتند که به مردم می گفتند : خدایان مانند پادشاهان زندگی می کنند ، آنان در میان تجملات بسیار زندگی می کنندک پس باید هر چه می توانید در بخشیدن زینت الات و . . . کوتاهی نکنید . معابد زیر نظر روحانیون بود و سرشار از طلا و جواهرات . کلیه این ثورتهای انبوه در اختیار روحانیون قرار داشت . علاوه بر این ، ذخائر و انبارهای غله و حبوبات و امتعه گوناگون را در اختیار داشتند . روحانیون به نام خدایان تجارت می کردند و با ثروت انبوهی که داشتند ، به ریش خلق می خندیدند . معابد پایگاه تجارت و معاملات روحانیون بود . عقیده سومری ها در رابطه با جهان دیگر و عالم پس از مرگ تاریک بود . زیرا آنها بر این باور بودند که انسان پس از مرگ ، جز درد و گرسنگی و تشنگی چیزی نخواهد یافت . لذا برای سلامتی و حفظ خانواده همیشه به دعا مشغول بودند و برای رفع هر گونه شری قربانی و نذر می کردند(350)

عقاید ((ماد))ها

قوم ماد یکی از شاخه های قوم اریائی است که در آذربایجان مستقر گردیده بود . مادها بلحاظ عقیدتی ، فرهنگی و تمدن تحت تاءثیر آسوری ها بوده اند . از مذهب این قوم اطلاعات اندکی در دست است . هرودت می گوید که مغ ها گروهی از طوایف ششگانه ماد بودند ، اما چه

مذهبی داشته اند ، روشن نیست . برخی از محققان بر این عقیده اند که شاید مذهب مادها ، ((مذهب هرمزپرستی)) بوده است که مغ ها آن را به خرافات و جادوگری و ساحری آلودند . زرتشت که اهل قبیله ماد بود ، کوشید تا آن مذهب را اصلاح نماید ، ولی مغ ها نگذاشتند ، لذا زرتشت مهاجرت نمود و در جائی دیگر مذهب خود را رواج داد . آثار باستانی بدست امده از تمدن ماد ، حکایت از عبادت و پرستش در میان این قوم دارد . (351)

عقاید سکاها

قوم سکاها شاخه ای دیگر از قوم آریا است . قوم سکاها که در زبان های اروپائی به قوم ((سیت)) معروف است ، در ابتدا با دیگر اقوام هند و اروپائی زندگی می کرده است و بعدها مهاجرت کرده است .

رنه گروسه محقق فرانسوی می گوید گ این قوم که با دیگر اقوام هند اروپائی از جلگه های روسیه مهاجرت کرد ، سرانجام رو به سوی سیحون و کاشغر نمود و تا خاک چین پیش رفت . تحرکات سکاها آخرین مهاجرت قبائل آریائی محسوب می شود . قوم سکاها ، مردمی بدوی صحرانشین و بسیار خشن و خون ریز بودند . در ((اوستا)) از این قوم یاد شده است . کتیبه ها و الواح باستانی بدست امده از تمدن ((آشوری ها)) ، یاد اور نام سکاهاست (700 750 ق . م) . در منابع یونانی نیز از این قوم یاد شده است که : ((سکاها)) در علف زارهای جنوبی روسیه کنونی می زیستند . سابقه زندگی این قوم در کنار سیحون

بوده و سپس به روسیه مهاجرت کرده اند . این قوم آفتری بزرگ و بلائی هولناک برای دیگر اقوام بشمار می رفته است . اسنادی از قساوت و جنایات این قوم افسار گسیخته تاریخ در دست است که حکایت از بیرحمی فوق تصور این قوم دارد . ((تورات)) دردی بزرگ از سبعیت این قوم در سینه دارد :

((. . . ای فرزندان بنیامین !

از اورشلیم فرار کنید ، زیرا بلائی از طرف شمال در حرکت

است و شکستی عظیم روی خواهد داد .

خداوند خدا گوید : اینک قومی از زمین شمال می آورم .

امتی بزرگ از اقصای زمین بر خواهد خاست . . . کمان و نیزه بر خواهند گرفت . ایشان مردمی بیرحم اند . . . با آواز خود مانند دریا طغیان خواهند کرد . . .))

هرودت می گوید : عقیده قوم سکاها بر این است که از تمام ملل بهتراند و نژاد برتری دارند . آنان در رابطه با نژاد خود می گویند : در آن زمان که زمین خالی از سکنه بود ، نخستین انسان ک ((تارگی تای)) نام داشت و پدر او ((زئوس)) و مادرش دختر ((رود بورستین)) بود . ((تارگی)) سه پسر داشت و در آن زمان از آسمان ((گاو آهن)) و ((زنجیر)) و ((تبر)) و ((پیاله زرین)) به زمین افتاد . این اشیا نصیب دو فرزندش نگردید و تمام آنها به فرزند سوم وی رسید . آن دو برادر حکومت و پادشاهی روی زمین را به برادر سوم واگذار نمودند . قوم سکاها از نژاد فرزند سوم

است که به مقام سلطنت رسید . هرودت در رابطه با عقاید و مذهب این قوم می گوید : این قوم ارباب انواع را می پرستیدند . خدایان آنان عبارت بود از :

1 تابیت نی ؛ رب النوع اجاق خانواده .

2 پاپای ؛ خدای آسمان .

3 هی توله ؛ خدای آفتاب .

4 آه یی ؛ خدای زمین که زن آسمان بود .

5 آرهیم پاسا ؛ خدای زیبایی

6 ناهیس ماسا ؛ خدای دریا .

این قوم برای خدایان خود قربانی نمی کردند و معبد نمی ساختند . از کشتن خوک و نگهداشتن آن خودداری می کردند ، زیرا در مذهب آنان حرام بود . سکاها وقتی دشمن خود را می کشتند ، خون او را می آشامیدند . سکاها به تفاءل و گفته های فال گیران و جادوگران اعتقاد بسیار داشتند . آنان وقتی پادشاه متوفای خود را می خواستند دفن کنند ، شکم او را پاره کرده و پس از تخلیه امعاء و احشاء وی درون شکم را با ادویه و کندر پر می کردند . بدن پادشاه را مومیائی کرده و در اطراف کشور می گرداندند و سپس در مقبره عمومی پادشاهان دفن می کردند . همراه شاه متوفا یکی از زنان غیر عقدی او و دیگر خدمه : آشپز ، غلامان و نامه رسان او را با آسب و جواهرات وی دفن می کردند . ((تورات)) از قوم سکاها به ((یاءجوج و ماءجوج)) یاد کرده و آنان را از اعقاب ((یافث بن نوح)) معرفی کرده است (352)

مذهب هخامنشیان

الواح و

اثار موجود عصر هخامنشیان حکایت از این دارد که مذهب غالب این عصر آئین زرتشت یا تعالیم مشابه آن بوده است . در عین حال همین الواح و کتیبه ها نشان می دهند که مذهب مهرپرستی نیز رایج بوده است . در یکی از کتیبه ها اردشیر دوم می گوید : من صورت مهر و ناهید را می سازم و در این ساختمان قرار می دهم . و این خود با تعالیم زرتشت که ساختن صورت خدا یا خدایان را حرام می دانست ، منافات دارد . بنابراین ، دین غالب آن روزگار همین ((میترائیسم)) آریائی بوده است . برخی محققان معتقدند که ایرانیان از دیرباز ((ناهید)) (را می پرستیده اند ، بنابراین مذهب عصر هخامنشی هر چه بوده ک با پرستش ((ناهید)) تعارض نداشته است . دلیل دیگر بر ((مذهب مهرپرستی)) در عصر هخامنشی ، شیوه دفن اموات است که با آئین زرتشت منافات داشته است . در آئین زرتشت مردگان را دفن نمی کردند ، بلکه آنان را در قلعه خاموشان می گذاردند تا پرندگان از جسد بهره برند علت اینکه مردگان را دفن نمی کنند ، احترام و قداستی است که زمین نزد زرتشتیان داشته است . آلوده کردن زمین از گناهان کبیره بوده است . حال انکه در عصر هخامنشی مردگان را دفن می کرده اند و شاهان این سلسله ارامگاه خانوادگی داشته اند . از طرفی دیگر ایرانیان در آن عصر ، علاوه بر پرستش اهورا مزدا ، چهار عنصر دیگر را می پرستیده اند : 1 نور آفتاب و ماه ، 2 آب ، 3 خاک ،

4 باد . بنابراین می توان فهمید که در عصر هخامنشی آزادی مذهبی وجود داشته و هر کس هر مذهبی را که می خواسته ، عامل بوده است . پادشاهان این سلسله در امور مذهب با رعایا هماهنگی داشته اند . ((کوروش)) ، رب النوع بزرگ بابل (مردوک) را می پرستید . ((داریوش)) در نوروز هر سال هیکل رب النوع مذکور را دست می گرفت . وقتی ((داریوش)) به مصر تاخت ، به عقاید مذهبی مردم آن دیار احترام گذاشت و خود در مراسم عبادی آنان شرکت کرد . روی سکه های عصر ((اردشیر دوم)) ، ((آپلن)) رب النوع یونانی و نام رب النوع فنیقیها (بعل) حک شده است (353) .

روحانیون ایران باستان قبل از زرتشت

در ایران باستان متولیان رسمی ادیان و مذاهب قبل از زرتشت را مغ می گفتند . مغ ها عامل رواج جادوگری در جامعه ایرانی بودند . آنان فن جادوگری را از بابلیها و کلدانیها آم وختند . هرودت می گوید : مغ ها طایفه ای از طوایف ششگانه قوم ماد بوده اند . این مغ ها بودند که مذهب را به خرافات و جادوگری و . . . آلودند . پادشاهان ماد در اقتدار مغ ها و سلطه آنان کوشیدند . نفوذ و پایگاه اجتماعی مغ ها به حدی بود که پس از انقراض سلسله مادها ، باز هم این صنف روحانی همچنان مقترد بود . ((میان مغ های ایرانی و کلدانی فرق است ، مغهای ایرانی به تعالیم زرتشت آشنائی کامل داشتند . . .))

مذاهب دوره ساسانی

یک محقق ایرانی می گوید آشفتگی اوضاع دوره ساسانیان را باید در اختلافات مذهبی آن دوره دید .

آئین زرتشت دین رسمی کشور بود . ((مذهب زروان)) و ((مذهب کیومرث)) نیز از جمله مذاهب این دوره بشمار می رود . این دو مذهب از آئین زرتشت جدا شده است . علاوه بر این ، مذاهب و ادیان دیگری وجود داشت :

1 ((دین یهود)) که پیشینه حضور آن در ایران به دوران هخامنشیان می رسد . کوروش ناجی یهودیان ، آنان را به یاران کوچانید و لذا یهودیان از بابل به غرب ایران مهاجرت کردند و در عصر ساسانیان بر تعداد آنان افزوده شد .

2 ((دین مسیح)) ، که سابقه حضور آن به دوره اشکانی می رسد . تعداد اندکی عیسوی در غرب ایران

می زیستند . اینان ایرانیانی بودند که به مسیحیت گرویده بودند و دارای کلیساهای معتبری در نواجی شرق و غرب ایران بودند . این فرقه از مسیحیت به فرقه نسطوری معروف است .

3 ((مذهب مانی)) که در سال 228 میلادی آشکار شد و اندکی بعد سراسر ایران را فرا گرفت . علت این گسترش سریع ، سادگی این مذهب بود . اساس این مذهب بر تصفیه و تزکیه نفس و حسن اخلاق و طهارت باطن استوار بود . لذا مردم به سرعت به ان گرایش پیدا کردند و در این مذهب چنان عقیده ای استوار یافتند که با همه سختگیریهای روحانیون زرتشتی و سلاطین ساسانی ، همچنان مقاوم و معتقد بر دین مانی ماندند .

4 ((مذهب مزدک)) ، که در سال 497 میلادی در ایران ظهور کرد . ((قباد)) شاه ایران به این مذهب گرائید .

مزدکیان توسط ((انوشه روان)) قتل عام شدند .

5 مذهب بودائی ؛ که از نواحی شمال شرقی ایران (هندوستان و چین) وارد ایران شد . ابتدا در ((بامیان)) و ((بلخ)) معبدهای مجللی بر پا کردند که معبد معروف ((نوبهار)) در بلخ ، مشهور است .

مذهب زروانیان یا زرواتیان که شاخه ای از دین زرتشت بود ، مانند مذهب کیومرثیان بر این باور استوار بود که اهریمن وجود مستقلی ندارد ، بلکه از شک و تردید اهورامزدا بوجود آمده است . این دو شاخه نقطه مقابل عقاید زرتشتی است . غیر از فرقه ها و مذاهب و ادیان فوق ، در ایران عهد ساسانی مذاهب و عقاید دیگری رواج داشته است

. عقاید ((این دیصان)) (مرقیون) که اروپائی ها ((مارسیون)) گویند ، و نیز عقاید صابئین در ایران آن روزگار رایج بوده است .

سابقه دین بودا در ایران به دوران سلطه یونانیان (اسکندر مقدونی) بر ایران می رسد . در این دوران بود که مذهب بودا در شرق ایران راه یافت . بدون شک این دین وارداتی از هند به ایران راه یافته است . مذهب بودا در ایران با مقاومت ادیان و مذاهب داخلی مواجه شد . مخصوصا دین دولتی و رسمی زرتشت مانع بزرگی بر سر راه نفوذ این دین بود .

استبداد مذهبی دوره ساسانی ؛ آئین زرتشت ، دین رسمی و دولتی عصر ساسانیان بود و از سوی پادشاهان این سلسله با شدت بسیار حمایت می شد . روحانیون زرتشتی که سایه پادشاه را بر سر خود حس می کردند ، در ترویج و تحمیل این دین تردیدی به خود راه نمی دادند . اقلیت های مذهبی و ادیان و مذاهب داخلی و خارجی دیگر علی رغم تعصبات روحانیون زرتشتی و تهدیدات دولتی مخفیانه در میان توده ها نفوذ می یافتند . استبداد مذهبی و تعصب روحانیون قشری عامل مهم ناخشنودی مردم ایران و سرانجام عامل اصلی سقوط امپراطوری ساسانی گردید . روحانیون زرتشتی اختیارات نامحدود داشتند . این موبدان بودند که حق هر گونه تغییر و تفسیر در دین و احکام آن را داشتند . فشار دولتی و مذهبی ناشی از اراده روحانیون ک جان مردم را به لب رسانده بود . و سرانجام آتش در زیر خاکستر با وزش نسیمی اندک ، به همه چیز

پایان داد . و ((مغ)) کشی و ((موبد)) کشی در ایران آن روزگار راه افتاد .

آئین زرتشت

آشنائی با آئین زرتشت

الف : زمینه

دوره نخست ؛ ((زرتشت در سال 660 ق . م ناگهان قیام می کند ، و به دلایلی قیامش انتظار می رود . یکی به این دلیل که ((نظام تمدن)) و ((مالکیت)) ، دردها و نیازها تازه ای به جان بشریت می ریزد و بعد مصلحین را به درمان کردن می انگیزد .

. . . زرتشت در آن دوره ، پاسخی بود به دردها و نیازها تازه ایرانی . آریائیان در ابتدای ورودشان به هند و ایران با همه دوگانگی خاک و امکانات خاک و آب و هوا ، مذاهبی یگانه داشتند . . . آریائیان هند در زندگی قبایلی ماندند ، و آریائیان ایران وارد زندگی کشاورزی شدند و با دگرگونی شرایط زندگی ، بینش ، نظام اجتماعی و احساس و اخلاق اجتماعی ، دیگر مذهب میترائیسم و مذاهب ابتدائی پیش از زرتشت (که از قبایل وحشی آریائی و روزگار اشتراک تفکر و زندگی ایرانی و هندی مانده بود) ، نمی توانست جوابگوی نیازهای تازه ایرانی باشد ، و مذهبی می بایست که با شرایط جدید ، تناسب اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی داشته باشد و بتواند وضع موجود را توجیه کند . . . در اینجا است که زرتشت برمی خیزد و مذهبی را اعلام می کند که برای ارتباط با خدایش نه به سحر و جادو نیازی دارد و نه به ((قربانی)) و ((مغان)) .

جادو را باطل ، و قربانی را نفی می کند و بزرگترین مبارزه

را علیه کارپانها (مغانروحانیون) می آغازد . و از همه مهتر اینکه تمامی بتها را ، مجسمه رب النوع های مختلفیکه ساختن شان یکی از کارهای مذاهب قدیم بود ، فرو می شکند و از معابد بیرون می ریزد(گر چه باز خود موبدان (= روحانیت زرتشت) با توجیهاتی تازه ، دوباره بازشان میگردانند) و با رفرم دین بدوی مذهبی بوجود می آورد که بشدت فلاحتی و کشاورزیاست و توجیه کننده زندگی جدید ایران .))(354)

ب : اصول تعالیم

((در مذهب زرتشت گاو بسیار محترم است ، آن چنان که یکی از خدایان بزرگ ((و هومن)) اصلا خدای گاو است (و نام خود زرتشت هم ((زوراستر)) یا ((زرتشتر)) ، یعنی دارنده شتران زرد ، نشان این است که وابسته به دوره قبایلی است) اما برخلاف هند ، گاو در ایران فقط محترم است ، نه مورد پرستش و تقدس ، و به جای گاو ، کاریز و قنات و اب ، تقدس پیدا می کند ، که در دوره دامداری گاو مظهر دام و زندگی اقتصادی دامدار ، و در دوره کشاورزی آب مظهر دام و زندگی اقتصادی کشاورز است که ارزش دارد . این است که در مذهب زرتشت ، آب جانشین گاو می شود و مورد پرتش و تقدیس قرار می گیرد .

بزرگترین خدمت زرتشت (از نظر بینش مذهبی) این است که بیش از همه مذاهب غیر توحیدی مذهب را و پرستش را (که اساس مذاهب است) به توحید نزدیک می کند .))(355)

1 خدای زرتشت ؛ ((در مورد ((یگانه بودن)) یا ((دوگانه بودن)) خدای زرتشت دو نظر

است : یکی نظریه کلاسیک است که زرتشتیهای عادی نه آنهایی که توجیه کنندگان مطالب اند) نیز قبولش دارند . از این نظرگاه ، مذهب زرتشت ، مذهب دوگانه پرستی است ، مذهب ((اهورا)) و ((اهریمن)) ، مذهب ((انگرمئی نو)) و ((سپنتامئی نو)) و دو ذات ((خیر)) و ((شر)) . هر که و هر چه بد باشد ، جزء ((انگرئی نو)) است ، و اگر خوب (باشد ، جزء) ((سپنتامئی نو)) ، و این هر دو ذات (انگرمئی نو و سپنتامئی نو) همواره در نبردند . پس اعتقاد مذهب زرتشت به ((دوگانگی ذات)) در جهان است . نظر دوم از آن مورخین و نویسندگان جدید است که در کار تجلیل و احیاء مذهب زرتشت اند . اینها که می بینند ذهن امروز جهان ، توحید را می شناسد و می ستاید و می پرستد و حتی غیر مذهبی ها نیز با مقایسه مذاهب ، اعتراف می کنند که : ((توحید عالی ترین شکل تکامل یافته بینش مذهبی است)) (که مسلم است و غیر قابل تردید) می کوشند تا از مذاهب مورد توجهشان چهره ای توحیدی بسازند . . .))(356)

2 ((اهورا مزدا)) و خلق جهان ؛ ((اهورا مزدا را زرتشت خدای ازلی و ابدی خردمند و بصیر و قادر و علیم می داند که چون خواست جهان را بیافریند ، ابتدا روحی جاوید و مطلق ساخت به نام ((و هومن)) یعنی : منش ، ذهن ، فکر و اندیشه نیک ، و بعد و هومن تمام پدیده های عالم را آفرید .))(357)

3 ((انگرمئی نو)) و ((سپنتامئی نو)) ؛ ((در اعتقاد

زرتشت ، دو نظام یزدانی ، به نامذات بد (انگرمئی نو) و ذات خوب (= سپنتامئی نو) در جهان وجود دارد که ((انگر)) شراست و ((سپنتا)) خیر مقدس ، و ((مئی نو)) به معنای ((من)) ، ((منش)) ، ((مانتالیته))(این ها همه یک کلمه اند و به معنای فکر و اندیشه و خرد و حکمت) که ((انگرمنش)) و((سپنتامنش)) (ذاب بد و ذات خوب) همواره در جنگند و هر یک دستیاران و فرشتگانی دارند))(358) .

4 یاران ((سپنتامئی نو)) ؛ ((شش فرشته یا یزدان مقرب ، یاران ((ذاب خوب))جهانند ، که با ((سپنتامئی نو)) جهان خیر را اداره می کنند و با ((انگرمئی نو)) ودستیارانش می جنگند . این شش آمساسیند (روح جاوید و ازلی و ابدی عبارتند از :

1 بهمن ؛ ((به)) به معنای خوب و خیر و ((من)) به معنای منش ، یعنی فرشته ای با منش خیر . 2 اردیبهشت ؛ فرشته راستی و عدالت . 3 شهریور فرشته قدرت (یا به اصطلاح خودشان) ؛ یزدان قدرت . 4 خرتات ؛ برخورداری و کامیابی و موفقیت و عافیت . 5 اسپندارمد ؛ ((سپند)) به معنای مقدس است ، آنچنان که یکی از صفات زرتشت هم ((سپند من)) است ؛ یعنی دارای منش سپند (مقدس) . اسپندارمد همان ((اسفند)) است و یزدان برکت و عشق و محبت . 6 مرداد یا امرتات ؛ یزدان خلود و جاودانگی . این شش ((امشاسپند)) در تحت رهبری ((سپنتامئی نو)) گروه هفت نفره ای را تشکیل می دهند که مجری اراده ((اهورامزدا)) یند

در مبارزه با شر و یاری انسانهایی که راه ((اهورامزدا)) را می پیمایند .

در برابر اینها ، شش فرشته شر (اگر بشود ، ملک عذاب) همراه انگرمئی نو گروه هفت نفری روح خبیث را تشکیل می دهند . ((سپنتامئی نو)) و ((انگرمئی نو)) و یاران شان در دو سوی هستی صفوف ((خیر و شر)) را آراسته اند ، و ((انسان)) در این میانه ، مخیر است که هر صفی را که بخواهد ، اختیار کند . البته بغیر از اینها باز فرشتگان دیگری هستند . . . این ، مجموعه نظام اعتقادی متافیزیک مذهب زرتشت است ، که جهان بینی زرتشتی را نیز نشان می دهد .))(359)

ج . زرتشت موبدان

((تاکنون ، هر چه رفت ، در تعریف و شناخت زرتشت اولیه بود ، و پس از این می کوشم که زرتشتی را که موبدان ساختند ومذهبی که به دفاع موبدان و منافع آنها گمارده شد ، تصویر نمایم ، چه در این صورت است که مقایسه و نتیجه گیری ممکن می شود :

در ابتدا مذهب زرتشت مبتنی بر خصوصیت زندگی کشاورزی است : ((هر کس قناتی حفر کند به بهشت می رود)) . . .

تقدس آب ، تقدس گاو ، تقدس قنات و تقدس سبزه و درخت ، نشان دهنده این واقعیت است که مذهب زرتشتی بر خلاف میترائیسم که مذهب دوره دامداری است ، کاراکتری کاملا کشاورزی دارد . . . مذهب زرتشت نیز دوگانه است ؛ یکی مذهبی است که زرتشت آورده است و دیگری مذهبی که جانشینان زرتشت (حکام و موبدان) ساخته اند . . .))(360)

منابع

؛ ((. . . ((زراتستریسم)) یا مذهب زرتشت ، مجموعه اسنادی است که می تواند محقق را به چهره واقعی زرتشت نزدیک کند ، و ((زراستریسم)) مجموعه کتاب ((اوستا)) ، ((دینکرد)) و کتب دیگر زرتشتی است که در طور تاریخ پیش و پس از اسلام ، در قرنهای پنج و شش تا قرن نهم ، بدست ((موبدان)) نوشته شده است . . .))(361)

تحریف مذهب زرتشت

1 اصالت طبقات ؛ ((. . . زرتشت همه خدایان را بیرون رانده بود و از یک خدا و یک ((اهورامزدا)) گفته بود ، که یگانه است ؛ و خدای فقیر و غنی ، موبد و غیر موبد (همه و همه) فقط یک خداوند است : ((اهورامزدا)) . اما ((موبدان)) خدای یگانه زرتشت را تجلی تثلیثی دادند و گفتند که : زرتشت خود فرموده که ((آتش)) ، رمز و اشاره ای از جهان ملکوتی اهورایی است و باید ((آتش)) را تقدیس کرد و احترام گذاشت . آنگاه موبدان ، آتش (رمز و اشاره اهورائی) را به سه قسمت کردند و سه آتش ساختند : یکی در استخر (فارس) که آتش روحانیان و موبدان بود ، و یکی در آذربایجان ، که آتش شاهزادگان و جنگجویان ، و سومین آتش ((ریوند)) که آتش دهقانان و کشاورزان بود . بنابراین ، ((موبدان)) ، توحید زرتشت را به صورت یک زیربنای ((شرک)) در آوردند و این دیگر مهارت شگفت انگیزی است . . .))(362)

2 اصالت روحانیت ؛ ((مقام موبدی موروثی بود . موبدزاده ، چه بد و چه خوب ،

جانشين پدر مى شد . فقط كافى بود كه مقدارى قوانين و حركات و رسومى را بياموزد . براى موبد شدن ، و به جامه روحانيت زرتشتى در آمدن ، علم شناخت دين لازم نيست ، فقط بايد مراسم پيچيده نذر و قربانى و تشريفات عمومى را دانست و ادعيه اى را حفظ داشت ، همين . . . در دين زرتشت ، هر طبقه اى خداى خاص خويش دارد ، و روحانيون خداى روحانى . . .))(363)

3 شرك ، تعدد خدايان ؛ ((در مذهب زرتشتى ، غير از امشاسپندان خدايان ديگرى نيز وجود دارند :

1 سروش ؛ مظهر اطاعت و تقوى و عبوديت انسان است ، و مظهر روحانيونى كه تبليغ كنندگان اطاعت و عبادت خدايند در زمين .

2 فره ايزدى روح مقدسى است كه بركت و تقدس ايجاد مى كند و وارد هر روح و جانى كه بشود ، توفيق پيدا مى كند و به عافيت و سلامت يا به سلطنت و مقام و قدرت مى رسد ، و در دنيا و آخرت ، نجات مى يابد . با نيايش و پرستش ((اهورا مزدا)) مى توان ((فره ايزدى)) يافت ، و ((فره ايزدى)) اگر وارد روحى بشود ، صاحب آن روح ((سعيد)) مى شود ، و اگر نه ، ((شقى)) مى ماند .

3 منتر ؛ اين همان كلمه اى است كه هنوز هم هست . مى گوييم : ((منترش كرده اند)) يا ((منتر شده است)) . ((منتر)) عبارت بوده است از كلمات مقدس و اوراد و دعاهايى كه مى بايست با زبان و دهان و

لباس و دست و پا و . . . پاک ، خوانده می شد ، یا بعضی از حالات و مراسم خاص مذهبی و روحانی بود که می بایست بوسیله موبد رسمی با قرائت و آهنگ خاص القاء و بیان می شد . . .))(364)

آنچه نقل گردید ، بیان جامعه شناختی مذهب زرتشت بود که توسط برجسته ترین محقق و متخصص در تاریخ ادیان و مذاهب شرقی مطرح گردیده است . این ترسیم ، محققانه ترین و منصفانه ترین قضاوتی است که پیرامون مذهب زرتشت بعمل آمد است . و اینک معمول به نقل مطالب تاریخی پیرامون دین زرتشت و شخص او می پردازیم .

زرتشت ؟

((زوراست)) یا ((زرتشتر)) یعنی دارنده شتران زرد . . . مستشرقین با حقه بازی عجیبی ، تاریخ تولد ((زرتشت)) را از 329 تا 600 ق . م . به 6000 سال ق . م . و حتی 6000 سال پیش از حمله اسکندر عقب می برند تا به یک نتیجه گیری نژادی دست بزنند! چرا که اروپائی (هر دین و مذهب و مکتبی داشته باشد) با نوعی ((خودپرستی)) خود را منشاء و دلیل وجودی هر مذهب و مکتب و فلسفه ای می داند . . .

. . . همچنین محل تولد او نیز مجهول مانده . بعضی گویند در ناحیه ماد (آذربایجان) درشمال غرب ایران و بعضی گویند در باکتریا (بلخ شرق) بوجود آمده . ولی از قرارمعلوم وی در غرب ایران زائیده شده و در شرق ایران به کار دعوت خود پرداخته است . روایات باستانی بر آن است که

زرتشت در پانزده سالگی نزد آموزگاری تعلیمیافت و از او ((کشتی)) (نام کمربند مقدس زرتشتیان است) دریافت کرد . از آغاز عمر بهخوی مهربان و سرشت لطیف معروف گردید . در هنگام بروز قحط سالی که در ایام جواناو اتفاق افتاد ، نسبت به سالخوردگان حرمت و راءفت و درباره جانوران محبت و شفقتبعمل می آورد . چون به بیست سالگی رسید ، پدر و مادر و همسر خود را رها کرده براییافتن اسرار مذهبی و پاسخ مشکلات روحانی که اعماق ضمیر او را پیوسته مشوش میداشت ، در اططراف جهان سرگردان شد و از هر سو رفت و با هر کس سخن گفت ، شایدکه نور اشراق درون دل او را منور سازد . . . در منابع یونانی گفته شده که زرتشت مدتهفت سال در بن غاری درون کوهی بسر آورده ک به خاموشی مطلق می گذرانید . آوازه کار اواز شرق به گوش مردم ((روم)) رسید و شهرت یافت که مردی مرتاض یستسال تمام در بیابانها گذرانیده و جز پنیر ، طعامی نخورده است . چون به سی سالگیرسید ک زرتشت را مکاشفاتی دست داد . روایات در این باب بقدری فراوان و اغراق آمیزاست که برای او ((معجزات)) عجیبه و ((کرامات)) غریبه ذکر کرده اند . گویند نخستینبارکه برای او کشف و شهود دست داد ، در سواحل رود ((دیتا)) در نزدیکی موطن او بود . ناگهان خیال شبحی که بلندی قامت او نه برابر انسان متعارف بود ، در برابر نظرشنمودار گردید که او را فرشته ((وهومنه)) (= بهمن) یعنی : ((پندار نیک

)) نام نهادهاند . پس فرشته با او گفت و شنود کرد و به او فرمان داد که جامه عاریتی کالبد را ازجان دور سازد و روان را پاک و طاهر فرماید ک آنگاه صعود کرده ، در پیشگاه ((اهورامزدا)) یعنی خدای حکیم حاضر گردد . . . از آن پس هشتسال دیگر بر زرتشت بگذشت و او در عالم کشف و شهود با شش فرشته مقرب(امشاسپندان) یکایک گفت و شنود کرد . . . از آن پس دهسال تمام بر زرتشت بگذشت که به پرستش و عبادت اهورا مزدامشغول بود و پیوسته از مردم روزگار جفا و آزار می دید . پس از این مکاشفه بی درنگتعلیم خلائق را آغاز کرد . ولی در ابتدا کسی به سخنان او گوش نداد . چندین بار نومیدشده ، در معرض فتنه و آزمایش قرار گرفت . . . عاقبت پس از دهسال ، زرتشت به مقصود رسید و نخستین کسی که آئین او را پذیرفت ، عموزاده وی مردیبه نام ((میندی نیمون ها)) بود . پس در یکی از بلاد شرقی ایران به دربار پادشاه آندیار به نام ((ویشتاسپ)) راه یافت . مدت دوسال زرتشت کوشش بسیار کرد که این پادشاه را به دین خود درآورد . پادشاه با زرتشتهمراه گردید ، ولی چون تحت نفوذ کارپانها (= مغان = روحانیون) واقع بود ، آنان بااقدامات شیطانی خود علیه عقاید زرتشت برخاستند و باعث شدند که زرتشت را دستگیرساخته و به زندان اندازند .

سرانجام پس از دو سال از زرتشت معجزه ای به ظهور رسید . . .

بالاخر شاه به دین

او در آمد . . . ویشتاسپ سراسر نیروی خود را برای نشر دعوت آن پیامبر بهدین بکار برد . درباریان و امرا نیز به دنبال شاه بر او گرویدند . . . از مدت بیست سال دیگر که از عمر زرتشت باقی بود ، روایات و حکایات بسیاری نقل کرده اند . در سراسر این روزگار وی به نشر دین اهورامزدا در میان ایرانیان بگذرانید . در این زمان دو پیکار و جنگ با دشمنان بر پا ساخت . . . . . جنگ دوم در زمانی روی داد که زرتشت به سن هفتاد و هفت سالگی رسیده بود . در این پیکار اگر چه پیروز گردید ، لیکن عاقبت کشته شد . نویسندگان اوستا در هزار سال بعد گفته اند که چون تورانیان شهر بلخ را به غلبه گرفتند ، یکی از آنان ناگهانی بر آن پیامبر یزدانی تاخته و او را در برابر محراب آتش در حال عبادت به قتل رسانید .))(365)
((زرتشت)) را یونانیان ((زورو آسترس)) و رومیان ((زوروآستر)) و اروپائیان ((زوروآستر)) می نامند . وجود تاریخی او محل اختلاف است و اعتراض . مفسر فرانسوی اوستا ((جمیزدارمستر)) از زرتشت ((خدائی)) می سازد و او را تظاهر ((هوم)) به شکل ((انسان)) می داند . ((کرن)) هلندی او را افسانه ای منسوب به خورشید می شناسد . با وجود این آثاری موجود است که وی را شخصیت تاریخی می دهد . . . . معمولا این راءی رایج است که زرتشت میان قرن هفتم و ششم ق . م . بوده است (366) .
((افلاطون

)) (429 347 ق . م) صریحا از ((زرتشت)) نام برده و او را مؤ سس آئین ((مزدیسنا)) دانسته است . ((بروسوس)) مورخ قرن سوم میلادی ((زرتشت)) را سر سلسله پادشاهان ماد می داند(367) . مورخان اسلامی ، ((زرتشت)) را معاصر ((گشتاسب)) یا ((ویشتاسپ)) می دانند(368) .

یک محقق معاصر ایرانی زمان زرتشت را قرن هشتم ق . م . می داند(369) .

((پیرنیا)) مورخ ایرانی نظریه جکسون را می پذیرد(370) ((هربرت جرج)) دوران زرتشت را به عصر هخامنشی می برد(371) . در فروغ مزدیسنا آمده است که زرتشت در شهر ((ری)) (به زبان اوستا : ((وغ)) و به زبان پهلوی ((راکا))) بدنیا آمده است (372) . یونانیان زرتشت را ((زروآستر)) می نامیدند ؛ یعنی ((ستاره شناس)) . ((دیوژن)) زرتشت را به معنای ((ستاره پرست)) گرفت است . (هرمودورس)) شاگرد افلاطون زرتشت را به همین معنا گرفته است . یک خاورشناس المانی می گوید برخی یونانیها ، نام زرتشت را از کلمات ((زئیرا)) به معنای ((نیاز)) و ((استر)) یعنی ((ستاره)) گرفته اند که می شود : ((ستاره نیاز)) . یک محقق آلمانی دیگر می گوید : زرتشت را از دو کلمه ((زئوتر)) یعنی ((نیازدهنده)) و ((استر)) به معنی ((چراگاه)) گرفته اند که می شود ((مالک مزرعه شایسته برای نیاز)) . زرتشت به معنای ((شخم کننده با شتر)) نیز آمده است . یک دانشمند انگلیسی می گوید زرتشت یعنی کسی که شتران را می چراند یا می راند . محققان غربی معنای دیگری برای زرتشت از قبیل گ ((ستاره

زرین)) ، ((عذاب دهنده شتران)) ، ((ستاره طلائی ، ((درخشش طلائی)) ، ((سلطنت زرین)) و . . . آورده اند . اعراب زرتشت را ((سلطنت زرین)) گفته اند .

زرتشتیان نام وی را ((سپیتامه)) می دانند . مارتین المانی می گوید زرتشت در اصول ((جارات اوتارا)) بوده است که به زبان سنسکریت به معنی ((ستایش کننده عالی)) می باشد که چون به پیامبری مبعوث شد ، لقب زرتشت گرفته است ، زرتشت یعنی ترکیبی از ((اوش)) به معنی ((سوزاندن و درخشیدن)) و ((زر)) به معنی ((زرین)) ، پس ((زرت اوشتر)) یعنی کسی که چهره اش از نور خدادادی روشن است . ((آذر گشسب)) می نویسد که ((اسفتمان)) پس از رسیدن به مقام روحانی به لقب ((شترپیر)) یا ((زرد رنگ)) مفتخر گردیده باشد . آذرگشسب می نویسد : شتر حیوانی نبوده که در بین آریائیهای ایرانی اهمیت و ارزشی داشته باشد تا دارنده آن به خود مباهات کند .

پس ((دارنده شتران زرد رنگ)) به پیامبر ایران نمی چسبد . (373)

واژه زرتشت در تاریخ به دوازده گونه ضبط گردیده است :

زردشت ، زردتشت ، زرهشت ، (این سه ، بر وزن : انگشت)

زاردشت ، زاراهشت ، وزراتشت (این سه ، بر وزن : خارپشت)

زرادشت ، وزراهشت ، وزرادشت (این سه ، بر وزن ، چراکشت)

زره دشت ، زره تشت ، وزره هشت (بر وزن دره پشت)

زردشت ، زرتهشت ، وزاردهشت ، وزارتهت (به دال مهمله و تاء مضموم) (374) .

نام پدر زرتشت ((پورشب)) و نام

مادرش ((دغدویه)) آمده است . (375)در باب تحصیلات زرتشت نیز اختلاف بسیار است ک برخی او را تحصیلکرده یونان و برخی دیگر شاگرد مکتبهای فلسفی هند می دانند . (376) زرتشت با دختر ((فراشائوش ترا)) به نام ((هووی)) ازدواج کرد و شاه نیز با دختر زرتشت ((و جامناسیاه)) که از زن اول او بود ، ازدواج نمود . زرتشت در سن هفتاد یا هفتاد و هفت سالگی در حالی که در برابر محراب به عبادت مشغول بود ، بوسیله یک سرباز تورانی کشته شد . (377)

دین زرتشت

((دینی که این پیامبر ایرانی تعلیم فرمود ، یک آئین اخلاقی بود و طریقه یگانه پرستی .))(378) ((دین زرتشت با وجود این که دارای ارزش اخلاقی بسیار است ، به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نیز توجه دارد ، با چادرنشینی مبارزه می کند و طرفدار اسکان مردم و خانه سازی است . تربیت چهارپایان اهلی و مراقبت از آنان در چراگاهها ، زندگی خانه نشینی ، داشتن خانه یا محل سکونت مناسب ، رفتار نیکو با گاو نر از دستورات دین بزرگ ایران است . با قربانی کردن از طریق ریختن خون حیوانات مخالف است . مؤ من حقیقی دهقانی است خدمتگذار و واقعی و مربی چهارپایان مفید ، سرپرست خانه ، و بزرگ ده و درستکار . بنابراین شغل اصلی زرتشتی کشاورزی و مراقبت از چهارپایان است که در ((گاتها)) نمودار است .))(379)

((دین زرتشتی نخستین مذهبی است که در جهان از مسئله ((حیات عقبی)) و مسئله ((قیامت)) سخن به میان آورده و مسئله ((آخرالزمان)) را به مفهوم کامل خود طرح

کرده است . . .))(380)

((در دین زرتشت مفهوم بزرگی وجود دارد که نه در آئین مصریان قدیم دیده می شود و نه در اندیشه های بسیار عمیق هندو : جهان دارای تاریخ است و از قانون تحول پیروی می کند . وضع فعلی ، جهان را به مرحله نهائی رهبری می کند ، و همه نیروها در کار خود ، باید به آن راه بروند . در نظر زرتشت دنیا از برنامه استمرار تاریخ پیروی می کند و میدان جنگ است . مبارزه ای پرشور نیروها را مقابل یکدیگر قرار داده است و این امر واجب است و نتیجه آن تکامل مردم با تقوی و بهره مندی از زندگی جاویدان است .))(381)

. . . آئین جین و دین بودا با آئین زرتشت مشابهت دارد .

آزادی در انتخاب دین ، بیزاری از قربانی های خونین و احترام زندگان ، از اصول هر سه دین و نفوذ اصطلاحات زرتشت است . فلسفه دوگانگی و اخلاقی که مبارزه ریشه آن را تشکیل می دهد ، نشان نزدیکی میان آئین جین و دیانت زرتشت است (382)

پس از زرتشت ((آئین مزدا)) دوباره به سنن ملی و مراسم قدیمی بازگشت . بابرقراری ((اهورا مزدا)) در ردیف اول ، خدایان دیگر نظیر((ناهید)) و ((مهر)) برایخود جایی در این آئین باز کردند . . . این آئین با نوشته های کارشناسان معاصر پارسی ، تفسیر ماوراء الطبیعه ای ساده یافته است . به این صورت که : در جنگ با ((لاوجود)) (اهریمن) و ((وجود مطلق)) (اهورا مزدا) موجود است . ممکن الحدوث و جهان مربوط به انهارا

بوجود می خواند و جهان ناقصی که ((لاوجود)) به نابودی آن می کوشد ، وجودکامل آن را با مشیت الهی و دائمی خود نگهداری می کند تا زمانی که بالاخره مطابق باخواست خداوندی پایان پذیرد . (383)

کریستن سن می گوید : قبل از جدا شدن دو تیره هندی و ایرانی از یکدیگر ، تفاوتی میان دو دسته از خدایان عمده آنها وجود داشته است . یکدسته ((دیوها)) را می خوانده اند که در راءس آنها خدای جنگجوئی به نام ((ایندرا)) قرار داشت و دسته ای دیگر ((آسوراها)) را که به ایرانی ((اهورا)) گفته می شود(384) .

دکتر محمد معین می گوید : آریائیان از ارواح مضر متنفر بودند و آنها را لعنت می کردند و . . . (385)

اوستا

یشت ها و گاتها

((یشت ها)) ، سرودهای توحید است (که می گویند خود زرتشت گفته است) که بعضی با کلمه ((یاسین)) در قرآن برابر دانسته اند . چون این کلمه قرائت های مختلفی دارد و به صورت ((یشمه)) و ((یشما)) و ((یسن)) و ((یسنا)) و . . . هم نوشته شده است . ((یشت ها)) سرودها و ادعیه ای است در ستایش ایزدان که ایزد از ریشه ((یزد)) است که همان ((یسنا)) و ((یشت)) و ((یزدان)) همه ریشه مشترک ((یزد)) دارند که به معنای ((ستایش)) و ((پرستش)) است .))(386)

((کتاب ((اوستا)) شش فصل است . . . اولین فصل گاتها است که به عقیده زبان شناسان بزرگی چون ((بن و نیست)) اثر خود زرتشت است که به نام سرودهای دینی خطاب به ((اهورامزدا)) سروده است . زبان شناسان ، زبان

این سرودها را کهنه ترین زبانی می دانند که در میان ما وجود دارد ، و از لحاظ مفاهیم نیز چنین است . بر ((گاتها)) سرودهایی افزوده اند که مجموعه ((گاتها)) و اضافات ((یسنا)) را می سازند ، که سرودهایی است مربوط به عدالت و پرستش خدا . آنچه بر ((گاتها)) افزوده شده است ، زبان جدیدی دارد که از لحاظ زبان شناسی متعلق به دوره هخامنشی است ، و بعد به ((ویسپرد)) و ((وندیداد)) می رسیم ، که از نظر زبان شناسی به اواخر دوره ساسانی . . . مربوط است . پس از نظر زمانی ، اوستا از زمان زرتشت آغاز می شود (گاتها) و به پایان دوره ساسانی (زمان انوشیروان) و آستانه ظهور اسلام می رسد . در مطالعه اوستا هر چه از گاتها دور می شویم ک از توحید و لحن اهورامزدای واحد و یگانه و زرتشتی که اهورامزدا را خالق همه چیز (نور و ظلمت و نیکی و بدی و زشتی و زیبایی) خطاب می کند ، فاصله می گیریم و به اواخر کتاب که می رسیم ، بطور روشن و مشخصی ، جهان به دو نیم می شود ، دو کشو ، دو مرز ، دو نژاد ، و دو رئیس پیدا می کند که هر دوشان هم شاءن و هم نیروپند و در برابر هم ، سویی اهورامزدا است و سوی دیگر اهریمن ؛ یعنی خدای واحدی که خالق شیطان و یزدان بود و خیر و شر ، خود نزول کرده است و به دو نیم شده است (نیمی خیر و نیمی شر) و خود در

برابر نیمه بد خویش ایستاده است . کاملا روشن و مشخص است که این ، ثنویت و دوگانه پرستی است . بنابرانی ، اوستای قدیم یک متن دینی توحیدی است و هر چه پیش می آئیم و به روزگار ساسانیان نزدیکتر می شویم ، به شرکی می رسیم که بر اساس دوگانه پرستی بسیار مشخص و غیر قابل توجیه و تفسیری استوار است .))(387) ((کتاب مقدس آئین مزدا ((اوستا)) یا ((زند اوستا)) است (اوستا متن و زند تفسیر است) . این نوشته های مقدس فقط در قرن سوم میلادی گردآوری شد و در قرن چهارم مسیحی به عنوان کتاب شریعت دین زرتشت اعلام گردید ، ولی یک بخش از این آثار ، مخصوصا پنج سرود موسوم به گاتها به عصری بسیار پیشین تر تعلق دارد و تاءلیف زرتشت است . . .))(388) ((یشت))ها از مهمترین قسمتهای ((اوستا)) است و در بردارنده 21 فصل که هر فصلی در تعریف و ستایش یکی از ((فرشتگان)) یا ((امشاسپندان)) است . هر قسمت از این فصول را در زمان مخصوصی می خوانند . مثلا در فروردین یک قسمت از ((یشت)) را ، در روز 19 فروردین که به نام فروردین و روز فروردین ماه است ، می خوانند . و یا ((مهریشت)) را در روز مهرگان (16 مهرماه) در تعریف مهر (خورشید) بیان می دارند . و تیر پشت را در جشن ابر تیرگان باید قرائت کرد .

نامهای فصول با ذکر فرشته ویژه آن شناخته شده است :

1 هرمز یشت ، 2 خرداد یشت ، 3 ماه یشت

، 4 مهر یشت ، 5 فروردین یشت ، 6 دین یشت ، 7 زمایاد یشت ، 8 هفت امشاسپند ، 9 آبان یشت ، 10 تیر یشت ، 11 سروش یشت ، 12 بهرام یشت ، 14 هوم یشت ، 15 اردی بهشت یشت ، 16 خورشید یشت ، 17 گوش یشت ، 18 رشن یشت ، 19 رام یشت ، 20 اشتاد یشت ، 21 ونند یشت . ((یشت)) کلمه اوستائی ((یشتی)) از ریشه همان کلمه اوستائی ((یسنا)) می باشد که به معنی ((نیایش)) بکار می رود و ((یشتی)) از ریشه همان کلمه اوستائی ((یسنا)) می باشد که به معنی ((نیایش)) بکار می رود و (یسنا)) را در موقع (ستایش)) و ((عبادت)) می خوانند . اما یشت ها ویژه ستایش خداوندگار و امشاسپندان و ایزدان است . بعضی محققان در رابطه با یشت ها گفته اند : در آغاز ترکیب شعری داشته و این اندازه نبوده ، ولی بعدها به تدریج مطالبی بر انها افزوده شده و از صورت شعری بیرون آمده اند . یشت هایی که تا امروز باقی مانده اند ، به 21 یشت می رسند . نام هریشتی با یکی از ایزدان و امشاسپندان مشخص گردیده است . اما نخستین یشت معلوم و موسوم به هرمزدیشت ، درباره پروردگار و صفات و افعال اوست . در یشت ها نشانه هائی از آئین آریائی دیده می شود . در این یشت ، مضامین و مطالبی است که نشانه قدمت آن می باشد . قدیمی ترین یشت ها عبارتند از : آبان یشت ، مهر

یشت ، فروردین یشت ، بهرام یشت ، اردیشت و رام یشت (389)

هزمردیشت اولین یشت است که در آن از صفات خدا سخن رفته است . دومین یشت از دو قسمت تشکیل گردیده است که عبارت است از : هفتن یشت کوچک و هفتن یشت بزرگ . اولی درباره هفت امشاسپند است که قبلا اشاره شد . در میان یشت ها فقط دو امشاسپنداند که دارای یشت ویژه ای هستند : ((اشاوهیتنه)) یا ((اردی بهشت)) و ((همه لوتا وات)) یا ((خرداد)) .

اگر چه گمان می رود که دیگر امشاسپندان هم دارای یشت مخصوص باشند ، ولی چون بخشهایی از اوستا از بین رفته ، اثری از آنها در دست نیست . سومین یشت موسوم به ((اردی یهشت یشت)) که دومین ((امشاسپند)) است و چهارمین یشت موسوم به ((خرداد یشت)) که به حساب پنجمین ((امشاسپند)) می باشد . یشت پنجم به نام ((آبات یشت)) ، ویژه ((ایزد آب)) است به نام ((آناهیتا)) . الهه ایزد آب دیگری به نام ((ایم نبات)) داریم که به معنی ((زاده آبها)) است . و این قدیمی ترین قسمت اوستا است (390)

سخن ابوریحان بیرونی درباره کتاب زرتشت

بنا به گفته ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه : زرتشت کتابی آورد که آن را ((اوستا)) یا ((انبا)) گویند و لغت این کتاب با لغات تمام کتب جهان مغایرت دارد . لغات و حروف این کتاب با دیگر کتب فرق دارد . علت این است که این کتاب به اهل یک زبان اختصاص داشته است . این کتاب (اوستا) در خزانه ((دارابن دارا)) پادشاه ایران بوده

که طلاکاری شده و بر دوازده (هزار) پوست گاو نوشته شده بود . ((اسکندر مقدونی)) این نسخه را بسوزانید و ((هربدان)) را از دم شمشیر گذرانید . از این زمان ((اوستا)) معدوم شد و به اندازه 5/3 آن بکلی از میان رفت و امروزه 12 قسمت از آن در دست زرتشتیان است (391)

نام اوستا نیز مانند زرتشت صور ضبط گوناگونی در تاریخ دارد :

((اوستا)) ، ((اوستا)) ، ((اویتسا)) ((بستاق)) ، ((ایساق)) ، ((ابستاع)) ، ((ایستا)) ، ((آبستا)) ، ((افستا)) ، ((اپسنتا)) . ((اوستا)) مشهورترین نام کتاب زرتشتیان است . در منابع اسلامی ((بستاه)) ، ((ابستاق)) و ((افستاق)) ضبط گردیده است . در معنای این کلمه نیز توافق وجود ندارد ، برخی آن را به معنای ((پناه)) گرفته و برخی دیگر به مفهوم ((دانش معرفت)) دانسته اند . عده ای دیگر به معنی ((متن اساسی)) گرفته اند .

آنچه مسلم است ک ((اوستا)) به معنای ((اساس و متن اصلی)) می باشد .

کلمه ((اوستا)) همیشه همراه با لفظ ((زنده و پازند)) است . پازند شرح و تفسیر اوستا است که پس از زرتشت توسط ((موبدان)) کیش زرتشت نوشته شده است . به این تفسیر ((باررو)) نیز می گویند(392) .

پورداوود محقق ایرانی می گوید : اوستا کهن ترین نوشته ایرانیان است . اوستا نیز همچون زرتشت در هاله ای از ابهام قرار دارد . تاکنون زمان حیات زرتشت روشن نشده ، بنابراین نمی توان به زمان نگارش اوستا پی برد(393)

نظر یک محقق فرانسوی

یک محقق فرانسوی می گوید : کتاب زرتشتیان اوستا نام

دارد که یکی از قدیمی ترین کتب جهان بشمار می رود و شاید کهن ترین اثر مکتوب قوم ایرانی باشد . اوستا در یک عهد و به دست یک نفر نوشته نشده ، بلکه در طول سالیان توسط افراد بسیار نگاشته شده است . محققان بر این باورند که بخشی از ((اوستا)) که ((گاتاها)) نام دارد ، کهن ترین قسمت اوستا است . این قسم حاوی سرودهائی است که بر زبان زرتشت جاری شده است . اوستای موجود ، اوستای اولیه نیست ، زیرا اصل آن درگذر روزگار از بین رفته است . اوستای اصلی به خط زرین نوشته شده بود که در حمله اسکندر به ایران نابود شد . از آن پس ، دوباره در روزگار ((بلاش اشکانی)) و ((شاپور اول)) قسمتهائی از آن گردآوری و تدوین شد . زبانی که اوستا به آن نوشته شده ، یکی از کهن ترین زبانهای ایران قدیم است . اگر چه به درستی روشن نیست که این زبان در چه دوره ای رواج داشته ، اما همین اندازه معلوم است که با زبانهای دیگر اقوام آریائی چون فارسی باستان و سنسکریت (زبان مردم هند) تجانس داشته است (394) . ((سایکس)) نیز بر این عقیده است که : کتاب اوستا به زبانی نوشته شده که آن را ((اوستیک)) می گویند و با زبانی که شاهان هخامنشی در کتیبه های خود بکار برده اند ، فرق دارد . گفته اند که اوستا 21 کتاب بوده که با خطا طلا بر دوازده هزار پوست گاو نگاشته شده . پس از انقراض هخامنشیان است کتاب نیز از

میان رفت و فقط قسمتهای کوچکی از آن بدست امده است . بلاش اول پادشاه اشکانی این کتاب را احیا کرد و اردشیر ساسانی انجام آن را به پایان برد . گمان می رود که در دوره های بعد بر آن اضافاتی شده باشد . انچه از اوستا در دست است ، عبارت است از :

1 یسنا ؛ مشتمل بر 72 فصل حاوی سرودها که گاتها جزء آن است .

2 ویسبرد ؛ مجموعه ای از ادعیه و سرودها .

3 وندیداد ؛ قانون و دستورات موبدان و مبین احکام عبادات و . . .

4 یشت ها ؛ شامل سرودهایی در تجلیل فرشته های موکل ایام و . . . مهمترین قسمت اوستا گاتهاست که شبیه ((مزامیر عبریان)) است . گمان می رود ((گاتها)) سروده های شخص زرتشت باشد(395) .

عقیده محققین معاصر در این باره

((جان ناس)) می گوید که : کتاب مقدس زرتشتیان ، ((اوستا)) ، مجموعه ای از مطالب گوناگون و بی ارتباط با هم است . این کتاب ، باستانی ترین کتاب ادبیات جهان بشمار می رود که قسمت عمده آن از بین رفته است . مهمترین قسمت موجود اوستای فعلی ، یسنا است که مشتمل بر گاتها یعنی سروده های زرتشت می باشد که به لهجه محلی بسیار کهن سالی (نزدیک به زبان وداها) سروده شده است . از این مجموعه اطلاعاتی در مورد زمان حیات زرتشت و اندیشه های او بدست می آید . قسمتهای دیگر اوستا عبارتند از : ویسبرد ، وندیداد و یشت ها که شامل سرودها و نغمات

و . . . می باشند اوستای کوچک (خرده اوستا) به لحاظ وثوق به پای یسنا نمی رسد ، زیرا در قرون بعد تاءلیف شده است (396)

((ملک الشعرای بهار)) می گوید : اوستای هخامنشیان 21 کتاب بود که مشتمل بر 815 فصل می شده است . در عهد ساسانیان که به جمع آوری اوستای پراکنده پرداختند ، فقط 348 فصل از آن بدست آمد که آن را به 21 نسک تقسیم کردند(397) .

((فلیسین شاله)) می گوید : کتاب مقدس آئین مزدا ، اوستا و یا زند اوستا است . اوستا متن و زند تفسیر آن است . این نوشته های مقدس فقط در قرن سوم میلادی گردآوری شد و در قرن چهارم میلادی به عنوان کتاب شریعت زرتشت اعلام گردید .

گاتها به عصری بسیار پیشین تر تعلق دارد و تاءلیف زرتشت است (398) .

دکتر وحیدی می گوید : کتاب ((اوستا)) مربوط به ((اتوزرتشت)) است .

((اوستا)) زبانی است که کتاب ((اتوزرتشت)) به آن نوشته شده و لذا ((اوستا)) نام گرفته است . ((اوستا)) دارای دو بخش جداگانه است ، بخشی مربوط به شخص زرتشت است و بخشی که در طی روزگاران دراز مخصوصا دوره ساسانی بر آن افزوده شده است . بخش اصلی اوستا ((گاتها)) است که حاوی اندیشه های ژرف زرتشت است . برای شناخت کیش زرتشتی می باید ((گاتها)) را خواند . بخشهای دیگر ((اوستا)) کار موبدان است . در اوستا مطالبی دیده می شود که مربوط به پیش از زرتشت است . ((اوستا)) قبل از اسلام به 21 نسک تقسیم شده بود که بسیاری از این

نسکها از بین رفته است . آنچه باقی مانده ، به قرار ذیل است :

1 یسنا ؛ که به معنی نیایش است و دارای 72 بخش می باشد .

2 گاتها ؛ 17 گات است که به شعر سروده شده و در بردارنده ژرف ترین و رساترین گفته های فلسفی زرتشت می باشد .

3 یشت ها ؛ که ستایش و نیاز است و 21 بخش می باشد . به نظر می رسد بخشی از آن متعلق به دوره قبل از زرتشت باشد .

4 ویسبرد ؛ شامل 24 بخش است که اوراد بزرگان گفته می شود .

5 وندیداد ؛ که در اصل وی دیود است یعنی قانون منددیو که دارای 22 بخش است . این کتاب مربوط به دوره های قبل از زرتشت است .

6 خرده اوستا ؛ یعنی اوستای کوچک که شامل ادعیه روزانه است . این کتاب به وسیله موبدان زرتشتی دوره ساسانی گردآوری شده و ضمن این که دارای اندیشه های ((گاتها)) است ، اندیشه های دوره قبل از زرتشت و اندیشه های دوره ساسانی را نیز در بردارد . الفبای اوستا 48 حرف است که آن را ((دین دبیره)) یا ((خط دبیر)) می گویند . ((زند و پازند)) گزارش و تفسیری از اوستا به زبان پهلوی است که در زمان ساسانیان نوشته شده است . ((پازند)) شرحی است بر ((زند)) که به زبان ((پارسی دری)) نوشته شده است ، هر چند که واژه های ((آرامی)) را نیز دارد . در ادبیات خارجی معمولا به اوستا ، ((زند اوستا)) می گویند(399) .

((هنر یک ساموئل

پنیرک)) می گوید : دلیلی بر وجود یک کتاب مزدیسنی قبل از زمان ساسانیان در دست نیست . پس از حمله اسکندر به ایران مطالبی تاءلیف شد که نام آن را ((اوستا)) گذاشتند . در زمان ساسانیان این واژه را ((اوستاغ)) تلفظ می کردند . سریانیان مسیحی با این واژه آشنا بودند . کهنه ترین صورت این واژه ((اپستاک)) است که به معنی ((پایه)) و ((بن)) می باشد . در زمان ساسانیان مردم به زبان اوستائی سخن نمی گفتند . بر اوستا تفسیری نوشته شد که ان را ((زند)) گفتند و در زبان اروپائی به ((زند اوستا)) مشهور است . اوستا به صورت کتاب اصلی روایات دینی در زمان ساسانیان درآمد که سرودهای آسمانی منسوب به زرتشت است . . . (400) .

گفته می شود که ((زنداوستا)) به صورت رقعات بوده و بعد به صورت اوستا تدوین شده است و ((خرده اوستا)) نام گرفته است (401) . بسیاری از دانشمندان بر این باورند که اوستا تا سده ششم و هفتم میلادی دوره ساسانی) همچنان سینه به سینه حفظ شده و در آن زمان کتابت گردیده است .

خط اوستائی اختراع همان دوران است (402)

توضیحات پورداوود پیرامون اوستا و بخشها و شرح های آن

پورداوود توضیح می دهد که ((زند و پازند)) ، شرح الشرح)) اوستا است ؛ به این صورت که ((زند)) تفسیر متن اوستاست و ((پازند)) تفسیری بر ((زند)) است (403) . اوستا دارای معانی گوناگونی است که مجموعه سخنان زرتشت است . این کتاب به فرمان گشتاسب شاه ایران نگاشته شد . منابع اسلامی متفق اند که اوستا بر روی پوست گاو (12 هزار

پوست) با طلای ناب نوشته شده بود . این اوستا در چهار نسخه نگارش یافته بود که یکی در آتشکده آذر گشسب (آذربایجان) و دومی در تخت جمشید و سومی در آتشکده بلخ بود و چهارمی را تحویل یک براهمی دادند که با مریدانی بسیار برای انحراف و انصراف زرتشت از ادعای خود ، از هند به بلخ آمده بود ، ولی خود او به زرتشت ایمان اورد . نسخه ای که در آتشکده بلخ بود ، براثر حمله تورانیان که منجبر به کشته شدن زرتشت گردید ، از میان رفت و نسخه تخت جمشید بدست اسکندر به آتش کشیده شد . از دیگر نسخ اطلاعی در دست نیست . محققان گویند که ((اوستا)) در دوره هخامنشی به زبان اصلی خود نوشته و تدوین شد ؛ آن گونه که قبلا در خاطره ها وجود داشت . زبان اوستائی از ریشه سانسکریت است و لهجه یکی از ایالات ایران بوده است که از راست به چپ می نوشتند و نمونه هائی از الفبای آن در کتیبه ها موجود است ، اگر چه از خط اوستائی اثری باقی نمانده است . اوستای دوره هخامنشی در دو نسخه تدوین گردید ؛ یکی را در استخر فارس در دبیرخانه شاهی (گنج نبشت) یا کتابخانه سلطنتی گذاشتند که با آتش اسکند بسوخت و دومی را آتشکده آذرگشسب (گنج شاپیگان) نهادند که به فرمان ((اسکندر)) به یونانی ترجمه شد . از ان پس ، قرنها بود که اوستا فقط در خاطره ها محفوظ بود .

((بلاش اشکانی)) به تدوین آن همت گمارد ؛ ولی توفیق کامل

نیافت . بعدها ((اردشیر پاپکان)) مؤ سس سلسله ساسانی و مروج آئین زرتشت با کمک شورای روحانی و ریاست ((تنسر)) (هیربدهیربدان) ((اوستا)) را از سینه ها و خاطره ها درآورد و مکتوب داشت . گفته می شود که ((تنسر)) به ((یونان)) رفت و اوستای دوران اسکندر را با خود به ایران آورد . آنگاه به فرمان ((شاپور اول)) پسر ((اردشیر)) ، علوم گوناگون آن عصر (ستاره شناسی ، طب ، فلسفه ، تاریخ ، جغرافی و . . .) را از هند و یونانی و سریانی و . . . ترجمه کرده و ضمیمه ((اوستا)) نمودند . در زمان ((شاپور دوم)) اختلافات مذهبی باعث گردید که اوستا مورد تجدید نظر قرار گیرد . در این زمان ((اذرباد مهراسپند)) (310 379 م .) ماءمور این کار شد . این فرد یکی از ((موبدان)) مشهور زمان بود که کراماتی را به وی نسبت می دهند . سرانجام ((اوستا)) در این زمان تدوین شد و رسمیت یافت . اوستای دوره ساسانی را به سه ((بهر)) و هر ((بهر)) را به هفت ((نسک)) تقسیم کرده اند . اسامی بهرها عبارت است از : گاسانیک ، هایتگ مانسریک ک دانیک . ((بهر اول)) درباره پیدایش جهان ، بهر دوم درباره علوم ، بهر سوم در خصوص ادعیه و مناجات می باشد . اسامی 21 نسک اوستا عبارت است از : 1 بهر گاسانیک ، 2 سوتکرنسک ، 3 ورشتمان سرنسک ، 4 بغ نسک ، 5 سپنته نسک ، 6 هاتخت نسک ، 7 تسوت نسک ، 8 بهرهاتک مانسریک

، 9 دامدات نسک ، 10 ناترنسک ، 11 پازکسانسک ، 12 اتورات نسک ، 13 بریش نسک ، 14 کشکیرروب نسک ، (بهر دانیک) 15 وشتک نسک ، 16 بغان نسک ، 17 نیکاتوم نسک ، 18 گنه پاسوئرت نسک ، 19 هویسارم نسک ، 20 ساکاتوم نسک ، 21 وندیداد نسک . خلاصه این که اوستای مدون توسط این موبد مشهور به پنج قسمت تقسیم می شود :

11 یسنا ، شامل 72 فصل که 17 فصل آن را گاتها تشکیل می دهد .

2 ویسبرد ، به معنای سروران ، مجموعه ای از ملحقات یسنا شامل 24 فصل است .

3 وندیداد ، قوانین و احکام ، دارای 22 فصل است .

4 یشت ها ، دارای 21 فصل ، هر فصلی در ستایش یکی از فرشتگان می باشد .

5 خرده اوستا ، شامل ادعیه گوناگونی که توسط ((آذرپادما را سپند)) از دیگر قسمتهای اوستا جمع آوری شده است .

اوستای زمان هخامنشیان دارای هزار فصل بوده که در زمان ساسانیان 348 فصل آن باقی مانده و شامل 345700 کلمه بوده است . ((فردوسی)) در ((شاهنامه)) اوستا را 1200 فصل می داند . اوستای موجود شامل 83 هزار کلمه است .

اوستای دوره هخامنشی به زبان اوستائی نوشته شد و قسمتی از آن که در زمان اشکانیان تدوین گردید ، به زبان پهلوی اشکانی نوشته شد . اما در دوره ساسانی ، زبان ((اوستائی)) منسوخ شد . ابتدا به خط ((پهلوی)) ساسانی نوشتند و در حدود قرن ششم میلادی که خط ((دین دبیری)) بوجود آمد

، ((اوستا)) را با آن خط نوشتند . کهن ترین نسخه اوستا ، اوستائی است که در حال حاضر در ((دانمارک)) موجود می باشد .

اوستای دوره ساسانی به نام ((گزارش)) معروف بود . گزارش معنای ((زند)) است بر ((زند)) تفسیری نوشته شد و ((پازند)) نامیده شد . برخی محققان معتقدند که این تفسیر و ترجمه دقیق درست نیست ، زیرا در آن دوران کسی زبان اوستای را نمی دانست . ((خسرو پرویز)) بار دیگر هوشیارترین ((موبدان)) را ماءمور کرد تا شرح و تفسیری نوین بر اوستا بنویسند(404) .

بخشهای اوستا

الف : یسنا

((یسنا)) مهمترین بخش ((اوستا))ست . کلمه ((یسنا)) به معنی ((ستایش و پرستش)) است . ((یسنا)) از ریشه ((یزد)) و ((یزت)) گرفته شده که ((ایزد)) و ((ایزدان)) نیز از آن مشتق گردیده است .

یسنا شامل 72 فصل که هر فصل را ((هائیتی)) گویند ، می باشد . ((هائیتی)) به معنای ((پیوند)) است که در برخی فصول اوستا به آن اشاره شده است . ((یسنا)) را در مراسم مذهبی ، دو ((موبد)) به نامهای ((زوت)) و ((راسپی)) با هم می خواندند .

17 فصل از 72 فصل یسنا به نام ((گاتها)) معروف است که شامل سرودهای مذهبی است . ((گاتها)) به پنج قسمت تقسیم شده است گ

1 اهنودگات ؛ دارای 7 فصل (از فصل 28 تا 34 ، شامل 300 خط و 2100 کلمه می باشد) .

2 اشنودگات ؛ دارای 4 فصل (از فصل 43 تا 46 شامل 330 خط و 1850 کلمه می باشد) .

3 اسپنتامینوگات ؛ دارای 4 فصل (از فصل 47

تا 50 ، شامل 146 خط و 900 کلمه است) .

4 وهو خشرتره گات ؛ دارای 1 فصل ، فصل 51 ، شامل 66 خط و 450 کلمه است .

5 وهیشتوگات ، دارای 1 فصل ، فصل 53 ، شامل 36 خط و 260 کلمه است .

جمع گاتها 17 فصل ، 896 خط و 5560 کلمه می باشد .

در گاتها نام ((مزدا)) 200 بار و اسم ((زرتشت)) 16 مرتبه و نام ((اشا)) (اردی بهشت) 180 بار و نام فرشته ((هومن)) (بهمن) 130 بار آمده است . گاتها از قدمت و اعتبار بیشتری برخوردار است و از جهاتی شباهت بسیار به متون مذهبی ریگ ودا دارد و نیز شبیه نغمات داوودی در زبور می باشد . علت این است که در گذشته مردم خداوند را با کلمات منظوم ستایش می کرده اند و این اقتباسی است از دوران بدویت مذهب و عصر بت پرستی . در تلقی بدویان مذهبی ، خدایان را از آواز و ترانه خوش آید .

در ادوار گوناگون ((یسنامزدا)) ، ((امشاسپندان)) ، ((یزدات)) ، ((زرتشت)) و . . . مورد ستایش قرار می گرفتند . هر یک از قسمتهای ((اوستا)) در مراسم ویژه ای (اعیادک نذورات و . . .) خوانده می شود . بعضی فقرات آن برای جلوگیری از تاءثیر ((اهریمن)) (فصل 61) خوانده می شد . در مواردی جچند ((دیوها)) نکوهش شده اند (یسنا 12) و به ((گرسا)) دشمن دین حمله گردیده اسست (فصل)) بند 24) . در هنگام تهیه ((نان فطیر)) فصلهای 3 الی

5 ((یسنا)) را می خوانند و آن را ((سروش درون)) گویند ، زیرا برای ((فرشته سروش)) نذر می کنند و نیز هنگام تهیه ((هوم)) (شراب مقدس) فقرات 22 تا 27 ((یسنا)) می خوانند .

((کریستن سن)) می گوید ((یشت))های 10 و 19 از همه قدیمی تر است .

((بار تلمه)) یشت 15 را از بقیه قدیمی تر می داند . او یشت)) (وندیداد) را ساخته زمان اشکانیان می داند و معتقد است که ((یشت)) 16 در اواخر دوره اشکانی ساخته شده و ((خرده اوستا)) در عصر ساسانی تدوین گردیده است . اوستای دوره ساسانی ثلث یا ربع اوستای اصلی بوده است و هیچ ماءخذی قبل از آن در دست نیتس .

علت آن است که آئین زرتشت از حمله اسکندر تا زمان اردشیر پایکان به مدت نزدیک به شش قرن فاقد کتاب و مرکزیت بوده و روشن نیست برای تدوین جدید اوستا از چه منابعی استفاده شده است . بدون شک بسیاری از آداب و عقاید ملل دیگر در این آئین راه یافته است . پس از مهاجرت زرتشتیان ایران به هندوستان در قرن)) میلادی آنها در آنجا به گردآوری کتب خود پرداختند و اوستائی جدید تدوین کردند که از اوستای دوره ساسانی دوره ساسانی کم حجم تر بود . ((پورداوود)) محقق مشهور متعصب و افراطی ایرانی با همت زرتشتیان هند برای نخستین بار ((اوستا)) را با استفاده از زبانهای باستانی هند و دیگر منابع مربوطه به فارسی ترجمه کرد(405)

ب : یشتها

((یشتها)) نیز از قسمتهای مهم ((اوستا)) است . ((یشت)) به معنای ((فدیه)) و((نیایش

)) است . این بخش شامل 21 فصل بوده و هر فصلی در تعریف و توصیف وستایش یکی از فرشتگان یا ((امشاسپندان)) می باشد و هر یک از آنها در موقع ویژه ایخوانده می شود . مثلا در ماه فروردین ((یشت)) مربوطه را در 19 فروردین ماه ، روز((فروردینگان)) می خوانند . یا مهر یشت را در روز مهرگان (16 مهرماه) در تعریف مهر (خورشید) بیان می دارند . و تیر یشت را در جشن ابریزگان (= تیرگان) می خوانند . اسامی فصول که با ذکر نام فرشته مخصوص آن معروف است ، عبارت است از : 1 هرمزدیشت ، 2 خرداد یشت ، 3 ماه یشت ، 4 مهریشت ، 5 فروردین یشت ، 6 دین یشت ، 7 زامیانیشت ، 8 هفت امشاسپندان ، 9 آبان یشت 10 تیریشت ، 11 سروش یشت ، 12 بهرام یشت ، 13 اردی بهشت یشت ، 16 خورشید یشت ، 17 گوش یشت ، 18 اشن یشت ، 19 رام یشت ، 20 اشنادیشت ، 21 ونندیشت (406)

ج : وندیداد

((وندیداد)) نیز یکی از بخشهای مهم پنجگانه ((اوستا)) است . این کلمه به معنای ((قانون علیه دیوها))ست و در آن آداب و رسوم مذهبی و احکام و مجازاتهای دنیوی و اخروی وجود دارد . و بیشتر قوانین جزائی که علیه تبهکاران و گناهکاران پیش بینی شده مانند تازیانه زدن ، محو حشرات موذی و انجام کارهای نیک در این کتاب آمده است . وندیداد یک کتاب فقهی است که حاوی 22 ((فصل)) یا ((فرکرد)) می باشد .

هر فصلی درباره یک موضوع

بحث می کند که به شرح زیر می باشد :

فصل اول ؛ از بهترین چیزها و شهرها سخن گفته : 1 بهترین مکانها ، مسکن آریا است که ده ماه گرما و دو ماه سرما در آن حکمفرماست . 2 کاوه که مرکزش سغد است . 3 مرو ، دیر مقدس ، 4 بلخ قشنگ ، 5 نساء ، بین مرو و بلخ ، 6 هرات ، 7 دکرات ، 8 اوردای 9 خنته که مرکزش گرگان است . 10 هومنت ، 11 ری که در آن سه نژاد است . 12 مخرم ، 13 گیلان که محل تولد فریدون قاتل ضحاک است . 14 هفت رود ، 15 ملکی (روم) که بدون شاه حکومت می کند .

فصل دوم ؛ اهورمزدا در پاسخ زرتشت فرمود : قبل از تو با جمشید ، زیبا و مقدس سؤ ال و جواب نمودم و به علت کفری که گفت ، از ریاست بر مردم بر کنار گردید ؛ ولی بعد از آن که هزار سال با پاکی پادشاهی کرد ، مردم فاسد شدند ، به جمشید خبر دادم که برف و سرمای زیادی خواهد آمد و تمام خانه ها ، دره ها و قلعه ها را آن سرما فرا خواهد گرفت . در آن موقع ، تو غاری به شکل مربع بساز که هر ضلعش به درازای یک میدان اسب باشد . و از حیوانات و سبزیها و خوراکیها و زنان و مردان خوب در آن غار جای ده .

فصل سوم ؛ بهترین امکنه جائی است که مرد مقدس ، هیزم مقدس در دست

داشته و آتش ، آب و گاو و گوسفند ، زن و فرزند و اهل بسیار و علف بسیار ، سگ فراوان ، مواشی ، چراگاه و اسباب زندگی زیاد ، و زمین پر آب داشته باشد . بدترین مکانها قبر انسان یا سگ مرده است . خوشا به حال فردی که زمین را برای کشت و کار زیر و رو کند و سوراخ حشرات را که آفریده اهریمن هستند ، نابود نماید . و علف و غله و درخت بکارد .

فصل چهارم ؛ در بیان انواع وعده های دنیوی و اخروی است و در فضیلت آموزش و پرورش و زن گرفتن و فرزند داشتن و داشتن غلام و گوسفند و اسب .

فصل پنجم ؛ آتش فرزند اهورامزد است . مرد گناهکار نزد موبد توبه کند و او ، ثلث گناه او را بریزد . اگر کسی در میان جمع خوابیده باشد و بمیرد ، بقیه افراد نجس می باشند . و اگر کسی در میان گروهی از گله گوسفند و . . . بمیرد ، تا هشت گوسفند نجس است و اگر سایر سگان باشند ، افراد کمتری را نجس می کنند .

زنی که بچه مرده بزاید ، محل او را سی قدم از آب و آتش و از مردان مقدس و مذهبی سه گام دور نموده و لباس و خوراک جداگانه برای او فراهم نمایند . و مقداری ادرار گاو نر ، چند قطره ، و مقدار کمی خاکستر در رحم او بریزند و آنگاه با شاش گاو او را بشویند تا پاک شود . زن حائظ را با لباس

زن بچه مرده زائیده ، بپوشانند .

فصل ششم ؛ کشاورزی که زمین را شخم می زند ، باید استخوان ، مو ، ناخن و ادرار آدم و سگ و خون را از آن زمین دور سازد ؛ و گرنه با تازیانه مجازات می شود . مرده سگ و آدم آب را کدر و نجس می کند . اگر در چاه و یا قنات افتد ، حداقل 5/1 آنرا باید بکشند تا پاک شود و در آب جاری 3 قدم و برف و تگرگ را تا 4 قدم در اطراف ، نجس می کند .

فصل هفتم ؛ ادرار گاو نر از مطهرات است و کثافات مرده مانند بول و منی و سایر اشیاء را پاک می کند . کسی که مرده حیوانی را نزدیک آتش ببرد ، برای همیشه نجس باشد . پزشکان ابتدا عملی را درباره دیو پرستان آزمایش نمایند و مزدا پرستان را معالجه کنند . آنگاه حق العلاج را نوشته و اگر بیمار سرپرست و رئیس خانه باشد که او را درمان کنند ، یک خر ماده یا معادل آن را پزشک دریافت کند . . .

فصل هشتم ؛ کسی که نزدیک مرده آدم و سگ برود ، باید بدن خود را با ادرار گاو نر و آب طاهر بشوید . . .

فصل نهم ؛ درباره مس میت و چگونگی طهارت آن و دوری از آب و آتش و حیوان و همسر و . . . و غسل کردن و تشریفات آن .

فصل دهم ؛ برای جلوگیری از حمله دیوان باید گاتها را خواند و بحث از طهارت

وجدان .

فصل یازدهم ؛ مطالبی در مورد آتش ، آب ، درخت ، مرد پرکار ، زن ، زرتشتی ، آفتاب و سایر مخلوقات خوب و خواندن دعای تطهیر بیان گردیده است .

فصل دوازدهم ؛ درباره مرگ نزدیکان ، مانند پدر ، مادر ، برادر ، خواهر ، زن ، عمو ، عمه ، دائی ، خاله و . . . مطالبی ذکر گردیده است که برای انجام هر کدام چند روز باید دست از کار کشید .

فصل سیزدهم ؛ جوجه تیغی روزی هزار ضربه بر اهریمن زند . در مقابل ، موش صحرایی هزار ضربه بر اهورامزدا وارد می کند . کشنده اولی را باید هزار تا زیانه زد و کشتن دومی کفاره گناهان است . انواع مجازات سگها و مجازات کشنده آنها . هر سگ دارای هشت خصلت است .

فصل چهاردهم ؛ سگ آبی هزار رو سگ خشکی دارد . کسی که او را زخمی نماید یا بکشد ، باید ده هزار پشه و هزار مگس را بکشد و اسلحه یک لشکر را بدهد و یا یک دختر باکره به مرد مقدس اهداء نماید . زمین زراعتی و 14 حیوان کوچک بدهد ، و 14 توله سگ پرورش دهد .

فصل پانزدهم ؛ گناهان بزرگ عبارتند از : کافر شدن ، سگ پاسبان یا گله را داغ زدن و یا استخوان او را شکستن ، سگ حامله را زدن یا ترساندن به طوری که در گودال افتد . با زن حائض نزدیکی کردن ، با زن حامله وطی کردن به طوری که زخمی شود . کسی که با دختر

باکره نزدیکی کند ، باید خرج او و مادرش را بدهد و . . .

فصل شانزدهم ؛ وظایف زن حائض و دوری او از عناصر و افراد مقدس و تطهیر او با ادرار گاو نر و آب .

فصل هفدم ؛ باید مو و ناخن را در گودالی دور از آب و آتش و مرد مقدس بریزند ، و باید آنها را چال کنند ؛ زیرا روی زمین را نجس می کند .

فصل هجدهم ؛ کسی که اشتباها برای دعا در برابر آتش دستمال جلو دهان بگیرد ، مورد نکوهش قرار گرفته است . بهترین پرهیزکاری عبارت از گفتار نیک و کردار نیک است . سروش (جبرئیل) از دیو پرسید : چه چیز تو را بدون نزدیکی ، باردار می کند؟ دیو گفت : 6 دسته از مردم : 1 کم فروشان 2 کسی که ایستاده ادرار می کند 3 کسی که در خواب محتلم شود و دعا نخواند 4 زناکار 5 پس از بلوغ کمربند مخصوص (کشتی) نبندد 6 با زن حائض نزدیکی کند .

فصل نوزدهم ؛ جریان نبرد اهریمن با زرتشت و غلبه دائمی بر اهریمن . زمان شوشیانس که از شرق متولد می شود و سپس از وضع افراد در پل چینوات (پل صراط) سخن به میان آمده است .

فصل بیستم ؛ از انواع گیاهان صحبت کرده است .

فصل بیست و یکم ؛ از ابر و آب و . . . سخن گفته است .

فصل بیست و دوم ؛ از حیوانات پلید مانند مار ، و بعضی حیوانات مطالبی آورده است .

د : ویسبرد

((ویسبرد))به

معنای ((جاوید)) ، ((گردش زندگی)) و ((سروران)) است . این بخش از اوستا در واقع ستایشنامه ای است به پیشگاه اهورامزدا ، زرتشت ، امشاسپندان ، ایزدان و سایر سروران جهان مینوی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست . و نیز از جشنهای دینی و مراسم مربوط به آنها سخن رفته است . (407)

ویسبرد شامل 22 یا 27 فصل است و دارای سه هزار و سیصد کلمه می باشد . (408)

ه : خرده اوستا

به پهلوی ((خورتک اوستا)) یعنی ((اوستا کوچک)) نامیده می شد . این بخش از((اوستا)) (پنجمین قسمت) توسط موبد معروف عصر ساسانی ((آذر پادماراسپند))(نگهبان آتش) تدوین شد . این کتاب شامل : ادعیه ، نیایش ، نماز ، مناجات ایام مختلف وجنبشهای دینی ، مراسم ازدواج و مرگ ، ایام خوشی و ناخوشی ، کفار گناهان ، رفعحاجات و . . . می باشد . (409)

((نماز)) در آئین زرتشت به سه نام آمد است : 1 اشم و هو ، 2 نیااَهو ، 3 ینگهه هاتم . مطالب نماز ، منظوم است که قبلا جزء ((گاتها))بوده است و از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد .

کمربستن یا نیرنگ کشتی بستن . هر زرتشتی باید از هفت سالگی کشتی ببندد و ((سدره)) بپوشد . این کمربند از هفتاد و دو رشته نخ پشم گوسفند سفید به وسیله زن موبد بافته می شود . این کمربند به شش رشته از دوازده نخ تشکیل شده ، بافته می شود . این هفتاد و دو نخ ، رشته های کالبد انسان را از گزند شیاطین محفوظ می دارد . ((سدره))

عبارت است از لباس سفیدی که با 9 تکه پارچه دوخته شده و طی مراسم ویژه ای که به دعای موبد همراه است ، بر تن کودک می نمایند . گویا این رسم قبل از زرتشت نیز وجود داشته است .

دعای ((چرکرت دینیک)) را در مراسم مختلفه می خوانند . نسخه ای از این دعا در سال 1754 میلادی بدست آمد . لذا برخی معتقدند که این دعا

جعلی است زیرا در اوستا نیامده است .

دعای سروش باژ مانند سایر ادعیه از قسمتهای مختلف اوستا جمع آوری شده است که پس از خواب زیر لب آهسته خوانده می شود . ((باژ)) یعنی ((زمزمه کردن)) و ((سروش)) از فرشتگان است . این دعا در پنج بند برای توبه از گناهان نیز خوانده می شود . ((هوشیارم)) به معنای ((سحرگاهی)) دعائی است از قطعات ((اوستا)) (ازیسنا گرفته شده) که شامل پنج بند می باشد . ((پنج نیایش)) دعا و نمازی است که مخصوص خورشید ، ماه ، مهر ، آب و آتش می باشد . این دعا را از ((یشت ها)) گرفته اند . ((پنجگاه)) دعائی است که در شبانه روز پنج بار خواند می شود ((ائوگمه ئیجا)) ؛ شامل 29 دعا که پنج تای آن از ((اوستا)) گرفته شده است . در این رساله آمده است که هیچ کس حتی موبدان و پادشاهان از مرگ نمی توانند فرار کنند ، که اگر کسی می توانست ، باید ((کیومرث)) که سه هزار سال جهان را از آسیب نگاه داشت ، و ((هوشنگ)) که 3/2 اهریمنان را

نابود کرد ، و ((جمشید)) که 616 سال و 6 ماه و 13 روز جهان را از مرگ بازداشت و ((ضحاک)) که هزار سال و نیم روز جهان را دچار بدبختی کرد ، از مرگ می گریختند . پس مرگ به سراغ همه خواهند آمد .

((سی روزه)) ؛ این قسمت نیز از ((اوستا))گرفته شده است . هر روز از این سی روز مربوط به یک فرشته است . (410)

((ارتاویرافنامک)) از کتب معتبره زبان پهلوی است . ((ارداویراف)) یکی از موبدانمشهور دوره اردشیر پاپکان و شاپور اول بود . گویند وی برای رفتن به ((معراج))توسط هفت ((موبد)) بزرگ برگزیده شد و برای پیمودن این سفر روحانی وضوءگرفت و غسل کرد و معجون خواب آوری به نام ((منگ کشتاسبی)) بخورد و . . . هفت شبانهروز به معراج رفت و از محل آتشکده ((آذر تیغ)) قدم به جهان دیگر گذارد و از طبقاتگوناگون بهشت و جهنم دیدن کرد و مجازات گناهکاران را دید و جایگاه مردان پاک وانجمن ((اهورا مزدا)) و ((امشاسپندان)) و ((زرتشت)) را مشاهده کرد . در طی این سفر کدو فرشته به نام ((سروش)) یا ((جبرائیل)) و ((آذر)) او را راهنمائی می کردند . او((پل صراط چسنوات)) را نیز دید(411) .

و : دساتیر آسمانی

این کتاب در بردارنده نامه های پانزده نفر از پیسوابان مذهبی زرتشت است که اولی((مه آباذ)) و آخری ((ساسان پنجم)) است . گفته می شود که این کتاب در عصر خسروپرویز به زبان فارسی در آمده و در سال 1158 هجری در هند تدوین شده است . گروهی

بر این باورند که این کتاب از جعلیات فرقه ((آذر کیوان)) است . ((آذرکیوان)) از پیشوایان مذهب زرتشت و از مردم ((استخر)) فارس (معاصر دوره صفوی شاهعباس اول و میرفندر سکی عالم شیعی معروف) بوده که به هندوستان رفت و در آنجافرقه ای بوجود آورد . عقاید این فرقه به عقاید صوفیه نزدیک است و با عقاید مانویو بودائی همسوئی دارد . لغت ((دساتیر)) به معنی ((ضد تیرگی)) است .

محقق ایرانی پورداوود می گوید که این کتاب ، جعلی است ، زیرا در آن لغات جدیدی بکار رفته که از ابداعات نویسنده است (412) .

بخشهای دیگر اوستا

ز : دینکرد

یا دینکرت نیز از جمله کتب مهمه زرتشتی است که محتوای آن ، بیانات شفاهی زرتشت را تشکیل می دهد . این کتاب توسط یکی از پیروان زرتشت تحریر یافته که شامل آداب و رسوم مذهبی ، فقهی ، تاریخی ، نجوم و . . . می باشد .

ح : صد در بندهش

این کتبا نیز شبیه کتاب فوق است که شامل مسائل مذهبی و تعالیم مهمه زرتشت است . این کتاب دارای صد بخش و هر بخش دارای چند بند است .

ط : ماتیکان هزار داستان ؛ که شامل هزار فتوای قانوی مانند پرداخت دیون ، قیمومیت ، طلاق و . . . می باشد .

ی : دادستان دینیک

این کتاب مربوط به امور قضاوت و عدل و داد است که شامل فتاوای یکی از علماء زرتشتی در پاسخ به سئوالات پیروان و مریدان خود از قبیل : نکاح ، ارث ، فرزند خواندگی ، مراسم دینی و . . . می باشد .

ک : روایات

این کتاب دربردارنده فتواهای موبدان ایرانی در پاسخ به سئوالات پارسیان ((هند)) است که در طی 300 سال به تدریج به کشور هند فرستاده شده است . این کتاب در ((هند)) به چاپ رسیده است . نسخه خطی آن در موزه ملی پاریس موجود است (413) .

سرنوشت اوستا ؛

ابوریحان بیرونی می گوید : اوستا در خزانه دارا ابن دارا پادشاه ایران بود که طلا کاری شده بود و بر دوازده جلد گاو نوشته شده بود(414) . در روایات اسلامی سخن از دوازده هزار جلد گاو است . و چون اسکندر مقدونی اتشکده پارس را ویران کرد ، این نسخه اصلی اوستا سوخته شد . که ما در صفحات گذشته به این موضوع و چگونگی تدوین اوستا اشاره کردیم .

به گفته یک محقق اروپائی : در منابع زرتشتیان امده است که در گذشته های دور ، آنان سند ارزنده و گرانبهائی داشتند که به دست اسکندر از میان رفت . بنابراین متن مزدیسنی قبل از دوره ساسانی در دست نبوده و نیست و آنچه در دست هست ، متون تدوین شده دوره های متاخر است که ((اوستا)) نامیده می شود(415) .

زبان اوستائی در عصر ساسانیان مرده بود و مردم به آن زبان گفتگو نمی کردند و کلمات آن بویژه در کهن ترین متون بطور

ناقص فهمیده می شد . سرودهای مقدس دینی که موبدان می خواندند ، برای خودشان نیمه مفهوم بود و برای دیگران غیر قابل فهم . و این مسئله باعث شد تا متون موجود را به زبان معاصر آن دوره ترجمه کنند . . . کتاب اصلی روایات دینی زرتشتیان در زمان ساسانیان ، مجموعه ای بود از سرودهای آسمانی زرتشت و متنهای دوره اشکانی با اضافاتی از موبدان (416) .

تا قبل از ساسانیان ، پیروان زرتشت کتاب مذهبی خود را سینه به سینه حفظ می کردند . . . (417) یک محقق آلمانی می گوید : حکومت ساسانیان در آغاز با روحانیون زرتشتی متحد شد . ((اردشیر اول)) در تدوین ((اوستا)) نقش مهمی داشت (418)محققان اسلامی بر این باورند که اوستا هیچگاه تدوین نگردیده است و همیشه سینه به سینه نقل گردیده است . در دوره ایران پس از اسلام ، این تدوین صورت گرفته تا خود را در ردیف اهل کتاب قرار دهند(419) . برخی بر این باورند که اوستا در دوره هخامنشی مدون بوده است (این مطلب مورد تائید محققان شرقی است) و در حمله اسکندر منهدم شد و دباره در دوره اشکانی تدوین شد . در آغاز دوره ساسانی نیز کار تدوین و ترجمه آن به زبان زنده روز از سر گرفته شد(420) بین اوستای نخستین و اوستای دوره ساسانی اختلاف است . دین زرتشت در دوره ساسانی دچار تغییر بسیار گردید . این دین در آغاز عصر ساسانی شکل و محتوای دیگری داشت و در اواخر این عصر صورتی دیگر . پس از سقوط امپراطوری ساسانی ، روحانیون

زرتشتی دریافتند که باید دین خود را از انحطاط و انحلال نجات دهند . آنان اساطیر و پیرایه ها را از دین بهی جدا کردند و آئین مزدیسنی را بدون زنگ زروان پرستی و خورشید پرستی ، ارائه کردند . بسیاری از روایات دینی را حذف کردند . بخشهائی از اوستای ساسانی و تفسیر آن را که آلوده به افکار زروانیه شده بود ، از میان بردند . ((یشت ها)) ی مربوط به ((تکوین)) که خلاصه انها در ((دینکرت)) باقی مانده ، بقدری تحلیل رفته است که چند سطری بیش از آن باقی نمانده است و چیزی از آن مفهوم نمی شود . در هیچیک از متون پارسی ، اشاره ای به این اصلاح شده را چنان وانمود کردند که گویا همان دین اولیه است . یک محقق فرانسوی می گوید : متون مقدس مزدیسنان تا اواسط قرن هفتم میلادی سینه به سینه نگهداری می شد . تا اواخر دوره ساسانی کتب مذهبی مدون زرتشتی وجود نداشت . پس از انقراض ساسانیانک موبدان زرتشتی که می خواستند از مزایای اهل کتاب در اسلام برخوردار شوند ، به تدوین اوستای ساسانی اقدام کردند . اگر چه لفظ اوستا در قرن ششم میلادی متداول بوده ، ولی معنای این واژه در آن دوران به معنای قانون بوده است . در سال 634 میلادی محفوظات و خاطرات تدوین شد و از خط پهلوی به زبان رایج روز نگاشته شد(421) . هنر یک ساموئل می گوید : موبدان برای احکام خود هرگز به کتاب مقدس استناد نمی کنند . در اوائل نیز متونی را آهسته زیر لب

می خواندند . و به همین خاطر بود که ((عربها)) اوستا را ((زمزمه)) نامیده اند . و این شیوه فراگیری بسیار قدیمی است . بنابراین ، اوستا قبل از دوره ساسانیان هرگز نوشته نشده بود(422) .

یک محقق المانی می گوید : در جنگ ((جلولا)) عده ای از سربازان ایرانی به دست مسلمانان اسیر شدند . اسرا از قبول اسلام خودداری کردند . وقتی فرمانده عرب ، دستور قتل آنان را داد ، ((امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود : اینها جزء کفار حربی نیستند ، بلکه اهل کتاب می باشند و من کتاب دینی ایرانیان را دیده و خوانده ام ، آنگونه که تورات و انجیل را خوانده ام (423) .

دیدگاهها

((آیا زرتشت دارای کتاب بوده است))

الف : منابع اسلامی ؛

منابع اولیه اسلامی تصریح و تاکید دارند که زرتشتیان اهل کتاب هستند . قرآن (424) کتاب مقدس و آسمانی اسلام به اصالت مذهبی زرتشتیان تصریح می کند و پیروان این دین را به عنوان صاحبان کتاب به رسمیت می شناسد . و بر همین اساس در فقه اسلامی زرتشتیان در کنار یهودیان و مسیحیان قرار گرفته اند .

در سیره و سنت پیامبر اسلام نیز رهنمودهائی در برخورد با زرتشتیان وجود دارد . پیشوایان معصوم اسلام شیعه نیز رهنمودهائی داده اند . کتب خراج اسلامی قواعدی در رابطه با اهل ذمه و صاحبان کتاب دارند که شامل زرتشتیان می شود . مورخان اسلامی کم و بیش به آئین زرتشت پرداخته اند .

ابن عباس می گوید : پیامبر اسلام دستور داد تا از زرتشتیان مقیم یمن جزیه

بگیرند . زرتشتیان جزیه دادند و بر آئین خود باقی ماندند(425) .

امام ششم شیعیان ، حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) در رابطه با زرتشتیان فرمودندگ مجوسیان پیامبری داشتند که او را کشتند و کتابی داشتند که آن را سوزاندند(426) .

اسبغ بن بناته را وی شیعی و صحابی امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) روایتی نقل می کند که حضرتش فرمود : زرتشتیان کتابی داشتند و پیامبری که بر آنان مبعوث شده بود(427)

روایت دیگری از امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل شده که فرمودگ مجوسیان چون دارای کتاب آسمانی بودند ، لذا مانند اهل کتاب (یهود و مسیحیت) جزیه می دهند(428)

شیخ طوسی در کتاب ((الخلاف)) می گوید :

((المجوس کان لهم کتاب ثم رفع عنهم . . . دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم . . . (429)))

و در کتاب ((المبسوط)) می گوید :

((من له شبهه کتاب و هم المجوس ؛ قال قوم : هم اهل الکتاب ، کان لهم کتاب ثم نسخ و رفع . و قال اخرون : ما کان لهم کتاب اصلا . . . (430)))

دیدگاههای فقهاء شیعه بر اساس همین نظر اخیر شیخ طوسی در ((المبسوط)) دور می زند و با مسئله با ((احتیاط)) برخورد کرده اند .

مفسران شیعه براساس تصریح قرآن ، زرتشتیان را از اهل کتاب می دانند . علامه طباطبائی مفسر شیعی معاصر تصریح می کند که بدون شک زرتشتیان دارای کتاب آسمانی و پیامبری بوده اند(431)

ب ؛ در ((تورات)) و انجیل

واژه ((مجوس)) در تورات نیز آمده است . در قاموس کتاب

مقدس که شرح لغات و اعلام توراتت و انجیل است ، آمده که : ((مجوس)) لفظی است ((کلدانی)) و مقصود از ان ((کهنه)) است که درجه ایشان فیما بین حاکم و قوم است و خادمان دین زرتشت را نیز مجوس گویند به واسطه لباس مخصوص و عزلت . . . در کتاب ارمیا فصل 32 ، آیه 3 آمده : هر چند که دانش ایشان بر قواعد صحیحه بنا نشده بود ، با وجود این ، دانیال ایشان را به حکمت و دانشمندی توصیف می کند . در تورات چند بار واژه مجوس بکار رفته است (432) .

ج ؛ در ((انجیل)) ؛

در انجیل بیش از تورات سخن از مجوسیان رفته است . در باب دوم انجیل متی آمده سات که : مجوسیان نخستین افرادی بودند که به هدایت ستاره ای در مشرق بر ولادت ((مسیح)) آگاهی یافته و به راهنمائی ان ستاره به زیارت ((عیسی)) نائل آمدند :

آیه (1) : و ((عیسی)) چون در ((بیت لحم)) یهودیه در زمان ((هیرودیس)) شاه زائیده شد ، ناگاه مجوسی چند از ناحیه مشرق

آیه (2) : به اورشلیم آمده ، گفتند : کجاست آن مولود که پادشاه یهود است . زانکه ما به ستاره او در طرف شرق دیده ایم و از برای آن که او را بپرستیم ، آمده ایم .

آیه (7) : ((هیرودیس)) به پنهانی مجوسان را نزد خویش خوانده ک زمان ظهور ستاره را از ایشان استفسار نمود .

آیه (8) : پس ایشان را به ((بیت لحم)) فرستاده ، گفت

: بروید و از حالات آن طفل اطلاع تمام بهم رسانید و چون او را دریافته باشید ، مرا مطلع سازید تا من نیز آمده او را پرستش کنم .

آیه (9) : ایشان گفته شاه را شنیده ، رو به راه نهادند و ناگاه ستاره ای که در ناحیه مشرق دیده بودند ، در پیش روی ایشان می رفت ؛ تا آنکه آمده ، بر جائی که طفل بود ایستاد .

آیه (10) : پس چون ستاره را دیدند بی نهایت خوشحال گشتند

آیه (11) : و به خانه درآمده طفل را با مادر وی ((مریم)) یافتند ، پس افتاده او را سجده کردند و مخازن خود را گشوده ، از طلا و کندر و مربا پیشکش دادند .

آیه (12) : و از آنجا که در خواب ملهم شده بودند که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند ، پس از راه دیگر به وطن خود بازگشتند .))(433)

واژه مجوس ؟

((مجوس)) معرب ((موی گوش)) یا ((سیخ گوش)) نام شخصی است که در آئین زرتشت بدعتها گذاشت و اکنون پیروان زرتشت را ((مجوسی)) گویند . مجوسی (با یای مجهول) یعنی آتش پرست (434) . و نیز مغ به معنای آتش پرست ، بیدین ، کافر ، بت پرست ک راهب ، خمار ، خداوند میکده ، شاخ گاو و ریشه درخت خرما آمده است (435) .

در قاموس قران امده است که لفظ مجوس فقط یک بار در قرآن بکار رفته و مراد از آن ایرانیان قدیم می باشد که دین انان را در کنار یکی از چهار دین مشهور دوران

باستان قرار می دهد . گفته می شود که مذهب مجوس در اصل مذهب شرکت نبوده و در ردیف ادیان توحیدی قرار داشته است . جزیه گرفتن از مجوسیان دلیل روشنی بر موحد بودن انان است . روایاتی مبنی بر اینکه مجوسیان اهل کتاب هستند ، وجود دارد که به انها اشاره شد . واژه ((مجوس)) در کتب آسمانی پیشین بکار رفته است که به ان نیز اشاره شد .

یک محقق ایرانی می گویدگ در هیچیک از کتب آسمانی تورات ، انجیل و قران از کتاب اوستا صریحا نام برده نشده و هر گاه از مذهب باستانی ایرانیان سخن به میان آمده ، تنها به نام ((مجوس)) بسنده کرده اند و این قوم را نماینده مذهب ایران باستان دانسته اند . نویسندگان اولیه اسلامی گمان کرده اند که مراد از مجوس ، آفتاب پرستان بوده و برخی مانند ((جوالیقی)) و ((سیوطی)) و ((خفاجی)) آن را از لغات دخیله در قرآن گفته اند . ((ابن سیده)) و دیگران آن را از واژه ((منبج)) که به معنای کوتاه است ، مشتق دانسته و با کلمه ((گوش)) مرکب گرفته و روی هم رفته منبج گوش را به معنای کوتاه گوش پنداشته اند . ((فیروز آبادی)) در ((قاموس المحیط)) می گوید : ((مجوس ؛ کصبور ، رجل صغیر الاذنین وضع دینا و دعا الناس الیه . ((منبج گوش)) ؛ رجل مجوسی کیهودی و یهود ، و مجسه تمجسا ای صیره مجوسیا .)) در ((قاموس اللغه)) ، ((منبج)) به کسر ((جیم)) نوشته شده ولی ((صاحب

معیار اللغه)) آن را به ((ضم)) جیم نوشته است و آن را در فارسی به معنای مگش و زنبور گرفته است . در برهان قاطع نیز به همین معنی آمده است . منابع دیگر لغت ان را به معنای ((نخل انگبین)) و . . . گرفته اند . صاحب کتاب ((سافی فی الاسامی ئ می گوید : ((می گوید : ((المجوس)) ، گبر و ((المجوسیه)) ، زن گبر است . واژه مجوس در قران اشاره به ظهور مردی است که دینی آورد و مردم را به آن دعوت کرد و دین مغان را تباه نمود . برخی گویند کلمه ایرانی ((مجوس)) مشتق از ((مگوش)) است و به معنای ((مگو)) بوده که در حالت مفعولیت ((مگوم)) می گردد . در ((اوستا)) این کلمه به شکل ((مغو)) و در گاتها مکرر به صورت ((مگ)) بکار رفته است . در زبان پهلوی ((مگوی یا ((موگ)) و در زبان فارسی معاصر ((مغ)) می باشد .

کلمه ((مغ)) را با ((مغاک)) به معنی ((گودال)) نباید یکی دانست . این کلمه در زبان عبری ((مگ)) و در پهلوی ((مگوشا)) آمده که مستقیما از زبان پارسی باستان گرفته شده است . همین کلمه در زبان آرامی ((امگوشا)) و ((مگوش)) و در زبان سریانی ((مجوس)) ، مگوش آمده که به معنای موبد زرتشتی و مجوس آتش پرست و جادوگر می باشد . وجوه دیگر این کلمه در زبان سریانی چنین است : مگش ، مگشا ، مگوشانا ، مگوشیا ، مگوشوتو ، به معنای مجوسیت و

آئین آتش پرستان ، سحر و جادوگری است که از ((مگوشا)) یعنی ((مجوس)) و آتش پرست که ((کلدانی)) است ، گرفته شده است . گمان می رود که این معنی از کتیبه ((بیستون)) گرفته شده باشد . کلمه مجوس در قرآن احتمالا از مگوشای سریانی اخذ شده است (436) .

واژه مغ ؟

((مغ)) واژه مترادف مجوس می باشد که لفظ آشوری آن ((مج ماج)) یعنی((بزرگ و عظیم)) است . ((موبد)) یا ((مگویت)) سابقهاستعمال بسیار قدیمی دارد . این واژه به پیشوایان دین زرتشت اطلاق شده است . روحانیتزرتشت مقام تشریفاتی و موروثی است که از پدر به پسر می رسد و دیگران را چنینحقی نبوده است . بنابراین گفته ((هرودت)) مبنی بر این که : ((لفظ مغ به قبیله وطایفه خاصی از مادها اطلاق می شده)) درست نمی باشد . بلکه مغان یک طبقه مذهبی بودهاند که با فلسفه و تعالیم زرتشت آشنائی داشتند . مغان از دوران زرتشت تا به امروزسمت پیشوائی دین زرتشت را بر عهده داشته و دارند . آنان در دیدگان ایرانیان ازفرزانگان و دانشمندان بشمار می آمدند . ((مغ)) یعنیحامل علم الهی و ستایشگر پروردگار است . در عهد عتیق ((مغ)) به معنای ((چادوگر))آمده است . در زبان یونانی نیز به همین معنا بکار رفته است . در سنگ نوشته بیستون(کتیبه داریوش) آمده است که : ((گوماتا)) از جماعت ((مغ ها)) بر آن شد که خانوادههخامنشی پارس را منقرض کند ؛ ولی ((داریوش)) بر او پیروز شد و گروه بسیاری ازمغ ها را بکشت و حکومت

هخامنشی را نجات داد . ((هرودت)) می گوید : مغ ها تاقبل از پارسیان بر سکنه بومی باستان ایران نفوذ سیاسی و مذهبی زیادی داشتند . درمذهب زرتشت بسیاری از اصول عقاید مغان از جمله احترام به آتش مورد توجه قرار گرفت . . . همین باعث شد تا مورخان اسلامی مغان و زرتشتیان را پیرو یک عقیده بدانند . (437)

تعالیم و احکام

در آئین زرتشت اشیاء به دو نوع تقسیم شده است گ ((0وب)) و ((بد)) . ((خوب ها)) یک مبداء دارند و آن ((اهورامزد))ست یا ((سپند مینو)) . و بدها هم مبداء دیگری به نام ((اهریمن)) یا ((انگره مینو)) دارند که ناپاک و پلید است .

براساس این ادعا است که مورخان و علماء اسلامی ((زرتشت)) را ((ثنوی مذهب)) دانسته اند . شهرستانی می گوید :

((المجوس اثبتوا اصلین . . . الا ان المجوس الاصلیه زعموا ان الاصلین لا یجوز ان یکونا قدیمیین ازلیین . . .))(438)

و این اشاره به ازلی بودن ((نور)) و ((ظلمت)) دارد . ((نور)) ازلی و ذاتی است و ((ظلمت)) حادث از غیر ((نور)) است .

بنابراین ثنویت مخصوص قوم مجوس است . در تلقی علماء اسلامی کیش مجوس جهان را دارای دو صانع و خالق می داند : ((یزدان)) و ((اهریمن)) از ((وحشت)) پدید آمد(439)

((پارسیان ایزد تعالی را هرمزد و ایزد و یزدان گویند و به وجود پروردگار مقر بودند . گروهی از ایشان آتش را پرستیده اند و مذهب آنان در آتش پرستی همان بوده است که مذهب بت پرستان

عرب در رابطه با بت پرستی . . .

مذهب ثنوی این مردم همان را می گوید که زرتشت گفته است : صانع دو است ؛ نور که صانع خیر است و تاریکی که صانع شر است . و این دو صانع را قدیم گویند .))(440)

لاهیجی می گوید : ((گبر)) که ((مجوس)) نام دارند ، مبداء افعال را دو چیز می دانند ؛ یکی فاعل ((خیر)) و آن را ((یزد)) گویند و یکی فاعل ((شر)) و آن را ((اهریمن)) گویند(441) .

جوزف گئر ایران شناس معروف می گوید : در بلخ از زرتشت پرسیدند : این پروردگار بزرگ کیست ؟ زرتشت در پاسخ گفت : پروردگار دانا و فرمان روای بزرگ جهان . از زرتشت پرسیده شد : آیا تو معتقدی که او همه چیزهایجهان را آفریده است ؟ زرتشت می گوید : او هر چه را خوب است ، آفریده است . زیرا اهورامزدا جز نیکوئی به کاری توانا نیست . از زرتشت سؤ ال شد : پس زشتی ها و پلیدی ها ساخته کیست ؟ زرتشت می گوید : زشتی ها و پلیدی ها را انگرمئو یعنی اهریمن به این جهان آورده است . به زرتشت می گویند : بنابراین دو جهان و دو خدا وجود دارد؟ زرتشت می گوید : آری ! در جهان دو آفریدگار هست . (442)

گیرشمن می گوید : ((آئین زرتشتی مبتنی بر توحید نبود ، ولی در عهد ساسانی بر اثر نفوذ ادیان بزرگ (مسیحیت و یهود) وحدت را پذیرفت .)) (443)

دانشمندان خاورشناس که در اوستا تحقیق کرده اند ، در سرود 24 گاتها چنین

آورده اند : رزتشت می گوید :

ای خداوند هستی بخش ! از تو با فروتنی پرسشی دارم : آیا آن کس که دلداده تو و در راه تو است ، چگونه باید تو را پرستش نماید؟

ای مهین دادار! دلم از مهر تو لبریز است ، آیا می شود که در پرتو راستی و درستی از یاریت برخوردار گشته و دلمان از نور پاک منشی روشن گردد؟

ای خداوند! سرچشمه بهترین و والاترین زندگی پاک کدامست ؟ چه کسی خالق و سرچشمه راستی بوده است ؟ چه کسی مسیر ستارگان و خورشید را مشخص نموده و هلال را به بدر و بدر را به هلال تبدیل می کند؟ راز آیات و اسرار طبیعت را از تو خواهانم .

کیست نگهدارنده زمین در پائین و سپهر در بالا؟

کیست آفریننده آب و گیاه ؟

کیست آنکه به باد ، وزش و به ابر تیره ، باران زلال بخشید؟

آفریننده و الهام بخش منش پاک کیست ؟ کدام سازنده بزرگ ، تاریکی و روشنائی و خواب و بیداری را آفریده است . و شب و روز را پدید آورده که هشدار دهنده مرد دانا است ؟ آیه حقیقت دارد که عشق و ایمان به خداوند در پرتو عمل نیک و راستی و درستی افزایش خواهد یافت ؟ آیه آن جهان بارور را آفریدی که شادی و فراوانی به ما بخشد؟ . . .

زرتشت دربند هفتم از سرود 24 گاتها به این سئوالات پاسخ می دهد :

((ای مهین دادار هستی بخش !

می کوشم تا در پرتو خرد پاک ، تو را آفریننده همه چیز بدانم .))

نظر محققین درباره توحیدی

بودن آئین

یک محقق غربی می گویم : آنچه در گاتها بسیار مشخص است ، ایت است : خدای دانا ، تنها خالق می باشد . او حتی خالق همه موجودات جهان را ((مزدا)) معرفی می کند :

((تو را ای اهورا مزدا! خالق همه این چیزها می شناسم .))

این محقق غربی تاکید می کند که حتی در دوره ساسانی نیز ((اهورا مزدا)) ، تنها خدای زرتشتیان بوده است .

بار تلمه می گوید : نوآوری زرتشت این است که به جای خدایان متعددی که وجود داشت ، یک هدای دانا (اهورا مزدا) را جانشین نمود .

پرفسورگری می گوید : دین زرتشت از دوالسیم بسیار بدور بوده و اصولا ، دین توحیدی است .

یک محقق دیگر می گوید : فضای گاتها از تعدد خدایان وداها و اوستای متاخر ، کاملا خالی است . زرتشت فقط یک خدا می شناسد که او را سرور دانا می نامند :

((او خالق و سروری است که خورشید و ستارگان را در مسیر خود روان می سازد . او خالق و سروری است که ماه را زوال و کمال می بخشد . او زمین را در پائین و ابرها را در بالا استحکام می بخشد .))

مستد می گوید : زرتشت یک موحد واقعی بود . برای او اهورا مزدا کاملا به معنی واقعی کلمه تنها خدا بشمار می رفت .

یک محقق غربی می گوید : خداوند در آئین زرتشت ، خالق همه چیز است . . .

ویل دورانت می گوید : ((با وجود این که هنوز تحقیقات جدید راجع به زرتشت کامل نشده ،

در عین حال دین زرتشت دین ((توحید)) است و ((امشاسپندان)) کیفیات الهی هستند . ولی پیروان زرتشت که به چند خدائی عادت کرده بودند ، این کیفیات را به صورت موجوداتی درآورند که به فرمان ((اهورا مزدا)) دنیا را خلق کرده و اداره می کنند .

به این طریق ، توحید با عظمتی که به وسیله بانی این دین عرضه شده بود ، مانند مسیحیت به ((چند خدائی)) مبدل شد . زرتشت ارواح خبیثه را خدایان ساختگی و قلابی می داند که مانع پیشرفت بشر می گردند . . .))

گیلگر می گوید : ((در آئین آریاهای قدیم که با هندوها مذهب مشترکی داشتند ، خدایان متعدد و قدرتهای طبیعی هر کدام به حکم ضرورت در حکم تواناترین و برترین خدایان ظاهر می شدند . ولی در دین زرتشت اثری از چنین ایده هائی نیست ، و تمام نیروها و قدرت های مختلف در خدای یکتا ، وجودی که سر آمد همه است ، جمع گردیده است . مذهب چند تا پرستان به مذهب یکتاپرستی زرتشت تبدیل شد . . .))(444)

استاد مرتضی مطهری می گوید : آنچه در مورد زرتشت محقق است ، این که او به توحید در عبارت می کرده است . اهورا مزدا از نظر شخص زرتشت نام خدای نادیده خالق جهان و انسان است و تنها موجودی است که شایسته پرستی است . زرتشت که رسما خود را مبعوث از طرف اهورا مزدا می خوانده است ، مردم را از پرستش دیوها که معمول آن عصر بوده است ، نهی می کرده است . (445)

جان ناس می گوید

: دینی که این پیامبر ایرانی تعلیم داد ، یک آئین اخلاقی و طریقه یگانه پرستی است . زرتشت خدای معبود و متعال کیش خود را اهورا مزدا لقب داده ؛ یعنی خدای حکیم . این نامگذاری اختراع او نبود ؛ بلکه از اسم ((مزدا)) که در زمان او معروف و معلوم بود ، گرفته شده است . بدون شک ((اهورا مزدا)) را عموم مردم خدای جهان و طبیعت می دانسته اند و آن همان خدائی است که نزد آریائیهای هندوستان به لقب و نام ((وارنا))مورد پرستش بوده است . . . برخی اهل تحقیق بر آن هستند که زرتشت ، ((اهورا مزدا))را در ((گاتها)) خدای بزرگ دانسته است که آسمانها را مانند ردا و جامه براندازد خود پوشانده است .

((وارنا)) در همین رابطه بوده ، لذا ((اهورا مزدا)) نام گرفته است . همان گونه که لقب ((شیوا)) یعنی ((مبارک)) به جای نام کهن ((رودرا)) معمول گردید ، ((اهورا مزدا)) برای عظمت آن خدا بکار رفته است . اهورا درست همان کلمه به تدریج از مفهوم اصلی خود منحرف شده و مفهوم ثانوی به خود گرفت . در ایران زرتشت طریق مخالف را در پیش گرفت و اسامی و القابی را که با مفاهیم هندی ضدیت دارد ، برگزید . وی ((مزدا)) را صاحب اهورای حقیقی دنسته و عبارت و پرستش را خاص ((ذات مطلق)) قرار داده است . ولی بیم داشته که شاید عامه مردم ((مزدا)) را به درستی نشناسند و تحت تعالیم روحانیون ادیان قدیم ایران قرار گیرند . زیرا ایرانیان قدیم به ((دیوها)) یا ارواح علوی باور داشتند ؛

لذا به عظمت ((اهورا مزدا))پی نمی برده اند . روحانیون مذاهب پیشین از این رهگذر به ساحری و جادرگری پرداخته و نام ((دیوها)) قربانی از مردم می گرفتند . زرتشت برای مبارزه با روحانیون ساحر و جادوگر صریحا اعلام نمود که ((دیوهای)) معبود مغان و تورانیان ، همه ارواح شریر و زیان کارند که با ارواح نیک و روانهای پاک در ستیراند . آنها پدر دروغ و فریب دهنده نهادهای پاک هستند .

اصول تعالیم زرتشت بعقیده جان ناس

اصول تعالیم زرتشت چنین است

((1 به پیروان مکاشفات و الهامات خویش ، ((پیامبری)) مبعوث . از طرف ((اهورا مزدا)) را اعلام کرد . و در ((گاتها))تکرار فرمود که خداوند او را بهترین و کاملترین ادیان است .

2 - از آن همه ارواح متعدده تنها یک روان خوب و نیکو را که ((اهورا مزدا)) بود ، پذیرفته ، او را بالاترین و بزرگترین خدایان دانست . آفریدگار و دانا و برترین روانهای علوی قرار داد که ابدالاباد با بدی و دروغ به نبرد و پیکار مشغول و به راستی و راستگوی راهبر است . و بر خلاف عقاید بعضی متاخرین از جماعت زرتشتیان ، آن پیامبر باستانی گفت که بر حسب مشیت و اراده متعال اهورا مزدا ، تمام موجودات آفریده شده اند . و چنان که در ((آیه)) آخرین از ((گاتها))صراحت دارد : ((اهورا مزدا)) موجب و موجد نور و ظلمت می باشد .

3 ((اهورا مزدا)) اراده قدوسی علوی خود را به وسیله روحی مقدس و نیکو نهاد از ((قوه)) به ((فعل)) می آورد که آن را ((سپنتامئی نو)) نامیده است و اعمال الهی او به دستیاری ارواح

مقدسه که ((امشاسپنتا)) گفته می شود ، اجرا می گردد . . .

4 با آنکه اهورا مزدا در عرش جلال خود هیچ ضد و بدی ندارد ، مع ذلک زرتشت معتقد است که در برابر هر نیکی یک بدی موجود است ، چنانکه در برابر راستی و حقیقت ، دروغ و باطل جای گرفته و در برابر حیات و زندگی ، مرگ قرار گرفته است . به همین قیاس در برابر روح مقدس پاک سپنتامئی نو روح شریر و ناپاک ((انگرمئی نو)) جای دارد که به معنای ((روان پلید)) است . از فحوای کتاب گاتها مشهود است که زرتشت همان طور که دائما در عالم طبیعت به تنزیه و تطهیر هز عناصر بد و وجودات ناپاک دعوت می کند ، در حیات انسانی نیز آدمیان را به روش راستی و نیکی و پرهیز از دروغ و بدی می خواهد . و بر آن است که این ضدیت و دوگانگی بین دو عنصر بدی و نیکی از ابتدای خلقت وجود داشته است :

((اینک دو روان نخستین در عالم شهود مانند ، توامان جلوه گر گشته اند : یکی نیک و یکی بد ؛ در پندار و گفتار و کردار . دانایان ، از این دو ، نیکی را برگزیدند و ابلهان بدی را اختیار کردند . روز نخست که این دو روان تواءم با یکدیگر پدید آمدند ، یکی حیات و هستی را بر قرار کرد و دیگری فنا و نابودی را . و سرانجام جایگاه جاویدی بدان (دوزخ) بهره پیروان دروغ خواهد بود . لیکن اندیشه پاک و جایگاه جاویدی نیکان (بهشت

) نصیب پیروان راستی خواهد شد . از این دو روان تواءمان ، آن یک که سفلی و پیرو دروغ است ، همواره چیزهای بد را برمی گزیند ، ولی آن دیگری که پاک و نیکوکار است ، به دیگری که دشمن او بود چنین گفت : تا آخرین روز ، نه در جهان کنش و گویش و منش و نه در عالم ارواح و اجسام ما دو روان با یکدیگر هم آهنگ نخواهد شد .))

از این قرار از روز آغاز جهان که ((روان نیک)) و طاهر از ((اهورا مزدا)) تراوش کرد ، با معاندت و تباین روح ناپاک پلید روبرو گردید . این ((روان پلید)) همان است مه در از منه بعد به نام ((شیطان)) ملقب شد . نصوص کتب زرتشتی درباره حد مسئولیت ((اهورا مزدا)) در مسئله ایجاد روح شریر مبهم و غیر مشخص است و معلوم نیست که ((انگرامین یو))یعنی ((روان پلید)) هم از روز ازل با ((اهورا مزدا)) متفقا به وجود آمد یا آنکه ((اهورا مزدا)) بعدا او را آفریده است . به عبارت دیگر : آیا ((اهورا مزدا)) روان با پاک اهریمنی را خلق کرد یا آنکه ((انگرامئی نو)) موجودی بود ، ((پلید)) و ((مزدا)) او را کشف فرمود . از این رو هر جا که ((خوبی)) بود ، ((بدی)) را در مقابل معین ساخت و هر جا که ((روشنائی)) بود ، ((تاریکی)) را در برابرش پدیدار نمود . گرچه ظاهرا سرودهای گاتها روی هم رفته مبتنی بر نظریه دوم است ، ولی درست معلوم نشده که در سایر نصوص ((اوستا)) این معنی

چگونه تبیین گردیده و چگونه روح نا مقدس و روان پلید ((انگرامئی)) به صورت ((شیطان)) در آمده است که همواره با ((اهوارامزدا))که خود خالق و جاعل او است ، در ستیز و پیکار است .

5 - نفطه اصلی و پایه اساسی اخلاق در آئین زرتشت بر روی این قاعده است که نفس و ضمیر هر فرد آدمیزاد ، یک میدان نبرد نزاع دائمی بین خیر و شر است و سینه آدمی تنوری است که آتش این جنگ همواره در آن مشتعل می باشد . روزی که اهورامزدا آدم را بیافرید ، او را آزادی عمل کرد که خود عمل خود را برگزیند ، یعنی دارای نیروی اختیار گردید که ما بین دو راه خطا و صواب هر یک را بخواهد انتخاب نماید . هر چند ((اهورا مزدا)) به وسیله نیروی ((نیکی)) یعنی ((سپنتامئی نو)) و نیز به دستیاری ((وهومنه)) همیشه آدمی را به سوی راستی می کشاند ، ولی در همان حال نیروی ((زشتی)) و ((بدی)) ((انگرامئی نو))نیز در او ظهور یافته و در خاطره او همواره وسوسه می کند ، از این رو تکلیف و وظیفه هر فرد بشر آن است که در دل خود ما بین آن دو منادی یکی را اجابت کند . یعنی فرشته نیک را اطاعت کرده و ((خوبی)) را اختیار کند و یا آن که سخن ((دیو)) را شنیده و راه ((بدی)) را برگزیند . البته نیکان ((بدی)) را نمی پسندند .

6 اما ((خیر و شر)) در کتب زرتشتی ، چنان که باید ، به وضوح تعریف نشده

اند . البته از متن ((گاتها)) که سرودها و مناجاتهائی بیش نیست و کتاب کلامی و فلسفی روشنی نمی باشد ، انتظار تصریح و بیان روشنی در این باب نمی توان داشت ، ولی آنچه از فحوای آن مستفاد می شود ، می توان اختلاف علمی واضحی بین ((خطا)) و ((صواب)) تشخیص داد . مثلا مردم نیکوکار و صائب ، در دیده زرتشت کسانی هستند که به ((دین بهی)) ایمان می آورند و آدمیان ((بد عمل و خطاکار)) کسانی هستند که از آئین ((مزدا)) روی گردانند ، خاصه آنان که کیش قدیم عوام را که عبارت از پرستش ((دیوها)) باشد ، اختیار کردند . از متن گاتها به خوبی معلوم می شود که دیوها در صف نیروی انگرامئی نو قرار دارند و در نتیجه هر کس که آنها را پیروی کند ، در زندگی خود در ردیف بدکاران و شریران منسک می شود . این گونه کسان نابکار را نباید رها کرد ، بلکه باید با اسلحه قتال و آلات رزم با آنها پیکار نمود .

. . . ((من ((دیو)) را دشمن می دارم و ((مزدا)) را می پرستم . من پیرو ((زرتشت)) هستم که دشمن دیوان و پیامبر یزدان بود . روان های مقدس جاویدی ((امشاسپندان)) را می ستایم و نزد خدای دانا پیمان می بندم که همیشه نیکی و نیکوکاری پیشه کنم . راستی را برگزینم . با ((فره ایزدی)) بهترین کارها را در پیش گیرم . درباره ((گاو)) که از عطاهای خیر فرد است ، مهربان باشیم . قانون عدالت و انوار فلکی و پرتوهای

آسمانی را که منبع فیض یزدانی اند ، محترم شمارم . من فرشته ((ارمی تی)) (سپندارمذ) را که پاک و نیکوست ، بر می گزینم ؛ امید که او از من باشد . از دزدی و نابکاری و آزار به جانوران و ویرانی و نابودی دیه ها و شهرها که مزدا پرستان منزل دارند ، بپرهیزم .))

7 از تشریفات و آداب و عبارت و اعمال مذهبی از مذهبی اصلی زرتشت چیز مهمی باقی نمانده . همین قدر معلوم است که زرتشت رسوم و مناسک آریانهای قدیم را که مبتنی بر اعتقاد به سحر و جادو و بت پرستی بوده ، بکلی منسوخ فرموده است . تنها یک رسم و یک عبادت از زمان زرتشت باقی است و آن چنان که گفته اند : وی در هنگام انجام مراسم پرستش در برابر محراب آتش مقدس به قتل رسید و در هنگام عبادت جان سپرد .

در یکی از سرودهای ((گاتها)) آمد است که زرتشت می گوید :

هنگامی که بر آذر مقدس نیازی تقدیم می کنم ، خود را راست کردار و نیکوکار می دانم .

در جای دیگر آتش مقدس را عطیه یزدان می شمارد که ((اهورا مزدا))آن را به آدمیان کرامت فرموده . ولی باید دانست که زرتشت خود ((آتش)) را نمی پرستد و آن عقیده که پیشنیان و نیاکان او درباره این عنصر مقدس داشته اند ، وی نداشته است و معتقدات او با آنچه بعدها آتش پرستان اخیر عنوان کرده اند ، اختلاف دارد . بلکه او ((آتش)) را فقط یک ((رمز)) قدوسی و نشانی گرانبها از ((اهورا

مزدا)) می دانسته است که به وسیله او به ماهیت و عصاره حقیقت علوی خداوند دانا پی می توان برد . این است که آنچه بطور خلاصه از منطق و فلسفه زرتشت استنباط می توان کرد .

8 سرانجام این نبرد و تنازع بین خیر و شر چگونه خاتمه خواهد یافت ؟ . . . هر چند زرتشتیان در اردوار بعد معانی و تفاسیر مبتنی بر سهو و اشتباه در این اصل به عمل آورده اند ، اما آنچه مسلم است این که : زرتشت بدون شک معتقد بوده که چون دور زمان تکمیل شود ، اهورا مزدا فیروز و بر خصم باپاک و زشت کار خود چیره خواهد گردید و به هیچ وجه بر آن نبوده که نیروی پلید اهریمنی مانند قوه روانبخش نیکی و پاکی ابدی و جاویدی باشد .

زرتشت به حد کمال دارای روح امیدواری بوده و ایمان داشتند که سر انجام خوبی بربدی ، مظفر و پیروز خواهد گردید .

. . . اما شمار اعمال و داوری بین کارهای زشت و نیکو . از همان کتاب بطور مبهم چنین بر می آید که اندکی بعد از مرگ محاکمه مرده آغاز می شود و سرنوشت روان او از آن پس معلوم خواهد گردید تا آنکه روز رستاخیز در آخر الزمان بر پا شود . البته آیات گاتها در این باب بسیار مبهم و مجمل است و آن را می توان چنین تفسیر کرد که هر روان خواه خوب یا بد باید در روز قیامت از فراز پل جدا کننده (چینوات) عبور کند . این پل بر روی دوزخ

قرار دارد و یک جانب آن به دروازه بهشت منتهی می گردد . در روی این پل نامه اعمال آن روح خوانده می شود و سراسر کارهای او را در دوکفه ترازو می گذارند که شاهین آن در دست اهورا مزدا است . اگر کفه حسنات بر کفه سیئات بچربد . هر آینه آن روان بسوی بهشت می خرامد . ولی اگر کفه سیئات فزونی گیرد ، او را به قعر دوزخ می افکنند . نیکوکاران به هدایت زرتشت از آن پل بسلامت و آسانی می گذرند ، ولی بدکاران راهی و مفری جز فرو افتادن به اعماق هاویه ندارند . زرتشت می گوید :

((اراده آدمی تنها عامل تعیین سرنوشت نهائی اوست و بس .))

وی درباره شر ابدی چنین گفته است :

((روان ناپاک یا نفس پلید انسان هنگامی که به پل (جدا کننده) چینوات می رسد ، دچار شکنجه و عذاب خواهد گردید و جاویدان در خانه دروغ زندان خواهد بود .))

گمراهان خطاکار که در برابر وجدان خود محکوم به گناهند ، به پای خود به سوی سرنوشت خود می روند .

بر حسب گاتها دوزخ یا خانه دروغ مکانی است که به نام جایگاه ناخوشی نامیده می شود . در آنجاست که پندار نابکار و اندیشه های جای دارند . سرزمینی است که بوئی گند از آن بر می خیزد و پر است از چرکی و پلیدی و در اعماق ظلمانی آن فریاد شیون و ناله غم به گوش می رسن و هر کس که در آنجا بیفتد ، تنها به شکنجه ابدی معذب است . بر خلاف راستکاران

که در آن سوی پل در خانه نغمات که به گفته گاتها ((بهشت برین)) است ، جای می گزینند و آن مکان ، ((جایگاه خوشی)) است و سرزمین اندیشه های سخن و پندارهای پسندیده که آفتاب در آنجا هیچگاه غروب نمی کند و نیکوکاران در آنجا از برکات و طیبات روحانی برخور دارند و با یاران و هم نشینان سعادتمند ، روزگار می گذرنند .

از سخنان زرتشت چنین مستفاد می شود که وی از رویدل و خلوص جان ایمان داشته است که دین بهی و آئین مزدا عاقبت پیروان و گرویدگانبسیار خواهد داشت و سرانجام بر اعمال سر و اهریمن چیره و کامیاب خواهد گردید و امیدواربوده است که برخی از پیروان اهورا مزدا مانند خود او بعدها برای نجات و رهبریفرزندان آدم خواهند آمد . وی نجات دهندگان آینده را ((ساوشیان)) سو شیانت (= سیاوش) نامیده است . با آنکه زرتشت شک نداشته است که اهورا مزدا آخرالامر کامیاب و فیروز است ، مع ذلک کی گوید مبادا این مردم که شاهد منازعه وجدال بین راستی و دروغ هستند ، راستی را فروهشته و دروغ را برگزینند . (446)))

الف : نیایش در آتشکده

((پاکی آتش و حفظ آن از لوث کدورات و پلیدیها یکی از رسوم مهمه زرتشتیان است . مقدس ترین آتش آن است که از شانزده آتش جداگانه شده باشد که هر کدام از آنها به نوبت در ضمن یک سلسله عبادت مفصل و تشریفات طولانی مرتبه تقدیس حاصل کرده اند . از جمله آداب طهارت آتش آن است که چند شاخه هیزم از چوب صندل معطر تراشیده و توده می کنند

و بر فراز شراره ، بدون آنکه آن را لمس کنند ، قاشقی فلزی نگاه می دارند که روزنی کوچک در میان آن است و در آن نیز خرده ریزه چوب صندل ریخته اند ، پس آنگاه آن توده چوبهای مقدس را مشتعل می سازند و به قرائت دعاها و سرودها مشغول می شوند . این عمل را نود و یک بار تکرار کی کنند . آتشهای دیگری نیز هستند که اصل هر یک از آنها از درخشش برق یا از سایش سنگ چخماق یا از آتش مخصوص معابد و بت خانه ها و محل تعریق و خانه های مقدسان و ابرار روشن شده و هر یک در درجات قدس و طهارت مختلف جمع کرده اند ، در کوره مقدسی در آتشخانه افروخته می شود و موبدان از شانزده آتش مطهر که موبدان در حالی که به پارچه لطیفی دهان خود را بسته اند و از دور تنفس می کنند ، آن را مشتعل می سازند . آتشدان در مرکزیت اطاق اندرونی است و پر از خاکستر و در آنجا یک چهار پایه سنگی قرار داده اند و به تناوب موبدان آن را با قطعات چوب صندل تازه و فروزان می کنند و همواره دستمال بر دهان بسته اند که مبادا دم ایشان به آتش پاک دمیده شود و آنرا پلید سازد و همچنین در برابر آن آخشیج ایزدی از سرفه و عطسه اجتناب دارند . افراد زرتشتی در هر وقت روز بخواهند ، می توانند منفردا بدرون آتشکده بروند . قبل از ورود به معبد ، دست و روی خود را با آب شسته

و قسمتی از اوستا را تلاوت می کنند و دعا می خواهنند . سپس کفشها را از پا بیرون آورده و به اطاق معبد داخل می شوند و در برابر آتش دان مقدس نماز برده و هدیه و نیازی با مقداری چوب صندل به موبد تقدیم می دارند و در برابر ، یک چمچه از خاکستر مقدس از دست او می ستانند . آن خاکستر قدوسی را به نیت کسب فیض و برکت به صورت و چشم خود می مالند . سپس به سوی آتش به تعظیم خم شده و نماز و دعا می خوانند و در همه حال آن آتش را رمز و نشانه ملکوت الهی می دانند نه عین ذات ربوبی . آنگاه آهسته رو به قهقرا رفته به کفش کن می رسند و به خانه خود باز می گردند . مهم ترین زیارت آتشکده در روز نوروز است . در آن روز زرتشتیان بامدادان از بستر برخاسته و بدن را شستشو می دهند و جامه نو بر تن کرده به آتشکده می روند . مراسم نیایش را بجا می آورند . آنگاه صدقات و بریات به فقرا می دهند . تمام اوقات آن روز مقدس را به دید و بازدید دوستان و تبادل شاد باش و تقدیم تهنیت و جشن و سرور می گذرانند 0))(447)

ب : روحانیت زرتشت

((اداره زندگی مذهبی زرتشتیان بر عهد موبدان یعنی ((طبقه روحانیان)) ایشان است که به ((وراثت)) از دیرباز و از پدران و نیکان مجوس خود را محفوظ داشته اند و پیشوایان بزرگ را ((دستور)) می گویند و غالبا ایشان مردمی تحصیل کرده و تربیت شده اند

. اما وظیفه افروختن آتش مقدس در آتشکده بر عهده جماعتی خاص است که آنها را ((موبد))گویند . آنها بایستی همیشه بدقت رسوم دینی و آداب تطهیر و تغسیل را رعایت نمایند . این موبدان قسمت عمده اوستا را از بردارند و بدون اینکه معمولا معانی متن آن کتاب را بدرستی بفهمند(زیرا زبان اوستا اکنون جزو السنه مرده قرار دارد) الفاظ آن را تکرار می کنند . دیگر عوام زرتشتیان نیز مانند آنها بعضی آیات و جزوات اوستا را از حفظ داشته و در هنگام انجام مناسک دینی می خوانند .))(448)

ج : اعیاد و مراسم

((آئین زرتشتیان غالبا مبتنی بر مذهب اوستائی اعصار اخیر است و سادگی و بساطت ابتدائی زمان زرتشت را از دست داده است . این نکته از مطالعه رسوم و جشنهای سالیانه که آنها به عمل می آورند ، بخوبی مشهود می شود . از آن جمله ، ایشان را عیدی مخصوص پرستش و نیاش مهر (میترا) است که در آن روز خدای آفتاب به پرستندگان خود راستی و مهربانی و پاکی ضمیر و روشنائی دل عطا می فرماید .

جشن بزرگتر و مهمتر آن است گخ در فروردین گرفته می شود و آن را به نام خدائیکه بر ارواح گذشتگان (فره وش ها) نظر دارد ، بر پا می سازند . این جشن مدت ده روزبه طول می انجامد . گویند که در این مدت فره وش ها به دیدار بازماندگان وفرزندزادگان خود می آیند . از این رو برای شادباش و خیر مقدم آنها در روی کوههای یادر برابر برج خاموشان تشریفات خاصی بجا می آورند . جشن دیگری ویژه و

هومنه (=بهمن) است که حافظ جانوران نیک و دواب سودمند است . در آن هنگام زرتشتیان بهحیوانات مفید بی آزار نوازشهایی می کنند . زرتشتیان جشنهای عدیده به نام هر یک ازعوامل و عناصر آفرینش یعنی آسمان و زمین و آب و نباتات و حیوانات و آدمیان بر پا میدارند . (449)))

ه : آتش مقدس

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ

دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

نشد مار کشته و لیکن ز راز

پدید آمد آتش از آن سنگ باز

که او را فروغی چنین هدیه داد

همی آتش آنگاه فیله نهاد

بگفتا فروغی است این ایزدی

پرستید باید اگر بخردی (450)

((کرتیر)) هیربد و موبد بزرگ که سی سال رهبری روحانی را در سلطنت شاپور اول هرمز اول و بهرام دوم بر عهد داشت ، می گوید : آئین مزدائی با دست من تحکیم یافت و مردان فروزانه بدست من تنبیه شدند و یا با اعتراف به خطای خویش ، گناهانشان بخشوده شد . آتشکده ها بدست من ایجاد شد و مغان بر آنها گماشته شدند . به فرمان آفریدگار ، منصب پادشاهان را تاءئید نمودم ؛ و در سراسر ایران آتشکده های متعددی ساخته شد . و ازدواج با اقارب دوباره ممنوع گردید . به هر جا که ارتش شاهنشاهی قدم گذاشت ، آتشکده هائی در آن بر پا شد ، در انطاکیه و . . . آتشکده ها بنا گردید . . . (451)

در اساطیر مذهبی ادیان از جمله اسلام ، آمد است که بشر از دیرباز ((آتش)) را گرامی می داشته است . برخی اساطیر مدعی اند که ((آتش))

پرداخت و بر این کار اصرار کرد که آتش قربانی او را قبول کند و بسوزاند . برخی گفته اند آتش پرستی پس از داستان حضرت ابراهیم آغاز شده است . (452)

برخی معتقدند که قبل از پیدایش نفت و مواد سوختنی ، آتش در نزد اقوام مختلف ، اعتباری تام و ارزشی فراوان داشته است . مؤ لّف فرهنگ قرآن می گوید : اگر چه بعد از این ، عقیده آتش پرستی در بسیاری از نقاط زمین رونق گرفت ، ولی در نقاط نفت خیز رواج بیشتری داشت . می توان گفت که کیش آتش پرستی با مواد نفتی و سوختنی رابطه نزدیکی داشته است . در غرب باکو منطقه ای نفت خیز وجود دارد که در آن آتشکده بزرگی داشتنه اند . آئین زرتشت که ترکیبی از آئین ((زروانی)) یعنی عناصرپرستی و ستاره پرستی بود ، از باکو به اطراف و اکناف ایران و هند و قسمتی از عربستان انتشار یافت . آئین زروانی قبل از زرتشت نیز در ماءورا النهر و غرب هند و افغانستان رایج بوده است . کلمه ((زروانی)) مشتق از کلمه ((زو))که معنی عناصر چهارگانه : آب ، خاک ، آتش و باد است ، همین را می رساند . چون آتش از میان این عناصر الطف و حالت فعال تری دارد ، مردم آن نواحی آن را به عنوان خدای بزرگ می پرستنده اند و آن سه عنصر دیگر را خدایان کوچک می دانسته اند . زرتشت میان این دو آئین را (زروانی و ستاره پرستی) تلفیق کرد و آئین خود را پدید آورد . تقدیس

آتش از ایران به یونان راه یافت و پیروانی پیدا کرد . آتش المپیاد یادگاری است از آن دوران که جزء تشریفات اولیه مراسم جهانی ورزش معاصر است . (453)

فلاسفه اسلامی بر این باورند که تقدیس آتش نتیجه اعتقاد به خیر و شر ، پاک و پلید نور و تاریکی است . و این جزء ضدین است یا عنصر غالب دو ضد ، و عنصر برتر آن ، پس شایسته تقدیس بوده است

محققان جدید بر این عقیده اند که سابقه آتش پرستی به دوران طبیعت پرستی می رسد . (454) به گفته بک مورخ ایرانی ، در عهد اردشیر آتشکده های خاموش دوباره مشتعمل شد و این زمان رسمیت یافتن آئین زرتشت به عنوان دین رسمی و سراسری کشور ایران بوده است . (455) ((کریستن سن)) می گوید : ((نصوص متعدده ((اوستا)) ثابت می کند که پرستش ((عناصر طبیعی)) از اصول دیانت زرتشتی بوده است . منظور از عناصر طبیعی : آب ، خاک ، و آتش است . ((آتش)) در این مذهب از سایر عناصر مهم تر بوده است .

((اوستا)) آتش را پنج نوع می شمارد و نام آنها را در ((یسنای)) ((11)) و ((17)) آورده است . در کتاب ((نبدهشن)) اسامی این آتشها با مختصر اشتباهی نقل شده است :

1 آتش معابد که آتش و هرام نامیده می شد .

2 آتش در جسم و جان آدمیان و جانوران .

3 آتش نهفته در نباتات .

4 آتش نهفته در ابر (صاعقه) .

5 آتش موجود در بهشت در حضور اهورا مزدا . و ظاهرا

این آتش مربوط به جاه و جلال و جبروت پادشاهان است که پیوسته همراه آنان بوده و به نام ((خورنه)) (و در زبان پهلوی ((خور))) و در فارسی ((فرشیده)) مشهور است . آتش در اوستا ((آتر))نامیده شده که در فارسی دورهای میانه ((آذر)) می باشد و آن را پسر ((اهورا مزدا)) خوانده اند . عیسویان گاهی آتش مقدس زرتشتیان را دختر اهورا مزدا نامیده اند ، چنانکه هئونام کشیش عیسوی که از روی خشم آتش یکی از آتشکده ها را خاموش کرد ، گفته است : نه آن خانه ، خانه خداست و نه آن آتش دختر خدا بود ، بلکه دختری بود دستخوش هوس شاهان و گدایان . احتمالا این از جمله تغییراتی باشد که در نزد ارمنیان قبلا زرتشتی صورت گرفته است ، زیرا در آثار عامیانه ارمنه هنوز هم آتش را موجودی مونث می شمارند . گفته می شود در ((اوستای)) دوره ساسانی که فعلا مفقود است ، مطالب فراوانی در رابطه با تقدیس آتش و فوائد روحانی حاصله از آن و وظایف انسان در قبال آتش موجود بوده است .)) (456) وی (کریستن سن) می گوید یکی از ماههای زرتشتیان ((آذر)) نام داشته است . ماههای زرتشتی 30 روزه بوده اند و هر روز اختصاص به خدائی خاص داشته است . جد ((اردشیر)) اول ریاست معبد ((آناهیتا)) در استخر فارس را بر عهده داشته است . (457) ((سایکس)) می گوید :

در مذهب زرتشت با ارزش ترین چیزها ((آتش)) است و از قداست بسیاری برخوردار می باشد . وی این تقدیس و تکریم

را به سنت های کهن مردم آذربایجان (باکو) ربط می دهد . او ضمن نقل خاطره ای می گوید که خود دیده است که چگونه آتش در باکو زبانه می کشیده است . زرتشتیان آتش را مظهر خالق جهان می دانند . زرتشتیان به پاس گرامی داشت آتش مقدس شمع روشن را خاموش نمی کنند و بر آن نمی دمند . دخانیات نزد آنان ممنوع است ، زیرا باید چوب کبریت را با دهان خاموش کنند و این اهانت به آتش است . (458)((فلیسین شاله)) می گوید : آتش ، نشان وجود نورانی خداوند متعال است . آتش اصل آداب دینی است و هر آتشگاه ، محل و مکان ویژه دارد و در آنجا شعله آتش جاویدان می سوزد . با دست داشته باشد و پوششی بر دهان قرار دهد(459) . وجود نقش آتشدان و آتش در حال اشتعال بر قبور سلاطین هخامنشی ، نشانه ای از تقدیس آتش در دوره هخامنشی است . احترام برای آتش با آنجا بود که باعث گردید تا بنائی برگرد آتش بسازند که آن را از عوامل طبیعی حفظ کند . برای حفظ آتش مقدس طریقه ای بکار

رفت که از تابش نور خورشید بر جایگاه آتش و شعله فروزان آن در آتشکده جلوگیری شود . تابش آفتاب بر آتش ، اهانت به آتش مقدس محسوب می شود . بر مسکوکات رایج ایران نقش آتشکده و آتشدان حک شد . و این سنت ، تا اوائل دوره ساسانی ادامه داشت . غیر از آتش شاهی آتشهای دیگری وجود داشت ؛ از جمله ، آتش خانه (اجاق) ، آتش

معابد (آتش آذران) ، آتش و هرام ، و . . . (460)

در آغاز یادآور شدیم که آتش ذدر زندگی انسان بدوی (اولیه) نقش بسیار تعیین کننده ای داشته است . وجود چاههای نفت و فوران ناگهانی آن و در نتیجه افروختن مشعلی فواره ای که در چشم و روان بدویان عظمتی شگفت می آفریند ، زمینه های روانی پرستش یا تقدیس آتش را پدید آورد . این تقدیس و تکریم علتی دیگر نیز داشت و آن اعتقادات خورشید پرستی و ستاره پرستی بدویان بود ، و چون خورشید و اجرام سماوی که ارباب انواع بودند در تمام ساعات شبانه روز دیده نمی شدند ، معابدی به نامشان بر پا کردند و در آنها آتش افروختند . نور آتش را پرتوی از ذات خدای خورشید یا سایر خدایان دانسته ، در برابر آن سجده و عبادت می کردند . در مذهب مهرپرستی ایران باستان ، مهر یا میترا توتمی بود که خدای خورشید و آفریدگار جهان وجود نامیده می شد . هوشنگ بنیان گذار این آئین بود . فردوسی بر این نکته اشاره می کند :

که ما را ز دین کهن ننگ نیست

به گیتی به از دین هوشنگ نیست

در آئین زرتشت مهر از مقام خدائی فرو افتاد و در ردیف فرشتگان (ایزدان) قرار گرفت که از طرف اهورامزدا حافظ عهد و میثا و طرفدار پادشاهان گردید و عنوان فرشته روشنائی به خود گرفت . در آخرت نیز وظیفه داشت تا در سر پل چینوات داوری اموات را به همراه فرشته چنوه (عدل) انجام دهد . زرتشتیان مهر را

چشم اهورامزدا می دانند . اهورامزدا به خورشید (مهر) هزار گوش و دو هزار چشم داد تا اعمال بندگان را ببیند و سخنانشان را بشنود (ن . ک : یسنای 4 / بند 2 یسنای 17 بند 2) . مهرپرستی در جوامع دیگر نیز رواج داشته است که به آن اشاره شد . در اساطیر هند نیز سخن از تقدیس آتش رفته است . در چین نیز وضع به همین صورت است . یونگ نخستین پادشاهی است که در ین آتش را کشف کرد و در ردیف خدایان قرارش داد(461) . محققان بر پیشینه تاریخی تقدیس آتش در کلیه ادوار ما قبل و ما بعد تاریخ اعتراف کرده اند . آتش علاوه بر عظمت ذهنی ، عامل و سپر تدافعی بدویان و حتی انسان متمدن بوده و می باشد . برای بر حذر بودن از خطر حیوانات وحشی و . . . آتش عامل مهمی بوده است . جشن آتش افروزی در ایران باستان و ایران پس از اسلام همچنان رواج داشته و دارد . گویند ((مردآویج)) سردار ایرانی در سال 323 هجری قمری جشن آتش افروزی بزرگی تدارک دید . او دستور داد تا هیزم بسیاری گرد آوردند و نفت و آلات آتش افروزی تدارک دیدند . استادان آتش افروز جمع شدند ، مشعلها ساختند و بر سر هر کوه و کمر و پشته ، توده ها و مشعلها گذاشتند ، کلاغها و بازها به کمک آتش بازان شتافتند و آسمان تاریک آن مقطع سیاه تاریخ ایران را به نور مشعلهای خویش که بر منقارها و پاها داشتند ، روشن ساختند(462) .

و : آتشکده ها

مسعودی مورح اسلامی آشکده بزرگ استخر فارس را دیده و چنین توصیف کرده است : . . . بنائی زیبا و با شکوه ، با ستونهائی از سنگ یک پارچه ک با قطر و ارتفاع حیرت انگیز ، بر فراز آن اشکال عجیب و غریب از حیوانات ؛ اسب و . . . که از لحاظ شکل و عظمت انسان را به حیرت می انداخت . در اطراف ساختمان خندقی وسیع و دیواری از سنگهای عظیم با صور فراوانی بر آن . مردم آن ناحیه این صور را شمایل پیامبران سلف می دانند(463) . بر قبور پادشاهان هخامنشی واقع در نقش رستم آتش دان هائی دیده می شود که در آنها آتش مقدس در حال اشتعال است (464) . در ایران باستان سه آتشکده بسیار معروف و مشهور بودند : آتشکده مخصوص پادشاهان در آذربایجان ، آتشکده موبدان و اصناف در استخر فارس ، آتشکده کشاورزان و . . . در شمال غربی نیشابور در کوههای ((ریوند)) . این آتشکده در قریه ((مهر)) سر راه خراسان به یک فاصله از میاندشت و سبزوار قرار داشته است . شواهد باستان شناسی آشتکده های بسیاری در شهرهای ایران را نشان می دهد . تواریخ نیز به آتشکده های بسیاری اشاره دارند از جمله : آتشکده طوس ، نیشابور ، ارجان فارس ، سیستان ، اصفهان ، قزوین ، شیروان ، ری ، قلعه دختر ، قم ، فیروز آباد ، فارس ، قصر شیرین و . . . برخی معتقدند که خیابان ((آذر)) شهرستان قم به طرف آتشکده دوره ساسانی ادامه داشت است (465) . ((تاریخ قم

)) بر وجود زرتشتیان در این شهر تصریح می کند . نخستین گروه مهاجر عرب به قم ، بر زرتشتیان که ساکنان اصلی این ناحیه بودند ، شبیخون زدند و قلع و قمع شان کردند .

آتشگاه را در مکانی قرار می دهند که اطراف آن باز باشد . در آتشکده کانون ویژه ای برای افروختن آتش وجود دارد که جز ((اتربان)) یا موبد نگهبان آتش کسی دیگر حق ورود به ان مکان را ندارد . ((اتربانان)) که به طرف آتش می روند ، باید ((پنام)) یعنی ((دهان بند)) ببندند تا دم ایشان آتش مقدس را نیالاید . در سمت راست آتشگاه اطاقی وسیع و چهارگوش قرار دارد که به قسمتهای متعدد و مساوی تقسیم شده و هر یک را برای کار خاصی در نظر گرفته اند . این اطاق را ((یزشن گاه)) یعنی ((مکان تشریفات عبادت)) می گویند . آفتاب نباید بر آتش بتابد ، زیرا که آن را آلوده می سازد . برای جلوگیری از تابش آفتاب بر آتش ، آتشگاه را در وسط آتشکده می ساختند . آتش مقدس انواع گوناگون دارد : آتش خانه ، آتش قبیله ، آتش قریه ، آتش آذران ، آتش ایالت . نگهبان آتش را مانبذ می گفتند . برای حراست و نگهداری آتش هیئتی از روحانیون زیر نظر یک موبد انجام وظیفه می کردند . آتشکده به بوی کندر و سوختنی های معطر دائما خوشبو است . آتش را با قطعات چوبی که طی مراسم ویژه مذهبی تطهیر شده ، نگاه می داشتند . این چوبها غالبا از گیاهی موسوم

به ((هذانه اپنا)) بود و روحانی نگهبان آتش دائما به وسیله چوبی که آن را ((برسم)) می خوانند و مطابق آداب ویژه ای بریده شده است ، آتش را روشن و ادعیه ای را تلاوت می کند . آنگاه روحانیون دیگر ((هومه)) یا ((هوم)) را نثار می کنند در اثنای قرائت ادعیه ، روحانیون شاخه گیاه (هومه) را پس از تطهیر در هاون می کوبند .

آلات و ادوات آتشکده عبارت است از :

1 هاون ؛ برای فشردن هوم یا گیاه مخصوص مورد استفاده است .

2 دسته هاون ؛ که برای همین منظور بکار می رود .

3 چوب برسم که ((موبد)) مخصوص آتش را به وسیله آن مشتعل نگاه می دارد . در فرهنگ فارسی آمده است که : به شاخه های باریک گیاهی برسم گویند . ((برسم)) را از درخت ((هوم)) می برند . ((هوم)) درختی است شبیه ((گز)) . اگر ((هوم)) نباشد ، از شاخه درخت ((گز)) و یا از شاخه های ((انار)) استفاده می شود . برای بریدن هوم تشریفات خاصی دارند : برای بریدن هوم از کاردی استفاده می کنند که دسته آن نیز از آهن باشد . آن کارد باید تکاملا تطهیر شود . سپس ((زمزمه)) ای به عنوان دعائی که در موقع عبادت و غسل و طعام می خوانند ، خوانده می شود . آنگاه ((برسم)) را از درخت هوم می برند . در حال حاضر ((برسم)) را از فلز نقره یا برنج می سازند .

4 برسمدان . 5 کارد کوچک . 6 چند

جام برای هوم و آب مقدس . 7 چند پیاله کوچک به نام ((طشت)) برای هوم ؛ این طشت نه سوراخ دارد . 8 ((رسن)) ؛ ریسمانی کوچک از موی گاو که شاخه های ((برسم)) را با آن بهم می بندند .

9 سنگ بزرگی به نام ((ارویس گاه)) که چهار گوشه است و آلات مزبور را روی آن می گذارند(466) .

پس از اسلام آتشکده ها هم چنان به قوت خود باقی بود . ((استخری)) در کتاب ((مسالک و ممالک)) از آتشکده های ((فارس)) یاد می کند :

1 آتشگاه کاریان ، 2 آتشگاه بارین ، 3 آتشگاه خره که زرتشتیان به آن سوگند یاد می کنند ، 4 آتشگاه شیر خشین ، 5 آتشگاه کارتیان در شیراز ، 9 آتشگاه هرمز در شیراز ، 10 آتشگاه مسوبان در ورقان .

((بلاذری)) می گوید در سال 22 هجری وقتی آذربایجان فتح شد ، مردم آن دیار با فاتحان پیمان بستند که هشتصد هزار درهم بپردازند و آنان آتشکده ها را ویران نسازند . آتشگاه معروف ((گشتاسب)) در ((شیزه)) آذربایجان قرار داشت .

گویند آتشکده قومس (معرب کومس ، شهرستانی در جنوب کوه طبرستان که مرکز آن دامغان بوده است و آن را حریس نیز گفته اند) ، از تخریب اسکند مقدونی مصون ماند و آتش آن خاموش نگردید . در کرمان آتشکده ای وجود داشته است که زرتشتیان از آتش آن به دیگر نقاط ایران می برده اند . (467)

((شهرستانی)) می گویند : نخستین کسی که آتشکده بنا کرد ، ((فریدون)) بود

که در ((طوس)) آتشکده ای بساخت . آخرین آتشکده را ((بردسون)) در ((بخارا)) بنا نهاد . ((بهمن)) در ((سجستان)) آتشکده ای بنا کرد که آن را ((گرگر)) می گفتند . زرتشتیان در نواحی ((بخارا)) آتشکده ای بر پا کردند که آن را ((قیاذات)) می گفتند . ((کیخسرو)) در فارس و اصفهان آتشکده ای ساخت که آن را ((کوسه)) می گفتند . سیاوش در چین ((آتشکده گنلکرز)) را ساخت . ((ارجان)) نیای گشتاسب در ((ارجان)) از شهرهای فارس آتشکده ای ساخت . این آتشکده ها قبل از ظهور زرتشت ساخته شده است . زرتشت نیز آتشکده ای را در نیشابور و در نسا بنا کرد . گشتاسب دستور داد تا آتشی را که جمشید جم برافروخت ، برای او بیاورند . آتش جمشید جم را در ((خوارزم)) پیدا کردند . این آتش را مجوسیان بسیار احترام کنند . ((کیخسرو)) چون به جنگ ((افراسیاب)) رفت ، در مقابل آن آتش به سجده افتاد . ((انوشه روان)) آن آتش را به ((کاریان)) فرستاد و قسمتی از آن را به ((نسا)) روانه کرد . ((شاپور)) فرزند ((اردشیر)) در ((روم)) و ((قسطنطنیه)) آتشکده هائی بنا کرد و این آتشکده ها تا دوران ((مهدی)) خلیفه عباسی آباد بود . ((توران دخت)) در ((بغداد)) یا نواحی آن آتشکده ای بر پا داشت (468) . آتشکده آذر جو دارابجرد ، بنا به گفته مسعودی به دستور زرتشت توسط گشتاسب ساخته شده است . اسفندیار ساختن آتشکده ها را ترویج و تشویق می کرد . در آذربایجان و

بلخ ، ارز روم (ترکیه) ، در هند و روم و چین و . . . آتشکده هائی ساخته شد(469) . در عهد زرتشت آتشکده هائی ساخته شد که اهم آنها به قرار ذیل است :

1 آتشکده آذربایجان ؛ ویژه پادشاهان و خاندان سلطنتی .

2 آتشکده استخر پارس ؛ ویژه موبدان .

3 آتشکده ریوند سبزوار (یا آتشکده مهر) ؛ ویژه کشاورزان .

به دستور شاهان ساسانی و موبدان در مراکز و نقاط مختلف ایران ، آتشکده هائی بر پا می کرده اند . ((کریتر هربد)) موبد بزرگ عصر شاپور اول دستور داده بود که در سراسر کشور آتشکده هائی بسازند . او ((مغان)) را به نگهبانی آتشکده ها می گماشت . پوران دخت ساسانی دستور داد که در بلخ و طوس و اصفهان و کرمان و سجستان و بغداد آتشکده هائی بسازند . هر جا که ارتش ساسانی قدم می گذاشت ، آتشکده هائی در آن بر پا می گردید . آتشکده های انطاکیه ، ارمنستان ، گرجستان ، چین ، روم و . . . از اقدامات ارتش ساسانی است .

زناشویی و مراسم خاص زرتشتیان

ازدواج و محارم

ابوریحان بیرونی می گوید : درباره نکاح مادر که به زرتشتی ها نسبت می دهند ، از سپهبد مرزبان بن رستم شنیدم که : زرتشت این عمل را تشریع نکرده و چون گشتاسب ، خردمندان و سالخوردگان کشور خود را برای گفتگو با زرتشت در مجلسی گردآورد ، یکی از پرسشها این بود که : اگر مردی با مادر خود در حال اضطرار و جهالت و ترس از انقطاع نسل ،

بسر برد ، باید چه بکند؟

زرتشت بگفت که باید با او هم بستر شود تا انسان و نسل او باقی باشد(470) . مسئله ازدواج با محارم یک سنت بدوی بوده و از دیرباز در میان جوامع قبایلی رواج داشته است . اصالت نژاد و طهارت خون و خویشاوندی و منافع اقتصادی عامل مهم و تعیین کننده این سنت کهن بوده است . از آنجا که ازدواج با محارم با طبع فطری انسان سازگار نبوده ، مذهب عامل توجیه این سنت گردیده است . منابع تاریخی نشان می دهند که سنت ازدواج با محارم در برخی سلسله های سلطنتی ایران باستان رواج داشته است . در ((دینکرت)) یکی از بخشهای ((اوستا)) اصطلاح ((نزد پیوند)) به معنای ((پیوند با نزدیکان)) گرفته شده است و به پیوند پدر با دختر و برادر با خواهر اشاره کرده اند(471) . در متون مذهبی پهلوی آمده است که ازدواج با هفت خواهر لازمه معراج بوده است (472) .

یک محقق آلمانی می گوید اهتمام در پاکی اصل و نسب و خون و نژاد یکی از صفات بارز جامعه ایرانی بشمار می رفت ؛ تا آنجا که ازدواج با محارم را جایز می شمردند . این گونه پیوند را ((خویدوگدس)) یا ((خوایت ودث)) می خواندند . این رسم از قدیم معمول بود . حتی در دوره هخامنشیان نیز انجام می شد . کمبوجیه با دو خواهر خود ازدواج کرد داریوش نیز خواهرش را به زنی گرفت . اردشیر با دو دختر خود و داریوش سوم نیز با دختر خود ازدواج کرد(473) . هر چند که معنای لفظ خوادت

ودث در اوستا نیامده و موجود نیست ، ولی در نسکهای مفقوده ، مراد از آن ازدواج با محارم بوده است . در ((بغ نسک)) 6 و 7 اشاره به این معنی شده است . ازدواج برادر با خواهر بوسیله ((فره ایزدی)) روشن می شود و دیوان را به دور می راند . ((نرسی بزرگمهر)) مفسر ادعا کرده است که ((خویدوگدس)) معاصی کبیره را محو می کند . این مطلب در شایشت نی و شایشت 8 و 18 آمده است . در کتب دوره ساسانی و ادوار بعد به این موضوع اعتراف شده است . این دیصان نیز اعتراف کرده که او خود با خواهرش ازدواج کرده است . ((بهرام چوبین)) با خواهرش ((گردیک)) ازدواج کرد . ((مهران گنشسب)) خواهرش را به زنی گرفت . او مدعی بود که خویدوگدس معاصی کبیره را محو می کند(474) . مترجم کتاب کریستن سن می ویدگ یا اصلا در شریعت زرتشتی چنین رسمی نبوده ؛ و اگر بوده ، اختصاص به فرقه خاصی داشته ؛ و در غیر این صورت که اصل مطلب را در دین زرتشت ثابت بدانیم ک این از فروع مباحث فقهاء بشمار می آمده که اگر هم به آن عمل شده ، بسیار نادر الوقوع بوده است . او در رد سخنان کریستن سن می گوید که مؤ لف با اسناد به نسکهای مفقوده از روی خلاصه دینکرت که دو قرن بعد از اسلام نوشته شده ، چنین ادعاهائی کرده است . آنچه را مورخان مسیحی در این باب نوشته اند ، ممکن است در مورد یکی از

فرقه های زرتشتی باشد و عیسویان از روی تعصب این مطلب را به همه ایرانیان نسبت داده اند . چنان که در کتب فقهی اسلام نام مجوسی آمده که یکی از طوایف زرتشتی است و در ((شرح لمعه)) و کتاب ((ریاض)) در باب ((میراث مجوس)) آمده که ((امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) : کان یورث المجوس اذا تزوج بامه و ابنته ؛ من جهه انها امه و انها زوجه .)) و نیز شیخ مفید و شیخ طوسی روایتی نقل کرده اند که شخصی نزد حضرت صادق (علیه السلام) زبان به دشنام مجوسی گشود که آنان با محارم خود ازدواج می کنند . حضرت فرمود : اما علمت ان ذالک عندهم هو النکاح ، و کل قوم یعرفون النکاح عن السفاح ، فنکاحهم جایز و ان کان قوم دانوا بشیئی یلزمهم حکمه .

اگر چه در نزد مسلمانان ، همه زرتشتیان ، به اعتبار تسمیه کل بر جزئ ، مجوس خوانده می شوند ، ولی ممکن است که در اینجا اشاره بر همان طایفه خاص از زرتشتیان باشد که در قدیم مجوس گفته می شده اند . از طرفی هر کجا که نص در کار نبادش ، فقها به تجزیه و تحلیل آن می پردازند ، و این مسئله در عصر ساسانی از مسائل فقهی بوده است . از دیگر طرف ، بر فرض عملی شدن این مسئله ، آن چنان نادر الوقوع بوده که جز چند مورد ، بیشتر در تاریخ دیده نمی شود(475) . کریستن سن مستشرق آلمانی می گوید : با وجود اسناد معتبری که در

منابع زرتشتی و کتب بیگانگان معاصر دوره ساسانی دیده می شود ، کوششی که بعضی از پارسیان جدید برای انکار این عمل (ازدواج با محارم) می کنند ، بی اساس و سبکسرانه است (476) .

یک محقق مشهور ایرانی می گوید : چیزی که از اسناد آن زمان به دست می آید و با همه هیاهوی جاهلانه ای که اخیرا بپا کرده اند از بدیهیات تمدن آن دوران است ، نکاح با محارم درجه اول است که معمول و متعارف بوده است . (477) . مورخان یونانی تصریح کرده اند که در دوره هخامنشی ، مغ ها ما مادرانشان ازدواج می کرده اند(478) . در دوره اشکانی نیز این رسم معمول بوده است . برخی از شاهان اشکانی با محارم خویش ازدواج می کرده اند . علت روانی این رسم این بوده که ازدواج با محارم تنها راه حفظ اصالت نژاد و طهارت خون شناخته می شده است (479) . مورخان اسلامی نیز بر این سنت تصریح کرده اند . یعقوبی مورخ ایرانی مسلمان از ازدواج ایرانیان باستان با مادران و خواهران و دختران شان یاد می کند که این کار را نوعی صله رحم و عبادت می دانسته اند(480) . گویا عیسویان ایرانی نیز تحت تاءثیر زرتشتیان علیرغم مخالفت با دین شان با اقارب خود ازدواج می کرده اند(481) . در صدر اسلام ، ازدواج با محارم در میان زرتشتیان امر رایجی بوده است ، لذا مورد سرزنش مسلمانان قرار می گرفته اند(482) . در این زمینه روایاتی در منابع شیعی دیده می شود که حکایت از برخورد مسلمانان با زرتشتیان و رهنمودهای

امامان شیعه را در خود دارد(483) . فقهاء شیعه و سنی (عرب و عجم) در ابواب گوناگون فقه این بحث را به عنوان مسئله ای که در خارج مصداق دارد ، مورد بحث قرار داده اند .

شیخ طوسی در کتاب مشهور ((الخلاف)) به این مسئله پرداخته است (484) .

اخیرا یک مقام مذهبی زرتشتی کلیه اتهامات از این قبیل را که نسبت به دین زرتشت و زرتشتیان روا داشته اند ، پاسخ گفته است و ریشه چنین اتهاماتی را متوجه مورخ مشهور یونانی ((هرودوت)) کرده است (485)

احکام حقوقی زن و مرد در آئین زرتشت

در این آئین ، مردان بر اموال زنان ولایت داشتند . زن بدون اجازه همسر خود حق دخالت و تصرف در اموال خود را نداشت . به موجب قانون زناشوئی ، شوهر فقط شخصیت حقوقی داشت و با سند قانونی می توانست همسر خود را شریک در اموال نماید . در این صورت ، زن حق هر گونه تصرف در اموال همسر را داشت . هر گاه شوهری به زن خود می گفت : : از این لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خودت هستی ، این زن از نزد شوهر رانده نمی شد و اجازه داشت که به عنوان زن خدمتکار یا ((چاکرزن)) شوهر دیگی اختیار کند و فرزندانی که از ازدواج جدید در حیات شوهر اولش بوجود می آورد ، از آن شوهر اولش بود . شوهر حق داشت یگانه زن یا یکی از زنانش و حتی زن ممتازش را به مرد دیگری عاریه بدهد تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند . در این عاریه دادن ، رضایت

زن شرط نبود . فرزندانی که در این ازدواج متولد می شدند ، متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می شدند . این اعمال را از کارهای خیر می دانستند و آن را کمک به یک هم دین تنگدست می خواندند(486) .

ازدواج ابدال

اگر مردی از دنیا برود و فرزند ذکوری نداشته باشد و زنی داشته باشد ، باید آن زن را در اختیار نزدیکترین خویشاوندان متوفی قرار دهند و اگر زن نداشته باشد ، دختر او را به نزدیکترین بستگان او بدهند . و اگر زن و دختری نداشت ، از اموال شخص متوفی زنی را جهیزیه داده و به یکی از مردان خویشاوند میت بدهند . فرزند ذکوری که از این ازدواج حاصل آید ، متعلق به مرد متوفی است . غفلت از این امر که یک تکلیف است ، به معنای قتل نفوس بسیار است . یعنی که اجاق میت برای همیشه خاموش است (487) .

مراسم ازدواج

نخستین گام ، خواستگاری است و تحصیل رضایت دختر و پدر و مادر او است . پس از حصول رضایت مراسم به این صورت انجام می گیرد : 1 بستگان درجه یک پسر به خانه دختر می روند و نامه ای از پسر خطاب به پدر و مادر دختر همراه می برند . محتوای نامه بر روی کاغذ سبز نوشته می شود تا از میمنت و مبارکی برخوردار باشد .

2 چند روز بعد از طرف خانواده دختر پاسخ نامه نوشته می شود و با تشریفاتی مشابه به خانه پسر توسط بستگان درجه یک دختر برده می شود . طبق تعالیم زرتشت : هر دختر یا زنی را که خالی از موانع زناشوئی باشد ، می توان خواستگاری کرد . رضایت طرفین به معنای انعقاد پیمان زناشوئی نیست .

3 از طرف خانواده ، پسر ، یک حلقه ، یک سینی نقل و چند کله قند و چند

متر پارچه جهت لباس دختر تهیه می شود . در روز معین این اشیاء به خانه عروس برده می شود . حلقه توسط یکی از بستگان درجه یک داماد به انگشت دختر می شود و پذیرائی به عمل می آید .

4 چند روز بعد ، اقدامی مشابه از سوی خانواده دختر در حق داماد بعمل می آید .

در تعالیم زرتشت آمده است که : ((تشریفات نامزدی را هنگامی می توان اجرا نمود که دختر کمتر از 14 و پسر کمتر از 16 سال نداشته باشد . تشریفات نامزدی با مبادله حلقه و هدایا در حصور بستگان و لااقل ((هفت نفر)) معتمد زرتشتی که کمتر از 25 سال نداشته باشند ، انجام می یابد .))

5 در هنگام ازدواج یعنی پس از مراسم نامزدی ، اقدامات زیر صورت می گیرد وکیل پرسان یا ((دهموبد)) که پیشوای مذهبی باشد ، به اتفاق عده ای از میهمانان داماد که تعدادشان نباید از ((هفت نفر)) کمتر باشد ، به منظور گرفتن رضایت دختر برای انجام مراسم عقد به منزل عروس می روند . عروس به حمام رفته ، آرایش کرده و در صدر مجلس می نشیند و یک پارچه سبز روی سر او می اندازند به طوری که صورتش پیدا نباشد . زنهای دیگر در دو طرف او قرار دارند . دهموبد و همراهان در حالی که لاله های روشن در دستشان است ، با آهنگ هبیروشاباش وارد شده و جلو عروس می روند و پیشوای مذهبی از دختر می پرسد :

بنام خدا از شما ((دخت . . .)) می پرسم آیا با زناشوپی با

((پور . . .)) راضی هستی ؟ ((دهموبد)) این سئوال را چند مرتبه در میان هلهله و شادی تکرار می کند . غالبا در مرتبه سوم یا هفتم عروس می گوید : بلی . پس ((دهموبد)) از عروس می پرسد : چه فردی را نماینده یا وکیل خود قرار می دهی ؟ عروس پدر یا برادر خود را به این سمت نامزد می کند . پس از شنیدن این اقرار ، ((دهموبد)) و همراهان به منزل داماد باز می گردند .

6 گواه گیران ؛ نماینده عروس به اتفاق عده ای از میهمانان عروس به خانه داماد میآیند و اشیاء زیر را با خود می آورند : یک تخم مرغ ، یک قطعه پارچه سبز ، لباس داماد ، چند کله قند و مقداری شیرینی و آویشن و سنجد . آنگاه آئین مذهبی ((گواه گیران)) (عقد)آغاز می شود . داماد در صدر مجلس و نماینده عروس روبروی او نشسته است . ((دهموبد یاموبد)) در کنار داماد قرار می گیرد . پس از تحقیق در اینکه عروس و داماد قبلا با دیگریدر رابطه با زناشوئی حرفی نزده اند و یا قرار ازدواج نگذاشته اند ، اوستا را باصدای بلند می خوانند . در این هنگام داماد و نماینده عروس ایستاده و ((کمربند مخصوص)) (= کشتی) را از کمر باز کرده و دوباره آن را می بندند . سپس موبد ، مراسم گواهگیران را که به منزله اجرای صیغه عقد ازدواج زرتشتیان است ، انجام می دهد . پس ازپایان ، پس از پایان ، ایستاده و دعای تندرستی عروس و داماد را

می خواند . در تمام اینمدت داماد و نماینده عروس دست در دست بر روی قند دست گذارند . پسر بچه ای که معمولابا داماد نسبت نزدیکی دارد ، پشت سر داماد می ایستد و انار شیرین و پارچه سبز و قیچی وتخم مرغ و . . . را در دست گرفت ، روی سر داماد نگاه می دارد . پس از پایان مراسم((دهموبد)) تخم مرغ را با تمام قدرت و نیرو از پشت بام به خارج از خانه می اندازدو انار شیرین به داماد داده می شود که بعدها با عروس بخورند .

7 عروس کشان ؛ یا عروس بران . چون آخر شب می شود ، پس از صرف شام و پراکنده شدن میهمانان ، ((دهموبد)) به همراه چند تن از نزدیکان داماد به خانه عروس می آیند تا عروس را به خانه داماد ببرند(488) .

طلاق و علل آن

در آئین زرتشت ((طلاق)) اختیاری نیست . چهار چیز عامل طلاق می شود . در ((بند هشن 34)) آمده است که :

1 آنگاه که بستره شوهر خویش ببرد و بی رسمی کند و ناشایستی از او پدیدار آید . 2 آنگاه که دشمنان پنهان کند و شوهر نداند . 3 آنگاه که جادوئی کند و یا آموزد . 4 آنگاه که فرزند نزاید و عقیم باشد . موارد دیگر نیز منجربه طلاق می شود : هر گاه در هنگام عقد ، زن یا شوهر دیوانه بوده یا اخلاق مشاعره داشته باشند . یا پس از مزاوجت معلوم شود که شوهر عقیم است . هر گاه در حق زن ستم شود . هر گاه زن

زنا کند و یا مرد با زن دیگری زنا کرده باشد . اگر زن نافرمانی کند . اگر زنی شوهر دیگر یا نامرد دیگر داشته و آن را پوشیده باشد ، ازدواج بعدی باطل می شود . هر گاه شوهر پنج سال غیبت دائم داشته باشد . (489)

مراسم سدره پوشی

و آن پوشیدن پیراهنی کوچک شبیه زیر پیراهنی است که به شکل خاصی دوخته می شود . سدره پوشی ، تاریخ بس درازی دارد که به عصر ((جمشید)) می رسد . سدره پوشی از واجبات آئین زرتشت است . در دوره باستان از سن پانزده سالگی که سن بلوغ بود ، سدره بر تن می کردند و کمربند مخصوص را بر روی آن می بستند . بعدها این سنت واجب از 15 سالگی به هفت سالگی تنزل کرد . وقتی دختر یا پسری زرتشتی به سن هفت الی پانزده سالگی رسید و معلومات مذهبی را از اوستا فراگرفت ، اولیای او روزی را برای برگزاری مراسم ((سدره پوشی)) و بستن ((گشتی)) به کمر او تعیین می کنند و از خویشان و دوستان برای برگزاری این مراسم دعوت می نمایند . در روز موعود ابتدا سفره بزرگی را گسترده و آن را با اشیاء زیر تزئین می کنند : مجمر آتش ، ظرف صندل ، چوب عود ، سینی خشکبار (پسته ، بادام ، گردو ، فندق ، سنجد ، برگه آلوزرد ، انجیر ، نارگیل و $ و مقداری نقل و شیرینی روی آن پاشیده که زرتشتیان آن را لرک گویند) و مقداری گل و سبزه و آویشن و برنج و $ سر سفره می

گذارند . آنگاه پسر یاد دختر ، پس از پوشیدن سدره ، در یک طرف سفره رو به خورشید می نشیند . اگر مراسم قبل از ظهر باشد ، کودک سدره پوش رو به مشرق می نشیند و اگر بعدازظهر باشد ، رو به مغرب . ((موبد)) روبروی او قرار می گیرد و مراسم را با خواندن ((اورمزدیشت)) یا آتش نیاش ، آغاز می کند . آنگاه موبد به طرف دیگر سفره رفته ، پشت سر کودک قرار می گیرد و ((گشتی)) را به کمر بچه می بندد . در تمام این مدت ، کودک آستینهای ((موبد)) را در دست گرفته و در خواندن سرود با او آهنگ می شود . پس از پایان مراسم ، کودک سر جای خود می نشیند ، ((موبد)) به جای اول خود رفته ، در مقابل کودک ، سر جای خود می نشیند ، ((موبد)) به جای اول خود رفته ، در مقابل کودک ، به حال ایستاده ، اوستای تندرستی را به نام کودک می خواند . در حال سرود خوانی ، مقداری آویشن و برنج و شیرینی مخلوط را به تدریج به سر کودک می ریزد(490) .

در کتب پهلوی واژه ((شپیک)) به جای ((سدره)) به کار رفته است . در گذشته ، سدره را از پارچه پشمی ، ابریشمی یا پنبه ای درست می کردند و در حال حاضر ((سدره)) را از ململ سفید درست می کنند . در متون مذهبی زرتشتی آمده است که ((سدره)) باید از پوست و پشم و مو و پنبه و ابریشم درست شده باشد

. در برخی متون دیگر آمده است که ((سدره)) را می توان از هر جنسی درست کرد . ولی ((سدره)) ای که ریشه گیاهی داشته باشد ، درست همان چیزی است که در کتابهای مقدس به آن اشاره شده . اثرات و خاصیت ((سدره)) ، بندگی اهورامزدا است و به منزله زره و جوشنی است که صاحب آن رااز شر تمایلات نفسانی و صفات رذیله حفظ می کند . ((سپیدی)) علامت آئین زرتشتی است . از هر گونه لباس سیاه باید دوری جویند ، حتی در مجالس عزا و سوگواری (491) .

مراسم گشتی بستن

گشتی بستن نیز از ضروریات دین زرتشتی است . وقتی کودک به سن هفت ، یا ده ، یاپانزده سالگی رسید ، باید گشتی ببندد . این سنت نیز به ((جمشید)) نسبت داده شدهاست در متون مذهبی زرتشتی آمده است که : ((جمشید رسم گشتی بستن نهاد)) یا : ((گشتیبه دستور جمشید بود)) . این رسم قبل از ظهور زرتشت در میان آریائیها جاری بود وزرتشت آن را رسمیت داد و مقرر فرمود که طبق آئین آن را بر روی ((سدره)) به کمرببندند . در شاهنامه فردوسی از شخصی به نام ((هوم)) که مردی زاهد و پرهیزگاربوده ، حکایتی نقل شده است ؛ ((فردوسی)) می گوید : ((هوم بر بالای کوهی برسیره مرتاضان به عبادت مشغول بود و ریاضت می کشید . وقتی افراسیاب از دستلشکریان کیخسرو فرار می کند و در کوهها سرگردان می شود ، به دست این پیرمرد زاهداسیر می گردد . ((هوم)) او را با گشتی می بندد تا به

درگاه کیخسرو رساند .))موضوع گشتی بستن ، چنان قدمتی تاریخی دارد که در میان آریانهای باستان رسمیرایج بود . در کتاب ((بندهشتن)) باب 10 و 5 آمده است که : در هر جای دنیا که کردارینیک از بهدینی (زرتشتی) سرزند ، همه کسانی که گشتی بسته اند ، از آن ثواب بهرهمند می گردند . ریسمان گشتی را در عهد باستان از پشم گوسفند ، موی بز و پشم شترو پنبه درست می کردند . ولی امروز زرتشتیان گشتی را از پشم گوسفند درست می کنند . ریسمان گشتی ، بند بندگی ((اهورامزدا)) است که باید زرتشتیان در همهحال آن را با خود داشته باشند . فرد در حال آب تنی نیز زن حائضه باید آن را از خوددور کنند . نداشتن گشتی ، از گناهان کبیره است . این ریسمان از 72 رشته نخ بافته شدهاست . این 72 رشته نخ اشاره به 72 بند ((یسنا)) می باشد . تقسیم آن به شش قسمت12 رشته ای ک اشاره به شش چهره و دوازده ماهسال می باشد . ریسمان را باید سه دور به کمر داد . این سه دور یادآور سه واژه ((همت)) ، ((هوخست)) و ((هورشت)) است . در موقع بستن ((گشتی)) ، باید این سه واژه رادر نظر داشت . ریسمان را باید چهار گره زد . در گرهاول زرتشتیان گواه می دهند به ((خدای یگانه)) ، در گره دوم گواهی می دهند که ((دینزرتشت)) بر حق و از طرف خداوند است . در گره سوم به رسالت و ((پیامبری زرتشت)) گواهی می

دهند . در گره چهارم به پذیرفتن سهاصل مهم مزدیسنا : ((اندیشه نیک ، گرفتار نیک ، کردار نیک)) ، اعتراف می کنند(492) .

احکام اموات

فرد متوفی مراسمی دارد : ابتدا پلک های او را بسته ، پاهایش را تا زانوها تا می کنند . پس از آن وی را در خانه ای طاهر روی تخت خواب آهنی یا روی زمین سنگ فرش میخوابانند و با روپوشی تمیز او را می پوشانند . زیرا در آئین زرتشت مرده ناپاک است وبا هر چه تماس پیدا کند ، آن را آلوده می کند . آنگاه به مرده کشها که تعدادشان زوج استیعنی یعنی 2 یا 4 نفرند ، خبر می دهند . پس ازغسل و تجدید گشتی ، میت را در تابوتی که آن را گهن یا گاهان گویند و از فلزساخته شده ، گذاشته ، به آرامگاه می برند و نزدیکان متوفی چند گامی او را مشایعتمی کنند . تشییع جنازه باید در ساعات روز باشد و دفن بایدقبل از غروب انجام گیرد . دفن اموات در شب جایز نیست . بنابر یک رسم دیرینه زرتشتیاناموات خود را در ((دخمه))ها می گذارند . این سنت در ایران و هند کم و بیش هنوز جاریاست . برخی از مراکز زرتشتی نشین ایران به این سنت پای بند هستند . زرتشتیانایرانی به دخمه ((دادگاه)) می گویند و زرتشتیان هند به آن ((دخمو)) گویند . اروپائیان آن را ((برج سکوت)) می نامیده اند . دخمه محوطه ای است مدور که در بالایکوه بلندی قرار دارد و غالبا از آبادیهای اطراف چند فرسنگ فاصله دارد

. دیوار اطرافدخمه را از سنگ و سیمان می سازند و یک درب کوچک آهنی برای ورود و خروج دارد . محیطدخمه در حدود صد متر است . سطح داخلی آن از دیوار به طرف مرکز سراشیب می باشد . در وسط دخمه چاه عمیق و وسیعی حفر شده است . در چهار گوشه خارجی آن بیرون ازدیوار دخمه چاهها تا حدود یک متر باشن و سنگ ریزه پر شده است . چاه وسطی دخمه رازرتشتیان ایران ((براده)) یا ((استه دان)) (استخوان دان) می گویند . فردوسی((استه دان)) را ((ستودان)) آورده است :

سر جاودان را بکندم ز تن

ستودان ندیدند و گور و کفن

اسدی طوسی نیز می گوید :

ستودانی از سنگ خارا برآر

زبیرون بر او نام من کن نگار

سطح داخلی دخمه از دیوارها گرفته تا استه دان را به سه قسمت دایره ای شکل تقسیم کرده اند ؛ قسمت اول که از دیوارها آغاز می شود و بزرگتر از قسمت دوم و سوم است ، ویژه اجساد مردان است . قسمت دوم برای زنان و قسمت سوم که وصل به استه دان است ، برای کودکان و بچه ها است . هر یک از این قسمت های سه گانه به قطعات کوچک تر تقسیم شده که هر قطعه ویژه یک میت است . شیارهای کوچکی بین این قطعات کنده شده تا آب باران و کثافات از این شیارها به داخل استه دان برود .

چون مرده را به درون سردابه می گذارند ، باید سر او را به سوی باختر (خورشید)قرار دهند تا

صورت وی به طرف مشرق باشد . سردابه باید به درازای 180سانت وپهنای 70 سانت و گودی 2 متر باشد که برادی کودکان و خردسالان فرق می کند . اینسردابه برای مرده هائی است که در دخمه گذاشته نشود(493) ، دخمه گذاری میت بهخاطر هزینه اندکی که دارد ، برای فقیر و غنی و بزرگ و کوچک امتیازی محسوب نمیشود و همه یکسان هستند . با این عمل مرده پرستی و گورپرستی رواج پیدا نمی کند وچون قبری وجود ندارد ، همه اموات در دخمه ای که بالای کوه است قرار می گیرند و دیگرجنبه تشخص خانوادگی و آرامگاه سازی در کار نیست .

یک محقق ایرانی می گویدگ در آئین مزدائی بسیاری از معتقدات دین بودائی هندی منعکس است . عامل اصلی و اساسی در اینجا ((آتش)) است . ((آتش)) در محراب زبانه می کشد و با هدایای دائمی از خاموشی آن جلوگیی می شود . با این حال شیوه ستایش در دین ایرانی بیشتر آشکار است . درست به هیمن دلیل از سوزاندن و دفن مردگان خودداری می شود ، زیرا عقیده بر آن است که نعش مردگان آتش و زمین را که پاکیزه اند ، ملوت خواهد نمود . از این رو ، نعش مردگان را به دشتها برده و طی تشریفات خاصی در هوای آزاد قرار می دهند(494) .

((کریستن سن)) می گوید : ((وندیداد)) مجموعه ای است از قواعد دینی راجع به انواع ناپاکی ها و گناهان و وسائل تطهیر و توبه و استغفار . در این کتاب از انواع تعدی به موجودات اهورائی (انسان ، سگ

، بیدستر) و طریقه رفتار با اجساد مردگان و غیره سخن رفته است . بر طبق این قواعد مردگان را باید در ((دخمه)) نهاد و طعمه پرندگان ساخت . زیرا تدفین مردگان یا سوزاندن اجساد باعث آلایش عناصر می شود . مراد از عناصر ، آب ، باد ، خاک و هوا است . لذا زرتشتیان این کار را حرام می دانند . دست زدن به زنان حائض نیز باعث ناپاکی و نجاست است (495) . دخمه گذاردن مردگان از عادات ایرانیان عهد ساسانی بود . ((هیون تسانگ)) زائر بودائی می گوید : ایرانیان غالبا اجساد مردگان خود را در بیابان رها می کردند . چون ((سیاووش)) نمی خواست که برابر عادات جاریه زندگی کند ، زن خود را که مرده بود ، برخلاف مردم ، دفن کرد(496) .

تعالیم محوری زرتشت

سر محور اساسی آئین زرتشت

اساس دیانت زرتشت بر سه محور : ((اندیشه نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک)) ، قرار دارد و به همان اندازه که تاکید بر راستی و درستی شده است ،

به دوری از دروغ و ناپاکی توصیه گردیده است . چرا که دروغ گویان را به عذاب جهنم وعده داده و راستگویان را ثواب بهشت نوید داده است . بنابراین اساس این دیانت بر راستی و درستی بنا نهاده شده و نقطه ضد آن ردوغ و نادرستی است . تمام قوای عالم ناشی از راستی و ردوغ می باشد .

در ((گاتها)) آمده : ((به بهترین سخنان گوش فرا دهید ، میان دو آئین راستی و دروغ خود داوری کنید . در آغاز ، هنگامی که این دو گوهر بیکدیگر

پیوستند ، زندگی و مرگ را پدید آوردند . لذا در این جهان دروغ پرستان گرفتار بدترین زندگی هستند و پیروان راستی از نیکوترین مکانها و جایگاهها برخوردارند .)) و این ، ثنویت اخلاقی آئین زرتشت را نشان می دهد .

در ((یسنای 46 / 11)) آمده است که : ((راه نجات در اوستا راستی و درستی است ، بهشت به معنی جهان پاکی و راستی می باشد و دوزخ ، خانه دروغگویان نامیده شده که تبهکاران در آن برای همیشه مخلد می باشند .))

در ((یشت 10)) ، آمده است که هدف زرتشت ، ((راستی)) است . ((دروغ)) با مرگ قرین است . در اوستا آمده که : بدمنشی که به ((میترا)) دروغ گوید ، مرگ را به تمام سرزمینها می آورد . در ((یسنای 47 / 2)) آمده است که : زرتشت از ((اهورامزدا)) سئوال می کند که : ((کیست که روز نخست پدر راستی گردید؟))

در ((یسنای 31 / 8)) آمده است که : ((توئی آفریننده راستی .)) در ((یسنای 31 / 20)) آمده است که : دوستدار راستی از ذلت بدور است . اما دروغ پرستان چنین خواهند بود .))

در ((یسنای 49 / 4)) آمده است که : دوزخ جایگاه دروغگویان است .))

در ((یسنای 31 / 10)) آمده است که : ((هیچ کس از شما نباید به سخنان دروغ و دستور دروغ پرست گوش دهد .)) در ((فرگرد 45)) آمده است که : ((دوزخ)) روان مردی را دیدم که بدنش را ((کرم)) می خورد . فرشته در پاسخ من گفت : این مرد

در دنیا شهادت دروغ داده است .))

در ((فرگرد 33)) آمده است که : ((مردی را دیدم در دوزخ ، که زبانش را کرم همی خورد ، از فرشته پرسیدم : گناه او چه بوده است ؟ گفت : در دنیا دروغ گفته است .))

در ((وندیداد ، فرگرد 18 / 17)) آمده است که :

((ای مردم ! برخیزید ، بهترین پرهیزگاری را ستایش کنید . از سه چیز خوب (پندار ، گفتار و کردار نیک) برنگردید .))

در ((یسنای 49)) می گوید : ((در اوستا)) آمده است ، کسانی که با زبان خود در میان دوستان خشم و ستم را پراکنده سازند و مخالف تربیت ستوارن باشند ، در آنها کردار زشت غالب است ، نه کردار نیک . و به سبب عقاید دروغشان به سرای دیو در آیند .))

در فرگرد 2)) آمده است : ((دیدم روان مردی را که زبان او را از دهانش بیرون کشیده اندو ((خستران)) (جانوران موذی همی جوند . سروش در پاسخ من گفت : این مرد به گیتیسخن چینی کرده است .))

در ((وندیداد ، فرگرد 4)) در رابطه با خلف وعده و بدعهدی نکوهش فراوان شده است . در ((اوستا)) آمده است : ((کسی که خلف وعده کند ، دزدی وعده است . و باید شب و روز در فکری وفای به عهد بود .))

((اهورامزدا ، شش نوع ((عهد)) مقرر داشت :

1 عهد قولی ، 2 عهد دستی (دست بهم دادن) ، 3 عهد رمزی که استخوان حیوان اهلی شکنند و به طرف وعده دهند) ، 4 عهد ستوردادن

، 5 عهد غلام دادن ، 6 عهد یک دهم دادن . عهد بعدی عهد قبلی را باطل می کند .)) آنگاه سزای بد عهد را تعیین فرموده که : ((در این دنیا باید صد تازیانه بخورد و در آن دنیا متحمل گناهان صدها هزار از اقربای خود گردد .))

در ((فرگرد 59)) آمده است که : ((دوزخ روان عهد شکن را دیدیم که او را مهمیز کشیده و سنگ و تبر زین بر او می کوبند .))

در ((یسنای 44)) آمده است که : ((چیست سزای آن کس که در این جهان به ((وعده)) خود وفا نکرده و ((مزد)) کار و خدمت دیگری را نپرداخته است ؟))

و ((وندیداد 18)) آمده است : ((دیو در پاسخ سروش گفت : چهار دسته از مردم مرا بدون مجامعت ، حامله کنند : 1 کسانی که چیز کم قیمت به مردم پرهیزگار دهند . . .))

در ((ارتاویرافنامه ، باب 278)) آمده است که : ((روان مردی را دیدم که خاک و خاکستر به خوردش می دهند . از فرشته سئوال کردم . در پاسخ من گفت : این مرد در دنیا ((دلو)) و ((سنگ اندازه)) در دست نداشت و آبدر شراب ریخت و خاک به غله آمیخت و به بهای گران فروخت و از نیکان چیز دزدید و ربود .))

در ((فرگرد 49 و 80)) آمده است که : ((روان گران فروشی را در ((دوزخ)) آویزان دیدم ، و نیز زمین خواری را دیدم که مدفوع و پلید آدمی و حیوان همی خورد .))(497)

فره ایزدی ؟

یک محقق ایرانی می گوید : طبق مندرجات

اوستا ((فره)) را به صورت : مرغ ، عقاب ، شاهین و . . . تصور می کردند . پس از آن که ((جمشید)) به سخن دروغ و ناروا دست یازید ، این عمل باعث گردید که ((فر)) (پادشاهی) از او خارج شد و به پیکر مرغی بدررفت . اگر چه در کارنامه ((اردشیر بابکان)) ((فر)) به صورت ((بره))معرفی شده است : (498) ((اردوان اول)) در تعقیب ((اردشیر و کنیزک)) از هر کسیسراغ آنها را می گیرد . پاسخ می شنوند که : آنها را در فلان مکان دیدیم که به سرعتمی رفتند و یک بره نیز پشت سر آنان در حرکت بود . ((اردوان)) از موضوع ((بره))در شگفت می شود و از ((دستور)) (= روحانی زرتشتی) می پرسد . او جواب می دهد کهآن بره خدائی ، پادشاهی است که هنوز به آن نرسیده است ، ما باید که بوسیو باریم(= بتازیم) شاید که پیش از آن که فره به او برسد ، ششتاییم گرفتن (499) .

زروان ؛ خالق اهورامزدا و اهریمن

از برخی مندرجات ((اوستا)) بدست می آید که : ((اورمزدا)) و ((اهریمن)) هر دو مخلوق موجودی دیگر به نام ((زروان)) می باشند . ((زروان)) به معنای ((زمان لایتناهی)) آمده است . ((زروان)) خدای اصیل و قدیم قربانیها کرد شاید فرزندی بیابد و او را ((اوهرمزد)) نام نهد . بعد از هزار سال قربانی دادن از مؤ ثرترین قربانی های خود ، به شک افتاد . عاقبت دو پسر در شکم او موجود شد (در شکم زروان) ؛ یکی اوهرمزد

که قربانی ها به نام او کرده بود ، و دیگری اهریمن که زاده شک و تردید او بود . زروان وعده پادشاهی عالم را به کسی داد که اول به حضور او بیاید . در این موقع ، اهریمن پیکر پدر خود ((زروان)) را بشکافت و در برابر او ظاهر ششد . ((زروان)) پرسید : کیستی ؟ ((اهریمن)) پاسخ گفت : منم پسر تو .

((زروان)) گفت : پسر من معطر و نورانی است و تو متعفن و ظلمانی هستی . در این اثنا ، ((اوهرمزد)) با پیکری معطر و نورانی پدیدار گردید . زروان او را به فرزندی شناخت و به او گفت تا امروز من از برای تو قربانی کرده ام از این پس تو باید برای من قربانی کنی .))(500)

((زروان)) یا ((زروان)) یا ((زروان)) خالق نور و ظظلمت ، ((اهورمزدا)) و((انگرمئی نو)) است . در متون یونانی ق . م . آمده است که در میان مغان و ایرانیان آریائینژاد ، مفهوم بدیهی ((وجود)) و حقیقت واحد را بعضی ((مکان)) و برخی ((زمان)) (زروان) می نامند ؛ از آن ، دو گوهر پدید آمد : یکی خالق ((خیر)) و دیگری خالق((شر)) . برخی گویند از این دو گوهر ، نور و ظلمت پیدا شد . این دو گوهر منشاء اختلافو تناقض در جهان طبیعت شدند . ابتدا اختلافی با یکدیگر نداشتند و دو دسته موجودات رامشترکا بوجود آوردند . موجودات مطیع آنان بودند . در متون زرتشتی آمده است که : در راءسنظام الهی و بنیاد اشیاء ، زروان قرار

دارد . در کتیبه های باستانی نیز مطالبی به همینمضمون آمده است . مغان گویند : در آن هنگام که هیچ چیز وجود نداشت ، نه آسمانها و نه زمینو نه دیگر مخلوقات موجود در این دو ، تنها موجودی به نام زروان وجود داشت . پس داستانآفرینش اهورمزدا و اهریمن را به گونه ای که گذشتنقل کرده اند ، تا این که : ((اهریمن)) فرزند دوم (زروان)) نزد او آمد و گفت : : مگر عهدنکرده بودی که هر کدام زودتر نزد تو آیند ، او را به پادشاهی رسانی ؟! ((زروان))در برابر این سخن ، بناچار ، نه هزار سال حکومت و پادشاهی به او داد . آنگاه گفت : درپایان این مدت ، حکومت و سلطنت از آن اهورامزدا خواهد بود . باید او حکومت و فرمانروائیداشته باشد . آنگاه ((اهورا)) و ((اهریمن)) هر یک در دایره قدرت خود آغاز بکار کردندو به آفرینش مخلوقات خود پرداختند ؛ هر چه را اهورا خلق می کرد ، خوب و راست بود و هرچه را اهریمن می آفرید ، شر و نادرست بود .

در مناظره ای که بین آذرهرمزد (آناهید) و موبد موبدان در اواخر عهد ساسانی صورت گرفته ، چنین آمده است :

آذرهرمزد

کدام مذهب که سودمند باشد ، داری آیا باید ((اشوکر)) یا ((فراشوکر)) ، یا ((زروکر و زروان)) را به خدائی بپرستم یا ((اهورامزدا)) را که به دعا و آروزی پدرش زاده شد و پدرش با آن همه دعاها و قربانی ها به آرزوی خود که داشتن فرزند است ، نمی رسد ؛ تا

این که ((اهریمن)) بدون خواست او بوجود آمد ، بدون اینکه ((زروان)) بداند که چه کسی آن فرزند را در شکمش پدید آورده و چه کسی آنان را خلق کرده است ؟!

آذرهرمزد ادامه می دهد :

اگر چنین باشد ، پس ((اهورامزدا)) مانند ما و دیگران در معرض شروع و مرگ و ختم قرار می گیرد .

در یک متن سریانی مربوط به قرن هشتم میلادی درباره زروان چنین آمده است گ

زرتشت در آغاز کارش به چهار مبداء قائل بود : 1 ((اشوکر)) ، 2 ((پوشوکر)) ، 3 ((زروکر)) ، 4 ((زروان)) .

زرتشت گفت : که ((زروان)) پدر ((اهورامزدا)) است .

در ((اوستای)) موجود ، درباره ((زروان)) پدر ((اهورامزدا)) است .

در ((اوستای)) موجود ، درباره ((زروان)) آمده است : ((فرگرد 19 / 13)) :

((آنگاه که اهورامزدا گفت : : ای زرتوشترا! تواش ، خفا ، که آئین ویژه خود است ، و از زمان بی نهایت ، زروان اکران و دیو دارنده کردار عالی را ستایش کن .))

دین زرتشت سه ایزد مذکور را ستایش می کند . ((وندیداد فرگرد 19 / 19)) :

((روان آدمی که پس از مرگ در دست دیو گرفتار است ک راهی را که زروان آفریده و راه نجات است ، می یابد .))

در نظر زرتشت ((منیش نیک)) ، ((پسنت مینیو)) ، ((منیش بد)) یا ((انگرمئی نو)) تواءم بودند و هر دو به وسیله یک خدا (زروان) که از نام او اطلاع نداریم ، بوجود آمده اند . این خدای که نام او بر ما مجهول

است ، همان است که زمان مطلق و مکان مطلق مظاهر آن هستند . در دوره هخامنشی در رابطه حقیقت این خدا و وجود او افکار و اندیشه های گوناگونی پدید آمد و راههای شناخت مختلفی مطرح گردید . گروهی او را همان مکان مطلق ((ثواش)) و بعضی او را زمان مطلق (زروان) می گفتند . اندیشه زروانی بعدها تکامل یافت و در پایان دوره ساسانی توسط موبدان نفی گردید و معتقدان به ان ، ملحد و کافر خوانده می شدند . در این دوره بود که ((اهورامزدا)) خدای واحد گردید و اینکه پیش از همه مخلوقات و موجودات وجود داشته است . و سرانجام همین عقیده بود که رسمیت یافت و عقاید ادوار گذشته چنین توجیه شد که : ((اورمزدا)) در آخر هزاره سوم ، ((زروان)) را پدید آورد . تلاش بر این بود که ((زروان پرستی)) را از کتب مذهبی بزدانید و شاید علت حذف و محو اوستای دوره ساسانی توسط موبدان به همین خاطر بود . از ((زروان)) در سنگ نوشته های بین النهرین (عراق فعلی) یادآوری شده است و این نشان می دهد که در میان ایرانیان باختری مورد ستایش بوده است .

در ((منابع یونانی)) از ((زروان)) فروان یاد شده است :

((((زروان)) نظم آسمانها و گردش سیارات را بدست دارد ، ((زروان)) سرنوشت انسانها ار تعیین می کند .)) بنابر اساطیر اولیه گ زروان دارای مظاهر چهارگانه است : 1 بارداری 2 ولادت ، 3 پیری 4 مرگ (501) .

در منابع اسلامی نیز آمده است که :

((زروانیه)) گویند ((نور)) بوجود آورنده ((موجود)) بوده است . از ((نور)) او تمام عالم روحانی و جهان نورانی و ربانی پدید آمد و شخص بزرگی به نام زروان ((شک)) کرد . از این شک ((اهریمن)) حادث گردید . بعضی گفته اند : زروان 9999 سال زمزمه نمود تا پس از گذشت این مدت طولانی ، او (زروان) دارای فرزند از خود گردید . پیش از ولادت این فرزند ، در اندیشه او ((شک)) و تردید راه یافت . ((اهرمن)) زاده شک و تردید پدید آمد و این دو از یک شکم پدید آمدند . ((اهرمن)) از آینده جفت خود مطلع شد . شکم مادر خود را پاره کرد و نزد پدر آمد . ((زروان)) از فساد اخلاق و خباثت باطن و پلیدی طینت او اطلاع یافت . او را از نزد خود راند و بر او لعنت فرستاد . ((اهرمن)) برفت و راه فساد پیش گرفت . اما ((هرمز)) بی آنکه بر ((اهرمن)) تسلط داشته باشد ، زمان طولانی ببود ، پس قومی او را پروردگجار خود قرار دادند و ستایش نمودند .

چون طریق خیر و طهارت و صلاح و حسن اخلاق در او مشاهده نمودند ، او را دارای مقام الهی تلقی کردند . گمان ((زروانیه)) این است که : جهان از هر گونه شر و فساد خالی بود و از هر گونه نعمت و فراوانی پر بود . چون ((اهرمن)) پدید آمد ، شر و فساد و فتنه در جوامع راه یافت و این نبود مگر از وجود ((اهرمن))

. برخی بر این باورند که : ((((اهرمن)) در آسمانها بود و زمین از وجود او خالی بود . با حیله آسمان را بشکافت و به زمین آمد و با قوای خود سه هزار سال با نور (اهورا) نبرد کرد . پس فرشتگان میانجی شدند و صلح میان او و نور (اهورا) برقرار گردید و دو گواه عادل بر این قرار و پیمان صلح ، گرفته شد . گواهان عادل دست به شمشیر بردند و گفتند هر یک از شما که این پیمان نادیده گیرد ، با این شمشیر کشته خواهد شد .))(502)

بهشت و دوزخ

از دیدگاه زرتشت ، روح آدمی پس از مرگ ، به مدت سه روز گرداگرد مرده دور می زندو طبق اعمال او ، شاد یا در غذاب است . آنگاه بادی ازشمال می وزد و مانند برگ نامرئی او را به طرف((پل چینوات)) (صراط) می برد . ((پل چینوات)) یعنی((پل تشخیص)) که بر روی نهری از فلز گداخته میان دو کوه (دماوند و الوند) کشیدهشده است . بر کنار این پل دو فرشته حساب به نام ((میترا)) (مهر خورشید) و ((چنوه)) (عدل) ترازوی عدالت را قرار داده اند و به حساب او می رسند .

و در ((وندیداد ، فرگرد 19)) آمده است گ ((صبح روز چهارم ک روان آدمی به کنار پل می رسد و فروهر آدمی که یکی از قوای پنجگانه است (1 آهو (جان) 2 دین (نفس) 3 بوذ (فهم) 4 اوردان (روح) 5 فروهر) ، به صورت دختری زیبا جلوه می کند و برای روان بدکار به صورت

زنی زشت درمی آید .))

در ((یسنای 51 / 13)) و ((دادستان دینیک 21 / 2)) و ((مینوخرد 2 / 32)) از ((ویرافنامه)) آمده است که : ((روح و روان گناهکار به وسیله ((دیو)) نزد ((پل)) می رود . در ضمن بازجوئی در سر ((پل)) ، علت تبهکاری های او را از وی سئوال می کنند . او به بهانه هائی راه نجات می جوید . آنگاه این ((پل)) برای او از لبه تیغ تیزتر و از لب او نازکتر می شود . سپس دری از دوزخ بر روی او باز می شود .))

در ((یسنای 49 / 4)) آمده که : ((دوزخ برای ((دیو)) و منزل دروغگویان است ، و محل عذاب ابدی تبهکاران .))

در ((یسنای 11 / 20 و ((ویسبرد 7 / 10)) و ((یشت 2)) و ((ارتاویرافنامک 15 21)) آمده است که : ((روان پس از گذشتن از سه مرحله (پندار ، گفتار ، کردار زشت) به فضای تیرگی بی پایانی که مکان ((اهرمن)) است ، واصل می شود .))

در ((فرگرد 18)) آمده است : ((در دوزخ سرما (باد) خشکی ، گنده بوئی وجود دارد ، دوزخ عمیق بوده ، دارای چاههای سهمگین است ، و جانورانی دارد که ارواح بدکاران را می درانند ؛ کوچکترین آنها به بزرگی کوهی است . اما روان و روح نیکوکاران پس از مرگ توسط دو فرشته که نویسنده اعمال اویند ، به جای ویژه خود می رود ، و پل صراط برای او به ارتفاع)) نیزه گشاده می شود تا بتواند عبور کند .))

در اوستا

آمده است : ((اهورامزدا می گوید هر کس در جهان ((کلام)) را با تکالیف لازمه ونوای خوش بخواند ، روح او آزادی یافته و به منزلگاه آسمانی به پرواز درخواهد آمد . ((من)) (اهورا) ((پل چینوات)) را برای او سه برابر آنچه هست ، پهن خواهم نمود . او((روحانی)) شده ، مانند آسمان پاک گشته وجلال و عظمت آسمانی خواهد یافت .)) در ((وندیداد ، فرگرد 19)) می گوید : ((ارواحپاک پس از عبور از پل به جهان ارواح که فردوس یا بهشت باشد ، وارد می شوند . آنجامنزلگاه پرهیزگاران است .))

در ((یسنای 44 / 10 ، 15 ، 13 و در ((ارتاویرافنامک ؛ فرکرده)) آمده است که : ((بهشت چهار طبقه دارد که هر یک در مکان و محلی قرار دارند و به اسمی نامیده می شوند : طبقه اول ؛ ((پندار نیک)) ، و محل آن در ستارگان می باشد . طبقه دوم ؛ ((گفتار نیک)) و مکان آن در ماه می باشد . طبقه سوم ؛ ((کردار نیک)) ، که محل آن در بالاترین روشنائیها می باشد و به طبقه چهارم که محل عرش الهی است ، می رسد و به ساحت قدس اهورامزدا که منزلگاه نیکان و پاکان است ، دست یافته و منزل می کند .))

در ((یسنای 48 / 4 آمده است : ((کسانی که خوبی و بدی آنان یکسان باشد ، جایگاهشان ((برزخ)) است که میان ((بهشت)) و ((دوزخ)) قرار دارد . گناهکاران زندانیانی هستند که پس از دیدن عذاب ، در مدت

معین آزاد می شوند .))(503)

((زرتشت)) می گوید : ((در آخرت ک اعمال نیک ک پاداش و اعمال بد ، کیفر داده می شود ، بدکاران در قیامت به فلز گداخته تبدیل می شوند و نیکوکاران به جایگاه اهورامزدا راهنمائی خواهند شد .))

در ((ینسای 30 / 10)) آمده است : ((سر منزل نورانی ویژه نیکوکاران خواهد بود و محیط تاریک از آن دروغگویان است . . . در جهان واپسین روح و روان هر کسی سزای کردار خود را در می یابد .))(504)

در متون زرتشتی آمده است که : چون چشم مرده در برج سکوت (دخمه) متلاشی می شود ، روحش از پل صراط (= چینوات) عبور می کند و آنگاه در محضر سه ((ایزد)) (میتره ، سروش ، رشنو) حاضر و محاکمه می گردد . هنگامی که ارواح ازپل صراط عبور می کنند ، آن پل برای بدکاران مانند موئی باریک می شود و چون ارواحنیکان عبور می کنند ، به آسانی آن پل را می نوردند و به بهشت (= ان هو وهیشت) میرسند . اگر نیک و بد مساوی باشد ، به برزخ می روند . موکل عدل نامه ، اعمال افراد را می خواند و تمام گفتار و کردار و پندار آدمی را به حسابمی آورد .

در مذهب زرتشت وعده غفران ، شفاعت و عفو داده نشده است . چون روان نیکان عبور کند ، زنزیبائی با چهره رخشنده ، او را به سوی بهشت راهنمائی می کند . این زن را دیانا گویند . چون شخص بدکار بر پل قرار گیرد و

سقوط می کندک زنی بدترکیب و زشت و جادوگربا او روبرو می گردد . ثواب نیکان در بهشت که خانه ستایش است ، داده می شود و آنانبا زیورآلات خود را آرایش می کنند . گناهکاران درگودال بدبو و مغاره تاریک ک سرنگون می شوند . عالم برزخ (همیشگان) جایگاهکسانی است که بد و خوب شان مساوی است و آنان در این جایگاه در انتظارند تا روز قیامت برسد(505) .

((کریستن سن)) محقق مشهور می گوید : از نظر زرتشتیان ، افرادی که در راه راست قدم برداشته باشند ، پس از مرگ به آسانی از پل صراط (چینوات) عبور کرده و وارد بهشت می شوند . این پل برای بدکاران به نازکی لبه شمشیر می رسد ، به طوری که گناهکاران بدرون جهنم واژگون می شوند و عذابی شایسته گناه خود می بینند . و کسانی که اعمال نیک و بدشان مساوی است ،

در عالم همیشگان یا ((برزخ)) خواهند ماند که در این مکان نه کیفری و نه پاداشی است (506) .

بنابر متون اوستائی ، کالبد انسان زنده از چند جزء گوناگون ترکیب شده است : ((تن)) ، ((جان)) ، ((فروهر)) ، روان)) . ((تن)) در زبان اوستائی ((تنوو)) خوانده میشود که تمام اعضای ((بدن)) است . چون مرگ فرا رسد ، ((روان)) و ((فروهر)) ازآن جدا می شوند . تن به تنهائی فاقد نیرو و قوه است . ائین زرتشت برای ((تن))انسان زنده اهمیت بسزائی را قائل است ولی چون جان از بدن مفارقت نمود ، برای رعایتتندرستی دیگران آن

بدن بیجان را نجس دانسته است . اما ((جان)) که به زباناوستائی ((اهو)) و در زبان پهلوی ((اخو)) گفته می شود ، عبارت است از نیروئی که((تن)) را به حرکت می آورد . ((فروهر)) که در اوستا ((فروشی)) و در زبانپهلوی ((فروهر)) گفته می شود ، به معنی ((قوه)) و ((ذره ای)) از ذرات نور الهیاست که در بدن هر انسانی به ودیعه گذاشته شده تا در زندگی راهنمای او به سویپیشرفت باشد . ((فروهر)) نوری است از منبع فیاض نور احدیت . ((روان)) که واژهاوستائی آن ((دروان)) است ، به معنی ((روح)) می باشد و روح ، ابدی و فناناپذیراست . به مجرد حصول مرگ ، روح این فرد متوفی که مدتها با بدن ماءنوس بوده ، ازآن دور نمی شود و تا سه روز اتصال خود را با تن حفظ می کند . ایناتصال پس از کفن و دفن نیز ادامه دارد . روح شخص نیکوکارخوشحال است و روح گناهکار مغموم . در بامداد روز چهارم ، روح به((پل صراط)) (چینوات) می رسد و در اینجا به حساب او رسیدگی می شود . روحنیکوکار رهسپار بهشت می شود و روح گناهکار به همراه وجدانش که درشکل موجودی زشت ظاهر می شود ، به دوزخ سرنگون می گردد . در روایات زرتشتی و در((وندیداد)) آمده است : ((در بامداد روز چهارم درگذشت ، در نزدیکپل جینود ، محکمه ای به داوری ((مهر ایزد)) و با حضور فرشتگان (سروش ، ورشن ، اشتاد) تشکیل شده و به حساب کارهای بد و خوب روان درگذشته ،

رسیدگی می شود . درصورتی که کفه کارهای نیک بر کفه کارها بد سنگینی کند ، از((پل چینود)) به آسانی گذشته ، به بهشت روشن می رود و الا به دوزخ سرنگون می شود .))(507)

برج سکوت

((فلیسین شاله)) می گوید ((از دیدگاه زرتشتیان ، جسد مرده را نباید در خاک نهاد ، بلکه باید پس از مرگ در بناهای استوانه ایشکل (برج سکوت) گذارد ، تا خوراک سگ و لاشخورها شود . ولی روح انسان در عدالتخانه الهی محاکمه می شود ؛ نیکوکاران به پاداش می رسند و به اسمان بالا می روند ونزد ((اهورامزدا)) برای یاری خدا تا پیروزی نهائی همواره مبارزه می کنند ، و بدکارانبه جزای خویش می رسند و در قعر جهنم جای دارند .))(508)

((جان ناس)) می گوید : ((زرتشتیان برآننند که چون چهار روز از مرگ کسی بگذرد ، زندگی دیگر او آغاز میشود . در سه شبانه روز نخستین ، روان او بر سر پیکر خاکی زندگی دیگر متوفی می نشیند و بر گذشته کردارها و پندارها و گفتارهای خوب و بد او فکر می کند ، هر گاه نفسی نیکوکار باشد ، فرشتگان پاک گوهر او را نوازش دهند و اگر بدکار باشد ، دیوان پلید او را آزار دهند و سرانجام او را کشان کشان به کیفرگاه خواهند برد . و چون روز چهارم در رسد ، روح مرده به طرف پل چینوات که گذرگاه مردگان است ، حرکت کرده ، در برابر پل ، خدای میترا و همکارانش (سروش ، راشنو) آن روح را به داوری می

خوانند ، در دست راشنو ترازوئی است که در دو کفه آن کردارهای نیک و بد را نهاده و می سنجد ، پل صراط (چینوات) تیغه ای تیزتر از دم شمشیر دارد که در زیر آن جایگاه دوزخیان است و چون روان مردگان به آن جا می رسند ، اگر راست کار و راست کردار باشند ، آن تیغه تیز در برابرشان پهن شده گذرگاهی نرم می شود ، لیکن اگر بدکردار و دروغ پیشه بودند ، آن تیغ بر آنها راه می بندد . همینکه مرده سه گام دیگر برمی دارد که یکی نماینده اندیشه های بد و دیگری سخنان ناسزا و دیگری کارهای زشت او است که در روزگار زندگی از او سرزد ، آن تیغ او را به دو نیمه می کند و از فراز پل در نشیب دوزخ فرو می افکند . . .))(509)

متخصصان دین زرتشت ، بهشت و دوزخ ((گاتها)) را روحانی و درونی توجیه کرده اند . برخی معتقدند که علاوه بر پاداش روحی و درونی ، در پیام ((زرتشت)) به حیات پس از مرگ و روح حساب اشاره شده است ، و دیگر ادیان روز رستاخیز را از دین او اقتباس کرده اند . ((بهشت)) و ((دوزخ)) در ((گاتها)) دارای اصطلاحات ویژه ای است گ

1 ((گرودمانه)) مرکب از ((گر)) یعنی ((سرود)) و ((دمان)) یا ((مال)) به معنی ((خانه)) است ، یعنی ((خانه نغمه و سرود)) . در اوستا ((گروتمان)) و در پهلوی ((گزمان)) یا ((گرشمان)) بکار رفته است .

2 ((من گئیر)) یعنی ((بالاترین سرا)) یا

((خانه سرود)) است .

3 ((نگهوش دمانه)) یا ((سرای اندیشه نیک)) .

4 ((هوشی تئیش)) یا ((سرای آرامش و سرود)) .

5 ((وهیشم منو)) یا ((بهترین منش)) که در اوستا ((اشه و هیشته)) یا ((بهشت)) بکار رفته است و به معنای ((وجدان راحت)) نیز آمده است .

6((دروج دمانه)) یا ((سرای دروغ)) که ((دوزخ درون تیره)) نیز معنی شده است .

7 ((اچیشه مامانه مننکهو)) یا ((سرای برترین منش)) .

8 ((اچیشتم منو)) یا ((بدترین منش ، بدترین حالت روحی)) یا ((عذاب وجدان)) .

معلوم می شود که این اصلاحات ، به فکر و اندیشه و نیّات دخالت و دلالت دارد و معرف یک حالت درونی است و مکان مشخص خارجی را نشان نمی دهند .

در ((گاتها 4/28)) آمد است که : ((((من گئیر)) ؛ من روانم را در بالاترین سرای اندیشه نیک جای خواهد داد و با آگاهی از کارها و پاداشی که اهورا مزدا مقرر فرموده ، تا زمانی که در توان دارم ، به مردم می آموزم که کوشش کنند .)) (510)

((پورداوود)) محقق ایرانی کلمه ((من گئیر)) را این گونه ترجمه کرده است : ((من بیاد سپرده ام که روانم را با همراهی منش نیک نگهبانی کنم ، چه از پاداش ((مزدا اهورا)) برای کردار نیک آگاهم .)) پور داوود می گوید : ((در این سرود پاداش در مقابل کار نیک است . بهترین پاداش ، بالاترین سرای اندیشه نیک است ، آنجا که ضمیر روشن و درون پر مهر و فکر

نیکوست . این بهشت مسلما یک کیفیت معنوی و روحانی است نه یک مکان خاصی چون باغ عدن .)) اصولا آغاز پیدایش ((شر و خیر)) توجه می شود و در آن پاداش نیکو کاران و مجازات بدکاران تعیین می گردد . و این به وضوح مشخص می کند که سخن از ((بهشت)) و ((جهنم)) درونی است و نه تنها منبع و منشاء ((خیر)) و ((شر)) در اندیشه و منش ما است ، بلکه پاداش و کیفر آنهم در ضمیر و خاطر ما است . ((نیک اندیش)) ، خاطری آرام و ضمیری روشن خواهد یافت که ((بهشت)) او است و ((کژاندیش)) ، به فکر و اندیشه تیره و ناآرام دچار می شود که ((جهنم)) درون او است . این تعبیر در سرودهای دیگر تائید می گردد :

((بند 11/30 : زیان و رنج دیرپا برای پیران دروغ $ و سود بی پایان برای پیروان راستی است $)) در اینجا دیگر سخن از ((بهشت و جهنم)) نیست ، بلکه کیفر و پاداش ره صورت ((رنج دیرپا)) و ((سود بی پایان)) توجیه شده است .

در ((سرودها)) زرتشت از خداوند درباره کیفر پیروان دروغ و پاداش پیروان راستی و پارسایان که در آبادانی جامعه و پیشرفت راستی و درستی می کوشند ، سئوال می کند که در ((بند20)) این گونه پاسخ داده می شود : ((کسی که به سوی زندگی پارسائی آید ، جایگاه او در آینده روشن است ، ولی بدکاران زمانی دراز با شیون و افسوس در تیرگی بسر خواهند برد ، براستی زندگی بدکاران ، وجدان

آنها را بسوی کردار خودشان خواهد برد .))

در این بند ((20)) به روشنی و صراحت ، سرای زشت کاران تیرگی درون و عذاب وجدان ناآرام توجیه شده و پاداش نیکوکاران ، جایگاه فروغ و روشنائی که همان بهشت ((اندیشه نیک)) است ، گفته شده است : وجدان بدکاران به سوی کردارشان کشیده می شود ، یعنی کردار بد آنان وجدانشان را معذب خواهد نمود .

برخی محققان با توجه به ((اوستای موجود))از این بند نتیجه می گیرند که وجدان انسان در روز رستاخیز او را به سوی ((بهشت)) یا ((جهنم)) خواهد کشانید . در اوستای موجود آمده است که : روز قیامت ، ((وجدان)) یا ((دئنای)) نیکوکاران به صورت دختر زیبایی ، و ((دئنای)) زشت کاران به شکل پیرزن زشتی ظاهر شده و آنها را در روی ((پل صراط)) یا ((پل چینوات)) به ((بهشت)) یا قعر ((جهنم)) هدایت خواهد کرد . اگر چه اغلب محققان دین زرتشت این سروده را معرف روحانی و درونی بودن ((بهشت و جهنم)) در پیام زرتشت می دانند و نتیجه می گیرند که وجدان و ضمیر انسان تحت تاثیر اعمالش به تیرگی یا روشنی متوجه شده و این واقعی ترین پاداش و کیفری است که می تواند تحقق یابد . (511)

یک محقق ایرانی در دین زرتشت می گوید : ((زرتشت صریحا بهشت و دوزخ درونی را مطرح نمود و به واقعیت زندگی پرداخته است و از حیات روانی زنده بودن روح نیز سخن گفته است .)) (512)در این رابطه ، برخی خاورشناسان معتقدند که : ((عملی بودن دین

زرتشت در سراسر گاتها مشخص است . او پیوسته به نتایج همین دنیای مادی نظر داشته است و بهشت او نیز روحانی است .)) (513)

((میلز)) معتقد است که : ((زرتشت به بهشت و جهنم معنوی باور داشته است و مجازات را منشی و ذهنی می داند . بهشت همان راحتی اندیشه و آسایش وجدان و جهنم ، عذاب درونی و ناراحتی فکر است . خلاصه اینکه زرتشت در روزگار قدیم این حقیقت را آشکار ساخت که بهشت و جهنم در خود ما است .)) (514)

((زهنر))معتقد است که : ((هر چند زرتشت دنیای مادی و روحانی را از هم جدا می کند ، ولی در اصول او آنها با هم در رابطه بوده و هرگز در مقابل هم قرار ندارند ، بلکه ائتلاف با یکدیگر دارند . در دین زرتشت ((بهشت و دوزخ)) خانه افکار و وجدان نیک و مسکن بدترین اندیشه و منش است . در ((گاتها))بشر آزادی اراده دارد ، و این خود او است که به نجات یا محکومیت خویش اقدام می کند .)) (515)

یک محقق غربی می گوید : ((نه تنها بلکه در برخی از یشت ها نیز ، سفر آخرت ، روحانی است . یشت 89/49 بر این نکته تصریح دارد .)) (516)

شرح حال روان متوفی در متون زرتشتی

در متون زرتشتی شرح حال روان متوفی چنین آمده است :

((ای اورمزد بزرگوار! ای خرد مقدس !

ای آفریدگار جهان مادی ! ای اشو!

وقتی که پاکدینی از جهان در کجا آرام می گیرد؟))

((اهورا مزدا)) پاسخ می دهد :

((او بر بالین قرار گرفته است .))

خوانندگان گاتها چنین

در خواست آمرزش می کنند :

((خوشبخت کسی است که خواستار خوشبختی دیگران باشد . در این شب ، روان به اندازه تمام زندگانی جهان خوشی بیند .))

در شب دوم ، ((زرتشت)) می پرسد :

((روانش کجا آرام گیرد؟))

((اهورا مزدا)) پاسخ می دهد :

((او بر بالین قرار گرفته است .))

اشتودگاتها سرایان اینگونه آمرزش می طلبند :

((خوشبخت کسی است که خواستار خوشبختی دیگران باشد . در این شب ، روان به اندازه تمام زندگانی جهان خوشی بیند .)) ((زرتشت))می پرسد : در شب سوم روانش کجا آرام گیرد؟))

((اهورامزدا))پاسخ می دهد : ((او بر بالین قرار گرفته است .))

اشتودگاتها سرایان این چنین آمرزش می طلبند : ((خوشبخت کسی است که خواستار خوشبختی دیگران باشد ، در این شب ، روان به اندازه تمام زندگانی جهان ، خوشی بیند .))

((پس از شب سوم ، در پگاه ، روح و روان مرد پاکدین را چنین می نماید که در میان چمن باشد و بوی خوش دریابد و او را چنین می نماید که باد معطری از نواحی جنوبی به سوی وی می وزد . بادی خوش بو تر از همه بادهای دیگر . مرد پاکدین را چنین می نماید که این باد را با بینی خود بوئیده باشد و گوید از کجا می وزد این باد ، این خوش بوترین بادها که هرگز مانند آن رانبوئیده بودم ؟در وزش این باد ، وجدان وی به پیکر موجودی در نظر او نمودار شود موجودی زیبا ، درخشان ، با بازوان سفید ، نیرومند ، خوشرو ، راست بالا ، و .

. .

آنگاه روان مرد پاکدین ازاو می پرسد : ای موجود جوان ! تو کیستی ؟

وجدان او را پاسخ می دهد : ای جوان مرد نیک پندار نیک کردار نیک دین ! من وجدان تو هستم . ((جوان مرد می پرسد : پس کجاست کسی که تو را دوست داشت از برای بزرگی و نیکی و زیبائی و خوش بوئی و نیروئی ، پیروزمند و قدرتمند به دشمن غلبه کننده ، و تو آن چنان که به نظرم می آئی ،

می باشی . ((موجود پاسخ می دهد : ای جوان مرد نیک پندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین ! آن کس تو هستی که مرا دوست داشتی . من آنچنان که دوست داشتی ، به نظرت می آیم . وقتی تو می دیدی که دیگری لاشه می سوزانید و به بت پرستی می پرداخت ، رستم می سوزانید و درختها را می برید ، تو نشسته و گاتها می سرودی و آبهای نیک و آذر اهورا را می ستودی و مرد پاک را که از نزدیک و دور می رسید ، خشنود می ساختی . محبوب بودم ، تو مرا محبوب تر ساختی ، زیبا بودم تو مرا زیباتر ساختی ، مطلوب بودم ، تو مرا مطلوب تر ساختی ، بلند پایه بودم ، تو مرا بلند پایه تر ساختی . روان پاکدین ، نخستین گام را برداشته ، به پایه اندیشه نیک درآید ، روان مرد پاکدین دومین گام را برداشته به پایه گفتار نیک درآید ، روان مرد پاکدین سومین گام را برداشته به پایه کردار نیک درآید . روان

مرد پاکدین چهارمین گام را برداشته به بهشت پر فروغ وارد شود .

زرتشت از اهورا مزدا می پسد که وقتی شخص گناهکار از جهان درگذرد ، روان او در سه شب اول در گذشت ، در کجا آرام گیرد؟

اهورامزدا پاسخ می دهد : روان او در شب اول تا سوم ، گرد بالین جسد سرگشته بسر می برد و در حالی که افسرده و پژمرده و غمگین است و قسمتی از گاتهای اشتود را که با کلمات کام غوئی زام شروع می شود ، می خواند : ای اهورا مزدا! به کدام کشور روی آورم ؟ به کجا پناه جویم ؟

پس از سپری شدن شب سوم در بامداد روز چهارم روان مرد ناپاک را چنین می نماید که درمیان برفها و یخها باشد و بوی اجساد گندیده به مشامش رسد . و او را چنین به نظر آید که باد متعفن از سوی شمال به سوی او می وزد . از خود می پرسد : از کجا این باد ، بدبوتر از آن هرگز به مشامش نرسیده است ؟ در وزش این باد ، وجدان خود را می بیند که به پیکر موجودی زشت روی ، چرکین و خمیده زانو ، به او روی می آورد . روان مرد ناپاک از او می پرسد : تو کیستی که هرگز از تو زشت تر ندیده ام ؟

آن موجود پاسخ می دهد : ای مرد بد اندیش بدگفتار بد کردار ، من کردار و وجدان بد تو هستم . از بس کردار تو بد است ، من چنین زشت و تباه و بزه کار و

رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده شده ام . وقتی می دیدی کسی ستایش یزدان را می کند و آب و آتش و گیاه را محافظت می کند ، تو با اعمال بد خود اهریمن راخوشنود می ساختی . وقتی می دیدی کسی به بینوایان صدقه می دهد و به پارسایان خدمت می کند ، تو بخل ورزیدی و درب به روی مردم می بستی ، من منفور بودم ، تو منفورترم ساختی ، من پوسیده بودم ، تو پوسیده ترم ساختی ، من گندیده بودم ، تو گندیده ترم ساختی . روان مرد ناپاک در گام اول به پایه اندیشه بد و در گام دوم به پایه گفتار بد و در گام سوم به پایه ((کردار بد)) و در گام چهارم به ((ظلمت بی پایان))رسد .))(517)

روحانیت زرتشت

تاریخ و سرگذشت ادیان و مذاهب بشری نشان می دهد که آفت دین و مذهب ، روحانیت آن است . در ادیان و مذاهب باستانی ایران دیدیم که روحانیون از قدرت و سیطره بسیاری برخوردار بودند . آنان به مردم می گفتند که خدایان مانند پادشاهان زندگی می کنند . آنان در اشرافیت می زینند ، پس باید هر چه می توانید در بخشیدن زینت آلات و . . . کوتاهی نکنید . و بدین سان تزویر مذهبی که روحانیون مذاهب باستانی مظاهر و مصادیق آن بودند ، به غارت و چپاول مردم می پرداخت . معابد زیر نظر روحانیون بود و سرشار از طلا و جواهر ؛ و کلیه این ثروتهای انبوه در اختیار نمایندگان خدایان یعنی روحانیون بود . آنان علاوه بر این

، ذخائر و انبارهای غله و حبوبات و امتعه گوناگون را که هدایای رعایا برای خدایان بود ، در اختیار داشتند ، و نام خدایان تجارت می کردند . معابد پایگاه تجارت و معاملات روحانیون بود . (518)زرتشت علیه روحانیون قیام کرد و بساط تبهکاری و عوامفریبی آنان را در هم پیچید . اما اندکی بعد ، آئین او مبتلا به آفت روحانیون گردید . آئین اولیه زرتشت وجود مغان یا روحانیون را به رسمیت نمی شناخت . زرتشت در طی حیات خود با مقاومت سرسخت کارپانها یا روحانیون آئین قدیم (مهر پرستی) روبرو بود . آنان در انزوای زرتشت و توطئه علیه وی می کوشیدند و سرانجام وجود خویش رااثبات کردند . پس از دوران زرتشت موبدان نمایندگی آئین او را مدعی شدند . و از آنجا که سلطنت و روحانیت در تاریخ سیاسی ایران پا به پای یکدیگر زیسته اند ، سلطه سیاسی نیازمند تزویر مذهبی بود و این امر توسط روحانیون در جهت بسط قدرت و تحکیم آن ممکن بود . موبدان توحید زرتشت را به صورت زیر بنای شرک در آوردند و نظام طبقاتی جامعه را توجیه مذهبی کردند . این نخستین تحریف آئین زرتشت بود . ((روحانیون))به پیروی از اسطوره باستانی سلطنت ، مقام روحانی خویش را ((مورثی)) ساختند و با اثبات هویت صنفی ، در ساختار جامعه طبقاتی ایران ، طبقه ممتازی بشمار آمدند . از این پس ، ((پسر))جانشین ((پدر))می شد و بدین سان ((روحانیت مورثی))در آئین زرتشت یک قانون گردید . طبقه روحانیت زرتشت مانند دیگر طبقات جامعه ایران خدای خاص خود

را داشت و آتش وآتشگاه خاص خویش را پاس می داشت . روحانیون ، در دولتی کردن آئین زرتشت کوشیدند . دوره ساسانی نقطه اوج استبداد مذهبی و روحانی آئین زرتشت است . روحانیون که همدست پادشاهان بودند ، در تحمیل دین زرتشت می کوشیدند و اقلیت های مذهبی دیگر در انزوا قرار داشتند . محققان تاریخ ایران بر این قول متفقند که علت غائی سقوط امپراطوری ساسانی ، ((استبداد مذهبی))و حاکمیت روحانیون بر سرنوشت مردم بود . موبدان زرتشتی برای توجیه وضع موجود ، متون مذهبی ((اوستا))را تاویل و تفسیر می کردند . فشار دولتی و مذهبی ناشی از اراده روحانیون ، جان مردم را لب رسانده بود و سرانجام این فشارهای متراکم به سقوط رژیم ساسانی انجامید و ((موبد))کشی و ((مغ))کشی در ایران آغاز گردید .

کتاب شناسی

ادیان ایران باستان ، عقاید اولیه ، زرتشت :

به فارسی : منابع اصلی ؛ پور داوود / یشتها گاتها یسنا خرده اوستا بند هشن و کلیه مقالات وآثار او . دکتر محمد معین / ارداویرافنامه مزدیسناو ادب پارسی مجموعه مقالات . مهندس آشتیانی / زرتشت ، مزدیسنا و حکومت . کیخسرو کرمانی / آئین مزدیسنا . سن / ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی . پیرنیا / ایران مشکور / ایران باستان .

منابع فرعی : جان ناس / تاریخ جامع ادیان فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ راوندی / تاریخ اجتماعی ایران / جلد اول بروخیم / تحولات فکری در ایران مهرداد مهرین / تمدن ایران باستان .

منابع تحلیلی و مقایسه ای : دکتر علی شریعتی / تاریخ

و شناخت ادیان . جلد دوم / م . آ . 15 . مهندس آشتیانی / زرتشت ، مزدیسنا و حکومت .

به عربی : منبع مستقیم ؛ ابن ندیم / الفهرست . منابع غیر مستقیم : شهرستانی / الملل و النحل / 2 جلدی بغدادی / تاریخ بغداد مسعودی / التنبیه المروج .

آیا ازدواج با محارم در آئین زرتشت وجود دارد؟ یا این نسبت ، تهمت است ؟

دفاعیه یکی از روحانیون زرتشتی

در این جهت اطلاع خوانندگان ، نظر جناب آقای موبد اردشیر آذرگشسب را که یکی از روحانیون آئین زرتشت است ، و هم اکنون ریاست و رهبری زرتشتیان ایران را بر عهده دارد ، در اینجا می آوریم ، تا موضوع ازدواج با محارم در کیش زرتشتیان روشن گردد .

آقای اردشیر می گوید : ((یکی از اتهاماتی که به پدران نامدار ما نسبت داده اند تهمت ناروای زناشوئی با نزدیکان است که از سوی دشمنان ایران و افرادی که از مذهب ایرانیان باستان اطلاع عمیق نداشته اند ، به نیاکان نامدار ما وارد آمده و آنها را به ارتکاب این عمل زشت ، متهم نموده اند . این افتراء نخست از سوی یونانیان که با پدران ما دشمنی دیرینه داشته اند به منظور خاصی به آنها نسبت داده شد و قرنها بعد پس از آنکه خاک پاک ایران لگدکوب سم ستوران اعراب گردید ، (519) اینان نیز تا آنجا که توانستند به این آتش دامن زدند ، و در قرن اخیر چند تن از خاورشناسان و اوستادانان غربی ، با پیدا کردن واژه اوستائی ((فیتودت))به خیال خودشان به این موضوع - تهمت -

صحه گذاشتند ، و ما اینک می کوشیم تا به این تهمت ناروا که پایه و اساسی ندارد با عقل و مطق جواب گوئیم و برای اینکه نوشته و ترتیب خاصی برخوردار باشد ، نخست از انواع پیوند زناشوئی با نزدیکان پرداخته به تهمت های وارده یکی پس از دیگری با دلیل و منطق پاسخ می گوئیم ، سپس واژه اوستائی ((فیتودت))را ترجمه و تفسیر می نمائیم ، و در پایان شمه ای را درباره شیوع ازدواج با محارم میان دیگر اقوام باستانی بیان نمود و با جمع بندی مطالب گفته شده ، به این موضوع پایان می دهیم :

انواع پیوند زناشوئی در کیش زرتشت

در آئین زرتشتی تعدد زوجات روا نیست ، به گرفتن یک زن فرمان داده شده ، و ایرانیان باستان که از پیروان زرتشتی بودند حق نداشتند در آن واحد ، بیش از یک زن داشته باشند ، ولی پیوند زناشوئی در عهد باستان بنا به حالت و وضع و شوهر به پنج نام گوناگون به موجب شرح زیر نامیده می شد . در دفاتر زناشوئی به همان نام ثبت می گردید :

1- پادشاه زن 2- چاکر زن 3- ایوک زن 4- ستر زن 5- خود راءی زن . که اینک به شرح مختصری از هر یک از این پنج نوع پیوند زناشوئی می پردازیم : 1- پادشاه زن : دختری پس از رسیدن به سن بلوغ با موافقت و صلاحدید پدر و مادر خود به عقد ازدواج پسری درمی آمد ، و به طور کلی همه دخترانی که برای نخستین بار با رضایت پدر و مادر عروس می

شدند- به استثنای موارد مذکور در این بخش - پیوند زناشوئی آنها به نام پادشاه زنی بسته می شد و به همین نام در دفتر زناشوئی ثبت می گردید .

پادشاه زن از کامل ترین حقوق و مزایای زندگی زناشوئی بهره مند می شد ، و امور خانه و فرزندان را با شوهر اشتراکا اداره می نمود ، و به عقیده پدران ما در ایران باستان پس از در گذشت نیز در دنیای دیگر باز همان نسبت زناشوئی میان یک زن و شوهر بویژه زوجی که عقد آنها به پادشاه زنی گرفته باشد موجود است .

2- چاکر زن : هر گاه زنی بیوه پس از درگذشت شوهر نخستین خود ، به عقد ازدواج دیگری درمی آمد ، این پیوند زناشوئی ، زیر نام چاکر زنی ثبت می شد . این زن در سراسر زندگی در خانه شوهر ، مقام کدبانوئی خانه داشت و از همگی حقوق و مزایای پادشاه زن در طول عمر خود برخوردار بود ، ولی پس از گذشت ، آئین کفن و دفن و سایر مراسم مذهبی برای او تا سیزده روز از طرف شوهر دوم برگزار می شد ، و تمام هزینه های بعد از آن به عهده بستگان شوهر اولش بود .

ایرانیان باستان معتقد بودند که در دنیای دیگر این زن از آن شوهر نخستین خواهد شد . و به همین علت پیوند زناشوئی او با شوهر دوم زیر نام چاکر زن بسته می شد . واژه چاکر زن نویسندگان غیر زرتشتی را به اصول مزدیسنی و انواع پیوند زناشوئی زرتشتیان آشنائی نداشتند بر آن داشت که نسبت

زوجات به زرتشتیان بدهند . آنها تصور می کردند که پادشاه زن ، زن عقدی ، و چاکر زن ، زن صیغه ای است . در صورتی که اصل قضیه به موجب شرحی که دادیم غیر از این است ، و ایرانیان باستان در هیچ دوره ای از ادوار زندگی تاریخی خود ، مجازبه گرفتن بیش از یک زن نبوده اند ، و عمل یکی دو نفر پادشاه خودکامه را در گرفتن چند زن نمی توان به حساب کلیه ایرانیان باستان گذاشته ، مجوزی برای چند زنی آنها به شمار آورد . به علاوه اگر آئین چند زنی در ایرانیان باستان وجود داشت ، پس چرا با اینکه پدران ما در میان قومی زندگی می کردند که تعدد زوجات در بین آنها رسم مذهبی بود و مانعی برای پدران ما وجود نداشت که چند زن بگیرند ، یک دفعه آنها از چند زنی دست کشیده و به یک زن اکتفاء کردند ، کما اینکه تا امروز هم زرتشتیان در هر کجای دنیا که زندگی می کنند به همین رسم یک زنی پای بنداند؟

3- ایوک زن : وقتی مردی دارای فرزند پسر نبود ، اگر فرزند او منحصر به یک دختر بود ، ازدواج این دختر و اگر چند دختر داشت ، زناشوئی دختر کوچکتر او زیر نام ایوک زن - این واژه ای پهلوی است که به معنی یک ، می باشد - ثبت می شد ، و نخستین پسری که از این زناشوئی به وجود می آمد به فرزندی جد مادری خود در می آمد ، و نویسندگان نا آگاه غیر زرتشتی این عمل

را به عنوان ازدواج با

محارم زرتشتیان می پنداشتند و پدران ما را به ازدواج با محارم متهم کردند .

4- ستر زن : واژه ستر زن در زبان پهلوی به معنی فرزند آمده است و کلمات استر و سترون ، در پارسی سره ، از این واژه گرفته شده اند . استر ، مرکب است از دو جزء اوستر ، ا ، از ادات نفی است و ستر به معنی فرزند ، بنابراین معنی ترکیب آن می شود بدون اولاد ، یعنی حیوانی که نازاست ، و مخفف استر است و ون به معنی مثل و مانند ، و معنی کامل آن می شود ، مانند استر و به عبارت دیگر ، نازا بودن و بچه دار نشدن . و سترون کردن در زبان علمی به معنی عقیم کردن است از نظر توالد و تناسل میکربها . پس از بیان این مقدمه گوئیم که در دوران قدیم چون پسری بالغ یا مردی بدون زن و فرزند فوت می نمود ، خویشان و بستگان او می بایستی دوشیزه ای را به خرج خود و به نام آن درگذشته زیر نام ستر زنی به عقد ازدواج جوانی در می آوردند . تنها شرط این زناشوئی آن بود که زوجین متعهد می شدند که یکی از پسران خود را به فرزندی شخصی در گذشته بدهند ، و این نوع زناشوئی در عمل ، سعادت و خوشبختی عده ای از مردم بدبخت و بینوا را فراهم می کرد ، به این معنی که هرگاه یکی از اشخاص متمول بدون زن و فرزند فوت می نمود ، بستگان در گذشته

هزینه زناشوئی دختر و پسری از طبقه بینوا و بی چیز را و آنها را با گواه ستر زنی بهم پیوند می دادند و مبلغی هم برای گذراندن زندگی به آنها می دادند . بعلاوه پسری که از ازدواج خوشبخت به دنیا می آمد به فرزند خواندگی شخص در گذشته معین می شد و در حقیقت وارث او به شمار می آمد . و این زناشوئی هم یکی ازموضوع هایی بود که بهانه بدست دشمنان می داد ، زیرا گاهی که شخص درگذشته خواهر جوان و دم بخت داشت ، نزدیکان او همین خواهر را با گواه ستر زنی عروس می نمود و وقتی که پسری از او متولد می شد ، او را به فرزند خواندگی شخص متوفی نامزد می کردند ، یعنی کسی که در حقیقت دایی طفل بود ، اینک مقام پدری او را پیدا کرده است . بیگانگانی که با اخلاق و عادات زرتشتیان آشنائی نداشته و ازاصل قضیه بی خبر بودند ، با مشاهده این وضع تصور می کردند که برادر و خواهر در حقیقت با هم ازدواج نموده اند . در صورتی که این تصور سوء تفاهمی بیش نبود ، زیرا همانگونه که گفته شد ، خواهر پس از فوت برادر یا شخص دیگری ازدواج نموده و بین برادر و خواهر رابطه زناشوئی وجود نداشته است .

5 - خود رای زن : در ایران باستان چنانچه پسر و دختری که به حد رشد قانونی رسیده بودند به هم علاقه باطنی پیدا کرده و خواستار زناشوئی می شدند و پدر و مادر دختر به علتی به این امر رضایت

نمی دادند ، عقد زناشویی آنها ، حتی برخلاف میل پدر و مادر برگزار می شد و عدم تمایل پدر و مادر یک زوج یا هر دوی آن ها مانع انجام این امر نبود ، و در این ازدواج که زیر نام خود رای زن ثبت شده بود ، دختر قانونا از ارث پدر و مادر بهره ای نداشت مگر آنکه خود آنها تمایل خودشان را بدادن ارث به دختر متمرد کتبا اظهار نموده باشند .)) (520)

موضوع زناشوئی با محارم و نزدیکان

جناب موبد اردشیر آذرگشسب که یکی از روحانیون آئین زرتشتیان است ، در رابطه با عنوان فوق می گوید : ((راجع به اتهام بی اساس زناشوئی با نزدیکان که به ایرانیان باستان نسبت داده اند ، در وهله اول یونانی ها بودند که بخاطر دشمنی با ایرانیان ، به آنان چنین تهمتی بستند ، و کارهای سه تن از پادشاهان را مستمسک این نسبت قرار داده اند . حال ما این قضیه را تعقیب می کنیم تا ببینیم اصل داستان در مورد این افراد چگونه بوده است ؟

1 - ازداج کامبوزیا با خواهر خود :

((نخستین نویسنده ای که راجع به این موضوع مطلبی نوشته و این تهمت را به پادشاه بزرگ هخامنشی وارد نموده ، هرودت 484-409 پیش از میلاد است . این نویسنده شرح قضیه را در کتاب خود به این مضمون آورده است : دومین خطایی که کامبوزیا مرتکب شد ، کشتن خواهرش بود که او را به مصر آورده و با او مانند یک زن زندگی می کرد ، گرچه او خواهرش بود و از یک پدر و مادر

. طرز ازدواج آنها بدین طریق بود که پیش از این ، ازدواج برادر و خواهر مرسوم نبود ؛ ولی کامبوزیا که عاشق خواهرش شده بود ، با اینکه می دانست که این کار غیر عادی است ، معهذا نمی توانست از آن چشم بپوشد . بنابراین پس از مدتی ، این مطلب را با قضات سلطنتی در میان نهاد و از آنها چاره جوئی کرد . داوران از پادشاه سه روز مهلت خواستند تا قوانین کشور را بررسی کنند . پس از پایان مهلت به حضور شاه شرفیاب شده ، به عرض رساندند که در کلیه قوانین موجود نتوانستند قانونی بیابند که خواهر را بر برادر حلال کند ، ولی قانونی وجود دارد که می گوید : شاه سایه خدا است و فوق قانون است ! بنابراین او می تواند به تمایل خود جاه عمل بپوشاند .

((آنچه از این نوشته بدست می آید این است که در ایران باستان ازدواج با محارم نه سابقه کشوری داشته و نه سابقه در قوانین مذهبی . بنابراین هرودت گفته اش جز یک تهمت بیش نبوده ، ولی متاءسفانه نویسندگان دیگر که بعد از هرودت آمده اند این مطلب را ناقص و با غرض خصمانه به مذهب زرتشت نسبت داده اند و پدران ما را متهم به عمل زشت ازدواج با محارم نموده اند .

2 - ازدواج اردشیر دوم با دختر خود :

((نخستین نویسنده یونانی که به این موضوع اشاره نموده ((کتزیاس)) است که در سال 440 قبل از میلاد می زیسته است . نوشته های او در دست نیست ، ولی پلوتارک که

در سال 66 بعد از میلاد به دنیا آمده در رابطه با زندگی اردشیر دوم ، پادشاه هخامنشی به استناد گفته کتزیاس ، این پادشاه را متهم به ازدواج با دخترش می کند . پلوتارک در این باره می گوید :

((اردشیر دوم - ارتاکزرس - یک کارکرد که کلیه بدی های او را نسبت به یونانیان جبران کرد و آن کشتن - تیسافرن - دشمن بزرگ یونان بود که پادشاه به اصرار مادرش ، پریزاد ، تیسافرن را کشت ، و چون پادشاه این کار را به اصرار مادر و طبق تمایلات او انجام داد ، مادرش از آن به بعد می کوشید که پادشاه را از خود راضی نگهدارد و در هیچ کاری برخلاف میل او رفتار نکند . پریزاد بارها دیده بود که پادشاه نسبت به یکی از دخترهای خود - آتوسا - علاقه زیادی دارد ولی می کوشد که این عشق و علاقه را از مادر خود و مردم پوشیده دارد . پریزاد ، پس از اطلاع از این موضوع کوشید تا نسبت به نوه اش - آتوسا - علاقه بیشتری نشان دهد و هر وقت فرصت می یافت ، از زیبائی و حسن رفتار او نزد پادشاه سخن فراوان می گفت و او را لایق پادشاه می دانست تا سرانجام ، شاه را تحریک کرد تا با او ازدواج کند .

((در اینجا باز مشاهده می شود که شاهنشاه از اینکه به دختر خود عشق می ورزد ، همواره می کوشد تا این عشق را از نظر مردم پوشیده دارد ، چون از مردم و مادرش خجلت می کشد ،

و عاقبت اردشیر به تحریک مادرش که زن جاه طلب و بدجنسی بود ، به این کار اقدام می ورزد .

3 - ازدواج قباد با دختر خود :

((موضوع ازدواج قباد با دخترش را اولین بار ((آگاتیس)) که در عهد پادشاهی انوشیروان می زیست ، عنوان نموده است که قباد پدر انوشیروان با دختر خود به نام ((زنبق)) ازدواج کرده ولی بدین موضوع نه فردوسی روانشاد در شاهنامه اش اشاره کرده و نه تاریخ نویسان عرب و دیگر تاریخ نگاران و حتی پروفسور رالینون مترجم تاریخ هرودت به انگلیسی ، در این باره چیزی ننوشته است . اگر شبهه را قوی بگیریم ممکن است بگوئیم که قباد تحت تاءثیر آئین مزدک قرار گرفته و این کار را کرده است ، زیرا می دانیم در زمان پادشاهی قباد ، شخصی به نام مزدک پیدا شد و ادعای پیامبری نمود و عده ای از مردم ایران ، از جمله قباد ، دین و آئین او را پذیرفتند .

((دینی که مزدک عرضه داشت بر اساس اشتراک در همه چیز دور می زد . مزدک می گفت : خداوند همه چیز را برای همگان آفریده است ، و نباید آن را به شخصی معین اختصاص داد . دین جدید با قوانین اشتراکی خود به اساس قانون مالکیت و زناشویی و مراسم و سنن خانوادگی ایرانیان لطمه بزرگی وارد نمود و آن را سست کرد .

((آگاتیاس می گوید : عمل ازدواج با محارم اخیرا در ایران پیدا شده و همه این خلاف قانونها و بی نظمی ها ، در اثر تعلیمات دین مزدک در ایران

پیدا شده بود که با خلع قباد از پادشاهی و کشته شدن مزدک و مزدکیان ، ریشه کن شد ، و پیش از پادشاهی قباد و ظهور مزدک ، عمل ازدواج با محارم در ایران ، متداول نبوده و به قول آگاتیاس ، اخیرا شیوع یافته است . (521)

معنی و مفهوم خیتودت چیست ؟

((گرچه واژه خیتودت را چندین تن از استادان و خاورشناسان اروپائی به غلط ، به معنی ازدواج با محارم گرفته اند ، دیگران برای این واژه ، معانی دیگری چون خویشاوندی ، خویشی دادن ، جانبازی ، همبستگی و یگانگی نموده اند . گانگا ، استاد مشهور پارسی ، در فرهنگ اوستائی خود ، آن را به معنی فداکاری و جانبازی می داند و دکتر اشپیگل آلمانی در ترجمه اوستا ، این کلمه را به معنی خویشاوندی گرفته و می گوید : این خویشی روحانی با اهورا مزدا است به طوری که شخص خودش را با او یکی بداند .

((بنابراین ، حال که این واژه اوستایی را دانستیم ، معلوم می شود که به هیچ وجه این کلمه معنای ازدواج با محارم را ندارد . دکتر وست می گوید : این واژه در قسمت های قدیمی اوستا یافت نمی شود و در قسمت های بعدی که این کلمه بکار رفته همه جا به معنی کار خوب و پر ثواب است .

باری به هر روی با مطالعه قسمتهای موجود اوستا ، که کتاب مذهبی زرتشتیان و سندی معتبر راجع به اعتقادات و سنن مزدیسنان می باشد ، ما می توانیم به پارسیان اطمینان دهیم که مساءله ازدواج با محارم در میان

زرتشتیان ، تهمتی بیش نیست . و از اینگونه نسبت های ناروا در اوراق تاریخ به اقوام و ملتها زیاد آمده است ، که از باب نمونه به بعضی از آنها اشاره می کنیم :

1 - سیمون ، شخصیت آتنی از اینکه با خواهر ناتنی خود ازدواج کرد ، مورد سرزنش مردم قرار نگرفت .

2 - دموتسن ، در ادعا نامه خود بر ضد اولید ، می گوید : پدر بزرگ من با خواهر خود که از یک پدر و مادر بودند ازداج کرد .

3 - اسکولیاست ، می گوید : در بین یونانیان قدیم ازدواج با خواهر ناتنی منع قانونی نداشت .

4 - لنان ، می گوید : اسپارتی ها ، می توانستند حتی با خواهران هم شیر و یک پشت خود ازدواج کنند .

5 - آدام می گوید : ازدواج والدین با اولاد خود در بین یونانیان مرسوم بوده است .

6 - در عهد عتیق - تورات - آمده است : لوت (لوط) پیامبر در زمان کهولت این عمل را انجام داده است ! بخوبی معلوم و روشن است که این تهمت دلیل روشنی بر تحریف تورات کنونی و بی اعتباری آن می باشد .

7 - در تاریخ هرودت آمده است : در مصر قدیم ، ازدواج بین خواهر و برادر ، عمومیت داشته است و یهودی های مقیم اسکندریه این مطلب را تاءئید می کنند .

8 - لویسن می گوید : آسوری ها هم با نزدیکان خود مزاوجت می کردند .

9 - و اسمیت می گوید : در عربستان قدیم ، اینگونه ازدواج

ها ، وجود داشته است .

((خلاصه اینکه در اوراق تاریخ ، مشابه این گونه قضایا زیاد نقل شده است . گرچه ما با نقل این مطالب منظورمان این نیست که خدای ناکرده بخواهیم ملتی را متهم کرده ، یا بدگوئی از قومی بنمائیم ، بلکه مقصود این است که ثابت کنیم که این تنها ما - زرتشتیان - نیستیم که مورد بی لطفی قرار گرفته ایم ، بلکه اینگونه تهمت ها ، به بسیاری از ملتهای باستانی وارد شده است ، و هیچ قومی نمی تواند از زبان و قلم بدخواهان ، در امان باشد)) . (522)

این بود نظرات آقای اردشیر آذرگشسب ، یکی از روحانیون آئین زرتشتی مقیم تهران که در کتاب پاسخگوئی به اتهامات ، دوگانه پرستی ، آتش پرستی و ازدواج با محارم ، نگاشته اند .

نظر اسلام در مورد نکاح موقت با زنان زرتشتی

ما در گذشته در رابطه با اهل کتاب بودن و یا نبودن زرتشتیان ، بطور مبسوط و مشروح اقوال و نظرات فراوانی را آوردیم ، اینک در مورد نکاح موقت با زنان زردشتی از دیدگاه فقهای فریقین شیعه و سنی بوده است ، گروهی از فقهای عامه قائل به جواز ، و عده ای قائل به دم جواز شده اند ، فقهای شیعه بطور کلی منع کرده اند ، زیرا زرتشتیان را اهل کتاب نمی دانند . در استفتائاتی که از محضر آیات عظام ، رهبر کبیر انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی و آیت الله العظمی گلپایگانی و آیت الله العظمی منتظری دامت برکاته به عمل آمده ، در جواب فرموده اند که : اینان

شبه کتابی دارند ، ولی اهل کتاب همچون یهودی و مسیحی نیستند . و عده ای هم راه احتیاط را در پیش گرفته اند ، مرحوم صاحب جواهر می گوید :

((و کذا حکم المجوس علی الروایتین ، لا یجوز النکاح معهم الا موجلا و ملک یمین (523) ،)) و از رسول اکرم روایتی نقل شده که فرموده : ((سنوا بهم سنه اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و لا آکلی ذبائحهم ،)) با آنان رفتار اهل کتاب داشته باشید ، مگر اینکه با زنان آنها ازدواج نکنید و ذبیحه آنان را نخورید . گر چه بعضی از علماء این روایت را حمل بر ازدواج دائم کرده اند نه ازدواج موقت ولی ناگفته نماند که روایت اطلاق دارد و هر دو را شامل می شود .

شافعی می گوید : چون آنان اهل کتاب اند بنابراین نکاح دائم با آنان روا باشد . از امام صادق روایت شده که فرموده : ((لا باس بالرجل ان یتمتع بالمجوسیه .)) و مانند این روایت از طریق محمد بن سنان و حماد بن عیسی از حضرت رضا علیه السلام نیز نقل شده است و همچنین در جواز نکاح موقت با مجوسیه روایتی از حضرت علی علیه السلام نیز نقل گردیده است و مرحوم شیخ طوسی رضوان الله علیه در کتاب مبسوط ج 4 ص 210 و صاحب جواهر رضوان الله علیه در ج 5 ص 135 داستان زردشتیان شهر هجر یمن را که رسول اکرم (ص) از آنان جزیه را قبول نموده آورده اند و از این طریق خواسته اند که زرتشتیان

را در ردیف اهل کتاب قرار دهند . جهت اطلاع بیشتر در این باره به کتاب اهل الکتاب عقیده و زواجا مراجعه شود . (524)

پی نوشتها

1 تا 200

1- حکیم ابوالقاسم فردوسی / شاهنامه ، چاپ مسکو 1966، جلد اول 12 13.

2- ابوریحان بیرونی / آثار الباقیه ص 19.

3- محمود افتخار زاده / روش شناخت سنت و تاریخ اسلام (تهران ، رسا، 1362) 27، 28.

4- ن . ک : صادق آئینه وند / علم تاریخ در اسلام (تهران ، وزارت ارشاد، 1360) ص 33 به نقل از: کافیجی / المختصر فی علم التاریخ . افتخارزاده / پیشین . بررسی واژه تاریخ در زبانهای زنده دنیا ص 25، 26،27، 28.

5- آئینه وند / همان .

6- همان .

7- همان .

8- همان 35.

9- همان 35 به نقل از: علم التاریخ عند المسلمین ، ص 759.

10- همان 18 به نقل از: الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ ، ص 44.

11- همان 18 به نقل از: سیوطی / الشماریخ فی علم التاریخ ، ص 13.

12- همان 18، 19 به نقل از: ظهیر الدین مرعشی / تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ، ص 5 8.

13- همان 18 19 به نقل از: ابن خلدون / مقدمه ، ترجمه گنابادی ، 1/12.

14- همان 20 به نقل از: محمد علی مدرس / ریحانه الادب 1/31 33.

15- علی اصغر حلبی / تاریخ تمدن اسلام ص 334، به نقل از: کشف الظنون 1/212.

16- ن . ک : فرهنگنامه شریعتی ص 88.

17- ن . ک : افتخار زاده / پیشین 22، 23، 24.

18- الشیعه و فنون الاسلام ص 64.

19- ن . ک : محمد ابراهیم آیتی / ترجمه تاریخ یعقوبی

/ مقدمه مترجم 1/11.

20- ن . ک : دکتر محمد معین / فرهنگ فارسی معین (6 جلدی) (تهران . امیرکبیر. 1354) 1/1001.

21- علم تاریخ در اسلام ص 101.

22- علم تاریخ در اسلام ص 27.

23- هنری لوکاس / تاریخ تمدن ، ترجمه عبدالحسین آذرنگ 1/30.

24- مشکور / فرهنگ فرق اسلامی مقدمه 6.

25- مشکور / خلاصه الادیان ص 5.

26- سوره 1 آیه 4.

27- حج 78.

28- آل عمران 18.

29- آل عمران 85.

30- بقره 256.

31- انعام 70.

32- معارف و معاریف 2/1000.

33- ن . ک : خلاصه الادیان 9.

34- ن . ک : معارف و معاریف 5/2037.

35- ن . ک : جان ناس / تاریخ ادیان 19، 20.

36- ن . ک : خلاصه الادیان 8.

37- ن . ک : خلاصه الادیان 8.

38- ن . ک : / عقده های روانی ص 59.

39- ن . ک : / مذهب علیه مذهب . م . آ. 22/197 198.

40- ن . ک : خلاصه الادیان ، 14، ادیان زنده جهان ، 17، آثار باستانی و تاریخ لرستان ، 1/332.

41- همان 16 18.

42- ن . ک : همان 20.

43- تورات ، سفر پیدایش ، باب دوم و سوم ، آیات 14 1، 8 1، چاپ لندن ، 1896 (با حفظ رسم الخط متن).

44- ن . ک : مرتضی راوندی / تاریخ اجتماعی ایران (تهران . امیر کبیر 1357) 1/2، 3 به نقل از: جواد مشکور / ایران در عهد باستان 72. گیرشمن / ایران در زمان ساسانیان /168.

45- شیخ عباس قمی / سفینه البحار 1/15.

46- علل الشرایع / 14.

47- خلاصه الاخبار / 20.

48- مسعودی / مروج الذهب 1/34.

49- ن . ک :

یعقوبی / تاریخ 1/1.

50- دکتر یدالله سبحانی / خلقت انسان (تهران . 1351) 128، 148، 171.

51- دکتر شریعتی / انسان . م . آ. 24/13 (تهران 1361).

52- هنری لوکاس / تاریخ تمدن 12.

53- هربرت حجرج ولز / کلیات تاریخ ترجمه رجب نیا 1/95.

54- ن . ک . همان 1/5)).

55- ن . ک : توین بی / تاریخ تمدن ، ترجمه آژند/ 29.

56- ن . ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ ، ترجمه خدایار محبی ، (تهران 1354) 23.

57- همان 19 20، مقایسه کنید نقد نظریه دور کیم در: تاریخ و شناخت ادیان 1/57 58.

58- ن . ک : شناخت ادیان . م . آ. 14/47، 49، 50 فریدوجدی / دایره المعارف قرن بیستم جرج سارتن / تاریخ علم (ترجمه احمد آرام) 33 زیربنای تمدن و علوم اسلا/45می .

59- ن . ک : تاریخ و شناخت ادیان 1/55 56.

60- همان 57.

61- همان 57 58.

62- همان 58 - 59.

63- ن . ک : علامه یحیی نوری / جاهلیت و اسلام (تهران . 1354. چاپ ششم) 202. آل اسحاق / بررسی مذهب و ادیان (قم) 80.

64- تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 59، 60، 61، 62.

65- ن . ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ / پیشین 25، 26، 27.

66- یحیی نوری / پیشین 202، 203، 204، 205، 206.

67- ن . ک : آل اسحاق / پیشین 76 به بعد.

68- فلیسین شاله / پیشین 29 30 تاریخ و شناخت ادیان 14/1/69، 70، 71، 72، 73، 74.

69- همان 31 32 تاریخ و شناخت ادیان 14/1/70، 71، 72،

70- تاریخ و شناخت ادیان

14/1/63، 64، 65، 66، 67.

71- یحیی نوری / پیشین 193، 194، 195، 196، 197، 198، 199، 200، 201 هنری لوکاس / تاریخ تمدن . پیشین 29.

72- شناخت ادیان / پیشین 81 82 مقایسه کنید: یحیی نوری پیشین فلیسین شاله / پیشین جان ناس / تاریخ جامع ادیان 19.

73- تاریخ و شناخت ادیان 14/1/99 84 به اختصار.

74- ن . ک : جان ناس / پیشین 33، 34، /گیتاشناسی کشورها ص 312.

75- ن . ک : فلیسین شاله / پیشین 33، 34.

76- همان 34.

77- همان 38.

78- ن . ک : جان ناس / پیشین 35 36.

79- ن . ک : همان 36 37 فلیسین شاله / پیشین 41، 42، 43، 44.

80- ن . ک : فلیسین شاله / پیشین 36، 37، 38، 39.

81- همان 39، 40، 41 تاریخ دنیای قدیم 1/98.

82- همان 47، 48، 49.

83- فلیسین شاله / پیشین 50، 51، 52.

84- همان 52، 53، 54.

85- همان 54، 55، 56 به نقل از: ویل دورانت / تاریخ تمدن 1/6، 3، 7، 3. جان ناس / پیشین 43

86- ن . ک : تاریخ دنیای قدیم 1/91.

87- همان 1/92.

88- همان 1/94، جان ناس / پیشین 28.

89- ن ک : همان 1/96 آل اسحاق / پیشین 171.

90- همان 1/103 تاریخ جهانی 1/22.

91- تاریخ دنیای قدیم 1/100.

92- همان 94.

93- یحیی نوری / پیشین 49.

94- همان 46، 47 جان ناس / پیشین 38 39، 40.

95- جان ناس / پیشین 37.

96- ن ک : فیلیس شاله / پیشین 58، 59، 60، 61، 64.

97- همان 64. جان ناس / پیشین 44 45.

98- ن . ک : فلیسین شاله / پیشین 387.

99- ن . ک

: جان ناس / پیشین 64، 65. به اختصار بسیار.

100- ن . ک : جان ناس / همان 65، 66.

101- فلیسین شاله / پیشین 388، 389، 390.

102- ن . ک : همان 391، 392، 393.

103- همان 393، 394، 395.

104- ن . ک : جان ناس / پیشین 68، 69.

105- فلیسین شاله / همان 395.

106- جان ناس / همان 67.

107- فلیسین شاله / همان 395.

108- همان 398.

109- جان ناس / همان 67، 68.

110- ن . ک : فلیسین شاله / همان 398 399. جان ناس / همان 73، 74.

111- ن . ک : گیتا شناسی کشورها 387 فلیسین شاله / پیشین 342، 343 جان ناس / پیشین 52.

112- تاریخ و شناخت ادیان 1/147.

113- فلیسین شاله / همان 342 جان ناس / پیشین 52، 53، 54.

114- همان 349، 350، 351.

115- فلیسین شاله / همان ، 351 361 (به اختصار) جان ناس / همان 53، 54.

116- ن . ک : دنیای قدیم 2/35.

117- فلیسین شاله / همان 371.

118- ن . ک : همان ، 372، 373 به اختصار هنری لوکاس / پیشین 1/179.

119- همان 378، 379.

120- همان 379 380 به اختصار.

121- همان 383، 384.

122- ن . ک : همان 384، 385 به اختصار.

123- جان ناس / پیشین 59، 60، 61، 62.

124- فلیسین شاله / پیشین 385، 386.

125- ن . ک : گیتاشناسی کشورها، 157.

126- ن . ک : فلیسین شاله / همان 194.

127- ن . ک : فلیسین شاله / همان 194 196.

128- ن . ک : آل اسحاق / پیشین 136 یحیی نوری / پیشین 180.

129- ن . ک : یحیی نوری / همان 182 آل اسحاق

/ همان 136.

130- ن . ک : فلیسین شاله / همان 197.

131- همان 196.

132- ن . ک : فلیسین شاله / 276 277 آل اسحاق / همان 137 یحیی نور / همان 183.

133- آل اسحاق / پیشین 139.

134- ن . ک : یحیی نوری / همان 186.

135- ن . ک : یحیی نوری / همان 188.

136- جان ناس / همان 290.

137- ن .ک : فلیسین شاله / همان 200.

138- همان .

139- همان 202.

140- ن . ک : جوجای و وینبرگ / تاریخ فلسفه چین باستان / ترجمه ع . پاشائی . تهران . مازیار. 1354. مقدمه 10 7.

141- تاریخ و شناخت ادیان . م . آ. 14/1/182.

142- ن . ک : اسلام و عقاید بشری / پیشین 155 بررسی مذاهب / پیشین 122 فلیسین شاله / همان 170 جان ناس / همان 224.

143- تاریخ دنیای قدیم 2/220.

144- ن . ک : اسلام و عقاید بشری / همان 157 به نقل از: المذاهب الکبری فی التاریخ 12. برای دریافت فلسفه تحلیلی ادیان چین ن . ک : تاریخ و شناخت ادیان / م . آ. 14 / 1 / 199 تاریخ مختصر ادیان 172 جان ناس / همان 224.

145- ن . ک : فلیسین شاله / همان 170.

146- همان 169.

147- ن . ک : فلسفه تحلیلی ادیان چین : دکتر شریعتی / پیشین 14 / 1 / 228.

148- ن . ک : جان ناس / همان 225 226.

149- ن . ک : جان ناس / همان 226.

150- همان 228.

151- ن . ک : تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 1 / 182 198.

152- همان 1 /

190 199.

153- بررسی ادیان / همان 124.

154- فلیسین شاله / همان 185.

155- عقاید و اراء بشری / همان 163.

156- جان ناس / همان 237 241 اسلام و عقاید بشری 161 به بعد روح فلسفه تائوئیسم و لائوترو در: شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان / همان 215 به بعد.

157- منابع پیشین .

158- ن . ک : تاریخ و شناخت ادیان / همان 1 / 215. اسلام و عقاید / همان 161.

159- ن . ک : بررسی ادیان و مذاهب / پیشین 123 دینهای بزرگ 111.

160- ن .ک : همان 125 جان ناس / همان 180.

161- ن . ک گ فلیسین شاله / همان 172.

162- ن .ک : فلیسین شاله / همان 175 جان ناس / همان 245 بررسی مذاهب 127 عقاید و آراء بشری همان 165 169.

163- ن . ک : جان ناس / همان 244.

164- فلیسین شاله / همان 176.

165- ن . ک : تاریخ و شناخت ادیان / همان 14/1/183.

166- ن . ک : فلیسین شاله / همان 178.

167- ن . ک : تاریخ و شناخت ادیان / همان 2/218 فلیسین شاله / همان 180.

168- پیشین جان ناس / همان 251.

169- جوجای و وینبرگ جای / تاریخ فلسفه چین باستان / پیشین 63 66 (به اختصار).

170- همان 66 75. به اختصار.

171- ن . ک : جان ناس / همان 246 247.

172- همان اسلام و عقاید بشری / همان 170.

173- ن . ک : جان ناس / همان 247 248.

174- تاریخ و شناخت ادیان / همان 14/1/214 215.

175- همان 214 215، 216، 217، 218.

176- جان ناس / همان 245

177- فیلسین شاله / همان 190.

178-

تاریخ فلسفه چین باستان / پیشین 95 96.

179- همان 103 104.

180- تعالیم و بیوگرافی مودزو بر گرفته شده از: تاریخ فلسفه چین باستان / همان 190 215.

181- همان 213، 214.

182- ن . ک : جان ناس / همان 261 264 تاریخ فلسفه چین / پیشین 257 276.

183- دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 1/239.

184- ن . ک : گیتا شناسی 1367.

185- شناخت ادیان / پیشین 1/240 جان ناس 89 90.

186- گیتاشناسی 1367.

187- جان ناس / پیشین 90. فرهنگ دانستنیها ج 1 ص 126.

188- همان .

189- فلیسین شاله / پیشین 68 69. تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 1/244 243.

190- تاریخ و شناخت ادیان 1/244.

191- تاریخ و شناخت ادیان / پیشین / 1/244 245.

192- گیتا شناسی 1367.

193- تاریخ و شناخت ادیان / همان / 1/245.

194- ن . ک : همان 245.

195- ر. ک : همین کتاب ، ادیان بدوی و باستانی .

196- تاریخ و شناخت ادیان / همان 1/246.

197- داریوش شایگان / ادیان و مکتبهای فلسفی هند. چاپ دوم . تهران . امیر کبیر 1356. جلد اول / مقدمه . ص 4.

198- همان 1/16 15.

199- تاریخ و شناخت ادیان / پیشین 1/247.

200- مکتبهای فلسفی هند / پیشین 1/30.

201 تا 400

201- مکتبهای فلسفی هند / همان / 1/31، 32، 33، 34، 43، 44، 45.

202- همان 1/44، 48، 50.

203- همان 1/32، 33، 34، 35، 36، 37، 38.

204- فلیسین شاله / پیشین مکتبهای فلسفی هند / همان 65 51.

205- مکتبهای فلسفی هند / پیشین 1 / 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 58، 59، 60، 65.

206- همان 1 / 77، 78، 79، 80، 81، 82.

207-

فلیسین شاله / پیشین 80، 81، 82، به نقل از: ویل دورانت / تاریخ تمدن هند و همسایگانش . 598 599.

208- همان 82.

209- همان 83 جان ناس / همان 98 99.

210- تاریخ و شناخت ادیان / همان 1 / 62، 63، 64، 65.

211- همان 1 / 65، 66، 67، 68، 69، 70، 71، 72، 73، 74.

212- مکتب های فلسفی هند / پیشین / 1 / 5.

213- همان 16.

214- فلیسین شاله / پیشین 78.

215- همان 78.

216- همان 83.

217- همان 84.

218- همان 84 85.

219- مکاتب فلسفی به هند / همان 1 / 16 17

220- فلیسین شاله / همان 84.

221- همان 84.

222- همان 85

223- همان 84 مکاتب فلسفی هند / همان 1 / 85 86.

224- مکاتب فلسفی هند / همان 1 / 95، 96 ، 97، 98.

225- فلیسین شاله / همان 85.

226- دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان . م . آ. 15 / 1 / 74، 75، 76، 77، 80، 81.

227- ن . ک : مکاتب فلسفی هند / همان / 1 مقدمه مؤ لف . 16 3.

228- فلیسین شاله / همان 98 99.

229- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 89 90.

230- همان 90.

231- فلیسین شاله / همان 98 99.

232- همان 102، 103، 104، 105، 106، 107.

233- همان 105 106.

234- همان 106.

235- همان 106 107.

236- همان 107. تاریخ ادیان ص 133

237- تاریخ و شناخت ادیان / همان 14 / 1 / 246.

238- تاریخ و شناخت ادیان / همان 14 / 1 / 261 262.

239- همان 268 266، 267.

240- برداشتی از: شناخت سیکها 17،18.

241- گلدزیهر / فرقه ها / ترجمه علی منزوی ص 65.

242- 1 ن

. ک : لعل نهرو / نگاهی به تاریخ جهان (تهران . امیر کبیر 1356) ترجمه محمود تفضلی 1/498. برای دریافت شرح زندگی ((کبیر)) ن . ک : دبستان المذاهب 1/178.

243- ن . ک : شناخت سیکها 20.

244- همان 21، 22، 23، 24.

245- همان 29.

246- همان 29.

247- همان 30 31. سیکها ده گور دارند ن . ک : همان 49، 104، 105.

248- همان 77، 78.

249- همان 95،96، 97،98.

250- برداشت آزاد از: بررسی مذاهب و ادیان / همان 1901 جان ناس / همان 118. خلاصه الادیان ص 82 دینهای بزرگ ص 46. اسلام و عقاید ص 111 تاریخ ادیان دکتر ترابی ص 162

251- برداشت از: اسلام و عقاید بشری / همان 114 جان ناس / همان 112.

252- برداشتی آزاد از: اسلام و عقاید بشری / پیشین 110 بررسی مذاهب / پیشین 102 جان ناس / همان 116.

253- اسلام و عقاید بشری 112 فلیسین شاله 112 جان ناس / 113.

254- برداشت از: فلیسین شاله 109 جان ناس 112 116.

255- برداشت آزاد از: جان ناس 122 ادیان بزرگ جهان 195 فلیسین شاله 116 بررسی مذاهب و ادیان 110 اسلام و عقاید بشری 121.

256- برداشت از: فلیسین شاله 117 جان ناس 126 127 تاریخ ادیان بزرگ 224.

257- ن . ک : ادیان بزرگ جهان 222 جان ناس / همان 133.

258- ن . ک : ادیان بزرگ 131.

259- برداشت از: فلیسین شاله 126 جان ناس 135 عقاید بشری 133 138

260- برداشت از گ بررسی عقاید 39 عقاید و آراء بشری 139 حکمت ادیان 4 ادیان بزرگ 284 285 جان ناس 128 فلیسین شاله 140.

261- ذمه پده (سخنان بودا) ترجمه

: ع . پاشائی . تهران . انجمن فلسفه ایران 1357. ص 83. شعر 242

262- برداشت از: تاریخ و شناخت ادیان / 2/148.

263- ذمه پده / سخنان بودا / پیشین 30،31،32.

264- همان 29، 30، 31.

265- همان 135، 136.

266- همان 135 136، 137.

267- همان 140 141.

268- همان 141.

269- همان 142.

270- همان 142.

271- همان 142.

272- همان 142 143. مکتبهای فلسفی هند 2/672 702، 407، 424 427 1/7، 49، 135، 137،139، 165 168، 158، 355، 356 357، 368.

273- همان 145 146.

274- همان 14، 15. مکتبهای فلسفی هند 2/566 582.

275- همان 14، 15، 16 مکتب های فلسفی هند 2/566 600.

276- همان 15 16. مکتبهای فلسفی هند 1/10، 127 129، 141 145 2/444 446، 499 500، 551، 564 568، 650 651.

277- همان 2، 3، 4.

278- همان 5، 6.

279- فلیسین شاله 126، 125، 124، 123.

280- ذمه پده / پیشین ، مقدمه ، زندگی بودا ص 9، 10، 11، 12، 13.

281- فلیسین شاله 118، 119.

282- جان ناس 129 به اختصار.

283- برداشت از: فلیسین شاله 145 عقاید و آراء بشری 144 بررسی ادیان 117 ادیان بزرگ 297.

284- برداشتی از: ادیان بزرگ جهان 299.

285- برداشت از: فلیسین شاله 142، 121.

286- برداشت از: فلیسین شاله 142 121.

287- ترابی / تاریخ ادیان ص 135.

288- برداشتی آزاد از: فلیسین شاله 160 164.

289- برداشتی از: عقاید و آراء بشری / پیشین ص 106. تاریخ ادیان ص 128 مراجعه شود.

290- خلاصه الادیان ص 88.

291- تاریخ مختصر ادیان ص 157.

292- تاریخ مختصر ادیان ص 152 و ص 156 - خلاصه الادیان ص 91.

293- شناخت تاریخ ادیان ج 1 ص 258.

294- ادیان بزرگ جهان ، ص 230، - تاریخ ادیان با

اختلاف ص 114 فرهنگ دانستنیها ج 1 ص 130

295- تاریخ ادیان ترابی ص 120

296- فرهنگ دانستنیها ج 1 ص 132.

297- تاریخ پیامبران اولوالعزم ص 35 - تاریخ تمدن اسلام و عرب ص 362.

298- ارمغان هندو پاک ص 150.

299- املل و النحل ج 2 ص 268.

300- تاریخ شناخت ادیان ج 1 ص 246.

301- تاریخ ادیان استاد ترابی ص 133 فرهنگ دانستنی ها ج 1 ص 137 با تلخیص .

302- بررسی مذاهب و ادیان ص 97 - اسلام و عقاید بشری ص 102 و ص 103.

303- تاریخ ادیان ص 133 - عقاید و آراء بشری ص 104.

304- تاریخ ادیان ص 133 عقاید و آراء بشری ص 103 به نقل از هند اسرارآمیز ص 67.

305- تاریخ شناخت ادیان ج 2 ص 246.

306- خلاصه الادیان ص 60 ارمغان هندو پاک ص 151 - فرهنگ دانستنی ها ج 1 ص 137.

307- عقاید و آراء بشری ص 97 تا ص 107.

- بررسی مذاهب و ادیان ص 95 تا ص 98.

- فرهنگ دانستنیها ج 1 ص 136 تا ص 137.

- تاریخ ادیان دکتر ترابی ص 122 تا ص 136

308- فهرست ابن ندیم ص 618 و 619 و 620.

309- فهرست ابن ندیم ص 622 بر گردان استاد رضا تجدد.

310- همان مدرک ص 622.

311- فهرست ابن ندیم ص 623 بر گردان شده .

312- فهرست ابن ندیم ص 623 بر گردن رضا تجدد.

313- فهرست ابن ندیم ص 624.

314- همان مدرک ص 624.

315- همان مدرک ص 624.

316- تاریخ جامع ادیان ص 147 و ص 148.

317- ن . ک : رشید یاسمی / خطابه سال 1315 مندرج در سلسله انتشارات مؤ سسه وعظ و خطابه ص 60.

318-

ن . ک : جان ناس / تاریخ جامع ادیان 89. آذربایجان پیش از تاریخ و پس آن ، ص 69.

319- دکتر علی شریعتی / تاریخ و شناخت ادیان 15/2/191/192/193/194/197/198.

320- ن . ک : آذربایجان پیش از تاریخ . ص 100.

321- رشید یاسمی / خطابه سال 1315 ص 65.

322- ن .ک : گیتا شناسی 66 96

323- فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان ص 206.

324- ن . ک : مردمان جهان 117.

325- سایکس / تاریخ ایران 1/126.

326- ن .ک : حسن پیرنیا / تاریخ ایران ، 8، 12، پیرنیا / ایران در عهد باستان 65.

327- ن .ک : تاریخ تمدن ایران 87.

328- ن .ک : بروخیم / تاریخ پارسیان 2 / 50 تحولات فکری 29 دین ایرانی 30.

329- پیرنای / پیشین 19 سایکس / پیشین 68 مونولوژی کرانه گمنام 12.

330- ن .ک : سایکس / همان 68.

331- رشید یاسمی / همان 65.

332- آذربایجان پیش از تاریخ 101 105.

333- همان 106.

334- همان 108.

335- همان 107 114.

336- تاریخ و شناخت ادیان 15/2/198.

337- همان 199.

338- همان 199 200.

339- ن .ک : تاریخ تمدن ایران 154.

340- ن .ک : همان .

341- همان .

342- ن .ک : آذربایجان 1/112، پیشین .

343- همان 1/114.

344- ن .ک : همان 1/116.

345- ن .ک : آثار باستانی و تاریخی لرستان 1/23، 24، 3)) 4))

346- ن .ک : همان 1/97 جغرافیای تاریخی ایران 195.

347- ن .ک : دین ایرانی 15.

348- ایران در زمان ساسانیان / همان 46 فلیسین شاله / همان 207 بررسی ادیان / پیشین 159.

349- ن .ک : آثار باستانی لرستان 1 / 33 38.

350- ن .ک : پیرنیا/ همان 23 29

سایکس / همان 80.

351- پیرنیا / همان 57 ایران در عهد باستان 161 رازی / تاریخ ایران 17.

352- ن .ک : تاریخ عهد باستان 195ر 199. تاریخ تمدن ایران 49. مردم جهان 451.

353- ن .ک : تاریخ ایران 121.

354- تاریخ و شناخت ادیان 15 / 2 / 202 203.

355- همان 203 204.

356- همان 204 205.

357- همان 207 208.

358- همان 208.

359- همان 208 209.

360- همان 212، 213، 239، 240.

361- همان ، 239 240.

362- همان 242 245.

363- همان 243 244.

364- همان 247 248.

365- ن ک . جان ناس / تاریخ جامع ادیان 302 305. به اختصار بسیار.

366- ن .ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 208 209 به اختصار. مقایسه کنید: ادیان زنده جهان 270 227، 280، 281، 283.

367- ن .ک : تاین بی / تاریخ تمدن 213 ایران و اسلام 55.

368- ن .ک : مسعودی / مروج الذهب 1 / 229 دینوری / اخبار الطوال 28 حمزه اصفهانی / ملوک الارض 185 طبری / تاریخ 1 / 561 ابن اثیر / الکامل 1 / 146 ابن ندیم / الفهرست 25 ابن بلخی / فارسنامه 75 شهرستانی / الملل و النحل 124 و...

369- ن .ک : اسلام و ایران 58

370- ن .ک : پیرنا / تاریخ ایران 252.

371- ن .ک : هربرت / کلیات تاریخ 717.

372- ن .ک : مزدیسنا 33. اسلام و عقاید بشری / همان 386.

373- ن .ک : مزدیسنا / همان 41 44 ناسخ التواریخ 1 / 412 برهان قاطع 1011 انجمن آرای ناصری 430.

374- ن .ک : مزدیسنا / همان 41 44 ناسخ التواریخ 1 / 412 برهان قاطع 1022 انجمن

آرای ناصری 430.

375- ن .ک : ناسخ التواریخ 412 ایران در عهد ساسانیان 66 اسلام و عقاید بشری 386 فرهنگ ناصری 430.

376- ن .ک : شهرستانی / الملل 1 / 383 آثار الباقیه 300.

377- ن .ک : عبدالله رازی / تاریخ کامل ایران 106 اسرار العقاید 1 / 42 ادیان بزرگ جهان 25 برهان قاطع 96))

378- ن . ک : جان ناس / همان 303.

379-فلیسین شاله / همان 212.

380- جان ناس / همان 310.

381- فلیسین شاله / همان 211.

382- همان 213.

383- همان 214.

384- ایران در زمان ساسانیان 45.

385- معین / مزدیسنا و ادب پارسی 36. (با واسطه).

386- تاریخ و شناخت ادیان 15 / 2 / 236.

387- همان 233 234.

388- فلیسین شاله / همان 208.

389- معرفی کتب اسمانی 236 ادیان بزرگ 142.

390- ن .ک : ادیان بزرگ جهان 100 101.

391- ن .ک : آثار الباقیه 300.

392- ایران و اسلام 80 ادیان بزرگ جهان 135 تاریخ کامل ایران 104.

393- همان 81 به نقل از: پورداوود / گاتها 45.

394- ن .ک : زرتشت چه می گوید 7.

395- ن .ک : سایکس / تاریخ ایران 1 / 138.

396- جان ناس / همان 300

397- بهار / سبک شناسی 1 /)) به نقل از: ایران و اسلام . ن .ک : تبصره العوام 14 بیان الادیان 17 تاریخ تمدن ایران 195 بررسی عقاید و ادیان 25.

398- فلیسین شاله / همان 208.

399- دین پایه زرتشتی 22.

400- دینهای ایران باستان 2 ایران در زمان ساسانیان 163.

401 تا 524

401- ن .ک : اسرار العقائد 1 / 8.

402- ایران و اسلام 18.

403- ایران و اسلام 81. به نقل از گاتها 45 ن .ک : دبستان

المذاهب 1 / 84.

404- تمام این مطالب را از: ((ایران و اسلام)) به نقل از: پور داوود / گاتها، مقدمه ، بر گرفته و به اختصار آورده ایم .

405- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 222 238. به اختصار.

406- ن .ک : کتب آسمانی 236.

407- معرفی کتب آسمانی 237-241.

408- معرفی کتب آسمانی 242 .

409- ادیان بزرگ جهان 100 .

410- معرفی کتب آسمانی 244-247 .

411- معرفی کتب آسمانی 250.

412- همان 252.

413- همان 256.

414- بیرونی / آثار الباقیه 302.

415- دینهای ایران باستان 2.

416- همان 8.

417- همان 8.

418- همان 8. ر.ک صفحات گذشته همین کتاب .

419- مطهری / خدمات متقابل 206.

420- همان 206 207.

421- همان 538.

422- دینهای ایران باستان 13. اسرار العقاید 1 / 8.

423- خداوند علم و شمشیر 72.

424- قرآن / سوره الحج . آیه 17. نظر مفسران شیعه را، ن .ک : علامه طباطبائی / المیزان فی تفسیر القرآن 4 / 358.

425- ن .ک : مسعودی / مروج الذهب 1 / 225 سفینه البحار 2 / 527.

426- ن .ک : حرالعاملی / وسائل الشیعه / کتاب الجهاد 11 / 96 3 / 29.

427- ن .ک : وسائل الشیعه / کتاب الجهاد 11 / 98 قمی / سفینه البحار 2 / 527.

428- ن .ک : وسائل الشیعه 11 / 8))

429- الطوسی / الخلاف 2 / 199

430- الطوسی / المبسوط 4 / 210

431- ن .ک : طباطبائی / المیزان 4 / 358 و نیز ن .ک : قاموس قران 6 / 239 اعلام قران 550.

432- ن .ک : تورات . باب 39. ایه 13. کتاب ارمیای نبی باب 39. آیه 13.

433- انجیل متی . باب دوم .

آیه 12 1. کتاب اعمال رسولان باب 13. آیه 6 باب 8.

434- ن .ک : نفیسی / فرهنگ 5 / 3150

435- همان 5 / 3419.

436- تمام این مطالب برگرفته شده از: مجله انجمن ایران شناسی 93 99.

437- همان ملل و نحل 1 / 363.

438- ن .ک : شهرستانی / الملل و النحل 1 / 212 213.

439- ن .ک : تبصره العوام 13.

440- بیان الادیان 5، 17، 18 ایران و اسلام 72.

441- ایران و اسلام 73.

442- ایران و اسلام 74.

443- همان 228.

444- ن .ک : زرتشت مزدیسنا و حکومت 132-136 به اختصار.

445- ن . ک : مطهری / خدمات متقابل ایران و اسلام ، 224 .

446- جان ناس / تاریخ ادیان 306-311 به اختصار.

447- همان 322-323 به اختصار و اندکی تغییر.

448- همان 322 0

449- همان 323 0

450- فردسی / شاهنامه . چاپ مسکو.

451- ن . ک : تاریخ تمدن ایران 194 .

452- فرهنگ دانستنیها ج 1 ص 112

453- ن . ک : فرهنگ قصص قرآن 295.

454- ن . ک : مطهری / خدمات 242 به نقل از ابن سینا/ شفا، طبیعات 177.

455- پیرنیا/ تاریخ ایران 181.

456- ایران در زمان ساسانیان 166. با اندکی تغییر.

457- همان .

458- ن . ک : سایکس / تاریخ ایران 1/144.

459- فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان 213.

460- ن .ک : ایران در زمان ساسانی 182 -- 192 به اختصار بسیار.

461- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 275 279 به اختصار.

462- ن .ک : قصص قرآن ، 295.

463- ایران در زمان ساسانیان 182 192 به اختصار بسیار

464- همان

465- همان .

466- ن .ک : خدمات متقابل 259 به نقل از: مزدیسنا و ادب

پارسی 297 305 به اختصار

467- ن .ک : شهرستانی / الملل و النحل 1 / 436.

468- ن .ک : همان 1 / 242.

469- ن .ک : آثار العجم 84 101.

470- ن .ک : بیرونی / آثار الباقیه 299.

471- ن .ک : خدمات متقابل 293 به نقل از: راوندی / تاریخ اجتماعی ایران 2 / 39.

472- ن .ک : کتب اسمانی 250.

473- ایران در زمان ساسانیان 347.

474- ایران در زمان ساسانیان 347.

475- همان 347.

476- همان 348.

477- ن .ک : خدمات متقابل 294 سعید نفیسی / تاریخ اجتماعی ایران 2 / 35.

478- ن .ک : ایران باستان 6 / 35.

479- خدمات متقابل 295 به نقل از: ایران باستان 9/93

480- یعقوبی / تاریخ 1 / 152

481- ایران در زمان ساسانیان 448 خدمات متقابل 395.

482- ن .ک : وسائل الشیعه 3 / 368 18 / 430.

483- همان 3 / 298.

484- ن .ک : خدمات متقابل 297.

485- ن .ک : موبد اردشیر آذر گشسب / پاسخ به اتهامات . تمام کتاب .

486- ایران در زمان ساسانیان 354 خدمات متقابل 355.

487- همان 355.

488- ن .ک : اردشیر آذرگشسب / آئین زناشوئی زرتشتی 22 29.

489- همان 31-34.

490- ن .ک : آئین سدره پوشی 21 25.

491- ن .ک : همان 10 11.

492- همان 12، 14، 15، 16.

493- ن .ک : اردشیر آذرگشسب / آئین کفن و دفن مردگان زرتشتی 22، 23، 31، 34، 35، 36.

494- ن .ک : خدمات متقابل 220 به نقل از: دکتر معین / مزدیسنا و ادب پارسی 53 54.

495- ن .ک : ایران در زمان ساسانیان 52.

496- ن .ک : خدمات متقابل 222.

497- ن .ک : معرفی کتب آسمانی

285 295.

498- ن .ک : خدمات متقابل 217 به نقل از: دکتر معین / مزدیسنا و ادب پارسی 240.

499- همان 108.

500- ن .ک : ایران در زمان ساسانیان 173 تاریخ ایران باستان 6 / 1524 خدمات متقابل 217 ایران و اسلام 109.

501- ن .ک : الملل و النحل 1 / 370 374، به نقل از پاورقی های مترجم آن .

502- شهرستانی / الملل 1 / 371 376.

503- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 269 272.

504- ن .ک : ملل و نحل 1 / 387، پاورقی مترجم .

505- ن .ک : ملل و نحل 1 / 394

506- ن .ک : ایران در زمان ساسانیان 169.

507- ن .ک : وندیداد 19 / 29، 36 منیوخرد 2 / 113 128 شایست و ناشایست 17 / 4 به نقل از: اردشیر آذر گشسب / آئین کفن و دفن زرتشتیان .

508- فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 212.

509- جان نسا / تاریج جامع ادیان 318 319.

510- ن . ک : مزدیسنا، زرتشت و حکومت 230، ترجمه عبارت از اردشیر آذرگشسب موبد زرتشتی .

511- تمام این مطالب از: مهندس جلال الدین آشتیانی / زرتشت ، مزدیسنا و حکومت / 230-233 به اختصار گرفته شده است .

512- همان 239.

513- همان 241.

514- همان 242.

515- همان 243.

516- همان 243.

517- آئین کفن و دفن زرتشتیان 12- 17. به نقل از متون مذهبی دوره ساسانی

518- 1-ن .ک / تاریخ ایران باستان 1/ 23 - 29 سایکس ج 1 / تاریخ 80.

519-1 - در اینجا آقای موبد مقداری تندروی کرده یا کم لطفی نموده است . (مؤلف)

520- پاسخگوئی به اتهامات ص 54 و 55

و 56 و 57 و 58 و 59 به قلم موبد اردشیر آذرگشسب .

521- پاسخگوئی به اتهامات ص 60 و 61 و 62 و 63 و 64 به قلم موبد اردشیر آذرگشسب روحانی دین زرتشت .

522- پاسخ گوئی به اتهامات ص 64 تا ص 72.

523- جواهر الکلام ج 5 ص 135 (جواهر چاپ جدید ج 30 ص 43)

524- اهل الکتاب عقیده و زواجا ص 326 تا ص 342 احکام اهل الذمه ابن قیم مبسوط ج 4 ص 210 جواهر ج 5 ص 135. (جواهر چاپ جدید ج 30 ص 43)

مانی ؟

((مانی)) یا ((مانس)) از پدر و مادری ایرانی در ((بابل)) به سال ((215)) میلادی متولد شد . پدر و مادر او با خاندان اشکانی خویشاوندی داشتند . نام پدر مانی ((فَتَکْ)) بود و نام مادرش ((نُوشیتْ)) یا ((پُوسیتْ)) یا ((مریم)) و از خانواده ((کمسرکان)) بود . ((مانی)) بی شک ایرانی بوده است . ولادت او در ((بابل)) دلیل بیگانه بودن او نیست ، زیرا که در آن روزگار منطقه بابل و پیرامون آن جزء شاهنشاهی ساسانی بود . برخی تصور کرده اند که نام ((مانی)) سریانی است ، ولی این قطعی نیست . احتمال دارد که ((مانگ)) به معنی ((ماه)) باشد؛ زیرا در لهجه ایرانی ((سنگسری)) به ماه ((مانگ)) گفته می شود .

تصویر خیالی موجود از مانی با هلالی احاطه شده که قرینه ای بر صحت این ادعا است . هر چند آثار مانی به زبان سریانی نوشته شده ، ولی او ایرانی است . باید دانست که زبان سریانی تا

حدی جنبه زبان علمی در ایران باستان داشته است .

دین مانی یکی از شاخه های دین زرتشت بود و عقیده به دوگرائی مسلما از دین زرتشت اقتباس شده بود ، ولی از گنوز یا عرفان ترسائی هم تاءثیر پذیرفته بود . مبلغان دین مانی هر جا می رفتند ، دین مانی را با مقتضیات محلی تطبیق می دادند؛ در شرق خود را زرتشتی و در غرب ترسائی معرفی می کردند . به این دلیل در جهان غرب مانی به عنوان یکی از بدعت گذاران مسیحی معرفی شده است .

مانی آئین زرتشت را مطالعه کرد و خود را مصلح آن شناخت ، هند را سیاحت کرد و با عقاید بودائی آشنا شد ، سپس به ایران بازگشت و به تبلیغ دین جدید پرداخت و آن را با ادیان زرتشتی و بودائی و مسیحی مطابقت داد . سپس تحت تعقیب روحانیون زرتشتی قرار گرفت و محکوم گردید و در سال 276 میلادی در سن شصت سالگی مصلوب شد : روز یکشنبه 20 مارس 242 میلادی در شهر تیسفون روز جشن بود ، روز تاجگذاری شاه جدید ، ((شاپور اول)) فرزند ((اردشیر بابکان)) که 16 سال پیشتر بر خاندان اشکانی چیره شده بود و دودمان ساسانی را پی افکنده بود .

در این روز مرد جوانی به نام ((مانی)) در کوچه و بازار شهر اعلام کرد که پیامبر آئین نوی است . در سال 242 میلادی ((مانی)) جوانی 26 ساله بود . ولی هنگامی که ((بهرام)) نوه ((شاپور)) او را به قتل رسانید ، شصت سال داشت .

((بهرام)) دستور

داد تا پوست او را کندند و پر از کاه کردند و به یکی از دروازه های شهر ((جندی شاپور)) در شرق ((شوش)) آویزان کردند . این دروازه تا چند سده بعد به نام ((دروازه مانی)) نامیده می شد . ((بهرام)) نه تنها ((مانی)) را کشت ، بلکه کوشش کرد که دین او را یکسره از بیخ و بن براندازد . ولی کوشش او بی نتیجه ماند و مانی گری در نتیجه تعقیب و زجر شکنجه ، آئین زیرزمینی شد . مانی آثاری از خود به یادگار گذاشت که فهرست آنها چنین است :

1- شاپورگان ، به زبان پهلوی .

2- انجیل زنده یا جاویدان .

3- گنجینه زندگی .

4- پراگماتیا (کتاب اعمال) .

5- کتاب رازها .

6- کتاب دیوها .

بیشتر این کتابها یا رساله ها به زبان سریانی و یا زبان آرامی خاوری نوشته شده است . (1)

پیروان مانی کتابهایی جعل کرده و به او نسبت دادند ، مانند کتاب کفالایا (فصول) که به منظور ترویج دین مانی نوشته شده بود و آثار دیگر از قبیل نیایش ها و مواعظ و تاریخ های جامعه مانوی و یا عبارات خستوانی و غیره ؛ ولی هیچکدام از این نوشته ها پایه های اصلی دین وی را متزلزل نکرده اند . روزگاری دراز تنها منبع اطلاعات موجود درباره مانی ، نوشته های مخالفان دین وی بود که به منظور رد و جرح عقاید مانی نوشته شده بود . ولی کشفهای بسیار مهم سالهای آخر سده 19 و آغاز سده 20 میلادی که در منطقه ((تورفان)) و

ترکستان چین ، و در ((کان سو)) و در غارهای نزدیک ((تُوْنْ - هُونْگ)) و نیز نوشته هائی که در ((فیوم)) (1931 م) در ((مدینه مادی)) بدست آمد ، مدارک بسیار استوار و اصیل در اختیار پژوهندگان گذاشت . این مدارک که عبارت از کتابها و نوشته های پوسیده با تجلید و نقاشی های زیباست ، هنوز کاملا خوانده نشده است . بخش مهمی از این نوشته ها به زبان اصلی نویسندگان آن بدست ما نرسیده ، بلکه بیشتر ترجمه هایی است به زبان ((چینی)) یا ((ایغوری)) یا به یکی از زبانهای ایرانی (سغدی ، پارتی ، پارسی) در ترکستان و یا به زبان ((قبطی)) در مصر . نوشته های مانی به چندین زبان تاءلیف و ترجمه شده است . (2)

واژه ((مانی)) را که در منابع اروپائی ((مانیکه)) یا ((مانیخه)) خوانده می شود ، بعضی ها تحریف ((مانی حی)) دانسته اند؛ ولی این احتمال بعید به نظر می رسد . در پاره یی از نوشته های کهن گفته شده که ((مانی)) لنگ بوده است . این تهمت معاندین دین مانی است ؛ زیرا که او پیوسته در سفر بوده و تبلیغ می کرده است و وجود چنین نقصی در او احتمال بسیار ضعیفی است .

زادگاه مانی ظاهرا ((بابل)) بوده ، ولی ریشه خاندان وی از ((همدان)) بوده و در سال 216 میلادی بدنیا آمده ؛ یعنی در روزگار پادشاهی ((اردوان اشکانی)) . ((پوئش)) بعید نمی داند که ((مانی)) با اینکه در سالهای نخستین دوران ساسانی خود

را مبعوث دانسته و دین خود را آشکار کرده است ، از تاءثیر دوران پادشاهان اشکانی که یونانی منش بودند و به دین زرتشت دلبستگی کمی داشتند برکنار نمانده و در صدد برآمده باشد تا دین نوی به جهانیان عرضه کند . . . (3) در متون مکشوفه قبطی و تو زمانی جریان اتهام و احضار مانی به دربار بهرام شاه چنین آمده است : ((مانی حتی لحظه یی خود را ناتوان احساس نکرد ، تا به هرمزد اردشیر رسید . سپس خواست تا راهی کشور کوشانها بشود؛ ولی راه را بر وی بستند .

در آنجا مانی با دلی سرشار از نومیدی و خشم بسوی شوش روانه شد . . . و سرانجام به تیسفون رسید . در طول سفر ، مانی گاهی اشاره به مصلوب شدن خود می کرد و می گفت مرا ببینید تا از دیدار من سیر شوید . تن من بزودی از شما دور خواهد شد . سپس دستورهای دقیقی به همراهان خود داده ، گفت : مراقب کتابهای من باشید ، از نزدیکان و وابستگان من پرستاری کنید . . .

مانی چون به درگاه ((بهرام)) رسید . . . شهریار بر سر سفره بود . . . و درباریان خبر دادند مانی آمده و در ورودی کاخ منتظر است . شاه فرمود که به مانی بگوئید که منتظر ایستاده باش که من خود پیش تو می آیم . . . بهرام گفت : شما به چه درد می خوردید ؟ نه به جنگ می روید و نه به شکار ، شاید وجود شما به عنوان پزشک شفابخش

سودمند باشد ، ولی همین کار نیز از شما ساخته نیست .

خدایگان در پاسخ گفت : از من هیچ زیانی به شما نرسیده ، من به شما و خاندانتان خدمتها کرده ام ، من بسیاری از خدمتگزاران شما را از شر افسونگران و دیوان رها کرده ام و گروهی دیگر را که بیمار بودند ، شفا بخشیدم و . . .

بهرام با لحنی استهزاآمیز از وی پرسیده بود : چه کسی به تو گفته است که کارهای تو مهمتر از کارهای این جهان است ؟

خدایگان مانی در پاسخ گفت : از همه بزرگان و اشراف که در اینجا حضور دارند بپرس تا به تو بگویند درباره من چه می دانند ، من استادی ندارم و دانش خود را از هیچ آموزگاری فرا نگرفته ام . . . آموزگاران من خدا و فرشتگان اند ، من حامل پیامی هستم که خدا بر من فرستاده . . .

شهریار گفت : چرا ایزد بزرگوار تو را به عنوان آورنده پیام خود برگزیده است ، در حالی که سرور و دارنده این سرزمین ماییم نه تو . . .

خدایگان در پاسخ گفت : فرمان و نیرو از آن یزدان است ، نه تو . . . هر نظری درباره من داری از آن نمی گریزم . . .

شهریار فرمود که زنجیر به دست و پای خدایگان نهادند و وی را به زندان بردند . (4)

آئین ، کلیات

ترکیبی از دیگر معتقدات

دین مانی ترکیبی است از معتقدات مردم بابل و ایران و اصول بودائی و مسیحی . در نظر وی رستگاری همگانی و متحد ساختن تعالیم و آداب و

رسوم قدیم است . در نظر مانی دو نیکی و بدی در مقابل یکدیگر قرار دارند . نیکی و نور و روح در یک طرف ، بدی و تاریکی و جسم در سمت دیگر است . جهان ترکیبی از نیک و بد است . مانند انسان که هم دارای جسم است و هم روح دارد ، در نتیجه اتحاد نیکی و بدی در آن هویدا است . روح در زندان بدن بسر می برد و باید از طریق تعالیم مانوی آن را آزاد ساخت . چون ارواح پاک شدند و جای طبیعی خود را در آسمان نور بدست آوردند ، انقلاب عمومی بوجود می آید و پایان عمر کنونی جهان یا جهان کنونی اعلام می گردد . به عقیده مانی ، کتاب عهد قدیم متعلق به امیر تاریکی است و نوشته های پولس رسول بی ارزش است . عیسی پیامبر راستین نور است و زندگی جسمانی و مرگ او صورت ظاهر است . مانی همان روح القدس است که ظهور او را حضرت عیسی قبلا خبر داده است و وظیفه دارد در تکمیل ادیان بکوشد . پیروان مانی دو دسته اند : گروه اول ((برگزیدگان)) یا مردم بسیار نیکوکار که ازدواج نمی کردند و گوشت (بجز ماهی) و شراب نمی خوردند . گروه دوم : ((شنوندگان)) که زندگی معمولی داشتند و ازدواج می کردند ، ولی باید از مال پرستی و دروغگویی دوری کنند و گرد آن امور نگردند . در دین مانی روزه گرفتن و نماز خواندن برای خورشید و ماه و منبع نور معمول بود و نیز آدابی بشرح زیر

است :

1- مراسم وارد ساختن مردم به دین .

2- تعمید یا نام گذاری .

3- اتحاد یا تقدیس برادرانه غذای مشترک .

مرگ نیز گاهی عنوان تسلی و تسلیت داشت . (5)

الف : جهان بینی

((مانی در راه بهره گیری از منطق بودائی گری فراتر هم رفت ، به حدی که تولید مثل را بر خود و گروه برگزیدگان مانوی حرام کرد و احتراز از زناشویی را بر ازدواج برتر دانست . . . مانی از ((زرتشت)) اندیشه تقسیم نیروهای جهانی را به دو مبداء نیکی و بدی که ((دُوبُن)) نامید ، اقتباس کرد و ((روشنایی)) را مظهر ((نیکی)) و ((تاریکی)) را مظهر ((پلیدی)) دانست . بعدها مانی این تعبیر را بدین صورت درآورد که ((خدایِ)) ترسایان ، خدای نیکی هاست و ((یَهْوَه)) خدای تورات ، خدای بدی هاست .

((بورکیت)) مؤ لف کتاب ((آئین مانی)) (به انگلیسی) می گوید : ((مانی به عقیده خودش ، پاسخ پرسشی را که از روزهای نخستین آفرینش در دل های آدمیان در حال خلجان است داده بود . آن پرسش این بود که : اگر خداوند بزرگ که این جهان را در مدت شش روز با شتابزدگی آفرید و بخشنده مهربان نیز هست و هر چه در این جهان است ساخته و پرداخته دست اوست ، چگونه و برای چه شر را آفریده و این چند روزه مهلت آدمی را با هزاران بیم و خطر و ناراحتی تؤ ام ساخته ؟ غالب دین های موجود ، پاسخ این پرسش را یا اصلا نداده اند و یا مثلا آفرینش شیطان

را پیش کشیده اند و وجود او را مایه آزمایش آدمیان دانسته اند . در حالی که سرشت آدمیان برای سازنده آن ناشناخته نبوده تا نیازی به آزمایش مجدد و ملاحظه ابلیس داشته باشد . گروه دیگر معتقدند که کارگاه آفرینش مانند دستگاه پیچیده ای است که بشر نمی توانه بر همه رموز و اسرار گردشش پی ببرد . آنچه که در اندیشه ناسازگار و در فکر کوتاه ما شر پنداشته می شود ، خیری است که راز آن بر ما و عقل نافرجام ما پوشیده است . هر رنج و راحتی که در زندگی پیش می آید و ما از دلایل آن بی خبریم ، حکمتی دارد و ساخته و پرداخته دست توانای خداست .

اما مانی معتقد است که خیر و شر هر دو قدیم اند و قائم بذات ؛ جهان از روز ازل مرکب از دو منطقه بکلی مجزا بوده است : منطقه تاریکی و منطقه روشنایی . منطقه تاریکی ، منطقه بدیها و پلیدیهاست و منطقه روشنائی ، منطقه نیکی مطلق . در گذشته این دو قلمرو یعنی روشنائی و تاریکی از هم جدا بودند . ساکنان منطقه تاریکی ، روشنائی را می دیدند و به زیبائی آن پی می بردند ، ولی امید دسترسی به آن را نداشتند و همه در پلیدیدها و پستیها غوطه ور بودند . روزی اتفاقی افتاد و در اثر آن خدای بدیها توانست بخشی از نیکی یعنی روشنائی را به چنگ آورد ، و در نتیجه نیکی و بدی یا تاریکی و روشنائی بهم آمیخته شد؛ جهان موجود ، نتیجه این پیش آمد و این

آمیختگی است . مانی می گوید : سازنده این جهان (جهان ما) خدای تاریکی است ، یعنی بدیها؛ ولی جزئی از روشنائی به اجزاء جهانی که ساخته است ، آمیخته شده و در نتیجه ، جهان بر اثر آمیزش تاریکی و روشنائی بوجود آمده است . خدای نیکی ، جنگ افزار برای پیکار با بدی ها ندارد و نمی تواند وضع گذشته را بازگرداند؛ روشنائی را از تاریکی جدا کند . آمیزش روشنائی و تاریکی پدیده بی برگشتی است .

ب : ایدئولوژی انسان

وظیفه انسان در دین مانی این است که بخش روشنائی را که در کالبد وی اسیر تاریکی است ، تا می تواند آزاد کند؛ یعنی از گسترش جهان مادی جلوگیری کند ، از آوردن فرزند و زناشوئی که باعث رشد و پهناور شدن قلمرو اهریمن است خودداری کند ، و به نابودی و انحطاط عالم هستی یعنی آزاد ساختن روشنائی از زندان تاریکی ، در حدود امکان خود کمک کند .

((انسان نخستین)) هنگامی که آفریده شد ، پنج عنصر درخشان برای وی همچون پوشش یا زرهی بود که بر تن پوشیده بود . . . از این عنصرهای پنجگانه ، چهار عنصر باد و خاک و آتش و آب بود . . . عنصر پنجم فروهر یا اثیر بود . هنگامی که انسان نخستین زره های پنجگانه مذکور را پوشید ، به کمک فرشته ای که افسار پیروزی را در دست داشت کوشید تا سرور جهان تاریکی را هزیمت دهد؛ ولی نتیجه ، نامیمون و نومیدی بخش بود و ((انسان نخستین)) در میدان جنگ بیهوش افتاد و پادشاه تاریکی ها پنج

عنصر روشن را بلعید .

این جنگ در ((سرنوشت بشر)) اهمیت بسیار داشت . در این مرحله ، انسان نخستین با اینکه پنج عنصر روشن را از دست داده بود ، خود در خطر نبود و با پلیدی نیامیخته بود و بدین دلیل توانست به ژرفنای گرداب تاریکی ها برود و ریشه های پنج عنصر شب (یا ظلمت) را آنچنان ببرد که از بالیدن باز ماند . یعنی انسان دوباره با کمک خدای بزرگوار به میدان کارزار برگشت و نیروهای تاریکی را اسیر گرفت . اشغال سرزمینی روشنی به دست عوامل تاریکی متوقف شده بود . ولی معنای پیروزی این نیست که همه آسیب ها و تیره روزیهای آدمیزاده جبران شده باشد . فرشته های تاریکی شکست خورده و اسیر بودند ، ولی عنصرهای پنجگانه درخشان را بلعیده بودند و قلمرو روشنائی که محروم از پنج عنصر اصلی شده ، با همه پیروزیش پریشان و ناتوان افتاده بود .

آشوب در جهان امروزی پیش آمد که فرمانروای تاریکی ها توانست بخشی از قلمرو نور و روشنایی را تصرف کند .

انسان نخستین ((آدم)) نیست ، بلکه چیزی است شبیه ((پروتوس آنتروپوش))؛ جزئی از ((خدا)) که با ((خدا)) از یک ریشه است .

خدا

مانی اساس دوگانگی ((جوهر هستی)) را در دین خود حفظ کرد ، ولی تعبیرات دور و دراز و عجیب و غریبی برای آن قائل شد . مانی می گفت که ((خدای روشنائی)) در کاخی با شکوه و جلال که متناسب با جوهر وجودش است جای دارد ، در حالی که تاریکی در محلی زشت جای دارد . و

او را نیز درخت مرگ گویند . در نظر او همه دنیا مرکب از این دو جوهر است ولی سه چهارم فضا یعنی خاور و باختر و شمال ، جزو قلمرو درخت زندگی است و درخت تاریکی فقط در بخش نیمروزی جهان ریشه دوانیده است .

خدای بزرگواریها پنج نشیمن دارد : ((حس)) ، ((وجود)) ، ((اندیشه)) ، ((تخیل)) و ((اراده)) . این پنج نیرو لازمه وجود یک فکر سالم و استوار است .

((خدای)) مانی خدایی است غیر از ((یهوه)) کتاب عهد عتیق ، ((خدای)) مانویان ((خدای روشنائی)) است و مظاهری که به نام مادر زندگی ، انسان نخستین و پیامبر و چیزهای دیگر در آئین مانی آمده ، چیزی جز ظهور نیروی روشنائی نیست .

این مظاهر جاودانی نیستند ، زیرا که به نظر می رسد موجودیت آنها نتیجه نیازی است که به مناسبتی بوجود آمده ؛ مانند ظهور فرشته خدا در بخشهای نخستین عهد عتیق . مانی تضادی بین خدا و آفریده های او نمی دید ، تضاد برای او در قلمرو روشنائی و تاریکی مجسم بود .

نتیجه

جهان بینی مانی و سازمانی که او برای عالم قائل است ، مانند بسیاری از داستان های مذهب جنبه رمزی دارد و اگر این قصه و نظائر آن توجیه نشود ، مجموع گفته های مانی افسانه هائی بی سر و ته به نظر می رسد . با این همه ، این افسانه میلیونها نفر را در مدتی بیش از هزار سال بخود مشغول ساخته است . افسانه پیدایش و دیگر افسانه های مربوط به آسمان و

زمین ، همه از یک سرچشمه منشاء می گیرند که در اصل یکی هستند .

پیروی از اصول عقاید مانی که پایه آن تقسیم نیروهای کیهانی بر دو اصل روشنائی و تاریکی است ، آنچنان در نهاد بشر به صورت غریزی نهفته است که حتی فیلسوفان بزرگ و ژرف اندیش امروزی مانند ((کارل یاسپرس)) نیز از تاءثیر آن برکنار نیستند .

((یاسپرس)) در کتاب ((فلسفه من)) می گوید :

حقیقت ، جهان ناشناختنی است ، ولی آنچه ما می بینیم از دو حال خارج نیست : جهان یک جنبه منطقی و یک جنبه غیرمنطقی دارد .

یاسپرس جنبه منطقی را آئین روز و جنبه غیرمنطقی را سودای شب می نامد . روز روشن است و شب تاریک و پر از پرسشهای بی پاسخ .

وی می افزاید : جهان منطقی ، یعنی قلمرو روشنائی پر از گرفتاری ها و دشواریهایی است که جهان لامنطق بوجود می آورد . تاریکی از همه سو در روشنائی رخنه می کند و با طوفانهای دیوانه وار و آشوبی که بوجود می آورد ، همه ما را بسوی ژرفنای عدم و نیستی راهنمایی می کند . با این همه ، آئین روز یعنی منطق روشنائی می کوشد تا به اندیشه های ما سامان بخشد و از راه دانش و خرد زندگی را زیباتر کند ، ولی سودای شب کورکورانه بناهای آباد را ویران می کند و با همه نیروی خود ، بی آنکه هدف و قصوری داشته باشد ، بر موجودات می تازد و جهان هستی را در هم می ریزد . کشمکش میان آئین روز و

سودای شب در درون خود انسان هم جریان دارد؛ یعنی از یک سو خود ما را براه نیکی می خواند ، ولی غرایز طبیعی ویرانگری را به ما تلقین می کند . ما می توانیم راه خود را برگزینیم ، ولی راه سودای شب و تاریکی مخرب هم برای ما باز است و این دو گرایش مانند همزادانی هستند که پیوسته در درون ما ناظر و مراقب یکدیگرند . انسان نمی تواند از آثار جوهر اشیاء در امان بماند ، جوهری که ماهیت آن برای ما الی الابد ناشناخته خواهد ماند و هر لحظه ما را با مخاطرات اسرارآمیز و مجهول مواجه خواهد ساخت . (6)

عقاید اصول اساسی

((احکام خرد و روش های نیکوکاری ، همه ، یکی پشت سر دیگری ، با نظم و ترتیب از طریق پیکهای ایزدی برای ما فرستاده شده . آورنده این پیام برای مردم روزگاری از هندوستان بود و ((بودا)) نام داشت ، روز دیگر ((زرتشت)) بود که از سرزمین ایران برخاسته بود . زمانی هم ((عیسی)) بود که روشنائی خدا را به باختر زمین ارمغان آورد؛ واپسین پیامبر آخرالزمان من هستم یعنی ((مانی)) که از مرز و بوم بابل می آیم .))

((مانی . کتاب شاپورگان))

((ای منادی بزرگ ! تو روان مرا از خواب بیدار کردی .))

((از نوشته های تورفان))

آئین مانی سه جنبه دارد : نخست اینکه آئین وی جهانی است ، بحدی که مانی معتقد بود که آئین وی تنها آیینی است که خواهد توانست همه جهانیان را زیر بیرق خود گرد آورد . در نظر مانی ، آیینی که وی پیامبرش بود

، شکل نوی از وحی هایی است که بر پیامبران نازل شده و مانی پیامبری است که به نوبه خود پیوند میان خدا و آدمیان را تاءمین می کند .

مانی می گوید که وی آخرین حلقه زنجیر وحی ها و پیامبر آخرالزمان است . در کتاب شرعیات مانی که به زبان چینی ترجمه شده ، مانی خود را پیامبر هزاره حوت می داند که آخرین هزاره عمر جهانیان است .

مانی خود را ((پاراکلت)) یا ((فارقلیط)) می خواند و معتقد بود که دانش وی دانش کامل است . . تعالیم مانی حاوی همه تعالیم گذشته است ، ولی از همه آن تعالیم در راه شناسائی جهان دورتر می رود . آموزش های مانی مانند آموزش های پیشین بر اثر وجود مرزهای جغرافیایی محدود نمانده است . مانی می گفت که اخگر امیدی که در گفته های وی موجود است ، خاور و باختر را روشن خواهد کرد و پیام وی در همه جا و با هر زبانی شنیده خواهد شد . . .

جنبه دوم دین مانی جنبه جهانی و جنبه تبلیغی آن است . مانوی گری خود را تنها دین راستین همه جهانیان فرض می کرد ، و تبلیغ و ترویج آن را وظیفه دائمی هر مانوی می دانست . مانوی پیوسته در سیر و سِفْرِ بود و خود را خدمتگزار دین خدا و پیشوای دعوت به زندگی و دعوت به رهائی می دانست . از این رو شاگردان مانی با پیروی از استاد ، همه پیک و پیامبر بودند . هر مرد مانوی سخنران و خطیب خستگی ناپذیری بود که باید

همیشه و همه جا مردم را به بیداری و رهائی دعوت کند . . .

آرمان مانویان سیر و گشت و گذار و تصرف جهان است . در کتاب ((جامع مانویک)) به زبان چینی آمده است : ((کسانی که بدون احراز ضرورت در گوشه یی تنها می نشینند ، گروه بیماران اند .)) مانی بالعکس از گروه برگزیدگانی که نمی خواهند همیشه در یک محل مقیم باشند و می خواهند دائما در حال راه پیمائی باشند ، تجلیل می کند . می گوید این دسته که جز ایمان استوار خود ، جنگ افزاری ندارند ، باید همه جا بروند تا جانوران درنده و دشمنان کینه توز خود را وادار کنند که به کنامهای خود پناه برند و از سر راه آنان دور شوند .

جامعه راستی یعنی ((جامعه مانوی)) را مانی بر روی هفت ((کتاب)) بنیاد کرده است . و همو گفته است که متن کتاب های وی قطعی است . هیچ دبیر و نسخه بردار نباید هیچگونه تغییری در آن بدهد . مانی در این کتاب ها در کمال وضوح و روشنی دانش جهانی کامل و عاری از هر گونه ابهامش را به ودیعت سپرد . از مجموع این نوع نوشته ها تصور می شود که دین مانی یک دین ترکیبی بوده است . خود مانی گفته است که : ((نوشته ها و عقاید خردگرایانه و مکاشفات و رمزها و سرودهای جامعه های مقدم بر من ، همه در آیین خردی که من پیامبرش هستم گرد آمده ، آن چنان که چشمه ها و جویبارها به سوی رودی سرازیر می

شوند که همه آب ها را بر می گیرد . کتاب من همه نوشته های کهن را حاوی است .)) مانی از بودا ((تناسخ)) ، از زرتشت ((دوگرائی)) و از ترسایان ((ظهور فارقلیط)) و نقش عظیم مسیح را به وام گرفته . با این همه ، نظام اندیشه مانی ، تلقین ادیان مختلف نیست . آنچه مانی می خواست ، دست یافتن به حقیقتی بود که مجرد و کلی باشد ، تا جایی که بتوان آن حقیقت را به اشکال گوناگون بیان کرد و با اوضاع محیطها و تعالیم دور از یکدیگر تطبیق داد؛ به نحوی که وحیی را که بر وی نازل شده ، بتوان به قالب های مختلف ریخت بی آنکه ماهیت اصلی آن خدشه دار شود . به این ترتیب ، عناصر هندی و ایرانی و ترسایی در دین مانی به منزله اجزاء ترکیب کننده دین وی می باشند و سیمای جامعه یی را پیدا می کند که پیامبر آن ، با تعمق و ژرف بینی اندیشه ها ، خود را با آن پوشانده است .

((پوئش)) عقیده دارد که برای تعریف مانوی گری واژه ((گنوس)) از هر واژه دیگر مناسبتر است . مانی دوران جوانی خود را در میان گروه گنوسی های مغتلسه (تن شویان) گذرانده ، خود وی اذعان داشته که با عقاید دو تن از گنوسی های بزرگ آشنا بوده و به مکاشفه گنوسی نیکوته دسترسی داشته است . اندیشه های مانی با جنبه عرفانی (گنوسی) ارتباط داشته و وی را باید از گنوسیان شمرد . . . مانوی گری مانند همه

فرقه های عرفانی (گنوسی) زاییده دلهره یی است که وضع انسان در جهان ، در بردارد . انسان اندیشمند در می یابد که وضعی که آدمی در آن قرار گرفته ، عجیب و تحمل ناپذیر و بی شک بد است . انسان درک می کند که روح انسان اسیر جسم است و جسم اسیر جهان است که همه پدیده های آن با بدی آمیخته شده است ؛ بدی ای که آدمی را پیوسته تهدید می کند و آلوده اش می سازد . با این همه ، انسان دنبال رهایی است . ولی اگر انسان می تواند این نیاز را یعنی نیاز رهائی را درک و می خواهد روزگاری که به خودش به خودش تعلق داشت و از اصل خود دور نیفتاده بود ، دوباره بیابد و آزاد بشود و به حد کمال پاکی برسد ، باید نتیجه گرفت که آدمی بالاتر از محیطی است که در آن زندگی می کند و با اندام خود و زمان خود و جهان خود بیگانه است . . . حال که انسان خود را شناخته و دریافت که در این جهان بیگانه است ، ناچار در می یابد که خدا نیز در این جهان بیگانه است .

آری خدا ، خدایی که سراسر نیکی و راستی است ، مسلما این جهان پر از رنج و دروغ را نساخته و نخواسته است و مسئول وضع این جهان و موجودات مادی آن نیست . مانی با این مقدمات ناچار است بگوید که : بساط آفرینش را که ما می بینیم ، موجود دیگری که پست تر از خدای بزرگوار است و

شاید هم دشمن و معارض خدا است ، بوجود آورده است . مانی مانند همه نوسیها به مرحله وجود ((دُوبُنْ)) می رسید : یک ((بنْ)) خدای بزرگ است که سراسر نیکی است و ((بنْ)) دیگر که قادر قاهر و آفریننده و سازنده بساط زندگی است . و باز مانند همه گنوسی ها ، مانی به این نتیجه می رسد که شناختن خود و خدا متضمن رهائی است . شناخت خدا عبارت از باز شناخت خود است . یعنی جستن و یافتن و بدست آوردن ((مَن)) واقعی که نتیجه آمیخته شدن با جعل که نتیجه آمیخته شدن جسم با ماده است ، می باشد .

در آئین مانی شناخت خود عبارت است از تصاحب بخشی از نوری که در نهاد آدمی است ، نوری که ریشه آسمانی دارد و با اینکه اکنون به حال زاری افتاده ، پیوند خود را با جهان بالا نبریده است . مانی معتقد است که خدا و روان هر دو از یک اصل هستند و روح یا روان بخشی از خدا است . یعنی جزیی از خدا به زین آمده و با جسم و ماده و کالبد تیره بدن و پلیدی هایش آلوده شده . با این حال ، خدا بخش های الهی را که اکنون اسیر است و رنج می برد ، فراموش نکرده است و روزی خواهد رسید که خدا بخش نور را به خود خواهد خواند و انسان به مرحله اتحاد خواهد رسید . به این ترتیب ، رهائی انسان در واقع رهائی خدا است . یعنی خدا روزی رهانده و رهاینده خواهد شد ، و انسان در

این نقش شریک خواهد بود . آن بخش از انسان که باید نجات یابد ، ((روان آدمی)) است و رهاینده ((هوش و خرد)) آدمی است . این بخش از آدمی بخش برین آدمی است که شناسائی از آن حاصل می شود و مظهر آن فرستاده های ((روح القدس))اند و به سخن دیگر ، ((خرد)) آدمی ، خدا با جنبه های فعال و روشنگر و رهاینده اش است . (7)

خلاصه : مانی پیش آهنگ صلح و آشتی بود و بکار بردن جنگ افزار و جنگاوری را جایز نمی دانست . . . (8)

عقاید مانی رنگی از یاءس و بدبینی داشت . وی جهان را وادی اشک و خون و بشر را مرغی آشیان گم کرده می دانست که به اسارت و سرگردانی و بی خانمانی محکوم است . مانی بساط آفرینش را شایسته دوام و بقا نمی دانست و منتظر روزی بود که کبوتری که از بلندیهای آسمان به زمین آمده ، دوباره به جایگاه اصلی برگردد و نی ای که از نیستان بریده شده ، دوباره به نیزار بپیوندد . این عقاید ، همه کوششهای انسان را بیهوده می ساخت و متضمن محکومیت بی برگشت سازمان ها و طبقه حاکم یعنی فرمانروایان و روحانیون بود . در نظر ((مانی)) ، فرمانروایان مبعوثان اهریمن اند که بر حسب سرشت خود محکوم به تبهکاری هستند ، و دوزخیانی هستند که هر کدام بر گوشه ای از دوزخ فرمان می رانند . آن چنان که روحانیون هم افسونگرانی هستند که با افسون ها و وعده های رایگان ، توده را تخدیر می کنند و رنجهای

امروزی را به امید فردای موهوم پر از شادکامی و سرور ، قابل تحمل می سازند . در نظر مانی زندگی سیلی است که سراسر ، ((زنده ها)) را به گرداب ((فنا)) می برد ، و هر بنایی که در گذر این سیل ساخته شود ، خلل پذیر است و دیر یا زود ویران خواهد شد . (9)

عقاید مانی با سازمان جامعه های انسانی معارض بود و ناچار مانی و پیروان و گفته ها و نوشته هایش بی امید برگشت به راه نیستی رفتند . . . (10)

مانی کتاب ((شاپورگان)) را ظاهرا به فارسی (پهلوی) نوشته است و به ((شاپور اول)) تقدیم داشته است . در این کتاب از مسائل مربوط به این جهان و جهان دیگر بحث شده و ضمنا مطالبی هم درباره رویدادهای زندگی مانی دربردارد . ((انجیل جاویدان)) که در دست نیست ، از آثار دیگر او است . ابوریحان بیرونی جمله ای را از این کتاب نقل کرده است : ((من فارقلیط هستم و واپسین پیامبران)) . کتاب دیگر او ((کنزالحیوه)) نام دارد که فقط چند جمله از آن در کتابهای دیگران نقل شده است . ((پراکماته یا)) اثر دیگری است از مانی که در دست نیست . نام کتاب نشان می دهد که فرهنگ یونانی در مانوی گری تاءثیر داشته است . ((سر الاسرار)) یادگاری دیگر از مانی است که از ((دیصانی گری)) بحث کرده ولی چیزی از آن در دست نیست . ((کتاب سفر)) ششمین کتاب شناخته شده از مانی است . (11)

تعالیم و احکام

مانویان مردمی با عفت و پرهیزکار بودند و به

این دلیل حتی در عقاید مربوط به جهان بینی و آغاز آفرینش ، سخن از وصلت و نزدیکی و آمیزش نمی رود . در نظر مانی تولید مثل چیز خوبی نبوده و وظیفه هر مانوی این بود که بخش روشنایی را که در تن های موجودات زنده زندانی است آزاد کند ، و با تولید مثل ، حادثه ناگوار روزگار آغاز پیدایش جهان آفرینش را تکرار نکند . مانویان هرگز نان را نمی شکستند ، زیرا اعتقاد داشتند با این کار بخش نوری را که در درون آن نهفته است ، می آزارند . (12) این گروه مانند درویشان و صوفیان راستین از نبرد و رزم پرهیز داشتند و احکام سرنوشت را بی مقاومت و ستیزه جوئی می پذیرفتند . از آزار مردم و جانوران پرهیز داشتند و خوردنی برای یک روز و رخت و کاچال برای یک سال ذخیره می کردند . (13) در دین مانی روزه گرفتن و نماز خواندن برای خورشید و ماه و منبع نور معمول بود و نیز آدابی بشرح زیر داشت : 1- مراسم وارد ساختن مردم به دین . 2- تعمید یا نام گذاری . 3- اتحاد یا تقدس برادرانه غذای مشترک . (14) مانویان در نیمروز ، یک وعده غذا می خوردند و مرده ها را عریان به خاک می سپردند . نوشته های خود را بر روی چوب حک می کردند . در معابد عود ناب می سوزاندند و ((آگاریک)) سرخ می خوردند .

بزرگان این گروه کلاه بنفش بر سر می نهادند و طیلسیان بر تن داشتند ، زنان مانوی سرپوش سیاه و جامه

های سپید می پوشیدند . زن و مرد با هم دست می دادند و چیزی از یکدیگر نمی خواستند . (15) مانی می گفت که تولید مثل باید محدود باشد ، از کشتار یکدیگر باید پرهیز کرد و از کشتن جانوران اجتناب ورزید . مانی معتقد به بزرگداشت عوامل طبیعت بود؛ و ((اهریمن)) را فرمانروای زمین می دانست . (16)

((آثار و شعائر ظاهر دین مانی ساده بود و عبارت بود از نماز و غنا (که مانویان آن را دوست داشتند و موسیقی نزد آنها جزو مثوبات بود و آن را هدیه ای از آسمان می شمردند) و روزه و افطار برگزیدگان و نشان دادن ((مشت)) به عنوان ((رمز)) و ((بوسه صلح)) و ((سلام برادرانه)) و ((اقامه عید بما)) یعنی حضور مؤ منین در پای تخت گاه عیسی که مانی بر آن جلوس کرده است . مؤ منان مانوی مذهب بر پنج درجه تقسیم می شوند که درجه پائین تر آنها در عربی ((سماعین)) (به فارسی : نغوشاک) و بالاتر از آن ((صدیقیین)) یا ((مجتبین)) و یا ((برگزیدگان)) (به فارسی ، ((خروهخوان ، یا ((آردا)) و یا ((یزدآمد)) یعنی واعظ) خوانده می شوند و بعد در مراتب بالاتر (قسیس)) (به فارسی : ((مهستک)) یا ((مان سارار))) 360 نفر ، و ((مشمس)) یا ((اسقف)) (به فارسی : ایسپسگ) که 72 نفر بوده اند و ((معلم)) یا ((رسول)) (به فارسی هموزاک یا موژک) که بالاترین درجات مراتب مانوی بعد از ((امام)) (به فارسی : دین سارار یعنی خلیفه مانی)

بودند و عدد آنها محدود به دوازده نفر بوده است . یک درجه بالاتری هم در برخی مآخذ به اسم سریانی ((کفلیالا)) ذکر شده که فقط پنج نفر از آنها در دنیا می توانست وجود داشته باشد . ((صومعه)) مانوی مرکب از پنج تالار بوده که یکی اختصاص به ((کتب و تصاویر)) داشته و دیگری برای ((روزه و خطابه های مذهبی)) و دیگری برای ((عبادت و اعتراف)) و دیگری برای ((تعلیمات مذهبی)) و دیگری برای ((مؤ منین)) (ظاهر برگزیدگان) بوده است . مانویان مشترکا در آن جا زندگی و سکنی می کنند تا با اهتمام و شوق کامل به طریقه عالی مذهبی خود عمل کنند .

آنها نباید بناهای مخصوصی جدا جدا با مطبخ ها یا مخزن های جداگانه بر پا کنند و باید هر روز غذای غیرحیوانی بخورند .))(17)

مانی شناسان ، ((دین مانی)) را با ((دین ماندائی)) مرتبط می دانند

. . . ماندائیان از ارواحی که مظهر روشنایی هستند ، یاری می طلبند و هرگز به ارواحی که مظهر تاریکی است ، متوسل نمی شوند . (18)

مانویان در هر ماه نصف روز روزه می گرفتند و در 24 ساعت چهار مرتبه نماز می خواندند . برای نماز ، وضو می گرفتند و اگر آب نبود ، با خاک تیمم می کردند . در هر نماز ، 12 مرتبه سجده می کردند . یکشنبه و دوشنبه روز مقدس بود .

صدقه دادن واجب بود . دادن آب و نان به کفار جایز نبود ، زیرا موجب پلید شدن ذرات نور نهفته در آن می شد .

جامعه مانوی با مرگ وی درهم ریخت ، ولی عقاید او از میان نرفت . راهبان مسیحی در جهان باختر آنچنان تحت تاءثیر مانی قرار گرفتند که تورات را تحریم و مانویان را پاکان می نامیدند . (20) مانی گری بزودی در شبه جزیره بالکان و ایتالیا و فرانسه و مصر هم راه یافت . . . (21) سرنوشت مانوی گری و تولد و مرگ مکرر آن از شگفتی های تاریخ بشر است . دین مانی در زادگاه خود ایران بزودی خفه شد ، سپس در ترکستان و چین و منطقه تورفان زندگی از سر گرفت ، زمانی هم در شمال آفریقا ، مصر ، تونس ، روم و . . . گسترش یافت .

در کشورهای مسلمان ، مانویان به نام زندیق و قرمطی و غیره در لایه های ناپیدای اجتماع زندگانی زیرزمینی داشتند ، و مانند نخجیر که صیادان سر به دنبالش نهاده باشند ، با وضع دردناکی زندگی می کردند و پس از آن که سالها در مقابل فشارها مقاومت کردند ، سرانجام از میان رفتند . در سده های 11 و 12 میلادی در آناطولی و بالکان گروهی به نام بوگومیل دوباره پرچم این سپاه شکست خورده را برافراشتند . . . . (22)

گسترش مانی گری بر اثر وجود مرزها و موانع سیاسی و مذهبی و زبانی متوقف نشد و در طول چهار سده در جهان لاتین شیوع یافت و نه سال تمام (364-373 م) سنت آگوستین پیرو دین مانی شد . سنت آگوستین از قدیسان دین ترسائی است . او پس از قبول دین مانی مطالبی درباره آن

نوشت . به گفته ابن ندیم در الفهرست : نخستین گروه ایرانیانی که بغیر از سامانیان در ماوراءالنهر مستقر شدند ، مانویان بودند . (23) مانویان ایران خاوری در سده پنجم جامعه مستقلی داشتند و ((مارشاد اورمزد)) از آنان حمایت می کرد . مانویان در تورفان نیز اجتماع کرده بودند . (24) در سده های هشتم و نهم میلادی از پادشاه پکن خواسته شد تا به مانویان اجازه بنای معبد در برخی شهرهای چین دهد . نخستین باری که در نوشته های چینی از مانی گری یاد شد ، در سال 694 م بود . (25)

از سال 804 وقتی قرقیزها ((ایغوز)) را اشغال کردند ، پادشاهان آن کشور را که دین مانوی داشتند آزار دادند . (26)

در سالهای 981 تا 984 در منطقه ((دوقورراغور)) معبدهای مانوی و دین مانی پا بر جا بوده است . (27)

در ایران پس از اسلام ، شکنجه و کشتار مانویان ادامه داشت . در سالهای 166 تا 170 هجری این کشتار به نقطه اوج خود رسید . (28) ((ابن جوزی)) در کتاب ((المنتظم)) در ضمن حوادث سال 31 هجری می گوید : در نیمه رمضان در ((باب العمامه)) تصاویری از ((مانی)) و چهار بسته بزرگ از کتب مانویان و زنادقه را در آتش ریختند . . . (29)

آخرین نیایش مانی

ای داور همه جهان و جهانیان گوش فرادار ، و دعای مردی پاکدل را بشنو !

ای پدر یتیمان و بیوگان و مردان داغدیده . . .

ای سرور دادگستر . . .

به ندای این ستمدیده توجه کن .

ای رهاننده من ، ای ابر مرد ،

ای انسان کامل ، ای دوشیزه رهائی !

روان مرا از این ورطه رهایی بخش و بسوی خود فراخوان .

ستمگران را کیفر ده

شما مرا بدین کار . . . فرستادید .

تو به من فرمان دادی و تو مرا اینجا فرستادی . . .

شتاب کن و این زندانی را آزاد کن .

روان مرا بسوی خویش فراخوان . . .

هنگامی که پیکر او در آنجا بر روی خاک افتاده بود . . .

هنگامی که دیدگان او آرام و بی حرکت شده بود . . .

سه تن از زنان آشنای راز او

با یکدیگر . . . به سوی او آمدند ، بر کنار او نشستند و بر وی گریستند . . .

هر سه ، دستها را بر روی چشمان او نهادند و چشمانش را بستند . . .

ای آفتاب ! تو گواه ستمی باش

که بر من روا می دارند و با من

بدین طرز شوم آور رفتار می کنند . (30)

دیدگاهها

کریستن سن می گوید : مانی از نجبای ایران بوده و مادرش از خاندان اشکانی است . پدرش فاتک نیز از همین خاندان بوده است . مانی عقیده به تناسخ داشته که از هندیان و بودائیان متاءثر شده است .

جکسن می گوید : تناسخ یکی از ارکان عقاید مانی بوده است . تناسخ در عقاید مانی کیفر بدکارانی است که پس از مرگ دوباره به این دنیا باز می

گردند تا عقاب یابند . اما نیکوکاران و برگزیدگان از این بازگشت معاف هستند .

کریستن سن می گوید : مانی در ادبیات و زبان پارسی اصلاحات مهمی بعمل

آورد . او به جای خط پهلوی ، خط سریانی را رواج داد . او الفبای مانوی را پدید آورد . پیروان مانی آثار او را به زبانهای ایرانی ترجمه می کردند . (31)

در منابع اسلامی نام پدر مانی ((فتق بن بابک بن ابی برزام)) یا ((فاتق بن ماهان)) یا ((قوتق)) و ((فاتک)) نیز آمده است . نام مادر وی ((نوشیت)) ، ((پوسیت)) ، ((تافیم)) ، ((رامیس)) و ((مریم)) ضبط شده است . در منابع رومی و یونانی نام مانی را ((مانیکوس)) و ((کوپریکوس)) ضبط کرده اند . در منابع مسیحی لاتین ((قوربیقوس)) نوشته اند . مانی ظاهرا در سال 216 میلادی بدنیا آمد و در سال 230 میلادی مردم را به دین خود دعوت کرد . در بازگشت از سِفْرِ خراسان و سند به هنگام تاجگذاری شاهپور اول در حدود سال 242 میلادی به وسیله ((فیروز)) برادر ((شاپور)) به دربار راه یافت و عقاید خودش را به شاه در ((تیسفون)) عرضه داشت . شاه از او حمایت کرد . ((مانی)) به سِفْرِ پرداخت و دوباره به ایران و بابل آمد و به خوزستان ((شوش)) نزد شاپور برگشت .

در زمان حکومت ((هرمز)) مانی در بابل بود . پس از هرمز ، ((بهرام)) جای او نشست . مانی به اهواز رسید . در آنجا بر اثر تحریکات موبد موبدان زرتشتی که کینه مانی را در دل داشت ، او را زندانی کردند . پس از 26 روز مانی در زندان درگذشت . گویا محرک قتل مانی ، موبد ((کریتر))

یا همان ((تسنر موبد اردشیر)) بوده است . (32)

مرگ یا قتل مانی در سال 277 میلادی بوده است .

مورخان اسلامی اکثرا از حالات مانی مطالبی در دست داشته و ارائه کرده اند . ((ابن ندیم)) در ((الفهرست)) اطلاعات نسبتا دست اولی از مانی ارائه کرده است . ((مسعودی)) و ((یعقوبی)) و ((طبری)) نیز به نوبه خود اطلاعاتی داده اند .

مورخان اسلامی از گسترش دین مانی سخن گفته اند و قلمرو آن را تا مصر و مغرب و . . . دانسته اند . (33) مؤ لف بیان الادیان مانی را صورتگری معرفی کرده است که در این فن استاده بوده است . (34)

در منابع کلام شیعی آمده است که : ((مانویه قوم دیگری از مجوس می باشند که ایشان را مانویه خوانند . اینان می گویند جهان را دو صانع است : یکی نور و دوم ظلمت و هر دو زنده اند .))(35)

آئین مزدک

مزدک در اشعار فردوسی

ظهور مزدک

بیامد یکی مرد ، مزدک بنام سخنگوی با دانش و راءی و کام گرانمایه مردی و دانش فروش قباد دلاور بدو داد گوش بنزد جهاندار دستور گشت نگهبان آن گنج و گنجور گشت

زمینه های اجتماعی - اقتصادی قیام

زخشکی خورش تنگ شد در جهان میان کهان و میان مهان ز روی هوا ابر شد ناپدید بایران کسی برف و باران ندید مهان جهان بر در کیقباد همی هر کس آب و نان کرد یاد

مزدک در رابطه با مردم و قباد و تبیین نظام طبقاتی - اشرافی ساسانی

بدیشان چنین گفت مزدک که شاه نماید شما را بامید راه دوان اندر آمد بر شهریار چنین گفت کای نامور شهریار بگیتی سخن پرسم از تو یکی گراید

ونک پاسخ دهی اندکی قباد سراینده گفتش بگوی بمن تازه کن در سخن آبروی بدو گفت آنکس که مارش گزید همی از تنش جان بخواهد پرید یکی دیگری را بود پای زهر گزیده نیابد ز تریاک بهر سزای چنین مرد گوئی که چیست که تریاک دارم درم سنگ بیست ؟ چنین داد پاسخ ورا شهریار که خونیست این مرد تریاک دار بخون گزیده بیایدش کشت بدرگاه چون دشمن آمد بمشت

آغاز قیام ، انقلاب اجتماعی ، عصیان توده ها

چو بشنید برخاست از پیش شاه بیامد بنزدیک فریادخواه بدیشان چنین گفت کز شهریار سخن کردم از هر دری خواستار بباشید تا بامداد پگاه نمایم شما را سوی داد راه تسخیر تیسفون

برفتند و شبگیر باز آمدند شخوده رخ و پرگداز آمدند

تسلیم شاه

چو مزدک ز در آن گره را بدید ز درگه سوی شاه ایران دوید چنین گفت : کای شاه پیروز بخت سخنگوی و بیدار و زیبای تخت سخن گفتم و پاسخش دادییم بپاسخ در بسته بگشادییم

شرح مظالم اشرافیت ساسانی و فقر و گرسنگی رعایای ایرانی

گرایدونک دستور باشد کنون بگوید سخن پیش تو رهنمون بدو گفت : برگوی و لب را مبند که گفتار باشد مرا سودمند چنین گفت : کای نامور شهریار کسی را که بندی ببند استوار خورش باز گیرند زو تا بمرد ببیچارگی جان و تن را سپرد مکافات آن کس که نان داشت او مرین بسته را خوار بگذاشت او چه باشد بگوید مرا پادشا که این مرد را نابد و پارسا قباد ، به مصادره اندوخته های درباریان راضی می شود !

چنین داد پاسخ که : میکن بنش که خو نیست ناکرده بر گردنش

پیروزی

چو بشنید مزدک زمین بوس داد خرامان بیامد ز پیش قباد

گشودن انبارها و دستکرت های اشراف ایرانی و درباریان ساسانی

بدرگاه او شد با نبوه گفت : که جائی که گندم بود در نهفت دهید آن بتاراج در کوی و شهر بدان تا یکایک بیابید بهر دویدند هر کس که بد گرسنه بتاراج گندم شدند از بنه

مصادره اموال شاه و درباریان

چه انبار شهری چه آن قباد ز یک دانه گندم نبودند شاد

جاسوسان خبر از مصادره اموال قباد دادند

چو دیدند رفتند کار آگهان بنزدیک بیدار شاه جهان که تاراج کردند انبار شاه بمزدک همی بازگردد گناه قباد مزدک را فراخواند و علت را پرسید

پاسخ مزدک به قباد

قباد آن ((سخن گوی))(36) را پیش خواند زتاراج انبار چندی براند چنین داد پاسخ کِاِنُوشَهْ بُدی خرد را بگفتار توشه بُدی سهن هَرْچِ بشنیدم از شهریار بگفتم ببازاریان خوار خوار بشاه جهان گفتم از مار و زهر از آن کس که تریاک دارد بشهر بدین بنده پاسخ چنین داد شاه که تریاک دارست مرد گناه اگر خون این مردِ تریاکْ دارْ بریزد کسی نیست با او شمار چو شد گرسنه نان بود پای زهر بسیری نخواهد زتریاک بهر اگر دادگر باشی ای شهریار بانبار گندم نیامد بکار شکم گرسنه چند مردم بمرد که انبار را سود جانش نبرد ز گفتار او تنگ دل شد قباد بشد تیز مغزش زگفتار داد وز آن پس بپرسید و پاسخ شنید دل و جان او پر زگفتار دید ز چیزی که گفتند پیغمبران همان دادگر موبدان و ردان بگفتار مزدک همه کز گشت سخنهاش ز اندازه اندر گذشت

تعالیم و فرامین مزدک : برابری ، تقسیم عادلانه ثروت ، عدالت اجتماعی

برو انجمن شاه فراوان سپاه بسی کسی به بیراهی آمد ز راه همی گفت : هر کو توانگر بود تهی دست با او برابر بود نباید که باشد کسی بر فزود توانگر بود تار و درویش پُودْ جهان راست باید که باشد بچیز فزونی توانگر چرا جست نیز زن و خانه و چیز بخشیدنی است تهی دست کس با توانگر یکی است من این را کنم راست با دین پاک شود ویژه پیدا بلند از مغاک هر آن کس که او جز برین دین بُوَد زیزدان وَزْمَنْشْ نِفْرین بُوَد

عدالت اجتماعی مزدک و محو طبقات

بِبُدْ هَرْکِ درویش با او یکی اگر مرد بودند اگر کودکی از این بِسْتَدی چیز و دادی بدان فرومانده بُدْ زان سخن بِخْردان

محو اشرافیت ساسانی ؛ قباد ، خود ((مزدکی)) شد !

چو بشنید در دین او شد قباد ز گیتی بگفتار او بود شاد ورا شاه بنشاند بر دست راست ندانست لشکر که موبد کجاست بَرِ او شد آنکس که درویش بود و گرنانش از کوشش خویش بود

محبوبیت مردمی مزدک و قلمرو قیام او ، نمایشی از پایگاه مردمی قیام

بگرد جهان تازه شد دین او نیازست جستن کسی کین او توانگر همی سر زتنگی نگاشت سپردی بدرویش چیزی که داشت . چنان بُدْ که یک روز مزدک پگاه ز خانه بیامد بنزدیک شاه چنین گفت کز دین پرستان ما همان پاکدل زیر دستان ما فراوان زگیتی سران بردرند فرود آوری گرز در بگذرند زمزدک شنید این سخنها قباد بسالار فرمود تا بار دارد چنین گفت مزدک بِپُرْمایه شاه که این جایْ تنگست و چندان سپاه همانا نگنجند در پیش شاه بهامون خُرامدْ کُنَدْ شانْ نگاه بفرمود تا تخت بیرون برند ز ایوان شاهی بهامون برند بدشت آمد از مزدکی صد هزار برفتد شادان بر شهریار هشدار مزدک به قباد در مورد فرزندش انوشه روان که آلت دست موبدان و اشرافساسانی است .

توصیه های مزدک به قباد : هر کس اقتصاد ندارد ، اعتقاد ندارد

چنین گفت مزدک بشاه زمین که ای برتر از دانش بآفرین چنان داد که کسری نه بر دین ماست ز دین سرکشیدن وراکی سزاست یکی خط دستش بباید ستد که سرباز گرداند از راه بد بپیچاند از راستی پنج چیز که دانا برین پنج نفزود نیز کجا رشک و کینست و خشم و نیاز بپنجم که گردد برو چیره آز تو چون چیره باشی برین پنج دیو پدید آیدت راه کیهان خدیو از این پنج ما را زن و خواستست که دین بهی در جهان کاستست زن و خواسته باشد اندر میان چو دین بهی را نخواهی زیان کزین دو بود رشک و آز و نیاز که با خشم و کین اندر آید براز همی دیو پیچید سر بخردان بباید نهاد این دو اندر میان

نگرانی شدید قباد از سرنوشت انوشیروان که در محاصره موبدان و اشراف ساسانی است

چون این گفته شد دست کسری گرفت بدو ماند بد شاه ایران شگفت ازو نامور دست بستد بخشم بتندی ز مزدک بخوابید چشم بمزدک چنین گفت خندان قباد که از دین کسری چه داری بباد

قباد از مزدک می خواهد که توطئه را افشا کند . قباد فرزند را به دین مزدک دعوت می کند

چنین گفت مزدک که این راه راست نهانی نداند که بر دین ماست همانگه زکسری بپرسید شاه که از دین به بگذری نیست راه

آغاز توطئه علیه مزدک اتحادی از موبدان و فئودالها و اشراف ساسانی و انوشیروان

بدو گفت کسری چو یابم زمان بگویم که کژّست یکسر گمان چو پیدا شود کژی و کاستی درفشان شود پیش تو راستی بدو گفت مزدک زمان چند روز همی خواهی از شاه گیتی فروز ورا گفت کسری زمان پنج ماه ششم را همه بازگویم بشاه

اجتماع وفاداران به نظام طبقاتی طرح توطئه و تحریک قباد علیه مزدک

برین برنهادند و گشتند باز بایوان بشد شاه گردن فراز فرستاد کسری بهر جای کس که داننده یی دید و فریادرس کس آمد سوی خرّه اردشیر که آنجا بد از داد هرمزد پیر زاصطخر مهر آذر پارسی بیامد بدرگاه با پارسی نشستند دانش پژوهان بهم سخن رفت هر گونه از بیش و کم بکسری سپردند یکسر سخن خردمند و دانندگان کهن

مجلس مناظره و محاکمه مزدک ، و تحریک شاه علیه وی

چو بشنید کسری بنزد قباد بیامد زمزدک سخن کرد یاد که اکنون فراز آمد آن روزگار که دین بهر را کنم خواستار بآیین بایوان شاه آمدند سخن گوی و جوینده راه آمدند دلارآی مزدک سوی کیقباد بیامد سخن را در اندر گشاد

اتهامنامه اشرافیت ساسانی علیه مزدک ، دفاع از نظام ارزشی ساسان

چنین گفت کسری پیش گروه بمزدک که ای مزد دانش پژوه یکی دین نو ساختی پر زیان نهادی زن و خواسته در میان چه داند پسرکش که باشد پدر پدر همچنین چون شناسد پسر چو مردم سراسر بود در جهان نباشد پیدا

کهان و مهان که باشد که جوید در کهتری چگونه توان یافتی مهتری کسی کو مرد جای و چیزش کر است که شد کار جوینده با شاه راست جهان زین سخن پاک ویران شود نباید که این بد بایران شود همه کدخدایند و مزدور کیست همه گنج دارند و گنجور کیست ز دین آوران این سخن کس نگفت تو دیوانگی داشتی در نهفت همه مردمان را بدوزخ بری همی کاربد را ببد نشمری

دگردیسی قباد و انفعال شاهانه

چو بشنید گفتار موبد قباد برآشفت و اند سخن داد داد و . . . .

فرمان قتل عام

بکسری سپردش همانگاه شاه ابا هرک او داشت آئین و راه بدو گفت هر کو برین دین اوست مبادا یکی را بتن مغز و پوست بدان راه بد نامور صد هزار بفرزند گفت آن زمان شهریار که با این سران هرچ خواهی بکن ازین پس زمزدک مگردان سخن

باغ سرخ مزدک نشان

بدرگاه کسری یکی باغ بود که دیوار او برتر از راغ بود همی گرد بر گرد او کنده کرد مرین مرد مانرا پراکنده کرد بکشتندشان هم بسان درخت زبر پای و زیرش سرآکنده سخت بمزدک چنین گفت کسری که رو بدرگاه باغ گرانمایه شو درختان ببین آنک هر کس ندید نه از کاردانان پیشین شنید بشد مزدک از باغ و بگشاد در که بیند مگر بر چمن بارور همانگه که دید از تنش رفت هوش برآمد بناکام زو یک خروش

اعدام مزدک

یکی دار فرمود کسری بلند فروهشت از دارپیچان کمند نگون بخت را زنده بردار کرد سر مرد بی دین نگون سار کرد

زهر چشم شاهانه به ایرانیان

ازان پس بکشتش بباران تیر تو گر باهشی راه مزدک مگیر

بزرگان شدند ایمن از خواسته زن و زاده و باغ آراسته همی بود با شرم چندی قباد زنفرین مزدک همی کرد یاد . . . . (37)

سال چهارم پادشاهی قباد؛ 830 یونانی / 491 میلادی

((. . . انبوه مردم ، به دور مکعب سیاهی گرد آمده اند که آتشکده ای بسیار بزرگ و بی در و پنجره است . همه نگاه ها به آنسوست . سپس مردم تکانی می خوردند و پس می روند و تکه جایی در پای پلکان های آتشکده را ، که شن سفیدی آن را پوشانده ، باز می گذراند .

- ای مزدک ! . . . آی ! . . . آی !

آوائی که در یک زمان از هزاران سینه بیرون می آید ، ناله ای آنچنان دردآلود . . .

برده ها کودکی را کشان کشان می بردند ، کتک و لگدش می زدند . همان پسرک کولی برهنه ای بود که بر دروازه تیسفون ، نگهبانان را آزار می کرد . پس به درون شهر راه نیافته بود . . . سواری که نیمی از چهره اش پنهان بود ، به اشاره ای دستور داد که کودک را رها کنند . چنین می نمود که از دروازه دستکرت بیرون آمد ، ((سوار)) دیگری در راه منتظر او بود .

. . . . آنچه ((موبد)) برای گرسنگان میدان می گفت ، باور نکردنی بود : در روز موبدان هفته پارسی ، چنان انبوهی از مردم گرد می آمدن که رسیدن به آتشکده

ناممکن می شد . . . اندوخته توانگران را بگیریم و به برابری بخش کنیم : این است پندار - گرائی همیشگی بی خدایان و این است شکوه جاودانه روان ایرانی که ماده میرا را به چیزی نمی گیرد . . .

آری ! این همان پیام آوری بود که همه او را ((مزدک))(38) می خواندند . ردای سرخ همیشگی را به تن داشت ، به همان شیوه میدان آتشکده سخن می گفت و دست راست خود را به جلو تکان می داد . . .))(39)

زگفتار او تنگدل شد قباد بشد تیز مغزش زگفتار داد

مزدک ؟

بنا به گفته ((کریستن سن)) ایران شناس دانمارکی ، آئین ((مزدک)) یکی از شاخه های دین ((مانی)) است که در ((رم)) و در روزگار ((دیو کلسین)) (300 م) بوجود آمد . پایه گذار این آئین شخصی به نام ((زرتشت)) فرزند ((خُرْکان)) بوده که ((بُونْدُوس)) نیز نامیده می شده است . پیروان این آئین خود را ((درست دینان)) می نامیدند . آوازه پیروان ((زرتشتِ خُرْکان)) دو قرن بعد بلندتر شد . (40)

به گفته همین ایران شناس ((خُرْکان)) از مردم ((فسا)) (فارس) بوده و همو است که مؤ سس آئین مزدک بوده است . ((زرتشت)) حامی ((مزدک)) بوده است . محققات زادگاه ((مزدک)) را شهر ((پسا)) یا فسا می دانند . زرتشت حامی مزدک در ((خُوذایْ نامَکْ)) نیز مسطور است . بهر حال ((مزدک)) پسر ((پوندس)) به ایران سِفْرِ کرد و به دعوت مردم پرداخت . ایرانیان کیش او را ((تون دارس

شنون)) یعنی دین خدای خیر می گفتند؛ چرا که او گفته بود خدای خیر با خدای شر نبرد کرد و او را مغلوب ساخت . پس باید خدای غالب را پرستید . این آئین در زبان پهلوی به ((درست دینان)) مشهور است . منابع عربی و ایرانی که از ((خُدای نامَکْ)) استفاده کرده اند ، علی رغم اشکال در ضبط اسامی ایرانی (پهلوی) ، نشان می دهند که دین مزدک همان آئین درست دینان است که بوندس آن را انتشار داد . بوندس مانوی بوده و از روم به ایران رفته تا عقایدش را تبلیغ کند ، و این مبین اصالت ایرانی بوندس است . کلمه ((بوندس)) شباهتی به اَعلام ایرانی ندارد ، اما می توان گفت که این واژه ((لقبِ)) این شخص بوده است . ((ابن ندیم)) در ((الفهرست)) می گوید که ((پوندس)) مقدم بر ((مزدک)) بوده و در ((خوذای نامک)) اسم او را ((زرتشت)) قید کرده اند . در کتاب منسوب به ((استیلتیس)) (معاصر مزدک) همین اسم را برای فرقه مزبور ذکر کرده اند . تحقیقا می توان گفت که ((بوندس)) و ((زرتشت)) نام یک شخص بوده است . در یک کتیبه یونانی ، نام بوندس (زرتشتی) آمده است که در آن سخن از اشتراک در اموال و زنان رفته است . زرتشت بنیان گذار آئین مزدک با پیامبر مزدیسنیان هم نام بوده است .

از این اقوال می توان نتیجه گرفت که مزدک شعبه ای از آئین مانی است و در روم پایه گذاری شده و مؤ

سس آن یک ایرانی به نام زرتشت خرکان از اهالی پسا یا فسا (در فارس) بوده است . (41)

محققان معترف هستد که اطلاعات درباره مزدک بسیار اندک است . آنچه درباره او بدست آمده ، مقرون به صحت نیست . در مورد زادگاه او نیز وضع چنین است . و خلاصه همان اطلاعات داده شده نیز با احتمال و تردید همراه است : شاید زادگاه او شهر ((پسا)) یا فسا باشد ؟ شاید زرتشت همان ((بوندس)) باشد که از روم به ایران آمده است ؟

طبری مورخ مشهور زادگاه مزدک را ((مدریا)) (احتالا : شهر فعلی کوت العماره در شمال شرقی دجله) می داند(؟) برخی اسم ((مزدک)) و پدرش را ((بامداد)) می دانند(؟) دینوری می گوید ((مزدک)) از مردم ((استخر)) بوده است . مؤ لف ((تبصره العوام)) او را اهل تبریز می داند (؟)

بنابراین ، درست دین که شریعت ((بوندس)) (زرتشت) و مزدک باشد ، در واقع اصلاحی در کیش ((مانی)) محسوب می شده است . (42)

در منابع عربی آمده است که : مزدک فرزند بامداد در سده پنجم میلادی در زمان پادشاهی قباد ظهر کرد . قباد از پیروان او گردید . در ترجمه طبری آمده است که چون ده سال از عهد قباد بگذشت ، مردی به نام مزدک در خراسان و از شهر نسا ادعای پیامبری کرد . . . (43)

بدون شک منابع عربی بنا به عادت دیرینه ، در تحریف بیوگرافی و عقاید مزدک کوشیده اند و تا آنجا که توانسته اند ، در تهمت بر

مزدک و جعل مطالبی منسوب به او خودداری نکرده اند . بنابراین ((چون تاریخ آن به دست دشمنان تدوین شده و چهره اش را قلم معاندان بر صفحه روزگار نقش کرده اند ، نمی توان تصویر روشنی از گفته ها و نوشته هایش به دست داد؛ ولی آنچه مسلم است این است که مزدک یکی از پیشوایانی بود که اهمیت مسائل اقتصادی و مادی را در زندگی انسانها دریافته و راهی باز کرده که در صورت موفقیت ، دگرگونی های ناپیوسته ای در جهان بوجود می آورد . آئین مزدک شاید نخستین دینی بود که امور اقتصادی و مذهبی را با هم آمیخته بود و گامی بود برای بهبود وضع طبقات محروم . این دین زودتر از دورانی که جبر تاریخ اجازه می داد ، مطرح شده بود . مزدکی گری حاکی از جهش فکری عظیمی بود که در جامعه ای متعصب و خشک مغز ، محال بود بوجود بیاید و ریشه بدواند .

آئین مزدک از یک سو پاسخ دهنده غریزه دستبرد و تصاحب مال غیر است که در دل هر کسی با شدت و ضعف در حال خلجان است ، ولی معمولا کسی جراءت ابراز آن را ندارد ، و از سوی دیگر آرزوی ایجاد وضعی که عدالت اجتماعی را در جامعه تاءمین نماید . مزدکی گری از میان رفت ، ولی اندیشه عصیان علیه وضع موجود و بهم ریختن نظام جامعه را پس از آنکه در میان مردم پراکنده شد ، به دشواری می توان از میان برد ، و به همین دلیل در ایران مسلمانان ، مزدکیان گاهی به نام خرم

دینان و گاهی به نام بابکیه و یا نام های دیگر قیام می کردند و باعث آشوب های عظیم می شدند . . . ادیان دیگر از جمله دین مسیح فقط از رابطه میان آفریدگار و بندگانش سخن می گفت و کاری به کار امیران و پادشاهان نداشت . . . ولی مزدک به تنهایی روابط نوی میان بنده و خدا بوجود آورد ، بلکه در امور اقتصادی هم سخنان تازه و عقاید جدیدی پیش کشید . وی برای بار اول در تاریخ ، اعلام کرد که : و دارایی هر چه هست ، از آن خداست و همه مردم در آن حق تصرف دارند و کسانی که اموال مورد نیاز مردم را جمع می کنند و وقت خود را با شمردن آن می گذرانند و از آن تقسیم آن تن می زنند ، مانند کسانی هستند که نوش دارو را از بیمار دریغ می کنند و باید با آنها مانند آدمکشان رفتار کرد .)) (44)

دشمنی با مزدک و عقاید او تنها جنبه عربی - اسلامی ندارد ، اشرافیت ایرانی نیز در این راه با تازیان همگام بوده است . در بخش زمینه های اجتماعی - اقتصادی قیام مزدک خواهیم دید که جامعه طبقاتی - اشرافی ایران چگونه ((فقر)) را در گستره جامعه عینیت بخشیده بود . ثروتمندان ایرانی در پگاه نخستین شعاع قیام مزدک ، بر او شوریدند و موبدان و مغان زرتشتی کینه او در دل گرفتند و سرانجام در کنار تخت انوشه روان ، شاهد قتل عام مزدکیان که تعدادشان به سیصد هزار می رسید ، بودند و قهقهه می زدند

. و از آن پس نیز ، وقتی ایران به اشغال تازیان درآمد ، ((رعایا)) از دو سو تحت ستم مضاعف قرار گرفتند؛ از سوی فاتحان بدوی تازه بدوران رسیده و از جانب فئودال های ایرانی همدست خلیفه . آئین مزدک مشخصه روشنگرائی جامعه متمدن ایرانی است که با جهل و جور روحانیون و موبدان و شاهان مستبد در ستیز بود . مزدک گرائی فریاد اعتراض آگاهان جامعه علیه اشرافیت پلید طبقاتی و فقرافزائی سلطه سیاسی - اقتصادی بود . این فریاد نوخاسته ، به خون کشیده شد و اندکی بعد در راستای قیامهای ملی و مردمی ایرانیان در قالب نهضت مقاومت ملی مردم ایران ، علیه استیلای تازیان ، حلقوم خلیفه عربی و سران قبائل مهاجم بدوی و متحدان فئودال ایرانیشان را فشرد . در چنین هنگامه ای از انقلاب ، فقیهان و محدثان و متکلمان و مفسران و مورّخان عرب و عرب پرستان به یاری خلیفه پرداختند و بیدادگاه شرعی او را به حجت فتاوای خویش آراستند و فدائیان جان برکف این مرز و بوم را مذبح خویش کشاندند . و اوراق تاریخ را در تحریف و تهمت به آنان ، سپاه کردند . بنابراین ، منابع عربی عموما غیر قابل اعتبار و اعتماد در این زمینه می باشد .

پس باید که بدنامان تاریخ دولتی را دوباره باز شناخت و توطئه ناجوانمردانه ای را که علیه این قهرمانان بزرگ ملی قرنها ادامه یافته ، رسوا و خنثی کرد .

بیامد یکی مرد مزدک به نام سخنگوی و با دانش و راءی و کام گرانمایه مردی و دانش فروش قباد دلاور بدو داد

گوش به نزد جهاندار دستور گشت نگهبان آن گنج و گنجور گشت (45)
((شاهنامه فردوسی)) تنها ماءخذ ایرانی است که ماجرای ((مزدک)) را به حماسه پرداخته است . بر خواننده محقق است که با شم تاریخی خود ((حقایق)) را از حماسه بازشناسد . در این راه فقط کافی است بداند که ((شاهنامه)) محصول مبارزه تاریخی - فرهنگی شعوبیه است و طبعا نقائص کار پوشیده ماند و این ضروریات زمان فردوسی بوده است .

قیام

زمینه های سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی

. . . مزدک دست راست خود را از شانه چپ برداشت و در هوا افراشت . گفت :

درستی را با شمشیر نمی توان به کرسی نشاند . اگر پرستشگاه ها را ویران کنیم ، آتشکده های دیگری پنهانی برپا خواهد شد .

باورهای نادرست استوارتر خواهد شد . چرا که ترس و فشار به دروغ دامن می زند . و هرگز نبوده که کشتن مردمان خوشبختی به بار آورد . . . زمانی بود که مردم لخت می گشتند و گوشت خام می خوردند . هوشنگ پادشاه آتش را به آنان شناساند و به آنان آموخت که پوست جانوران را تن پوش کنند . اما من می دانم که این نیکی ها را با زور به مردم پذیراند . اکنون سی سال است که من ستیزه های مردم را آشتی می دهم و می دانم که آدمی چه جانور کوته اندیشه ای است . هوشنگ هرگز وجود نداشته است . (46)

شد این بندها را سراسر کلید چو زین بگذری مردم آمد پدید سرش راست بر شد چو سرو بلند

به گفتار خوب و خردکار بند پذیرنده هوش و راءی و خرد مر او را دد و دام فرمان برد ز راه خرد بنگری اندکی که معنی مردم چه باشد یکی مگر مردمی خیره دانی همی جز این را ندانی نشانی همی ترا از دو گیتی برآورده اند به چندین میانجی بپرورده اند نخستین فطرت ، پسین شمار تویی ، خویشتن را به بازی مدار(47) قیام ((مزدک)) معلول دورانی است که تاریخ در ترسیم آن درنگ بخود راه نمی دهد : امپراطوری کهن سال ساسانیان ، نظام اشرافی - طبقاتی ، روابط و مناسبات بحرانی و پیچیده جامعه ایرانی ، قطب های ممتاز دوازده گانه دربار شاهنشاهی ، موبدان و . . . تزویر مذهبی و تخدیر توده ها ، آوارگی و فقر روستائیان ، هجوم گرسنگان به شهرها ، ازدحام زنان و دختران در حرمسراها ، تجارت برده و زن به دیگر سرزمینها ، ((دستکرت))(48)های بزرگ و بی انتها و تجلی تمام عیار فئودالیسم کهن سال و متمرکز در شاهنشاهی ساسانی و . . . مشخصه های بارز جامعه ایرانی عصر ساسانی است . تصاویر تاریخ از ((تیسفون)) بزرگ شهر شاهنشاه ایران از سال 491 میلادی شروع می شود : نمای کاخ پهناور شاه را آئینه های سیمین درخشان پوشانده است . این درخشندگی از آن است که در آخرین شب هر هفته ، نمای آن با شن سفید فرات سائیده می شود . قوس نقره پوش طاق کاخ به رنگ سرخ خیره کننده ای می درخشد . دیوار ((آفتاب)) به چند بخش می شود و آسمان و زمین را

در هم می آمیزد . پنج شاه نشین عظیم که هر کدام برجی را می سازد ، در دل دیوار جا گرفته و هر کدام از آن ها خورشیدی را باز می تاباند . شیپورها بر روی پایه های بلند جای دارند و تا زیر گنبد سرکشیده اند . بر دهنه هر کدام از شیپورها دمه ای دیده می شود که ((برده))ای لال و آبی پوش کنار آن ایستاده است . کاخ پادشاه ایران شب و روز رو به آسمان باز است و تنها در ته آن جایگاهی است که از قالی های سنگین پوشیده شده است . عود سوزهائی به شکل جانوران افسانه ای بالدار به دیوارها آویخته است . چشم جانوران از یاقوت است . بردگان برهنه حبشی دمه ها را می فشارند و شیپورها به غرش در می آیند .

((ساتراپ))ها و ((شهرداران)) ، ((کنارنگان)) و ((اسپهبدان)) شمال و جنوب و خاور و باختر در چپ و راست به صف ایستاده اند . روحانیان دولتی و رسمی با ریشهای بلند و زمرّدنشان و ابروان پر پشت خط و خال نشان ، بر دو پهلوی شاه شاهان ایستاده اند . ((گاهنامک))(49) جزئیات تشریفات دربار را به تفصیل آورده است . در نزدیک پرده گاه ، ((سپهسالاران)) و خویشان خدایگان جای دارند . دژخیمان شاه : ((زرمهر قارنی بزرگ اسپهبد و شاهپور مهرانی بزرگ وزیرک در جای خود ایستاده اند .))

شیران درنده شاه در جای خود به زنجیر زرین بسته شده اند . اینجا جایگاه اخذ ((خراج)) است . فرِّ پادشاهی در آن بالا ،

برفراز سر شاه جوان می درخشد . زنجیری که تاج ساسانی را برفراز تخت آویخته نگه می دارد ، از طلای ناب است . سنگ های آبگون هندی ، پرتو ((آتش مقدس)) را باز می تابانند . ((موبد موبدان)) در پس پرده سرخی پنهان است و آتش را در آتشکده بزرگ کاخ روشن نگاه می دارد .

در آنسوی ((تیسفون)) ویلاهای پهناور ((سپهسالاران)) و ((سپهبدان)) و ((موبدان)) قرار دارد . اندکی آن طرف تر ، در آنسوی دیوارهای بلند سنگ سفید ، کومه ها و کوخ ها از چشم ((تاریخ)) پنهان است . شگفتا که در آستانه کاخ جسد مرده ای سراپا برهنه افتاده است که لاشخورها روده هایش را خورده اند . نه ! این یک ((جنایت)) نیست ، یک ((سنت)) است که ایرانیان مردگان را نجس می دانند . در حومه شهر وضع این چنین است . خدمتکاران دخمه که مردگان را به آنجا می برند ، به گردآوری این همه مرده نمی رسند . یک ستون نظامی در حرکت است ؛ رعایا به خاک می افتند . ((این هفتمین سال قحطی در ایران است .))

اینجا مجلس ضیافت ((اسپهبدان)) ایران است : میهمانی در کاخ بزرگ و سفید خاندان ((قارن)) که از هر بنای دیگری به کاخ پادشاه نزدیک تر است . در سر سفره رنگین : گندمهای سفید مرداب های هند ، تکه های آبدار گوشت و ریشه های شیرین گیاه ویژه ، در دهان آب می شد بی آنکه بر شکم سنگینی کند . کوهی از انگورهای سیاه و

سفید ، مغز بادام و میوه های گوناگون ، شراب تند ارمنی که در بشکه های بلوط ((توروس)) کهنه شده بود ، در میان بود . بردگانی آرام و بی صدا تنگ هایی از این شراب را می آوردند و جام جام سرکشیده می شد . شراب عادی را نیز بَرْبَرْوار در شاخ های زرین می نوشیدند . ایرانیان گرسنه همچنان از راه می رسیدند . اکنون از سرزمین ماد و از خوزستان می آمدند . سال گذشته ((پیروز)) انبارهای گندم بزرگان پارسی را به روی دهقانان تنگدست گشوده بود . ((بلاش)) نیز چنین کرد که همین مایه بدبختی او شد . (50)

در روستاهای اطراف ((تیسفون)) گندم کهنه دیده می شد؛ در اندرونی ((دستکرت)) (ویلایِ) سپندات انبارهای بزرگی وجود داشت که پر از گندم و خم های روغن بود . دهقانان با برگدان به شهرها روی می آوردند . در چنین هنگامه ای بود که اُسْقُفِ ((نصیبین)) به اسقف مسیحیان ((تیسفون)) نامه ای نوشت که : ((. . . ایران زمین سراسر دستخوش قحطی ، بیماری و ناخشنودی همگانی است . آیا تجربه کلیسا به ما نیاموخته که بزرگان ایرانی برای گریز از خشم مردم به چه شیوه هائی دست می یازند . . .))

((در خوزستان مردم گرسنه ((دستکرت مهرک)) وابسته به شاخه کوچکتر خاندان ((زیخ)) را یک پارچه چپاول کرده و خود او را با داس کشته بودند . گندم ، روغن و هر آن چیز دیگری را که در ((دستکرت)) بود ، در دهکده ها پخش کرده و زنان و دختران

او را نیز به روستاهائی که زن کم داشت ، برده بودند . سرکردگان شورش از دهقانان آزاد دهکده های پیرامون بودند . چند روز پیشتر ((دستکرت مهر گودرز)) که تنها در سه فرسنگی بالای ((تیسفون)) بود ، به آتش کشیده شده بود . هزاران تن از گرسنگان در کوچه های تیسفون ، جندیشاپور ، استخر و نهاوند گرد می آمدند و دهقانان تهیدست نیز با آنان بودند .))

این گزارش استانداران به دربار و شاه بود . دبیران به چاره جوئی پرداختند؛ بزرگ اسپهبد فرمود که : ((چاره این آشوبها ((پل)) است ! باید پیل ها را در سه ستون رزمی ، با پشتیبانی هزار گرگ سر ، به سرکوب دهکده های شورش زده فرستاد و آنها را با خاک یکسان کرد .)) روحانیون ، موبدان و مغان به توجیه وضع موجود پرداختند که هر کس با فره ایزدی و سایه الهی و روح خدائی در آویزد ، باید به جِدْ کشته شود . این فرمان و فتوی مطاع می باید بود .

هزاران هزار دختر و زن جوان در پناه دیوارهای بلند حرمسرا در حسرت یک آغوش گرم می سوختند و در این سو ، مردان و پسران جوان از تنهائی رنج می بردند .

کامجوئی و ارضاء غریزه عقوبتی سخت داشت ، چرا که زنان و دختران در ردیف کالاها ، انحصاری می نمودند و در ((مالکیت خصوصی)) روحانیان ، ارتشداران ، دبیران و طبقات ممتاز جامعه بودند .

فرمان دبیران و فتوای موبدان یک بار در گذشته اجرا شده بود : در دوران ((بلاش)) زرمهر گاومیش

پیلان را به جان روستاهای قفقاز انداخته بود . و اما اینک ، مردم ایران شهر ، امروز به دو گروه پرخواران و گرسنگان تقسیم می شوند . از این دو گروه ، یکی همه چیز دارد و دیگری نمی تواند حتی زنی در بستر خود داشته باشد . اما ایران زمین تجربه کرده است که هر گاه به فقر کشیده شدگان از ثروتمندشدگان ((نان)) و ((داد)) می خواهند ، اینان خشم خود را با ریختن خون مردم فرو می نشانند . و این یک سنت استبداد سیاسی - مذهبی است که همیشه ((زر و زور)) در پناه ((تزویر)) قتل عام کرده است . دو سوم از مردم شهرهای ایران از بیگانگان بودند . پایان کار ((ایران شهر)) نزدیک است ؛ ایران در آستانه یک انفجار عظیم ، آتشی در زیر خاکستر . . .

و این سیره آریائی است که همچون آتشفشان ابتدا سرد و خاموش ، ناگهان و بی خبر ، در دل شب یا سحرگاهان ، سکوت سیاه و سنگین استبداد را در هم شکسته است . و این حماقت تاریخی حاکمان خودی و بیگانه این مرز و بوم است که روان پیچیده و مرموز این قوم نجیب و صبور را هنوز نشناخته اند و همیشه غافلگیر شده و به ((دخمه))ها ریخته شده اند . گرسنگی بر ((تیسفون)) چیره شده بود . هنگامی که ((آزادان))(51) از تیسفون بیرون می رفتند ، مردگان زیر پای اسبان آنان افتاده بودند . توده گرسنگانی که از سراسر ایران شهر می آمدند ، روز به روز بزرگ تر می شد . ((اجساد))

سراسر تپه ها و دشت را پر کرده بود . ((کرکسان)) سیمای تابناک آفتاب را پوشانده بودند و نسیم بالهاشان یال اسبان سلطنتی را تکان می داد . آوای شکستن استخوان مرده ها که مو به تن راست می کرد ، شنیده می شد . در حومه ((تیسفون)) مردانی رنجور به زنجیر کشیده شده بودند . اینان دزدان و آدمکشان بودند که باید به جرم گناهشان در زیر زمین کاریز حفر کنند و در همانجا بمیرند . بر این مجرمان ، ((گرگخونان)) یعنی پاسداران سلطه شب دیجور سلطنت حکم می راندند . در این هنگام مرد سیه چرده کوچک اندامی که تنش به لرزه درآمده بود ، زنجیر خود را کشید و مرد کنار خود را به نیش گرفت . گرسنگی ! بیداد ، و . . .

قیام مزدک

تیسفون ، شهر بیکرانه ، مکعب ها و چهارگوش هائی از سنگ و گل تا بی نهایت ، میلیونها آبراهه ، کوی ها و کوچه های بیشمارش تا دل شب کشیده شده بود . شهر کاخ ها و آتشکده ها . . .

انبوه مردم ، به دور مکعب سیاهی گرد آمده اند که آتشکده ای بسیار بزرگ و بی در و پنجره است . همه نگاهها به آن سو است . سپس مردم تکانی می خورند و پس می روند . . .

آی مزدک . . . آی ! . . . آی !

آوایی که در یک زمان از هزاران سینه بیرون می آید . . . مردی سرخپوش پدیدار می شود؛ چشمان درشت کبودش با حالتی هوشمندانه و زیرکانه

انبوه مردم را در می نوردد . مزدک خطاب به انبوه جمعیت می گوید :

((این اهریمنان ناپاک را دروغ و کینه و ویرانی زنده می کند . اما از این ها نیز بدتر ، زردوستی و خواسته اندوزی است . همان گونه که الگ آسیابان پر از گندم و خس و خاشاک است که سرانجام از هم جدا خواهند شد ، جهان امروز نیز آمیزه ای از روشنائی و تیرگی ، خوبی و بدی است . . .))

مزدک در این هنگام با دست اشاره به مرده ای در میدان می کند :

((نان این مرد را که خورده ؟ زنی را که آفریدگار برای او فرستاده بود ، چه کسی از او گرفته ؟))

مزدک در جمع موبدان و دبیران و اسپهبدان فریاد زد :

((. . . آئین ما به ما می آموزد که هر چه هست ، از سه گوهر است که مزدا به مردم ارزانی داشته ؛ این سه گوهر جاودان ((آتش)) ، ((آب)) و ((خاک)) است . خداوندگار ، در آفرینش گیتی ، این سه گوهر را پخش نکرد تا از آن به یکی اندک ، و به دیگری بیشتر دهد؛ میوه های برآمده از این سه گوهر را نیز به همگان داد . شادی زیستن را به برابری به همه داد . نظم مزدا این است . هر چه جز این ، آشفتگی و تیرگی است .

اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک سه بنیاد سترگ آئین مزداست . نیاز ما به روشنی تنها اندیشه است ؛ سرودهای ما در بزرگداشت آتش

، تنها گفتاری است و بس . کرداری که باید این دو بنیاد را در برگیرد ، کجاست ؟ مردم از گرسنگی می میرند ، و انبارهای ما انباشته است ، بستر مردان و زنان سرد است ، و شبستانهای ما از زنان ما انباشته است . تنها به هم کیشان شکم سیر خود خوراک می دهیم و زنان خود را نیز برای گذران شب به آنان پیشکش می کنیم و فراموش می کنیم که سیری و شکمبارگی ، به همان اندازه که گرسنگی و پرهیز ، خون را سست می کند . . . نگهداشت آتش در آتشکده هایمان به چه کار می آید هنگامی که تیرگی بر روان هایمان چیره است ؟ . . . نباید به یک پنجم از اندوخته های خود بسنده کنیم ، چرا که این اندک چیزی جز صدقه نیست و از صدقه چیزی زشت تر نیست ؛ چرا که هم دهنده و هم گیرنده را به دروغ می آلاید . باید درها و همه قفل ها گشوده شود . آنگاه است که روشنی مزدا ، آنگونه که هست ، در روان مردم افروخته خواهد شد .))

در اینجا ((مزدک)) به نمایندگی از سوی توده مردم ایران سخن می گفت . دولتیان سخنان او را به لبخند برگزار کردند . کره نای ها غریدند که :

((قباد ، پرستنده مزدا ، خدایگان و شاه شاهان ایران و انیران ، از نژاد خدایگان ، فرزند پیروز پادشاه و خدایگان ، سخنان شما رسته های ایرانی را شنید .))

انفجار توده ها

تیسفون شعله ور بود . پرستشگاهها ، بیشه زاران

، جزیره های پر از نخل و برج های بیشمار آن همه سرخ بود . باران مزدک ، آزادان ، همه شب را تاخته بودند . شب نیز سرخ بود . در چپ و راست آتش هایی می سوخت . کوه نشینان نیز بیدار مانده بودند . ستونهایی از دود سیاه با روشنایی بامداد در می آمیخت . مردانی سپید جامه با مشعل هایی پردود در دست از هزاران راه و کوره راه به سوی شهر روان بودند . گرسنگانی صد صد و هزار هزار همچون توده ای فشرده سراسر زمین را پوشانده بودند . اسبان در دریای مردان شناور شدند .

مزدک در متن مردم : درستی کجاست ای مزدک ؟

درستی در ((نان)) و ((زن)) است . . .

میدان سیاه در برابر کاخ تهی است . خروش کره نای ها زمین را می لرزاند . . مزدک میدان سیاه و تهی را می پیماید و هزاران مغ سرخ به سوی او می روند . آنچه اتفاق افتاده است ، هرگز تاریخ ایران بیاد ندارد . مردم همه شگفت زده شده اند . شیران شاه هراسناک بر زمین می آرامند سراپرده سنگین پادشاهی از پهنا و درازا به لرزه در می آید . . . هیبت و ابهت و عظمت و شوکت و خشونت شاهنشاهی فرو می ریزد . پیکر باریک ردا پوش موبدان موبد از بیم و هراس در هم می پیچد . . . مزدک در برابر تخت پادشاهی می ایستد . مشعل را بالا می برد . آنگاه خدایگان و شاه شاهان بر می خیزد ، به شتاب

دو گام پیش می نهد و دست راست خود را به نشانه کهن درود بر گیتی و بر زندگی بر می افرازد . . .

توده ها به میدان یورش بردند . سواران و سپاه جاویدان خود را کنار کشیدند . . .

سرهای میلیونها تن ، همچون تیغی آخته به سوی طاقی کاخ پیش می رفت . . .

سلطنت با یل و کوپالش در برابر اراده توده ها خلع سلاح شده بود و جنگاوران و پاسداران و تیغ داران و پیل سواران و . . . به مجسمه هائی تبدیل شده بودند . تنها مزدک ، مشعل به دست ، در برابر ایستاده بود و نمی جنبید . شاهنشاه که خود فرمانروایی و خدایگانی خود را به کناری نهاده بودن آن بالا کنار تخت ، تنها بود . بزرگان خود را به دیوارها می فشردند . . . مزدکیان ، سرخ جامگان با شمشیری راست بر کمر ، بر همه جا مسلط بودند . مغ بزرگ ، مزدک مشعل به دست ، بر این جایگاه ایستاده بود و از پیروزی و درستی سخن می گفت :

جهان راست باید که باشد به چیز فزونی حرام است و ناخوب چیز زن و خانه و چیز بخشیدنی است تهیدست کس با توانگر یکی است شب هنگام قفل از همه دستکرت ها گشودند ، گرسنگان خود را روی گندم ها می انداختند ، گندم را خام خام می خوردند و بسیاری از آنان همانجا در کنار دیوارهای انبار می مردند .

روز به ، یاز مزدک ، دبیران را فراخواند و به همه گفت که همه

مردم در برابر قانون یکسان اند؛ هر کس بر اساس شایستگی خود دستمزد خواهد گرفت . دیگر دبیران به پنج رسته بخش نخواهند شد .

مزدک دستور داد که باید از همه دارایی دستکرت ها ، به ویژه گندم انبارهای آنها ، صورتی فراهم کنند . باید گرسنگی مردمی را که به تیسفون روی آورده اند ، فرو نشانند ، و سپس گندم همه دستکرت های محلی را میان همه دهکده ها پخش کنند . . . در سراسر آن شیب و فردا و فردا شب آن ، گندم خشک و زرد و در دستمال ها می ریختند . زنان را از حرمسراها خارج ساختند . حرمسرای زرمهر گاومیش هفتاد و دو زن داشت . زندانها و سیاهچالهای ساسانی گشوده شد . ((گرگ خونان)) ، وفاداران نظام طبقاتی ، از اوضاع آشفته سود می جستند و به دزدیدن زنان می پرداختند ، دستکرت ها را می سوزاندند و مردم را می کشتند . دستکرت ((ایران دبیر بدکریتر)) نیز همه قفل هایش گشوده شده بود؛ از اثاثه کاخ و گندم و روغنی که میان گرسنگان پخش می شد ، صورت بر می داشتند . دو کاروان بزرگ را که صد اشتر داشت ، با بار کیسه و خم های سفید به ((تیسفون)) فرستادند . کار پخش زنان از همه آسوده تر بود . همان گونه که ((مزدک)) دستور داده بود ، باید پذیرش آنان را می گرفتند . و همه بجز دو تن ، پذیرفتند که آنان را میان خاندان دهقانان و خانواده های کشاورزان پخش کنند . گندم ها و زنان دستکرت

((فرشید ورد)) برادر ((زرمهر گاومیش)) تقسیم شده بود . او هشتاد و یک زن در دستکرت داشت . ((مزدکیان)) یا ((درست دینان)) در میان مردم آرد سفید سرخ شده در روغن شیرین ، پخش می کردند . تکه های گوشت خشک گاو را به دوازده بخش می کردند ، پنیر را با تیغ تکه تکه می کردند ، زردآلو ، خرما و انجیر را با کلاه پیمانه می کردند و . . . (52) بدین سان نکبت فقر ، اندکی و مدتی کاهش یافت و لطافت برابری و عدل و داد بر ((ایران شهر)) مستولی شد . ((قباد)) به فرمان ((مزدک)) گردن نهاد و از جبروت جباریت سلطنت دست کشید و بسان مردم زیست . این قیام هر چند کوتاه و ناپایدار بود ، اما در تاریخ ایران جاودانه ماند و الهام بخش نسلها در عصر گردید . اندکی بعد ، دوباره گرگخونان غلبه یافتند و به دریدن گوسفندان پرداختند . انوشه روان ساسانی مزدک را بکشت ، و مزدکیان سرخ جامه را در پهندشت تیسفون تا گردن در زمین بکاشت و ستوران جاوید سپاه خویش را در آن باغ سرخ مزدک نشان به جولان آورد ، و سیصد هزار مزدکی را این سان قتل عام نمود . باغ سرخ مزدک در تاریخ این مرز و بوم ، پاسخ کسانی است که پیشینه تاریخ شرق را استبدادی می بینند و ایرانیان را پذیرای نظام استبدادی !

و اما مردم این سرزمین که علی رغم ظاهری آرام و صبور که حکام مستبد را همیشه فریب می دهد ، باطنی ناآرام و پرجوش

و خروش دارند و همچون آتشی داغ نهفته در زیر خاکستری سرد ، در انتظار وزش نسیمی اندک ، لحظه شماری می کنند ، شگفتا که تاریخ از اینان چه دیده است !

آنگاه که ستم سیصد ساله ساسانی مقهور ستم چند ده ساله تازیان بدوی شد و خلافت عربی ، سیمای سیاه سلطنت را سپید کرد ، همین مردم مزدک نشان ، دوباره بیاد سلطنت سیاه ساسانی اشک ریختند و آه کشیدند :

کی باشد پیکی آید از هندوستان که آمد شاه بهرام از دوده کیان با صد هزاران پیل بر همه پیلبان آراسته درفش دارد به رسم خسروان مردی گسیل باید زیرک ترجمان که رود و بگوید به هندوان که بر ما چه گذشت از ستم تازیان . . . . رفت شاهنشاهی ما بدست ایشان ستاندند پادشاهی از خسروان و . . . . . (53)

براستی ! تازیان چه ستمی بر این مردم روا داشتند که ستمکده شاهانه برایشان موعود شد و در اعاده آن چند قرن کوشیدند ؟ !

شگفتا که این مردم در چه مدار بسته ی گیر افتاده اند ! اینان برای نفی خلافت به اثبات سلطنت پرداختند ، از چاه به چاه و بالعکس ! و جا دارد که آن شاعر معاصر بگوید : ((ملت ما حافظه تاریخی ندارد .)) و در این دور تاریخی اگر این بار چنان شود ، منصفانه باید گفت که : ((این ملت شعور تاریخی ندارد .)) که هرگز چنان مباد .

دیدگاهها

دیدگاه کریستن سن

کریستن سن می

گوید که از چگونگی رابطه مزدک با قباد شاه ایران اطلاعی در دست نیست . با استناد به شاهنامه فردوسی و چند منبع عربی ، در قحط سالی ، مزدک نزد قباد رفت و با سخنان مکرآمیز قباد را بر آن داشت که اعلان کند هر که نان را از مردم گرسنه باز دارد ، سزایش مرگ است . و آنگاه مردم گرسنه را به غارت انبارها تحریک کرد و باعث تجری خلائق شد . در این روایت بعید نیست که حقیقتی تاریخی نهفته باشد . چه ، اتوکیوس هم قصه قحط سالی را نقل کرده است . فقری که بر اثر این بلیه بوجود آمد ، تقسیم غیر عادلانه ثروت را در جامعه ایرانی به سود مقامات مؤ ثر و مقتدر که طبقه ممتاز بودند ، برقرار کرد . ممکن است این وضع به مردم ستم کشیده جراءت بیشتری داده و شاه را به اصلاحات جسورانه ای برانگیخته باشد . قباد پیرو مزدک شد و طبق دستور او عمل کرد . منابع معاصر قباد بر این قضیه هم - داستان اند . منابع بعدی بر این نکته تکیه دارند که قباد در رابطه با اشترک زنان قوانینی را وضع کرد . استیلتس می گوید قباد فرقه زردشتگان را دوباره برقرار کرد ، این فرقه هواخواه آن بودند که کلیه زنان باید در دسترس همگان بالاشتراک قرار گیرند .

اگر چه این قول با اقوال دیگران فرق دارد . معلوم نیست قوانین جدید قباد در رابطه با ازدواج چگونه بوده است . هیچ منبعی نمی گوید که قباد ازدواج را منسوخ کرده باشد؛ زیرا چنین

تصمیمی در عمل غیر قابل اجرا می باشد . شاید او با وضع قوانین جدید یک نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد و شاید در بعضی از عناوین فقه ساسانی در باب مناکحات و رفع بعضی از قیودات آن کوشیده باشد؛ چنان که بر طبق مقررات آن عصر ، مرد می توانست زن یا یکی از زنان و حتی زن ممتاز خود را به مرد دیگری که بدون تقصیر یعنی با وجود نداشتن مال به ازدواج محتاج باشد ، بسپارد تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند . در هیچ یک از منابع دوره قباد ذکری از قوانین او در رابطه با اشتراک اموال به میان نیامده است . فقط در خوذای نامک از چنین اقدامی سخن رفته است . اگر چه این امر ممکن است تا اندازه ای حقیقت داشته باشد ، ولی این بدعتها آنقدر مهم نبودند که نظر ناظرین سریانی و بیزانس را جلب کند . ممکن است این اقدامات در رابطه با وضع مالیاتهای فوق العاده برای اغنیا و توانگران باشد در جهت بهبود زندگی فقرا و . . . (54)

و نیز آمده است که چون در زمان قباد قحط سالی شد و اکثر مردم در مضیقه بودند ، مزدک اجازه خواست که با قباد مذاکره کند و از او پرسید اگر فردی داروئی برای علاج بیماری داشته باشد و در اختیار بیمار نگذارد ، چه مجازاتی دارد ؟ شاه گفت باید کشته شود . روز بعد مزدک عده ای از مردم گرسنه را به اطراف کاخ قباد دعوت کرد و گفت بیائید تا من نیازمندی شما را چاره

کنم . مزدک بار دیگر با قباد ملاقات کرد و سؤ ال دیروز را تکرار کرد و جوابی همسان شنید . مزدک نزد مردم آمد و گفت : بروید از هر مالی که می توانید مصرف کنید ، زیرا همه فرزندان آدم در اموال با یکدیگر شریکند . مردم به منازل پول داران ریخته و غارت کردند . قباد مزدک را احضار کرد و علت را پرسید . مزدک گفت : به دستور شاه این کار را کردم . و پاسخ شاه را یادآور شد . (55)

برخی منابع تاریخ مزدک را متهم به شعبده بازی و سحر کرده اند که او به این وسائل قباد را فریب داد . (56) ((کریستن سن)) در پاسخ به این اتهامات می گوید منابع تاریخی نشان می دهند که قباد از روی اعتقاد پیرو مزدک شد . (57) ((نُلدِکَه)) تاءکید می کند که قباد پادشاهی نیرومند بود و سخت با اراده . او دو مرتبه در شرایط بسیار بحرانی تاج و تخت از دست رفته اش را بدست آورد . او به امپراطوری روم ضرب شستی مهم نشان داد . بنابراین ، به گفته ((نلدکه)) گرویدن قباد به آئین مزدک فقط برای درهم شکستن قدرت اشراف بوده است . منابع تاریخی عصر قباد نشان نمی دهند که وی فردی مزّور و دارای خصائل ماکیاولی بوده باشد . حتی دشمنان قباد اشاره به این خصائل منفی نکرده اند . منابع نشان می دهند که قباد از روی ایمان و اعتقاد به مزدک گروید . قباد تحت تاءثیر مزدک اصلاحات مهمی در کشور کرد و به وضع فقرا

رسیدگی نمود . (58)

مورّخان همگی بر این متفق اند که آنچه در دره قباد اتفاق افتاد ، با نظام طبقاتی - اشرافی ساسانی در تضاد مطلق بود . و کلیه عناصر امپراطوری از این انقلاب بی سابقه تاریخی ناراضی بودند . قباد قلبا به مزدک معتقد بود و در ظاهر از مزدکیان حمایت نمی کرد . او از سوی موبدان به الحاد متهم شد . قباد با آنهمه رنجی که کشیده بود ، هم چنان بر اعتقاد مزدک بود . فرزند قباد ، انوشه روان ، به قتل مزدک و مزدکیان همت گماست . (59) در منابع عربی اتهامات بر مزدک به صورت شرم آوری مطرح شده است . (60) عبدالجبار می گوید : ویژگی مزدک گرائی نسبت به آئین عادی این است که مزدکیها معتقد بودند که ((نور)) با اراده کار می کند ، در حالی که ((ظلمت)) کورکورانه در کوشش است . عناصر ترکیب کننده جهان ، آب و خاک و باد و آتش است . بنظر مزدک آفریدگار جهان بوسیله حروف بر جهان فرمانروائی می کند و از این رو هر کس راز این حروف را دریابد ، به بزرگترین نیروها دست می یابد و اسرار ازل را می فهمد . . . مزدک گرائی بشدت سرکوب شد . آئین مزدک در جهان اسلام مدتی به نامهای دیگر زنده بود . . . برخی فرقه های مذهبی در اسلام از اندیشه های مزدک سخت متاءثر بوده اند . (61)

مزدک در منابع عربی

تحریفات موبدان در منابع عربی منعکس است : مزدک ادعای پیامبری کرد . او مادر و خواهر و دختر را بر مردم

حلال کرد . مردم از این آئین استقبال کردند و گروه زیادی گرد او جمع شدند . این جریان به گوش قباد رسید . قباد مردی بلهوس و شهوت ران و زن دوست بود . از این مذهب خوشش آمد و به مزدک گروید . و مزدک را در گسترش این ، تقویت و حمایت کرد ، تا اینکه کیش مزدک رواج کامل یافت . جوانان ، زنان مردم را در اختیار خود قرار می دادند . موبدان و روحانیون زرتشت نزد قباد رفتند و از زشتی و فساد این کیش با او سخن گفتند . قباد نپذیرفت و مزدکیان را تقویت می کرد و هر روز پیروان آن مذهب رو به فزونی بود و گروه زیادی از این اعمال نابخردانه و فسادآور در عذاب بودند و خلق فراوانی از اعمال پیروان مزدک بستوه آمدند . (62) در تاریخ بلعمی نیز آمده است که مزدک مادر و خواهر و دختر را به زنی گرفتن حلال دانست . نکاح را از میان برداشت و عنوان مالکیت را بطور منسوخ و محکوم کرد و گفت : خداوند این جهان را میان مردم قرار داده و به کسی اندازه نداده و این سخن در میان درویشان و جوانان استقبال شد و . . . (63) مزدک از اهالی نسا بود . او مردی بود که باعث ویرانی و سستی بنیان حکومت و عقل قباد شد . او شیطانی در لباس و شکل انسان بود . صورتی نیکو و سیرتی زشت و ظاهری پاک و باطنی ناپاک و زبانی شیرین و کرداری بد و تلخ داشت و با مکر

و حیله به دربار قباد راه یافت و نظر او را جلب کرد . (64) در فارسنامه ابن بلخی آمده است که در عهد قباد ، مزدک زندیق پدید آمد و او اباحت پدید آورد و آن را مذهب عدل نام گذاشت . عبادت پروردگار از مردم گرفت و گفت : فرزندان آدم همه از یک پدر و مادرند و اموال و املاک جهان در میان آنان میراث است ، گروهی با ستم آن را مال خود می دانند و دیگران از اموال خدادادی محروم اند . او ((زنان)) و ((اموال)) توانگران را بر مردم مباح نمود و به حکم آنکه مردم جهان بیشتر درویش و تهی دست بودند و از نظر عبادت و بندگی خدا کاهل و ضعیف بودند ، از مزدک پیروی نمودند . مزدک قباد را بفریفت و گمراه کرد و از قدرت پادشاه استفاده نمود و از اموال شاه و دیگران گرفته ، به بینوایان می داد و زنان را رسوا می کرد و آنان را بدست زنُود و مردم هرزه می داد . چون کار به اینجا کشید ، دنیا از قباد روی برتافت و مردم بر او شوریدند و بزرگان فارس قباد را دستگیر و زندانی ساختند و سلطنت را به برادرش ((جاماسب)) دادند . مزدک نیز فرار کرد و به آذربایجان رفت و پیروان او (لعنهم الله) اطراف او گرد آمدند و قدرتی و عظمتی بدست آورد که احدی را توان مبارزه و مقابله با او نبود . عاقبت برای رهائی و نجات قباد ، خواهرش کوشش فراوان کرده ، ((قباد)) را از زندان

خلاص کرد . ((قباد)) به طرف ترکستان رهسپار شد تا شاید بتواند راهی برای بازگشت به سلطنت پیدا کند . در بین راه با دختر ((اسپهبد)) ازدواج کرد و مدتی در آنجا اقامت گزید و چون خواست از آن محل بیرون رود ، سفارش کرد اگر این زن باردار شد و فرزند او پسر بود ، نام او را ((انوشیروان)) بگذارند .

پس از مدتی با یاران و حامیان فراوانی به کشور و پایتخت بازگشت ، و بر برادرش جاماسب پیروز گردید و کاری کرد که مردم از او راضی شدند . چون کار ((قباد)) سامان یافت ، پدر زن ((قباد)) انوشیروان را که به حد رشد رسیده بود ، نزد پدر برد . در یکی از روزها ((انوشیروان)) پدرش ((قباد)) را تنها دید و گفت : ای پدر ! با تو سخنی دارم ، اگر اجازت فرمائی ، گویم . ((قباد)) او را اجازت داد .

((انوشیروان)) گفت : چرا در موقع حرکت از محل سکونت مادرم ، درباره من آنگونه سفارش کرده بودی . . . ؟ ((قباد)) گفت : برای حفظ نسل و بویژه نسل پادشاهی .

((انوشیروان)) گفت : ((در مذهب ((مزدک)) حفظ نسل بطور کلی مفهوم ندارد . . .)) این گفته در دل ((قباد)) اثر عجیبی کرده ، پس از مدتی حکومت و سلطنت را به ((انوشیروان)) واگذار کرد . ((انوشیروان)) چون به سلطنت رسید ، محور اصلی حکومت خود را بر کیش مزدیسنی آئین زرتشت قرار داد و در میان سپاهیان اعتقادات را بسیار محکم نمود .
بزرگمهر وزیر شاه

بود . ((انوشیروان)) به سپاهیان گفت : این مزدک حکومت طلب و مقام خواه بود و قباد فریب او را خورده بود . داستان این مرد ، مانند ((مانی)) زندیق است که جد من ((بهرام بن هرمز)) او را بکشت تا فتنه او فرو نشست . در این مورد نظر شما چیست ؟ سپاهیان گفتند : ((همه بندگانیم خسروپرست .)) انوشیروان گفت : چون جمعیت فراوانی از مزدک حرف شنوی دارند ، باید او را از طریق حیله و نیرنگ کشت و شما این تصمیم را نهفته دارید تا ما ترتیب این کار را بدهیم . آنگاه انوشیروان پیامی برای مزدک ارسال نمود و به او گفت : ((بر ما روشن گردیده که تو بر حقی و پدر ما از تو متابعت می کرد . اکنون بجاست که شما نزد ما آئید . احترام فراوانی برای مزدک در نظر داشت تا که مردم نسبت به انوشیروان سوء ظن بردند . . . و چون کاملا اعتماد او را به خود جلب کرد ، به او گفت : من از دولت مردان خود دل تنگم و افرادی که تو داری و مورد اعتماد تو می باشند ، به کاری که تو بگوئی می گمارم . مزدک حدود یک صد و پنجاه هزار نفر از مزدکیان را با خود نزد انوشیروان آورد و در اطراف کاخ گرد آمدند . سپاهیان را در آن روز که روز مهرگان بود ، فرمان داد که در کاخ اجتماع کنند . به آنان گفته بود : چون مزدک و یارانش آمدند ، من با شمشیر برهنه بر سر

مزدک می ایستم و چون اشاره کردم ، شما نیز دست بکار شوید و پس از آنکه من مزدک را به قتل رساندم ، شما نیز یاران او را تماما گردن بزنید . مجلس دعوت آماده گردید مزدک دو هزار نفر از یاران مخلصش را به همراه آورد و داخل کاخ شدند و گروه دیگری در خارج جمع بودند . خلاصه اینکه بر سر سفره غذا مزدک و یارانش نشسته بودند که شمشیر انوشیروان بر فرق مزدک فرود آمد و او را هلاک کرد ، آنگاه اشاره به سربازان اطراف کاخ نمود . آنان به جای یاران مزدک که در خارج کاخ بودند ، افتادند و آنها را قلع و قمع کردند . گروه زیادی از پیروان مزدک را در شهرها زندانی کردند و گروهی هم توبه کردند . . . پس از این جریان بود که ((موبدان زرتشتی)) به ((انوشیروان)) لقب ((دادگر)) دادند . . . (65)

محققّان بر این عقیده اند که ((قباد)) در ابتدا بنا به جهاتی از ((مزدک)) و مزدکیان جانب داری می کرد ، به گونه ای که از یاران وی بشمار می آمد . همین مسئله باعث شد که در سال 496 یا 497 میلادی (سال نهم یا دهم سلطنت قباد) زندانی شد . ((منابع عربی)) این حادثه را در سال دهم سلطنت قباد می دانند . ((فردوسی)) این واقعه را در سن 16 سالگی و ایام اقتدار ((سوفرای)) وزیر می داند :

چنان بود تا بیست و سه ساله گشت به جام اندر آن باده چون لاله گشت
در همین زمان بود که

تصمیم به کشتن سوفرای وزیر گرفت . قتل وزیر باعث زندانی شدن قباد گردید . و این باید در سال هفتم یا هشتم سلطنت او صورت گرفته باشد . بعید به نظر می رسد که بزرگان و موبدان برای جلوگیری از آشوب موبدان موبد فتوی به حبس قباد داده باشند و جاماسب برادر او را به تخت نشانده باشند .

خواهر قباد که زن وی نیز بود ، در اندیشه آزادی او برآمد و با وعده وصل و عیش ، زندانبان را رام کرد و به درون زندان راه یافت و قباد را در مفرش پیچید و به خادمی از خدام خود داد و از زندان بیرون آورد و به زندانبان گفت : این رختخواب نجس گردید ، برای تطهیر باید آن را ببرند . در مورد زندان قباد اختلاف است . در منابع عربی (طبری) آمده است : مزدکیان قباد را به جائی بردند که دسترسی به او ناممکن بود و برادرش جاماسب را به جای وی نشاندند . به قباد گفتند تو در گذشته گناهکار شده ای و هیچ چیز گناه تو را نمی خرد مگر آنکه زنهایت را فدا کنی . آنان می خواستند قباد را بر آتش مقدس قربانی کنند . ولی ((زرمهر)) پسر ((سوفرا)) به دفاع از ((قباد)) مزدکیان را کشت و دوباره ((قباد)) بر تخت شاهی نشست و برادرش ((جاماسب)) را خلع کردند . مزدکیان ((قباد)) را علیه ((زرمهر)) اغوا کردند؛ قباد ((زرمهر)) را کشت . این گزارش با اختلافی اندک در منابع عربی از جمله ((طبری)) ، ((ابن طریق)) ، ((ابن قتیبه)) ،

((ابن اثیر)) و ((مسعودی)) آمده است . ابن قتیبه می گوید : ((مزدکیان چون قباد را به کشتن سوفرا واداشتند ، پسر سوفرا علیه مزدکیان قیام کرد ، و مزدک و بسیاری از پیروان او را کشته ، قباد را دوباره به تخت نشاند .))(66)

فردوسی و ثعالبی از یک ماءخذ بهره جسته اند و جریان خلع و زندانی شدن قباد را به گونه ای گزارش کرده اند که ارتباطی با کار مزدک ندارد . بنابراین ماجرای زندانی شدن و خلع قباد در این دو منبع ، یک حادثه مستقل و جداگانه ای است . (67) کریستن سن دانمارکی می گوید تاریخ نگاران رومی گفته اند که گرفتاری قباد ، نتیجه ناخشنودی عموم ملت بود که از بدعت های او به تنگ آمده بودند و عاقبت قیام کردند . (68)

قلع و قمع مزدکیان

این محقق دانمارکی عقیده دارد که جریان قلع و قمع مزدکیان در آخر سال 528 یا اوائل 529 میلادی اتفاق افتاده است . ((قباد)) فرزند کوچک خود ((انوشیروان)) را ولایت عهد خود کرد . ((کاووس)) فرزند ارشد قباد علیه این تصمیم به یاری مزدکیان که خود از آنان بود ، آشوب کرد تا جای برادر را بگیرد و این حادثه قباد را عصبانی کرد . این گزارش ((تِئُوفانْس)) است که در این رابطه نباید زیاد دقیق و درست باشد ، اگر چه او و ((مالالاس)) گزارشهای خود را از یک ایرانی گرفته اند : ((انجمنی از روحانیون آراستند و مزدکیان را فراخواندند . جمعی از پیروان سایر ادیان را نیز دعوت کردند تا در این مجلس مناظره حاضر شوند .

قباد شخصا مجلس را اداره می کرد . خسرو انوشیروان که ولی عهد بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته بندی مزدکیان و کاووس می دید و کوشید تا بر مزدکیان ضربه ای بزند . . .

اگر چه ((مالالاس)) و ((نئوفانس)) دو مورخ رومی از فعالیت ((انوشیروان)) ذکری به میان نیاورده اند ، ولی در ((پشت 1/6)) این جریان آمده است : چند نفر از روحانیون مقتدر به نامهای ((پیرماهذاذ)) ، ((ویه شاهپور)) ، ((داذ هرمزد)) ، ((آذر فروغ بغ)) ، ((آذربد)) ، ((آذرمهر)) ، ((بخت آفریذ)) ، ((موبدان موبد)) و دو نفر از اسقف های مسیحیان ایران به نم ((گلونارس)) و ((بازانس)) که در مخالفت با آئین مزدکیان با زرتشتیان همداستان شده بودند ، در انجمن حضور یافتند . ((بازانس)) مورد توجه خاص ((قباد)) بود زیرا از علم ، بهره ای داشت .

در این مناظره مزدکیان مجاب شدند . در این هنگام سپاهیان مسلح که در اطراف میدان بودند و انتظار فرمان می کشیدند ، با شمشیر به جان مزدکیان افتادند . . .))(69)

((ابن ندیم)) صاحب کتاب ((الفهرست)) می گوید : ((مزدکیه و خرمیه دو دسته اند؛ خرمیه قدیمی که آنها را محمره گویند و در نواحی آذربایجان و ارمنستان و دیلم و همدان و دینور و اصفهان و اهواز پراکنده اند . اینها در اصل مجوس بودند که بعدا مذهبشان معلوم گردید . این گروه را لقطیه گویند که رهبرشان مزدک است که ایشان را دستور داد به بهره بردن از لذت ها و دنبال کردن شهوات ؛ و

در خوردن و آشامیدن عموم جامعه برابر باشند و ترک هر گونه ظلم و ستم بر یکدیگر . اینها در حرم خانواده و زنان مشارکت دارند و هر یک از اینان به زنان یکدیگر دست می اندازند و از این کار جلوگیری ندارند ، در عین حال به کارهای نیک و ترک قتل و نیازردن مردم اعتقاد دارند . . . در میهمانی روش خاصی دارند که هیچیک از ملل جهان ندارند؛ وقتی فردی را به خانه خود میهمان می کنند ، او را از هر چیز که بخواهد و هر چه باشد منع نمی کنند . این مذهب را مزدک که در عصر قباد بن پیروز ظاهر شد ، رواج داد . ((انوشیروان)) او و یارانش را به قتل رساند .

دو نفر در اعصار گذشته مزدک نام داشته و صاحب دعوت و فلسفه و مذهب بوده اند ، یکی در اعصار باستان و دیگری در عصر سلطنت قباد بن پیروز ، و هر یک از این دو ، پیروان زیادی داشته اند . مزدک دوم را انوشیروان قلع و قمع کرد . . . (70)

((یعقوبی)) می گوید : انوشیروان ((مزدق)) (مزدک) را که دستور می داد مردم در اموال و زنان متساوی اند ، با ((زرتشت بن خرکان)) که در دین ((مجوس)) بدعت نهاده بودند ، هر دو را بکشت . (71)

قضاوت صحیح درباره مزدک

در نگاه و وجدان تاریخ بشر ، مزدک بنیانگذار یک فلسفه سیاسی - اجتماعی - اقتصادی نوینی است که قبل از او در تاریخ حیات انسان سابقه نداشته است . او از تساوی حقوقی و

برابری اجتماعی سخن گفته است . اباجیگری تهمت ناجوانمردانه روحانیون دولتی و اشراف و فئودالهای ایرانی است که حرمسراهای اختصاصی شان بخش بزرگی از زنان جامعه ایرانی را در خود جای داده بود . بدون شک تاریخ دوره ساسانی از سرنوشت سیاه زن ایرانی ورقها سیاه کرده است . تاریخ نشان می دهد که در جامعه ساسانی ، زن به صورت کالا نگریسته می شد و مانند گندم و . . . در انبارها و ابنانها ، در حرمسراها و دستکرت ها نگهداری (احتکار !) می شد . تاریخ شاهد است که در دوره ساسانی زن ایرانی به دیگر کشورها صادر می شد . تنها از یک منطقه مرزی سالی دوازده هزار زن به روم و . . . صادر می شد . نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی جامعه ساسانی در دست هفت فامیل بزرگ اداره می شد . این هفت فامیل بر تمام کشور سایه ستم و تجاوز خود را گسترده بودند و به وسیله موبدان هر گونه ناروائی را بر جامعه تحمیل می کردند . ثروت یک کشور بزرگ که در حدود یک صد و چهل میلیون نفر را در خود جای داده بود ، در اختیار چند طبقه ممتاز قرار گرفته بود . قوه مقننه و مجریه یکی شده بود . تجملات دربار شاهان حد نداشت . حداقل احتکارهای شاهانه در تاریخ ساسانی چنین است : سه هزار زن ، چندین هزار دختر زیبای رومی ، سه هزار نوکر و خدمه ، هشتهزار و پانصد اسب سواری شخصی ، هفتصد و شصت فیل اختصاصی ، دوازده هزار استرباری و کوههائی

از طلا و جواهر و اشیاء گرانبها و . . . و . . . تمام عایدات کشور پهناور ایران به خزانه طبقات چندگانه ممتاز می رفت . طبعا در چنین هنگامه ای از بیعدالتی و فقر مطلق اکثریت قریب باتفاق جامعه ایرانی ، قیام مزدک انتظار می رفت . ((ابن طریق)) که در سالهای 263-328 هجری می زیسته ، می گوید : اصول عقاید مزدک بر این اساس بود که خداوند ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود تقسیم نمایند ، ولی مردم نسبت به یکدیگر ستم می کنند و تفوق و فزونی می جویند . ما می خواهیم در این کار نظارت داشته باشیم و مال فقرا را از اعیان و اشراف و توانگران بگیریم و به فقرا بدهیم . از هر کس که اموال و امتعه بیش از حد داشته باشد ، از وی گرفته به بی چیزان می دهیم ، تا مساوات برقرار شود .))(72) نظام الملک می گوید : مزدک می گفت مال بخشیدنی است میان مردمان ، زیرا همه بندگان پروردگار و فرزندان آدم اند و چون احتیاج پیدا کنند ، باید مال یکدیگر را خرج کنند تا هیچ کسی ناتوان و نادار نباشد و همه متساوی المال باشند . (73) کریستن سن می گوید :

پیشوایان مزدکیه دریافتند که مردم عادی نمی توانند از چنگال شهوت و هوس مادی نجات یابند مگر اینکه به آنها بدون مانع برسند . این فکر مبنای عقاید آنان شد . و چون دنبال این اصل را گرفتند ، متهم به اباحه و ترویج فحشا و

منکرات شدند ، در صورتی که این کارها در آئین آنان راه نداشت و مباینت تام با زهد و پارسائی شان داشت . زرتشت و مزدک هر دو تاءکید می کردند که انسان مکلف به عمل خیر است . . . (74)منابع تاریخی بدرستی نشان می دهند که دامنه دعوت و قیام مزدک حوزه وسیعی را در بر گرفته بود . آئین مزدک در آغاز بدون شک جنبه دینی داشته و شخص مزدک به اصلاحات اجتماعی می اندیشیده است . او خواهان زندگی بهتر برای مردم ایران بود و افکار او به هیچ وجه مشوب به غرض نبوده است .

جنبه مذهبی این دعوت بر بعد سیاسی - اجتماعی آن برتری داشته است (75) .

اگر چه آئین مزدک پی از ورود به طبقات پائین و سالفه اجتماع تدریجا صورت یک مسلک سیاسی - انقلابی بخود گرفت ، ولی جوهره دیانتی آن باقی ماند . در زمان خلع قباد و دوره جاماسب مزدکیه ظاهرا چندان پیشرفتی نداشته است ، مع ذلک افکار این فرقه رفته رفته در عامه رسوخ کرد و در ابتدا به آهستگی و سپس بسرعت انتشار یافت . . . (76)

مزدک انقلابی قربانی مورخان مزدور تاریخ

یک محقق هندی می گوید : بنظر می رسد مآخذ تاریخی درباره ظهور مزدک و آئین او از تعصبات شخصی و کینه توزی های سیاسی - دینی در امان نمانده است .

آئین مزدک در ردیف نهضت های انقلابی بزرگان جهان جای دارد . رینالد نیکلسون می گوید : بیشتر مورّخان دوره ساسانی و پس از آن ، عقیده مزدک را کاملا درک نکرده اند و با تعصب و جهل درباره

او قضاوت کرده اند . (77) لکهارت می گوید : در این زمینه باید با اطمینان ادعا کنم که مزدک چیزی که درباره اشتراک زنان گفت ، خلاف اخلاق انسانی نگفته است ؛ منظور او این بود که زن و اموال در میان مردم ، مانند آب و هوا مشترک باشد . (78) این سخن در دوره ای گفته شد که صدها هزار زن و دختر در اندرون حصارهای اشراف و حرمسراهای شاهان و شاهزادگان و درباریان و موبدان و . . . احتکار شده بودند و مردان و جوانان از تنهائی بشدت رنج می برند . منظور مزدک از اشتراک زنان ، فحشای عمومی آنگونه که منابع متعصب و کینه توز عربی و موبدان دولتی زرتشتی گفته اند نیست ، یعنی که مردان و جوانان و زنان و دختران بی همسر که سخت رنج می بردند ، با یکدیگر زناشوئی برقرار کنند . و از طرفی باید دانست که تاریخ دوره ساسانی بدست موبدان زرتشتی و درباریان نوشته شده است . از تاریخ دولتی و مورّخان مودور چیزی جز این انتظار نیست . این دو ، در همیشه تاریخ ، قهرمانان بزرگ را بد نام و تحریف کرده اند و نهضت های اصیل اجتماعی - سیاسی - مردمی را متهم به هراتهامی که می توانسته اند ساخته اند . رجال تاریخ سیاسی جهان عموما و ایران خصوصا بیشتر از رجاله ها و چهره های پلید و منفوری است که با گریم مورّخان مزدور ، به نسلها معرفی شده اند . گ باید که این ساختارهای سیاه را در هم ریخت و دنبال چهره های

گمنام و بدنام تاریخ را گرفت و آنان را شناسائی کرد . چهره هائی که با فرامین شاه و خلیفه و فتاوای موبد و مغ و فقیه و محدث و متکلم و مورخ و . . . لکه دار و بایکوت شده اند . خوشبختانه دانش جدید توفیق این را یافته است که تا حدودی به این تزویر و تحریف بزرگ تاریخ پایان دهد و از اعماق سیاه تاریخ ، چهره قهرمانان و مصلحان بزرگ اجتماعی را نشان دهد . کاری که در مورد مزدک شده است ، نمونه روشنی از این توفیق است .

چیزی که بیش از همه در میان مردم ایران عصر ساسانی نفاق افکنده بود امتیاز طبقاتی بسیار فاصله دار و خشنی بود که ساسانیان در ایران برقرار کرده بودند . در درجه اول ، هفت فامیل بزرگ اشراف و در درجه دوم ، طبقات پنجگانه امتیازاتی داشتند و عامه مردم از آن محروم بودند .

مالکیت در انحصار آن هفت فامیل بزرگ بود . از صد و چهل میلیون جمعیت ایران پهناور آن روزگار ، تنها هفتصد هزار نفر از آنان که وابستگان هفت فامیل بزرگ بودند ، حق مالکیت داشتند و بقیه مردم از همه چیز محروم بودند(79) ثروت افسانه ای شاهان ساسانی براستی محیرالعقول است : آنان علاوه بر طلا و جواهر بسیار ، هزاران زن و دختر و غلام و . . . در حرمسراهای شخصی داشتند . (80)

ادیان مردم بین النهرین باستان

ادیان مردم بین النهرین باستان

(بابلیان ، اکدیان ، آشوریان ، حتان ، فروکیان ، فنیقیان ، حامورایی یان)

ساکنین بین النهرین و آئین ها و تمدن کهن آن اقوام

بین النهرین یکی از مناطق پرسابقه و کهن آسیای غربی یا خاورمیانه است که مرکز ادیان گوناگون جهان بوده است . این ادیان با یکدیگر شباهت و هم رنگی بسیار داشته و این آئین ها تحت نفوذ یکدیگر بوده اند . این منطقه از قدیم مکان و محل برخورد بومیان و هند و اروپائیان و سامانیان بوده است . معمولا بابلیان و آسوریان ((سامیان شمالی)) نام دارند . و فنیقیان و فلسطینیان و اسرائیلیان را سامیان غربی گویند و حبشیان و اعراب سامیان جنوبی را تشکیل می دهند . و ما اینک در اینجا ابتداء به معرفی آئین سومریان پرتمدن می پردازیم . آنگاه از جانشینان آنان یعنی آشوریان و بابلیان سخن به میان خواهیم آورد . و سپس از ادیان حتی ها و

فروکیان که وارث آثار پیشینیان می باشند ، گفت و گو می کنیم . و خلاصه اینکه بابیان آئین فنیقیان این بحث را به پایان می رسانیم .

کشوری که در میان دو شط دجله و فرات قرار گرفته است ، از پر سابقه ترین سکونت گاه های نوع انسان بشمار می آید . و از جهت قدمت تاریخی آن را هم عهد مصر قدیم گفته اند .

این سرزمین از سه هزار سال پیش از ((م)) تا حدود 500 سال قبل از ((م)) که ضمیمه ایران شد ، چندین دولت پرقدرت و بزرگ بر آن حکومت کردند . آنان نفوذ آئین و تمدن و علوم خود را گسترده ، بر اقوام خلف

تحمیل کردند . در آن زمان در شمال قسمت سومر تا عرض جغرافیائی بغداد کشور ((اکد)) شمرده می شد و شهر بابل در آنجا قرار داشت . اکدیان که مردمی از نژاد سامی بودند ، در حدود 2700 پیش از میلاد بر دولت سومری پیروز شدند . نخستین پادشاه ((اکدیان)) شخصی بنام سارگون بود . سارگون سلطانی پرقدرت و با توان بود که توانسته بود قسمتی از مغرب ایران و شامات را به تصرف خود درآورد و آن را به کشور خود ملحق سازد . به فرمان ((سارگون)) رجال علمی کشور نوشته های دینی و اصول جادوئی و ساحری و آثار علمی را مدون نمودند و در معبدی بایگانی کردند . در حدود 2500 سال قبل از میلاد دوباره سومریان به قدرت رسیدند و با اکدیان هم آهنگ شدند . رقیب بزرگی در این میان برای آنان بود که موسوم به دولت عیلام بود که در خوزستان و قسمتی از لرستان واقع و پایتخت آن شوش بود . مکرر در مکرر میان عیلام و آن دولت جنگ رخ می داد گاهی عیلام جزو متصرفات آنان می شد و زمانی عیلام بر دشمن پیروز می گردید .

تا اینکه در سال 2115 پیش از ((م)) ریم سین پادشاه پرقدرت خوزستان دو دولت سومر و اکد را برانداخت بطوریکه دیگر آنان استقلال خود را برای همیشه از دست دادند و قومیت آنان در میان دیگر طوائف منحل شد . سرانجام مردم آن کشور باطراف فرار کردند . گروهی به فنیقیه رهسپار شدند و بلاد آنجا را بنا کردند . و گروهی که پرستنده خدای

آشور بودند به شمال بین النهرین کوچ نمودند و اساس و شالوده دولت آشور را ریختند .

مردم بین النهرین از اعتقادات و دین داری بدور نبودند ولی نظر به افزایش ثروت و سکنه و اختلاط نژادها و تصادم عقاید گوناگون مردم بابل در اواخر از حیث اخلاق و دیانت در مرتبه نازلی قرار گرفتند . و از طرف دیگر ایمان به خدایان متعدد و اعتقاد به سحر و جادو و فسق و فحشا باعث گردید که بابل با آن عظمت در برابر حمله ایرانیان خجل و سرافکنده شود .

مردم بابل ((مردوک)) را بعنوان خدای بزرگ شناخته بودند و چون کورش پادشاه ایران وارد بابل شد ، روحانیون از وی استقبال نمودند و کورش برای خدای مردم بابل مردوک احترام فراوان در نظر گرفت .

کورش چون داخل شهر شد ، در معابد خدایان بسیار دید . روحانیون به کورش گفتند این خدایان مربوط به شهرهای بابل است که یکی از پادشاهان کشور بابل آنان را به مرکز انتقال داده است . کورش دستور داد تا هر یک از آنان را به شهر خودش ببرند . این عمل باعث خوشنودی مردم شهرهای بابل گردید و مردم علاقه فراوانی به کورش پیدا کردند .

غیر از اعتقاد به خدای مردوک ، در بابل ادیان و آئین هایی دیگر نیز وجود داشته است که به بعضی از آن ادیان اشاره می کنیم . (81)

آئین ها و ادیان و خدایان مردم بین النهرین

ساکنین بین النهرین همانند دیگر مردم اعصار پیشین خود دارای عقاید و آئین ویژه ای بوده اند و لذا در میان مردمان بین النهرین بقایای آئین توتم رواج فراوان داشته و

آنان عقاب و گاو نر و شیر را مقدس می دانستند و جان پرستی در میان آنان احترام ویژه ای یافته بود .

مردم بین النهرین بر این باور بودند که ارواح بطور کلی در خورشید و ماه و ستارگان مکان و منزل دارند که بتدریج اینها برایشان همانند خدایان نمودار گردیدند .

هر یک از شهرها خدائی مخصوص بخود داشت و خدای محلی زن بود .

از دریای مدیترانه تا خلیج بنگال و اهالی اژه و آسیا و دراویدیان سکه ((رب النوع)) (مادر همگانی) را محترم می داشتند . و تیامات الهه اقیانوس بود . نانا یا نینا به ایشتار خدای بابل شباهت داشت .

مردوک خدای آفریننده بر تیامات که ماده را تشکیل داده غالب گشت . در دین افسانه های سومریان در رابطه با پدید آمدن طوفان بزرگ گسترش یافت و یکی از خدایان بود که انسان را از خاک رس آفرید و جان را در آن پیکر دمید تا آئین خدایان را برقرار نماید و آنان را پرورش دهد .

پادشاهان فرزندان خدایان می باشند که طبیعت را حاصلخیز و پر رونق می سازند و آن فرزندان خدایان بر نباتات ریاست دارند و حکومت را در روی زمین اداره می کنند .

سومریان چون از کوههای سر به فلک کشیده عیلام سرازیر شدند و بر بین النهرین دست یافتند آن بلندی را ارج نهادند و آن را با ارزش تلقی نمودند و در نگهداری و حفظ آن کوشش فراوان نمودند .

سومریان افسانه ها و الهیات سامیان را برای خود به عنوان روش و مشی اخذ نمودند .

سامیان

در عصر حکومت خود شهرها را دسته بندی می کردند و خدایان خود را در آن شهرها قرار می دادند : این خدایان خصلت و منش محلی مردم را در خود بایگانی و حفظ می کردند و اگر شهر آنان مرکز حکومت می گردید ، خدایان شهر مرکزی بر دیگر خدایان شهرها برتری داشتند .

تعداد خدایان ((بابل)) و آشور فراوان و بسیار بود که در یکی از کتیبه های آشوریان مربوط به حدود 860 پیش از ((م)) قریب ، هزار نام از خدایان و فرشتگان منقوش است .

مردم آن عصر این همه خدایان را موجوداتی آسمانی می پنداشتند و علامت و منشاء نهایی آنها را در کتیبه ها ستاره قرار داده بودند . مثلا خدای بزرگ بنام ((آنو)) را با یک ستاره نشان می دادند و دیگر خدای را با دو و یا سه ستاره معرفی می کردند .

در اعتقاد و باور این اقوام بود که پروردگاران هم همانند آدمیان خشم و آرزو دارند و دستخوش حوادث و احتیاج مادی اند . تنها فرق آنان با آدمیان در قدرت فوق العاده و حیات جاودانی آنان بود . ارواح بدکار از آدمیان تواناتر و از خدایان ناتوان تر بودند . ارواح بدکردار بصورت انسان و تن حیوان از قبیل افعی و اژدها و پلنگ برای آزار آدمیان در هر گوشه پنهان بودند . شاید این باور همان اعتقاد به تناسخ باشد که تا این زمان در میان بعضی از عقاید و باورها موجود است و حتی در بعضی از فرق اسلامی نیز دیده می شود و این از عقاید باطل می

باشد .

شیطان از دیگاه سومریان و بابلیان عصر کهن

وجود شیطان و عقیده به این موجود نامرئی همیشه بر سر زبان ها بوده و مردم از او وحشت و ترس داشته اند . و قوم سومری و آشوری و بابلیان نیز از وی سخن به میان آورده اند . در یکی از کتیبه های قدیم اوصاف شیاطین را اینگونه گفته اند :

((اینان سمهای خدایانند . از دیوارهای بسیار ضخیم عبور می کنند . و از بامهای بلند فرود می آیند . گوئی طوفانند که از خانه ای بخانه ای می روند . هیچ دری جلو ورود آنان را نمی تواند بگیرد . و هیچ قفلی آنان را بر نمی گرداند .

و همچون مار از زیر در خانه ها بدرون آن می آیند . و چون باد از زیر پاشنه در داخل می شوند .

زن را از آغوش شوهر و کودک را از بغل مادر می ربایند . و اینان هر کدام اسمی و کاری را بر عهده دارند : ((لابارتو)) قاتل کودکان خردسال است . و ((لاباسو)) علت رعشه اندام است . و ((احناسو)) موجب سیاهی چهره و زردی رخسار است .))

موضوع پیدایش کرم که در یک کتیبه باستانی منقوش است ، از آثار شگفت انگیز تاریخ به شمار آمده است و داستان آن بدینگونه ذکر شده :

چون ((آمون خدای بزرگ آسمانها را بیافرید و آسمانها زمین را خلق کردند و زمین رودها را پدید آورد و رودها جدولها را آفریدند و جدولها مردابها را ایجاد کردند ، از میان مردابها کرم بوجود آمد .

کرم به حضور خدایان رفته و گریه کرد . و گفت

: به من چه می دهد . بخورم . و چه می دهی بنوشم ؟ اِآکه یکی از خدایان بود گفت : به تو چوب معطر و استخوان خشک می دهم که غذای تو باشد .

کرم گفت : بارالها نه چوب معطر می خواهم و نه استخوان خشک . بلکه میل دارم غذا و نوشیدنی را در میان دندانهای آدمیان مقرر داری و منزل و مکان مرا در لثه دندان جای دهی تا از خون لثه سیراب شوم و قدرت و نیروی لثه را بگیرم .

دوگانه پرستی و تثلیث

پیدایش دو موجود در آغاز از دیدگاه سومریان و اکادیان دربابل

اقوام گذشته اساس باورهایشان بر یک سلسله عقاید خرافی بدور از عقل و خرد بود که بعضی از آنها تا امروز در میان بعضی از اقوام باقی مانده است .

سومریان و اکادیان بر این باور بودند که هیچ موجودی ازلی نیست و در آغاز عدم مطلق بود و تدریجا در این عدم محض دو موجود پدید آمدند . یکی موجود نر بنام ((آپیو)) و دیگری موجود ماده بنام ((تیامات)) و این دو اصل تمام کائنات را بوجود آوردند :

((اپیو)) آب شیرین را و ((تیامات)) آب شور را . (82)

پیدایش عنوان تثلیت در جهان کهن

عنوان پرستش تثلیث را منتسب به پیروان حضرت عیسی (ع) می دانند و آنان را دارای مذهب تثلیثی تخت عنوان روح القدس اب و ابن گفته اند؛ در صورتی که تثلیث پرستی سابقه ای بس طولانی دارد .

در کتیبه ای که کشف شده اینگونه آمده است :

((آن هنگام که در بالا آسمان نامی نداشت و در پائین برای زمین اسمی نبود ، آب - اپیوی نخستین پدر و آب - تیامات مادر همه بود این دو با هم اختلاط و اتخاد یافته و خدایان در این هنگام خلق شدند و از آن دو موجود ((لاح مو)) و ((لاحامو)) پدیدار گردیدند . ولی این خدا قدرت موجود نمودن جهان نداشتند . و پس از زمانی نامعین از آن دو خدا انثیر و کثیر بوجود

آمدند . و از این دو سه خدا موجود شد که مجموع آنها را تثلیث اول گفتند .
و آنان از این قرار می باشند : 1- آنو 2- انلیل 3- اِآ . آنو خدای بزرگ

نقاش آسمان و انلیل خدای هوا و زمین است . اِآ خدای اقیانوس نخستین است .

از اعصار گذشته بسیار کهن مردم خدای آنورا رب اعلی می گفتند و منزل و جایگاه آن را در اوج آسمان می دانستند و آن محل را آسمان آنو می خواندند . جایگاه او را دو تن از خدایان بنام ((تموز)) و ((گیزیدا)) پاسبانی می کردند . در برابر ((آنو)) عصا و تاج فرمانروائی قرار داشت .

و چون دریا طوفانی می شد همه خدایان هراسان به آسمان ((آنو)) پناه می بردند و مانند سگ در روی دیوار قصر ((آنو)) چمباتمه می زدند تا طوفان و خشم دریا و به پایان می رسید . ولی پس از انقراض دولت سومر و اکاد و پیروز شدن حکومت بابلیان مقام و عظمت ((آنو)) بپایان رسید . . و مقام عزیزترین خدایان بین النهرین به ((مردوک)) خدای بزرگ بابلیان منتقل گردید .

در بعضی از کتیبه ها آمده است که تاج و تخت ((آنو)) را به ((انلیل)) دادند و او را بنام ((بل)) گفتند و پیشه او بیشتر عنوان مستشاری خدایان بود و طوفان را وی بوجود می آورد و او بود که آدمیان را بدست سلاطین و پادشاهان داد تا آنان را در راه عدل رهبری و هدایت نمایند .

((اِآ)) در لغت سامی یعنی خانه آب و این خدا مظهر و معرف آب است که بر زمین احاطه دارد . این ((اِآ)) است که انسان را از مشتی گل سرخ بوجود آورد و از نفس خودش در او دمید و چون طوفان پایان یافت گروهی را نجات

داد و صنایع و کارهای بسیاری را به آدمیان بیاموخت . این خدا به پادشاهان خرد و عقل می بخشید و روحانیان را در اجرای تکالیف دینی و مذهبی و کارهای جادوگری یاری می داد .

تثلیث دوم

تثلیث دوم عبارت بود از ((سین)) خدای ماه و دو فرزندش شمس خدای آفتاب و ایشتار خدای زهره . و سین خدای ماه در شهر ((اور)) یعنی شهری که طبق نوشته سِفْرِ پیدایش تورات ، حضرت ابراهیم (ع) از آنجا هجرت کرد سلطنت می کرد . سین اوقات و ازمنه را در اختیار داشت و گناهکاران را قرین آه و اشک می نمود . شمس یا خورشید خدای عدالت و قاضی بزرگ جهانیان بود که ظلم را از میان می برد و قوانین حقه را به حامورابی و دیگر پادشاهان دادگر تلقین می کرد .

ایشتار ، خدای نیکخواه بود . گاهی او را دختر آنو و گاهی دختر سین و زمانی خدای جنگ و شهوت گفته اند . و کار این دختر گمراه کردن و عاشق نمودن فرزندان آدم است . دیگر خدایان ماده که در بین النهرین بودند تماما در شخص ایشتار پنهان و جمع بودند .

ایشتار بصورت زنی پهلوان و جنگجو که بر پشت دو شیر ایستاده و تیری در دست دارد ، نشان داده می شد در یک دست سلاحی منحنی و در دست دیگر گرزی با سر شیر گرفته است . . .

مردوک خدای خدایان ، تکالیف دینی بابلیان و آشوریان

مردوک خدای بزرگ جهان در شهر بابل بود

همانگونه که در پیش اشاره شد مردوک خدای بزرگ و با عظمت مردم بابل محسوب می شد و او را خدای خدایان می خواندند . حتی کورش کبیر چون بر کشور بابل دست یافت در برابر مردوک تعظیم نمود و برای او احترام فراوان از خود نشان داد . چون دولت بابل بر همه بین النهرین دست یافت خدایان آن سرزمین تحت الشعاع

خدای بابل ، مردوک ، قرار گرفتند و مردوک خدای همگان از کار درآمد و افسانه های آفرینش و طوفان نوح را به وی ارتباط دادند . تمام مناصب خدایان به مردوک انتقال یافت و عید روز اول سال همه خدایان بحضور مردوک شرفیاب می شدند و در برابر او زانو می زدند تا فرمان او صادر و سرنوشت کائنات در این روز سال جدید روشن و معلوم گردد .

مردم سال جدید را جشن گرفته و آن را مقدس ترین عیدها می شمردند .

بطور کلی باید گفت که مردوک خدای بزرگ قرن ششم پیش از ((م)) بود .

بخت نصر ، مردوک را خدای واحد یکتای شخصی خودش می شناخت و هیچیک از پادشاهان در بین النهرین مانند بخت نصر یکتاپرستی را رواج نداده است و ایشان بودند که هنگام جلوس به سلطنت دعائی زیبا برای مردوک گفته است .

چگونه مردوک خدای خدایان شد ؟

در رابطه با مردوک که از چه راهی به مقام خدائی خدایان دست یافت گفته اند : در ابتدای آفرینش ((تیامات)) الهه اقیانوس طغیان و سرکشی کرد و خدایان رابه وحشت انداخت . آنها آنو را کاندید نمودند تا تیامات را هلاک کند ، اما آنو در برابر تیامات نتوانست از خود قدرتی نشان دهد و از معرکه روی برگردانید . در این موقع بود که مردوک مرد میدان مبارزه با تیامات شد و قد برافراشت و بر تیامات پیروز شد و خدایان را نجات داد . وی برای دریا حدودی معین نمود وانسان را از خاک رس خلق کرد تا بنده باشد و خدایان را نگهداری نماید . آنو

فرمانوای خدایان استعفا کرد و مقام او به مردوک رسید و مردوک شهریار خدایان شد و الواح قضا و قدر را که در دست انلیل بود ، بدست گرفت . بپاس این پیروزی که نصیب مردوک شده بود ، هر سال در بابل در موقع تجدید سال عید گرفته می شد و آن عید را ((دوازک)) می گفتند که گویا این عید منشاء عید نوروز ایرانیان قدیم است .

((اِآ)) پدر مردوک نام خودش را بفرزندش داد و مردوک صاحب دانش پدر شد . و به این ترتیب همه مناصب خدایان تثلیث بمردوک انتقال یافت . (83)

اقوام آشور در حالی که خدایان دیگر را متحد می شمردند . دارای یک خدای اصلی بودند . این خدا که آشور نام داشت ، مقام و عنوانی برابر با خدای بابلیان مردوک داشت .

آشوریان وظیفه دینی داشتند که کشورگشائی نمایند و مردم را به اطاعت خدای آشور درآورند . و هر چه بیشتر در تعذیب اسیران و شکنجه شکست خوردگان موفق می شدند . خود را ثواب کارتر و در نزد آشور خدای خود عزیزتر گمان می کردند . (84)

تکالیف دینی و وظیفه مذهبی مردم بابل و آشور

در تکالیف دینی و وظائف مذهبی از اعصار کهن و انسان بدوی ماقبل تاریخ و آدمیان عصر تاریخ یک سلسله دستورات و فرامین بعنوان دستور عملی وجود داشته که مردم آن ازمنه را وادار به انجام آن دستورات می کرده است . مردم بابل و آشور و نینوا نیز از این قانون مستثنی نبوده اند .

بابلیان و آشوریان سیاستشان بر پایه حکومت روحانیان استوار و برقرار بود . قدرت از خدا یا خدایان سرچشمه

می گرفت و پادشاه نماینده خدا در زمین بود و وظیفه اش نگاهداری از خدایان بود .

در باور و اعتقاد مردم این سرزمین این بود که خدایان موجوداتی توانا و جاویدان و دارای صفات بشری و ساکن آسمانها و دور از دست آدمیان ولی محتاج بعبادت و خدمت و میزبانی مردم زمین هستند . و هدف خدایان از آفریدن آدمیان هم همین بود . برای هر شهری خدائی بود که آن خدا با زن و فرزندش در آن جا سکونت داشت و مردم شهر او را بعنوان خدای شهر خود به رسمیت می شناختند . زیرا اگر آن خدا در آن شهر اقامت نمی داشت اثری از آن شهر و مردمش باقی نمی ماند . نماینده خدا در زمین پادشاه بود که تکلیفش ساختن معبد و قربانی نمودن و کشورگشائی و بدست آوردن غنایم جهت تزیین معابد بود . جنگ میان دو شهر جنگ میان دو خدا تلقی می گردید و سربازان پیروز ، خدای شهر مغلوب را با خود می بردند و مدتی او را در اسارت نگاه می داشتند . چنانکه خدائی از خدایان بابل در حدود یکهزار سال در کشور عیلام یا خوزستان اسیر بود . سرانجام آن خدای زندانی گناه بندگان را عفو کرد و قوای کلده بر عیلام پیروز شدند و خدای خود را به بابل بازگردانیدند .

یکی از تکالیف واجبه بر آدمیان قربانی انسان در پیشگاه الهی برای جلب رضایت او بود . گر چه گاهی هم بجای آدمیان گوسفندی را قربانی می کردند .

ماسون اورسل می نویسد که قربانی کار اساسی آئین است . حیوان

قربانی ، بدل و قائم مقام مؤ من است که خدا آن حیوان را بجای انسان می خورد . در یکی از اشعار مذهبی آمده است که بره جانشین و فدیه آدمی است ؛ وی (آدمی) بره ای را بجای جان خود بخشیده است و سر بره را بجای سر خود تقدیم به پیشگاه خدای خود کرده است .

یکی دیگر از تکالیف دینی بابلیان و کلا آدمیان و دیگر اقوام آن اعصار ساختن معابد بود . زیرا خدایان هم به خانه و معبد محتاج بودند . پس شاه یا یکی از روحانیان خوابی می دید و به ساختن معبدی ماءمور می شد .

زن دادن مردم به خدایان خود

و نیز یکی دیگر از تکالیف مردم آن اعصار این بود که خدایان خود را زن بدهند . غالبا این زنان از فرزندان و دختران پادشاهان بودند . مانند دختر سارگون پادشاه پرقدرت و نیرومند آشور که او را به حباله نکاح یکی از خدایان درآوردند و آن دختر زیبا را در حجله ویژه ای بر محلی بسیار بلند خواباندند و بر این باور بودند که شب هنگام خدا به ملاقات همسر خود می آید . نبونید از طرف خدای شهر ((اور)) (این شهر زادگاه حضرت ابراهیم (علیه السلام) است) ماءمور شد که زنی برای خدای شهر ((اور)) فراهم نماید . این پادشاه در یکی از کتیبه های بدست آمده اینگونه می گوید :

ابتداء در رابطه با دختران خاندان سلطنتی استخاره کردم بد آمد . بار دوم از خدای پرسیدم اگر یکی از دختران خودم را تقدیم بدارم چگونه است ؟ در پاسخ آثار مساعد پدیدار

شد و جواب مثبت داده شد . پس دوشیزه را تقدیم کردم و در بالاترین برج معروف ((زیگورات)) حجله آماده شد . (85)

ادیان و آئین های حتیان فروکیان و فنیقیان

آئین حتیان

قوم حتیان همانند سومریان عنوان و ارزش مهمی در تاریخ خود دارند . اینان در گذشته بسیار دور پیش از تمدن فنیقیان امپراطوری پرقدرت و پرشهرتی را در آسیای غربی بویژه در ((کارپاس)) بوجود آورند . و گرچه هند و اروپائیان در آنجا مردم آسیا را که امروز حتیان ابتدائی می گویند زیر سلطه خود درآوردند ، ولی نام کشور را تغییر ندادند . و این امپراطوری در هزاره دوم پیش از ((م)) برقرار گردید . در این کشور (کشور حتیان) بقایان ((کیش توتم)) رواجی فراوان داشت . . . گاوهای نر و مارهای مقدس مورد احترام مردم بود و ((آرینا)) خدای اصلی رب النوع خورشید ((ملکه)) حتیان اسم داشت و شوهرش طوفان خدا بود و قوم فروکیان وارث دینی حتیان شدند .

و اما آئین فروکی

اقوام فروکی در آغاز قرن دوازدهم پیش از ((م)) یعنی در سال 1180 پ . م . پس از تسخیر ((تراوا)) در کشور ((حتیان)) حکومت را بدست گرفتند . قوم فروکیان از اروپا به آسیا آمدند و در محل کنونی ((آنکارا)) برای خود حکومتی برپا نمودند و برای تسلّط بر شرق نزدیک مدتی با قوم آشور و مردم مصر رقابت می کردند . فروکیان در این سرزمین تازه بدست آورده ((مادر خدائی)) بنام ((ما)) را بخدائی خود برگزیدند . این نام را از روز نام کوه ((کوبلا)) بر وی نهادند و آن را بعنوان روح بزرگ زمین زراعت شده و نماینده همه نیروهای مولد طبیعت می پرستیدند و به زن خدا خدمت می کردند و این خدمت از رهگذر زنان مقدّس شناخته شده

بود .

مادر خدا که یک زن بود ، همسرش آتیس یک مرد بود . مادر خدا آتیش را ناچار نمود که برای تعظیم وی ((مادر خدا)) خود را از مردی بیندازد و خصی کند . و بهمین سبب بود که روحانیان در مراسم عید خونین خود را اخته می کردند و عضو نرینگی خویش را می بریدند و در برابر مجسمه ((مادر خدا)) می انداختند . و آنگاه لباس زنانه در بر می نمودند و حرکات زنان را تقلید می کردند .

و اما آئین فنیقیان در اعصار گذشته

کشور فنیق در حوالی شام و در کنار و دنبال فلسطین قرار گرفته بود . سرزمین این قوم ((فنیقیان)) در کنار دریای مدیترانه و در شمال فلسطین بین کوه ((کاسیوس)) و ((کارمل)) واقع شده بود . قوم فنیقی هرگز زیر پرچم دولت واحدی نرفتند . بلکه باقتضای طبیعت ساحلی به چندین شهر خودمختار مستقل منقسم گردیدند که از شمال به جنوب از این قرار بودند : شهر آراد و شهر وبیبلوس و شهر بیروت و شهر صیدا و شهر صور و شهر آکر . در اواسط هزاره دوم قبل از ((م)) بنا در فنیقیه از قبیل صور و صیدا و وبیبلوس رونقی فراوان داشتند . اما در اواخر قرن نهم قبل از ((م)) گروهی از اشراف شهر صور محل سکونت خود را ترک نمودند و به ساحل آفریقا مهاجرت کردند و کارتاژ را بنا نهادند . فنیقیان چون از فلسطین آمده بودند ، دین آنان ارتباط مستقیم با همسایه جنوبی یعنی فلسطین داشت . این ملت تاجر پیشه که با استفاده و کامرانی و لذت فراوان

از زندگی سرگرم بودند ، از خود مذهب و آئینی نداشتند و خدایانشان بخدایان کلده شباهت داشت . مراسم دین مردم فنیقیه بیشتر از کلده با خون خواهی تواءم بود . زیرا در اینجا انسان را قربانی می کردند و بعضی اوقات پادشاهان نیز فرزندان خود را قربانی می نمودند . قربانیان را با شیپور و کرنا زنده در برابر خدا می سوزاندند و مادر کودک باید خود را به بهترین آرایش ها درآورد تا قتل فرزند خود را در میان شعله های آتش مشاهده نماید در موقع سوختن کودکان بانگ کوفتن طبل و آوازهای وسائل موسیقی به اندازه ای بود که فریاد کودکان را که در دامان خدا می سوختند به گوش نمی رسید . و باین ترتیب کار قربانی کودک پایان می پذیرفت . در میان تیره های سامی که در جنوب سوریه زندگی می کردند عادات و آدابی شبیه به آنچه در بالا گفتیم وجود داشت .

خلاصه اینکه خدایان فنیقیه بدو بخش نر ((بعل)) و ماده ((بعله)) تقسیم می شدند . بعل و بعله یک جفت را تشکیل می داند که آمیزش آنان فراوانی را در بر داشت .

هر شهری بعل مخصوص بخود داشت و آن را بنام های گوناگون می خواندند . مثلا به بعل شهر صور ملکات گفته می شد . اینان خدایان مرد بودند . و در مقابل این خدایان خدایان زن نیز وجود داشت که آنها را بعله یا ملکه یا آشتره می نامیدند و به آنان سنبل عشق و شهوت می گفتند . ایشتاریامیلتا در بابل بکارت دختران پرستنده خود را بعنوان هدیه

و قربانی قبول می کرد . و گاهی زنان گیسوان خود را به وی تقدیم می داشتند یا خود را به نخستین مرد بیگانه ای که در معبد از آنان تقاضای همخوابگی می کرد ، تسلیم می کردند .

یکی دیگر از خدایان فنیقیان - مولوخ - یعنی شاه بود . مولوخ خدای خطرناکی بود که مردم فنیقی فرزندان خود را زنده زنده در برابر ضریح او بعنوان قربانی در آتش انداخته و می سوزاندند . و یک بار که شهر کارتاژ در محاصره دشمن بود (در سال 307 ق از م) برای این خدای خشمناک 200 پسر از بهترین خانواده های شهر را به آتش انداختند .

در شهر ((کارتاژ)) خدای آنان از بعل و تانیت تشکیل می شد و شاید این اعتقاد از افریقای شمالی به شهر کارتاژ راه پیدا کرده باشد . و نیز در کارتاژ اشمون خدای روئیدنیها و مرگ و تجدید زندگی بسیار مورد احترام و پرستش بود . در کارتاژ فحشاء مقدس وجود داشت که عمل جادوئی آنان باعث فراوانی محصولات زمین و چهارپایان و مردم می شد .

و در کلدانیان نیز بعضی از روزها را خوب و برخی را بد و شوم می گفتند و اولین روز هفته روز ((تابو)) بود که انجام کار در آن پلید و زشت بود و از این رهگذر بود که ((یوم السبت)) بوجود آمد . روزهای هفته دارای اسامی ستارگان مقدس بود . که مردم یونان و روم نیز این روش را بکار گرفتند . دوشنبه روز ماه بود . سه شنبه روز مارس و چهارشنبه روز عطارد و

پنجشنبه روز ژوپیتر و جمعه روز اورانوس بود . حالات خداوند در روی کودکانی که در آن روز متولّد می شدند مؤ ثر بود . کودکانی که در روز شنبه متولد می شدند ، تحت تاءثیر ماه قرار داشتند و بوالهوس می شدند و کودکانی که در روز سه شنبه بدنیا می آمدند ، مردانی جنگجو و سلحشور می شدند .

علم تشریح و اختر شناسی

بابلیان دو دانش را بوجود آوردند که قبلا مردم آن عصر با آن دو علم آشنائی نداشتند . یکی علم تشریح و دیگری علم اخترشناسی بود . روحانیان دین مردم بابل برای پیشگوئی و بدست آوردن اراده خدایان بابل گوسفندی را با انجام مراسم بسیار مذهبی در آغل می بستند و پس از مدتی که آماده می شد آن را سر می بریدند و در جگر آن تاءمل می کردند و راز نهان را کشف می نمودند . و معتقد بودند که اسرار خلقت و آینده و اراده الوهیت در آن دیده می شود . از این عمل و مراقبت در اعضاء حیوان ((علم تشریح)) را آدمی بدست آورد .

و از رهگذر وسائل پیشگوئی و دقت در مطالعه افلاک جوی ، علم نجوم و اخترشناسی را آدمی بدست آورد . از این راه بود که حساب خسوف و کسوف و ترتیب تقویم و تعیین روز شنبه برای تعطیل و دیگر احکام نجومی را بابلیان با حرکت سیارات و ثوابت بر بشر آن روز و امروز روشن و معلوم گردانیدند و با دقت نمودن در نجوم و ستارگان در آسمان نتایج فراوانی درباره جبر طبیعت بدست آوردند و مقیاس زمانی را بر

خود آشکار کردند . (86)

موسی ؛ از آغاز تا آغاز

ولادت

ولادت

اساطیر می گویند در یکی از روزها ستاره شناسی به حضور ((فرعون)) رسید عرض کرد که : من از طریق اخترشناسی بدست آورده ام که کودکی از طبقه محروم و پائین جامعه بدنیا خواهد آمد و قبطیان (87) را سرنگون خواهد کرد .

((فرعون)) از شنیدن این سخن ترسید و گفت که : ریشه بنی اسرائیل (88) را خواهم کند ، و کوخ های آنان را به آتش خواهم کشید؛ دستور می دهم که شکم زنان باردار را پاره کنند و کودکان آنان را بکشند تا نسل اسرائیلیان از زمین چیده شود . روحانی بزرگ دربار گفته های منجم را تاءیید کرد .

فرعون در فکر چاره شد و از ((هامان)) کمک خواست . به ((هامان)) گفت که : رئیس انتظامات را دستور بده تا او نیز چاره ای بیندیشد ، و در حفظ قدرت من بکوشد ، به آنان دستور بده که هر بچه شیرخواری را بکشند و هر نوزادی را زنده نگذارند . فرعون دستور داد تا زنان قابله بکار گیرند و سازمان جاسوسی گسترده ای تدارک بینند و به معاینه زنان بنی اسرائیل پردازند . جاسوسان فرعون چنین کردند و از آن پس زنان بنی اسرائیل زیر نظر بودند . زنان باردار تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند تا سقط جنین کنند . (89) گویند تعداد زنان قابله و جاسوس فرعون کمتر از تعداد زنان بنی اسرائیل نبود ، یعنی بر هر زن اسرائیلی ، یک زن جاسوس گمارده بودند . اگر زنی سقط جنین نمی کرد ، پس از وضع حمل اگر

نوزاد پسر بود ، کشته می شد . جاسوسان فرعون نوزاد پسر را در برابر چشمان پدر و مادر و بستگان سر می بریدند . (90)

گویند که قربانیان فرعون معاصر موسی به مراتب بیش از جنایات دیگر فراعنه مصر بوده است . مورّخان اسلامی نام فرعون معاصر موسی را ولید بن زیاد(؟ !) نوشته اند . (91)

بنی اسرائیل وقتی چنین دیدند ، چاره ای اندیشیدند و آن خودداری از زناشوئی بود تا زنان حامله نشوند . برای این کار نزد بزرگ خود ((عمران)) رفتند تا او وجه مذهبی این کار را بیان کند ، و از او خواستند که خود نیز چنین کند . ((عمران)) در پاسخ آنان گفت : باید کارهای من طبق موازین شرع باشد . اگر چه شما از اعماق فرعون خسته شده اید ، اما پروردگار از رنج و مصیبت شما آگاه است و شما را نجات خواهد داد . ((عمران)) به دعوت اعتصاب زناشوئی پاسخ منفی داد . (92)

بنا به درخواست منجّم دربار ، فرعون از بنی اسرائیل خواست که از زناشوئی بپرهیزند . او مردان را به زندان افکند . (93)

فرعون در این اندیشه بود که شاید آن کودک موعود از نسل او باشد ، زیرا ((آسیه)) همسر فرعون از بنی اسرائیل بود و فرعون امیدوار بود که این کودک شاید از آسیه باشد و باعث قوت و قدرت فرعون گردد .

فرعون فرمان داد که زنان و مردان بنی اسرائیل حق زناشوئی ندارند . عمران که از بنی اسرائیل و از نگهبانان دربار فرعون بود ، در شبی از شبها در نزدیکی

کاخ فرعون با همسرش یوکابد بخفت . (94) و چنین بود که آن کودک موعود پا به عرصه وجود گذاشت . در این هنگام عمران هفتاد سال داشت .

گویند که ولادت موسی روز سه شنبه هفتم ماه نهم پارسی بوده است . ولادت و مراحل آن از چشم درباریان و جاسوسان فرعون مخفی نگهداشته شد و یوکابد سه ماه موسی را شیر داد . گویند که قابله فرعون که جاسوس بود ، دلباخته سیمای نورانی موسی گردید و به یوکابد قول داد که آن راز را در سینه بدارد؛(95) لذا به دژخیمان گفت که : نه ! چیزی نیست ، این زن لکه خونی دیده و خبری نیست . (96)

مادر موسی که برای نجات فرزند خود در اندیشه بود ، به فکرش رسید که او را در صندوقی گذاشته و به امواج نیل سپرد . در نزدیکی خانه او مردی نجّار بود که او را ((حَزْقیلْ)) می گفتند . نزد او رفت و از وی خواست تا برایش صندوقی به اندازه بسازد . نجار به فراست دریافت که او را فرزند پسری است . نجّار که از طایفه قبطیان بود ، به دربار شتافت تا گزارش دهد ، اما به امر خداوند لال شد . درباریان او را مسخره ای یافتند که داد و فریاد می کند ، لذا او را کتک زده ، بیرون انداختند . حزقیل چون از کاخ بیرون انداخته شد ، زبانش باز شد و دانست که در این راز حکمتی است . لذا او نخستین کسی بود که به موسی ایمان آورد و صندوق را با اخلاص بساخت و

نزد مادر موسی برد . (97) منابع تاریخی می گویند که :

روایت اول

((یوکابد)) تابوتی از نی برای وی تعبیه کرد و آن را قیراندود نمود و کودک را در آن نهاد و به نیل انداخت . امواج او را همی ببردند ، دختر فرعون آن تابوت را بدید ، کودک را عریان و بسیار زیبا یافت ، دلش بر او بسوخت . با خود گفت این کودک از ((عبرانیان)) است . دختر فرعون موسی را به دایه ای سپرد که آن زن ، مادر موسی بود . او را ((موسی)) نام نهاد ، یعنی ((از آب گرفته شده)) . بدین سان ، موسی وارد خانه فرعون شد و در آنجا رشد کرد و کم کم به اصل شامی - اسرائیلی خود پی برد . روزی مردی قبطی (مصری) را دید که یک مرد عبرانی را که از قوم موسی بود ، می زد .

موسی به خشم آمد و آن را قبطی را بکشت . روزی دیگر نیز چنین کرد اما قبطی را نکشت . وقتی فرعون شنید که موسی قبطی را کشته است ، دستور قتل او را صادر کرد . موسی از مصر گریخت و به شبه جزیره ((سینا)) رفت و از آنجا به شهر ((مدین)) درآمد و به خانه ((شعیب)) پناه برد . ((شعیب)) او را به مدت ده سال شبان رمه خویش کرد و یکی از دختران خود را به نام ((صفورا)) به ازدواج او درآورد . پس از پایان قرارداد ، موسی با زن و فرزند خود به طرف مصر حرکت کرد

. چون به کوه ((حوریب)) که آن را ((جبل الله)) گویند رسید ، فرشته پروردگار در شعله ای آتش از میان بوته یا درختی بر وی آشکار شد و به او گفت : ((کفش از پای درآر که در سرزمینی مقدسی قرار گرفته ای .)) من ((یَهْوَه)) پروردگار پدرانت هستم . خداوند او را دستور داد تا به مصر برود و قوم بنی اسرائیل را نجات دهد .

روایت دوم

در این هنگام ((انیسا)) دختر فرعون سالها بود که به بیماری ((بَرْص)) مبتلا شده بود و پزشکان از علاج آن عاجز بودند و جادوگران نیز درمانده ، تا که جادوگری گفت که باید صبح روز شنبه به هنگام طلوع آفتاب ، موجودی شبیه انسان در میان رود نیل دیده شود . اگر آب دهان این حیوان به برص این دختر برسد ، بیماریش خوب خواهد شد . انیسا جهت رفع مرض خود به ساحل رود نیل رفت . فرعون و آسیه او را همراهی می کردند . ((انیسا)) چشمش به صندوقی افتاد که در آب نیل شناور بود . انیسا فریاد کشید که : آه ! مادر ! انسان دریائی آمد و دوای درد مرا با خود آورد . آسیه گفت : نه دخترم ، این هدیه الهی و مائده الهی است که پروردگار برای ما فرستاده است .

فرعون می گوید که : نه ، آن یک بلیه است علیه من . لذا دستور می دهد که محافظان وی آن صندوق را گرفته نزد او آورند . (98) انیسا می گوید : نه ، این صندوق حاوی دوای مرض من

است ، باید گرفته شود تا از آن حفاظت کنم . (99)

محافظان و غوّاصان فرعون به نیل پریدند ، صندوق را گرفته نزد فرعون آوردند . در صندوق کودکی زیبا روی بود . او را خفته یافتند . همه را مجذوب خود ساخت . انیسا گفت : مادر ! این دوای درد من است .

انیسا بوسیله آب دهان موسی شفا یافت . (100)

ابتدا فرعون قصد کشتن کودک را کرد و بعد منصرف شد . کودک را به کاخ آوردند و از زنان دربار برای شیردادن بهره جستند؛ ولی کودک از گرفتن پستان زنان دربار خودداری می کرد و هم چنان گرسنه بود . مریم دختر عمران ، خواهر کودک وارد خانه فرعون شد و برادرش را دید که در دامن انیسا است .

مریم پیش انیسا آمد و گفت : من زن شیرده خوب و سالمی را می شناسم ، اگر اجازه دهی او را نزد شما آورم ؟

هامان گفت : گمان می کنم بین این کودک و دختر قرابتی باشد ، او را بگیرید . (101) آسیه گفت : فعلا وقت این کار نیست ، باید کودک را از گرسنگی نجات داد . آسیه به مریم گفت : هر چه زودتر آن زن را پیش ما بیاور . مریم با شتاب به خانه رفت و به مادرش یوکابد گفت : مادر ! آسیه در کاخ منتظر شما است . یوکابد از عمران اجازه خواست . عمران اجازه داد و سفارش کرد از غذای فرعون نخورد . (102) یوکابد در کاخ فرعون ، فرزندش را در دامن آسیه دید . آسیه به وی

گفت : بیا این کودک را شیر ده ، او تا کنون پستان هیچ زنی را نگرفته است . تا با تو چه کند ؟ وقتی آسیه سر و وضع یوکابد را دید گفت : ای بیچاره تو لایق دربار ما نیستی از همان راهی که آمده ای برگرد . (103) یوکابد در جواب گفت : این درست ، اما اجازه دهید پستان در دهان کودک گذارم ، تا ببینم او چه عکس العملی نشان می دهد . یوکابد کودک را در بغل گرفت و گفت : ای موسی ! جانم به قربانت . و او را به سینه چسبانید .

فرعون گفت : این زن از قوم بنی اسرائیل است و این بچه از آن او است و باید هر دو کشته شوند . آسیه مانع شد و فرعون از کشتن مادر و فرزند چشم پوشید . (104)

موسی پستان مادر را گرفت و شیر نوشید . آسیه و انیسا خوشحال شدند . سرانجام قرار شد یوکابد موسی را شیر دهد و او را با خود به خانه ببرد و هر چند روز یک بار کودک را نزد آسیه و انیسا آورد .

موسی تا دو سالگی در خانه پدر و مادرش بود و با خواهرش بازی می کرد . در این سن بود که آسیه دستور داد تا موسی را به کاخ آورند . ماءموران موسی را با تشریفات نزد آسیه بردند . (105)

روزی موسی در دامان فرعون عطسه زد و گفت : سپاس خدای عالمیان را . (106)

فرعون به غضب درآمد . موسی بر او سیلی زد و چند تار موی ریش بلند

فرعون را کند و خندید . (107) فرعون این را به فال بد گرفت . بیاد حرفهای منجم افتاد . گفت که این همان کودک است . لذا تصمیم گرفت او را فورا بکشد . آسیه گفت : طفلان شیرخوار رشد عقلی ندارند و اشتباهات آنان قابل گذشت است ، اگر باور نداری او را بیازمای . فرعون گفت : چگونه ؟ ! آسیه گفت : یک ظرف از آتش و یک ظرف از یاقوت سرخ و یک ظرف خرما حاضر کنید . اگر دست به خرما و یاقوت برد ، او دارای عقل و خرد است و باید او را کشت . سفارشات آسیه انجام یافت . موسی را در میان ظرفهای آتش و یاقوت و خرما گذاشتند ، موسی در ابتدا به سوی یاقوت رفت ، ولی جبرئیل دست او را گرفت و به سوی آتش کشاند ، انگشت موسی سوخت و آن را بر دهان گذاشت ؛ زبانش نیز سوخت . از این جهت بود که در تلفظ حرف سین او فتوری روی داد . و در آنجا که می گوید پروردگارا ! برادرم هارون از من فصیح تر و بلیغ تر است ، به همین خاطر است .

فرعون از مشاهده این عمل از کشتن موسی چشم پوشید و او را به فرزندی پذیرفت . (108)

موسی پس از این آزمون ، امنیت جانی مطلق یافت و کارش بالا گرفت ؛ تا آنجا که مصریان او را فرزند فرعون صدا می زدند . موسی به مدت چهل سال از پذیرایی فرعون و آسیه بهره گرفت و در طی این مدت بر همه

اسرار و رموز کاخ مطلع گشت . او وقتی ده سال داشت ، چهارصد غلام زیر رکاب داشت و تا سی سالگی با غلامان بسیار رابطه داشت . موسی به بهانه گردش از کاخ بیرون می رفت تا از حال مردم جویا شود . در یکی از روزها ناله مردی را شنید که از ستم و قساوت و جنایات فرعون زمان خود می نالید : کودکان شیرخواره ام را کشته اند ، از فقر و گرسنگی درمانده ام و . . . ای خدای ابراهیم ! موسای خود را بفرست ، پشتیبان فقیران را بفرست ، مرد مبارز خود را اعزام دار ، ای خدای موسی بن عمران ! دریای کرامت تو بی پایان است .

موسی از شنیدن این راز و نیاز و ناله مرد اسرائیلی اندوهگین شد و به کاخ بازگشت . او بار دیگر از کاخ و سپس از شهر خارج شد و سر به بیابان نهاد تا باز از حال و احوال زار مردم فرعون گزیده زمان خود مطلع شود . گروهی را در تاریکی شب دید که گردهم آمده اند و یک نفر در میان آنان می گوید : بزودی رهبر ما ، موسای کلیم قیام می کند و همه بیچارگان را از زیر ستم فرعون می رهاند . این موسی ، فرزند عمران است . او دارای قدی بلند و صورتی گندمگون است . او مردی ضعیف نواز و مهربان است . (109)

موسی در جمع آنان شرکت کرد و گفت : من موسی بن عمران هستم . آنان از شنیدن نام موسی ، خوشحال شدند و او را در

آغوش گرفتند . موسی به کاخ بازگشت . فرعون در اندیشه بود که برای او همسری اختیار کند . دختران زیبا روی امراء و وزرا برایش توصیف شدند . موسی در سن سی سالگی ازدواج کرد . او با دختر دلخواه خود ازدواج کرد و دخترهای پیشنهادی درباریان را رد کرد . تا وقتی از مصر فرار کردن دو فرزند داشت . (110)

اندیشه قیام

اشاره

اندیشه قیام در ذهن موسی از دیر باز جولان داشت . او زمینه سازی قیام را می کرد . روزی ((قانون)) نانوای فرعون را دید که به استخدام گروهی از بنی اسرائیل پرداخته و از آنان بهره کشی می کند و شلاق شان می زند .

موسی از مشاهده این منظره اختیار از دست داد . ابتدا او را اندرز داد؛ اما چون از ستم دست برنداشت ، با مشتی به حیات ظالمانه اش پایان داد .

موسی در عین حال از این کار پشیمان شد و در محضر خداوند اعتراف کرد و تقاضای عفو نمود . (111) روزی دیگر یکی از قبطیان را دید که به یک سامری زور می گوید . سامری کمک خواست ، موسی جلو رفت ، قبطی گفت : ای موسی می خواهی مرا مانند قبطی دیروز بکشی . موسی خود را کنار کشید و به کاخ بازگشت . جریان قتل قانون نانوای فرعون گروهی را شادمان ساخته بود ، ولی فرعون از این بابت نگران بود . او تصمیم به قتل موسی گرفت . ((حزقیل)) مومن آل فرعون که در کاخ رفت و آمد داشت ، از تصمیم فرعون آگاه شد . او همان

نجاری بود که مادر موسی از او صندوقی خواسته بود . حزقیل تصمیم فرعون را به موسی گفت . موسی از ((مصر)) خارج شد و راهی مدین گردید . (112)

موسی پابرهنه و بدون توشه سِفْرِ به سوی مدین رفت ، پای او مجروح شد و طاقتش تمام گردید . او هفت شبانه روز راه طی کرد تا به مدین رسید . او از علف بیابان تغذیه می کرد . گویند که آنقدر از علف بیابان خورد که پوست بدنش رنگ عوض کرد . برخی مدت مسافرت او را سه تا ده روز نوشته اند . (113)

موسی در مدخل شهر مدین ، مردمی را مشاهده کرد که از چاه آبی ، آب برمی داشتند . موسی زیر درختی پر شاخ و برگ که در نزدیک چاه قرار داشت ، نشست . چوپانان برای گوسفندان خود از چاه آب می کشیدند . موسی دید که دو دختر با تعدادی گوسفند از راه رسیدند و در گوشه ای نگران ایستادند . چوپانان پس از این که گوسفندان خود را آب دادند ، سر چاه را با سنگ بزرگی بستند و راه آبادی را پیش گرفتند .

موسی جلو آمده و به آن دختران گفت : چرا مظلومانه ایستاده اید ؟ دختران گفتند : پدر ما پیر است و برادری هم نداریم ، هفت خواهر هستیم ، باید هر روز در کناری بایستیم تا مردم گوسفندان خود را آب دهند و ما از باقی مانده آب ، گوسفندان خود را آب دهیم .

موسی بر سر چاه آمد و سنگ را برداشت و با دلوی که ده نفر با

هم از چاه آب بالا می کشیدند ، به تنهایی آب بالا کشید . دختران از قدرت خارق العاده او در شگفت شدند . گوسفندان آب گوارائی نوشیدند . زیرا هر روز باقی مانده آب گل آلودی را می نوشیدند .

موسی پس از آب دادن گوسفندان زیر درخت بازگشت و نشست . (114) دختران شعیب گوسفندان خود را بر خلاف روزهای پیشین ، زودتر به خانه آوردند . شعیب علت را پرسید . دختران جریان را به پدر گفتند . (115) شعیب دختر بزرگ خود صفورا را نزد موسی فرستاد تا او را به خانه راهنمائی کند . صفورا پیش موسی آمد و گفت : پدرم از تو دعوت کرده تا مزد آب کشی تو را بدهد . موسی این دعوت را پذیرفت و راهی خانه شعیب گردید .

موسی بر شعیب وارد شد(116) و خود را این گونه معرف کرد : من موسی پسر عمران ، اهل مصر هستم ، مادرم مرا پس از ولادت در رود نیل انداخت و آب مرا به خانه فرعون برد ، و سالها در خانه فرعون زندگی کردم . من یکی از ستمگران آنان را کشتم . و چون فرعون قصد کشتن مرا داشت ، از مصر فرار کردم تا به اینجا رسیدم . و بعد جریان ورود به شهر و دیدن دختران او را شرح داد و افزود که من این کار را برای رضایت خداوند نمودم و اجر و مزدی نمی خواهم . شعیب دستور داد تا سفره غذا را تدارک بینند . موسی از خوردن طعام امتناع کرد . شعیب گفت : این غذا

مزد کار تو نیست ، بلکه عادت ما بر این است که هر کس به منزل ما وارد می شود ، با غذا از او پذیرایی می کنیم . موسی غذا خورد و با خاطری آسوده استراحت کرد . یکی از دختران شعیب (صفورا) به پدرش پیشنهاد کرد که او را به کارگری استخدام کند؛ چرا که او را مردی پرقدرت و زورمند و انسانی امانت دار و امین یافته است . (117) شعیب به موسی پیشنهاد کرد که : یکی از این دخترانم را که می پسندی ، به نکاح تو در می آورم و مهریه او این باشد که تو هشت سال برای ما کارکنی و اگر ده سال کار کردی ، از بزرگی خودت سرچشمه گرفته است . موسی پیشنهاد او را قبول کرد و ((صفورا)) را برگزید و کارگر شعیب شد و ده سال در خدمت شعیب بود . (118)

موسی تصمیم به بازگشت به مصر گرفت . وی عصا در مشت راهی مصر شد . در منابع اسلامی آمده است که او از میان هفتاد عصای پیامبران گذشته که همه در نزد شعیب به ودیعه بود ، عصای نوح و ابراهیم را برداشت . (119) در راه بازگشت ، صفورا که حامله بود ، او را درد زائیدن گرفت ؛ و موسی در بیابان راه مصر را گم کرده بود . به خاطر سردی هوا خواست آتش افروزد تا خود و صفورا را گرم کند . اما نمی توانست آتش روشن کند ، زیرا سنگ چخماق جرقه نمی زد . ناگهان آتشی توجه او را به خود جلب کرد ، آتش

از سوی کوه طور سوسو می زد . به همسرش صفورا گفت : تو در اینجا درنگ کن تا من از آن آتشی که می بینم ، قبسی بیاورم . (120)

موسی به سوی آتش رفت . به او چنین الهام شد که : نگران مباش ! من پروردگار تو هستم ، نعلین از پای درآور که در سرزمین مقدس طور گام می گذاری . ناگاه موسی همه چیز را فراموش کرد . زن باردار خود و گوسفندانش را نزد شعیب فرستاد . روایتی می گوید که خود این کار را کرد . موسی ماءمور شد تا مردم مصر را هدایت کند . موسی در پاسخ خداوند گفت که : من یک قبطی را کشته ام و ممکن است مرا بکشند و لذا می ترسم . بهتر است هارون برادرم را که از من فصیح تر سخن می گوید و تواناتر است ، با من همراه کنی تا در این هدف مقدس مرا یاری کند ، زیرا می ترسم که مردم مصر مرا تکذیب کنند . پروردگار گفت : تقاضای تو را قبول کردیم و با یاری برادرت تو را نیرومند و پرقدرت نمودیم و هرگز دشمن بر شما دست نخواهد یافت . خداوند به موسی فرمان داد که : به سوی فرعون شتاب که او طغیان کرده است . و موسی تقاضا کرد که : خداوندا ! به من شرح صدر و قول استوار عطا کن و برادرم هارون را همراه و کمک کارم قرار ده . خداوند قبول کرد که چنین کند . و آنگاه خطاب به موسی و برادرش دوباره فرمان داد که

به سوی فرعون روند که طغیان کرده است . (121) موسی و برادرش هارون وارد مصر شدند و به هدایت فرعون و قبطیان پرداختند . سرانجام ، فرعون و فرعونیان در دریا غرق شدند .

موسی ، فرزند عِمران یا عمرام ، فرزند یهر ، فرزند قاهب ، فرزند لاوی ، فرزند یعقوب ، فرزند اسحاق ، فرزند ابراهیم ، فرزند تارخ .

ابراهیم از مردم شهر ((اُور)) از شهرهای ((بابل)) در سال 2115 ق . م مهاجرت کرد . مهاجرت ابراهیم بخشی از مهاجرت جمعی مردم بابل است که پس از اشغال توسط پادشاه خوزستان ، صورت گرفت . ابراهیم و خانواده اش به ((فلسطین)) مهاجرت کردند . مسیر حرکت ابراهیم از اور به فلسطین چنین است که از ((اور)) به ((حرّان)) ، و از آنجا به ((کنعان)) و مصر و جزیره العرب و حجاز بوده است . (122) ابراهیم در کهولت صاحب دو فرزند شد؛ ((اسماعیل)) از ((هاجر)) و ((اسحاق)) از ((سارا)) بود . نژاد پیامبر اسلام از اسماعیل شروع شده و نژاد موسی از اسحاق می باشد . ((ابراهیم)) در مصر مردم را به ((یهوه)) خدای یکتا دعوت نمود . ابراهیم با خرافات و جهل مردم مصر مبارزه کرد . او با قربانی کردن فرزندان برای خدایان که در میان قبائل رایج بود ، مخالفت نمود . بنا به روایات تورات و آیات قرآن ، (123) ابراهیم به قوم خود گفت : پروردگار فرمان می دهد که یگانه فرزندم را قربانی کنم . او این مساءله را به مدت سه روز در میان مردم

تبلیغ کرد و وقتی احساسات قومش را برانگیخت ، در روز سوم بنا به روایت تورات اسحاق را و بنا به روایات اسلامی ، اسماعیل را به قربانگاه آورد تا قربانی کند . در این هنگام گوسفندی ظاهر شد و ندا رسید که خداوند قربانی کردن انسان را دوست ندارد . و این کار باعث گردید تا به تدریج قربانی کردن فرزندان کنار گذاشته شود . پس از رحلت ابراهیم ، ریاست موحدان قوم یهود به اسحاق بن ابراهیم رسید و پس از اسحاق به فرزندش یعقوب رسید . در زمان یعقوب این قوم در بیابانها و در اطراف کنعان و فلسطین زندگی می کردند . بطور کلی شیوخ قبائل عبری و یهود قبل از موسی و بعد از او ، تا زمان داود و سلیمان (قرن دهم قبل از میلاد) ، پیشوایان مذهبی و سیاسی قوم خود بوده اند . از این رو در تورات از آنان ((نبی)) یاد شده است . اما موسی یکی از رسولان اولوالعزم (صاحب رسالت) می باشد ، صاحب کتاب است و کتاب او تورات نام دارد . تورات شامل بخشهائی است که از اسفار خمسه یعنی سِفْر خروج ، سِفْر اعداد و . . . و . . . تشکیل شده است . برخی گویند که سرگذشت موسی سیصد یا چهارصد سال بعد از دوران رسالت او نوشته شده است . (124)

قوم یهود در گذشته و حال نام های گوناگونی داشته است که از همه مشهورتر ، نام عبری است (عبری یا عبرانی) . این کلمه از ریشه عبور و عبر گرفته شده است .

وجه تسمیه این است که گویند : ابراهیم جد اعلای این قوم که از شهر خود مهاجرت کرد ، چون از رودخانه فرات عبور کرد ، این قوم عبری یا عبوری نام یافتند . (! ! !)(125)

در تاریخ انبیاء اولوالعزم آمده است : عبرانی از کلمه عابر گرفته شد که نام یکی از اجداد ابراهیم خلیل است و یا به معنای گذر از نهر یا مکانی است . (126)

قوم اسرائیل (قبل از سکونت در فلسطین) را عبرانیان قبل از زمان موسی می نامند . عقاید و آداب و عادات آنان به اعراب قبل از اسلام شباهت کامل داشت . عبرانیان قبل از موسی مردمی خانه بدوش و آواره بودند که در بیابانها زندگی می کردند و به پرورش حیوان سرگرم بودند . این قوم به قبائل فراوانی تقسیم می شدند و هر قبیله دارای ((کلان))های متعدد بود .

((کلان))ها از خانواده ها تشکیل می شد . ارتباط نَسَبْ ابتدا از طریق زنان بود . کودکان در ((کلان)) مادران وارد می شدند . مادران قرون متوالی از حق انتخاب نام فرزندان برخوردار بودند . زن در نزد والدین خود می ماند و شوهر موقتا به دیدن وی می آمد . چادر به زن تعلق داشت . مرد حق داشت در نزد زن اقامت کند . (127)

زن سالاری کم کم جای خود را به مرد سالاری داد و زن جزء ثروت مرد به حساب می آمد . پدر می توانست فرزندان خود را محکوم و یا اعدام کند و یا به عنوان غلام و کنیز بفروشد . در میان این اقوام

، آئین نفسائی رواج داشت . این اقوام معتقد بودند که در درختان نفوسی منزل و ماءوی دارند؛ و چشمه سارها نیز جایگاه نفوس است . این اشیاء و امکنه برای چادرنشینان بسیار مقدس بود . کوه آتشفشان نیز برای آنان قداست بسیاری داشت . در میان این اقوام سحر و جادو رواج داشت .

آنان به چشم زخم و لعن و تعویذهای جادوگرانه و اکسیر محبت و شراب مهر و عشق باور تام داشتند . در نظر آنان مردگان در دنیای شه ئول زندگی می کنند و در سرنوشت اعقاب و اخلاف خود مؤ ثراند . گذشتگان به دفن اموات خود طبق همین باور سخت می کوشیدند و برای آنان خوردنی و نوشیدنی و سلاح قرار می دادند تا کینه زندگان را به دل نگیرند . زیرا به گمان آنها ، مردگان دارای قدرت فوق العاده ای هستند .

در این عصر که بومیان فلسطین ((بعل)) را می پرستیدند ، نیاکان یهودیان چادرنشین ((الوهیم)) را می پرستیدند .

آداب و رسوم پرستش

آداب و رسوم پرستش آنان عبارت از حرکاتی بود که تا دوره ((عصر تاریخی)) باقی ماند . آنان وقتی با کوه آتشفشان روبرو می شدند ، صورتشان را می پوشاندند که مبادا یکی از ((الوهیم))ها بمیرد . (128) جان ناس و فلیسین شاله بر این نکته تاءکید بسیار دارند که تحول در عقاید این اقوام از پرستش ارواح و ایمان به قوای طبیعی آغاز شد و به تعدد خدایان کشیده شد و سرانجام به توحید و یکتاپرستی انجامید . هر یک از این اعتقادات در مراحل بعدی اثری از خود بجای

گذاشت . احترام به سنگها در ابتدا باور عمومی داشته است . وضع فیزیکی احجار در طبیعت در شکل عقایدشان نقش داشته است . برخی سنگهای عظیم در روان آنان ایجاد ترس می کرده و نسبت به آن احترام بیشتری قائل می شدند؛ تقسیم خدایان موجود در طبیعت به نر و ماده ، خوب و بد و . . . از نتایج همین تاءثیر است . افرادی که در ریگزارها زندگی می کردند ، برای چاه ها ، درهّها ، چشمه ها و رودخانه ها چنین اعتقاد و احترامی قائل بودند . منتهی این پدیده های طبیعی بجای هول و هراس ، ایجاد آرامش و رحمت در آنان می کرد . درختان سبز جایگاه ارواح غیبی بود و جنگلها اماکن مقدسی بودند . اما اگر حیوانات درنده و وحشی در این بیشه زارها دیده می شدند ، مراکز شر و پلیدی بحساب می آمدند . وزش باد در درختان اصوات الهی بود که گوش را نوازش می داد . البته این عقاید از آن جادوگران بود . جانواران درنده و مارهای گزنده مورد احترام بودند . این جانوران دارای روح شیطانی بودند . عبریان این جانوران را ((سرافیم)) یعنی خدایان سوزنده لقب داده بودند . بطور کلی حیوانات درنده در ردیف خدایان اهریمنی قرار داشتند ، پرندگان شکاری نیز در همین ردیف قرار داشتند . عبریان که از نژاد سامی هستند ، در بیابانهای شمال عربستان پرورش یافته و قرن ها در آن دشت ها در حرکت بودند . اینان واحه نشینان بدوی جزیره العرب بودند و زندگی قبائلی داشتند . نظام حاکم بر

قبیله بر آنان حاکم بود؛ یعنی هر قبیله یک شیخ داشت . افراد قبیله در شادی و غم یکدیگر شریک بودند . (129)

((عبریان)) افراد کلان خود را هم خون می دانستند و خود را برادر یکدیگر می خواندند . برای پاک نگاه داشتن خون و نژاد ارزش فراوانی قائل بودند . شرط دخول در کلان ، ختنه بود تا جوان صلاحیت ازدواج پیدا کند . بنا به روایت تورات در سِفْرِ پیدایش باب چهارم : پسران یعقوب این مراسم را به شاهزاده کنعانی که می خواست با خواهرشان ازدواج کند ، تحمیل کردند . ختنه در سن بلوغ و هنگام ازدواج انجام می شد ، ولی بعدها در هنگام کودکی عملی می گردید . ختنه یکی از آئین های بسیار قدیمی و مربوط به قبل از عصر برنز بود . عبرانیان برای انجام آن از چاقوهای سنگی استفاده می کردند . ظاهرا عبریان این کار را از قبطیان آموختند تا مورد تحقیر مصریان قرار نگیرند . و این عمل کم کم به صورت یک قاعده درآمد . (130)

یک محقّق ایرانی می نویسد : عبرانیان در حدود هزار و چهارصد سال قبل از میلاد مسیح پس از بیابان گردی های فراوان ، از رود اردن عبور کرده ، به سرزمین فلسطین وارد شدند . معنای کلمه عبرانی بر خلاف پندار معمول از ریشه عبر (عبور از آب یا رود فرات یا رود اردن) نیست . بنا به تحقیقات اخیر دانشمندان ، کلمه عبری و عربی هر دو از یک ریشه و به معنای بدوی و بیابانی است وجه تسمیه عبری همان بدویت این قوم

است كه از صحراى حجاز به فلسطين روى آوردند . در كتيبه هاى مكشوفه ((تل العمارنه)) مصر كه مربوط به هزار و چهارصد سال قبل از ميلاد است ، از قبايل ((عبيرى)) يا ((هبيرى)) كه فلسطين را تسخير كرده اند ، ياد شده است . در همين كتيبه ها به عقايد اين قوم اشاره شده كه خدايان متعدّد را مى پرستيدند و به قواى طبيعى و حيوانات درنده و پرندگان و احجار و اشجار اعتقاد خاصى داشتند . (131) نام دوم اين قوم ((اسرائيلى)) يا ((بنى اسرائيل)) است ، اين نام از ((يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم)) گرفته شده كه لقب او ((اسرائيل)) بوده است . در قرآن و روايات اسلامى اين قوم به هر دو نام ((يهود)) و ((بنى اسرائيل)) ياد شده است .

اسرائيل به معناى عبدالله است ، ((اسرا)) در لغت عبرى يعنى ((عبد)) و ((ئيل)) به معناى ((الله)) است . بر كليه پيروان موسى بنى اسرائيل اطلاق مى شود كه در قرآن فقط يک قوم خاص يعنى قبائل دوازده گانه از پيروان موسى را شامل مى شود . (132)

در اساطير مذهبى آمده است كه يعقوب پسر اسحاق پسر ابراهيم به ((اسرائيل)) ملقب بوده است . ((اسرائيل)) يعنى ((اسير خدا)) . و يعقوب دوازده فرزند پسر داشته كه هر كدام قبيله اى را بوجود آوردند . آن دوازده قبيله را ((اسباط دوازده گانه)) گويند .

((موسى و هارون)) از يكى از اين دوازده قبيله اند؛ يعنى از فرزندان ((لاوى)) . اعقاب ((لاوى)) غالبا رياست احبار و

کهنه را بر عهده داشتند . و یهودا (سبط دیگری از اسباط) امارت و حکومت را در اختیار داشت . (133) نام ((یهود)) از ((یهودا)) گرفته شده است . ((یهودا)) یکی دیگر از فرزندان ((یعقوب)) بوده است . نام معروف این قوم در جهان امروز همین ((یهود)) است . اما در قرآن فقط به پیروان دوازده گانه موسی اطلاق می شود .

یکی از مفسران اسلامی در وجه تسمیه یهود گفته است که : ((یهود)) به معنای ((هدایت یافته)) است و علت آن توبه قوم موسی از گوساله پرستی است . و یا که به علت انتساب به ((یهودا)) فرزند بزرگ یعقوب ، ((یهود)) نامیده شدند . یهود معرب هود است و لذا نقطه آن حذف گردیده است . و یا : چون یهودیان به هنگام قرائت تورات خود را تکان و حرکت می داده انند ، به آنان یهود گفته اند . (134)

برخی واژه یهود را عربی نمی دانند ، بلکه آن را عبری دانسته که از ((یهوه)) گرفته شده است . برخی دیگر آن را عربی دانسه و یهود را به معنای : ((هاد الرجل اذا رجع و تاب)) گرفته اند . (135)

یک خاورشناس آلمانی معتقد است که اقوام سامی عبارتند از : بابلی ها ، آشوریها ، کنعانی ها (آموری ها ، عموئی ها ، عبری ها ، آرامی ها ، عربها) که تا چهار هزار سال قبل از میلاد در جزیره العرب با هم می زیستند و به شبانی مشغول بودند . جزیره العرب در آن زمان سرزمینی باران خیز بوده است . بر اثر تغییرات جوی

و جغرافیای طبیعی ، مهاجرت از آن سرزمین آغاز شد . عبری ها به سوی فلسطین روی آوردند . بنابراین زبان کلیه این قبائل عربی بوده است که پس از مهاجرت تحول و تغییر یافته است .

این قوم که به یهود معروف است ، پس از سرگردانی بسیار به سواحل مدیترانه رسیدند ، جائی که امروز فلسطین نامیده می شود؛ و در آنجا اقامت گزیدند . ساکنان اصلی و بومی فلسطین سامی نژاد نبودند . آنان از سواحل دریای اژه به فلسطین آمده بودند . در واقع ، فلسطین توسط یهودیان اشغال شد . (136) محقّقان بر این نکته تاءکید دارند که سرزمین اولیه نژاد سامی شبه جزیره عربستان بوده . و هجرت قبائل از آنجا آغاز شده است . روایات تورات نشان می دهد که هجرت یهودیان از قرن هشتم قبل از میلاد آغاز شد . تورات آغاز موجودیت یهود را پس از طوفان نوح و بعد از بنای شهر بابل می داند . منابع تاریخی پیشینه تاریخی این قوم را بیشتر در بی خانمانی و پراکندگی و بیابان گردی و . . . نشان می دهند و برای هجرت و پراکندگی شان علل مختلف و افسانه ای ذکر کرده اند . (137)

فلسطین در تاریخ

1- ساکنان اصلی

تقریبا پنج هزار سال پیش ، گروهی از یبوسی ها به اتفاق قبائل دیگر کنعانی از جزیره العرب به سرزمین فلسطین کوچ کردند و به رهبری ملک صادق در گوشه ای از این سرزمین شهری به نام ((یَبُوسْ)) بنا نهادند و بعدها نام آن را به ((اورسالم)) تغییر دادند . در ((تورات)) آمده است که ساکنان اصلی

اورسالم یبوسی ها بودند ، و پس از تصرف آن بوسیله ((یوشع)) بار دیگر یبوسی ها در آنجا ساکن شدند . (138) پس از مرگ یوشع ، بنی اسرائیل شهر را محاصره کردند و گروهی را کشته ، شهر را به آتش کشیدند و به جنگ با کنعانیان مقیم اطراف پرداختند . (139) در عین حال یبوسی ها از شهر خارج نشدند و به زندگی ادامه دادند . (140) منابع عبری بر این نکته متفق اند که قوم یهود دو هزار سال پس از بنای اورسالم توسط یبوسی ها و کنعانی ها ، از مصر به طرف سینا و فلسطین رهسپار شدند . پس از سالها سرگردانی و آوارگی و پس از مرگ موسی به رهبری یوشع بن نون به ساحل رود اردن رسیدند . آنان دست به کشتار ساکنان اصلی فلسطین زدند . (141) تورات می گوید که بنی اسرائیل در سرزمین های مسکونی دیگری که در بین اریحا و اورسالم بود ، کشتار نمودند؛ و مقاومت در اورسالم آغاز شد . تورات تحریف شده به توجیه جنایات یهود پرداخته و علت کشتار ساکنان اصلی فلسطین را اراده یهوه خدای یهود می داند : ((چون یهوه خدایت امت های بسیار را (کنعانیان و یبوسیان) بدست تو تسلیم نماید ، ایشان را بالکل هلاک کن .))(142) در این شهرها هیچ موجود زنده ای را زنده نگذاشتند ((اما از شهرهای این امت که یهوه خدایت ترا به مالکیت می دهد ، هیچ ذی نفسی را زنده نگذار ، بلکه ایشان را تماما هلاک ساز .))(143)

گویند داود هزار سال قبل از میلاد به

اورسالم هجوم آورد و آنجا را تصرف کرد . پس از داود ، فرزندش سلیمان به پادشاهی رسید و ((هیکل)) خود را در بالای کوه موربا بنا نهاد . قرن ها بعد از آن ، اورسالم در دست فرزندان داود بود . هیکل سلیمان 424 سال بر پا بود . شیق پادشاه مصر آن را غارت کرد . هیکل سلیمان معبدی بود برای عبادت خداوند . برای ساختن آن ثروت زیادی صرف شد . یکصد و هفتاد و سه هزار کارگر مشغول کار بودند که سی هزار نفرشان از بنی اسرائیل بودند و بقیه از مردم کنعان بودند . (144) تورات به ویرانی این شهر و معبد سلیمان اشاره کرده است . فلسطین از آن پس دارای فراز و نشیب های فراوانی بوده است ؛ غلبه رومی ها بر فلسطین و اشغال آن تا قبل از استیلای اسلام بر این سرزمین ادامه داشت . پس از گذشت پنج هزار سال ، در سال پانزدهم هجری (636 میلادی) مسلمانان پس از فتح شام به طرف ((ایلیا)) روی آوردند و چون قبله نخستین مسلمانان در آنجا قرار داشت و مکان مقدسی بود ، لذا آنجا را پس از مدت چهار ماه محاصره ، فتح کردند . (145) خلیفه دوم عرب ، عمر بن خطاب طی امان نامه ای از اموال و نفوس ساکنان اصلی فلسطین حمایت کرد و به آنان آزادی مذهبی داد : ((این امان نامه ای است از عمربن خطاب به مردم ایلیا؛ به جان و مال و کلیسا و صلیب و مریض و سالم و همه افراد آن امان می دهد و

اجازه نمی دهد که کلیساهای آنان را اشغال کنند و آنها را ویران سازند و چیزی از آنها کم کنند . و هم چنین امان می دهد که کسی با صلیب و دارائی آنان کاری نداشته باشد و آنان در مسائل مذهبی آزاد می باشند . . . بر مردم ایلیاء است که مانند جاهای دیگر جزیه برای اداره امورشان بپردازند . . .

هر کس بخواهد از آنجا خارج شود ، در امان است و یا بخواهد بماند ، آزاد است .))(146) عمر بن خطاب خود به ایلیا (فلسطین) آمد و ((مسجد صخره)) را در آنجا بنا کرد . (147)

از آن پس فلسطین در قلمرو و خلافت عربی - اسلامی درآمد و ساکنان اصلی آن سرزمین آرامشی نسبی یافتند . ساکنان فلسطین با تازه واردان به همکاری پرداختند و شهر بیت المقدس را تجدید بنا کردند . در سال 75 هجری خلیفه وقت ساختمان مسجدالاقصی را تجدید بنا و تکمیل کرد . مسیحیان نیز در ساختن مسجد همکاری کردند . نماینده خلیفه ، عبدالله بن طاهر به تزئین مسجد صخره پرداخت که کتیبه هائی از آن دوران هنوز باقی است .

فلسطین در قلمرو شام بخشی از قلمرو خلفای اموی و عباسی بود تا که فاطمیان بر مصر دست یافتند و در حیطه قدرت آنان قرار گرفت . از آن پس سلجوقیان بر فلسطین سلطه یافتند . اندکی بعد به دلیل رفتار بد سلاجقه ، مردم فلسطین به دولت فاطمی مصر تمایل نشان دادند .

با آغاز جنگ های صلیبی ، بیت المقدس در معرض هجوم صلیبیان قرار گرفت . (148)

تاریخ یهود را می توان بشرح زیر خلاصه کرد :

الف : از ابراهیم تا ورود یوسف به مصر (430 سال) . ب : از ورود یوسف به مصر تا خروج بنی اسرائیل از مصر (؟) . از ورود یوسف به مصر تا خروج بنی اسرائیل از مصر (؟) . ج : از خروج از مصر تا بناء هیکل سلیمان در اورسالم (480 سال) . د : از بناء هیکل تا اسارت در بابل (424 سال) . ه : از اسارت تا میلاد مسیح (88 سال) . و : از میلاد مسیح تا عصر حاضر (1990 سال) ، که جمعا 3994 سال می شود . (149) تاریخ ورود قوم یهود به مصر مجهول است . برخی می گویند 1522 قبل از میلاد بوده که 210 سال در مصر اقامت داشته اند . روایات اسلامی نشان می دهند که حضور این قوم در مصر از زمان ورود یوسف به مصر بوده است . (150)

منابع تاریخی حضور قوم یهود در مصر را به زمان پادشاهان عرب نژاد هیگسها که با زور بر مصر مسلط شده بودند ، می رسانند . این پادشاهان ، قوم یهود را از نژاد خود می دانستند و با آنان رفتار خوبی داشتند . در اوائل قرن پانزدهم قبل از میلاد که سلسله هیگسها در مصر منقرض شد ، مصریان ، یهودیان را مورد حمله قرار دادند . بنابراین مدت اقامت قوم یهود در مصر 200 سال بوده است . پس از انقراض هیگسها ، فراعنه مصر به قدرت رسیدند . فراعنه مصر در

احیاء ملیت و فرهنگ مصری کوشیدند . مردم مصر به بنی اسرائیل که قومی بیگانه بود ، به چشم خارجی می نگریستند . (151) برخی منابع دیگر علت ورود بنی اسرائیل به مصر را چیز دیگری می دانند : طوایف یهودی کشاورزان اطراف خود را مورد حمله قرار می دادند . مصریان در یکی از جنگهای مرزی بر آنان پیروز شدند و اسیرشان کردند و در شمال مصر محصورشان نمودند . موسی آنان را از این وضع نجات داد و لذا از مصر خارج شدند . (152)

در تاریخ آمده است که وقت هیکوسها به مصر تاختند ، یهودیان با مهاجمین همکاری کردند . پس از انقراض هیکوسها ، مصری ها قوم یهود را تا دره نیل تعقیب کردند . اسارت و آزار بنی اسرائیل توسط مصریان به خاطر همکاری آنان با مهاجمین بوده است . (153)

((طبری)) مورّخ اسلامی می گوید : ((فرعون)) معاصر موسی (قابوس بن مصعب بن معاویه) بود که زن او ((آسیه)) دختر مزاحم بن نجید بن ریان بن ولید (معاصر یوسف) بود . موسی در زمان قابوس چون یکی از قبطیان را کشت ، از مصر خارج شد . در زمان ولید بن مصعب برادر قابوس که فرعون مصر بود ، به اتفاق هارون به مصر بازگشت تا رسالت خود را با مصریان در میان گذارد . پس از مدتها مبارزه ، بنی اسرائیل را از ذلّت و اسارت نجات داد و به طرف فلسطین رهسپار شدند . فرعون و طرفدارانش به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند . خداوند آنان را غرق کرد . (154)

3- عرب ها و فلسطین

تاریخ

نشان می دهد که در هزاره سوم یا چهارم قبل از میلاد گروهی عرب آموری و کنعانی به سوی شام مهاجرت کردند . کنعانی ها در فلسطین و آموری ها در شهرهای شام استقرار یافتند . (155) مشهورترین قبیله کنعانی ها ، قبیله یبوسی ها بودند که در منطقه فعلی بیت المقدس سکنی گزیدند و شهر یُبوس (قدس) را بنا نهادند . (156)

ورود بهبودیان به فلسطین به هزار سال پیش از میلاد می رسد؛ در حالی که عربهای کنعانی سه هزار سال قبل از میلاد به فلسطین راه یافته اند .

موسی (ع) در تورات

در تورات شرح کامل زندگی موسی نیامده است ، فقط اشاراتی به خروج موسی از مصر و ورود او به مدین و هفت سال چوپانی و ازدواج با صفورا و رسالت او و بازگشت به مصر دارد . اما در یک تاریخ عبری به نام ((سدر هدوروت)) آمده است که موسی چون از مصر خارج شد ، بر اثر نزاعی که با یک نفر مصری کرد ، موجب کشتن او شد . در این موقع 20 سال از سنتش می گذشت . او از مصر به حبشه رفت و در آنجا به سپاه پادشاه پیوست و پس از مرگ پادشاه به خاطر لیاقت و استعدادی که داشت ، به مدت چهل سال سلطنت کرد . وقتی فرزند پادشاه متوفی بزرگ شد ، موسی قدرت را به او واگذار کرد . او در این هنگام هفتاد سال داشت . آنگاه عازم مدین شد و مدت هفت سال در خدمت شعیب بود . با دخترش صفورا ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد

(157) .

روشن ترین تصویر از موسی در قرآن کریم ارائه شده است . سوره های قصص و طه در قرآن کتاب آسمانی اسلام ، ترسیم دقیق و روشنی از زندگی (ولادت ، رسالت) موسی ارائه کرده اند . قرآن از جامعه سیاسی - اجتماعی موسی تصاویری دقیق ارائه داده ؛ فرعون و طغیان او ، اسارت و ذلت بنی اسرائیل ، قتل کودکان و شکنجه زنان و کشتن مردان ، جریان ولادت موسی ، به آب انداختن موسی ، زن فرعون آسیه ، شیر دادن موسی توسط مادرش ، درگیری موسی با فرعون ، خروج از مصر به سوی مدین ، شبانی موسی ، ازدواج با دختر شعیب ، بازگشت و آغاز رسالت در کوه طور و سرانجام رسالت روشن و دقیق او ، نابودی فرعون و باند فرعون ، نجات بنی اسرائیل ، و اذیت و آزار موسی توسط این قوم ناسپاس و ماجراجو و . . . اینها همه تصاویری است که در قرآن آمده است .

اما در تورات آمده است که یکی از فراعنه گفت : قوم بنی اسرائیل از ما مصریان زیادتر شده اند و نیروی آنان زیادتر است ، بیائید با تدبیر با ایشان رفتار کنیم و هر پسری که زاده شد ، به رودخانه افکنید؛ دختران را نگاهدارید ، زیرا خطری ندارند . پس مردان از خاندان ((لاوی)) که یکی از دختران لاویان را به زنی گرفته بود ، پسری زائید . مادر ، نوزاد را سه ماه پنهان کرد و آنگاه تابوتی از نی برای او درست کرد . و آن تابوت را به قیر

اندود و کودک را در آن نهاد و به نیل افکند . آب او را برد . دختر فرعون آن طفل را دید و چون او را زیبا یافت ، دلش به حال او سوخت و گفت این کودک از عبرانیان است . دختر فرعون او را به دایه ای داد که بر حسب اتفاق مادرش بود و او را ((موسی)) نام نهاد ، یعنی : ((از آب برگرفته شده)) . موسی در کاخ فرعون رشد کرد و نیرومند شد و به اصل سامی خود پی برد . روزی مردی قبطی را دید که به مردی عبرانی زور می گوید . موسی آن قبطی را کشت . فرعون فرمان قتل موسی را صادر کرد . موسی از مصر فرار کرد و به شهر مدین رفت و به خانه ((تیرو)) (به عربی یعنی شعیب) پناه برد . شعیب دختر خود ((صفورا)) را به عقد موسی درآورد و در عوض او را به شبانی خود گرفت . مدتی بعد ، موسی به اتفاق زن و فرزند و گوسفندان خود راهی مصر شد . چون به کوه ((حوریب)) در صحرای ((سینا)) رسید ، فرشته ای بر او نازل شد که در آتش نمی سوخت . موسی فرشته را در میان شعله آتش دید ، در این هنگام ندائی از میان بوته برخاست و گفت : ((ای موسی ! جلو بیا ، نعلین از پای درآر ، زیرا در مکان مقدس هستی ، من یهوه هستم خدای پدرانت .)) و او را امر فرمود که به مصر برود و بنی اسرائیل را نجات دهد

و به سرزمین موعود ببرد . (158) موسی یکی از اعقاب ابراهی است که در حدود 1400 سال قبل از میلاد ظهور کرد و کتاب آسمانی او تورات نام دارد . قوم موسی موحد بوده اند ، لذا موسی برای نجات آنان آمد . در طی ماءموریت نجات بنی اسرائیل بود که تورات نازل شد . خدای یهود ، ((یهوه)) نام دارد . در تورات چند مرتبه از ((یهوه)) یاد شده است : ((بشنو ای اسرائیل ! یهوه خدای ما ، خدای واحد است ، پس یهوه خدای خود را با تمامی مال و جان خود دوست بدار . . .)) در عین حال یهودیان این نام را بر زبان نمی آورند؛ زیرا این کلمه را مقدس می دانند که تلفظ آن جایز نیست . از دیدگاه آنان ، انسان تحت اختیار و اراده یهوه است و ((یهوه)) در همه جا حیّ و حاضر و ناظر است . مبنای اعتقاد یهود به ((یهوه)) در ابهام است . محقّقان بر این عقیده اند که ((یهود)) خدای کنیست ها که در شبه جزیره سینا ساکن بودند ، می باشد . حضرت موسی این اعتقادات را از آنان فرا گرفت . آثار مکشوفه نشان می دهد که ((یهوه)) خدای جو و مظهر حدوث طوفان و رعد و برق بوده و این از عقاید ادیان و مذاهب باستان و دوره ماقبل تاریخ است . حرکت ابر و باد به فرمان یهوه بوده است . یهوه حاکم مطلق جهان است . این یهوه است که تورات را بر موسی فرستاد . تورات شامل اسفار

خمسه است : سِفْرِ تکوین ، سِفْرِ پیدایش ، سِفْرِ خروج ، سِفْرِ لاویان ، سِفْرِ اعداد ، سِفْرِ تثنیه . در سِفْرِ تکوین پیدایش انسان و خلقت جهان ، طوفان نوح و . . . مطرح است .

در تورات مبداء تاریخ ، طوفان نوح بحساب آمده که وقوع آن را چهار هزار سال قبل از میلاد گرفته اند . یهوه در شش روز جهان را آفرید و روز شنبه (به عبری : شباط) به استراحت پرداخت . لذا روز شنبه ، روز مقدس و تعطیل یهود است . در سِفْرِ تکوین علاوه بر خلقت جهان و انسان ، داستان آدم و هبوط ، داستان نوح و طوفان و داستان ابراهیم و پسرانش اسحاق و اسماعیل آمده است .

تورات جریان قربانی ابراهیم را به اسحاق نسبت می دهد؛ حال آنکه در روایات اسلامی موضوع قربانی اسماعیل بوده که بجای او گوسفندی ظاهر شد و ابراهی آن گوسفند را قربانی کرد تا سنت جدیدی باشد برای انسان که فرزندان خود را قربانی نکند .

ده فرمان

در سِفْرِ خروج باب بیستم تورات آمده است که چون موسی در کوه طور (سینا) به حضور یهوه رسید ، با او حرف زد و پیمان بست . علامت قوس و قزح در آسمان به منزله امضای یهوه در پائین قرارداد است . این قرارداد در همه جا بر لوح سنگی نوشته شد . در این الواح ده فرمان نگاشته شده است ؛ یعنی فرامین دهگانه که در میان یهودیان احترام فراوانی دارد . فرامین دهگانه چنین است :

1- من یهوه خدای تو که تو را از زمین

مصر از خانه غلامی بیرون آوردم ، خدایان دیگری غیر از من نباشد .

2- صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیرزمین است ، برای خود مساز . نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما ، زیرا من که یهوه خدای تو می باشم ، خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانکه مرا دشمن دارند ، می گیرم . و تا هزار پشت بر آنانکه مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند ، رحمت می کنم .

3 نام یهوه خدای خود را به باطل مبر ، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل ببرد ، بی گناه نخواهد شمرد .

4- روز شنبه را یاد کن تا آن را تقدیس نمائی . شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور . اما روز هفتمین ، سَبْتِ یَهْوَه ، خدای تو است . در آن هیچ کار مکن ، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد . زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست ، بساخت و در روز هفتم آرام فرمود ، از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود .

5- پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به

تو می بخشد ، دراز شود .

6- قتل مکن .

7- زنا مکن .

8- دزدی مکن .

9- بر همسایه خود شهادت دروغ مده .

10- به خانه همسایه خود طمع مورز و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاو و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد ، طمع مکن . (159)

در تورات آمده است که آنگاه خداوند به موسی گفت : دو لوحه سنگی مثل او برای خود بتراش و بامدادان حاضر شو و به کوه سینا بالا بیا و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست و هیچ کس با تو بالا نیاید و گله و رمه نیز در اطراف کوه چرا نکنند . موسی دو لوح سنگی از نو تراشید و بر قله کوه بالا رفت و خداوند را ندا در داد . یهوه خدای رحیم و رئوف و دیر خشم و کثیرالاحسان و با وفا و نگاهدارنده رحمت برای هزاران نسل و آمرزنده خطا و گناه است ، و لکن گناه را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت . (160)

برخی معتقدند که الواح و احکام دهگانه موسی متاءثر از قانون حمورابی است و به نظر عده ای دیگر احکام دهگانه ای که بر موسی نازل شده ، غیر از احکام ده گانه مذکور است . در تاریخ انبیاء آمده است که :

چون موسی از کوه طور سینا دیرتر از موعد مقرّر بازگشت ، گروهی از بنی اسرائیل به عبادت گوساله طلائی و زرینی که سامری ساخته بود ، اقدام کردند و مذبح برای او بنا نمودند و اطرافش به رقص

و پای کوبی پرداختند . لذا موسی پس از بازگشت ، آنان را سرزنش نمود و از ثروت آنان کم نمود و از اموال ، طلا و جواهرات را که برای ساختن تابوت از آنان گرفته بود ، صرف تقویت تشکیلات و لشکری نمود که از فرزندان لاویان که از قوم خود موسی و از سار اسباط دیگر دلیرتر بودند؛ و دیگر این که اقدام به قتل عام گوساله پرستان نمود . قرآن به این موضوع اشاره کرده است . (161)

در تورات (سفر خروج) آمده است که :

چون موسی چهل روز و چهل شب بر روی کوه طور اقامت گزید ، اعتماد بنی اسرائیل از وی سلب شد و درصدد برآمدند بتی بپرستند . هارون برادر موسی زر و زیور زنان را خواسته ، گوساله ای زرین ساخت . موسی پس از بازگشت از کوه طور ، چون به چادرها نزدیک شد ، گوساله ای زرین یافت که بنی اسرائیل پایکوبان گرد آن می چرخند . موسی به خشم آمد و الواح سنگی را بر زمین کوفت و گوساله زرین را در آتش انداخت و خاکستر آن را در آب ریخت . آن گاه در جلوی چادرها ایستاد و گفت : هر کس که خود را از خدا می داند ، نزد من آید . و سپس شناسان را بفرمود تا با شمشیر گوساله پرستان را از میان بردارند . ظاهرا این گوساله پرستی به تقلید از مصریان در رابطه با پرستش گاو بوده است . تورات می گوید : پس از این جریان ، هارون برادر موسی از کار ناشایست خود توبه

کرد و خداود به دعای موسی از گناه او درگذشت . (162)

قرآن ساختن گوساله را به شخص ((سامری)) نسبت داده ؛ و ساحت مقدس ((هارون)) که وزیر و وصی ((موسی)) بود ، از این تهمت منزّه است .

نجات بنی اسرائیل

موسی کوشش فراوان نمود تا شاید بتواند قوم بنی اسرائیل را از مصر بیرون برده و به ارض موعود برساند؛ ولی نتوانست . زیرا مصریان به بهره کشی از بنی اسرائیل پرداخته بودند . موسی پس از سالها به مصر بازگشت ، نزد فرعون رفت و از او خواست تا با خروج بنی اسرائیل از مصر موافقت کند . فرعون اجازه نداد . خداوند بلاهائی سخت بر مصریان نازل کرد . فرعون ترسید و اجازه خروج داد ، ولی فورا عقیده اش عوض شد . قرآن به این جریان اشاره آشکاری دارد . فرعون به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت . موسی و بنی اسرائیل از نیل عبور کرده بودند . چون سپاهیان فرعون خواستند از راهی که در میان آب برای موسی و همراهان او باز شده بود عبور کنند ، امواج بهم برآمد لشکریان فرعون غرق شدند و بدین سان بنی اسرائیل مشمول لطف و رحمت خداوند گردیدند و از رنج و عذاب رهائی یافتند . (163)

آری ! موسی به اتفاق برادرش سرانجام توانست بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد و از طریق صحرای سینا به طرف دریای احمر و به سوی فلسطین حرکت کرد . تاریخ این خروج بدرستی معلوم نیست . برخی آن را در اوائل سلطنت فرعون (مرن پناه سوم 1298-1232 ق . م) جانشین رامسس دوم

، می دانند ، و برخی دیگر آن واقعه را در زمان رامسس سوم (1232-1224 ق . م) می دانند . (164) این تاریخ را سِفْرِ خروج تاءیید می کند : ((بنی اسرائیل از رعمیس (شهری که رامس دوم ساخته بود) به سکوت کوچ کردند و گروهی مختلف نیز همراهشان بیرون رفتند . توقف بنی اسرائیل در مصر 430 سال بود . . .))(165) الواح مکشوفه از دوران رامسس دوم این مطلب را تاءیید می کند . این کتیبه ها به جنگ رامسس دوم با قوم حیتی که در اطراف سوریه در سال 1227 ق . م اتفاق افتاده ، اشاره می کند و در ضمن آن وقایع آمده است که رامسس دوم در آن جنگ پیروز شد و اسیرانی از آنها گرفت که از قوم اسرائیل نیز یاد شده است . (166) ((. . . سرزمین حیتیان آرام گرفت و کنعانیان به یغما رفتند و شر بر سر آنها فرو ریخت . بنی اسرائیل غمگین شد و دیگر تخمه او (نسل او) در جای نیست)) . (167) این کتیبه ها نشان می دهند که در 13 قرن قبل از میلاد ، بنی اسرائیل در کنعان مقیم و مستقر بودند ، لذا می توان خروج بنی اسرائیل را از مصر در قرن سیزده پیش از میلاد دانست . و نیز عده ای از محقّقان از جمله هومل زمان خروج را سال 1320 ق . م . گرفته اند برخی سال 1312 ق . م را زمان خروج می دانند . (168) و از دیدگاه ویل دورانت خروج بنی اسرائیل از مصر

در حدود سال 1447 ق . م است . یک محقّق ایرانی سال 1680 ق . م را زمان خروج می داند . (169) و این اقوال نشان می دهد که تاریخ خروج این قوم از مصر کاملا مبهم و مجهول است . مؤ لف کتاب اورشلیم در رابطه با خروج اسرائیلیان می گوید : پژوهشگران در مورد فرعون معاصر حضرت موسی نظرات و دیدگاههای گوناگونی دارند . در زبان عرب ، فرعون یعنی لقب پادشاهان مقصر قدیم . و از نظر لغوی در زبان عبری به معنی خودخواه ، متکبر و ستمگر است و تا کنون معلوم و مشخص نیست که کدامیک از فراعنه ، معاصر حضرت موسی بوده است : برخی می گویند رامسس دوم بوده است ، برخی دیگر می گویند فرزند رامسس دوم هم زمان موسی بوده است .

گروهی بر این عقیده اند که فرعون معاصر موسی توتمس سوم (1436 ق . م) بوده است . تورات به این مطلب اشاره دارد . اسناد مکشوفه از ویرانه های شهر اریحا ، به 1400 ق . م می رسد . بهرحال اگر خروج قوم یهود را در زمان سلطنت رامسس دوم یا پسرش بدانیم ، خروج بنی اسرائیل در حدود 1200 تا 1250 ق . م . بوده است . آثار بدست آمده از پسر رامسس دوم مربوط به سال 1229 ق . م . است . در این کتیبه آمده است که : ((شاهزادگان از صلح سخن می گویند ، وقتی که به علامت تسلیم بر زمین افتاده اند . از میان نه دیار ، یکی هم بر جای

نیست که سر برافرازد ، لیبی ویران شده ، خاطی آرام گشته ، زمین کنعان از هر فسادی پاک شده ، ((اشقلون)) به اسارت رفته ، جزیره تسخیر شده ، مردم اسرائیل قلع و قمع شده اند ، آنها دیگر خلقی ندارند ، فلسطین برای مصر بیوه ای شده است و همه ممالک متحد شده ، آرام گشته اند .))(170) از کتیبه مذکور بدست می آید که در سال 1299 ق . م . اسرائیل و اسرائیلیان قوم قدرتمندی بوده اند و اقامت طولانی در آنجا داشته اند ، و این مربوط است به دوران توتمس سوم و خروجشان از مصر .

قبائل دوازده گانه که به اسباط معروف اند ، از اعقاب حضرت ابراهیم بوده اند . یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم ملقب به اسرائیل دوازده پسر داشت :

1- روبن ، 2- شمعون ، 3- یهودا ، 5- یساگار ، 6- زبولون ، 7- بنیامین ، 8- وان ، 9- نقبائی ، 10- کاد ، 11- آشر ، 12- یوسف . اسباط دوازده گانه از اعقاب این دوازده فرزنداند . وقتی یوسف در مصر به قدرت رسید ، یعقوب و دیگر فرزندانش که هفتاد نفر بودند ، به کشور مصر رفتند و زاد و ولد کردند . موسی از اعقا لیوی (لاوی) می باشد . این اقوام ، افرادی خودخواه بودند و بسیار لجوج و بهانه گیر . آنان با یکدیگر نمی ساختند و مرتب از موسی تقاضا می کردند . قرآن کریم به این خصائل منفی اخلاقی و بهانه جوئی های بیشرمانه شان تصریح کرده است . (171)

اصول سیزده گانه یهود

اصول

دهگانه ای که در صفحات گذشته ملاحظه شد ، در میان قوم اسرائیل رواج داشت و بعدها علماء یهود با استفاده از تورات و سایر کتب عهد عتیق اصولی برای ملت یهود و دیانت خود تدوین نمودند که مهمترین آن ، اصول سیزده گانه ای است که بوسیله موسی بن شمعون در سال 1204 میلادی قرائت شد :

1- خداوند حاضر و ناظر است .

2- خداوند یکتا است .

3- خداوند جسم و شبیه کسی نیست .

4- خداوند قدیم و ازلی است .

5- هیچکس را جز او نباید عبادت کرد .

6- سرور است بر همه پیامبران .

7- نبوت حضرت موسی صحیح است .

8- بر افکار نوع انسان واقف است .

9- تورات از جانب خداوند است .

10- غیر قابل تغییر و تبدیل است .

11- خداوند ، ظالم را مجازات می کند و عادل را پاداش نیک می دهد .

12- سلطان مسیح از نسل داود ظهور خواهد کرد .

13- مردگان مستعد زنده شدن می باشند . (172)

یهودشناسان معتقدند که احکام دهگانه دارای عباراتی متعلق به عهد پیدایش (سفر تثنیه) است . احکام دهگانه در قرن هفتم ق . م . در ادبیات اسرائیل وارد گردید ، زیرا با توجه به مندرجات آن ، عقاید آن دوره را منعکس می سازد . این عقاید نباید شخصیت موسی را تغییر دهد و او را به صورت موجودی الهی و افسانه ای درآورد . موسی حقیقت وجودی در

تاریخ داشته است . نقش اساسی موسی نجات قوم اسرائیل و ایجاد وحدت ملی در میان آنان است . احکام

دهگانه منسوب به موسی بخش زیبائی از ادبیات دین یهود را تشکیل می دهد . (173)

خیمه یهود و صندوق تورات

بهرحال ، موسی پس از دریافت فرامین دهگانه به میان قوم خود بازگشت و سپس مذبحی در دامنه کوه با دوازده ستون به شماره دوازده سبط بنی اسرائیل بنا نهاد و عمل قربانی شروع گردید . موسی نصف خون حیوانات قربانی شده را گرفته ، در لگن ها ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید . و خون در لگن ها را بر قوم خود پاشید و گفت : اینک این خون عهدی است که خداوند این سخنان با شما بسته است .

پس از موسی دستور داد خیمه ای مخصوص عبادت بر پا کردند که آن را ((خیمه عهد)) می گفتند و هر وقت قبیله ای فرود می آمد ، آن خیمه را با رعایت آداب و به احترام ، خادمان مخصوص (که گویند از سبط لاوی بوده اند و از نسل ایشان بعدها کهنه یهود بوجود آمد) در پیشاپیش اردوگاه برمی افراشتند و موسی بدرون آن می رفته و به سکوت و انقطاع تمام کلام یهوه را استماع می فرموده است .

روایات و اخبار قدیمه حاکی است که در اندرون آن خیمه صندوقی نیز می نهاده اند با محتوای دو لوح سنگی که بر روی آن نصّ میثاق الهی با قوم اسرائیل منقّش بوده است . و این همان تابوت عهد یا صندوق تورات است که در تاریخ قوم اسرائیل بعدها نقش مهم و آثار عطیه حیاتی داشته است و قوم اسرائیل هر وقت حرکت می کرده ، آن صندوق را با حرمت فراوان در

ارابه نهاده و پیشاپیش خود روان می داشته اند و حتی در هنگام جنگ ها آن را با خود برده و از آن فیض و امداد می جسته اند؛ و هیچ کس جز طبقه کهنه و ربانیون نمی بایستی آن را لمس کند . اگر کسی مرتکب چنین گناهی می شد ، هر آئینه روحی قادر و توانا که درون آن نهفته بود ، او را هلاک می ساخت . (174)

جان ناس می گوید : بزرگترین عملی که موسی انجام داد ، برقراری ارتباط بین مومنین و خداوند بود . این ارتباط ، بنا به برخی روایات در طور سینا یا در جبل هورب یا در دهنه خلیج عقبه و یا در جنوب بحرالميّت برقرار دشه است . آنچه را که موسی آورد ، ده فرمان نام گرفت و بعدها آن را بسط داده ، تورات پدید آمد . هر چند که معلوم نیست متن موجود تورات منطبق با اصل باشد . (175)

بر اساس علائم تورات تولد موسی در مصر به سال 1392 ق . م . رسالت او در صحرای سینا در سال 1312 ق . م . و مرگ او پس از 120 سالگی در نزدیکی مرزهای فلسطین اتفاق افتاد .

او ارض موعود را ندید؛ زیرا اگر قوم موسی مردمانی سلحشور می بودند ، فتح شهرهای سر راه کار مشکلی نبود و برای رسیدن به نواحی شرق رودخانه اردن این همه مدت لازم نبود . و لذا موسی به همین دلیل موفق نگردید که سرزمین فلسطین را فتح کند . نشانی از قبر موسی تا کنون بدست نیامده است . (176)

تورات ، و دیگر کتب مذهبی یهود

عهد عتیق و تاریخچه آن

عهد

عتیق یا تورات مجموعه ای استت از نظم و نثر و دربردارنده احکام و سرودهای مذهبی قوم یهود است . عهد قدیم شامل داستانهای دوره بدوی و قانون الهی و تاریخ فلسطین است . این کتاب در قرن سوم ق . م . به یونانی ترجمه شد و بعدها و به زبان لاتین درآمد . کتب عهد قدیم به زبانهای آرامی و عبری نگاشته شده بود . تاریخ ترجمه عهد قدیم از زبان اصلی به زبانهای آرامی و عبری نگاشته شده بود . تاریخ ترجمه عهد قدیم از زبان اصلی به زبانهای یونانی و مصری و لاتینی و . . . به یکصد و پنجاه ق . م . می رسد که برای مردم مصر و یونان ترجمه شد . ترجمه عهد عتیق توسط هفتاد نفر مترجم صورت گرفت . قدیمی ترین نسخته خطی عبری که در دست است ، از قرن دهم بعد از میلاد تجاوز نمی کند . ترجمه ای از تورات به زبان سریانی به نام روایت ساده در دست است که گویا به قرن دوم میلادی مربوط است . ((تورات)) کلمه ای عبری و به معنای ((هدایت)) است . در یونانی به ((پنتاتوک)) یعنی ((پنج طومار)) معروف است .

با افزودن صحیفه یوشع به ((تورات)) آن را در یونانی ((هِکْزاتُوک)) یعنی ((اَسْفارِ ششگانه)) گویند که نخستین بخش کتاب عهد عتیق را تشکیل می دهد . ((تورات)) شامل پنج کتاب بشرح زیر و منسوب به حضرت موسی است :

1- سِفْرِ پیدایش .

2- سِفْرِ خروج .

3- سِفْرِ اعداد .

4- سِفْرِ لاویان .

5- سِفْرِ تثنیه .

در ابتدای دوره مسیحیت ، کتاب عهد قدیم شامل تورات ، قانون و کتب انبیاء و احوالات اولیاء دین بود . کاهنان در این اندیشه بودند که از نابودی مذهب ملی خود جلوگیری کنند و پیامی از جانب خدا برای مردم بیاورند و آن را قانون شریعت گویند ، و برای این که از یاری انبیاء برخوردار شوند ، آنچه از عقاید آنان را که کمتر رنگ افراطی دارد در آن بگنجانند . لذا در سال هیجدهم سلطنت شاه ((یوشب)) ، ((حلقیال)) کاهن به آن پادشاه اظهار داشت که در سجلات محرمانه معبد طومار عجیبی وجود دارد که در آن حضرت موسی به فرمان یهوه تکالیف و حل مسائل و مشکلات تاریخی و اخلاقی را که اسباب مجادله و اختلاف شدید میان انبیاء الهی شده ، به صورت قطعی و برای همیشه روشن کرده است .

در سال 444 ق . م ((عزرا)) که یکی از کاهنان دانشمند بود ، یهودیان را گرد آورد به اتفاق لاویان دستیار خود در مدت هفت روز محتوای آن طومارها را برای مردم خواند . در پایان کاهنان و پیشوایان قوم سوگند یاد کردند که به آن دستورات عمل نمایند . اگر چه درست معلوم نیست که آن سفر شریعت یا کتاب عهد ، چه بوده است . شاید فصلهای 20 تا 23 ((سفر خروج)) باشد و یا ((سفر تثنیه)) .

بهر حال ((تورات)) شامل بخش اعظم عهد قدیم بوده است . محقّقان در تاریخ ادیان تورات را کتابی ناقص و دست خورده و با تصرّفات فراوانی شناخته اند .

(177)

در سال 1564 میلادی شورای ترانت هرگونه شک در آسمانی بودن تورات و انجیل را ممنوع اعلام کرد . لذا کنیسه های یهود و کلیساهای مسیحی این دو کتاب را وحی الهی می دانند . در مقابل گروهی فقط اخلاقیات و احکام مذهبی تورات و انجیل را از طرف خداوند می دانند . نخستین کسی که تناقضات تورات را آشکار کرد ، ((اسپینوزا)) فلیسوف یهودی مذهب هلندی بود که در قرن 17 میلادی می زیست .

دانشمندان عقیده دارند که ((سفر تثنیه)) ظاهرا بوسیله نویسندگان یا نویسنده دیگری نوشته شده و آنرا با علامت ((D)) نشان می دهند . داستانهای آفرینش و فریب آدم و حوا و طوفان نوح از افسانه های بین النهرین سرچشمه گرفته که به سه هزار سال قبل از میلاد می رسد . احتمالا برخی از این افسانه ها را یهودیان در طی دوران اسارت خود در بابل گرفته باشند . احتمال دیگر این است که این افسانه ها را از اقوام سومری و سامی قدیم گرفته باشند . (178)

((جان ناس)) محقّق در تاریخ ادیان می گوید : در سال 69 میلادی که شهر ((اورشلیم)) در محاصره سپاهیان روم بود ، یکی از کاهنان یهود (ربی) به نام ((یوحنان بن زکی)) از اورشلیم گریخت و به شهر ساحلی ((یبنه)) رفت و در آنجا یک دارالتعلیم (به عبری : مدارش) تاءسیس کرد . در این مدرسه بود که روایات اسرائیلی تدوین شد و سرانجام با تدوین تورات و دیگر کتب روائی - تاریخی ، عهد عتیق به رسمیت شناخته شد . در این مدرسه که

به مدت شصت سال فعال بود ، متون مذهبی علاوه بر تدوین ، شرح و تفسیر شد . پس از بسته شدن این مدرسه و حوادث روزگار ، دوباره در شهر جلیل علماء یهود گردهم آمدند و اوراق و مکتوبات خود را در کتابی مستقل تدوین کردند که به نام ((یشنای کبیر)) یا ((نسخه دوم)) معروف است .

این کتاب مشتمل بر چهار هزار مسئله دینی است که به تفسیر تورات پرداخته و در نزد یهود اعتباری بسیار داشت . این کتاب در ردیف تورات قرار گرفت . و چون قوانین و شرایع عصر موسی در قرن دوم میلادی کهنه شده بود ، این کتاب یعنی یشنا جای تورات را گرفت . تدوین کامل یشنا در حدود سال 220 میلادی پایان یافت . در تدوین این کتاب یکصد و پنجاه نفر از علماء یهود شرکت داشتند . مطالب این کتاب مربوط است به حوادث شش قرن قبل از ظهور اسکندر مقدونی تا زمان تدوین کتاب . این کتاب در شش باب تدوین شد : شرح اعیاد فصلی و ماه روزه ، مناجات و ادعیه ، قوانین شرعی و زراعت و حقوق و حدود فقرا و اغنیا ، حقوق زنان و قوانین ازدواج و طلاق ، قوانین مدنی و جزائی ، نذور و هدایا و قربانی ها ، آداب طهارت و نجاست اشیاء و اجساد و دستور تغسیل و تطهیر اشیاء و افراد . (179)

بخشهای پنج گانه تورات

عهد عتیق یا تورات مرکب از اسفار خمسه یا کتابهای پنجگانه است :

1- سِفْرِ پیدایش یا تکوین ؛ که درباره : خلق جهان و آدم و حوا و موجودات

در شش روز ، بحث می کند . در این کتاب از طوفان نوح کشتی او و داستان ((ابراهیم)) و ((یعقوب)) و بنی اسرائیل سخن رفته و با بیان مرگ ((یوسف)) پسر یعقوب پایان می یابد .

2- سِفْرِ خروج ؛ که درباره بیرون آمدن عبرانیان به رهبری موسی از مصر است و نیز از احکام موسی سخن می گوید .

3- سِفْرِ لاویان ؛ که درباره اعقاب لاوی از اسباط بنی اسرائیل ، سخن می گوید . در این کتاب از احکام و شرایع یهود و وظایف لاویان و قضاوت سخن رفته است .

4- سِفْرِ اعداد؛ که درباره تقیسم اسباط بنی اسرائیل و آمار ذکور ایشان و ترتیب منازل آنها بحث می کند .

5- سِفْرِ تثنیه ؛ که به معنای دوتائی و دوباره شدن چیزی است ، به تکرار شرایع تورات پرداخته و با بیان مرگ موسی و دفن او در کوههای موآب ، پایان می یابد .

این کتابهای پنجگانه ار تورات خوانند و معتقدند که بر موسی وحی شده است . دیگر کتب عهد عتیق را نیز تورات گویند که مجموع آنها چهل و دو کتاب است . تورات در لغت عبری به معنای آموزش و تعلیم قانون و شریعت است . (180)

فرقه های یهودی که شرح آنها خواهد آمد ، هر کدام تورات ویژه خود را دارند . تورات های زبانهای گوناگون نیز اختلافات بسیاری با یکدیگر دارند ، مثلا تورات سامری با تورات عبری بیش از 265 مورد اختلاف دارد و یا اختلاف تورات عبری با یونانی بسیار است . بیشتر یهودیان ((تورات عبری))

را معتبر می دانند .

یهودیان معتقدند که تورات عبری همان توراتی است که در طور سینا بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده است . یهودیان بر تورات تفاسیری نوشته اند که در ابتدا به زبان آرامی نگاشته شده و آن را یشنا می نامند . پس از ظهور عیسی بن مریم علیه السلام دو کتاب دیگر بر کتابهای مذهبی یهود اضافه شد؛ یکی به نام ((تلمود اورشلیمی)) و دیگری به نام ((تلمود بابلی)) . ((تلمود بابلی)) در نزد یهودیان از اعتبار بیشتری برخوردار است . ((تلمود اورشلیم)) را خاخام های ((طبریه)) نوشته اند که تاریخ نگارش آن به قرن سوم تا پنجم میلادی می رسد . ((تلمود بابلی)) در قرن پنجم میلادی نوشته شد . کتاب ((تلمود)) دربردارنده دو قسمت است ؛ یک قسمت را ((شنا)) گویند و قسمت دوم را ((گمارا)) نامند . ((شنا)) یعنی ((کردار)) و به معنای ((تقلید یهود از موسی)) است . یهودیان معتقدند که این تقالید در کوه طور سینا بر موسی نازل شده و از موسی به هارون و از هارون به یوشع و به دیگر انبیاء بنی اسرائیل رسیده است و از آن پس به دست کاهنان و خاخام های یهود رسیده و در قرن دوم پس از میلاد تدوین شده است . ((گمارا)) که به معنای ((تعلیم)) است ، شامل مجموعه تعلیمات و تفاسیری است که پس از ((شنا)) در مدارس عالیه مذهبی یهود تدریس می شده است .

محققان معتقدند که هر یک از اسفار تورات قرنها با هم فاصله دارند و قرنها پس از رحلت

موسی تدوین شده و به صورت امروز درآمده اند . محقّقان یهودی اعتراف کرده اند ک تورات اصلی در فتنه ها و جنگهای اولیه از بین رفته است . تورات اصلی و احکام دهگانه پس از مرگ موسی در ((صندوق شهادت)) جا داشته است و علماء بنی اسرائیل بنا به وصیت موسی هر از چندی یک بار آن را بیرون آورده ، قرائت می کردند ، و آن نسخه با همان ((صندوق)) قرنها قبل از میلاد از بین رفته است و تورات بعدی از روی محفوظات و دیگر مکتوبات تدوین شد . محقّقان یهودی به نقد تورات پرداخته اند و در این رابطه کتبی تاءلیف کرده اند . آنان ثابت کرده اند که تورات موجود مربوط به یک عصر و تاءلیف یک نفر نیست ، مثلا ((سفر خروج)) در قرن نهم قبل از میلاد و ((سفر تثنیه)) در قرن هفتم و هشتم قبل از میلاد و ((سفر لاویان)) در سال 516 قبل از میلاد نوشته شده است . این اسفار از آداب و رسوم زمان نگارش خود متاءثّراند و مخصوصا شامل آموخته های ایرانی - بابلی می باشند . برخی دیگر از محقّقان اسفار تورات را ساخته ((خاخام ها)) می دانند . (181)

به نظر می رسد که عهد عتیق پس از هجرت یهود به دیگر سرزمینها تاءلیف شده باشد .

((ویل دورانت)) می گوید : اینکه اسفار چگونه و چه وقت و کجا نوشته شده ، سوالی است که طرح آن عیبی ندارد و همین سوال باعث گردیده تا پنجاه هزار جلد کتاب در این باره نوشته شود .

(182)

یک نویسنده غربی می گوید : کلام خداوند بر انبیاء نازل می شده و ایشان آن را به زبان خوم خود بازگو می کردند . وحی را یا خود نبی می نوشت و یا به کاتبان می گفت تا بنویسند . بدون شک نسخه های اصلی در دست ما نیست ، آنچه فعلا در دست است ، از روی نسخه اصلی استنساخ شده است و در عین حال دارای اختلافات جزئی با اصل می باشند . نسخه برداری عهد عتیق از روی نسخه عبری و از روی نسخه موریائی که توسط یهودیان در طبریه نگاشته شده ، نگارش یافته است .

قدیمی ترین نسخه تورات مربوط به قرن دوازدهم است . (183)

گفته می شود که تورات اصلی بسیار کوتاه و مختصر بوده و قرنها پس از موسی بر آن افزوده اند .

اسفار تورات هر کدام شامل بابهائی است ؛ سِفْرِ پیدایش یا تکوین دارای پنجاه باب است که کهن ترین بخش تورات کنونی بشمار می رود . سِفْرِ خروج شامل چهل باب است ، سِفْرِ لاویان شامل بیست و هفت باب است ، سفر اعداد شامل سی و شش باب است و سِفْرِ تثنیه شامل سی و سه باب است که تکرار و خلاصه اسفار گذشته است .

در حال حاضر به کلیه آثار مذهبی یهود اعم از تورات و دیگر کتب مذهبی ، عهد عتیق می گویند .

عهد عتیق شامل : تورات ، کتوبیم و بنوئیم می باشد . کتوبیم تاریخ قوم یهود را بیان می کند . مقطع زمانی شروع این تاریخ از مرگ موسی به بعد است . بنوئیم شامل

کتب انبیاء بنی اسرائیل می باشد . اغلب این کتب به صورت راز و رمز و کنایه و در حال رؤ یا و خلسه بیان شده است .

دیگر کتب مذهبی یهود

در صفحات گذشته به شرح موضوعات اسفار تورات پرداختیم ، اینک اشاره ای به موضوع و محتوای دیگر کتب مذهبی یهود می کنیم :

کتاب روت ؛ این کتاب در چهل فصل به شرح حال زنی پرداخته که مادر ((عَوْبیه)) می باشد . ((عوبیه 99 پدر ((یسا)) و ((یسا)) پدر ((داود)) و ((داود)) پدر ((سلیمان)) و ((سلیمان)) پدر ((رصبعام)) است که پادشاه دو قوم از بنی اسرائیل بود ، ولی تاریخ او در زمان داود است .

1- کتاب سموئیل ؛ در دو جلد ، مربوط به سرگذشت قوم یهود پس از وحدت و سلطنت این قوم می باشد .

سموئیل شخصی به نام شائول (طالوت) را به پادشاهی برگزید ، ولی خداوند از انتخاب شائول پشیمان شد و لذا سموئیل ، داود را به پادشاهی برگزید . و در جلد دوم این کتاب ، پس از وفات شائول ، از سلطنت داود سخن رفته است .

این جلد دارای چهل و چهار فصل است .

2- کتاب پادشاهان ؛ این کتاب نیز در دو جلد است . در جلد اول سخن از داود و بیماری و جانشین او یعنی سلیمان است . در این کتاب سرگذشت داود و چهل سال پادشاهی او ، روابط او با دیگر پادشاهان : فرعون مصر ، ملکه سبا و . . . به تفضیل آمده است . و نیز از تابوت عهد و مراسم

قربانی و آداب مذهبی سخن می گوید .

این کتاب ، به پادشاهی فرزند سلیمان اشاره می کند که سلطنت او را یهودیان به رسمیت نشناختند و از او جدا شدند و دولت مستقلی در شمال فلسطین به نام اسرائیل تشکیل دادند و سلطنت فرزند سلیمان بر دو سبط دیگر از اسباط بنی اسرائیل در اورشلیم استقرار یافت و کشور یهود نام گرفت . در جلد دوم به جنگهای یهودیان پرداخته و از دولت های یهود و شکست آنها توسط پادشاه آشور و انقراض دولت یهود بدست بخت النصر ، و انهدام معبد مقدس و اسارت بزرگ یهود در بابل و . . . یاد می کند .

3- کتاب تواریخ ایام ؛ این کتاب در دو جلد شامل سلسله نسب قوم یهود از آدم تا داود می شود . این کتاب توسط نویسندگان اسباط ده گانه نوشته شده و ذا از داود و سلیمان و دیگر پادشاهان کشور یهود به بدی یاد می کند .

4- کتاب عَزرا؛ این کتاب در رابطه با آزادی یهودیان از اسارت و بازگشت آنان به اورشلیم و ساخت معبد مقدس سخن می گوید . ((عزرا)) احتمالا نام نویسنده کتاب باشد .

5- کتاب نحیما؛ این کتاب بوسیله ((نحیمای نبی)) نوشته شده . وی پس از عزرا به ریاست قوم یهود در فلسطین منصوب گردید . این انتصاب از سوی پادشاهان ایران صورت گرفت . نحیما در سال 444 ق . م . کارهای ((عزرا)) را دنبال کرد و در رابطه با تاریخ قوم یهود ، این کتاب را نوشت . کتاب ((نحیما)) ادامه کتاب ((عزرا)) است و

به مسائل مختلف تاریخی یهود از جمله به آزادی یهودیان از ((بابل)) و برخورد ((کورش)) شاه ایران با یهودیان اشاره دارد .

6- کتاب استر؛ این کتاب خلاصه ای از سرگذشت یهودیان در ایران است . یهودیان پس از آزادی به ایران آمدند و گروه زیادی از آنان به اورشلیم نرفتند . در زمان خشایار شاه در شوش ضیافتی تشکیل شد . شاه دستور داد که ملکه در این مجلس شرکت کند ، ولی او شرکت نکرد . شاه ملکه را از این عنوان محروم ساخت و زنی از یهودیان را به عنوان ملکه انتخاب کرد . این زن یهودی در دستگاه شاه نفوذ بسیار یافت . این زن که ((استر)) نام داشت ، دختر بود ((ابیحابل)) که تحت سرپرستی عمویش ((مردخای)) به این مقام رسید . طولی نکشید که وزیر خشایار شاه فردی به نام ((هامون)) با قوم یهود مخالفت ورزید و نظر شاه را نسبت به آنان عوض کرد . و از او دستوری گرفت مبنی بر قتل و غارت یهودیان ، ولی استر ملکه با نفوذ یهودی نظر شاه را عوض کرد و دستور قتل وزیر هامون را از وی گرفت . شاه دستور داد که یهودیان در تمام ایران آزاد هستند . یهودیان از این موقعیت سوء استفاده کرده ، در همان روز هفتاد و هفت هزار نفر را در سراسر ایران به قتل رساندند . گروهی از مردم از ترس جان خود یهودی شدند . در شوش ، روز اول پانصد نفر و در روز دوم سیصد نفر کشته شدند .

((هامون)) و ده

پسرش به دار آویخته شدند .

این روز در تاریخ قوم یهود به روز ((عید فوریم)) شهرت دارد .

یهودیان این روز را جشن می گیرند . گویند که این کتاب را ((مردخای))
نوشته است . قبر مردخای و استر ملکه خشایار شاه در همدان باقی است
.

7- کتاب ایوب ؛ این کتاب مربوط به حضرت ایوب است . ایوب پیامبری که
به بشریت استقامت آموخت و اسوه مقاومت و پایداری است ، به این
صورت مطرح شده است که ابتدا مال و مکنت و اولاد داشت و سپس همه
چیز را از دست داد و به ناتوانی مطلق رسید . در این مقطع از زندگی خود
را نباخت و استوار ماند و دوباره از دست رفته ها را بازیافت . کتاب ایوب
داستان زندگی عقیدتی او است .

8- زبور داود؛ زبور یا مزامیر منسوب به داود از پیامبران بنی اسرائیل
است . در قرآن از داود به عنوان یکی از پیامبران بزرگ خداوند یاد شده و
کتاب آسمانی او در ردیف تورات و انجیل قرار گرفته است

در منابع یهود و مسیحیت ، مزامیر را شامل اشعار روحانی می دانند که با
آهنگ خاصی در جهت تقدیس خداوند با مزمار و نی خوانده می شده است
. مزامیر در پنج قسمت تدوین شده است .

زبور در لغت از ((زبر)) و بر وزن ((فعول)) به معنای ((مکتوب)) آمده
است . ((مزمور)) یعنی مکتوب که اسم خاصی است برای کتاب داود
پیامبر . ((زبور)) لغت عبری است . برخی می گویند زبور لغت عربی است
و به معنای نوشته

و مکتوب می باشد . ((راغب اصفهانی)) ((زبور)) را لفظ سریانی می داند . در نزد اهل تصوف ، زبور عبارت است از تجلیات افعال و ((تورات)) یعنی تجلیات صفات و اسماء ذاتیه و صفاتیه خداوند می باشد .

9- امثال سلیمان ؛ این کتاب منظومه ای است حاوی نصایح اخلاقی و حکمت عملی که دارای سی و یک فصل می باشد . چون اکثر محتوای آن به ((سلیمان)) منسوب است ، لذا کتاب را به اسم او نام گذاشته اند . اکثر مطالب این کتاب مفقود شده است . تدوین کتاب ((امثال سلیمان)) احتمالا در عصر ((حزقیال نبی)) و پس از بازگشت از ((بابل)) صورت گرفت است .

10- کتاب جامعه ؛ این کتاب را به جامعه بن داود منسوب کرده اند . احتمالا این فرد همان سلیمان است .

11- غزلهای سلیمان ؛ سلیمان پادشاهی مقتدر و حکیم و شاعر و ناصح و سیاستمدار بود . احتمالا این کتاب در رابطه با ازدواج با دختر فرعون مصر می باشد . (184)

بخش سوم کتب مذهبی یهود ((بنوئیم)) یا ((نبوات انبیاء)) نام دارد . این سلسله کتب که هفده کتاب می باشد ، شامل رؤ یاهای انبیاء بنی اسرائیل است :

1- کتاب اشعیاء؛ این کتاب منسوب به اشعیاء بن عاموس است که معاصر بعضی انبیاء بنی اسرائیل بوده است . بخشی از این کتاب جنبه تاریخی دارد . احتمالا این کتاب توسط اشعیاء دوم در دوران اسارت در بابل نوشته شده است . این کتاب شامل شصت و شش فصل است که در رابطه با ملل مختلفه

آن زمان مانند بابل ، موآب ، دمشق ، مصر ، صور و . . . بحث می کند .

2- کتاب ارمیا؛ این کتاب را ارمیای نبی در عصر پادشاهان یهود و سالهای اسارت یهود نوشته است . در این کتاب به انحراف عقیدتی یهود و تفرقه این قوم صریح کرده است و آنان را از گناه و عصیان بر حذر داشته است . این کتاب به اسارت قوم یهود در بابل به مدت هفتاد سال پرداخته است .

3- مراثی ارمیا؛ این کتاب نیز به ((ارمیای نبی)) منسوب است که شامل پنج باب می باشد و مرثیه هائی منظوم در رابطه با اسارت قوم یهود و ویرانی اورشلیم سروده شده و از خداوند تقاضای بازگشت به فلسطین را کرده است .

4- کتاب حزقیال ؛ حزقیال فرزند یکی از کاهنان یهود بوده است . مدفن او در حوالی بغداد می باشد . تاریخ تولد و وفات او بدرستی معلوم نیست . گفته می شود که حزقیال کشته شده است . حزقیال در همه جا خود را فرزند ((انسان)) نامیده و کلام خود را منسوب به ((یهوه)) کرده است .

5- کتاب دانیال ؛ دانیال از جمله پیامبرانی است که در زمان اسارت در بابل ظهور کردند . دانیال در دستگاه بخت النصر مقامی شامخ یافت و والی بابل شد . در دولت داریوش هخامنشی دانیال مورد حسادت اطرافیان قرار گرفت . دستور داده می شود که دانیال را در چاه شیران درنده اندازند ، ولی دانیال نجات یافت و دشمنان دانیال طعمه شیران شدند . برخی معتقدند که کتاب دانیال

در سال 148 ق . م . نوشته شده است و از دانیال نیست .

آرامگاه دانیال در شهر شوش واقع است که مورد احترام عموم می باشد .

6- کتاب یوئیل ؛ منسوب به ((یوئیل)) فرزند ((فنویل)) است و مانند دیگر کتب انبیاء بنی اسرائیل شامل انذار و مواعظ است . ((یوئیل)) در سال 750 ق . م . می زیسته و از زندگی او اطلاع روشنی در دست نیست .

7- کتاب عاموس ؛ ((عاموس)) معاصر با یوئیل بوده و کتاب او خبر از بازگشت قوم یهود به اورشلیم بعد از اسارت آنان می دهد .

8- کتاب ((هوشع))؛ این کتاب که شامل چهارده فصل است ، به ((هوشع بن بئیری)) منسوب می باشد . وی معاصر با اشعیاء بود و مدت شصت سال نبوت کرد و از انبیاء کشور شمالی یهود بشمار می آمد . ولی او هر دو گروه یهود را مورد خطاب قرار داده و از بت پرستی و قساوت و تفرقه برحذر داشته است .

9- کتاب عوبدیا؛ تاریخ زندگی این پیامبر روشن نیست . به احتمال زیاد وی معاصر ارمیا و حزقیال بوده است و کتابش یک فصل دارد . مخاطب او قوم اروم است که پس از تصرف شهرهای اسرائیلی در آنها ستم فراوان نمودند . وی مجازات آنان را پیشگوئی کرده است .

10- کتاب یونس ؛ این کتاب به یونس نبی منسوب است که داستان او در قرآن نیز آمده است . در این کتاب سرگذشت حضرت یونس آمده است . یونس در دریا غرق شد و ماهی او

را بلعید و سه شبانه روز در شکم ماهی بود . وی خدا را یاد کرد و تقاضای کمک نمود . ((یهوه)) به ماهی دستور داد تا یونس را به خشکی اندزد . یونس به شهر نینوی رفت و مردم گناهکار را به پروردگار متوجه نمود .

11- کتاب میکا؛ این کتاب به میکای نبی که ساکن سرزمین یهودا و معاصر اشعیاء بوده ، منسوب است

12- کتاب ناحوم ؛ این کتاب به ناحوم نبی منسوب است که معاصر با اشعیا و میکا بوده است . کتابش سه فصل دارد که از سقوط نینوا خبر می دهد .

13- کتاب حیفوق ؛ این کتاب منسوب به حیفوق نبی است که در عصر پادشاهی یهویاقیم نوشته شده و درباره نجات قوم یهود است .

14- کتب حفیا؛ این کتاب در زمان یوشا پادشاه یهود نگاشته شده و شامل تهدیداتی و علیه مشرکین و بت پرستان یهود می باشد .

15- کتاب حجیا؛ این کتاب در زمان داریوش هخامنشی و مراجعت یهودیان به اورشلیم نوشته شده است .

16- کتاب زکریا؛ این کتاب منسوب به زکریا فرزند برکیا و معاصر حجیا می باشد و مانند دانیال از زبان فرشته ها گفته شده است .

17- کتاب ملاگی ، ملاگی آخرین پیامبر بنی اسرائیل است و کتابش پایان بخش عهد عتیق می باشد . (185)

تحریف تورات

علل و شواهد تحریف

همانگونه که اشاره شد ، محققان عموما بر این متفق اند که مؤ لّفان عهد عتیق بدرستی شناخته شده نیستند و صحت انتساب این کتب به آنان مورد تاءیید نیست . برخی از آیات اسفار پنجگانه نشان میدهند که نویسنده تورات حضرت

موسی بوده است و برخی دیگر از اسفار را به دستور موسی و یا به نقل از او نوشته اند . مثلا در ((سفر خروج)) باب 17 ، آیه 14 چنین آمده است که :

((حضرت موسی به فرمان الهی سفرهای بنی اسرائیل را بر حسب منازل ایشان نوشت .))

این آیات دلالت دارد بر این که تورات را حضرت موسی نوشته است و مسئول حفظ آن سبط لاوی بوده است که سمت رهبری و کهانت قوم یهود را بر عهده داشته است . آنان این کتاب را در صندوق عهد که به دستور موسی ساخته شده بود ، نگهداری می کردند و سرانجام در معبد یا هیکل سلیمان قرار دادند .

برای حفظ تورات سفارش فراوان به پادشاه وقت شده بود . در سِفْرِ تثنیه باب 17 آیه 18 به شاهان آینده یهود سفارش شده بود که : چون بر تخت جلوس کنید ، نسخه این شریعت را از آنچه از آن نزد لاویان کهنه و روحانیون است ، جهت خود در طوماری بنویسید و آن پیش خودتان باشد و همه روزهای هفته آن را بخوانید تا فراگیرید . اما پادشاهان یهود این وصیت را نادیده گرفتند .

به نظر می رسد که تورات و دیگر متون عهد عتیق تا قبل از حمله بخت النصر وجود داشته است ؛ اما پس از سوختن تابوت در سال 586 ق . م . آثار مذهبی یهود از بین رفت . و همان گونه که ملاحظه شد ، پس از دوران اسارت بابل ، یهودیان دوباره از روی محفوظات و افسانه ها و خاطرات به تدوین

عهد عتیق پرداختند . (186)

شواهد فراوانی وجود دارد که تورات تحریف شده است . بدون شک عامل تحریف تورات روحانیت یهود بوده است . چرا که اصولا تاریخ عقاید و آراء بشری نشان می دهد که روحانیون نقش مهمی در تحریف و تغییر و تبدیل ادیان و مذاهب داشته اند و ما این حقیقت را در ادیان و مذاهب مختلف بشر از آغاز تا کنون نشان داده ایم . از آنجا که روحانیت یک پدیده خود ساخته و بی اساس می باشد و همیشه تابع قدرت های سیاسی - اقتصادی و منافع طبقاتی بوده ، سعی داشته تا احکام آسمانی ادیان الهی را به نفع قدرت سیاسی اجتماعی حاکم توجیه و تحریف کند .

تورات چنین سرنوشتی داشته است

تورات موجود ساخته ادوار بعدی است ؛ زیرا :

1- شرح وفات موسی در سِفْرِ تثنیه بدون شک توسط فرد دیگری نوشته شده و بنابراین نمی تواند جزء تورات باشد .

2- یوشع بن نون جانشین موسی ، مطالبی را در تورات اضافه کرده است .

3- موارد متعددی در تورات گواهی می دهد که تورات موجود توسط موسی نوشته نشده است .

4- شیوه نگارش عهد عتیق یک شیوه تاریخ نگاری است که با سبک کتاب آسمانی فاصله و اختلاف بسیار دارد .

5- در سِفْرِ پیدایش به نام خدا اشاره شده و در دیگر اسفار ، به جای خدا ، یهوه بکار رفته است .

6- تناقض شگفت در نقل داستان طوفان نوح و اختلاف آشکار دو نقل با یکدیگر .

7- اختلاف و تناقض درباره دوازده نفری که موسی انتخاب کرد و به عنوان جاسوس به کنعان

اعزام داشت .

8- اختلاف و تناقض درباره نقش هارون در قبال موسی .

9- اختلاف در نقل احوال و اعداد و حوادث قبل و بعد از وفات موسی .

10- اختلاف در توالی ایام رسالات پیامبران ابراهیمی و اسرائیلی .

11- اختلاف در چگونگی وحی بر موسی و ملاقات او با خدا .

12- تناقض در نگارش الواح که یک جا خدا خود می نویسد و جای دیگر موسی می نویسد . (187)

از متن موجودات تورات چنین فهمیده می شود که حضرت موسی فقط ده فرمان یا احکام عشره را برای قوم خود آورده است و سایر اسفار و کتب تورات در ازمنه مختلفه توسط افراد مختلف نوشته شده است . نسخ اولیه این اسفار و کتب به زبانهای عبری ، یونانی و لاتینی مفقود شده و تنها نسخه هائی از قرون اولیه مسیحی در دست است .

آدم و حوا در تورات

تورات به داستان خلقت آدم و حوا پرداخته و این نشان می دهد که اساطیر و اوهام و افسانه های ملل توسط نویسندگان تورات در آن راه یافته است :

در سفر پیدایش می گوید : ((و چون خداوند خدا آدم را خلقت کرد ، هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند ، همان نام او شد . پس آدم همه بهائم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد؛ لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد . خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و

یکی از دنده های او را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود ، زنی بنا کرد و وی را نزد آدم آورد و آدم گفت همانا این است استخوانی از استخوانهای من و گوشتی از گوشتم . از این سبب نساء نامیده شود ، زیرا که از انسان گرفته شد از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود آدم و زنش هر دو عریان بودند و خجلت نداشتند . (188)

در باب 3 آمده است : ((و مار به زن گفت : هر آینه نخواهید مرد بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید ، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزا ، پس از میوه اش گرفته ، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند ، پس برگهای انجیر بهم دوخته ، سترهائی برای خویشتن ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت : کی هستی گفت چون آواز تو را در باغ شنیدم ، ترسان گشتم ؛ زیرا عریانم . پس خود

را پنهان کردم))(189)

داستان پیامبران الهی در تورات

تورات و داستان نوح

در سفر پیدایش در رابطه با حضرت نوح و فرزندانش چنین آمده است : ((و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند ، سام و حام و یافث بودند و حام پدر کنعان است اینان اند سه پسر نوح و از ایشان تمامی جهان منشعب شد و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشید و مست شد و در خیمه خود عریان گردید و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد و سام و یافث ردا را گرفته ، بر کتف خود انداختند و پس پس رفته ، برهنگی پدر خود را پوشانیدند و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند و نوح از مستی خود بهوش آمده ، دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود)) (190)

داستان لوط در تورات

در سفر پیدایش آمده است که : ((قبل از آن که شهر واژگون شود ، لوط از صوغر بر آمد و با دو دختر خود در مغازه سکنی گرفت و دختر بزرگ به کوچک گفت : پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان بما درآید بیا تا پدر خود را شراب نوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب شد و از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد و واقع شد که روز دیگر بزرگ به کوچک گفت : اینک دوش با پدرم همخوابه شدم ؛ امشب

نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم . آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد و از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد . پس هر لوط از پدر خود حامله شدند و آن بزرگ پسری زائید که او را ((موآب)) نام نهاد و تا امروز پدر ((موآبیان)) است و کوچک نیز پسری زایید و اورا ((بن عمی)) نام نهاد و وی تا بحال پدر ((بنو عمون)) است) . (191)

هارون در تورات

در سفر خروج آمده است : ((پس از آن که در بازگشت موسی از کوه طور تاءخیر افتاد ، بنی اسرائیل به هارون اظهار داشتند : برای ما خدائی بساز تا در مقابل ما بخرامد هارون گفت گوشواره های طلا از گوشهای زنان و دختران و پسران خود بیرون کرده بیاورند پس آورده و برای آنها گوساله ساخت و به پرستش آن دعوت نمود و سپس برای اجرای مراسم عبادت قربانگاهی در مقابل گوساله قرار داد و گفت : فردا حج کنید پروردگار خود را))(192)

سلیمان و داود در تورات

در کتاب اول پادشاهان بنی اسرائیل آمده است : ((سلیمان یک نفر مشرک و گمراه بود . سلیمان زنان مشرکه را تزویج داشت . زنان او در وقت پیری دل او را به پیری از خدایان غریب مایل ساختند و دل سلیمان مثل دل پدرش داود با یهوه خدایش کامل نبود .))(193)

یعقوب در تورات

((یعقوب از سر شب تا طلوع فجر با انسانی کشتی گرفت و چون دانست بر یعقوب قدرت ندارد ، به ران او زده ، فشرده شد . به یعقوب گفت مرا بازدار . یعقوب گفت : رها نمی کنم تا مرا برکت نمائی . نام یعقوب را پرسیده ، گفت : پس از این خود را یعقوب منام ؛ زیرا با خداوند مجاهده نموده و غالب شده ای . نام تو سیرائیل است . یعقوب هم نام او را پرسید . گفت : چرا اسم مرا می پرسی ؟ و یعقوب را برکت داد . پس یعقوب آن مکان را ((فنیئیل)) یعنی ((وجه الله)) نامید و گفت . . .)) تورات می گوید : ((انسانی که با یعقوب کشتی گرفت و بر یعقوب قدرت نداشت و

نتوانست خود را رها کند ، خداوند بود و یعقوب با توانائی و غلبه و شجاعت از خداوند برکت گرفت . . .))(194)

خداوند در تورات

در تورات در ((سفر اعداد)) آمده است : ((موسی با هارون و ناداب و ابهو و هفتاد نفر از شیوخ بنی اسرائیل بالا رفت و خدای اسرائیل را دیدند . زیر پاهایش مثل صنعتی از عقیق آبی شفاف و مانند ذات آسمان در صفا . و بر سروران اسرائیل دست خود نگذاشت . پس خداوند را دیدند و خوردند و آشامیدند .))(195)

تورات و قتل عام نسلها و نابودی حرث ها

در سفر اعداد آمده است :

((پس از آن که اسرائیلیان بر مدیانیان غلبه کردند و زنان و کودکان آنها را دستگیر و اسیر کردند ، ((موسی)) امر کرد : زنان و کودکان را کشته ، دختران باکره را برای خود نگاه دارند . تعداد دختران باکره سی و دو هزار بود .))(196)

در ((سفر تثنیه)) آمده است : ((موسی گفت تمامی مردان و زنان و کودکان شهرهای آموریان را هلاک کرده ، احدی را باقی نگذاشتیم .)) (197) و نیز آمده است : ((تمامی مردان و زنان و کودکان مملکت عوج را هلاک نمودیم .)) و نیز در سفر تثنیه آمده است : ((خداوند اسرائیلیان را امر نموده ، گفت : شهرهای آموریان و کنعانیان و فرزیان و یبوسیان را تاراج کرده و از بشر و بهائم دیاری باقی نگذاریم .))(198) ((یوشع هم در جنگهای خود با مردم شهرهای فلسطین همین گونه رفتار کرده و عده کشته شدگان در غزوات او بیش از صد هزار زن و کودک بود .))(199)

محققان و تورات

1- هندریک مورخ هلندی می گوید : ((روزی از روزها حضرت موسی ناپدید گردید . در افواه افتاد که او با دو تخته سنگ نتراشیده از میان مردم بیرون رفته است . بعدازظهر آن روز قله کوه سینا نامرئی بود و تندبادی ابر سیاهی را آورده ، کوه را زیر حجاب آن پنهان ساخت ، بطوری که چشم انسانی در آنجا چیزی را نمی دید . چون حضرت موسی برگشت ، یاللعجب

که بر روی سنگهائی که در دست داشت ، خدای قوم یهود در همان وقتی
که رعد

و برق گوش عالم را کر نموده بود ، احکام خود را نقش کرده بود .))(200) به این ترتیب توراتی که از طرف پروردگار بر حضرت موسی نازل شده بود ، از دست رفته و آنچه اکنون در اختیار قوم یهود است ، زائیده افکار خاخامها و تراوشهای ذهن راهبران مذهبی این قوم می باشد .

2- ((ویل دورانت)) می گوید : ((ولتر دانشمند فرانسوی در صحت و اصالت تورات شک و تردید کرده است .))(201)

3- ((زاپاتا)) ((تناقضات تاریخی تورات را کاملا آشکار ساخته است .))(202)

4- ((آدام اکلارک)) می گوید : ((پس از تتبعات فراوان به این نتیجه رسیده ام که تورات اصلی در همان فتنه های اولیه از بین رفته است .))(203)

5- ((هورمون)) می گوید : ((نسخه اصلی تورات . . . و ((الواح احکام عشره)) پس از مرگ موسی در صندوق شهادت بود و علماء بنی اسرائیل طبق وصیت او هر چند وقت یک بار آنها را قرائت می کردند . آن نسخه با همان صندوق قرنها پیش از میلاد مسیح طعمه آتش جنگها و حوادث تاریخ گردید و بعدها گروهی از جمله عزیز یا عزرای یهود به تدریج با کمک گرفتن از محفوظات و مکتوبات به نگاشتن توراتی جدید اقدام نمودند . . .))(204)

6- ریچارد سیمون می گوید : ((اغلب متون مذهبی یهود ساخته و پرداخته خاخامهای یهود است .))(205)

7- ژان استرک فرانسوی می گوید : ((نویسنده یا نویسندان اسفار پنجگانه بدون توجه و دقت دو نوع متن را در این کتاب ردیف کردند که در یکی از آنها نام خدا ((الوهیم

)) و در دیگری ((یهوه)) است .))(206)

عقاید و احکام مذهبی یهود

نگاهی به عقاید قوم یهود

یهودیان بر این باوراند که شریعت یکی است و ابتدا و انتهای آن با حضرت موسی است . قبل از موسی شریعت و دینی نبوده ؛ آنچه بوده ، حدود عقلی و احکام مصلحتی بوده است . پس از موسی نیز شریعت و احکام دیگری نبوده و نخواهد بود ، زیرا ((نسخ)) احکام و دستورات الهی جایز نیست . ((نسخ)) یعنی ((بداء)) و ((بداء)) بر پروردگار روا نیست . (207)

یهود مدعی است که موسی گفته است آئین من هرگز منسوخ نخواهد شد . در این رابطه یهودیان سه دیدگاه دارند :

گروهی بر آنند که نسخ در شرایع عقلا جایز نیست . گروهی می گویند : عقلا جایز است ولی شرع آن را منع کرده ؛ لذا موسی گفته است که دین من منسوخ نخواهد شد . و گروه سوم می گویند : نسخ شریعت (نه عقلا و نه شرعا) جایز نیست . (208)

بدون شک جامعه ای که در فقر اقتصادی می سوزد ، دعوت آن جامعه به معنویت و اخلاق و تقوی ، احمقانه ترین کاری است که می توان کرد ! جامعه نو بنیاد یهود نیز بحرانهای اقتصادی بسیاری را متحمل شد .

یهودیان در پی آوارگی و سرگردانی چهل ساله در صحرای سینا به انحطاط اخلاقی دردناکی گرویدند . در تورات ، سفر خروج ، به این واقعیت اعتراف شده است :

((اگر درخت همسایه خود را به گرو گرفتی ، آن را قبل از غروب آفتاب به او رد کن ، زیرا که فقط پوشش او برای بدن او است

. پس در چه چیز بخوابد . و اگر نزد من فریاد برآورد ، هر آینه اجابت خواهم فرمود .))(209) فقر مطلق یهود آنان را به ستیزه جوئی با موسی واداشت . این وضعیت پس از مرگ موسی تجدید شد و این بار به فحشا انجامید .

رهبران مذهبی یهود ، به وضع احکام جزائی سختی پناه بردند . خاخامهای یهود که متولیان رسمی دین موسی شده بودند و خود در رفاه و راحتی می زیستند ، برای اجرای اخلاق ، قوانین و احکام جزائی شدیدی از قبیل سنگسار کردن زانی و زانیه و لاطی و ملوط و . . . وضع کردند . عدم بکارت عروس نشانی از بی عفتی بود و دختر سنگسار می شد . (210)

خشونت اخلاقی معلول این فقر مطلق بود . روحیه درندگی و آدم کشی در یهودیان آواره تقویت شد . آنان برای توجیه وضع روحی و روانی خود ، خداوند (یهوه) را خدائی خونخوار و بی رحم معرفی می کردند . یهودیان به مرز نهایی بی رحمی و قساوت رسیدند و در برخوردها حیوان و انسان و نبات را نابود می کردند . آنان بر هر جا دست می یافتند ، کلیه مظاهر حیات را می سوختند . آنان برای توجیه این جنایات آیاتی در تورات می ساختند . این قوم فاقد هر گونه اخلاق انسانی بودند .

یهودیان با پاکی و طهارت و نظافت بیگانه بودند و به انواع بیماریها مبتلا می شدند و قربانیان بسیاری می دادند . این وضعیت اخلاقی همچنان جزء سیره اخلاقی و زندگی یهودیان است . (211)

قوم یهود مردمی گمراه

و خود خواه اند ، گرچه آنان خود را ((قوم برگزیده خدا)) می دانند . آنان این مطلب را به سلیمان نسبت می دهند که می گفت : ((خدای ما عظیم ترین خدایان است .))(212)

احکام جزائی و حقوقی یهود بدون شک متاءثر از فرهنگها ، مذاهب و ادیان مجاور است ، احکام و قوانین جامعه مصری ، جامعه بابلی و جامعه ایرانی در تورات راه یافته است . احکام جزائی تورات با قوانین حمورابی بابل شباهت بسیار دارد .

احکام جزائی تورات

احکام جزائی تورات بشرح زیر است :

1- اگر کسی خدایان دیگر را عبادت کند ، باید او را سنگسار نمایند .

2- کسی که اسم یهوه را کفر گوید ، باید او را سنگسار نمایند .

3- هر کس برای غیر یهوه قربانی کند ، البته هلاک گردد .

4- افراد و اقوام بیگانه را از دم شمشیر بگذرانید .

5- اگر کسی پدر و مادر خود را کتک زد ، باید کشته شود .

6- کسی که پدر و مادر خود را لعنت کند ، باید کشته شود .

7- فرزندی که به نصایح پدر خود گوش ندهد و مسرف و میگسار باشد ، باید سنگسار شود .

8- هر کس انسانی را بزند و او بمیرد ، باید کشته شود .

9- هر کسی که انسانی را بکشد ، باید کشته شود .

10- قتل همسایه را از راه مکر ، قصاص قتل دارد .

11- جماع با زن و مرد و حیوان ، جزای قتل دارد .

12- ازدواج با مادر و دختر یا با محارم ، حرام است و

جزای قتل دارد .

13- لاطی و ملوط باید کشته شوند .

14- اگر دختر کاهنی زنا کند ، باید در آتش سوخته شود . (213)

15- زانی و زانیه باید کشته شوند (زنای محصنه و غیر آن) .

16- مردی که منکر بکارت زن خود است و زن نتواند بکارت خود را ثابت کند ، آن زن باید سنگسار شود .

17- اگر مردی در صحرا با دختری که نامزد دارد زنا کند ، باید کشته شود .

18- هر کس در روز شنبه کار کند ، باید کشته شود .

19- هر کس آدمی را بدزدد یا بفروشد یا در دستش یافت شود ، باید کشته شود .

20- اگر گاوی انسانی را بکشد و صاحبش از سابقه شاخ زدن گاوش آگاه باشد ، گاو و صاحب آن باید کشته شوند .

21- زن جادوگر و صاحب اجنه را باید کشت .

22- کسی که از رفتن به تبعیدگاه خودداری می کند ، باید کشته شود .

23- هر کس سهوا فردی را بکشد ، باید به یکی از شش شهر که اختصاص به این گونه قاتلان دارد ، تبعید شود (سه شهر در این طرف رود اردن و سه شهر در آن طرف رود اردن) .

24- کسی که انجام و اجرای حکمی از احکام برایش مقدور و یا آسان نباشد ، باید طبق فتوای کهنه (روحانیون) به مکانی که یهوه برگزیده ، برود .

25- زنی که در هنگام دعوای شوهرش با فرد دیگری ، عورت آن مرد را بگیرد ، باید دستش قطع شود .

26- اگر کسی

صدمه به دیگری بزند ، باید مقابله به مثل شود . جان در عوض جان ، چشم بجای چشم ، دندان بجای دندان ، دست بجای دست ، پا بجای پا ، داغ به جای داغ ، زخم بجای زخم و . . .

27- انسان شریر که مستوجب تازیانه است ، باید چهل تازیانه زده شود . (214)

28- اگر مردی با دختری که نامزد ندارد ، نزدیکی کند ، پنجاه مثقال نقره به پدر دختر باید بپردازد و در تمام عمر از آن دختر نگهداری کند .

29- اگر پدر مایل به این ازدواج قهری نباشد ، به گرفتن پول اکتفا می کند .

30- اگر مردی به زنش تهمت بزند و نتواند ثابت کند ، باید صد مثقال نقره بدهد .

31- اگر کسی در نزاعی دیگری را ناقص العضو کند ، باید خرج معالجه و بیکاری او را ادا کند .

32- اگر گاوی فرد انسانی را کشت و صاحبش از شاخ زدن آن گاو بی اطلاع بوده ، باید دیه مقتول را بپردازد .

33- کسی که چیز مقدسی را سهوا بخورد ، باید یک پنجم به آن اضافه کرده و به کاهن دهد .

34- اگر مردم در نزاع ، زن حامله ای را بزنند و آن زن سقط جنین کند ، غرامتی را که شوهر زن تعیین می کند باید بپردازند .

35- اگر گاوی غلام یا کنیزی را شاخ بزند ، صاحب گاو باید سی مثقال نقره به صاحب غلام یا کنیز بدهد .

36- کسی که چاهی بکند و گاوی در آن بیفتد ، باید عوض آن

را بدهد و مرده گاو از آن او باشد .

37- اگر گاو شخصی ، گاو همسایه را بزند و آن بمیرد ، گاو را فروخته و قیمت آن را با گاو مرده ، بین آن دو تقسیم نمایند و اگر معلوم شود که صاحب گاو از شاخ زدن مطلع بوده ، گاو به عوض گاو داده شود .

38- کسی که در مرتع دیگری مواشی خود را بچراند ، از بهترین تاکستان خود باید عوض بدهد ، و اگر غله و مزرعه را بسوزاند ، عوض آن را نیز باید بدهد .

39- اگر امانتی را دزد ببرد و آن دزد دستگیر شود ، باید دو برابر آن را رد کند . و اگر امین در امانت ، خیانت نمود ، دو برابر پس می دهد و اگر گاو یا گوسفند با وجود مراقبت شخص امین بمیرد ، نباید عوض بدهد؛ ولی اگر مواظبت نکرد ، عوض آن را باید بدهد .

40- اگر کسی گاوی را بدزدد ، پنج برابر و اگر گوسفندی را بدزدد ، چهار برابر باید بدهد . و اگر وجه نقدی را بدزدد ، دو برابر باید بدهد . و اگر گاو یا گوسفند زنده در دست آن دزد پیدا شود ، دو برابر آن را باید به صاحبش رد نماید .

41- کسی که حیوانی را بزند که بمیرد ، عوض آن را باید بدهد .

42- مقتولی که قاتلش شناخته نشود ، نزدیکترین افراد به منطقه جنایت باید قربانی بدهند .

43- اگر کسی غفلتا برای کاری قسم بخورد و به اشتباه خود اعتراف کند ، باید

قربانی بدهد .

44- کسی که سهوا درباره اشیاء مقدس گناه کند ، باید قربانی بدهد .

45- شاهدی که از شهادت خودداری کند ، گناه کرده ، باید قربانی بدهد .

46- اگر دزدی قبل از طلوع فجر در حال دزدی کشته شود ، حکمی بر قاتل نیست .

47- اگر دزد چیزی نداشته باشد ، باید او را بفروشند .

48- شهود باید دو یا سه نفر باشند .

49- شهادت در برخی موارد واجب است . اگر شهادت نداد ، باید قربانی کند .

50- شاهدان باید افراد بی طرف باشند و خلاف واقع را نگویند .

51- مجازات شاهد دروغگو ، همان مجازات متهم است .

52- اگر شاهدی بر جرم در کار نباشد ، متهم باید سوگند یاد کند .

53- اگر زن زناکار برای اثبات گناه او گواهی نباشد ، کاهن (روحانی) آب لعنت تلخ به او نوشانیده ، اگر آن آب شکمش را بالا آورد ، خیانتش روشن می شود .

54- اگر غلام عبری شش سال خدمت کرد ، در سال هفتم باید آزاد شود؛ مگر آن که مایل به ماندن باشد .

55- اگر غلامان و کنیزان از دیگر اقوام باشند ، باید که تا ابد مملوک یهودیان باشند .

56- کسی که غلام یا کنیزی را بزند و او بمیرد ، از او انتقام گرفته شود؛ ولی اگر یکی دو روز زنده بماند ، از او انتقام گرفته نمی شود .

57- اگر کسی چشم غلام یا کنیز خود را کور کند ، به عوض آن باید آزاد شود .

58- اگر کسی دختر

خود را به کنیزی بفروشد ، هر گاه مولایش که او را برای خود نامزد کرده نپسندد ، او را فدیه دهد و به اقوام دیگر نفروشد .

59- مستوجب زنای با کنیز ، سیاست است ؛ ولی سنگسار نشود .

60- غلامی که از آقای خود فرار کند ، او را به آقایش باز نگردان ، بلکه در یکی از شهرها که می پسندد ، ساکن شود و بر او جفا نشود .

در دین یهود اعدام در اشکال گوناگون اجرا می شود :

به دار آویختن ، سنگسار کردن ، سوزاندن ، با تیر زدن ، شمشیر زدن ، قطعه قطعه کردن ، از کوه به زیر انداختن و در دریا غرق کردن . (215)

قانون ازدواج وارث

در دین یهود ازدواج عامل جدائی زن از خانواده است . ربودن دختران و کنیزان نوعی ازدواج محسوب می شود .

اصل ازدواج بر مبنای خریدن دختر است که قیمت او به عنوان مهریه پرداخت می شود . رضایت پدر شرط اصلی ازدواج است . اگر پدر راضی به ازدواج دخترش نباشد ، تنها به گرفتن وجه نقد اکتفا می کند . اجازه ازدواج با اولیای دختر است و پدر ممکن است از گرفتن مهریه صرف نظر کند؛ اگر چه رضایت دختر در نظر گرفته می شود .

مرد باید با بیوه برادر متوفای خود که فرزند ندارد ، ازدواج کند . اولین فرزند زن متعلق به برادر متوفی خواهد بود . این ازدواج برای حفظ میراث برادر است . اگر کسی از گرفتن زن برادر خود ابا کند ، بزرگان و مشایخ قوم او را نصیحت نموده

و اگر قبول نکند ، باید او را رسوا سازند . تعدد زوجات در میان یهودیان رایج است .

شرط تعدد زوجات ، قدرت اقتصادی است .

گویند جناب سلیمان نبی هفتصد زن عقدی و سیصد زن به عقد موقت (متعه) داشته است و پسر سلیمان 18 زن دائم و 60 زن موقت داشته است . در میان یهود ، ازدواجها با خویشاوند صورت می گیرد . (216) ازدواج با بیگانه ممنوع است . (217) زن در خانه مطیع شوهر است و عبادات او نیز منوط به اجازه شوهر می باشد .

قانون ((ارث)) در دین یهود بسیار محدود است . در ((تورات)) کمتر سخن از ((ارث)) رفته است ، اما در برخی کتب فقهی یهود ، از جمله کتب ((ابن هاعزر)) وراث را این گونه تقسیم نموده است : در صورت وجود اولاد ، تمام ترکه به آنان می رسد؛ پسرها دو برابر دخترها سهم می برند و اگر همه اولاد دختر یا همه اولاد پسر باشند ، بالسویه تقسیم می شود . دخترهایی که شوهر کرده اند ، ارث نمی برند چون از خانواده جدا شده اند . اگر متوفی فرزندی نداشته باشد ، پدرش وارث منحصر بفرد او است و اگر پدر نباشد ، برادران متوفی ما ترک را بطور مساوی بین خود تقسیم می کنند . در صورت نبودن برادران ، برادرزاده ها و با فقدان آنان ، خواهران متوفی ارث می برند .

پس از اینها ، حق تقدم با عمو ، عموزاده ، جد پدری ، عموی پدر و اولاد اوست . (218)

ارث در صورتی

به دختر می رسد که متوفی فرزند پسر نداشته باشد . (219)

عبادات یهودیان

عبادات یهود در قربانی خلاصه می شود . یهودیان ادعیه ای نیز دارند که در ((کنیسه)) می خوانند . نماز یهودیان فصلی از زبور داود است که روزی سه بار می خوانند .

یهودیان روزه می گیرند که در ایام مختلف سال یهودی برگزار می شود :

1- روزه کیپور؛ ایام نهم و دهم ما تشرین ، نخستین ماه یهودی از سال یهودی ، به مدت 25 ساعت روزه می گیرند .

در سفر لاویان باب 23 آمده است : ((جان های خود را ذیل سازید ، از شام تا شام سبت و اشباط .))

2- روزه فوریم یا پوریم که به شکرانه نجات از قتل عام گرفته می شود .

3- روزه ((کدلیا)) ، روز سوم ماه ((تشرین)) است . این روزی است که ((کدلیا)) حاکم بیت المقدس ، ((معبد سلیمان)) را با 82 تن از یهودیان در آتش سوخت .

4- روزه ((عقیبیا)) در روز پنجم ماه ((تشرین)) . و این روز ، به پاس گرامی داشت خاطره ((خاخام عقیبیا)) است که او را مجبور به پرستش بت نمودند و او زیر بار نرفت و آنقدر مقاومت کرد تا از گرسنگی درگذشت . این حادثه در سال 153 میلادی اتفاق افتاده است .

5- روزه عذاب ؛ در زمان داود پیامبر ، خداوند بر بنی اسرائیل غضب نموده ، ایشان را به مرگ و قحطی تهدید نمود . یهودیان ، از ترس ، آن روز را روزه می گیرند .

6- روزه ((صدقیا))؛ روز ششم از ماه

((حسوان)) ، پس از آن که ((بخت النصر)) اورشلیم را تسخیر کرد ، فرزندان صدقیا را در برابر چشمان او بکشت و او صبر و تحمل نمود . یهودیان به پاس این مقاومت و ابراز همدردی با ((صدقیا)) پادشاه یهود ، روزه می گیرند .

7- روزه یهویاقیم ؛ در بیستم ماه ((کیلو)) ، ارمیای نبی پیشگوئی اسارت یهود و ویرانی بیت المقدس را کرد و توسط ((یهویاقیم)) پادشاه یهود به زندان افتاد .

8- روزه تلما؛ ((تلما)) پادشاه روم ، یهود را وادار کرد که به زور تورات را به یونانی ترجمه کنند . این روز را که هشتم ماه طبیثت بود ، روزه می گیرند .

9- روزه فتنه ؛ در دوازدهم ماه شفط ، اولاد ((بنیامین)) مانند ((قوم لوط)) به فسق و فجور اقدام کردند .

10- روزه محاصره اورشلیم توسط ((بخت النصر)) ، که درد هم ماه طبیثت است . (220)

قربانیهای یهود

1- قربانی بی کوریم ؛ یعنی نخستین فرزند ذکور ، اولین مولود از اغنام و احشام ، اولین محصول ، اولین میوه و . . . که باید قربانی بدهند . به این صورت که نخستین ها را از هر چیز باید به روحانی بدهند و او آن ها را با تشریفات ویژه ای می سوزاند . ولی فرزند اول خود را به او داده و از او می خرند . در این باره در تورات سفارش بسیار شده است . این مراسم یادآور آن است که در مصر فرعون به کشتار کودکان بنی اسرائیل پرداخت .

2- قربانی دائمی ؛ این قربانی در اغلب اعیاد مرسوم

است . قربانی باید که گوسفند و گاو و بز و قوچ سالمی باشد . قربانی را در مذبح مقدس (قدس الا قدس) برای رضایت یهوه قربانی می کنند . این قربانی عکس العملی است در برابر بت پرستی و گاو پرستی مصریان و . . .

3- قربانی کیپور؛ کفاره . هر گاه کسی گناهی مرتکب شود ، باید قربانی بدهد . این قربانی در معبد و طی مراسم ویژه ای انجام می شود . (221)

اعیاد مذهبی یهود :

1- عید فصح و عید فطیر ، 2- عید سبت ، 3- عید فوریم ها . عید فصح و عید سبت از سوی موسی وضع شده است و در این ایام باید هر فرزند ذکور در حضور یهوه هدیه خود را با خوشحالی بگذارد . در این اعیاد کار حرام است و باید مجالس و محافل شادی منعقد گردد . کسی که در این اعیاد کار کند ، از قوم جدا می شود و باید سنگسار شود . (222)

1- عید فصح ، در چهاردهم نیسان ، بین العصرین یا نزدیک غروب آغاز می شود . در سفر لاویان بر انجام مراسم این عید بسیار تاکید شده است . در این عید در مکان مخصوصی که برای خدا برگزیده شده ، باید مراسم قربانی بعمل آید . معمولا بره نر یا بز یک ساله سالم را برای قربانی انتخاب می کنند . گاهی افراد شرکت کننده در مراسم قربانی به یک صد نفر هم می رسند . به هر یک سهمیه ای از گوشت قربانی داده می شود . آغاز مراسم با گرداندن پیاله شراب

است و رئیس خانواده تبریک می گوید . بره را بدون پاره کردن بریان نموده و در سفره می گذارند . پس از گرداندن پیاله شراب ، در دفعه دوم بره را با سبزیهای تلخ و نان فطیر می خورند ، بطوری که استخوانهای آن نشکنند ، و اگر چیزی از آن باقی ماند ، می سوزانند . پس از صرف شام برای بار سوم پیاله شراب را می گردانند و به آوازهای روحانی مشغول می شوند ، و با شراب دادن در دور چهارم ، عید فصح به پایان می رسد و آنگاه عید فطیر شروع می شود .

2- عید فطیر ، روز پانزدهم ماه نیسان بعد از عید فصح آغاز می شود و مدت 7 روز ادامه دارد . روز اول و آخر آن را تقدیس نمایند . در تمام این مدت نان فطیر می خورند .

این عید به مناسبت خروج بنی اسرائیل از مصر بر پا می شود . چون حرکت آنان با عجله همراه بود ، نان فطیر را بدون خمیر مایه پختند و خوردند . و هم اکنون هر سال بهار ، آن روز تاریخی را جشن می گیرند و نان فطیر می خورند و شادمانی می کنند . طبق دستور تورات ، در این هفته باید خمیر مایه را از خانه خود خارج کنند . روز هفتم ، روز استراحت و عبادت است ؛ همان گونه که یهوه جهان را در شش روز پدید آورده و روز ((سبت)) (شنبه) را استراحت کرد . ((روز سبت)) روز آزادی انسان است :

1- سبت غلام :

هر غلام يا كنيز اسرائيلى كه شش سال خدمت كرد در سال هفتم بى قيمت آزادش كن ، زيرا سال آزادى بردگان است .

2- سبت دين : اگر تا شش سال رفيق تو كه مديون تو است اداى قرض ننمود ، به سال هفتم نبايد از او مطالبه كنى كه او ديگر بدهكار نيست .

3- سبت اراضى : شش سال كه زمين را كشت نمودى ، سال هفتم تعطيل نما ، زيرا سال آزادى و استراحت زمين است .

4- سبت سالها (يوئيل) : سال پنجاهم ، يعنى پس از هفت ، هفت ها كه چهل و نه سال مى شود ، سال پنجاهم سال آزادى است .

توضيح اين كه : قوم يهود پس از ورود به خاك فلسطين اراضى آنجا را به قيد قرعه ميان خود تقسيم نمودند؛ ولى پس از گذشت 49 سال بايد آزاد شده و هر كس و هر چيز به محل اصلى خود برگردد : تمام بردگان آزاد شوند ، حتى آنان كه گوششان را سوراخ كرده بودند تا هميشه برده باشند ، رهائن مسترد شود و زمينهاى رهنى به صاحبان آن برگردد . عيد يوئيل تاج ((اعياد سبتيه)) است . زيرا ساير ((سبت ها)) براى آسايش يک دسته است ؛ ولى اين عيد ، روز و سال استراحت عموم مردم است و مجددا اراضى به قيد قرعه بين بنى اسرائيل تقسيم مى شد . و در تورات تاءكيد فراوان شده كه زمين را به فروش هميشگى ندهيد ، زيرا زمين ملک يهوه است و شما ميهمان و غريب او هستيد . (223)

3- عيد پوريم

؛ این عید سه روز در سال ، روزهای 11 تا 13 ماه آذار است .

یهودیان و هر کس در این دو روز چیزی خمیر شده بخورد ، از قوم جدا شود . در این روزها نباید کاری انجام دهند .

4- عید سبتها؛ یعنی روزهای شنبه . سبت در لغت عبرانی به معنای استراحت است . قرآن به اعتبار سبت در میان قوم موسی تصریح کرده است . (224)

5- عید ضوکا؛ به پاس جوانمردی جوانی یهودی بر پا می شود . موضوع از این قرار است که در سال 164 میلادی ، حاکم یونانی اورشلیم فرمان داد که باید نوعروسان یهود اول به خدمت حاکم روند و بعد از آن شوهرانشان باشند . مردی یهود که فرزندان بسیار داشت ، تدبیری اندیشید و پسرش را لباس عروس پوشانید و به خدمت حاکم فرستاد . آن جوان با دشنه حاکم را از پای درآورد . این عید به شکرانه آن روز است .

یهودیان اعیاد دیگری نیز دارند : عید گرناها ، عید نوبرها ، عید سایبانها ، عید خیمه ها ، که هر یک به مناسبتی و در روزی خاص با تشریفات و قربانی برگزار می شود . (225)

اخلاقیات دین یهود

اخلاقیات دین یهود چنین است :

1- غریب نوازی ، دستگیری از ناتوانان و ایتام : ((غریب را میازار ! بیاد آور که در سفر غریب بودی .))(226)

2- ((بر کارگران که فقیر و مسکین اند ، خواه از برادرانت و خواه از غریبان ، ظلم و ستم روامدار .))(227)

3- ((بیوه زنان و یتیمان را اذیت مکن . اگر فریاد برآورند ،

اجابت کنم و شما را خواهم کشت و زنانتان را بیوه و فرزندانتان را یتیم خواهم کرد .))(228)

4- ((همسایگان خود را مانند خودت دوست بدار و از ابنای قوم خویش انتقام مگیر و کینه نورز ، پیرمردان را گرامی بدار .))(229)

5- ((برادر خود را برای سود ، قرض مده و برای سود ، آذوقه مده و برای سود ، کمک مده ، ولی به افراد غریب می توانی برای سود ، قرض دهی .))(230)

6- ((اگر به فقیری نقدی قرض دادی ، ربا و سواد از او مگیر .))(231)

7- ((گوشت مرده را مخور و به غریب بده یا به او بفروش .))(232)

8- ((رشوه مخور و به عهد خود وفا کن .))(233)

9- ((برای سخن چینی گردش مکن .))(234)

10- ((خبر باطل را انتشار مده .))(235)

11- ((به یکدیگر دروغ نگوئید ، قسم دروغ به نام خدا یاد نکنید .))(236)

12- ((از دروغ اجتناب کنید .))(237)

13- ((هر کس که به راستی سخن گوید ، عدالت را ظاهر می کند .))(238)

14- ((با شریران همداستان مشو ، شریران از زمین منقطع خواهند شد و ریشه خیانتکاران محو خواهد شد .))(239)

15- ((ترس از خداوند عمر را طویل می کند .))(240)

16- ((پدر و مادر را احترام کن تا روزی تو زیاد شود .))(241)

17- ((ای پسر من ! اوامر پدر خود را اطاعت کن و تعلیم مادرت را ترک مکن ، زیرا آنها تاج زیبائی بر سر تو و جواهر برای گردن تو خواهند بود .))(242)

18- ((از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی شود .))(243)

19- ((با تواضع نزد

حکیمان و عالمان بودن بهتر است از تقسیم غنیمت با متکبران .))(244)

20- ((خداوند خانه متکبران را ویران و منهدم می کند .))(245)

21 ((تواضع و فروتنی مقدمه عزت است .))(246)

22- ((جزای تواضع و خداترسی ، دولت و جلال و زندگی است .))(247)

23- ((تکبر و خودخواهی ، آدمی را پست می کند .))(248)

24- ((به عهد خود وفا کن .))(249)

جایگاه اعداد نزد یهودیان

یهودیان برای اعداد ارزش و اعتبار خاصی قائل هستند .

در کلیه مذاهب و ادیان بر روی برخی اعداد تکیه خاصی شده است . اعتبار عدد هفت در نزد زرتشتیان ، و یا عدد چهل در برخی ادیان دیگر از این جمله است . یهودیان به عدد دوازده و چهل اعتبار زیادی می دهند : آنان تعداد فرزندان یعقوب را دوازده نفر می دانند . (250) اسماعیل فرزند ابراهیم نیز دارای دوازده پسر بوده است . (251) موسی دوازده چشمه از دل سنگ بیرون آورد که در قرآن به آن اشاره شده است . (252) موسی دوازده نفر (یعنی از هر سبط یک نفر) را انتخاب نمود و برای اطلاع از وضع دشمن به فلسطین فرستاد . (253) عدد سنگهای گرانبها در دست هارون دوازده سنگ است . (254) در تقویم زمانی یهود ، سال نیز 12 ماه است . (255) انجام برخی مراسم در روز دوازدهم هر ماه است . (256) در هنگام طوفان نوح چهل روز باران بارید . (257) یوسف دستور داد که پزشکان پدرش را پس از مرگ چهل روز حنوط کنند . (258) بنی اسرائیل پس از خروج از مصر ، چهل سال در بیابانها سرگردان بودند

. (259) قرار بود بنی اسرائیل پس از چهل روز به فلسطین برسند . (260) موسی چهل روز در کوره طور ماند . (261) موسی چهل شب و چهل روز به ملاقات پروردگار رفت . (262) قرآن این عدد را سی شب ذکر می کند و سپس به چهل شب تصریح دارد .

جاسوسان موسی پس از چهل روز بازگشتند . (263) اسحاق فرزند ابراهیم در چهل سالگی ازدواج کرد . (264) یونس پس از چهل روز وعده هلاکت مردم نینوا را داد . (265) عدد هفت نیز چنین اعتبار و ارزشی دارد : پیدایش جهان و خلقت موجودات در هفت روز صورت گرفت ؛ یعنی شش روز خلقت و یک روز استراحت خدا ، که می شود هفت روز . (266)

در کشتی نوح از همه حیوانات پاک ، هفت نر و هفت ماده نگهداری می شد . (267)

هفت روز پس از سوار شدن افراد در کشتی نوح ، هفت روز باران بارید . (268) یعقوب برای ازدواج با دو خواهر ، جهت هر یک هفت سال شبانی کرد . (269) لاوی با برادر خود هفت روز راه رفت تا به یعقوب رسید . (270) یوسف پس از تدفین پدر ، هفت روز عزاداری کرد . (271) اسحاق نام چاه خود را هیت گذاشت . (272) فرعون در خواب هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر و هفت سنبله تر و هفت سنبله خشک دید که یوسف آنها را به هفت سال آسایش و هفت سال قحطی تعبیر کرد . (273)

قرآن بر این هفت ها صحه گذاشته است . (274) ((نوزادان انسان و حیوان هفت

روز نزد مادر بمانند بعد آن را به من بده .))(275)

((در عید فصح شش روز نان فطیر بخور و روز هفتم جشن مقدس یهوه را برگزار کن .))(276) روز پانزدهم از ماه هفتم ، وقتی محصول را گرد آورید ، عید خداوند را هفت روز برپای دارید ، و آن را هر سال ، هفت روز برای خداوند عید بگیرید . (277) نوزاد گاو و گوسفند و بز هفت روز نزد ما در خود بمانند ، بعد برای قربانی قبول خواهند شد . (278)

مس میت هر کس کند ، تا هفت روز نجس باشد . (279) از خون گاو قربانی هفت مرتبه نزد کرسی مقدس بپاشید . (280)

عدد هفتاد نیز از قداست خاصی برخوردار است :

بنی اسرائیل با هفتاد تن به مصر سفر کردند . (281) در مرگ یعقوب مردم مصر هفتاد روز عزاداری کردند . (282) موسی هفتاد نفر از بزرگان قوم را برگزید؛(283) که قرآن به این تصریح کرده است . (284)

ارمیا گفته است که یهود هفتاد سال بردگی پادشاه بابل کنند . (285) تورات را هفتاد نفر از علماء یهود ترجمه کردند . (286)

یهود پس از مرگ موسی (ع)

اسباط دوازده گانه

مرگ موسی باعث ناراحتی شدید مؤ منان گردید ، ولی گروهی قدم در راه فساد و عصیان گذاردند .

پس از مرگ موسی دوازده نفر بر بنی اسرائیل حکومت کردند . این دوازده نفر قدرت سیاسی نداشتند و رهبر معنوی بنی اسرائیل بودند . قرآن به این دوازده نفر اشاره آشکار دارد و از دوازده نقیب یاد می کند . (287) مفسران اسلامی می گویند این دوازده نفر در زمان حیات حضرت موسی انتخاب شدند

. (288) یوشع یکی از این دوازده نفر بود و از هر سبطی یک نفر برگزیده شده بودند .

کار این برگزیدگان جاسوسی در میان اقوام و ملل مختلف بود . آنان وظیفه داشتند کسب خبر کنند . در تورات ، سفر اعداد آمده است که چون حضرت موسی نزدیک اراضی مقدسه رسید ، دوازده نفر یعنی از هر سبط یک نفر را برگزید و برای کسب خبر تعیین نمود و به سوی فلسطین (کنعان) اعزام داشت . این تعداد از خبر چینان دستگیر شدند و چهل روز بعد نزد موسی بازگشتند . ده نفر از این تعداد ، اظهار داشتند که دشمن بسیار نیرومند است و ما نمی توانیم با آنان بجنگیم . ولی دو نفر دیگر گفتند که ما توان جنگیدن داریم . بنی اسرائیل تحت تاءثیر حرفهای آن ده نفر قرار گرفتند و از ترس خواستند به مصر برگردند . موسی گفت : از کسانی که از مصر خارج شده اند ، دو نفر به سرزمین موعود خواهند رسید و آن دو ، ((یوشع بن نون)) و ((کاتب)) می باشند . بقیه باید در این صحرا هلاک شوند . و چنین شد؛ گروهی از یهود مورد غضب الهی واقع شده ، به دست دشمنان منهدم شدند . همان گونه که موسی پیش بینی کرده بود ، قوم اسرائیل چهل سال سرگردان بودند . پس از چهل سال به رهبری یوشع بن نون وارد فلسطین شدند . کاتب نیز به اتفاق یوشع به فلسطین آمد . یوشع 28 سال پس از موسی در گذشت و از آن پس اوضاع بنی

اسرائیل رو به زوال گذاشت . (289) قوم اسرائیل به هر شهری که می رسیدند ، از غارت و تجاوز ابائی نداشتند؛ و به فساد و فحشا روی آوردند .

نصایح ((موسی)) در آنان اثری نگذاشته بود . ((یوشع بن نون)) نیز به سرنوشت ((موسی)) دچار شد و مورد بی مهری این قوم قرار گرفت .

رهبری یوشع بن نون

پس از مرگ موسی و هارون ، رهبری قوم بنی اسرائیل به یوشع واگذار شد . موسی وصیت کرد که رهبری این قوم با یوشع باشد . یوشع سه روز پس از مرگ موسی ، بنی اسرائیل را به طرف فلسطین اعزام داشت . یوشع برای کسب خبر دو نفر جاسوس به شهر اریحا فرستاد . آن دو نفر شبانه به خانه زنی به نام راجاب وارد شدند و اطلاعاتی کسب کردند و آنگاه یوشع قوم خود را از اردن حرکت داد و در حالی که ((تابوت عهد)) را بر دوش کاهنان گذاشته بود ، به شهر ((اریحا)) وارد شدند . ((تابوت عهد)) یا صندوق عهد ، توسط موسی از چوب ساخته شد و در آن احکام دهگانه و عطای ((هارون)) و ((تورات)) در آن قرار داشت . تابوت عهد به مثابه نماینده خدا در میان قوم بنی اسرائیل بود که در جنگها آن را جلو سپاهیان حرکت می دادند . زیرا آن را وسیله پیروزی خود بر دشمن می دانستند . دست زدن به آن گناه بود . برای حرکت دادن تابوت ، چوبی از حلقه های آن عبور داده بودند و حاملان ، دو طرف چوب را گرفته ، آن را

می برند . فلسطینیان تابوت عهد را از قوم بنی اسرائیل به عنوان غنائم جنگی گرفتند و این امر باعث بدبختی آنان شد . به ناچار آن را به سرزمین اسرائیل پس فرستادند . ((داود)) آن را به ((اورشلیم)) آورد و ((سلیمان)) آن را در معبد گذاشت و پس از آن از دیده ها پنهان شد . (290) در قرآن نیز به تابوت اشاره شده است . (291)

خلاصه وقتی بنی اسرائیل به شهر اریحا وارد شدند ، پس از ورود به شهر تمام مردم آن شهر را از زن و مرد و کودک و حتی حیوانات کشتند . آثار بدست آمده از این شهر نشان می دهد که در قرن پانزده ق . م . به آتش کشیده شده است . بنی اسرائیل نصایح موسی را از یاد برده بودند و به غارت و کشتار پرداختند . آنان هر شهری را می یافتند ، غارت می کردند و در آتش می سوختند .

آنان مردم شهر ((عای)) یا ((عی)) را مانند شهر ((اریحا)) قتل عام کردند .

مردم دیگر نواحی با ((یوشع بن نون)) صلح برقرار کردند . اندکی بعد مردم فلسطین علیه یهودیان متحد شدند . اما شکست خوردند و کشته شدند . سپاه ((یوشع)) در شهرهای فتح شده دست به کشتار بزرگی زدند . آنان به شهر ((یقده)) هجوم بردند و بعد شهر ((لنبه)) را فتح کردند و به غارت و کشتار پرداختند .

شهرهای لافیش ، عجلون ، حبرون و . . . را گرفته ، مردم آن شهرها را کشتند . آنگاه به

جلجال برگشتند .

یوشع تمام اهالی را از دم شمشیر گذراند و مردم را بالکل هلاک ساخت و شهر حاصورا را به آتش کشید . و بنی اسرائیل تمام اموال آن شهرها و احشام آنان را با خود بردند .

با تمام این احوال قوم بنی اسرائیل نتوانستند بر تمام اورشلیم و فلسطین دست یابند . آنان خود را آماده نبرد با فلسطینیان کردند . در این نبرد سرانجام فلسطینیان پیروز شدند .

بنی اسرائیل تابوت عهد را به میدان نبرد آوردند . فلسطینیان از تابوت وحشت کردند . اما بر ترس غلبه کرده ، سی هزار نفر از یهودیان را کشتند و تاوت را با خود به اورشلیم بردند . این حادثه بر یهودیان ناگوار آمد و آن را به فال بد گرفتند . (292)

فلسطینیان نیز از داشتن تابوت عهد نگران بودند ، زیرا از عذاب خداوند می ترسیدند . تابوت را بر اراده ای نهاده ، رها کردند . تابوت را به بیت الشمس که یهودیان در آنجا سکنی داشتند ، رساندند . یهودیان خوشحال شدند و تابوت را بر بالای سنگی نهادند که به مدت بیست سال در آنجا بود . شموئیل برای این که روح وحدت را در میان اقوام بنی اسرائیل زنده سازد ، در آغاز از آنان خواست که دست از بت پرستی و تنه و فساد بردارند و به سوی خدای یکتا روی آورند . آنگاه در محلی به نام مصفه جمع شدند ، شموئیل از خدا خواست تا آنان را نصرت عنایت فرماید و پس از جنگهای فراوان دوباره قوم بنی اسرائیل قدرت یافته ، سلطه بر

شهرها را آغاز کردند . این مدت را باید دوره ضعف اسباط دوازدهگانه بحساب آورد . در این مدت هیچ تشکیلات وسیع و منظمی وجود نداشت و کمتر اتفاق می افتاد که سبطی بیاری سبط دیگری شتابد . در طی این مدت دشمنان بنی اسرائیل به قتل و غارت آنان پرداخته بودند . علت دیگر این فتور ، اختلافات مذهبی در میان آنان بود . در این عصر گروهی از بنی اسرائیل دست از دین حضرت موسی برداشته ، بت می پرستیدند . این بت پرستی را از اقوام فلسطینی یاد گرفته بودند . (293)

رهبری گروه داوران

پس از مرگ یوشع بن نون عنوان رهبری به گروه داوران رسید . به گفته منابع یهود این داوران 16 نفر بودند که چهار نفر آنان ریاست داشتند :

1- گدعون ، 2- یفتاح ، 3- شمتنون ، 4- شموئیل ، و 5- بانوئی به نام دبوره ، و معلوم می شود که بنی اسرائیل به زنان حق قضاوت داده بودند . خطرناکترین دشمنان بنی اسرائیل فلسطینیان بودند که از دریای مدیترانه به فلسطین آمده و در آن سرزمین منزل نموده بودند . این قوم در ابتدا و در حدود 1200 سال قبل از میلاد مسیح به خیال تسخیر مصر آمده بودند و چون با شکست روبرو شدند ، در سواحل فلسطین و در شهرهای غزهه و عسقلان جا گرفتند و بنی اسرائیل را مکرر شکست دادند .

در میان بنی اسرائیل مرد پر قدرتی به نام شمشول وجود داشت که در نبردها با فلسطینیان از خود شجاعت فراوان نشان می داد . این مرد پهلوان بنا به گفته تورات

، سفر داوران باب 16 : نمی بایست هرگز موهای خود را بتراشد ، زیرا قدرت و نیروی خویش را با تراشیدن موی سر از دست می داد . او در جوانی شیری را با دستهای خود خفه کرده بود و روزی به دست فلسطینیان گرفتار آمد . بندها را پاره کرد و هزار نفر از فلسطینیان را با چانه الاغی از پای درآورد . معشوقه شمشول به وی خیانت کرد و فلسطینیان از طریق معشوقه اش وی را کشتند .

((شموئیل)) که یکی از داوران بنی اسرائیل بود ، مدتها اداره امور کشوری و لشکری قوم یهود را بر عهده داشت . او آخرین داور این قوم بود . آنها از وی خواستند که فردی را بر حکومت ایشان بگمارد . شموئیل سعی کرد به آنان بفهماند که پادشاهی یعنی استبداد و دیکتاتوری و از بین رفتن آزادیهای فردی و اجتماعی . آنان قبول نکردند . شموئیل سرانجام ((شائول بن قیس)) را که از فرزندان ((بنیامین)) بود ، به پادشاهی آنان برگزید . شائول که جوان شجاعی بود ، از نظر عقلی ضعیف بود . وی در جنگ با فلسطینی ها کشته شد ، و ((داود)) که جوانی چوپان پیشه ولی شجاع و جنگاور بود و پس از سالها ، فلسطینیان را شکست داده بود ، بجای ((شائول)) به حکومت رسید .

حکومت عادلانه و نیرومند داود نبی

((داود)) نخستین پادشاه نیرومند بنی اسرائیل است که در حدود سال 970 ق . م . زندگی می کرده است و ((شموئیل)) او را به سلطنت برگزید . داود شهر اورشلیم را پای تخت خود قرار

داد . کتاب ((مزامیر)) یا ((زبور)) را که از آثار مهم ادبیات جهانی بشمار می رود ، او سرود . پس از داود فرزندش سلیمان بر اریکه پادشاهی نشست : 972-932 ق . م . او از بزرگترین پادشاهان بنی اسرائیل است و سه کتاب به نام ((سفر جامعه)) و ((امثال سلیمان)) و ((غزل غزلها)) منسوب به او است . ((داود)) در سال 1408 ق . م . شهر قدس را فتح نمود و پادشاهی یهود را تشکیل داد و پس از ((طالوت)) ، پادشاه بنی اسرائیل شد . (294) از آن پس داود در میان قوم بنی اسرائیل شهرت یافت . شائول دخترش را به وی داد . شائول در جنگ دیگری با فلسطینیان شکست خورد و فرزندانش به قتل رسیدند . او در سال 1029 ق . م . خودکشی کرد . (295)

داود در دوره پادشاهی 55 ساله خود بر فلسطینیان غلبه کرد و آنها را از مرزهای کنعان دور ساخت . در تورات آمده است که : ((داود فلسطینیان را شکست داد و ام البلاد را از دست آنها گرفت و نیز موآبیان را در ناحیه جنوبی کنعان شکست داد . و موآبیان بندگان او شدند و برای داود هدیه آوردند .

خداوند داود را در هر جا که می رفت ، نصرت می داد . داود بر تمامی قبائل بنی اسرائیل پادشاهی می کرد . او بر همه ، خود ، داوری و قضاوت به انصاف می کرد .))(296) در قرآن کریم به داود و حکومت عادلانه او اشاره شده است . (297) داود در ناحیه شرقی

فلسطین بالای تپه ای بنای شهر اورشلیم را شروع نمود . اگر چه اورشلیم از قدیم شهری بوده است ، ولی داود خاست آن را تجدید بنا کند و آن را پای تخت خود قرار داد شهر اورشلیم از آن پس مرکز سیاسی و دینی یهودیان گشت و کانون تجمع قبائل بنی اسرائیل شد ، زیرا ((سلیمان)) فرزند معبدش را در این شهر بنا کرد . داود در سال 974 ق . م . بدرود حیات گفت . او بنای اورشلیم را تمام کرد و شروع به ساختن معبد کرد که ناتمام ماند و به فرزندش سلیمان درباره اتمام آن وصیت کرد . (298)

او فرزندش سلیمان را به پادشاهی بر قوم اسرائیل منصوب نمود و تمام بزرگان و شیوخ قوم را دعوت و پس از موعظه فراوان فرزندش را به آنان معرفی کرد . آنگاه گفت : خداوند به من فرمان داده که برایش خانه مقدسی بسازم و در آن قربانی کنم . اینک مقدمات آماده شده ، ولی من دیگر پیر و فرسوده شده ام و اراده خداوند چنین است که فرزندم سلیمان که وارث و جانشین من است ، آن را به اتمام رساند . از این پس او اقدام به این کار خواهد کرد . سپس به فرزندش گفت دل قوی دار و مترس و شجاع باش که خداوند با تو است . آنگاه تمام مصالحی را که جمع کرده بود ، در اختیار سلیمان گذاشت و قوم را سفارش فراوان نمود . بزرگان قول دادند که سلیمان را کمک کنند . داود یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است که در

قران در ردیف پیامبران الهی آمده است . کتاب او زبور است که شامل یکصد و پنجاه قسمت است که هر قسمت آن را مزبور و جمع آن را مزامیر داود گویند . در قرآن به کتاب داود اشاره شده است . (299)

سلطنت بی نظیر سلیمان پیامبر

پس از مرگ داود ، سلیمان بر تخت نشست ؛ 972-932 ق . م . او از بزرگترین پادشاهان بنی اسرائیل است . سلیمان به بنای معبد اقدام کرد . معماران شهر صورکه از فنیقیان بودند ، ماءمور ساختن آن عبادتگاه شدند و از هنر معماری آشوری و مصری نیز الهام گرفتند . آنان به تقلید از آشورها معبد را بر روی صفحه ای بلند بنا نهادند . برای رسیدن به محراب از دو حیاط رد می شدند که دیوار کوتاهی در میان آن حائل بود و نرده ای از چوب سدر داشت .

معبد ساختمانی بود به پهنای ده متر و درازی سی متر و بلندای پانزده متر . دیوارها از سنگ بود و ستونها از چوب سدر طلاکوب شده بود . دو ستون منقش سنگی در داخل معبد بنا شده بود . اندرون معبد عبارت بود از دو اطاق که کاهنان در آن مراسم عبادت را انجام می دادند و روشنائی آن از شمعدان هفت شاخه ای فراهم می شد . در حرم که ((صندوق عهد)) در آن قرار داشت ، کسی حق دخول نداشت ؛ جز کاهن بزرگ آنهم سالی یک بار . بیت المقدس را به زبان سامی اورشلیم می گویند که به معنای شهر صلح و سلامت است . این معبد پس از ویرانی به دست بخت

النصر و رومی ها ، جز دیواره هایی بیش از آن باقی نمانده که در نزد یهودیان مقدس است و آن را دیوار ندبه به معنای گریه و زاری گویند . (300)

قوم بنی اسرائیل در عصر سلیمان آخرین درجه ارتقاء خود را طی کردند؛ ولی با این حال حدود کشور آنان از سرزمین فلسطین تجاوز نکرد . و این ابواب چهارم و یازدهم کتاب اول عهد عتیق است که می گوید : حوزه فرمانروائی او از ((دان)) تا ((بئر سبع)) و ((غزّه)) و حدود ((مصر)) امتداد داشت و ((سلیمان)) نتوانست پادشاه ((دمشق)) را تسلیم نماید و بر او غالب شود و ((آرامیان)) در شام و ((آدامیان)) و ((موآبیان)) و ((عمونیان)) در جنوب بر ((سلیمان)) شوریدند و زیر فرمان او در نیامدند . سلیمان ، کنعانیان را زیر فرمان کشید . پادشاهی سلیمان در اساطیر و روایات تاریخی شکلی کاملا افسانه ای بخود گرفته است . (301)

قرآن کریم پادشاهی سلیمان را از این افسانه ها و اسرائیلیات جدا کرده و او را به عنوان یکی از پیامبران خداوند معرفی کرده و آنچه را به سلیمان تفویض کرده ، بخشی از قدرت خداوند است . منابع یهود و روایات اسرائیلی ، چهره و حقیقت کلیه پیامبران خداوند را تحریف شده و بدور از حقیقت ترسیم کرده اند . تصاویری که در قرآن از پیامبران بنی اسرائیلی ارائه شده ، آنان را بسیار مردمی ، صلح دوست و هدایتگر نشان می دهد . (302) و این دقیقا بر خلاف تصاویر منابع تاریخی یهود ، تورات وافسانه ها و

روایات موجود است . (303) خلاصه این که دوران سلطنت سلیمان نقطه اوج اقتدار حکومت و تمدن قوم یهود بود . و پس از رحلت سلیمان به علت اختلافاتی که در حکومت آنها پیدا شد ، حکومت یهود رو به انحطاط و ضعف و ناتوانی چشم گیری گذاشت .

سرنوشت بنی اسرائیل پس از مرگ سلیمان

روایات مدعی اند که سلیمان در حدود سال 980 ق . م . درگذشت . پس از مرگ او کشورش به دو قسمت تقسیم شد :

1- حکومت یهود ، متشکل از اسباط دهگانه بنی اسرائیل که پای تخت آن ((نابلس)) بود .

2- حکومت یهود که از دو گروه از بنی اسرائیل (یهودا و بنیامین) تشکیل شده بود و پای تخت آن اورشلیم بود .

حکومت اسباط دهگانه تورات را به رسمیت نشناختند و آن را از درجه اعتبار ساقط دانستند و به سلیقه خود ، توراتی فراهم کردند و ((قبله)) را که ((اورشلیم)) بود ، گرداندند و برای خود دو گوساله زرین جهت پرستش ساختند ، و برای بتان معبدها بنا کردند و کاهنان معابد را از گروه غیر ((لاویان)) برگزیدند و نخستین پادشاه آنان ((بریعام)) فرزند ((نابَاطه)) بود . ولی حکومت دوم که با اسباط یهود و بنیامین بود ، تورات را به رسمیت شناختند و در میانشان متداول بود و قبله خود را اورشلیم قرار دادند و لذا این دو حکومت علاوه بر جنگ با دولتهای مجاور ، با یکدیگر نیز در حال نزاع بودند . این اختلاف باعث شد تا اعجاز از این موقعیت استفاده کند و برای درهم کوبیدن این قوم ،

از پادشاه آشور کمک بخواهد . پادشاه آشور به سامره هجوم برد و بنی اسرائیل را مطیع خود ساخت و از آنان خراج گرفت . آنگاه سرجون دوم پادشاه آشور با دولت اسرائیل جنگید و آن کشور را تصرف کرد . اسباط دهگانه در شهر نصیبین و نپور و سایر شهرهای آشور و عراق را به اسارت گرفت . اسیران این جنگ را 7200 نفر گفته اند . او در عوض گروهی از اسیران بابل و کوته و حماه را به آنجا کوچانید . خلاصه این که در سال 720 قبل از میلاد ، دولت اسرائیل بوسیله پادشاهان آشور منقرض شد . اما حکومت یهودا که در دوران پادشاهی ((رصعام بن سلیمان)) بود ، از خدا پرستی به بت پرستی گرائیدند تا که ((بخت النصر)) پادشاه بابل در حدود سال 585 ق . م . دولت یهودا را منقرض ساخت . (304) در تورات ، کتاب ارمیانی نبی باب 34 و باب 36 آمده است : ((یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید . . . اینک من این شهر (اورشلیم) را بدست پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید و تو از دست او نخواهی رست ، بلکه گرفتار شده و به او تسلیم خواهی شد .)) و این اشاره است به جریان بخت النصر و آمدنش به اورشلیم .

بخت النصر و قتل عام یهودیان

ابوالفدا می گوید : بخت النصر ، 977 سال پس از رحلت موسی به پادشاهی رسید و در سال بیستم سلطنت خود بیت المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را کشت و گروهی را

اسیر کرد و پس از 450 سال که از بنای اورشلیم می گذشت ، آن را خراب کرد . سلطنت دو سبط از اسباط که در اورشلیم بودند ، با حمله بخت النصر منقرض گردید . ((بخت النصر)) یهودیان را اسیر کرد و به ((بابل)) برد . آنان هفتاد سال در اسارت بودند ، ((کورش)) شاه ایران بابل را خراب کرد و یهودیان را آزاد نمود و ((بیت المقدس)) را آباد نمود و حاکمی از سوی خود بر آنان گمارد . یهودیان حدود دویست سال در زیر سلطه ایرانیان بودند (539-322 ق . م .)(305)

بخت النصر گروه بسیاری از قاریان ((تورات)) را کشت ؛ تعداد چهل هزار نفر از قاریان تورات کشته شدند و بسیاری را اسیر کرد . پس از او پادشاهی دیگر در بابل با یکی از زنان بنی اسرائیل ازدواج کرد و بنا به خواهش آن زن ، یهودیان را آزاد کرد و به بیت المقدس بازگردانید . (306) در حمله بخت النصر به ((بیت المقدس)) ، گروهی از یهودیان به مصر گریختند و پناهنده شدند . چون بخت النصر به ((مصر)) حمله کرد ، از آنجا فرار کردند و به حجاز گریختند . پس از آزادی یهودیان و آبادانی ((بیت المقدس)) ، به این دیار بازگشتند . آنان چون ((تورات)) را از دست داده بودند ، ناراحت بودند . یک نفر به نام ((عزیر)) با الهام الهی تورات را از حفظ داشت و برای یهودیان نوشت . (307) بخت النصر اشیاء و اثاثیه ارزشمند فراوانی از بیت المقدس و دیگر معابد یهود بدست

آورد . ولی کوروش دستور داد هر آنچه از بیت المقدس ربوده شده ، به آنجا بازگردانده شود . در تورات کتاب ارمیای نبی آمده است که خداوند کورش را برانگیخت تا بابل را فتح کند و بیت المقدس را که خراب شده بود تعمیر نماید و قوم اسیر شده ، بنی اسرائیل را از اسارت آزاد سازد . (308) در تاریخ آمده است که بخت النصر دوبار به فلسطین حمله کرده است ؛ مرتبه اول در سال 597 ق . م . بود که به خاطر طرفداری پادشاه بنی اسرائیل (یهوقاقیم) از دولت مصر ، فلسطین مورد حمله قرار گرفت . در این حمله ((اورشلیم)) غارت شد و دو هزار نفر از بزرگان یهود به ((بابل)) تبعید شدند . مرتبه دوم حمله بخت النصر در سال 586 ق . م . بود . علت حمله این بود که ((صدفیا)) سلطان دست نشانده ((بخت النصر)) علیه وی شورید . این بار سپاه ((بخت النصر)) به اورشلیم حمله کرد و دوباره اورشلیم را غارت نمود . پس از آن شهر را به آتش کشید و بسیاری از یهودیان را کشت و معبد سلیمان را نیز غارت کردند . ((صدفیا)) را در غل و زنجیر به بابل بردند و کشتند و اسارت یهود در همین مرحله از حمله بوده است . (309)

کورش منجی قوم یهود

در تورات آزادی قوم یهود توسط کورش پادشاه ایران چنین آمده است : ((کورش پادشاه پارس عزرا می گوید : یهوه خدای آسمان ها جمع ممالک روی زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه ئی برای او

در اورشلیم که یهودا است ، بنا کنم پس کیست از شما ، از تمامی قوم ، او که خدایش با وی باشد ، او به اورشلیم که یهود است ، برود .))

در کتاب اشعیاء نبی باب 45 آمده است :

((خداوند به مسیح خود یعنی کورش می گوید من دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امتها را مغلوب سازم و . . تا درها را به روی وی باز کنم و دروازه های به روی او دیگر بسته نشود چنین می گوید : من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم کرد و درهای برنجین را شکسته و پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنج های ظلمت و خزائن پنهان را به تو خواهم بخشید تا بدانید که یهوه خدای اسرائیل می باشم و تو را به اسمت خواندم هنگامی که مرا نشناختی . تو را به اسمت خواندم و ملقب ساختم ، تا از شرق آفتاب و مغرب آن بدانید که سوای من خدائی نیست .))(310) در سال 539 ق . م . که کورش بابل را فتح کرد ، اسیران یهود را آزاد کرد و اورشلیم را آباد نمود . از آن پس ، زیر نظر پادشاهی هخامنشی فارس در کشور یهود یک حکومت روحانی بوجود آمد که کاهنان بنی اسرائیل آن را اداره می کردند که تا پایان دولت هخامنشی آن حکومت پا بر جا بود . در حمله اسکندر به ایران ، یهودیان فلسطینی تابع یونان شدند . در اثر التقاط فرهنگ ایرانی و یونانی در فکر دینی و فرهنگ

یهودیان تحولی صورت گرفت . این قوم دوباره در اواسط قرن اول ق . م . دچار غضب دولت روم شدند و رومیان ، کارگزارانی بر فلسطین گماردند و در امور مذهبی یهود دخالتها کردند .

در سال 67 میلادی ، سپاه روم به اورشلیم حمله کرد و مقاومت یهودیان در هم شکسته شد و شهر اورشلیم ویران شد . پس از این واقعه یعنی قتل عام یهودیان و تخریب اورشلیم ، قوم یهود دیگر نتوانست در فلسطین زندگی کند . و از آن زمان بگذشت تا که اندکی پیش بریتانیای کبیر اراده قاهر استعماری خویش را با زور و زر بر فلسطین تحمیل کرد و آدمکشان صهیونیست را از سراسر جهان در این نقطه ماءوی داد و دولت غاصب ، نامشروع و جائر اسرائیل را بر جهان بشری تحمیل نمود .

پیامبران بنی اسرائیل

پیامبران پس از مرگ موسی (ع)

علماء یهود معتقدند که پس از حضرت موسی ، چهل و هفت پیامبر برای قوم اسرائیل آمده و شریعت حضرت موسی را ترویج کرده اند که هفده نفر از آنان دارای کتاب بوده اند . در قرآن به چند نفر از انبیاء بنی اسرائیل که پس از موسی آمده اند ، اشاره شده است ؛ داود که صاحب کتاب آسمانی زبور بود ، یکی از آنهاست و نیز سلیمان که در قرآن شرح رسالت و سلطنت او آمده است . (311)

انبیاء اولیه در عهد داوران (قضاه) بنی اسرائیل در حدود هزار سال ق . م . ظاهر شدند که آنان را در زبان عبری ((نبییم)) لقب داده بودند .

این افراد مانند دراویش و عرفاء مشرق زمین افرادی با جذبه

و مؤ من بودند . (312)

پیامبران اسرائیل در یک زمان چند نفرشان با هم رسالت هدایت این قوم را بر عهده داشته اند و در شهرها و قرا و قصبات مشغول دعوت بودند . ولی در تورات ، نام آنهائی که دارای رساله و کتابی بوده یا بعدا پیروانشان تدوین کرده اند ، آمده است :

((یوشع بن نون)) ، ((عاموس)) ، ((هوشع)) ، ((سموئیل)) ، ((اشعیا)) ، ((ارمیا)) ، ((ایلیاء)) و ((دانیال)) . در برخی کتب تعداد انبیاء بنی اسرائیل را چهل و هشت نفر نوشته اند که هیجده نفر از آنها صاحب کتاب می باشند . دو نفر دیگر به نامهای ((ایشع)) و ((الیاس)) کتابی ندارند .

اسامی انبیائی که دارای کتاب بوده اند :

موسی ، شموئیل بن القانا (شائول یا طالوت را به پادشاهی برگزید) ، عاموس ، هوشع بن ئبری ، میخا بن مورثین ، یونس ، اشعیاء بن عاموس ، ناحوم بن القوشی ، صفیا بن کوتی ، حقوق نبی ، ارمیاء بن ملقیاء نبی ، حزقیال نبی ، یوال بن قتوائیل ، عوبد یاتی نبی ، دانیال نبی ، حکی نبی ، زکریا بن ارخیا و داود نبی که دارای کتاب مزامیر بوده است . ایلیاء نبی حامی مذهب اخلاقی ((یهوه)) بود . او در ((کنعان)) و زمان پادشاهی ((اهاب)) قیام کرد و علیه بت پرستان که ((بَعْل)) را می پرستیدند ، شورید و تا حدودی موفق شد توحید را دوباره احیا کند . ((ایلیا نبی)) ناگهان ناپدید شد و شاگرد او ((ایشع)) کار او

را دنبال کرد . (313)

اما عاموس نبی ظاهرا بزرگترین پیامبران بنی اسرائیل در قرن هفتم ق . م . متولد شد . او به کار شبانی مشغول بود . او پیام یهوه را که با الهام دریافته بود ، به مردم فاسد و تبهکار اسرائیل رساند . مردم او را بیرون کردند . او مردم را به بلاهای آسمانی که در انتظارشان بود ، انذار داد . اندکی بعد بر آن تبهکاران بلای هجوم ملخ و طاعون نازل شد و زلزله ای شدید شهرهای سدوم و عموره را که مرکز فساد و تباهی بودند ، زیر و رو کرد . (314)

یوشع یکی دیگر از پیامبران اسرائیل در شمال کنعان به دنیا آمد . او از انحطاط اخلاقی و مذهبی بنی اسرائیل رنج می برد . او مردم را به پاکی و توحید دعوت کرد ، اما مردم حرف او را قبول نکردند . (315)

اشعیاء نبی در جنوب کنعان متولد شد . سال تولد او 740 ق . م . بود و در یک خانواده خوش نام به دنیا آمد . در اورشلیم به نبوت رسید و به دعوت مردم عصر خویش پرداخت . او به یهوه ایمان داشت . چهل سال مردم را به توحید دعوت کرد . پادشاهان یهود با او مشاوره می کردند . هرگز در ایمان او تزلزل راه نیافت . در سال 722 ق . م . که حکومت یهود به دست سپاهیان آشور در هم شکست ، اشعیاء دعا کرد و بخشی از سرزمین کنعان از اشغال مصون ماند . او مردم را به نیکوکاری و انصاف دعوت می کرد

. (316) میکاء نبی ، پس از درگذشت اشعیاء نبی در اورشلیم مبعوث شد . او نبوّت خویش را با پیشگوئی آغاز کرد . ظهور او را در سال 722 ق . م . نوشته اند . کتاب او در بردارنده سخنان جالبی است . او از یک طرف انبیاء دروغین و مغرور را انکار کرد و از دیگر طرف ، روح حقیقی دین را برای مردم بیان کرد . (317)

ارمیاء نبی ، از پیامبران مشهور است . او از خادمان معبد شهر ((عناتوث)) بود و در آن شهر متولد شده بود . او مورد تهدید جامعه خود بود و به مردم اسرائیل وعده و وعید و بیم و امید می داد . نصایح او بی فایده و نتیجه ماند . مردم او را استهزاء می کردند ، در عین حال او به ارشاد مردم ادامه داد . وقتی کلدانیان اورشلیم را فتح کردند ، ارمیا در زندان بود ، زیرا قومش او را زندانی ساخته بودند . کلدانی ها او را آزاد کردند . ارمیا گفت : کلدانی ها بزودی شکست خواهند خورد و یهودیان به وطن خویش بازخواهند گشت و به عبادت یهوه مشغول خواهند شد . (318)

حزقیل نبی ، زندگی وی مجهول است . او فرزند یکی از خاندان های کاهنان اورشلیم بود که در سال 597 ق . م . به اسارت در بابل برده شده بود . او در سن 22 سالگی خود را پیامبر بنی اسرائیل معرفی کرد و مکاشفات خود را با عباراتی روان و روشن بیان می داشت و به شرح احکام و تکالیف قوم خود

پرداخت . (319)

اشعیاء دوم ، زندگی وی نیز مجهول است . او صاحب الهامات و تلقینات نفسانی و دینی قوی بوده است و کمالات او صحف عهد عتیق را تشکیل می دهد . (320)

زنانی که در بنی اسرائیل به نبوت رسیدند

در قوم یهود پیامبری منحصر به مردان نبوده ، بلکه زنان نیز مقام نبوت داشته اند و همان گونه که انبیاء مرد بنی اسرائیل پدر خوانده می شدند ، زنان نیز که به پیامبری می رسیده اند ، مادر خوانده می شدند ، پدر اسرائیل و مادر اسرائیل . تعداد پیامبران زن اسرائیل هفت نفر بوده است :

1- ساره (همسر ابراهیم) .

2- مریم (میریام) خواهر موسی .

3- بوره (که قاضی نیز بوده است) .

4- حنّا (مادر سموئیل) .

5- اوی گائیل (همسر داود) .

6- حلده (همسر شائوم)

7- استر ، (ملکه خشایارشا) . (321)

در ((تورات)) اشاره ای به نبوت زنان نیست ، اما ((تلمود یهود)) به نبوت ایشان اشاره کرده است . ((عهد جدید)) (انجیل) نیز از چند زن یاد می کند که پیامبر بوده اند . در انجیل ((لوقا)) آمده است که در هنگام ظهور ((عیسی)) ، ((حنّا)) دختر فنوئیل و چهار دختر فیلیپس نبوت می کرده اند . (322)

1- ساره ، همسر ابراهیم ، مادر اسحاق بود که مادر اسرائیل هم خوانده شده است . او نیز مانند ابراهیم صاحب مواعید بسیار شد و برکت یافت .

ولی نبوتش با آنچه تورات نقل می کند ، سازگار نیست .

گفته اند ساره مانند ابراهیم که مردان را به توحید دعوت می کرد ، او نیز زنان را

به خداوند یکتا فرا می خواند . (323) ساره 127 سال زندگی کرد . (324)

2- مریم (میریام) به معنای : بیننده یا سرور یا ستاره دریائی است . او دختر عمران (عمرام) و خواهر موسی و هارون است که احتمالا به هنگام در آب انداختن موسی در کودکی همراه او بوده است و به دختر فرعون پیشنهاد کرده که زنی شیرده برای وی بیاورد .

وقتی که موسی بنی اسرائیل را از رود نیل گذراند ، او در جلوی قوم بسیار مسرور ، مردم را به ستایش یهوه فراخواند . وقتی موسی زنی حبشی گرفت ، مریم و هارون او را سرزنش کردند . مریم مورد غضب خداوند قرار گرفت و به بیماری برص مبتلا شد . موسی برای او طلب شفا کرد . مریم در مقامی بود که یهوه او را در عرض موسی و هارون بر بنی اسرائیل منت گذاشت .

مریم در قارش درگذشت و در همان مکان دفن شد . (325)

3- دبوره ، یعنی ((زنبور عسل)) که مادر اسرائیل نامیده شده است . او همسر ((لفیدت)) بود . این زن در زیر درخت ((دبوره)) می نشست و برای قوم بنی اسرائیل قضاوت و داوری می کرد . (326)

محققان معتقدند که بنی اسرائیل زنان را به قضاوت قبول داشتند . دبوره یکی از همین زنان قاضی است که در میان بنی اسرائیل به قضاوت مشغول بود . (327)

در عصر این زن ، پادشاه کنعان ((یابین)) بر اسرائیل حکومت می کرد . دبوره از میان قوم خود ، مردی به نام ((بالاق)) را برانگیخت تا به

همراهی او ، ده هزار سپاهی گرد آورد و بر سیسرا فرمانده لشکر ((یابین
)) حمله برد . او بر شاه پیروز شد . (328)

4- حنّا؛ به معنای ((فضیلت)) است . او همسر ((القانه)) و مادر ((سموئیل)) نبی و سه پسر و دختر دیگر بود . او در ابتدا نازا بود و از خداوند تقاضای اولاد نمود و دعای او مورد اجابت قرار گرفت . او به هنگام زائیدن ، سرودی به شکرانه این نعمت سرود که یکی از زیباترین سرودهای مذهبی بنی اسرائیل است . ((لوقا)) می گوید : این سرود مانند سرود ((مریم)) است . (329)

5- ابی جایل ؛ یعنی : ((پدر شاد)) . او زنی زیبا و با هوش بود که قبلا همسر ((ناتال)) بود ، بعد همسر ((داود)) شد . او در جنگ همراه ((داود)) بود . (330) در ((صقلع)) به اسیری رفت و داود او را باز پس گرفت . برای ((داود)) دو فرزند به دنیا آورد . (331)

6- حلده ؛ زن بدشکل و روسپی را در عبری گویند .

او زن ((شلوم)) بود که در محله دوم اورشلیم زندگی می کرده است . این زن پیامبری مشهور بود که در زمان یوشا پادشاه اسرائیل (اورشلیم) مورد مشورت پادشاه و کاهنان قرار می گرفت . (332)

7- استر ، به زبان آکدی : ((ایشتار)) ، یا ((ستاره)) به زبان فارسی و عبری . این پیامبر ، دختر ((ابیجایل)) است و پس از مرگ پدرش ، پسر عمویش ((مُرْدَخای)) او را سرپرستی می کرد . این زن از یهودیانی بود که

جلای وطن کرده و در شوش (ایران) زندگی می کرد . چون ((خشایارشا)) از ملکه خود جدا شد ، او را به همسری برگزید . اگر چه به نبوت او اشاره نشده ، ولی صحیفه استر در میان قوم یهود مشهور است . و اگر چه نویسنده این کتاب روشن نیست ، اما به ((عزرا)) و ((یهویاقیم)) کاهن و به خود ((مردخای)) نسبت داده می شود . بر سر این کتاب بین علماء یهود اختلاف بوده است که آیا این صحیفه را جزء کتاب مقدّس بیاورند یا نه ؟ سرانجام پذیرفته شده که صحیفه استر به قوه روح القدس نوشته شده است . (333) در مورد جانشینی او هم یهود عقیده دارند که جبرئیل مانع شد تا ملکه در میهمانی مردانه حضور یابد و در نتیجه بجای او ملکه ایران شد و جریان توطئه کشتن ((خشایارشا)) بوسیله جبرئیل در دفتر سلطنتی به ثبت رسید . (334)

ذوالقرنین در منابع یهود

در منابع یهود سخن از ذوالقرنین رفته است . تورات بر این مطلب تصریح دارد . در کتاب دانیال نبی ، داستان با رؤ یای دانیال آغاز می شود . تورات در این رابطه آورده است که : . . . ذوالقرنین همان پادشاهی است که خداوند او را برای کمک به اقوام اسیر یهود و تجدید بنای اورشلیم برانگیخت . دانیال هنگامی که در شوش بود ، چنین خوابی دید که : در کنار رودخانه کارون ایستاده و قوچی را می بیند که دو شاخ بلند دارد ، یکی به طرف جلو و دیگری به پشت خم شده و با دو شاخ خود شرق و

غرب و جنوب را شخم می زند و . . . دانیال از این خواب چنین الهام گرفت که این قوچ همان ذوالقرنین (صاحب دو شاخ) است . و خلاصه دریافت که دولت ماد و پارس یکی خواهد شد و بر این دو کشور متحد و یک پارچه ، پادشاهی نیرومند به نام کوروش فرمانروائی خواهد کرد و . . . (335)

در منابع عبری زبان از ذوالقرنین به سورانائیم تعبیر شده است . در کتیبه کورش در پاسارگاد (مشهد مرغاب) پیکره این پادشاه هخامنشی با دو شاخ نشان داده شده که یکی به طرف جلو و دیگری به طرف عقب است و بین آنها سه گل بلند مانند تاجهای مصری دیده می شود و دارای چهار بال است که اشعیاء نبی در کتاب خود از آن سخن گفته است و به نام عقاب شرق از آن یاد کرده است .

در قرآن صریحا و مشخصا ذوالقرنین یاد شده است . (336)

در روایات و منابع اسلامی بر سر تعیین مصداق این اسم (ذوالقرنین) اختلاف است و نیز در تاریخ حضور او . برخی وی را معاصر یاءجوج و ماءجوج دانسته اند و برخی دیگر او را هم سفر ((خِضْر)) در پی آب حیات می دانند . مورخان اسلامی ((ذوالقرنین)) را اسکندر مقدونی گرفته اند . (337) برخی دیگر او را کورش پادشاه هخامنشی می دانند . (338) ((تورات)) در ((سفر تکوین)) ((فصل 2)) از ((یاجوج)) و ((ماءجوج)) به ((ماگوک)) یاد کرده است که این دو پسران ((یافث)) بوده اند ، یعنی : ((گومر)) و ((ماگوک))

. و در کتاب حزقیل نبی به کودک اشاره شده است . در عهد جدید (انجیل) در مکاشفات یوحنّا آمده است که شیطان یاجوج و ماءجوج (گوک و ماگوک) را فریفته و به جنگ کشانده است .

محققان معتقدند که این دو ، قوم سکاها بوده اند که از شمال شرقی به سوی غرب سرازیر شدند . هجوم قوم وحشی شکاها از دوران ما قبل تاریخ تا قرن نهم میلادی به سوی شرق و غرب ادامه داشته است . کورش با ساختن سدی بزرگ از هجوم سکاها به امپراطوری هخامنشی جلوگیری کرد . یونانیان از این دو نفر به گوک و ماگوک تعبیر کرده اند . در منابع اسلامی ((یاءجوج و ماءجوج)) دو برادراند و از فرزندان ((یافث بن نوح)) شناخته شده اند که پس از ((طوفان بزرگ)) به شرق رهسپار شدند و نسلی را بوجود آوردند . منابع اسلامی برای آنان تصاویر خیالی شگفتی ترسیم کرده اند . آنان مردمی وحشی و خونخوار توصیف شده اند . و این تصاویر و اوصاف با آنچه از قوم سکاها در دست است ، هماهنگی دارد . (339)

تمدن یهود

یهودیان در صدد برآمدند که مکان و محلی جهت خواندن تورات و انجام مراسم مذهبی فراهم سازند . این فکر پس از بحرانهای عقیدتی بسیاری که در جامعه مذهبی یهود روی داد ، ایجاد شد . یهودیان مومن به دین یهوه وفادار ماندند و قربانیان خود را به پیشگاه او تقدیم می کردند . روزهای شنبه در خانه های یکدیگر جمع شده ، طومارهای صحف مقدّسه انبیا و اوراق تورات را برای یکدیگر

تلاوت می کردند و اخبار و روایات و تواریخ باستانی خود را می خواندند و سرانجام کتب مقدس خود را تدوین کردند . آنان برای انجام مراسم و دعا خوانی کنیسه ای ساختند که شوق مذهبی یهودیان مؤ من را به دنبال داشت . فعالیت های ادبی و مطالعات کلامی پدیدار شد و استنساخ از روی نسخ قدیمه و محفوظات ، معمول گردید . هر کنیسه برای خود مراسم جداگانه عبادی داشت . به تدریج آثار کلامی و فقهی یهود مدوّن شد و کلیه محفوظات ، به رشته تحریر درآمد . گفته می شود که در دوره اسارت در بابل ، دو نفر از انبیاء بزرگ بنی اسرائیل ظهور کردند . ظاهرا یکی ((حزقیل نبی)) و دیگری ((اشعیاء دوم)) بوده است . (340)

در صفحات گذشته با تاریخ و جغرافیای تاریخی بیت المقدس آشنا شدیم و گفتیم که بیت المقدس حوادث بسیاری بخود دیده ؛ گاه ویران شده و زمانی آباد گردیده است .

از حمله آشوری ها و آکدی ها گرفته تا حمله ایرانی ها و یونانی ها و رومی ها و . . . در هر مقطعی از تاریخ سیاسی خاورمیانه و جهان فراز و نشیب هائی داشته است .

و درباره ساکنان اصلی آن نیز گفتیم که یهودیان ساکنان اصلی فلسطین نبوده اند . آنان در ادوار مختلف بطور موقت در فلسطین سکنی گزیده اند و فقط به آن دیار تعلق عقیدتی و تاریخی دارند ، یعنی که در آنجا هدایت یافتند و به عبادت پرداختند . از آثار مذهبی یهود در این سرزمین تنها معبد سلیمان است .

بنابراین فلسطین

سرزمین وحی و جایگاه حضور پیامبران خداوند است و به لحاظ حقوقی و تاریخی متعلق به صاحبان و ساکنان اصلی آن است که کنعانی ها و عربها باشند .

در دوره اسلامی فلسطین در حیطه قلمرو خلافت بوده است . در دوره خلیفه دوم عرب یعنی عمر بن خطاب ، کوشش شد تا استیلای رومیان از فلسطین سلب شود . و چنین شد . مسلمانان در سال 15 یا 16 هجری به بیت المقدس رسیدند و از آن پس ، آنجا در قلمرو اسلام بود .

فرقه های یهود

موسی علیه السلام خود پیش بینی کرده بود که قومش به تفرقه خواهند گرائید . پیامبر اسلام (ص) در بیان گذشته تاریخ و ادیان آسمانی پیشین به قوم حضرت موسی (علی نبینا آله و علیه السلام) اشاره فرموده است که به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند . آن حضرت هفتاد فرقه را گمراه و تنها یک فرقه را هدایت شده و رستگار نامیدند . آن گونه که حضرتش در رابطه با امّت حضرت عیسی (علیه السلام) رهنمود دادند که به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و تنها یک فرقه رستگار شد و بقیه گمراه و هلاک گردیدند .

1- فرقه فریسیان ، به معنای جدا شوندگان ، در عصر مکابیان پیدا شدند . این فرقه که بخش بزرگی از کاهنان یهود آن را پدید آوردند ، در برابر یونانی زدگی ایستادگی کردند و نسبت به اجرای بی چون و چرای شریعت موسی اصرار ورزیدند . این فرقه به معاد و روز قیامت اعتقاد داشتند و راه نجات مردم جهان را عمل به تورات

و کلیه دستورات دین یهود می دانستند . آنان گروه یا فرقه سنت گرای یهود بودند که به اصول و فروع مکتوب و منقول موسی و پیامبران بنی اسرائیل سخت اعتقاد داشتند . نفوذ این فرقه مذهبی یهود تا سال 135 میلادی ادامه داشت . روحانیون این فرقه سخت تلاش داشتند تا یهودیان را از گرایش به عقاید فلسفی بیگانه برحذر دارند . آنان هر گونه تفسیر و تغییر در احکام مذهبی را نمی پذیرفتند . (341)

2- فرقه صدوقیان ؛ منسوب به یکی از روحانیون یهود به نام صدوق . این فرقه را روشنفکران و یونانی گرایان تشکیل می دادند . آنان منکر معاد و مخالف احکام و اصول و فروع غیر علمی - عقلی دین یهود بودند . این فرقه تنها به نبوت مویس باور داشت و انبیاء و کتب دیگر غیر از تورات را قبول نداشت . از تورات فقط اسفار پنجگانه را قبول داشتند . این فرقه به بقای روح و جهان آخرت باور نداشت . و همین جهان را دار ثواب و عقاب می دانستند . آنان به خداوند اعتقاد داشتند و به معبد نیز می رفتند . این گروه در سال هفتاد میلادی و پس از ویرانی اورشلیم ، بکلی از میان رفت . عوام یهودی این فرقه روشنفکر را مرتد و خارج از دین می شمردند . در عهد جدید یعنی اناجیل و رسالات رسولان از این فرقه یاد شده است . بنا به مندرجات انجیل ، مقارن میلاد ((مسیح)) علیه السلام ، میان دو فرقه فریسی و صدوقی اختلاف شدید رخ دارد . صدوقیان در اقلیت بودند

و لذا مورد تهمت و آزار فریسیان قرار داشتند . در آن هنگام فریسیان با مسیح و پیروان او در جنگ و جدال بودند . ((قیافا)) کاهن بزرگ یهودیان فریسی به قتل عیسی فرمان و فتوی داد و آن حضرت را مرتد نامید : ((. . . پس ((یهودا)) (یکی از یاران عیسی که مکان اختفای او را می دانست) چون که ((عیسی)) در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن کرده بود ، لشکریان و خادمان از نزد رؤ سای کاهنان فریسیان با چراغها و مشعلها به آنجا آمدند .)) و نیز آمده است که :

((کاهنان فریسی همیشه با حضرت عیسی (علیه السلام) مناظره کردند ، به او تهمت زنا می زدند و به او اهانت و آزار می رساندند .)) تعصّب و اختلافات فریسی و صدوقی باعث از میان رفتن وحدت سیاسی و مذهبی قوم یهود شد . (342) تعالیم صدوقیان به تعالیم عیسی شباهت دارد . قرآن به اختلاف و تفرقه یهود اشاره دارد . (343)

3- فرقه اینسیان ؛ فرقه یهودی با گرایش عرفانی که محصول دوران فقر و فلاکت و اسارت یهود است . این فرقه علیه مالکیت خصوصی شوریدند و اندوختن زر و سیم را حرام کردند .

افراد این فرقه هیچگونه مالکیت خصوصی نداشتند و به صورت جمعی زندگی می کردند . برای آنان دوست و بیگانه یکی بود و با همه برادر و برابر بودند . آنان در اغذیه و امتعه شریک بودند . آنان هر گونه سیستم اقتصادی - تجاری را که منجر به تکاثر و اشرافیت و زراندوزی می شد

، ممنوع ساخته بودند . آنان به نظام برده داری عاصی بودند ، و خود برده نداشتند و برده فروشی را حرام کرده بودند . آنان همچنین ساختن اسلحه و آلات جنگی را حرام کرده بودند .

در حقیقت این فرقه در تحقق عدالت اهتمام فراوان داشته اند . مورخان یهودی از این فرقه با اعجاب و تحسین یاد کرده اند . فلیسین شاله فرانسوی این فرقه را اشتراکی مذهب می داند که در قرن دوم ق . م . حضور داشته و بنیان گذار آن را یوسف و قیلون یهودی معرفی می کند . این فرقه در عین حال عابد و زاهد و اهل ریاضت و انزوار بوده اند و نسبت به اجرای مراسم و احکام دین موسی سخت پابرجا بوده اند . آنها ترک دنیا کرده بودند و غالبا در کوهها و غارها بسر می بردند و کاری جز عبادت و زهد ورزی نداشتند . در زندگی اجتماعی به یک معاش جمعی قائل بودند و اموال خود را متعلق به عموم می دانستند . غسل تعمید نزد ایشان نشانه پاکی و توبه از گناه شمرده می شد و در میان آنن معمول بود . (344)

جان ناس می گوید : اسن ها در اغلب نقاط فلسطین وجود داشته اند . این فرقه که از مردم جامعه دوری گزیده و تارک دنیا بودند ، اوقات خود را به عبادت و انزوا و روزه و نماز گذرانیده و به انتظار ظهور حضرت مسیح نشسته بودند . آداب شریعت موسی را بجا آورده ، از جنگ و جدال خودداری می کردند . مردم را به شکیبایی دعوت

می کردند . این فرقه در قرن دوم ق . م . به ظهور رسیدند و به زراعت و صنعت امرار معاش می کرده اند . در زندگی اجتماعی نوعی روش اشتراکی داشتند . اموال خود را متعلق به عموم مردم می دانستند . این فرقه خود را فرزندان نور نام نهاده بودند و دیگران را فرزند ظلمت می دانستند که فرشته تاریکی بر آنان حکومت می کند . گویا عقاید این فرقه از عقاید زرتشتیان اقتباس شده بود . این فرقه در سال 68 میلادی در قتل عام یهودیان از بین رفتند . (345)

4- فرقه هرویان ؛ این فرقه بیشتر رنگ سیاسی داشت که در فلسطین پیدا شدند . این گروه پیرو و هواخواه سلسله سلطنتی ((هرود)) بودند که در حدود شش سال ق . م . در زمان ((اگستوس)) قیصر روم به ظهور رسیدند و با این که با فرهنگ روم و یونان دشمنی نداشتند ، ولی می خواستند که سلطنت در ملت یهود برای همیشه باقی بماند . (346)

5- فرقه زیلوت ها؛ این فرقه رنگ مذهبی داشت و در عین حال دارای گرایشهای سیاسی نیز بود . آنان با رومیان مخالف مطلق بودند و لذا همیشه با آنان در حال جنگ بودند . این فرقه با یونانیان اشغالگر نیز در ستیز بودند . این گروه غالبا از ساکنان نواحی شمالی شهر جلیل بودند و در حدود شش سال ق . م . انتشاری عظیم یافتند . پیشوای این فرقه مردی به نام ((یهوای جلیل)) بود که چون رومیان خواستند قوم یهود را سرشماری کنند ، علیه آنان قیام کرد .

شورش آنان سرکوب شد ، ولی فرقه زیلوت ها باقی ماند .

این فرقه معتقد بود که تسلیم به حکومت رومیان بر خلاف ایمان به مشیت الهی می باشد و باید علیه آنان با شمشیر قیام کرد تا که حضرت ((مسیح)) ظهور کند و به قیامگران پاداش خیر دهد . (347)

6- فرقه قرائون ؛ این فرقه در سال 767 میلادی به وسیله مردی به نام ((عانان بن داود)) ساخته شد . ((قرائون)) طایفه ای از ((یهود)) هستند که جز به ((عهد عتیق)) اقرار ندارند و روایات شفاهی و ((تلمود)) را معتبر نمی دانند و تنها به ((تورات)) باور دارند . این فرقه را عبری ((قرائم)) گویند . (348) ((ابوالفدا)) مورخ اسلامی این فرقه را به مجبره و مشبهه در اسلام تشبیه کرده است . (349) عبدالکریم شهرستانی صاحب کتاب ((ملل و نحل)) در رابطه با این فرقه می گوید : ((قرائیان یا قرائین یا قاریان)) از فرقه های کلامی قوم یهوداند که در اسپانیا پیدا شدند . مؤ سس این فرقه ((عانان بن داود بغدادی)) است که تحت تاءثیر برخی از متکلمان اسلامی از نصوص و ظواهر کتب الحاقی دوره های بعد به ویژه تلمود عدول کرد . به عقیده او در مبادی نباید از حدود تورات تجاوز کرد و لذا به اصالت شک کرد . پیروانش در اسپانیا فراوان شدند . سعد یا بن یوسف این نهضت را تجدید کرد و آداب جدیدی ابداع نمود ، از جمله : روشن کردن شمع در شب و روز شنبه را منسوخ کرد ، خوردن گوشت را مطلقا ممنوع

ساخت ، و مراجعه به طبیب را به قصد کسب درمان مکروه دانست ، زیرا این یهوه است که شفابخش است . این فرقه دچار انشعاب شد و به چند فرقه تقسیم گردید . گویا امروز عده بسیار اندکی از این فرقه در شوروی سابق زندگی می کنند . (350)

7- فرقه عنانیه ؛ منسوب به ((عنان بن دود)) ملقب به ((راس الجات)) . بر خلاف فرقه های دیگر یهودی ، این فرقه در روز شنبه و دیگر اعیاد از خوردن مرغ و ماهی و آهو و ملخ خودداری می کردند . این فرقه نبوت عیسی را تصدیق می نمودند و گفته های او را مخالف تورات نمی دانستند . آنان عیسی را از پیروان موسی می دانستند و معتقد بودند که او مردم را به تورات دعوت می کند . آنان صریحا اعتراف به نبوت عیسی نمی کردند .

گروهی از این فرقه معتقد بودند که : عیسی ادعای نبوت نکرده و نیز مدعی نبوده که شریعت او ناسخ دین موسی است ، عیسی از اولیاء الله و عارف به تورات می باشد و انجیل وحی منزل نیست ، بلکه سرگذشت عیسی است که توسط چهار نفر از یاران او تدوین شده است . قوم یهود به او ظلم کردند ، چون که او را تکذیب نمودند و باعث قتل او شدند ، حال آنکه در تورات نام ((مشیحا)) زیاد آمده است و او همین ((مسیح)) است . هر چند که تورات او را نبی یا رسول یا کسی که دارای شریعت خاصه ای است ، معرفی نکرده است . لازم است بدانیم

که در تورات نام مسیح نیامده ، بلکه فارقلیطا آمده است . (351)

8- فرقه کاتبان ؛ این فرقه جنبه مذهبی ندارند . کاتبان کارشان نسخه برداری از کتاب مقدس بوده است . آنان با این کار تجارت می کردند . برخی از این گروه را ((رابی)) و اب می خواندند . (352)

9- فرقه عیسویّه ؛ منسوب به عیسی بن یعقوب اصفهانی . برخی گویند او عوقید الوهیم یعنی عبدالله بود که در زمان منصور عباسی می زیسته و در آن عصر دعوت خود را آغاز کرده است . گویا در عصر مروان حمار گروه فراوانی از یهود به پیروی از او قیام کردند . ابو عیسی یاران خود را در دایره ای قرار می داد و می گفت : تا زمانی که در داخل این دایره باشید ، سلاح دشمن در شما کارگر نیست . ابوعیسی در شهر ری کشته شد و یاران او به هلاکت رسیدند . ابو عیسی بر این باور بود که پیامبر است و فرستاده حضرت مسیح است . او می گفت که : عیسی دارای پنج رسول است که پس از او خواهند آمد . او مدعی بود که پروردگار با او سخن می گوید و به او فرمان داده که قوم بنی اسرائیل را از شر غاصبان و طاغیان نجات دهد . او معتقد بود که عیسی افضل اولاد آدم است و مقام او از همه انبیاء برتر است . او گوشت حیوان ذبح شده را تحریم کرد . (353)

10- فرقه ربانیون ؛ این فرقه را روحانیون یهود تشکیل دادند که کارشان ترجمه و تفسیر تورات و دیگر

کتب مقدس یهود بود . آنان وظیفه داشتند در کنیسه مردم را موعظه کنند ، لذا به آنان معلم نیز می گفتند . (354)

11- فرقه تناسخیه ؛ این فرقه قائل به تناسخ بودند . به گمان آنان در کتاب دانیال نبی آمده است که خداوند بخت نصر را مسخ کرده و به صورت هفت حیوان درنده درآورده تا او را بدین وسیله عذاب داده باشد . (355)

12- فرقه راعیه ؛ منسوب به یکی از یهودیان که دعاوی بزرگی داشت . (356)

13- فرقه سامره ؛ این فرقه از دیگر فرقه ها به آداب و احکام دین یهود متعبدتر است . اینان رسالت موسی و هارون و یوشع را قبول دارند و به دیگر رسولان ایمان ندارند . آنان در انتظار پیامبری هستند که تورات بشار ظهور او را داده است . فردی سامری ادعای نبوت کرد و مدعی بود که وی همان موعود تورات است . این فرد صد سال قبل از عیسی ظاهر شد . (357)

14- فرقه دوستانیه ؛ شاخه ای از فرقه سامره ، معتقد به عذاب و عقاب در دنیا ، که گناهکار در همین دنیا مجازات می شود . (358)

15- فرقه کوستانیه ؛ منشعب از فرقه سامره . این فرقه نیز عقایدی مشابه با فرقه دوستانیه داشت . بین این دو فرقه ، اختلاف در احکام است . فرقه سامره کوهی در بیت المقدس (جبل نابلس) را قبله خود قرار داد : ((خداوند به داود دستور داده بود که بیت المقدس را در جبل نابلس بنا کند ، ولی داود در ((ایلنا)) بنا کرد و این بر خلاف امر پروردگار است

. پس حضرت داود ظلم کرد .)) این فرقه مدعی است که تورات اصلی به زبان آنان است . لغت این فرقه نزدیک به زبان عبری است . گویا از این فرقه 72 فرقه پیدا شده است . (359)

مورّخان می گویند این فرقه از یهودیان سامره هستند که می گویند همین دنیا محل ثواب و عقاب است و دسته ای می گویند آخرت دار ثواب و عقاب است . (360)

ابوریحان بیرونی می گوید : قوم سامره از بابل به شام هجرت کردند . مذهبی این فرقه ترکیبی از دین یهود و دین مجوس است . اکثر آنها در فلسطین زندگی می کنند و کنیسه های آنان در همان حدود است . (361)

برخی می گویند که این فرقه همان فرقه صدوقیان و فریسیان می باشند . یعنی دوستانیه فرقه صدوقیان و کوسانیه فرقه فریسیان است . ضبط اسم این فرقه در منابع مختلف است : سامریه ، سمره ، سامره ، و . . . . (362)

16- فرقه مقاربه ؛ به گمان آنان : خداوند با رسولان خود توسط فرشته سخن می گفت . پروردگار نباید وصف شود . اوصاف خداوند ، اوصاف فرشته است . خداوند برتر و بالاتر از آن است که به وصف درآید . (363)

17- فرقه یورغانیه ؛ منسوب به یورغان از همدان که برخی نام او را یهودا گفته اند . این مرد پیروان خود را به زهد و نماز فراوان دعوت کرد و از خوردن گوشت کلیه حیوانات بازداشت . او فشره میوه ها را ممنوع کرد . وی معتقد بود که تورات دارای ظاهر و باطن است و

تاءویل و تنزیل دارد . او از نظر تاءویل با یهودیان دیگر اختلاف داشت . به تقدیر ثواب و عقاب قائل بود و در این عقیده مبالغه بسیار نشان می داد . (364)

18- فرقه موشکاتیه ؛ منشعب از فرقه مقاربه . گروهی از این فرقه به نبوت پیامبر اسلام اعتراف نموده اند .

آنان می گفتند : پیامبر اسلام بر همه مردم جهان مبعوث است و تنها بر قوم یهود رسالت ندارد . چرا که یهودیان دارای کتاب هستند . رهبر این گروه در قم به همراه یارانش کشته شد . (365)

19- فرقه الکسائیه ؛ فرقه ای از یهود که در حدود سال صد میلادی در ماوراء اردن ظاهر شدند . عقاید این فرقه تحت تاءثیر ثنویت و تقدیس کواکب و فلسفه یونان بود . این فرقه دچار انشعاب شد . (366)

20- اسنی ها ،

21- سمپسی ها ،

22- ابیونیها ،

23- ماسبونی ها ،

24- اوسی ها ،

25- نزاریها ،

26- ناصورائی ها ،

27- همور و باتیست ها . (367)

مؤ لف بیان الادیان بطور فشرده در رابطه با قوم یهود و مذاهب آنان چنین می گوید : یهودیان معتقدند که : صانع جهان یکی است (اگر چه گروهی از آنان مشبه اند ، و گروهی نیستند) و نبوت موسی و هارون و پیامبران سلف را ایمان داند و به نبوت پیامبران بعد از موسی نیز اعتقاد دارند . به نبوت عیسی و پیامبر اسلام ایمان ندارند . به تورات و زبور و کتب دیگر انبیاء بنی اسرائیل باور ندارند . (368)

بدون شک ، یهود ، حیات دوباره خویش را مدیون

ایرانیان می دانند . بخت النصر تصمیم داشت به حیات این قوم پایان دهد . کورش پادشاه ایران در فتح بابل ، یهودیان را از اسارت هفتاد ساله رهانید و آنان را آزاد گذاشت تا به هر کجا که می خواهند بروند . این حادثه در سال 600 ق . م . واقع شده است . گروهی از یهودیان به ایران آمدند . در عهد عتیق آمده است : گروهی از یهودیان در قرن هشتم پیش از میلاد به ایران آمده اند . . .

در کتاب دوم پادشاهان آمده است : و در سال چهارم حزقیال پادشاه اسرائیل بود که پادشاه آشور به سامره برآمد و آن را محاصره کرد و در آخر سال سوم در سال ششم سلطنت حزقیال آن را گرفت و بنی اسرائیل را به آشور کوچانید . . . (369) در تاریخ یهود آمده است : ((. . . تقریبا همه ده سبط به اسارت برده شد .))(370) در تاریخ ایران باستان آمده است که : ((عده زیادی از یهود اسیر و به آشور و ایران کوچ داده شد .)) (371) بهر حال ، یهودیان پس از آزادی و هجرت به ایران ، در دوره خشایارشا قدرت بسیار یافتند . وزیر شاه از این قدرت هراسان گردید و دستور قتل عام یهود را داد ولی موفق نشد ، که در صفحات گذشته به این موضوع اشاره شده است .

آمار یهودیان ایران

با توجه به آمار رسمی می توان حدس زد که یهودیان امروز ایران به دویست هزار نفر می رسند . زیرا برای هر دویست هزار نفری یک نماینده

به مجلس راه می یابد . در حال حاضر یهودیان ایران ، یک نماینده دارند . اما واقعیت غیر از این است : تعداد یهودیان ایران به صد هزار نمی رسد .

مرکز اقامت یهودیان ایران عبارت است از :

همدان ، نهاوند ، اصفهان ، شیراز ، کرمان ، فسا ، جهرم ، نیریز ، کاشان ، یزد ، کرمانشاه ، قصر شیرین ، کردستان ، اراک ، گلپایگان ، خوانسار ، خمین ، اهواز ، خرمشهر ، آبادان ، بروجرد ، مشهد و رشت . (372)

آمار یهودیان در این شهرها :

رشت : 120 نفر

بندر انزلی : 30 نفر

نهاوند : 490 نفر ، دارای دو کنیسه .

بروجرد : 1000 نفر ، دارای یک کنیسه .

خرم آباد : 80 نفر (که قبلا 300 نفر بوده اند ، بعد مهاجرت کرده اند) .

ملایر : 240 نفر (قبلا بیشتر بوده ، مهاجرت کرده اند) .

تویسرکان : 20 خانواده (مهاجرت کرده اند) .

آبادان : 250 نفر .

مسجد سلیمان : 200 نفر .

دورود : چهار خانواده .

الیگودرز : 4 خانواده .

بندر معشور : 11 نفر .

گلپایگان : 4 خانواده .

مشهد و دیگر شهرهای خراسان 60 خانواده (300 نفر)

اصفهان 3350 نفر (قبلا 7000 نفر بودند که مهاجرت کردند) .

یهودیان اصفهان 21 کنیسه دارند که تعداد 16 باب آن در بخش سه اصفهان و دو کنیسه در باب الدشت ، و یک کنیسه در هارونیه ، و یک کنیسه در چهارباغ است که در هزار و هشتصد سال قبل ساخته شده است .

این کنیسه تاریخی در عصر

آلب ارسلان سلجوقی تعمیر شد . در سی کیلومتری جنوب اصفهان یک معبد مذهبی به نام بقعه پیر بکران در محل لنجان قدیم وجود دارد که مورد توجه یهودیان اصفهان و ایران است .

کاشان : 350 نفر (قبلا 2000 نفر بودند) .

شیراز : 8500 تا 9000 نفر . مراکز آموزشی یهود در این شهر قرار دارد .

گنبد کاووس : 10 نفر .

گرگان : 20 نفر .

بندر شاه : 6 نفر .

بوشهر : 5 نفر .

آمل : 4 نفر .

بابلسر : 25 نفر .

شاهی : 25 نفر .

ساری : 12 نفر .

قزوین : 3 نفر .

کرمانشاه 2000 نفر .

تهران : 2500 نفر .

شمیرانات : 100 خانواده

آذربایجان : 3500 نفر . (373)

برخی آمار یهودیان در جهان را چیزی در حدود دوازده میلیون نفر می دانند . گویا در جنگ جهانی دوم تعداد شش میلیون یهودی قتل عام شدند . برخی از نویسندگان یهود ، تعداد یهودیان ایران را حدود پنجاه هزار می دانند .

آمار دیگری که در این زمینه ارائه شده چنین است :

شیراز : 17000 نفر .

اصفهان : 12500 نفر .

همدان : 8000 نفر .

یزد : 4000 نفر .

بروجرد : 1500 نفر .

خراسان : 800 نفر .

نهاوند : 600 نفر .

بوشهر : 400 نفر .

تویسرکان : 350 نفر .

رشت : 300 نفر .

خرم آباد : 520 نفر .

ملایر : 350 نفر .

دماوند : 520 نفر .

اراک : 300 نفر .

در دیگر شهرها ، در حدود 860

نفر و در تهران در حدود 10000 نفر . (374)

این آمار در سال 1330 شمسی ارائه شده و قطعا با تعداد امروز قابل مقایسه نیست .

پیدایش صهیونیسم (؟)

قوم یهود از ابتدای ورود به خاک فلسطین هرگز روز خوش ندید . یهودیان در فلسطین دچار گرفتاریهای بیشتری شدند . در صفحات گذشته خواندیم که فلسطین در معرض حمله و هجوم آشوریان ، یونانیان ، رومیان و دیگر اقوام قدرتمند مهاجم بود و هر چند وقت یک بار این سرزمین مورد تاخت و تاز قرار می گرفت . یهودیان بارها در تاریخ حیات خویش قتل عام شدند . پیشینه این قوم نشان می دهد که این نابسامانی ناشی از ذات و طبیعت این قوم است . این ناسازگاری شگفت که در میان کمتر ملتی پیدا می شود ، از همان آغاز در میان این قوم مشهود بود ، اینان ، موسی پیام آور بزرگ خداوند و قهرمان آزادی و نجات تاریخ انسان را دق مرگ کردند . این قوم در پی آزادی و نجات از دست فرعون و فراعنه مصر ، کفر ورزیدند و با دیگر پیامبران خداوند در میان بنی اسرائیل در ستیز بودند .

یهودیان در سراسر جهان پراکنده شدند و در بسیاری از موارد به توطئه و دسیسه علیه دولت میزبان پرداختند . اذیت و آزار و تبعید یهودیان در بسیاری از کشورها معلول این طبع خیانت کارانه است .

عناصر ماجراجو و فتنه انگیز این قوم سرانجام از فرصت سیاسی جهان سود بردند و حزب سیاسی صهیون را بنیاد گذاشتند . صهیون کوهی است در اورشلیم و به عبارتی تپه

ای است که در تورات از آن به شهر داود یاد شده است . استعمار جهانی به این قوم ماجراجو فرصت داد تا نیت پلید و شوم خود را در قالب این حزب شیطانی تحقق بخشند . پیره گرگ استعمار یعنی بریتانیای کبیر فلسطین را به عنوان کشور پیشنهادی و موعود یهود مطرح کرد . یهودیان ماجراجو و فتنه انگیز به رهبری هرتصل در حزب صهیون به فعالیت پرداختند . هسته مرکزی این حزب در اورشلیم تشکیل گردید و سرمایه داران یهودی به نفع این حزب وارد عمل شدند .

اکثر یهودیان مؤ من با این حزب شیطانی مخالف بوده و هستند و این حرکت استعماری - سیاسی را مخالف مطلق با شریعت حضرت موسی می دانند .

تلاش شیطانی این حزب مبنی بر فراری دادن یهودیان ساده و عامی از سراسر جهان به سوی فلسطین آغاز شد . در سال 1897 نخستین کنگره جهانی صهیونیستها در شهر بال سوئیس برپا گردید . از آن پس شاخه های این حزب در کلیه کشورهای یهودی نشین بطور سری و محرمانه برپا گردید . در سال 1917 وزیر خارجه انگلستان لردبالور تاءسیس یک دولت یهودی در فلسطین را بلامانع دانست .

پس از شکست عثمانی در سال 1923 ، فلسطین زیر سلطه روباه پیر استعمار انگلیس جنایتکار قرار گرفت تا مفاد اعلامیه ((بالفور)) اجرا شود .

جنگ جهانی دوم و کشتار یهودیان ، که صهیونیست ها در این قتل عام نقش مهمی داشتند و در واقع همین ها بودند که به هیتلر و حزب نازی خط می دادند ، تاءسیس دولت یهود را در فلسطین تسریع کرد

. در طی بیست سال بعد از جنگ جهانی دوم ، تعداد زیادی از یهودیان پراکنده در سراسر جهان با تهدید و تزویر صهیونیستها به فلسطین روی آوردند .

سازمان ملل که افسار آن همیشه در دست امپریالیستها و صهیونیستها بوده و می باشد ، به تجزیه فلسطین راءی داد و دولت صهیونیستی اسرائیل اعلام وجود کرد . مخالفت عمومی مسلمانان نتیجه ای نبخشید و جنگهای پی در پی اعراب با دولت صهیونیستی به دلیل توطئه جهانی مبنی بر تقویت نظامی - اطلاعاتی صهیونیست ها ، بی نتیجه ماند . بدون شک ، مادام که رهبران عرب دست نشانده امپریالیسم آمریکا و انگلستان باشند ، فلسطین همچنان در اشغال صهیونیست ها خواهد بود . رهبرانی چون ((جمال عبدالناصر)) و قهرمانانی چون ((عزالدین قسام)) می باید ، تا ریشه صهیونیستها کنده شود نه بوزینه گانی چون ((سادات)) و اخلاف او و مزدورانی چون ((آل سعود)) و ((آل صباح)) و . . . این مزدوران خود از همکاران و همدستان صهیونیسم جهانی هستند و هدفشان نابودی امت عرب است . خلاصه آن که تا زمانی که امت اسلام سرنوشت خود را از دست مزدوران امپریالیسم جهانی بدست نگیرد و چنین حکام نابکاری بر آن حکومت کنند ، اسرائیل پابرجا خواهد بود .

اسرائیل خار چشم امت اسلام است و لکه ننگی بر دامن امت اسلامی و عربی است . تبهکاران صهیونیست از این پایگاه که سرزمین وحی و نور و نجات تاریخ توحید است ، در اقصی نقاط جهان به توطئه علیه بشریت مشغول اند . اسرائیل ، این زقوم تلخ شجره خبیثه شرک

در همه جای دنیا به توطئه علیه ملتها مشغول است . اسرائیل معلم و مربی کلیه رژیمهای ضد مردمی و دیکتاتوری معاصر است .

صهیونیست ها به دلیل بد ذاتی خونخواری خود ، در هر جای دنیا آتشی می افروزند . آنان در کلیه نقاط جهان بحران می آفرینند . در کلیه جنگهای جهان هیزم آور معرکه اند . آنان از خونریزی و خونخواری لذت می برند . آنان در جنگهای منطقه ای به تجارت می پردازند و با فروش اسلحه به رژیمهای تبهکار و دیکتاتوری ، به جنگ آتش بیشتری می زنند .

دولت صهیونیستی به رژیمهای ضد مردمی خاورمیانه ، آسیا ، آفریقا ، آمریکای لاتین و . . . ابزار و آلات شکنجه می فروشد ، تروریست می فرستد و رژیم های همدست خود را تقویت و مسلح می سازد .

دولت صهیونیستی یک واقعیت شرم آور و ننگین برای بشریت معاصر بشمار می رود .

خوشبختانه بسیاری از یهودیان آگاه و آزاد جهان علیه این غده سرطانی بسیج شده اند و به افشای این بلیه بزرگ تاریخ معاصر پرداخته اند . شخصیتهای جهانی در مذمت این باند و پایگاه تبهکاری سخن ها گفته اند که در مجموعه های بسیاری تدوین شده است .

امیدوارم که بشریت معاصر شاهد نابودی مطلق این پایگاه فساد و جنایت باشد .

دین عیسی (ع)

عیسی از آغاز تا انجام

تولد و تبلیغ رسالت الهی

در کتب یهود خبر از ظهور مردی است که ناجی قوم بنی سرائیل خواهد بود . محققان معتقدند که قوم یهود بر اثر تماس با ایرانیان به یک منجی موعود اعتقاد پیدا کردند که مانند سوشیانت در آخرالزمان ظهور خواهد کرد . این

فکر در اثر مظالم رومیان در این قوم قوت گرفت .

چنین باوری حوادثی نیز به دنبال داشت ، فردی از یهود به نام یشوع ظهور کرد و خود را مسیح موعود خواند که گروهی از یهود به او پیوستند و جمعی دیگر او را ((دجال)) نامیدند و در انتظار ظهور ((مسیح)) راستین هستند . ((یشوع)) یا ((یهوشوع)) به زبان عبری یعنی ((عیسی)) که به معنای نجات و رستگاری است . (375)

عیسی فرزند مریم است . از زندگی وی اطلاعی در دست نیست . در اناجیل اربعه اشاراتی اندک به زندگی وی شده است . هر چند که درباره زندگی او کتابهای بسیاری نوشته شده است .

در اناجیل ((متی)) و ((لوقا)) آمده است که :

مادر ((عیسی)) ، مریم باکره بوده و تولد او خارق العاده و فوق طبیعی می باشد . ((عیسی)) در زمان حیات به نام فرزند یوسف و مریم شناخته می شد . ((عیسی)) در ((یهودیه)) بیت لحم چشم به جهان گشود . در شهر جلیل از توابع ناصریه پرورش یافت . او یک طفل خردسال و نمونه یهودی بود .

والدین او از هر جهت مقررات و آداب رایج آئین یهود آن عصر را رعایت می کردند . عیسی پدر نداشت . در میان همسالان خود کودکی استثنایی بود . در یک خانواده متوسط زندگی می کرد . هنگامی که به سن سی سالگی رسید ، به نهضت اصلای ای که پسر عمویش در کرانه رود اردن آغاز کرده بود پیوست . عیسی در لحظه تعمید به روشنی دریافته بود

که خداوند پدر آسمانی پرعطوفتش او را فرا می خواند . وقتی یحیی پسر عمویش دستگیر و زندانی شد ، عیسی این اتفاق را نشانه ای بر کار بزرگ خود دانست . تبلیغات عیسی در میان مردم اثر بسیار مثبت داشت . در آغاز گروهی از مردم جهت شنیدن سخنان او جمع می شدند ، سپس استقبال مردم بسیار شد . علماء مذهبی یهود دقیقا می دانستند که این مرد انقلابی ، همان مسیح موعود تورات و کتب آسمانی یهود است . اما آنان تعلیمات عیسی را خطرناک تشخیص می دادند . در عین حال ابتدا با کار عیسی مخالفتی نکردند . این سکوت تا زمانی بود که پایگاه و منافع خود را در خطر نمی دیدند . سپس به مخالفت برخاستند . (376) در آن هنگام عیسی دوازده نفر از یاران خود را برگزید تا به وسیله آنان پیام خود را به مردم برساند . هنوز برخی از مردم و اهالی بسیاری از شهرها سخنان او را باور نداشتند . خانواده عیسی درباره حرفهایش تردید داشت . (377)

عیسی در شهر ناصریه که محل زندگی او بود ، در کنیسه آن شهر رسالت خویش را به مردم رسما ابلاغ کرد : ((روح پروردگار بر من است ، زیرا که او مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را آزاد و کوران را به بینائی موعظه کنم .))

عیسی به عنوان رسول شفا بخش ، معالجات عجیبی انجام می داد . او بسیاری از بیماران را بهبود بخشید و بسیاری از افراد را که

حالت دیوانگی داشتند ، شفا داد . این گونه اعمال حیرت آور به کمک پروردگار انجام می شد . و چون سربازان دولتی برای دستگیری او آمدند ، همه اطرافیان او پراکنده شدند . سرانجام کاهنان و روحانیون اورشلیم عیسی را دستگیر کردند . دادگاه عالی یهود در رابطه با این مطلب که عیسی خود را فرزند خداوند خوانده است ، وی را به مرگ محکوم کرد . حاکم رومی اورشلیم که باید حکم داگاه مذهبی را تاءیید می کرد ، با اینکه در پرونده عیسی گناهی نیافت ، او را محکوم شناخته ، حکم اعدام را تاءیید نمود . شاگردان عیسی پس از دوازده روز به سراغ استاد آمدند . قبر را خالی از عیسی یافتند . در کتاب اعمال رسولان آمده است : پروردگار درهای مرگ را پاره کرد و او را برخیزانید . زیرا محال بود که مرگ او را در بند خود نگهدارد . این زنده شدن یا زنده بودن برای شاگردان او نیز باورش مشکل بود . آخرین کلمات مسیح ، دعای خیر بود . به آنان گفت که او برای همیشه حضور روحانی خواهد داشت . به آنان گفت که یاد و خاطره او و کتاب انجیل را در سراسر جهان زنده نگاه دارند . آنگاه به نظر حواریون رسید که حضرت عیسی به آسمان بالا می رود و صعود می کند . (378)

عیسی در اناجیل موجود خود را این گونه معرفی کرده است : نجات دهنده انسانها ، باب نجات ، شبانی دل سوز ، درخت تاک حقیقی که پیروانش شاخه های آن هستند ، قیامت و حیات

، راه حقيقت و زندگی ، نماینده خداوند در زمین ، نان زندگی ، (379) و بالاخره کسی که خداوند پدر او است . سخنانی که او بر زبان می آورد ، از آسمان ها و زمین جاودانه تراند ، او قضاوت جهان را بر عهده خواهد داشت .

او خواهان آن است که انسانها از او پیروی کنند ، او در اناجیل اشاره می کند که فرزند خدا است و هر کس که به وی اتهام گناه بزند ، وی را به معارضه می طلبد . (380)

عیسی از سوی مردم زمانش مورد بی مهری بسیار قرار گرفت و علماء یهود به جنگ با عیسی و تعالیم او پرداختند . او را دیوانه ، ساحر ، جادوگر و . . نامیدند تا اعتبار و حقیقت وی را از انظار توده ها بپوشانند . (381) علماء و احبار یهود نمی توانستند اعتراف به حقیقت عیسی موعود تورات کنند ، زیرا با سیادت و سروری آنان در تضاد بود . امپراطوری روم از تعالیم عیسی به شدت نگران بود وجود او را خطری بزرگ برای ادامه حیات خود می دانست . لبه تیز حمله عیسی متوجه ((سزار)) امپراطور روم بود . عیسی فقط در میان توده های فقیر و گرسنه و برهنه ، در میان کودکان و نوجوانان محبوبیت بسیار داشت . (382) پیروان اولیه عیسی گروهی از یهودیان مؤ من بودند . آنان روش مذهبی خود را ترک نکرده بودند و در تفسیر تورات و تبلیغ باورهای آئین یهود می کوشیدند . آنان خود را گروه مؤ منین و قوم برگزیده خداوند می دانستند . آنان

سرانجام باور کرده و ایمان آوردند که ((عیسی)) همان مسیح موعود تورات است و تدریج از دیگران فاصله گرفتند . این گروه تحت فشار دولت روم و دیگر یهودیان قرار گرفتند . هر چه فشار بیشتر می شد ، ایمان آنان به مسیح که او را مصلوب می دانستند به مراتب بیشتر تقویت می شد . آنان در راه حقانیت عیسی تا آنجا پیش رفتند که سرانجام او را فرزند خدا دانستند . این اندیشه در همان قرن اول میلادی شکل گرفت و همین باور به عمومیت این دین انجامید ، چرا که دیگر یک آئین قومی و نژادی به حساب نمی آمد . مسیح پسر خداست ؛ پس مال همه مردم دنیا است ، پیامبر عامه مردم است . پیروان اولیه عیسی و کسانی که در آغاز نهضت او به وی و دین او گرویدند ، غلامان و فقیران بودند . بعدها این آئین در میان دیگر طبقات نیز راه یافت . در قرن چهارم میلادی ((کنستانتین)) امپراطور روم آئین عیسی را پذیرفت و از آن پس آیین او در سراسر امپراطوری رسمیت یافت . در آغاز دعوت عیسی سخنی از آئین جدیدی بنام مسیحیت در میان نبود و عیسی تفسیر کننده آئین موسی بشمار می رفت . از قرن چهارم میلادی به بعد تحولی صورت گرفت و اغلب معتقدات آئین یهود عینا با تغییراتی در دین عیسی دوباره ظاهر شد . ولی پیروان عیسی از قرن چهارم میلادی بکلی از یهودیان جدا شدند . (383)

اقانیم ثلاثه

در آغاز دعوت عیسی سخن از یکتائی پروردگار بود که به نام پدر توانا و آفریدگار

آسمان و زمین خوانده می شد ، ولی بعد عیسی را پسر خدا و در کنار پدر قرار دادند . یهودیان اولیه پیرو عیسی ، وی را مسیحی می دانستند که برای نجات قوم یهود آمده است . ولی عیسویان مرقیونی عیسی را خدایی دانستند که از آسمان به زمین آمده تا جهان را نجات دهد . و مشرکین سابق اروپا پس از قبول آئین عیسی ، وی را خدائی دانستند که از جنس بشر است . و سرانجام : ((پدر + پسر + روح القدس)) یعنی : اقنوم های سه گانه عقاید مسیحیت پدیدار شد . کاتولیک ها معتقدند که ((مریم مقدس)) دارای عصمت بی شائبه ای بوده است . در تثلیث کاتولیک ها : ((عیسی + مریم مقدس + یوسف نجار)) جای دارند . (384)

محققان معتقدند که : مسیحیت در پنج قرن اولیه حیات خود با جذب عناصر فلسفی و مذهبی یونانی و شرقی به تطور خود ادامه داد ، و مخلوطی از همه معتقدات شرقی بویژه معتقدات مصری - ایرانی که در حوالی قرن اول میلادی در اروپا انتشار یافته بود ، گردید . آئین مصری - ایرانی که در حوالی قرن اول میلادی در اروپا انتشار یافته بود ، گردید . آئین مصری و مهرپرستی ایرانی پیروان فراوانی در میان اروپائیان داشت . اغلب مراسم و آداب و اعمال و مظاهر مذهبی مسیحی و نزاع خیر و شر مربوط به مهرپرستی ایرانیان بوده است . آنان تثلیث تازه ای را به جای تثلیث قدیم گذاشته و به پرستش آن ادامه دادند . رهبران و قدّیسین مسیحی جای خدایان فرعی

قدیمی را گرفت . یهودیان ارزش و بهای فراوانی برای ((یهوه)) در نظر دارند و مسیحیان در تقلید از یهودیان برای ((پدر)) احترام و اعتبار بسیار زیادی قائل اند یهودیان برای روز شنبه احترام بسیار قائل اند عیسویان در آغاز این موضوع را کاملا رعایت می کردند ، ولی بعد با فاصله تدریجی از قوم یهود ، روز یکشنبه را گرامی داشتند . خلاصه موضوع تثلیث با تفاوتی اندک در میان مصریان و هندیان وجود داشته است . بدون شک عیسویان در این مورد تحت تاءثیر قرار گرفته اند . اهریمن مسیحیت همان انگاره مینوی آئین زرتشت است . عقاید مسیحیان با اندک اختلافی ، همان معتقدات زرتشت است . در آئین عیسی دیوان و ارواح و نفوس مقدس ، بقایای آثار روح پرستی اقوام بدوی است . تقدیس ((نان و شراب)) در آئین مسیح همان تقدیس ((خون قربانی توتم مقدس)) در عقاید اقوام ابتدائی است . این عقاید بدوی قبل از مسیحیت در میان اقوام بدوی اروپایی وجود داشته است .

اغلب مراسم و اعمال مذهبی مسیحیت در ادیان و مذاهب سابق مرسوم بوده است . تراشیدن فرق سر و ملبس بودن به قبا که کشیشان مسیحی امروز انجام می دهند ، در گذشته بخشی از آداب مصریان باستان بوده است . تعطیل یکشنبه مسیحیان قبلا در روز تابوی کلدانیها تعطیل بوده است . نم زدن و دود دادن در کلیساها تقلیدی از یونانیان باستان می باشد . (385)

عیسویان پس از به صلیب کشیدن شدن عیسی معتقد شدند که عیسی روزی به زمین باز خواهد گشت . این باور ریشه در

عقاید زرتشتی و یهودی دارد . در تاریخ مسیحیت نخستین تجزیه با تشکیل کلیساهای ارتودوکس آغاز می شود . ارتودوکسها مسیحیان شرقی را پدید آوردند . اینان بر اثر اختلافات عقیدتی به تدریج از کلیسای کاتولیک فاصله گرفتند و در اواسط قرن یازدهم میلادی برای همیشه از کاتولیک ها جدا شدند . اختلاف اساسی بر سر تفسیر ((روح القدس)) بود : در باور ارتودوکسها ((روح القدس)) ناشی از ((پدر)) است و در باور کاتولیک ها (یا مسیحیان غربی) روح القدس ناشی از ((پسر)) است . (386) در صفحات آینده به عقاید فرقه های مسیحی خواهیم پرداخت .

فلیسین شاله می گوید : ((با ترکیب طریقه عرفانی شرقی و مسیح موعود یهودیان و افکار یونانی و همگان گرائی رومی ، دین مسیح نمایان می گردد . شخصیت تصوری عیسی ، ترکیبی از عقاید سامیان و مردم اژه و اهالی آسیا است . به گفته ((ماسون اورسل)) : یهوه در دین مسیح بدون واسطه نقش پدر خدا را دارد . عیسی پسر خدا آن دسته از خدایانی را نشان می دهد که برای نجات بشر رنج می برند و مردم اژه و مصر و سوریه از آنها پیروی می کنند . این دین طرفدار نوعی واحد پرستی و یکتاپرستی است که خدا را سرآغاز جامعه قرار می دهد و بشر را بوسیله پسر خدا (عیسی مسیح) با خدا مربوط می سازد))(387)

جان ناس می گوید : ((تاریخ مسیحیت از عقیده به تجسم الهی در شارع و بانی آن ناشی شده و تمام دستورات نصاری در اطراف ایمان به این مطلب دور می زند

که شخص عیسی روشن ترین ظهور از ذات الوهیت است . هر چند که در دیگر ادیان و مذاهب عقیده به تجسم الهی با رنگ های دیگری دیده می شود و اگر چه این دین با عقیده به تجسم الهی آغاز می شود ، ولی در طی تحولات عدیده ، جنبه بشری پیدا کرده و بشریت با همه امیال و ضعف و قصور در آن متجلی شده است . داستان این مذهب بسیار دراز است و از بس که مراتب اوج و حضیض و نام و ننگ را طی کرده ، تاریخی پرمعنا و عبرت انگیز بوجود آورده است . و بالاخره این دین از مقاصد عالیه دور مانده ست و در قرن اول میلاد میسح آنقدر کتاب ها بقلم آمده است که هیچ عصری از اعصار تاریخ بپای آن نمی رسد))(388)

روایات تاریخی پیرامون تولد و نشو و نمای عیسی (ع)

در قرآن کریم داستان عیسی بسیار مفصل و روشن آمده است : قرآن داستان خلقت عیسی را به قضیه خلقت دم تشبیه کرده است . مادر عیسی ، مریم به اراده پروردگار حامله می شود و عیسی متولد می گردد . و این همان نکته ای است که در ادیان یهوه و مسیح بحران ساز شده است .

قرآن به نبوت و رسالت عیسی از همان لحظه ولادت تصریح می کند و نشان می دهد که ولادت او بر حسب معمول نیست و او مولودی خارق العادق با رسالت جهانی نجات بشریت است .

قرآن ساحت مقدس مریم مادر عیسی را از هر گونه آلودگی و تهمت پاک می سازد و چگونگی حامله شدن وی را بیان می کند . (389)

در روایات

اسلامی به داستان ولادت و رسالت عیسی در پرتو رهنمودهای قرآن و پیامبر اسلام ، پرداخته شده است .

بنا به روایات تاریخی موجود ، عیسی بن مریم در روستای ناصره به دنیا آمد . در منابع یهود از این مکان ذکری نشده است . عیسی در همان روستا خواندن و نوشتن را فرا گرفت . زبان او عبری ممزوج به سریانی بود . مردم فلسطین در آن زمان به این زبان سخن می گفتند . عیسی احتمالا زبان یونانی را فرا گرفته بود . یهودیان در آن زمان زبان یونانی را تحریم کرده بودند . (390) اما قرآن صریحا به علم لدنی عیسی تصریح کرده و تاءکید می کند که او هرگز به مکتب نرفت و خط ننوشت . (391)

محققان می گویند که عیسی از نسل داود نبی (از طرف مادر) است . عیسی در زمان هرود پادشاه اسرائیل در بیت لحم در جنوب اورشلیم به دنیا آمده است . مادر او مریم و پدر خوانده اش یوسف می باشد . آنان به بیت لحم آمده بودند و در همین سفر بود که عیسی متولد شد . در همان موقع سه نفر از مغان ایرانی که ستاره عیسی را در مشرق دیده بودند ، به دنبال آن به فلسطین آمده بودند .

آن مولود مقدس را زیارت کرده و بر وی نیاز بردند و هدایای خود را به او تقدیم داشتند . از کودکی عیسی اطلاعی در دست نیست . همین قدر گفته شده که پدر خوانده اش یوسف در شهر ناصره کار نجاری داشت و عیسی در نزد او این صنعت را آموخت

. برخی گفته اند که اگر پدر واقعی ای یوسف نجار نیست ، پس چرا در انجیل او را پدر عیسی گفته اند ؟ ! بدیهی است که این از تحریفات انجیل است و عدم درک چگونگی ولادت عیسی . عیسی در سن سی سالگی به دست یحیی بن زکریا تعمید یافت . مدتی در نزد او شاگردی نمود . کم کم او به مانند یحیی به موعظه مردم آغاز کرد و در کنیسه های یهود یا در کشتزارها و بازارها برای مردم سخن می گفت . به آنان پند و اندرز می داد و چون روحی قوی داشت ، به قوت ایمان خویش و با نیروی تلقین خود بیماران را شفا می داد و می گفت : بسلامت برو و دیگر گناه مکن ؛ ایمان تو ، ترا شفا خواهد داد . (392) در روایات اسلامی آمده است که مریم و عیسی و یوسف به مصر مهاجرت کردند و دوازده سال در آنجا اقامت نمودند . پس از بازگشت به شام در ناصره سکنی گزیدند و حضرت عیسی تا سی سالگی در آنجا زندگی می کرد . (393) منابع دیگر اشاره دارند که ((مسیح و مادرش و یوسف)) درودگر به مصر کردند . علت مهاجرت ترس از سفاک حاکم بر فلسطین ((هرویس)) بود . (394)

در انجیل متی ، فصل دوم ، آمده است که :

((یوسف نجار در خواب دید که فرشته ها به او گفتند عیسی و مادرش را بردارد و به مصر مهاجرت کند و در آنجا مقیم باشد که ((هرودیس)) از دنیا برود . . و یوسف هم

به مصر مهاجرت کرد))(395)

اما در انجیل برنا با این مهاجرت نیامده است . در این انجیل در فصل سوم و ششم آن ، سخن از مهاجرت عیسی بن مریم و یوسف به یکی از روستاهای بیت لحم و بازگشت آنان پس از مرگ هرودیس به اورشلیم ، می باشد . در فصل ششم تا یازدهم همین انجیل آمده است که : ((عیسی در یکی از قراء تابع بیت لحم متولد شده است)) . (396)

((ارنست رنان)) می گوید : ((مریم و عیسی پس از مرگ یوسف نجار به قانا محل و زادگاه مریم رفتند . عیسی در آنجا نجاری می کرد و هر سال یکبار به زیارت حج یعنی اورشلیم می رفت)) . (397)

در منابع مسیحی آمده است که یوسف نجار با ((مریم عذرا)) از ((ناصره)) به ((بیت لحم)) آمدند تا در سرشماری سالیانه امپراطوری روم شرکت کنند . آنان چون جائی برای اقامت نیافتند ، در کاروانسرائی شب را بسر بردند . در نیمه همین شب بود که عیسی متولد شد . مریم کودک را در ((آخور)) خوابانید و چند روز بعد با نوزاد به اقامتگاه خود شهر ((ناصره)) یکی از شهرهای ناحیه ((جلیل)) بازگشتند . چون شهر ناصره وطن اصلی عیسی است لذا او را ((عیسی ناصری)) و پیروانش را نصرانی و به صیغه جمع ((نصاری)) می خوانند . ولادت عیسی در کاروان سراء و مکان او در آخور از نظر علماء اسلام نادرست است بلکه ولادت او در بیت الحم می باشد .

برخی منکر وجود تاریخی عیسی شده اند . این انکار انگیزه

روانی دارد . اصولا شخصیت های برجسته و بزرگ تاریخ که تحولات و اصلاحاتی بنیادی داشته اند ، مورد شک و تردید قرار می گرفته اند . عیسی نیز به دلیل شیوه پیدایش و رسالت ، مورد تردید برخی قرار گرفته است . حال آن که صرف نظر از تصریحات قرآن کریم مبنی بر وجود ، حضور ، رسالت و سرانجام حضرت عیسی بن مریم (علیه و علی نبینا و آله السلام) ، منابع و شواهد و قرائن تاریخی بسیاری بر وجود تاریخی این پیامبر بزرگ الهی دلالت دارند .

مورّخان یهودی و رومی بر وجود عیسی شهادت داده اند . از جمله : ((یوسف)) نویسنده یهودی که تا سال 90 میلادی می زیسته ، ولادت و ظهور مسیح را تاءیید و تصریح کرده است . ((تامسیت)) مورخ رومی که در سالهای 55 تا 120 میلادی زندگی می کرده ، ظهور عیسی را ثبت کرده است . ((سوئتون)) یکی دیگر از مورخان رومی در کتاب ((سرگذشت قیصر)) شمه ای از احوال مسیح را آورده است . واژه ((مسیح)) در زبان اروپائی ((کریست)) و به یونانی ((کریستوس)) ترجمه شده است .

اصل عبری این کلمه ((مشیه)) و ضبط آرامی آن ((مشیها)) به معنای ((تدهین شده)) می باشد . عمل ((تدهین)) به انسان نیروی خارق العاده ای می بخشد . ((عیسی)) ملقب به ((مسیح)) با روغن مقدس ، تدهین گردید . او از نژاد سامی از افراد خانواده ای یهودی بود . (398)

عیسی در اناجیل

عیسی به عنوان پسر خدا در میان مردم ظاهر می شد .

پیروان اولیه عیسی حواریون نام گرفتند . این عده که چند زن و چند مرد بودند ، در سفرهای تبلیغی عیسی او را همراهی می کردند . عیسی بیشتر اوقات با همراهان خود بحث و تحقیق مشغول بود و با بینوایان سخن می گفت . معجزات خارق العاده زیادی به او نسبت می دهند . او با نفس خو بیماران را (جسما و روحا) شفا می داد .

عیسی می دانست که گفتار او با مخالفت شدید اولیاء دین یهود و نماینده قیصر و سیاست امپراطوری روم مواجه خواهد شد . شهادت عیسی با مشیت الهی صورت گرفت . خداوند مرگ او را در کتب آسمانی پیشین پیش گویی کرده است . عیسی در آخرین سال حیات خود ، پیش از ((عید فصح)) ، هنگامی که در ((اورشلیم)) بسر می برد ، وسط حاکم رومی در حدود سال 29 میلادی دستگیر و به دار آویخته شد . (399)

سه روز پس از دفن ، گروهی از زنان قبر او را خالی از جسد یافتند . با دعای مسیحیان عیسی بار دیگر در میان پیروانش ظهور کرد و به رسولان خود که از بازگشت او در شگفت بودند و گمان بردند که روح او را می بینند ، گفت : دست و پایم را نگاه کنید که من خودم هستم ، زیرا روح گوشت و استخوان ندارد . . . آنگاه از حواریون خوراکی خواست . قدری ماهی بریان و شانه عسل به او دادند و او نزد آنان خوراک خورد . (400)

تعمید عیسی به وسیله یحیی که مبشر ظهور مسیح بود ، انجام گردید

. (401) عیسی سوار بر دراز گوش وارد اورشلیم گردید . (402) در هشت سالگی ختنه شد . او برای اجرای مراسم دینی همیشه به کنیسه ها می رفت و قطعات طولانی از تورات و دیگر صحف انبیاء را حفظ داشت ، یهودیان از روی شگفتی می گفتند که : این شخص هرگز تعلیم نیافته ، چگونه است که کتب را می خواند . (403) حرفه عیسی نجاری بود ، به همین دلیل به کارگران و پیشه وران علاقه خاصی داشت . جز او شش کودک دیگر نیز در خانواده اش بودند؛ چهار پسر به نامهای : ((یعقوب)) ، ((یوسف)) ، ((شمعون)) و ((یهودا)) و چند دختر دیگر . (404)

او تا هیجده سالگی خاموش و ساکت بود ، او شوق فراوانی به مسائل مذهبی داشت ، او قبل از رسالت در جلیلیه ، یا در اورشلیم زندگی می کرد . (405) مریم از روح القدس باردار گردید . او قبل نامزد یوسف بود . یوسف که مردی صالح بود ، مریم را شماتت نکرد . می خواست او را رها کند ، فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شد و گفت : ای داود پسر داود از گرفتن زن خود مریم مترس ، زیرا آنچه بر او گذشته از روح القدس . او پسری خواهد زائید و نام او را عیسی خواهی نهاد . یوسف از خواب بیدار شد زن خود را گرفت و نوزاد را عیسی نام نهاد . (406)

عیسی در عهد عتیق

فلیسین شاله می گوید : در تمام آثار مسیحیت اولیه عیسی یک وجود روحانی معرفی شده است .

یوحنا یکی

از حواریون وی را وجود ملکوتی نشان می دهد و حاضر نیست اعتراف کند که عیسی انسانی بوده که وی با او همراه بوده است . این وجود خیالی یا روحانی و ملکوتی ریشه در عهد عتیق دارد . در کتاب رسالات انبیاء و اشعیا با اشارات عرفانی به این موضوع پرداخته شده است . مارسون عیسی را وجودی روحانی نشان داده و معرفی کرده که از آسمان به زمین آمده و مدتی زندگی کرده و سپس در زمان حکومت پیلاطس به دار آویخته شده است . بیوگرافی متافیزیکی عیسی در قرن دوم میلادی توسط نویسندگان اناجیل سرهم بندی شد . این داستان از کتاب اشعیاء نبی باب 7/14 + 5/1 و کتاب میکاء نبی و سفر داوران 13/5 دیگر کتب انبیاء بنی اسرائیل برگرفته شده است . در این داستان عیسی مردی نیست که به تدریج مقام خدائی یافته ، بلکه خدائی است که به تدریج شکل بشری بخود گرفته است . (407)

در کتاب اشعیاء چنین آمده است که ((عذرا)) همان است که باردار شد و فرزندی بزاد و نام او را ((عماتوئیل)) خواند . (408) در کتاب میکا و کتاب داوران اشارات و تصریحاتی به ماجرای ولادت عیسی و مادرش مریم شده است . (409)

عیسی در قرآن

در قرآن شرح روشن و عاری از هر گونه پیرایه زندگی عیسی بن مریم آمده است . در صفحات گذشته به این موضوع اشاره شد ، اما به دلیل اهمیت موضوع یادآوری دوباره آن مفید به نظر می رسد .

در قرآن کریم از مریم مادر عیسی نفی اتهام شده و دقیقا چگونگی باروری او آمده است

. مریم در کنار یکی از زنان بزرگ جهان انسان قرار دارد ، عیسی ((کلمه)) خداوند است که مریم پاسدار او است ، نام این ((کلمه)) عیسی است ، گفتگوی بین مریم و فرشتگان ، مبین طهارت و عصمت مریم است ، به مریم مژده می دهند که فرزندت نیز از برگزیدگان خداوند است و به او کتاب آسمانی ((انجیل)) داده خواهد شد . قرآن به معجزات عیسی اشاره می کند ، قرآن علاوه بر بیان روشن ولادت عیسی و نبوت او ، رسالت او را تا مقطع زمانی عروج به آسمان تعقیب می کند و نقش حواریون عیسی را بیان کرده است . (410)

کلمه چیست ؟

در عهد عتیق و جدید و قرآن ، ((کلمه)) بکار رفته است . در متافیزیک یونان باستان از کلمه به ((لوگوس)) تعبیر می شده است . در تلقی حکمای موحد یونان ، ((لوگوس)) همان نظام و نیروئی است که بر ((وجود)) احاطه دارد ، احاطه در ((خلق)) و ((نظم)) و ((امر)) . لوگوس در فلسفه الهی یونان به معنای : عقل و نیروی مدبر نیز آمده است . آن گونه که برخی فلاسفه یونانی عقل انسانی را جزئی از عقل کل می دانستند .

در تورات ((کلمه)) له معنای ((غایت و آفریده)) آمده است . (411)

در اناجیل ((کلمه)) به معنای ((تجسید و ظهور)) آمده است . در انجیل یوحنا از ((عیسی بن مریم)) به ((کلمه)) تعبیر شده است : ((. . در ابتدا ((کلمه)) بود ، ((کلمه)) در نزد خدا بود ، و ((کلمه

)) خدا بود ، همه چیز بواسطه او آفریده شد . . . ((کلمه)) جسم گردید و میان ما ساکن شد ، پر از فیض و راستی ، جلال او را دیدم ، جلالی شایسته پسر یگانه پدر . . .))(412) از این قبیل تعالیم در اناجیل زیاد به چشم می خورد . اناجیل ((کلمه)) را ((خدا)) معرفی کرده اند و بعد این ((کلمه)) در ((عیسی)) تجلی پیدا کرده است . مردم هم خدا را دیده اند . (413) این تلقی شرک آلود ناشی از رسوبهای تفکرات دوران بت پرستی اروپا است .

در قرآن نیز عیسی ((کلمه)) نامیده شده است که توسط جبرئیل به مریم القا شده است .

ماجرای تعمید عیسی

در اخبار است که ((یحیی بن زکریا)) ، ((عیسی)) را تعمید داده است . ((یحیی)) از پیامبران الهی در میان قوم بنی اسرائیل است . مادر یحیی از نسل ((هارون)) برادر موسی و از خویشان ((مریم عذرا)) بوده است . ولادت او را شش ماه پیش از ولادت ((عیسی)) نوشته اند . ((یحیی)) در سال یازدهم سلطنت ((تیبریوس)) ، در فلسطین ندا می داد که : ملکوت خدا نزدیک است . و مردم را به توبه دعوت می کرد و در ((نهر اردن)) تعمید می داد . ((عیسی)) از کسانی بود که به دست ((یحیی)) تعمید یافت . ((عیسی)) مجذوب تعالیم یحیی گردیده و چون از غسل تعمید شد ، آوازی شنید . روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده و به آواز می گوید :

تو پسر منی ، از تو خشنودم (! !) . (414)

آیا یحیی ، عیسی را شناخته بود ؟

اناجیل و منابع تاریخی مسیحیت مدعی اند که ((یحیی)) بشارت دهنده ظهور ((عیسی بن مریم)) بوده است . قرآن این ادعا را تاءیید نمی کند ، بلکه یحیی بن زکریا را پیامبری که دارای کتاب بوده معرفی می کند که مدتهای مدیدی حکومت می کرده است .

محققان می گویند : اگر یحیی تعمید دهنده عیسی هم بوده ، او را نمی شناخته است ، زیرا عیسی مانند صدها یهودی دیگر برای غسل تعمید به یحیی مراجعه کرده است . و اگر ظهور مسیح موعود را نزدیک می دانسته ، مردم را برای قبول ظهور او آماده می کرده است . (415)

حواریون ، نبوت و تعلیمات عیسی (ع)

حواریون عیسی

کلام شورانگیز عیسی دلها را بی قرار می ساخت . چهار نفر از ماهیگران کنار دریا وقتی شور کلام عیسی را در خود احساس کردند ، دام ها را رها کرده به دنبال عیسی روان شدند . این چهار نفر عبارت بودند از : شمعون که بعدها پطرس نامیده شد ، اندریاس برادر شمعون ، یعقوب و یوحنا . این چهار نفر از حواریون اولیه عیسی در نخستین ساعات رسالت او محسوب می شوند . عیسی به اتفاق این چهار نفر ، خانه شمعون را در شهر کفرناحوم در ناحیه جلیل ، مرکز خود قرار داد و از همین پایگاه بود که نبوت خود را علام کرد .

شرح حال حواریون عیسی در جای خود خواهد آمد .

نبوت عیسی

و چون روز شنبه به کنیسه آمد ، بر خلاف علماء یهود و کاتبان تورات که با تزلزل با مردم سخن می گفتند ، او با کلامی استوار و متین سخن می گفت . سخنانش از ایمانی نهفته در اعماق وجدان و فطرتها خبر می داد . عیسی روحی قوی داشت و ایمانی استوار و تاءثیر نافذ که با اعجاب مخاطبان ، دوستان و پیروان و دشمنانش تواءم بود .

روح خداوند با من است تا فقیران را بشارت دهم ، او مرا فرستاده تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینائی موعظه کنم . بر خلاف تحریفات و افسانه های اناجیل موجود ، عیسی پیام آور صلح و آزادی انسان است .

چنین پیداست که عیسی در رابطه با ذات واجب الوجود هرگز بحث مستقلی نکرده است . زیرا وجود باری تعالی برای او پیروانش از آفتاب روشن تر بود .

جان ناس می گوید : عیسی از روزی که بدست یحیی تعمید یافت تا آخرین روز عمر خود ، وجود باری تعالی را در قلب خود پایدار داشت . او هرگز در ارائه ادله و براهین عقلی و نقلی در جهت اثبات ذات باری تعالی نکوشید ، چرا که در آن روزگار ایمان به وجود خداوند عمومیت داشته و هیچ کس از او دلیلی برای اثبات وجود خدا نمی خواست . مردم فقط می خواستند بدانند ، خدای متعال چگونه خدائی است و صفات و افعال او چگونه است . عیسی برای روشن کردن اذهان جامعه با ایمان و اطمینان کامل حرف می زد

و می گفت : ملکوت الهی ، ذات قادری است که حاکم بر کل موجودات است . خداوند در طول زمان همواره منشاء حرکات تاریخ بوده است . او وجودی منزه و عادل مطلق است که از مرز خوبی و عدل و خیر کامل جدائی نداشته و سررشته تمام مقدرات افراد بشری در دست قدرت او است . عیسی می گوید خداوند به اقتضای حکمت بالغه خود انسان را آزاد و مختار آفریده ، ولی همچون پدری که تمام وسائل رفاه را در اختیار فرزندش قرار می دهد و آن فرزند تمام این امکانات را در راه خلاف و به عیش و نوش تباه می سازد ، باز هم آن پدر از گناه آن فرزند چشم می پوشد و توبه او را قبول می کند . (416)

تعالیم اخلاقی عیسی

. . . به مرغان هوا نگاه کنید ! نه می کارند و نه درو می کنند و نه جمع آوری می کنند ، پدر آسمانی شما به آنها روزی می دهد . آیا شما به این امر سزاوارتر از مرغان نیستید ؟ (417) پروردگار برای بندگانش خیر محض و لطف صرف است و نسبت به او هرگز نباید شک به دل راه داد . به خدای خود اعتماد کنید ، با قلب مطمئن به یاد او باشید ، پیوسته اشراق نفسانی و نور روحانی را با نماز و دعا جهت خود فراهم سازید . این طبیعت جلوه گاه حق و برهان وجود باری تعالی است . هرگز بدی را نباید با بدی پاسخ گفت . (418) این مطلب را به عیسی نسبت داده اند که گفته است

: ((با شر مقاومت نکنید؛ بلکه هر کس به رخسار است تو طپانچه زد ، دیگری را نیز به سوی او بگردان ، و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و لباس تو را بگیرد ، لباس خود را به او واگذار)) . (419)

در انجیل آمده است که عیسی گفت : حکم نکنید تا بر شما حکم نشود . (420) رحیم باشید همان گونه که پدر شما رحیم است . عفو کنید تا آمرزیده شود ، بدهید تا به شما بدهند ، کمک کنید تا به شما کمک کنند ، به همان پیمانه که می پیمایید ، به شما پیموه خواهد شد . (421) عیسی به کودکان عشق می ورزید و بر اساس محبت با کودکان و گناهکاران و بیگانگان آمیزش داشت و به اطفال برکت می داد . (422) عشق و محبت اساس دین عیسی است . او می گفت : پدر آسمانی مردم را همچون فرزندان دوست دارد ، مردم نیز باید او را چون پدری مهربان دوست بدارند و برادرانه نسبت به یکدیگر عشق بورزند و محبت نمایند . (423) عیسی می گفت : عشق مرز نمی شناسد ، عشق به خدا اساس کار جهان است . نبوت و معرفت از میان می رود ، ولی عشق پایدار می ماند . تنها سه چیز در جهان پایدار است : ایمان ، امید ، عشق . و از همه بالاتر ((عشق)) است . (424)

عیسی می گفت : به دشمنان خود محبت کنید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید . با آنان که از شما نفرت دارند ، احسان کنید و

به هر کس به شما فحش دهد و جفا رساند ، دعای خیر کنید . (425)

عیسی می گفت : آشتی با دشمن ، سازش با رقیب ، مهربانی با عدو ، بخشش و خودداری در برابر بدی و خودداری از داوری درباره دیگران ، آنچه بخود نمی پسندی به دیگران روا مدار . (426)

گویند روزی زنی زناکار را نزد او آوردند تا رجم کند ، گفت : هر کس از شما گناه نکرده است ، اول بر او سنگ اندازد . (427)

عیسی می گفت : انسان خلق نشده تا به او خدمت شود ، بلکه آمده تا خدمت کند و خودش را خدا سازد . (428)

بدون شک پدران شلیته دراز روحانی به تحریف تعالیم حیات بخش عیسی پرداخته اند . آن گونه که در طبیعت روحانیت هر دینی است ، رهبان مسیحی نهضت اصلاحی عیسی را به دل خواه تفسیر و تاءویل کرده و از زمانی که دین عیسی که دین محرومان و مظلومان بود ، دین ظالمان گردید ، دستورالعملهای اخلاقی شگفتی که با کرامت انسانی در تضاد است به آن حضرت نسبت دادند . چنین اخلاقیاتی از توصیه های جباران روم و دیگر دژخیمان بزرگ تاریخ دو هزار ساله مسیحیت است که برای توجیه جنایات و سرکوب توده ها ، کلماتی این چنین رسوا به آن حضرت نسبت داده اند .

معجزات عیسی

عیسی در روزهای یکشنبه ، در کنیسه های شهر مردم را موعظه می کرد و در عین حال به شفای بیماران روحی و جسمی می پرداخت . او در حین ارشاد مردم ، مردی جن زده را شفا داد . (429)

در یکی از روزها مادر زن شمعون حواری را شفا داد . عیسی بر بالین زن رفت و دست او را گرفت و بدین سان بیمار نالان شفا یافت . گروه زیادی از دیوانگان و بیماران را نزد عیسی آوردند ، عیسی بیماران روحی و جسمی را در برابر چشمان تماشاگران نجات می داد و شفا می بخشید .

عیسی به بیماران می گفت : برو و دیگر گناه مکن ، ایمان تو ، ترا شفا بخشید . عیسی از اشتهار و محبوبیت گریزان بود . لذا در هر شهری که جلب توجه بسیار می کرد ، از آن شهر می رفت .

در زادگاه خود ناصره نماند و لذا معجزه ای نشان نداد .

می گفت که : ((هیچ نبی در وطن خود مقبول نباشد)) . (430) عیسی به هر نقطه ای در فلسطین که می رفت ، با ازدحام بسیار مردم روبرو می شد . او یک روز برای ارشاد در کنار مدیترانه مجبور شد به خاطر کثرت جمعیت ، بر قایق نشسته دور از ساحل به موعظه مردم بپردازد . (431) عیسی با دست کشیدن و یا با آب دهان ، بیماران را شفا می داد و به آنان توصیه می کرد که در این باره به کسی نگویند . او یک بار کودک مرده ای را زنده کرد . در اناجیل معجزات بسیاری برای عیسی آمده است . (432)

ملکوت الهی در اناجیل

در اناجیل آمده است که یحیی بن زکریا به مردم می گفت : توبه کنید که ملکوت الهی یا ملکوت آسمان نزدیک است . و با حضرت عیسی در مواعظ خود به

مردم بشارت ملکوت می داد . وقتی قوم یهود از یحیی پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید ، او گفت : اینک ملکوت خدا در میان شما است . و نیز می گفت : شما مردم در ملکوت ابراهیم و اسحاق را خواهیم دید . در انجیل متی آمده است که : ((ملکوت آسمان دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن در آیند ، و چون پیر شوند به کنارش کشند و خوبی ها را از بدی ها جدا کنند . بده به دریا ریخته شوند ، طالحین از صالحین جدا شوند ، بدکاران را در آتش اندازند)) . (433) ملکوت آسمان مردی است که بذر نیکو در زمین خود می کارد و چون شب مردم در خوابند ، دشمن بیاید در میان گندم ، کرکاس ریخته و برود . و چون گندم روئیده و خوشه کند ، کرکاس همه روئیده شود . شاگردانش نزد او آمدند و گفتند : مثل کرکاس را برای ما شرح دهید؛ عیسی گفت : آن که بذر نیکو می کارد ، فرزند انسان است و مزرعه این جهان است و بذر خوب ابنای ملکوت است و کرکاسها فرزندان شریرند و دشمنی که آنها را کاشت ابلیس است . . . ملکوت آسمان گنجی را ماند پنهان شده در زمین که کسی او را یافته پنهان کند . (434)

در انجیل لوقا آمده است : ((مردی را که با عجله می رفت ، عیسی به او گفت : با من بیا . آن مرد گفت : می خواهم جنازه پدرم را دفن کنم .

عیسی گفت : بگذار مرده ها را مردگان دفن کنند ، اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن)) . و نیز در انجیل لوقا آمده است : ((کسی که دست به شخم زدن دراز کرده و از پشت سر نظر کند ، شایسته ملکوت خدائی نیست .))(435)

عیسی از یاران و پیروان خود خلوص کامل و تسلیم محض در برابر ملکوت خدائی را می خواست . بنابراین در اناجیل گاهی ملکوت به معنای قدرت خداوند و گاهی معنویت و زمانی انسان کامل مخلص عاشق دلباخته پروردگار و گاهی پادشاهی در آخرت و حکومت الهی در روز رستاخیز و اطاعت از عیسی در این جهان و صالحین و نیکوکاران آمده است .

تعارض با یهود ، مصلوب زنده

عیسی در تضاد با آئین یهود

تعارض کلامی و اختلاف در تعالیم عیسی با تعالیم یهود ، این نکته را می رساند که این پیامبر با موجودیت عقیدتی و احکام یهوده معاصر خود ، مخالف بوده است .

مخالفت عیسی دقیقا به خاطر تحریف تورات و احکام موسی بوده و این گناه بر گردن روحانیون است که دین ها را تباه می سازند و بندگان خدا را گمراه می سازند . اما در پاره ای موارد تعالیم عیسی دست خوش تحریف گشته و دست استعمار در آن بخوبی دیده می شود . در حالی که تورات دعوت به قصاص می کند و هر گونه ضرب و جرح و قتلی را دارای قصاصی خاص می داند ، عیسی دعوت به سکوت و سازش و صبر منفی می کند : تورات قصاص چشم در برابر چشم ، جان در برابر جان ، و

. . . را توصیه می کند تعلیم می دهد ، ولی عیسی می گوید اگر کسی بر گونه ات نواخت ، طرف دیگر را بگردان تا بزند و این تحریف آشکاری است . یعنی دین عیسی دین مظلوم پرور است و ظالم نواز ! ! از دیگر طرف می بینیم برخی تعالیم عیسی با عقاید و مراسم یهود معاصر در تعارض بوده است . مثلا مسیح نسبت به ((هیکل)) توجهی نداشت و کسانی که مسیحی می شدند ، به هیکل اهمیت نمی دادند . ((عیسی)) شریعت موسی را کافی نمی دانست . عیسی یک روز گفت که این ((هیکل)) را که دست های انسان ساخته ، خراب می کنم و در طی سه روز هیکلی بنا می کنم که انسان آن را نساخته باشد . و می دانیم که یهود به ((هیکل)) احترام بسیار زیادی قائل اند(436)

چنین پیداست که عیسی ، شریعت موسی را کافی نمی دانست . (437) اصول شریعت عیسی تغایر روشنی با اصول یهودیت دارد . مراسم و احکام عبادی دین عیسی نیز با احکام و مراسم و شعائر یهود اختلاف دارد . مراسم و احکام عبادی دین عیسی نیز با احکام و مراسم و شعائر یهود اختلاف دارد . رابطه عیسی با فرقه های منشعب یهودی و قبول عقاید گذشته آنان مبنی بر این که خداپرست بوده اند ، دلیل روشنی بر اختلاف این دو آئین با یکدیگر است .

موارد اختلاف دو آئین

موارد اختلاف آشکار این دو آئین عبارت است از :

1- هیکل یا معبد سلیمان در نزد یهود محترم است و عیسی هیکل را به

رسمیت نمی شناخت .

2- یهود کار در روز شنبه را حرام می داند و عیسی دستور داد کار کنید .

3- یهود طلاق را تحریم کرد ولی عیسی اصلا منکر طلاق است و در دین عیسی طلاق به رسمیت شناخته نشده است .

4- عیسی می گفت آنچه از دهان بیرون نیامده و یا اصولا از انسان خارج نشده ، نمی تواند انسان را نجس کند و این مغایر با احکام طهارت و نجاسات تورات است .

5- در مورد رجم زن و مرد زناکار ، عیسی انجام آن را مشروط به پاک بودن سنگسار کنندگان دانست و به آن فتوی نداد .

6- موسی به قصاص می خواند و عیسی به عفو و گذشت .

7- موسی نفی و تحریم عمل زنا کرد و عیسی تحریم نگاه و نیت فحشا و زنا را .

8- موسی طلاق را به رسمیت شناخت و آن را در موارد مختلف تجویز کرد ، عیسی طلاق را فقط موکول به اثبات زنا کرد و در غیر آن صورت جدا شدن از زن به معنای به زنا انداختن زن است و گفته است که هر کس زن مطلقه ای را نکاح کند ، زنا کرده است .

9- موسی به قصاص جان تو عضو دعوت کرد و عیسی به واگذار کردن رخسار دیگر خود به ضارب فراخواند .

10- موسی نفی قسم دروغ می کرد و عیسی نفی مطلق قسم .

11- موسی به محبت محدود و مشخص دعوت می کرد و عیسی به عشق مطلق و محبت به بشریت .

12- موسی به ختنه جسمی توصیه کرد

و عیسی به ختنه نفسانی .

13- موسی به قربانی حیوانات توصیه کرد و عیسی به گفته پولس ، خود را فدای انسانیت کرد ، و همین کفایت می کند . (438)

14- در اناجیل آمده است که مسیح حامل فیض الهی بود نه واضع شریعت . یوحنا می گوید : ((شریعت از آن موسی بود و راستی و فیض الهی از عیسی))(439)

پولس می گوید : ((خدا را سپاس می گوئیم که زیر بار شریعت نیستیم ، بلکه زیر بار فیض هستیم .))(440)

رسولان و شاگردان ((عیسی)) بر این باوراند که : ما بعد از رسیدن به فیض و ایمان که ناشی از ((مسیح)) است از زیر بار شریعت رها شدیم .

پولس می گوید : ((ما از شریعت آزاد شدیم آن گونه که زن بعد از مرگ شوهرش آزاد شود . (441) شریعت وسیله ایمان است . (442)

بنابراین ((مسیحیت)) بر پایه ((روحانیت)) و ((رهبانیت)) بنا شده است و فاقد قوانین و احکام مدنی جزائی و اجتماعی است ، بلکه بر تعالیم اخلاقی استوار است . بنا به گفته ((حواریون)) در ((اناجیل)) موجود ، ((عیسی)) پیروان خود را به گوشه گیری ، انزوار ، زهد ، تهذیب اخلاق ، تزکیه نفس و . . . دعوت می کرد و تنها نماز و دعای عاری از تشریفات را پیشنهاد کرده است . (443) ازدواج در ((انجیل)) با کم اهمیتی تلقی شده است . در ((انجیل متی)) آمده است که حضرت مسیح مجرد زندگی کرده است . (444)

((پولس)) می گوید : شخص مجرد در امور خدا

فکر می کند و متاءهل در امور دنیا می اندیشد . (445)

عیسی هرگز ازدواج نکرد و لذا پولس هم ازدواج نکرد . عیسی به فعالیتهای اجتماعی روی خوش نشان نداده است . قناعت و گوشه گیری را ترجیح می داد و به پیروانش می گفت در فکر نباشید که چه بخورید و چه بپوشید ، جان از خوراک و پوشاک بهتر است . در انجیل متی آمده است : مایملک خود را بفروش و به فقراء بده ، در آسمان گنجی خواهی داشت . عیسی می گوید : کسی که دارائی خود را ترک نکند نمی تواند شاگرد من باشد . برای سفر توشه و پوشاک برندارید . (446)

عیسی می گوید : چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خداوند شوند ، داخل شدن شتر از سوراخ سوزن راحت تر است تا داخل شدن ثروتمندان به ملکوت الهی . وای بر شما ای ثروتمندان ! زیرا که تسلی خود را یافته اید . وای بر شما سیرشدگان که گرسنه خواهید شد . وای بر شما که الان خفته اید . . . (447)

یادآوری می شود که قرآن کریم به عروج عیسی علیه السلام به آسمان تصریح دارد و تاءکید می کند که نه خداست و نه پسر خدا و نه روح القدس ، بلکه عیسی پسر مریم است و پیامبر خداوند . او را نه به دار کشیده اند و نه کشته اند . بلکه امر بر آنان مشتبه شده است . (448)

عناوین عیسی در اناجیل

((عیسی)) نامی است که مریم مادر عیسی و یوسف نجار از روح القدس دریافت کرده و بر نوزاد گذاشته اند .

در قرآن این پیامبر بزرگ با همین نام یاد شده است . و امروز نیز با همین نام در جهان شهرت دارد . ((مسیح)) یا ((مسیح خداوند))؛ این لقب در ((متی)) یک بار و در ((لوقا)) چهار بار در ((مرقس)) چهار بار ، و در ((یوحنا)) چهار بار آمده است . کلمه ((مسیح)) به معنای تدهین شده یا روغن مالیده شده است که به زبان یونانی ((کریستوس)) ترجمه شده است . ((پسر انسان))؛ و این از جمله عناوینی است که ((عیسی)) خود را با آن معرفی کرده است . ((پسر خدا))؛ یعنی طبیعت لاهوتی عیسی . در اناجیل این عنوان زیاد آمده است .

((خداوند))؛ این عنوان در اناجیل زیاد آمده است .

((نبی))؛ این عنوان در ((یوحنا)) چهار مورد و در ((متی)) دو مورد و در ((لوقا)) دو مورد بکار رفته است . ((پادشاه یهود))؛ این عنوان را قوم یهود برای عیسی بکار برده اند . زیرا یهودیان ((مسیح موعود)) تورات را ((پادشاه)) دانسته اند . البته این عنوان برای نفی نبوت عیسی از سوی یهود و تحقیر عیسی نیز بکار می رود .

((استاد)) ، ((آقا)) و ((معلم)) دیگر القاب و عناوینی است که در ((اناجیل)) برای ((عیسی)) بکار رفته است . گویا حواریون و پیروان اولیه عیسی وی را به این القاب می خوانده اند . (449)

مرگ عیسی در تلقی مسیحیان

اناجیل و منابع تاریخی مسیحیت مدعی اند که عیسی به دست یهودیان به دار کشیده شده است . احبار یهود وقتی دریافتند که عیسی موقعیت آنان را به خطر انداخته و آئین

جدیدی را تبلیغ می کند و عملا مراسم و شعائر رسمی یهود را زیر پا می گذارد ، کمر به قتل او بستند . ابتدا تبلیغات بسیار تندی علیه او راه انداختند و او را به انواع اتهامات متهم کردند . عیسی در حلقه توطئه و محاصره و تعقیب قرار گرفت و مدتها متواری بود . احبار یهود و کارگزاران امپراطور با یکدیگر علیه عیسی و یاران او همدست شده بودند . نویسنده کتاب ((تاریخ مسیح)) می نویسد که : پس از اهانت عیسی به هیکل مقدس از او به حاکم رومی فلسطین شکایت کردند . حاکم دستور داد تا عیسی را دستگیر کردند . اتهام او این بود که با ترویج عقاید باطله ، مردم را گمراه می کند و با احکام یهود به مخالفت برخاسته است . دستگیری عیسی بوسیله نگهبانان یهودی هیکل مقدس صورت گرفت . . . یهودیان ، عیسی را همان شب آورده و بازجوئی کردند و عقاید او را درباره دین یهود جویا شدند . عیسی در زندان بسر می برد و اراذل و اوباش بر او آب دهان می انداختند . پس او را به دادگاه رومی فلسطین تلسیم کردند . حاکم دادگاه در خلوت با عیسی به گفتگو نشست و تحت تاءثیر جاذبه روحانی او قرار گرفت و تصمیم گرفت که او را از مرگ نجات دهد ، او از افکار مردم وحشت داشت و از امپراطور روم می ترسید . چاره ای اندیشید ، دستور داد تا عیسی را آورده تازیانه زدند تا بدین وسیله از خشم مقامات روحانی یهود کاسته شود . سربازان یهودی

هر گونه فرصت نجات عیسی را از حاکم سلب کردند ، آنان تاجی از خار آورده بر سر او نهادند و پیراهن قرمزی بر او پوشاندند ، و او را بر مکان بلندی نشانده و بر او آب دهان انداخته و برای استهزاء به او به عنوان پادشاه یهود سلام می دادند . حاکم اورشلیم تصمیم گرفت عیسی را به حاکم منطقه جلیل تسلیم کند تا به رسم آن زمان ، حکم در منطقه متهم اجرا شود و او در خون عیسی دست نداشته باشد . کلیه حیله های حاکم برای نجات عیسی با شکست مواجه شد ، و بناچار عیسی را دوباره به زندان فرستاد . (450) هنگامی که عیسی را برای به دار آویختن می آوردند ، طبق سنت آن روزگار متهم باید صلیب خود را بر دوش می کشید؛ اما چون عیسی بشدت نحیف و ضعیف شده بود ، نمی توانست صلیب خود را بکشد ، لذا فرد دیگری صلیب او را می آورد . ابتدا به مسیح جامی از شراب دادند تا بیاشامد و او را چشید و نیاشامید ، سپس او را به دار کشیدند . دوستان و دشمنان این وضعیت را تماشا می کردند . مکان اعدام عیسی در خارج از دیوار شهر اورشلیم بود . آن مکان را ((جلجثه)) به معنای ((جمجمه)) می گفتند . (451)

اناجیل از برخورد عیسی با شعائر و مراسم یهود سخن می گویند و تاءکید دارند که همین امر باعث به دار کشیدن عیسی شد : ((عیسی و یارانش چون وارد معبد شدند ، تختهای صرافان و کاسبکاران را واژگون کردند و

کبوتر فروشان و سوداگران را از صحن بیت المقدس بیرون راندند)) . (452)

عیسی فریاد زد : ((آیا مکتوب نیست که خانه من ، جایگاه عبادت همه امتها خواهد بود ، آیا شما آن مغازه دزدان ساخته اید ؟))(453) و با تازیانه هائی از طناب ، کسبه را از جلو معبد بیرون راندند . عیسی شبها به کوه زیتون می رفت که بازداشت نشود . چند روز پیاپی در آنجا وعظ می کرد و مردم به سخنان او گوش می دادند . (454)

اما روحانیون و کاهنان یهود ترسیدند و توطئه قتل او را چیدند . شورای عالی علمای یهود تصمیم گرفت یک نفر بمیرد تا همه طایفه هلاک نشوند . این خبر را به عیسی گزارش دادند .

عیسی خود را آماده مرگ کرد . در آخرین شب زندگی خود مجلسی آراست و برای آخرین بار با یاران خویش غذایی صرف کرد . در این مجلس بود که نان را برکت داد . نان را پاره کرد و به ایشان گفت :

((بگیرید و بخورید که این جسد من است ، و پیاله را گرفت و در آن مایعی ریخت و شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند . گفت : این خون من است که در راه بسیاری ریخته شود .))(455)

اناجیل می گویند که در همین شب فردی به نام ((یهودا اسخریوطی)) او را به ماءموران حکومتی شناساند . جریان اعدام عیسی در اناجیل ، تا حدودی موافق منابع دیگر مسیحی و یهودی است . اناجیل طرفداران عیسی را در روز اعدام بسیار زیاد ذکر کرده اند که

برای او می گریسته اند . در روز اعدام دو نفر از دزدان را نیز با او اعدام کردند .

در هنگام اعدام از زمین تاریک شد . روز اعدام او روز ((عید فصیح)) بود که عید فطیر هم گفته می شود . جسد عیسی شبانه بر دار ماند . فردی به نام ((یوسف)) از کاهنان یهود ، جسد او را در قبری از سنگ که برای خود تراشیده بود گذاشت و سنگ بزرگی بر آن قرار داد و رفت . همه مردم او را ترک نمودند مگر چند تن از زنان که عزاداری می کردند . (456)

عیسای مصلوب زنده می شود

گویا این زنان عزادار از نزدیکان عیسی بوده اند . آنان قبل مراجعت به شهرالجلیل و ناصره برای وداع بر سر قبر عیسی رفتند ولی با کمال تعجب آن را خالی یافتند . آنان در بازگشت صدائی را شنیدند که می گفت : عیسی از قبر برخاسته است . آنگاه پطرس و دیگران ، عیسی را دیدند ، این رؤ یت در شهر جلیل بار دیگر تکرار شد . این حادثه اندیشه و تفکر جدیدی را در آئین مسیح پدید آورد . (457)

قرآن کریم داستان قتل و به صلیب کشیده شدن عیسی را بشدت تکذیب می کند . اناجیل نیز اصرار دارند که عیسی سه روز پس از قتل ، زنده شد و پیروانش او را زنده دیدند . انجیل لوقا می گوید :

((در مان روز قتل ، دو نفر از پیروان عیسی که به روستا می رفتند و درباره قتل عیسی گفتگو می کردند ، ناگهان عیسی را دیدند که به آنان نزدیک

شد))(458) و به ایشان گفت : سلام بر شما ، اما آن دو نفر لرزان شدند .

عیسی به ایشان گفت : چرا مضطرب شدید ؟ دستها و پاهایم را نگاه کنید من خودم هستم . . . .

به ایشان گفت : چیزی خوراکی دارید ؟ پس مقداری ماهی بریان و از شانه عسل به او دادند ، عیسی غذا را گرفت و خورد . از آن پس نیز چند بار عیسی خود را به پیروانش نشان داد و گفت : شما در میان مردم بروید و به انجیل موعظه کنید . (459) اناجیل دیگر نیز چنین مطالبی را نقل کرده اند .

حواریون عیسی

دوازده رسول وفادار

حواریون عیسی به استثنای یهودای اسخریوطی به عیسی وفادار ماندند .

انجیل متی می گوید که در آخرین شب زندگی حضرت عیسی ، همه حواریون دچار لغزش گردیدند ، و عیسی را انکار نمودند ، اما طولی نکشید که از انکار خود دست کشیدند . بهر حال گویا کلیه حواریون وقتی که عیسی دستگیر شد ، او را تنها گذارده ، فرار کردند . فقط پطرس حواری بود که تا آخر با عیسی بود . اما می گویند همین پطرس سه مرتبه عیسی را انکار کرد ، تا آن که آواز خروس برآمد . در این موقع گفته مسیح به یادش آمد که گفته بود : سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد ، تا که خروس بانگ برآرد ، آنگاه دست از انکار برخواهی داشت . (460)

به دوازده شاگرد اولیه عیسی در عربی حواریون گفته می شود که به معنی سپید جامگان است ، زیرا آنان پیراهن سپید بر تن

داشتند . ممکن است کلمه حواری از واژه حواریا در زبان حبشی باشد که وارد زبان عربی گردیده است و به معنای بشارت دهنده است .

در آئین مسیح به حواریون ، رسولان هم می گویند . این دوازده شاگرد یا دوازده رسول ، فرستادگان عیسی برای تبلیغ دین عیسی بوده اند .

اسامی این دوازده رسول از این قرار است :

1- یعقوب بن زیدی .

2- شمعون معروف به پطروس .

3- اندراس ، برادر پطروس .

4- یوحنا برادر یعقوب .

5- فیلیپس .

6- یعقوب بن خلفی .

7- برتولماوس

8- توما .

9- سی عشار

10- یهودای اسخریوطی .

11- شمعون قانونی .

12- یهودا .

یک نفر دیگر را جزء حواریون عیسی دانسته اند :

13- ماتیاس . (461)

حواریون اکثرا از طبقه فقیر و محروم و از طبقات ستمدیده یهود ، ماهی گیران و کشاورزان بودند که دعوت عیسی را لبیک گفتند و به تبلیغ دین

عیسی پرداختند . در اناجیل اسامی این دوازده نفرآمده است . (462)

یهودای استخریوطی همان کسی است که به استاد خودش عیسی خیانت کرد و او را به دشمن تسلیم کرد و لذا در نزد عیسویان ملعون است . (463)

در داستانها آمده است که این شخص را به جای عیسی مصلوب کردند . این مطلب در انجیل برنابا که مورد قبول کاتولیک ها نیست آمده است :

عیسی به آسمان صعود نمود . . . هنگامی که یهودای اسخریوطی به درون خانه ای که عیسی از آنجا به آسمان بالا رفت ، در حال آهنگ لسان و نطق و صورت او شبیه عیسی گردید و او

را به جای عیسی گرفتند . هر چه او گفت : من یهودا هستم نه یسوع ، کهنه و کاتبان و فریسیان قبول نکردند و این باعث شد که امر عیسی بر آنان مشتبه شود . (464)

در دوره حواریون ، مسیحیان از یهودیان فاصله گرفتند و کلیسای خود را با اسلوب تازه ای ساختند .

مسیحیان به تدریج محرمات و تکالیف را کم کردند و آنها را منحصر در حرمت زنا واکل میته کردند . آنان نوشیدن خمر و خوردن گوشت خوک را که در تورات نیز تحریم شده بود ، مباح کردند .

در این دوره بود که پطرس با دیدن رویائی ، دعوت مسیحیت را از انصار یهودیان خارج کرد .

در انجیل متی آمده است : ((وقتی عیسی به شمعون گفته بود : توئی پطروس . . . کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود)) . (465)

چنین تعابیری در اناجیل دیگر نیز آمده است .

با وجود چنین تعابیری ، مسیحیان ، حواریون را رسولان عیسی دانسته و پیام ایشان را پیام الهی تلقی کردند . حواریون نیز بر این باور تاکید داشتند ، آنان ((روح القدس)) را راهنمای خود می شمردند . آنان نبوت پطرس را تاءکید کردند . (466) در انجیل یوحنا آمده است که : یک شب قبل از مصلوب شدن عیسی ، مسیح به حواریون وعده کرده بود که روح القدس را می یابند و روح القدس بعد از او خواهد آمد و همه احکام را تعلیم خواهد داد . حواریون بدنی بهانه برای خود حق دخل

و تصرف در احکام تورات و آئین عیسی را قائل شدند .

تاءسیس کلیسا

حواریون هسته مرکزی دین عیسی را تشکیل دادند و ماءمور اجرای احکام و اوامر الهی و ایجاد حکومت روحانی شدند . ((پطرس)) با چنان ادعا و پشتوانه ای در راءس این تشکیلات قرار گرفت . او ارکان ((کلیسای جدید)) را بنیان گذارد . این کلیسا در وقتی که روح القدس بر آنان نازل شد ، تشکیل گردید . مراسم مذهبی در کلیسا ابتدا به زبان عبری انجام می شد . یهودیان که همچنان به آزار ((حواریون)) و مسیحیان ادامه می دادند ، آنان را ناچار به فرار و مهاجرت از فلسطین کردند . رهبری هسته ها و دسته های مهاجر مسیحی به یهودیه ، ساماریه ، دمشق و . . . با ((پطرس)) بود . برخی از بت پرستان در نتیجه تبلیغات پطرس به دین عیسی گرویدند .

شرح حال پولس

((پولس)) یکی از یهودیان بود به نام ((شالول)) و از دسته ((فریسیان)) بود که از مخالفین سر سخت مسیحیان آن عصر بود و در شکنجه و قتل آنان از هیچ عملی فروگزار نمی کرد . در آن زمان او به دین عیسی گروید . نام او به پولس تغییر یافت . پولس از مروجان پرقدرت و زبردست مسیحیت است . او در پیام خود حقانیت آئین عیسی را طوری بیان می کرد که مورد قبول عامه بود . او با ذکر شواهدی از تورات ، علت انصراف خود از دین یهود را برای مردم توضیح داد . پولس 20 سال تبلیغ کرد . او چند سال مشغول تدوین احادیث و روایات دین عیسی بود . او مسافرتهائی به آسیای صغیر

، یونان ، فلسطین و . . . کرد . یک بار در شهر بیت المقدس دستگیر و به جرم اشاعه عقاید گمراه کننده و ضاله زندانی و به روم اعزام شد . در آنجا قیصر از گناهش گذشت . سفری به اسپانیا ، مقدونیه و جزیره کرت داشت . در آنجا برای بار دوم دستگیر و زندانی و به روم فرستاده شد . در زمان حکومت نرون در سالت 67 میلادی کشته شد . در این هنگام هنوز کلیسای نو بنیاد مسیحی دارای دارای وحدت کامل نبود . پیروان عیسی را گروهی از یهودیان و معدودی از مردم آفریقا ، اروپا ، آزادگان ، بردگان ، توانگران ، فقیران ، دانشمندان و عوام الناس تشکیل می دادند . به عللی که معلوم نیست ، پولس مدتی از سرپرستی کلیسا کناره گیری کرد و ریاست کلیسا به یعقوب برادر عیسی واگذار شد .

یعقوب آداب و احکام توارت را محترم می شمرد .

او به آداب ختنه و تطهیر و . . . باور داشت و می خواست که کلیه مسیحیان این آداب را قبول کرده و انجام دهند .

بین یعقوب و پولس بر سر این احکام اختلاف افتاد . حواریون برای رفع اختلاف بین یعقوب و پولس در سال 49 میلادی جلسه ای تشکیل دادند . روح القدس در آن شورا حضور یافت و نظر پولس را تاءیید کرد(! !) .

در این ایام بود که احکام ختان و طهارت از دین عیسی حذف گردید . هر چند برخی اناجیل ، رفع ختان را به زمان عیسی نسبت می دهند .

پولس اگر چه عیسی را ندید ، اما بعد از قیامش ، روح وی را دریافت و از حواریون هم تنها پطرس و یعقوب را دید . پولس در تشریع آئین عیسی بزرگترین نقش را دارد . او دومین مؤ سس مسیحیت بشمار می رود . همو بود که کلیه اصول و عقاید کلامی و فقهی مسیحیت را تدوین کرد .

پولس در سال دهم میلادی از پدری فریسی بدنیا آمد . چون به شکنجه و آزار مسیحیان می پرداخت ، از آسمان ندا شنید که : چرا بر من جفا می کنی ؟ پس از این مکاشفه بود که به آئین عیسی گروید . او مدعی بود که تعالیم عیسی را از شخص عیسی آموخته است .

پولس در راه آئین عیسی رنجهای بسیار دید .

او خود به شرح این رنجها پرداخته است :

((در محنتها افزون تر ، در تازیانه ها زیادتر ، در زندانها بیشتر ، در مرگها مکرر ، از یهودیان پنج مرتبه تازیانه خوردم ، سه مرتبه مرا چوب زدند ، یک دفعه سنگسار شدم ، سه مرتبه شکسته کشتی شدم (یعنی کشتی ام در طوفان شکست) ، شبانه روزی در دریا بسر بردم ، در سفرهای بادها ، در خطرهای نهرها ، در خطرهای دزدان ، و . . .

در محنت و مشقت ، در بی خوابیها ، بارها درد گرسنگی و تشنگی در روزها ، بارها در سرما و عریانی ، در دمشق والی شهر مرا در زنبیلی از بالای قلعه به پائین پرتاب کرد ، در دستهای مردم و ماءمورین آزار شدم . .

.))

مسیحیان اعتراف دارند که پولس یکی از یهودیان رومی بوده است که در آزار مسیحیان فعال بود . او ناگهان مدعی شد که با دعای عیسی از جنون نجات یافته و می گفت : عیسی مرا لمس کرده است . عیسی مرا به دین خود دعوت کرد و مرا از بدرفتاری با پیروان خود برحذر داشت . عیسی مرا ماءمور تبلیغ دین خود کرد . این داستان در کتاب اعمال رسولان آمده است :

((پولس بربلندی قرار گرفت و جمعیت را به سکوت فراخواند و گفت : ای مردم ، برادران ، پدران ، بشنوید ! من پولس مردی یهودی بوده ام که در طرسوش زندگی می کردم . من از طرف یهودیان ماءمور شدم تا به دمشق بروم و پیروان عیسی را دستگیر کرده ، به زنجیر کشیده ، به اورشلیم بازگردانم تا به عقوبت برسند . و چون به دنبال ماءموریت رفتم ، در طی راه ناگهان نوری از آسمان آشکار گردید که من روی زمین افتادم و آوازی شنیدم که می گفت :

شاول ، شاول ! تو چرا مرا آزار می دهی ؟

من گفتم : ای بزرگوار تو کی هستی ؟ او گفت : من همان یسوع ناصری هستم که تو مرا اذیت می کنی)) .

مسیحیان معتقدند که پولس عقاید رومیان را ((مبنی بر فرزند داشتن خدا)) در میان آئین عیسی گنجانده است و این مذهب توحیدی را از آن حالت اولیه خارج نموده و عقاید شرک و تثلیث را در آن جای داده است .

((جان ناس)) محقق در تاریخ ادیان می گوید :

((پولس

)) یا ((بولس)) که از نظر نژادی یهودی و از فرقه فریسیان است ، از افراد بسیار متعصب این فرقه بود و جامعه مسیحیت او را دومین مؤ سس دین مسیحیت تلقب داده اند .

پولس برای مغلوب کردن پیروان عیسی کوشش فراوانی نمود . (467)

پولس بهرحال مقام ارجمندی یافت . مسیحیان او را برتر و بالاتر از عیسی می شناسند و کلمات و گفتار وی را بالاتر از کلمات عیسی می دانند . سعی دارند تا خیانت بزرگ او را که همانا تحریف دین توحیدی عیسی است ، توجیه و اصلاح نمایند ، حال آن که او مردی یهودی و از دشمنان عیسی و دین او است . تورات پولس را یکی از دروغگویان معرفی کرده است . او به تناقض گوئیهای بسیاری مبتلا شده ، در یکجا خود را یهودی اورشلیمی - طرتوس معرفی کرده و در جائی دیگر خود را رومی می نامد . او دوره سعادت خود را این گونه بیان کرده است که در صفحه قبل گذشت . او مدعی بود که روح عیسی در او حلول کرده و مرکز وحی الهی شده است . مسیحیان واقعی او را فریب کار و دروغگو می دانند . (468)

انجیل برنابا ماهیت پولس را افشا کرده است . در این انجیل بسیار معتبر می خوانیم که پیروان عیسی ، حرفهای پولس را باور نکردند؛ زیرا سوابق او را می دانستند .

اما با پادر میانی برنابا شاگردان او را در جمع خود پذیرفتند . پولس عقایدی متفاوت با عقاید مسیحیان زمان خود داشت .

او می گفت که حقیقت دین عیسی در

باطن فرد مؤ من تجلی کرده است ؛ بنابراین عمل به احکام ضروری نیست ، مرگ عیسی به عصر شریعت پایان داده است ، لذا کلیه احکام تورات منسوخ است و پاک و ناپاک ، حرام و حلال وجود ندارد . سرانجام بین برنابا که معرف او بود با پولس اختلاف افتاد .

((پولس)) در محیطی یهودی - یونانی بار آمده بود و با حکمت یونان آشنائی داشت . او بر این باور بود که عبادت روحانی می تواند بدن فانی و فاسد را جنبه الهی و ازلی دهد . او این عقاید را در تعالیم عیسی وارد کرد . او با عقاید میترائیسم و ادیان اسکندریه آشنائی داشت و تعالیم مسیح را با آنها تفسیر می کرد . همو بود که به عوام مسیحی آموخت که عیسی نه تنها مسیح موعود بلکه فرزند خدا است که خد را در راه نجات انسانها قربانی کرد . او می گفت : شما خود را برای گناه ، مرده انگارید ، اما برای خدا و مسیح ، عیسی زنده است و حیات ابدی به دست خواهید آورد . در مذاهب سری اصولا کارهای زندگی با عبادت و انجام مراسم مذهبی . تواءم است ، در آئین ساختگی پولس عیسی مرکز اعمال می شود که در آن غسل تعمید و مراسم آخرین شام جای رسوم و قربانیهای مذاهب سری را می گیرد .

در مذاهب سری قدیم ، جنبه خدائی یافتن انسان فانی از راه بدست آوردن حکمت و نیل به ابدیت وجود دارد و همین مایه نجات است . پولس این باورها را در مورد عیسی

اعمال کرده است . اصول تعالیم پولس چنین است :

1- مسیحیت یک آئین جهانی است .

2- ثالوث الهی و به دنبال آن الوهیت عیسی و روح القدس .

3- عیسی پسر خدا ، به زمین آمده تا گناه انسان را پاک کند .

4- قیام عیسی از میان مردگان و صعود به آسمان و نشستن در کنار پدر و داوری او . (469)

پولس نخستین کسی است که پایه های الوهیت عیسی را در میان مردم پی ریخت . او می گفت : ((مسیح نجات دهنده ، ملکوت الهی را در زمین مستقر می سازد ، پس از قیام بار دیگر رجعت خواهد کرد ، پس عیسی نجات بخش این جهان و آن جهان است . او خدا است ، موجودی است که قبل از هر کس و هر چیز بوده و همه چیز از او به وجود آمده است)) .

در رساله های پولس نام عیسی با رمز و کنایه بکار رفته ، او می گوید : ((هر یک از ما در باطن خود ممکن است مسیحی باشیم . در نامه ای به کرنتیان می گوید : اگر چه ما مسیح را در جسم شناختیم ولی حال دیگر چنین نیست ، ذات او در خود ما است ، مگر نمی دانید که شما معبد خدائید ، و روح خدا در شما منزل دارد ؟ خدا را در جسم خودتان گرامی بدارید .))

و نیز می گوید : ((وقتی زندگانی ابدی است که انسان خود را روحا با عیسی متصل سازد . عیسی وجودی است ازلی و منزه در عالم صفات . وجودی

است آسمانی که طبیعت ذاتی و الهی دارد . او خود از آسمان به زمین فرود آمد و پیکری انسانی یافت . باز از این مرحله فروتر رفت و اجازه داد که او را به دار بیاویزند تا بار دیگر قیام کند در دست راست پدر خود جلوس نماید و قدرت مطلق زندگی و مرگ را بدست گیرد و جهان را نجات بخشد . لازم بود تا بمیرد ، تا پیوندهای مرگ را در هم شکند . او صورت خدای نادیده است ، نخست تمامی آفریدگان را زاده است)) .

پولس وعده می داد که : ((ایمان به عیسی موجب نجات و رهائی است و با این ایمان یک فرد مسیحی شخصیت خود را به عیسی متصل می سازد . البته تنها اعتقاد قلبی کافی نیست)) .

او ریاکارانه ((تقوی)) را توصیه می کرد .

پولس بر این باور بود که جسم را به صلیب تسلیم نمودن باعث می شود که خداوند در آن جسم تجلی نماید . (470)

مراسم عشاء ربانی

((عشاء ربانی)) یکی از مراسم اعتقادی مسیحیان است . اساس این رسم رابه عیسی نسبت می دهند . در انجیل ((مرقس)) آمده است که :

((در آن وقت که عیسی با شاگردانش مشغول غذا خوردن بودند ، او قرص نانی راگرفت و برکت داد . آنگاه آن را پاره پاره کرد ، به آنها داد و گفت : بگیرید و بخورید؛ این بدن من است . پس جام شراب را گرفته و شکر کرد و به آنها داد . آنان همگی از آن نوشیدند . آنگاه گفت : این همان خون

من است که برای عهد جدید به خاطر جمعیت فراوانی ، ریخته شود)) . (471)

عشاء ربانی همان شرکت افراد در گوشت یا خون شیئی مقدس است که قبل از مسیحیت در اروپا میان بت پرستان رواج داشت .

احترام و تقدیس نان و شراب که فرقه پروتستان آن را عشاء ربانی می گویند ، در دین موسی سابقه دارد و آن مراسم روز عید فصح یا فطیر است که به شکرانه نجات بنی اسرائیل از مصر قربانی می کنند . عیسی نیز چنین داستانی دارد که در بالا ذکر شد . این رسم برجسته ترین مراسم مسیحیان می باشد و به یاد تجدید پیمان با عیسی گرامی داشته می شود . در انجیل یوحنا آمده است که : ((هر کس به من ایمان آورد ، حیات جاودانی یابد ، من نان حیات او هستم . این نانی است که از آسمان آمده تا هر کس بخورد نمیرد . . .)) . (472)

برخی معتقدند که این مراسم از آئین مهرپرستی ایرانیان باستان گرفته شده است . گویا هم اکنون در میان قبائل بدوی استرالیا و دیگر بومیان این رسم در شکل توتمی آن ادامه دارد . آنان نیز در جشنهای مذهبی سالیانه خود برای یک بار از گوشت و خون قربانی می خورند و می نوشند ، تا اتصال با روح مقدس توتم خود یابند . (473)

مراسم عشاء ربانی در حال حاضر چنین است که : بشقابهای تکه فطیر و پیاله های آب انگور را در سر سفره قرار می دهند . کشیش دعای مقدس را می خواند و سپس آنها را میان حاضران تقسیم

می کند . مؤ من مسیحی باید نزد کشیشان به گناهان خود اعتراف کند و مراسم ویژه ای را انجام دهد . (474)

عقاید

1- عیسی پسر خدا

در آئین تحریف شده مسیح باور عامه بر این است که : خدای پدر ، خدای قادر و توانا استکه آفریدگار آسمان و زمین و موجودات است . خدای پسر یعنی ((عیسی)) در دست راست((پدر)) و در بین این پدر و پسر ، روح القدس قرار دارد . یعنی : ((اب + ابن + روحالقدس تثلیث)) .

خدای پسر از آسمان به زمین آمد تا انسان را نجات دهد و خود را قربانی این کار کرد . روح القدس در اعتقادات یهودیان نفحه ای از ((یهوه)) بود . مسیحیان این اعتقاد از یهودیان به ارث برده اند . در باور آن روح القدس گروهی از انسانهای برگزیده را رهبری می کند . برخی اعتقاد داشتند که روح القدس ساخته خدای پدر و پسر است . این باور کار را به اختلاف بین مسیحیان کشاند . (475)

طبق تصویب شورای واتیکان هر کس غیر از این فکر کند کافر است . هر چند در این باب عقاید مختلفی وجود دارد : (476) از دیدگاه یهودیان باستان : عیسی پیامبر و منجی یهودیان است .

فرقه مارسیون عیسی را خدائی می داند که از آسمان برای نجات انسان به زمین آمده است .

رواقیون عیسی را فعل خدا می دانند یعنی همان : کلمه الله . سن ژوستین می گوید : فعل از ذات پدر صادر می گردد که عین ذات او است و مانند پدر ازلی است . در کنار پدر

و پسر ، روح القدس قرار دارد . روح القدس روح و دم خدا است و موجود بزرگی به صورت انسان است . او است که اشیاء را در آب به حرکت در می آورد ، و زمین را پس از طوفان نوح خشک کرده است . (477)

برخی مسیحیان معتقدند که روح القدس لقب فعل است و در قرن چهارم میلادی به صورت شخص شناخته شده ای درآمد . ولی با وجود این هم ذات با پسر گردید ، پدر نه مخلوق است و نه زائیده شده است ، پسر از خدا زائیده شده است ، و روح القدس از پدر و پسر حاصل گردیده است .

پدر و پسر و روح القدس سه شخصیت در یک وجود مجرد است که در ازلیت متساوی و برابراند و تشکیل تثلیث دین عیسی را می دهند . (478)

در انجیل لوقا آمده است :

شمعون مرد صالح و پرهیزکاری بود که در اورشلیم زندگی می کرد . روح القدس بر وی نازل گردید و بشارت داد که تا حضور عیسی خداوند را نبینی نخواهی مرد . و به راهنمائی روح القدس ، خدا به هیکل درآمد و چون والدینش آن کودک را آوردند تا مراسم مذهبی را انجام دهند ، او را شمعون مشاهده می کنند . (479)

عقاید تثلیث در هندوستان سابقه چندین هزار ساله دارد ، مردم آن سامان به عبادت خدایان سه گانه یا اقانیم ثلاثه مشغول بوده اند . تثلیث مسیحیت ریشه های هندی - یونانی نیز دارد . یک محقق غربی می گوید : همان گونه که هنود خدایان سه گانه دارند و بودائیان

نیز خدائی سه گانه یا سه چهره دارند ، عیسویان نیز چنین باوری یافته اند . در عقاید بودائی ((بودا)) خداست و انان برای بودا اقانیم ثلاثه قائل اند : بودی + جنیت + جیفا؛ یعنی : پدر + پسر + روح .

عقاید عامه مردم چین و ژاپن مبتنی بر ((تثلیث)) بودائی است . در عقاید بدویان مصر نیز ((تثلیث)) دیده می شود . مصریان باستان به ((لاهوت الکلمه)) معتقد بوده اند . کلمه پدیده ای است که از خداوند بوجود آمده است . اصل کلمه خدا است . این عقاید سالها پیش از میلاد مسیح در میان مصریان رواج کامل داشته است و بدون شک تثلیث مسیحی یادگار بدویت باستان است . برخی مناطق دیگر باستان عقاید تثلیث گونه ای داشته اند : رومیان نیز چنین عقایدی داشته اند ، مردم جزایر اسکاندیناوی به تثلیث باور داشته اند . افسانه ((کریشنا)) در هند مساوی است با افسانه ولادت عیسی در اصطبل . در عقاید اساطیری هند ((کریشنا)) در آغل گوسفندان متولد می شود . (480)

در اناجیل عقاید تثلیث مختلف است . فقط در انجیل یوحنا سخن از تثلیث است . ((ویل دورانت)) علت این اختلاف را ناشی از تاءثیر پذیری ((یوحنا)) از افکار فلسفی یونان می داند . فلاسفه رواقی یونان بر این باور بودند که چون خداوند خواست مخلوقات را پدید آورد ، موجودی روحانی شبیه خودش یعنی ((عقل اول)) را آفرید و عقل موجودات را خلق کرد . پیروان یوحنا ((کلمه)) را عقل اول دانسته اند که در پیکر عیسی آشکار شد و همان ((کلمه

)) جهان را پدید آورده است . در تلقی بدویان و عقاید بدوی خداوند مانند انسان دارای جسم و خصوصیات مادی بود . عقاید تجسید مسیحیت از اینجا ناشی است . آنان یک نتیجه اخلاقی گرفتند و لذا گفتند که خدا در جسد عیسی ظاهر شده و خود را فدا کرد تا همه گناهان انسان را پاک کند .

جان ناس در این رابطه می گوید : ((ایمان استوار به تجسم خداوند ، عقیده حیات در شخصی عیسی که به عصر و زمان حاضر به وسیله مقدسان سبعه و دیگر عبادات منتقل شده و به ما رسیده است و انجام مناسک دینی در کلیسا از روی خلوص نیت .)) این اصل عام و قاعده کلیه ای است که یحیای دمشقی وضع کرد و صفت خاص کلیساهای ارتودوکس است . در نظر یحیای دمشقی ، مؤ سسات کلیسا اهمیت خاصی دارد؛ یعنی عبادتگاه ها محسوس حیات و لطف الهی است که در روی زمین جلوه گر شده اند . (481)

شهرستانی مولف ملل و نحل می گوید : چون عیسی به آسمان رفت ، حواریون و دیگران دربارها و اختلاف کردند : یک دسته می گفتند عیسی فرو آمده و تجسید کلمه شده است . دسته دیگر می گفتند : به آسمان رفته و به فرشتگان پیوسته است و موجد کلمه شده است .

دسته اول معتقدند که : حلول عیسی در جسد مانند پرتو نور بر جسم شفاف است . برخی گویند : در جسد جا گرفت مانند نقش مهر در موم . گروهی گویند : در جسم آشکار شد مانند ظهور روحانی به جسمانی

. بعضی گویند : لاهوت در ناسوت متدرج شد . عده ای گویند : کلمه با جسد ممزوج شد چون شیر با آب و . . . (482)

2- اعتقاد به وجود فرشتگان و شیطان

در تعالیم عیسی و متون اناجیل و کتب رسولان سخن از وجود فرشتگان و شیطان و ارواح آمده است . در انجیل ((مرقس)) می خوانیم که : ((. . . آنگاه پسر انسان را می بینید که با جلال عظیم بر ابرها می آید و در آن وقت فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد)) . (483) و در انجیل متی آمده است : ((. . . او را به نام ابلیس معرفی کرده است)) . (484) در انجیل لوقا آمده است : ((شیطان می خواهد انسانها را مانند گندم غربال کنند)) . (485) در انجیل مرقس آمده است : ((مردی فرزند مصروع خود را پیش حضرت عیسی آورد که او را شفا دهد . . . عیسی نهیب زد و گفتم ای روح از بدن او بیرون آی)) . (486) همین مطلب در انجیل متی نیز آمده است . (487) همین مطلب در انجیل متی نیز آمده است . (488)

3- بهشت و جهنم

در رابطه با حیات جاودانی مؤ منان در جهان آخرت در اناجیل : متی 29-19/17 + لوقا 18/35 + یوحنا 4/14 + 10/22 + 12/25 + 16/4-47 + 17/2 مطالبی آمده است . در تمام این آیات ، خداوند وعده حیات جاودانی در بهشت را به مؤ منان داده است . در رابطه با عذاب و عقاب بدکاران در انجیل متی 25/26 + رساله 2/1/9 سخن رفته است .

در رساله به رومیان 2/2 آمده است که : ((به هر کس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد : اما به

آنان که با صبر در اعمال نیکو ، طالب جلال و اکرام و بقایند ، حیات جاودانی را ، و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی کنند ، بلکه مطیع ناراستی می باشند ، خشم و غضب بر هر نفس بشری که مرتکب بدی شود)) . (489)

در انجیل متی آمده است : ((جهنم مکانی است که در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود .))(490)

در مکاشفات آمده است : ((جهنم چون دریاچه ای افروخته از آتش و کبریت است که ساکنین آن تا به ابد عذاب خواهند کشید)) . (491)

در انجیل مرقس آمده است : ((آتش جهنم خاموشی ناپذیر است .)) (492) در متی آمده است : ((مردم خطاکار در جهنم سرنگون شوند)) . (493)

((پطرس از قول ((عیسی)) می گوید : ((برای نجات از جهنم اگر دست یا پایت یا چشمت تو را بلغزاند ، آن را قطع کن و قلع نما ، زیرا بهتر از این است که با جسم و اعضاء سالم وارد جهنم گردی ، در آتشی که خاموشی نپذیرد)) . (494)

در انجیل غیر از ((ملکوت)) و نام ((جهنم)) ، کلمه قیامت و روز رستاخیز و زنده شدن مردگان و بیرون آمدن از قبور نیز دیده می شود : ((نیکوکاران از قبور خود بر می خیزند)) . (495)

در اناجیل سخن از بازگشت عیسی از آسمان در آخر الزمان است . و این هنگامی است که جهان را فساد گرفته باشد . در انجیل متی آمده است : ((. . . همه امتها در حضور او گرد آیند و آنها را از همدیگر جدا می کند

آن گونه که شبان میش ها را از بزها جدا می کند . . .))(496) در انجیل لوقا آغاز قیامت و پایان جهان چنین آمده است : ((در آن روزها خورشید تاریک گردد و قمر نور خود را باز گیرد و ستارگان آسمان فرو ریزند)) . پ (497)

4- گناه نخستین آدم و قربانی شدن عیسی

عیسویان بر این باورند که چون آدم در بهشت از درخت ممنوعه خورد ، مرتکب گناه گردید و از جنت بیرون شد . این گناه پدر ، دامن تمام فرزندان او را گرفته است .

و اگر خداوند می خواست تمام فرزندان آدم را به خاطر این گناه به عذاب گرفتار کند ، با رحمت و مهربانی او سازش نداشت .

جان ناس می گوید : ((گناه اولیه)) در آئین عیسی مفهوم ویژه ای دارد : بار این گناه بر دوش بشریت سنگینی می کند و حضرت عیسی آن را به دوش خواهد گرفت . آدم گناه کرد و از بهشت بیرون رانده شد ، فرزندانش سرنوشت تیره ای یافتند ، تا که مسیح ظهور کرد و با خون خود آن گناه ازلی را از دامان انسانیت پاک نمود . این موضوع یکی از مبانی دین عیسی است .))(498)

مساءله فدا در آئین عیسی سالها بعد از مسیح پیدا شد .

گویا متکبر این مساءله پولس معروف باشد . مؤ لفان مسیحی تصریح دارند که این مساءله سالها بعد از عیسی در آئین مسیحیت پیدا شده است . (499) این مساءله بعدها مبنای خرید و فروش گناهان در دستگاه روحانیت مسیح گردید . اعلامیه رسمی کلیسا در این باره که در قرن شانزدهم میلادی صادر

شد ، چنین است :

((عیسی با خون خود که بر روی صلیب ریخته شد ، ما را با خدای آشتی داده وبا قربانی کردن خود خشم خداوند را علیه بشر گناهکار ، تسکین بخشیده است)) . این موضوع مورد قبول کلیه مسیحیان نیست . یکی از کشیشان معروف مسیحی قرن پنجم میلادی گناه اولیه را منکر شد و به آزادی و اراده انسان قائل گردید؛ گناه فردی به دیگران سرایت نمی کند . کلیسا این عقیده را محکوم کرد . (500)

خرید گناهان

در سال 1354 شمسی در سفری به ((ایتالیا)) و توقفی سه روزه در ((رم)) به کلیسای ((سنت پطرز)) رفتم . بنای با شکوه کلیسا که یادگار قرنهای گذشته بود ، اعجاب انگیز می نمود . در داخل کلیسا وضعی را مشاهده نمودم که مبین خرید گناهان از سوی مقامات روحانی کلیسا بود .

کلیسا به موزه ای شبیه بود؛ اجساد پاپ های متوفای گذشته تاریخ مسیحیت در تابوت های زریت . اجساد پاپ ها را مومیائی کرده بودند و کلیه تزئینات و تشریفات دورانشان رامعمول داشته بودند ، جواهر و اشیاء گرانبها بر آنان آویخته بود . گوشه ای دیگر از کلیسا به ((کاباره)) شبیه بود ، و گوشه ای دیگر به یک ((گالری)) از انواع و اقسام تابلوها و . . . در تالار اصلی کلیسا مؤ منان در برابر کشیشهای گوناگون زانو زده و اعتراف می کردند . در گوشه ای کیوسک های ویژه گناهان قرار داشت : در مقابل هر کیوسکی یک کشیش بهشت فروش در انتظار مشتری بود . در این موقع پیر مردی به

همراه همسر پیرش با عجله و شتاب به سوی کیوسک رفتند : گناهکاران در دو طرف کشیش قرار گرفتند . برای این که شرم و حیا مانع اعتراف به گناهان نشود ، پرده ای آویخته شد و اعتراف شروع شد ، اما بسیار آهسته که دیگران نشوند . اندکی بعد ، پیرمرد و همسرش خوشحال و خندان خارج شدند . آنان ورقه ورود به بهشت را در دست داشتند و خود را جزء همسایگان عیسی و مریم در بهشت می دانستند . پیدا بود که عاقبت کارشان در این جهان به خوبی پایان یافته است ! ! (501)

اناجیل

معرفی اناجیل ، رسائل و کتب مسیحیان

بدون شک از دیدگاه اعتقاد ما مسلمانان و بنا به نص قرآن کریم در معرفی انجیل و تورات ، امروزه هیچ کدام از دو کتاب مقدس آسمانی بطور کامل و به گونه اولیه یعنی عاری از تحریف و تغییر و تاءویل وجود ندارد .

آنچه امروز به نام تورات و انجیا در دست است ، ساخته و پرداخته و احبار و رهبان و یهودیت و مسیحیت است . این اناجیل موجود در واقع نوشته هائی است که در طی ادوار مختلف گذشته بدست افرادی نوشته شده است . در قرن چهارم میلادی امپراطوری روم که دین عیسی را پذیرفت ، از میان یکصد و شصت انجیل و رساله و کتب تاریخ که در میان مسیحیان رواج داشت ، فقط بیست و هفت کتاب و رساله را انتخاب کرد که به نام ((عهد جدید)) در برابر ((عهد عتیق)) قرار گرفت . در سال 1046 میلادی انجمن مسیحیان کاتولیک هر گونه شک تردید در آسمانی بودن این کتب

را تحریم کرد .

اینک معرفی هر یا از این اناجیل ، رسائل و کتب

1- انجیل متی .

2- انجیل مرقس .

3- انجیل لوقا .

4- انجیل یوحنا .

5- اعمال حواریون .

6- نامه پولس به رومیان .

7- نامه اول پولس به کرنتیان .

8- نامه دوم پولس به کرنتیان .

9- نامه پولس به گلتیان .

10- نامه پولس به افسیان .

11- نامه پولس به فیلیپیان .

12- نامه پولس به کلسیان .

13- نامه پولس به تسالیان .

14- نامه دوم پولس به تسالیان .

15- نامه پواس به تیموسیان .

16- نامه دوم پولس به تیموسیان .

17- نامه پولس به تیتوس .

18- نامه پولس به فیلیان .

19- نامه پولس به عبرانیان .

20- نامه عام یعقوب حواری .

21- نامه عام اول پطرس حواری .

22- نامه عام دوم پطرس حواری .

23- نامه اول یوحنای حواری .

24- نامه عام دوم یوحنای حواری .

25- نامه سوم یوحنای حواری .

26- نامه عام یهودای حواری .

27- مکاشفات یوحنای حواری . (502)

در میان مسیحیان آنچه بیشتر شهرت دارد همان انجیل اربعه است . فیلیسین شاله می گوید : کتاب مقدس مسیحیان شامل کتب عهد قدیم و جدید است . کتاب عهد جدید به زبان ((یونانی)) معمولی نوشته شده است و دارای عبارات و کلمات ((آرامی)) است .

از نسخ خطی عهد جدید که فعلا در دست است ، قدیمی ترین آن مربوط است به قرن چهارم میلادی که در واتیکان نگهداری می شود . قدیمی ترین ترجمه عهد جدید مربوط است به پایان قرن دوم میلادی که به زبان آرامی در

سوریه است . دو ترجمه قبطی مربوط به قرن سوم و چهارم است و یک ترجمه دیگر در حدود سال چهارصد میلادی پایان یافته است . (503) فلیسین شاله این کتب را ساخته و پرداخته افراد عادی می داند و الهی بودن آنها را انکار می کند . او می گوید که محققان از جمله ارنست رنان درباره عهد جدید تحقیق کرده و آسمانی بودن آن را انکار ورد نموده اند . او می گوید باید دانست که بیش از شصت انجیل موجود است که از آنها فقط چهار انجیل مورد قبول کلیسا می باشد و این چهار انجیل عبارتند از :

1- متی . 2- مرقس . 3- لوقا . 4- یوحنا .

و چرا چهارتا ؟ می گوید : زیرا عدد چهار دارای رمز عرفانی است . (504)

ابوالفدا می گوید : انجیل کتابی است متضمن حالات عیسی از ولادت تا وفات که به دست چهار نفر از حواریون او نوشته شده است :

1- ((متی)) که به زبان ((عبرانی)) در ((فلسطین)) نوشته شد .

2- ((مرقس)) که در ((روم)) به زبان ((رومی)) نوشته شد .

3- ((لوقا)) در ((اسکندریه)) به زبان ((یونانی)) نوشته شد .

4- ((یوحنا)) در ((افس)) به زبان ((یونانی)) نوشته شد . (505)

از میان این چهار انجیل ، از همه مهمتر همان انجیل متی است که از اناجیل عمده بشمار می رود و همه عیسویان بر صحت آن متفق اند . (506)

انجیل برنابا یکی دیگر از کتب عیسویان است که عده ای در صحت آن تردید دارند . انجیل برنابا

در فصل پانزدهم می گوید : ((عیسی آب را شراب کرد . و این معجزه باعث شد که گروهی او را نبی مرسل بدانند)) . (507)

ابوریحان بیرونی می گوید : ((نسخه های انجیل هم مانند تورات دارای اختلاف است . از انجیل چهار نسخه در یک جلد گرد آمده است . . .)) (508)

کتاب مقدس از 66 کتاب تشکیل شده در دو قسمت : عهد عتیق و عهد جدید؛ عهد قدیم شامل 39 کتاب و عهد جدید شامل 27 کتاب است .

کتاب مقدس شامل هزار و یکصد و هشتاد و نه باب و بیش از سی و یک هزار آیه است . میان نخستین و آخرین مؤ لف این کتابها هزار و پانصد سال فاصله بوده است . نویسندگان کتاب عبارت بودند از : پادشاهان ، وزیران ، طبیبان ، واعظان ، ماهیگیران ، چوپانان ، و . . . عهد عتیق به دست سی نفر و عهد جدید توسط هشت رسول نوشته شده است . (509)

عقیده اکثر بر این است که انجیل مرقس بر دیگر اناجیل مقدم است . برخی محققان مسیحی انجیل مرقیون را بر سایرین مقدم می دانند . این انجیل احتمالا در سال 134 میلادی در یونان تاءلیف شده است و پس از دو یا سه سال بعد انجیل مرقس نوشته شده است و در روم انتشار یافته . ولی چون مؤ لف مرقس یهوه و پدر را یکی می داند ، آن را بر انجیل مرقیون مقدم نموده اند . ((انجیل یوحنا)) در حدود سال 140 میلادی نوشته شده . در این انجیل ((یهوه)) در ((پدر)) حلول کرده

است . در حدود سال 150 میلادی ((انجیل لوقا)) تاءلیف شد . کتاب ((اعمال رسولان)) مورد اختلاف است . برخی آن را از تاءلیفات یکی از پیروان اولیه عیسی می دانند محققان اروپائی مؤ لف اعمال رسولان را یک نفر نمی دانند . و نیز انتساب رسائلی که از طرف کلیسا به ((یعقوب)) و ((پطرس)) و یهودا و یوحنا نسبت داده شده ، مورد قبول پژوهندگان قرار نگرفته است . (510)

معرفی اناجیل اربعه

1- انجیل مرقس ؛

قدیمی ترین و کوتاهترین انجیل است در شانزده باب . به احتمال قوی در حدود سالهای 65-70 میلادی در انطاکیه شام نگاشته شده است .

در این انجیل ، حوادث زمان جوانی عیسی از هنگام تعمید او نوشته شده است . در این انجیل آمده است که حضرت عیسی پسر انسان است و در موقع تعمید به فرزندی خداوند برگزیده شده است . او مسیح حقیقی می باشد . مرقس در حدود سال 75 میلادی کشته شد . مادر مرقس که مریم نام داشت ، در اورشلیم می زیست . (511)

2- انجیل متی ؛

این انجیل از روی دو انجیل مرقیون و مرقس در انطاکیه نوشته شده و مشتمل بر 27 باب است . در این انجیل درباره عیسی آمده است که : عیسی همان ((مسیح)) است که رسولان یهود از آمدنش خبر داده اند . مرگ متی در سال 79 میلادی در حبشه بوده است . ((متی)) انجیل خود را به زبان آرامی نوشت . اگر چه امروزه از نسخه آرامی آن چیزی در دست نیست ، اما ترجمه یونانی آن موجود می باشد . (512)

-3

انجیل لوقا؛

لوقا مردی طبیب بود و در یونان به کار مشغول بود . او با ((پولس)) دوست بود . انجیل او مشتمل بر 24 باب است . در آن از حلول خداوند در پیکر ((عیسی)) و دوشیزگی ((مریم عذرا)) و تولد خارق العاده ((عیسی)) سخن رفته است .

((لوقا)) انجیل خود را به زبان یونانی برای قوم یهود نوشت . این سه انجیل بین سالهای 60 تا 75 میلادی نگاشته شده است . (513)

4- انجیل یوحنا؛

این انجیل در بردارنده وقایع مهمی است که در اناجیل ثلاثه دیده نمی شود و مشتمل بر 21 باب است .

این انجیل در سالخوردگی یوحنا و در شهر ((افس)) در آسیای صغیر نوشته شده است . در این انجیل تاءکید بر الوهیت عیسی شده و او را کلمه و فرزند پدر دانسته است . و تاءکید می کند که عیسی نه از خون و نه از مردم بلکه از خدا متولد شده است . تاءلیف این انجیل را در حدود سال 140 میلادی گفته اند . (514)

تاتیان نویسنده سریانی از مردم بین النهرین در حدود سال 170 میلادی این چهار انجیل را با اختلاف روایاتش روی هم گذارده و یک انجیل جامعی به نام دیاتسرون)) یا ((توافق الالحان)) نوشت . این انجیل تا دو قرن در کلیساهای سریانی تنها کتاب مقدس بود ، تا این که تئودور اسقف انطاکیه دستور داد همه نسخه های آن را بسوزانند . اناجیل اربعه تاکنون به هشت صد لهجه و زبان ترجمه شده است . (515)

5- انجیل برنابا؛

برنابا یکی از حواریون مورد اعتماد عیسی بوده است .

اعتبار او در میان دیگر حواریون و پیروان عیسی در حدی بود که به توصیه و تاءئید او پولس معروف (که ذکرش گذشت) را در جمع خود پذیرفتند . متون موجود این انجیل هماهنگی های زیادی با روایات اسلامی و از جمله با قرآن دارد . در این انجیل دین عیسی مقدمه ای بر دین اسلام معرفی شده و صریحا در آن سخن از نام پیامبر اسلام به میان آمده است . و این امر باعث شده که کلیسای رسمی مسیحیت آن را تحریم و ممنوع اعلام نماید . این انجیل قرنها ناپدید بود و در قرن شانزدهم میلادی اسقف ((فرامرنیو)) ، یک نسخه از آن را که به زبان رومی بود ، از کتابخانه ((پاپ اسکوتیس پنجم)) بدست آورد . با مطالعه این انجیل بود که او به اسلام گروید .

در اوائل قرن 18 میلادی نسخه اسپانیولی به انجیل بدست آمد که توسط دکتر منکهوس به زبان انگلیسی ترجمه شد . این انجیل به زبان فارسی و عربی ترجمه شده است . در این انجیل سخن از ظهور اسلام و پیامبر این دین و نفی تحریفاتی که درباره عیسی معمول شده ، رفته است . این انجیل می گوید که عیسی کشته نشده و کسی که مصلوب گردید ، همان یهودای اسخریوطی بود و نه حضرت عیسی . این انجیل نزدیکترین متن موجود به تعالیم عیسی (علی نبینا و علیه السلام) می باشد . در این انجیل از خرافات و افسانه ها و دکان گناه خریدن و بهشت فروختن پدران روحانی خبری نیست . (516)

نام اصلی ((برنابا)) ((یوسف)) یا

((یوسی)) بوده است و شاگردان عیسی وی را برنابا می گفتند؛ یعنی فرزند وعظ و تبشیر . او از سبط لاوی و از اهالی قبرس بوده است . شغل او کشاورزی بوده که تمام املاک خود را فروخته و به شاگردان عیسی تقدیم داشته است . رسولان ، برنابا را به انطاکیه برای ارشاد و هدای مردم فرستادند . (517)

جلاسیوس پاپ که در سال 492 میلادی به ریاست روحانی کلیسا جلوس کرد ، دستور داد که تعدادی از کتابهای عهد جدید بکلی از میان برداشته شود؛ از جمله این کتب انجیل برنابا بود . تا قبل از تجزیه و انشعاب در مسیحیت یعنی عصر پروتستان ها ، اناجیل و کتب مذهبی مسیحیت فقط در انحصار روحانیون بود و عامه مردم از آنها بی اطلاع بودند . از آن پس این انجیل به فراموشی سپرده شد .

در سال 1813 میلادی یکی از علماء فرقه پروتستان در کتاب خود از این انجیل یاد کرد . یکی از مترجمان انگلیسی قرآن در مقدمه خود بر ترجمه از این انجیل نیز یاد کرده است .

نسخه اسپانیولی این انجیل در 420 صفحه می باشد . ترجمه انگلیسی آن از روی همین نسخه صورت گرفته است و ترجمه عربی آن از روی ترجمه انگلیسی صورت گرفته و در مصر چاپ شده است . (518)

اناجیل غیر رسمی دیگری در دست است

1- انجیل دیگری از ((متی)) که شرح حال مریم و عیسی است و در سال 1832 میلادی در پاریس چاپ شد .

2- انجیل نیکودیم که در قرن 16 میلادی در اروپا چاپ شد .

3- انجیل صفوله منسوب به پطرس قدیس به

زبان یونانی تاءلیف شده است .

4- انجیل مارسیون ، که مارسیون رومی در نیمه اول قرن دوم میلادی نوشته است و در آن زمان رواج داشته است ، که اکنون اصل آن نیست و برخی مطالب آن در کتب مسیحیان آمده است . عقاید مارسیون مورد قبول کلیه مسیحیان نبود .

5- انجیل توماس که در قرن شانزدهم میلادی در آلمان چاپ شد . (519)

انجیل در قرآن کریم

قرآن کریم کتاب مقدس آسمانی اسلام در بیان گذشته ادیان آسمانی سلف از جمله آئین آسمانی عیسی ، ضمن معرفی شخص عیسی از ولادت تا عروج به نفی کلیه اتهامات و تحریفاتی که روحانیت مسیح در حق آن حضرت روا داشته اند ، از کتاب آسمانی او انجیل یاد کرده است . قرآن کریم ، انجیل عیسی را آسمانی و الهی معرفی کرده که برای هدایت مردم نازل شده است .

در بسیاری موارد تورات و انجیل ، در قرآن در کنار هم آمده اند و تصریح می شود که در تورات و انجیل ، بشارت ظهور اسلام و پیامبر آن داده شده است . آیات 3 و 48 و 65 سوره آل عمران ، 46 و 66 سوره مائده ، 157 سوره اعراف و 111 سوره توبه ، نمونه هائی از یادآوریهای صریح قرآن از انجیل می باشند .

اختلاف در اناجیل اربعه

محققان بر این عقیده اند که بین اناجیل متی و مرقس لوقا با انجیل یوحنا اختلاف بسیاری است . اما بین آن سه انجیل یاد شده نزدیکیها و هماهنگیهای بسیاری وجود دارد و لذا آن سه انجیل را انجیل جامع نامیده اند .

در اناجیل جامع دوره تبلیغ عیسی فقط یک سال است . ولی در انجیل یوحنا سه سال آمده است .

در اناجیل جامع اقدامات عیسی در شهر جلیل (ایالت قدیمی فلسطین) گسترش می یابد ، در صورتی که در انجیل یوحنا ، اقدامات عیسی در

یهودیه بوده است . ولادت معجزه آسای عیسی در انجیل مرقس وجود ندارد و تبار عیسی را به داود می رساند ، در صورتی که

در انجیل متی 1/16 و انجیل لوقا 3/28-23 چنین نیست . اختلاف در تاریخ ولادت عیسی نیز در این دو انجیل مشهود است . اختلاف در رسالت عیسی نیز مشهود است . همین اختلافات نشان می دهد که اناجیل موجود ساخته قلم و فکر بشری است . سلسله نسب عیسی در انجیل متی از ابراهیم به یوسف نجار می رسد . و این تعارض آشکار با دیگر اناجیل است که عیسی را فرزند مریم باکره می دانند . انجیل لوقا سلسله نسب عیسی را از نسل هارون می دانند . اختلاف در نسب ، ولادت ، مکان ولادت ، رسالت ، مدت رسالت ، سرنوشت نهائی عیسی و . . . در کلیه اناجیل مشخص است . (520)

انجیل برنابا نیز با دیگر اناجیل اربعه اختلاف اساسی دارد . علاوه بر مواردی که ذکر شد ، در موضوعات زیر نیز اختلاف اساسی دارد :

1- الوهیت عیسی و پسر خدا بودن او را انکار کرده است .

2- ابراهیم خلیل ، اسماعیل را به قصد قربانی به مذبح آورد نه اسحاق را .

3- ((مسیح موعود)) ، یشوع یا عیسی نیست ، بلکه ((احمد قرآن یا ((محمد ص)) است که در دیگر اناجیل ((فارقلیط)) آمده است .

4- عیسی مصلوب و مقتول نشد ، مقتول و مصلوب یهودای اسخریوطی بود . (521)

تحریفات در اناجیل

در انجیل یوحنا آمده است که : ((در شهر قانای جلیل عروسی برقرار بود ، عیسی در آن جشن شرکت کرده بود ، شاگردان خود را نیز به همراه داشت . چون شراب عروسی تمام شد ، مادر عیسی به او گفت :

مجلس شراب ندارد . عیسی به مادرش گفت : ای زن مرا با تو چه کار است ، ساعت من هنوز نرسیده است . مادرش مریم به نوکران گفت : هر چه دستور داد انجام دهید . در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود قرار داده بودند که هر کدام گنجایش دو یا سه کیل داشت . عیسی به آنان گفت : قدح ها را از آب پر کنید . آنان قدح ها را لبریز کردند . سپس به آنان گفت : الان بردارید و نزد رئیس مجلس ببرید . رئیس مجلس آن آب را که شراب شده بود بچشد و ندانست که از کجا آمده است . فقط می دانست که نوکران آب را از چاه کشیده اند . . .)) . (522) و می دانیم که انبیاء الهی برای مبارزه با فساد و تباهی و عوامل آن آمده اند ، حال آن که در این انجیل ، عیسی ، شراب می سازد ! !

در ((انجیل یوحنا)) آمده است که ((عیسی)) از اجراء احکام الهی خودداری کرد : ((عیسی در جمع شاگردانش نشسته بود ، در این موقع گروهی ، زنی را که مرتکب گناه شده بود آوردند . در تورات حکم آن گناه رجم بود . عیسی به آنان گفت : هر کس از شما گناهکار نیست ، حکم را اجرا کند . گناهکاران همه رفتند ، عیسی ماند و آن زن . عیسی به آن زن گفت ، کسی علیه تو فتوائی ندارد ؟ زن گفت : نه .

عیسی گفت : بنابراین من هم بر تو

فتوائی ندارم ، برو و دیگر مرتکب گناه مشو)) . (523) در صورتی که اناجیل دیگر مدعی اند که عیسی گفته است : ((آمده ام تا احکام تورات را در میان مردم زنده کنم . گمان نکنید که آمده ام تا تورات و صحف انبیاء را از میان بردارم و یا از کار اندازم و باطل سازم ، بلکه آمده ام تا آنها را در جامعه رواج دهم . . .))(524)

نقش کلیسا در مسیحیت

کلیسا در ادوار مختلف تاریخ

کلیسا در قرن اول میلادی عبارت از انجمنی بسیار ساده بوده که گروهی از مسیحیان در آن از رجعت عیسی با یکدیگر گفتگو می کردند . در همین انجمن به احوال فقرا و یتیمان نیز رسیدگی می شد . این انجمن رنگ سیاسی - حکومتی نداشت .

با گذشت زمان و رسمیت یافتن آئین عیسی در دربار امپراطور روم ، روحانیت مسیحی شکل گرفت کلیسا را به عنوان پایگاه اجتماعی اقتصادی خود بنیان گذارد .

در ادوار اولیه مسیحی در مراکز مسیحی نشین چنین انجمنهائی برای اجتماع مؤ منان فراهم شد .

در سال 160 میلادی در روم و یونان و . . کلیساهائی ساخته شد . به کلیسای اول روم که تحت ریاست عالیه قرار داشت ، عنوان کاتولیک داده شد . کلیسای روم معبد جامع مسیحیان قرار گرفت و مرکزیت یافت . اختلاف فرقه ای در مسیحیت باعث شد تا همه مسیحیان جهان این کلیسا را برسمیت نشناسند .

کلیسای کاتولیک خود را تنها نماینده رسمی مسیحیت در جهان معرفی می کرد و می کند . بر این اساس کلیساهای کاتولیک سراسر جهان وابسته به این کلیسا

هستند . کلیسای کاتولیک رسالت جهانی خود را ((خدمت و الفت و اتحاد)) اعلام کرد . (525)

کلیسا در معنای یونانی آن عبارت از هیئت جامعه عیسویان است . این معنای لفظی ناشی از حقیقت معنوی اولیه انجمنهای قرن اول مسیحی می باشد . چیزی که از آن پس به تدریج معنای خود را از دست داد و به صورت دکان روحانیون مسیحی درآمد .

همان طور که گفته شد ، در حوزه هر یک از شهرها ، کلیسا مجمع کوچکی بود که از سیستم یونانی الهام گرفته بود؛ این مجمع ها دارای دو نوع رئیس بود . رئیس تبلیغات و ارشاد افراد در امور اخلاقی و دینی و حل اختلافات داخلی ، این مسئول را کشیش می نامیدند . مسئول دوم کلیسا در امور مالی و تقسیم هدایا و نذور و . . . در میان فقرا و مساکین مسئولیت داشت که به وی ((دیاکر)) گفته می شد .

ریاست کل با ((اسقف)) یا ((دوک)) که امروز ((خلیفه)) نامیده می شود ، بود .

به گفته محققان اساس دین مسیح در کلیسا نهاده شد و کلیسا یا اکلیسا از شکل ساده اولیه به یک سازمان عریض و طویل درآمد . (526)

روحانیت مسیح

روحانیت پدیده ای است که در پی هر نهضت اصلاحی - دینی بوجود می آید . و دین عیسی از این روند تاریخی جدا نیست . روحانیون دین عیسی که به تعبیر قرآن رهبان نام دارند ، در تحریف دردناک آئین توحیدی او سخت کوشیدند و آنچنان چهره ای از مسیح و دین او ساختند که پشتوانه استعمار غرب در غارت

شرق و وسیله تزویر و فریب و جهل و جور پدران روحانی گردید .

پاپ چه صیغه ای است ؟ !

پولس کذاب ، این یهودی مکار و نفوذی و تالی تلو کعب الاحبار یهودی در اسلام ، به دین عیسی درآمد تا فاتحه آن را بخواند و براستی که فاتحه را خواند . در اسلام نیز بنیانگذار روحانیت کعب الاحبار یهودی است . او نخستین امام جمعه ، مفسر و مورخ و محدث و همه کاره اسلام خلافت در عصر عثمان بود . ((پولس)) نیز ((پاپ)) را تراشید و در قلب دین عیسی فرو کرد . همو بود که در کلیسای رسمی روم این لباس را بر تن کرد و ((پاپ)) شد . پس از او این سمت برای رئیس کلیسا تا به امروز باقی مانده است . امروز سنت سیئه پولس در سیره پاپ اعظم واتیکان ، مسندنشین کلیسای ((سنت پطرس)) ، نمودار است .

گفتیم که در ابتدا ((کلیسا)) کارش اداره امور مذهبی ابتدائی بود و در کلیسای اولیه کشیش ها و اسقف ها فعال بودند . در هر یک از کلیساهای آسیای صغیر در آغاز سه مقام وجود داشت : 1- دیکانها ، 2- خادم ها ، 3- پریسترها . پس از پیدایش کلیسای کاتولیک ، پاپ در راءس آن قرار گرفت و سلسله مراتب جدیدی پدیدار شد . این سلسله مراتب عنوان روحانیت مسیح بخود گرفت . در سال 1870 م روحانیون کاتولیک اعلام کردند که : پاپ مصون از هر گونه اشتباه و خطا است . سلسله مراتب روحانیت مسیح در کاردینال ها ، اسقف ها و کشیش ها خلاصه می

شود . بزرگ کشیشان در هر شهری ریاست مطلقه دارد . اسقف بزرگ را رئیس اساقفه گویند . از میان رؤ سای اساقفه ، پنج نفر مقام والائی دارند .

در ابتدا به هر یک از اساقفه لقب ((پاپ)) می دادند . اما در زمان گری گوار هفتم این لقب به رئیس اساقفه روم اختصاص یافت . (527) پاپ ریاست عالیه جهانی کلیسای کاتولیک را گرفت . پاپ دارای قدرت الهی است ، یعنی نماینده خدای پدر و خدای پسر در زمین . او نیز ولایت مطلقه بر مؤ منان مسیحی دارد . تاریخ نشان می دهد که این قدرت الهی پاپ در واقع قدرتی است که امپراطوری روم به پاپ تفویض کرد و با حاکمیت روحانی - سیاسی پاپ ، قرون وسطی و تفتیش عقاید و استبداد مذهبی ، هزار سال بر اروپا و سراسر جهان مسیحیت سایه افکند . و اگر ((رنسانس)) نبود ، این بلیه بزرگ ، بشریت را تهدید به نابودی می کرد .

قبل از این که پاپ مصون از خطا اعلام شود ، رسوائی های اخلاقی بسیار ببار آورد . روحانیت مسیح دین و دانش را در انحصار دارد . از قرن 13 میلادی خواندن کتب مقدس بدون اجازه روحانیون ممنوع شد . هر گونه چون و چرائی در انجام تصمیمات روحانیون ممنوع است . اصل تعبد و تحقیق بر عامه مسیحیان حاکم است . چشم گشودن و آزادی فکر و اندیشه و تحقیق و . . . حرام است و مرتکب آن کافر و ملحد اعلام می شود . عقاید رسمی مورد قبول ، فقط عقاید

بخشنامه ای کلیسای مرکزی است .

کشیش شخصیت پاپ و پرستش او از پدیده های کلیسای کاتولیک است . پاپ دارای مقام مافوق بشری است .

کلیساها با معابد هندوان و یونانیان و رومیان قدم و جدید فرقی ندارد و معبد تصاویر و اشکال گوناگون شده است . آمرزش گناهان و فروش نقدی و قسطی بهشت ، رسالت بزرگ کلیسای کاتولیک است .

سیادت سیاسی پاپ بر جهان ، قرنها ادامه داشت . در سال 1205 میلادی بین پاپ سوم و پادشاه وقت انگلستان اختلاف افتاد و شاه به دستگاه روحانیت حملات شدیدی کرد . پاپ او را تکفیر نمود . پادشاه ترسید و نوشت : ((ما را سروش غیبی این گونه خبر داد که کشور انگلستان و ایرلند را به عیسی و حواریون و پاپ و جانشینان کاتولیک او داده ایم . ملت بداند که از این به بعد حکومت بر این کشور را از طرف پاپ و مقام روحانیت به عنوان نایب السلطنه ، در دست خواهیم داشت .

نظر ما بر این تعلق گرفت که روحانیت هر سال در دو نوبت و هر بار هزار لیره انگلیسی از ما دریافت دارند . و اگر ما و یکی از اعقاب ما با مدلول این قرار داد مخالفت کنیم ، از حق سلطنت بر این کشور برای همیشه محروم خواهیم بود)) . (528)

در سال 1705 میلادی هانری چهارم امپراطور آلمان به علت بی اعتنایی به فرمان پاپ هفتم تکفیر شد و از مقام خود خلع گردید . اعلامیه پاپ علیه او چنین است :

((من به نام خدای متعال : اب + ابن +

روح القدس پادشاهی را که احترام کلیسا را نگاه ندارد ، از حکومت بر آسمان ایتالیا ممنوع می دارم)) .

کار به جائی رسید که هانری چهارم لباس توبه پوشید و به حضور پاپ آمد . ولی پاپ سه روز بها و اجازه ورود نداد . پس از سه روز توبه او را قبول کرد .

فیلیپ اول در سال 1094 میلادی به وسیله پاپ اوربن دوم تکفیر شد .

در سال 1140 میلادی ، لوئی هفتم توسط پاپ اینوسال دوم تکفیر شد .

در طی دوره قرون وسطی و حاکمیت استبداد مذهبی کار پاپ مذهبی کار پاپ و روحانیت مسیح و تکفیر و تحریم بود و چه قصابی ها که نکردند و میلیونها انسان آزادی خواه و حق جو و دانشمند را اعدام و شکنجه که نکردند .

پاپ و روحانیت پس از اقتدار سیاسی جان ملت ها را به لب رساندند . آنان دستگاه گسترده تفتیش عقاید و افکار دایر کردند و کلیه مخالفان فکری عقیدتی خود را با فتوای دین به نام خدا و مذهب اعدام و سر به نیست کردند . نویسنده کتاب ((علم و دین)) می گوید : در این دوره سیاه ((پنج میلیون)) نفر به جرم فکر کردن و سرپیچی از فرمان پاپ به دار زده شدند ، گروه بسیاری را در سیاه چالهای تاریک و مربوط روم و . . . زندانی کردند ، از سال 1481 تا 1499 میلادی یعنی در طی 18 سال به دستور دادگاه تفتیش عقاید ، 10220 نفر را زنده سوختند ، 6860 نفر شقه کردند و 97023 نفر را

در زیر شکنجه کشتند . (529)

رهبانیت دین عیسی

در ادیان و مذاهب هند و چین و ژاپن مشخصا به رهبانیت و ریاضت جوهری آنها اشاره شد . جان ناس معتقد است که رهبانیت از مصر سرچشمه گرفته است و در مسیحیت راه یافته است و منشاء رهبانیت را در برخی کلمات پولس معروف جسته است . او می گوید : چون آئین مسیحیت دین رسمی امپراطوری روم گردید ، طولی نکشید که روش و اصول رهبانیت در آن مذاهب راه یافت و بسرعت گسترش پیدا کرد . در ابتدا برخی از افراد که به گفته های پولس ایمان داشتند ، سخنان او را که می گفت :

پیروان عیسی از زن و مرد شایسته است که مجرد زندگی کنند و ازدواج ننمایند و قطع علاقه از اجتماع ننمایند و . . . باور کردند . او خود این روش را اختیار کرد . پس از او آنطونیوس قدیس از مردم مصر ریاضت را پیشه کرده ، عاقبت سر به بیابان نهاد و عزلت گردید و او در دیر به نماز و روزه پرداخت . . . پس از اندک زمانی شهرت افتاد که تنهائی و عزلت موجب دیوانگی است . از این رو در جامعه مسیحیان قبطی مصر روش عزلت دستجمعی و زندگانی مشترک راهبان به ظهور رسید و موجب بنای دیرهایی در جنوب کشور مصر گردید که در آنجا گروهی از مرتاضان تارکان دنیا تحت ریاست بزرگان راهبان زندگانی منظمی که اوقات را عادلانه بین ریاضت و عبادت کار و مراقبت تقسیم کرده بود ، پیش گرفتند .

این اسلوب دستجمعی از مصر به خارج سرایت

کرده ، و در تمام شام و آسیای صغیر نیز رواج یافت . . . این سبک رهبانیت دوامی نیاورد ، ولی زندگی در دیرها معمول شد ، پیشوایی به نام ((بازیل)) که اسقف شهر ((قیصاریه)) بود ، آنها را مورد عنایت قرار داد و برای آنها رسوم و قواعدی وضع کرد که هنوز نزد مسیحیان ارتودکس معمول است .

به این ترتیب دیرها تحت نفوذ و قدرت اسقفان نواحی درآمدند و همان رسوم راهبان ممالک غربی را پیش گرفتند ، بعلاوه شرب خمر و قرائت کتب غیر دینی را حرام دانسته و اوقات خود را صرف خدمات اجتماعی و دستگیری از فقرا می کردند . . . . یکی از برجستگانی که زندگی تارکان دنیا را اختیار کرد ، پاپ گریگوری ملقب به ((کبیر)) است . او اولین راهبی است که به مقام پاپی برگزیده شد .

. . . وی بالفطره دارای ذوق حسن اداره بود و امور و اموال عظیم و املاک وسیع پاپ را تحت انتظام آورد و در ملک ایتالیا مانند پادشاهی مقتدر فرمانروائی کرد و دامنه نفوذ پاپ را تا انگلستان وسعت داد و اهالی آنجا را در ربقه دین مسیح درآورد و در فرانسه و اسپانیا نیز قدرتی بسیار نصیب او شد .

قاعده توبه و ایمان به عالم برزخ که هر دو اصول دین مسیح است ، از تحقیقات و افاضات او است . . . (530)

عرفان مسیحی را ((مذهب ترسائی)) یا ((رهبانیت)) نامیده اند . ((راهب)) به عربی که به فارسی ((ترسا)) می باشد ، از ((ترسیدن)) یعنی ((ترسنده از

خداوند)) می باشد . نخستین صومعه رهبانیت در اروپا در آخر قرن چهارم میلادی پیدا شد . صومعه دیگری در ((مارسی)) احداث گردید . محل زندگی راهبان در اوائل بسیار کوچک و محقر و تاریک بود .

یک راهب مصری در اطاق کوچکی که به سختی در آن جا می شد ، روزها می ماند و روزه می گرفت . خوراک او از شیره درختان و گیاهان و چند دانه انجیر بود . بیشتر اوقات در نماز و روزه بود . برای خسته کردن جسم ، روزها بیل می زد و زنبیل می بافت . هر سال یک بار در روز عید فصح سر و صورتش را اصلاح می کرد . روی خاک و حصیر می خوابید . (531)

رهبانیت مسیح در قرون وسطی توسعه یافت و زیر نظر کلیسا کم کم گسترش پیدا کرد . و مومنان مسیحی املاک بسیاری وقف صومع ها کردند . (532)

گسترش مسیحیت در جهان

تلاش برای گسترش دین عیسی از همان آغاز توسط حواریون شروع شد . این فعالیت اولیه در محدوده شهرهای فلسطین بود . سرانجام به خارج از فلسطین نیز راه یافت . از فلسطین به سوریه و روم و یونان و مصر و آسیای صغیر گسترش یافت . عوامل این رونق و گسترش پطرس و پولس و یوحنا و بارنابا و مرقس و . . . بودند .

پولس فعالیت و نقش بیشتری داشت که در صفحات گذشته به آنها اشاره شد . لوقا و مرقس نیز در مصر فعال بودند . در اواخر قرن دوم میلادی مهم ترین جمعیت های مسیحی عبارت بودند از جمعیت انطاکیه در سوریه

، کرنت در یونان ، لیون در فرانسه ، کارتاژ در آفریقا و اسکندریه در مصر؛ ولی مرکز مهم دین عیسی در روم بود .

دین عیسی از قرن اول به بعد در میان بت پرستان رواج یافت .

در قرن هشتم میلادی مردم آلمان دین عیسی را پذیرفتند . سپس در دانمارک و نروژ و سوئد رواج یافت .

در اواخر قرن دهم اسلاوها تحت پوشش کلیسای روم قرار گرفتند .

کلیسای ارتودوکس شرق در سال 1054 م رسمیت یافت . پس از انقراض امپراطوری روم ، کلیسای ارتودوکس به مسکو منتقل شد . نفوذ استعمار در آفریقا با دین عیسی همراه بود . ستیز اسلام با مسیحیت از همین قاره آغاز شد . با کشف آمریکا به دلیل مهاجرین اروپائی دین مسیحیت در آنجا رواج یافت .

در آمریکا کلیسای کاتولیک و ارتودوکس تاءسیس شد . (533)

مسیحیت در ایران

تاریخچه نفوذ مسیحیت در ایران

محققان بر این عقیده اند که نفوذ مسیحیت در ایران ، با جنگهای ایران و روم آغاز شد . وجود اسیران جنگی به اشاعه دین عیسی در ایران انجامید . مهاجرت نیز نقش داشت . در قرن چهارم میلادی اسقف سلوکیه کوشش نمود تا فرقه های مسیحی را زیر ریاست روحانی خود درآورد . این نیت و اقدام کار را به اختلاف کشاند . شهرهای بسیاری از ایران دارای اسقف بود؛ ارمنستان ، کردستان ، ناکرکوت ، گندیشاپور ، شوش ، رامهرمز ، اردشیر و . . . یک شاهد تاریخی می گوید : رؤ سای مذهب عیسوی در قرن چهارم میلادی به اوامر الهی کم تر بها می دهند . آنان جاه طلبی دارند ،

غرور و حسد و خودپرستی آنان را فرا گرفته و به خرید و فروش اشیاء مقدسه پرداخته اند . تا وقتی امپراطوری روم شرقی دین رسمی نداشت ، عیسویان ایرانی در کمال آسایش و آرامش زندگی می کردند ، ولی پس از آن که دولت روم دین عیسی را پذیرفت ، اوضاع عوض شد؛ ایرانی های عیسوی مجذوب دولت روم شدند و برای خود گرفتاری درست کردند . شاپور دوم به شاهزادگان کشور نامه ای نوشت که عیسویان را تحت تعقیب قرار دهند و از آنان مالیات و خراج سنگین بگیرند ، زیرا آنان به دشمن شاپور یعنی قیصر روم که در حال جنگ با ایران بود ، پیوسته و تمایل نشان داده بودند . تعقیب عیسویان به دستور شاپور دوم از سال 339 میلادی تا زمان مرگ او ادامه داشت . بویژه در سرحدات غربی و مجاور دولت روم ، گروه بسیاری از عیسویان کشته و تبعید شدند . (534)

پس از انعقاد صلح بین ایران و روم ، شاه (یزدگرد) فرمان داد تا کلیساهای ویران شده را بسازند .

امپراطور روم هیئتی مرکب از چند نفر به ریاست ماروثا اسقف مسیحی به دربار ایران فرستاد . یزدگرد به روحانیون مسیحی اجازه فعالیت در سراسر کشور داد . ماروثا یزدگرد را راضی ساخت که در سلوکیه یک مجمع دینی تشکیل دهند تا به امور عیسویان ایران رسیدگی شود . این مجمع در سال 410 میلادی به ریاست اسحاق اسقف سلوکیه منعقد شد . در هنگام افتتاح به شاه ایران دعا شد . مسیحیان در ایران از این آزادی سوء استفاده کردند ، در اواخر سلطنت

یزدگرد با اقدام علیه امنیت کشور مردم ایران را رنجاندند . آنان گستاخ شده و در شهر اردشیر یک آتشکده را ویران کردند و به دین رسمی ایران زرتشت اهانت کردند . (535) نفوذ مسیحیت در ایران بسیار زیاد بود . برخی سلاطین ساسانی به این آئین تمایل نشان دادند و بسیاری از خاندانهای ایرانی به عیسویت گرویدند . اگر اسلام به ایران نیامده بود ، دین عیسی ایران را نیز تسخیر می کرد . (536)

نهضت های سیاسی - دینی ایران عهد ساسانی از جمله ((مانی)) به تعالیم عیسویان نزدیکی و گرایش داشت .

گویا عیسویان توانسته بودند خسرو پرویز شاه ساسانی را تحت تاءثیر قرار دهند . این تاءثیر توسط ((ماریا)) شاهزاده رومی که با وی ازدواج کرده بود ، اعمال می شد . (537)

آزادی عمل عیسویان در این دوره از تاریخ ساسانیان پیدایش فرقه های مختلف مسیحی در ایران را باعث شد .

فرقه ((یعقوبیه)) یکی از این فرقه هاست . ((شیرین)) یکی از زنان خسرو پرویز از این فرقه بود . شیرین کوشید تا شاه را راضی کند که ((گرگوار)) معلم مدرسه نصرانی سلوکیه را به عنوان مقام رسمی مسیحیت در ایران به رسمیت شناسد .

شاه نیز چنین کرد . فرقه ((نسطوری)) نیز کوشید تا ((مهران گشسب)) را طرفدار خود کند و چنین کرد ، سپس او را تعمید داده و به نام ((گیورگیس)) نامیدند .

او بعدها از مسیحیان مؤ من و مرتاض شد و املاک وسیع خود را در اختیار مسیحیان ایران قرار داد .

گویا بستگان ((مهران گشسب)) نیز نصرانی شدند

، از جمله خواهر او که به عقاید خود اعتراف کرد . (538)

منابع تاریخی نشان می دهند که گویا مسیحیت در حدود نیمه دوم قرن اول میلادی در دوره پادشاهی ((بلاش اول)) بوسیله مبلغان مسیحی ، وارد ((ایران)) شد .

تبلیغ مسیحیت در ایران و سوریه و عراق همزمان بوده است . برخی محققان گویند که بیست سال پس از عروج ((عیسی)) به آسمان یکی از شاگردان ((مسیح)) به همراه ((مریم)) به عنوان نخستین مبلغ مسیحی به کشور پارتها و هند آمده است . پس مسیحیت در ایران همزمان با ظهور مسیح بوده است . (539)

و نیز گفته اند که دو نفر از رسولان : شمعون و یهودا برای بشارت و تبلیغ عیسی به ایران رفتند و موبدان زرتشتی ایشان را کشتند . و گفته اند که این دو برای بشارت به هندوستان هم رفته اند .

و نیز گفته اند : در اواخر قرن اول میلادی دین عیسی در بین النهرین گسترش یافته است . و بنا به قولی در سال 104 میلادی مبلغی مسیحی که ابتدا زرتشتی بوده ، به عنوان اسقف آرابل معین شده بود . این شهر کم کم مرکز مسیحیت و کلیسای شرق و شمال و جنوب دجله شد .

در سال 225 میلادی در حدود دو ناحیه اسقفی در بین النهرین و ایران وجود داشته که یکی در نزدیکی دریای خزر بوده است . (540)

و همان گونه که گفته شد ، از سال 399 تا 420 میلادی مسیحیان در ایران فعال بودند . در سال 410 میلادی نزدیک به چهل ناحیه اسقفی در ایران

وجود داشت . در سال 424 میلادی شمار نواحی اسقف نشین به 66 مرکز رسید . در آن ایام در شهرهای : ری ، اصفهان ، سیستان ، نیشابور ، مرو ، هرات و . . . در هر یک از آنها یک اسقف سکونت داشته است .

از سال : 429 تا 439 م فعالیت مسیحیان محدود و احیانا ممنوع شد؛ زیرا بین ایران و روم جنگ درگرفت و مسیحیان ایران که تابع کلیسای مرکزی روم بودند واز امپراطور روم حمایت می کردند ، تحت فشار قرار گرفتند . پس از انعقاد صلح بین ایران و روم ، دولت روم یکی از مواد صلحنامه را آزادی عمل مسیحیان ایران قرار داد . اما روحانیون زرتشتی مانع این فعالیت شدند . مسیحیان ایران چاره را در این دیدند که تابعیت خود را از کلیسای روم پس بگیرند و در ایران مستقل باشند و کلیسای مستقلی داشته باشند . آنان نیز مانند فرقه نسطوری دارای استقلال شدند و از درگیری های سیاسی - نظامی بین ایران و روم مصون ماندند . در حال حاضر اکثر مسیحیان ایران از فرقه نسطوری و در واقع نسطوری مذهب می باشند . (541)

فرقه نسطوری ؟

این فرقه مسیحی عقاید خاصی دارند : برای عیسی علیه السلام دو جنبه قائل اند : جنبه انسانی و جنبه الهی که جنبه بشری او قوی تر است . مسیحیان نسطوری از قسطنطنیه توسط اسقف کلیسای آن شهر تبعید شدند و در قرن پنجم میلاد به ایران پناه آوردند و به طور مستقل از کلیسای روم شرقی به تبلیغ دین عیسی پرداختند . علت تبعید آنان ،

همان عقایدشان بود که به دو بعدی بودن عیسی قائل اند این عقاید از آن اسقفی بود که در میان پیروان خود چنین باوری پدید آورد ، لذا اسقف و پیروان او تبعید شدند و به مسیحیان نسطوری معروف گردیدند و به سوی بین النهرین و غرب ایران هجرت کردند . (542)

در سال 457 میلادی به موجب تصویب نامه اُفُزْ ، مسیحیان مخالف مذهب نسطوری اقدامات خصمانه ای علیه نسطوریان در شهر اورفا که مرکز مذهبی نسطوریان بود ، بعمل آوردند . به همین خاطر گروهی از آنان به ایران روی آوردند . (543)

این جدائی و اعلام استقلال باعث عبرت مسیحیان ایران گردید و آنان نیز از کلیسای روم جدا شدند و اعلام استقلال کردند . به دلیل سیاسی بودن جدائی نسطوریان از کلیسای روم ، دولت وقت ایران به آنان آزادی عمل داد . و چون عقاید این فرقه از تثلیث فاصله داشت ، به مذاق ایرانیان سازگار آمد و چون فلسفه شرقی داشت ، در ایران پیروانی پیدا کرد و بیشتر مسیحیان ایران به مذهب نسطوری پیوستند و در شهرهای ایران پراکنده شدند .

مرکز اصلی این فرقه شهر نصیبین در بین النهرین بود و مبلغان آنان به ایران سفر می کردند .

در اواخر دوره ساسانی بیشتر مسیحیان ایران را فرقه نسطوری تشکیل می دادند . در پایان عصر ساسانی و آغاز دوره اسلامی ، گروهی از مسیحیان ایران در مشاغل مختلف علمی - فلسفی و پزشکی کشور فعال بودند . در دوره ساسانی این فرقه جزء اقلیت های مذهبی به رسمیت شناخته شده بود . (544)

ارمنییان ایران

طبق آمار موجود ، مسیحیان

ایران را جمعیت ارامنه تشکیل می دهند . در حال حاضر بر اساس آخرین آمار سالهای گذشته در حدود سیصد هزار نفر عیسوی در ایران زندگی می کرده و می کنند . در حدود 35 هزار نفر کاتولیک و 36 هزار نفر پروتست و بقیه از دیگر فرقه های مسیحی می باشند . دو سوم عیسویان ایران از نژاد ارمنی و یک سوم دیگر کلدانی و آسوری می باشند . دو سوم عیسویان ایران از نژاد ارمنی و یک سوم دیگر کلدانی و آسوری می باشند . دو سوم عیسویان ایران از نژاد ارمنی و یک سوم دیگر کلدانی و آسوری می باشند . سابقه قوم ارمن به دوران باستان و عصر هجوم اقوام مختلف به ایران قدیم می رسد . در حدود سی قرن پیش ارمنی ها در دامنه کوه آرارات و سرزمینهای شمال و شمال غربی آذربایجان مقیم بوده اند . سرزمین این قوم ارمنستان نامیده شده که همچنان به قوت و اعتبار تاریخی خود باقی است ، هر چند که به لحاظ جغرافیائی تغییراتی یافته است . (545)

کلمه ((ارمن)) از واژه عبری ((ارم)) گرفته شده است . ((ارمنستان)) ، ((ارمن)) ، ((ارمنیه)) و ((ارمینه)) نام ولایت مذکور است . ((ارمنیان)) هند و اروپائی و به عقیده برخی از نژاد آریا هستند . این قوم از راه ((بوسفر)) در ترکیه از اروپا به آسیای صغیر وارد شدند و در ((فریکیه)) متمرکز شدند . مدتی در آسیای صغیر زیسته ، بعد با ((هیت))ها آمیزش نمودند و در حدود ششصد سال قبل از میلاد در آرارات

مستقر شدند . (546) این قوم به تدریج پراکنده شدند و هر دسته ای به طرفی رهسپار شدند . گروهی از نژاد آریا به ایران رو نهاده ، در این سرزمین متوطن شدند . (547)

((موسی خورن)) مورخ ((ارمنی)) متوفای 487 میلادی می گوید : آریانهای ایران به نام ((ارامنه)) معروف اند؛ چون در دامنه های ((ارمنستان)) یا ((ارندوستان)) ، زندگی می کرده اند و به نام ((ارامنه)) شهرت یافته اند . این نژاد که ما امروز آن را ((ارامنه)) می نامیم ، خود آنان نام ملی خود را ((آرین)) می گویند و کشور خود را((آرمینا)) می نامند . (548)

آسوریان ایران

قوم آسوریک یک قوم سامی است که نخست در بابل فرمانفرمائی مطلق و گسترده ای داشت . آنان ابتدا در حاشیه دجله و فرات می زیستند . نینوا پای تخت آسور بوده است . قرائن و شواهد تاریخی حکایت از خشونت و غارتگری این قوم دارد . آسور خدای این قوم نام داشت و لذا آنان را به همین نام می خوانند . امپراطوری آسور در قرن هفتم و هشتم قبل از میلاد بخش وسیعی از آسیا و اروپا را شامل می شد . مادها به این اقتدار هولناک پایان دادند . آسوری ها نیز چون ارمنی ها و دیگر مردم ایران باستان به آئین مسیح گرویدند . با سابقه ترین میسحیان ایران امروز همین آسوریها هستند . آنها از همه گروههای مسیحی ایران کلیسای بیشتری دارند . (549)

کلدانیهای ایران

((کلده)) در لغت به معنای ((زمین سخت)) است و نام منطقه ای است که سی قرن قبل از میلاد به دو ناحیه ((سومر)) و ((آکد)) تقسیم می شد . مردم این نواحی را ((کلدانی)) گویند . کلدانی ها از نژاد سامی اند آنان شهر بابل را تجدید بنا کردند . ((بخت نصر)) یا ((نبوکدنسر)) مشهورترین کلدانی است . در سال 538 ق . م . ایرانیان کشور کلدانی ها را مورد هجوم قرار دادند و تصرف کردند .

کلدانی ها ستاره پرست بودند . زبان کلدانی ها به سریانی نزدیک است . مسیحیان کلدانی از کلیسای روم شرقی جدا شدند و در قرن چهارم

میلادی کلیسای مستقلی را تشکیل دادند . آنان اندکی بعد به تعالیم نسطوریها توجه کردند . در قرن 16

میلادی تجزیه شدند و دو کلیسای مستقل تشکیل دادند : کلیسای کاتولیک که در حدود هشتاد هزار نفر پیرو دارد و کلیسای کلدانی که امروز به آسوری معروف است و آن نیز حدود هشتاد هزار پیرو دارد . کلدانیها در تهران و دیگر شهرهای ایران هفت باب کلیسا دارند . دو کلیسا در تهران است . کلدانیها دارای زبان خاصی هستند . (550)

تاریخ مسیحیت در ایران از فراز و نشیب های بسیاری برخوردار است . سرنوشت ادیان عموما در ایران تابع شرایط سیاسی حاکم بر این سرزمین بوده و می باشد . دین عیسی در ایران هر از چند گاهی مورد مهر و بی مهری قرار گرفته است . در صفحات گذشته به سابقه و زمان حضور دین عیسی در ایران اشاره شد . در ادوار اسلامی و حکومت های تازی و ترک و تاتار و . . . مسیحیت ظهور و افول هائی داشته است .

آنچه در ادوار گذشته برای کلیه ادیان و مذاهب ، از جمله دین عیسی مساءله ساز بود ، دوران صفویه است : سیاست مذهبی صفویه متغیر و گوناگون بود . صفویان که مذهب را وسیله سیاست و قدرت ساخته بودندن نمی توانستند عقاید مذهبی را تحمل کنند . صرف نظر از منابع مسیحی دوره صفوی ، اسناد و مدارک اسلامی و بی طرف نشان می دهد که مسیحیان ایران تحت فشار و اذیت و آزار بسیار بوده اند . اموال و نوامیس مسیحیان ایران هرگز از تعرض سلاطین صفوی مصون نبوده است . تاریخ نشان می دهد که سلاطین صفوی مخصوصا شاه عباس اول و شاه صفی و

. . . که در فساد و زن بارگی بی نظیر بوده اند ، دختران و زنان ارمنی را به زور به حرمسراها برده ، مورد تجاوز قرار می دادند .

سیاست منافقانه و مزورانه مذهبی سلاطین صفویه در رابطه با فرقه او اقلیت های مذهبی بر این قرار داشت که آنان با رعایای مسیحی و کلیمی و . . . مانند رعایای مسلمان برخورد می کردند و در جور و ستم و زورگوئی و غارتگری و گرفتن مالیاتهای سنگین یکسان عمل می کردند . اما با دولت های مسیحی غرب روابط سیاسی - استعماری شگفتی داشته اند . سلاطین صفویه برای تحریف اسلام و تشیع خرافات و شعائر مسیحیان کاتولیک اروپای غربی را در عقاید شیعی جاسازی کردند . وزیر مذهبی شاه عباس اول در سفر ویژه به اروپا بسیاری از مراسم کاتولیک ها را با خود به ایران آورد . از جمله داستان پیراهن خون آلود امام حسین علیه السلام است که به پیروی از پیراهن خون آلود عیسی ، در اصفهان به نمایش گذاشتند . سلاطین صفوی ، این اقدام را که دقیقا به توصیه مشاوران مسیحی اروپائی شان بود ، برای تحریک احساسات در مواقع کشورگشائی و غارت اجتماعی ، به کار می گرفتند . آنان برای همین منظور و لوث کردن عقاید متعالی تشیع و اسلام ، به پیروی از پدران کاتولیک کلیسا دو اسب زین کرده را در اصطبل ویژه ای داشتند و به مردم عوام و حتی علماء مذهبی وانمود کردند که حکومت ما زمینه ساز ظهور امام زمان علیه السلام است و لذا این اسبها آماده است

که آقا در اصفهان ظهور خواهند فرمود و پس از ظهور سوار آنها می شوند ! ! این بازی با عقاید پاک و اصیل تشیع و تحریک عوام برای سوء استفاده بوده است . جنایات شاه عباس اول در حمله به گرجستان و بی خانمان کردن هزاران هزار مسیحی و غیره نمونه ای از این دوره تاریک سرنوشت عموم عقاید و مذاهب و ادیان و صاحبان این عقاید است . وجود هزاران کنیز و غلام اخنه مسیحی و دیگر اقلیت ها در حرمسراهای سلاطین ریز و درشت صفوی و عوامل درجه یک تا پنجم ایشان مبین رفتار و سیاست این سلسله با مسیحیان است . نابودی صدها هزار ارمنی گرجی در زمستان 1024 ق که به خاطر کوچ اجباری و اسارت آنان توسط شاه عباس اتفاق افتاد ، هرگز از حافظه تاریخ محو نخواهد شد . گرفتن مالیاتهای کمرشکن به نام جزیه از رعایای گرسنه و بدبخت مسیحی ایرانی از سیاست های مذهبی این سلسله ستمکار بشمار می رود . (551)

انشعاب در مسیحیت

فرقه ها

پس از صدور فرمان امپراطور روم قسطنطین مبنی بر رسمیت و آزادی تبلیغ دین عیسی در سال 313 ، دین عیسی ، آئین رسمی روم گردید . در این زمان بود که اختلافات کلامی در میان بزرگان مسیحی پیدا شد . یکی از علماء ((آریوس)) بود . او می گفت : خداوند از آفرینش کاملا جدا است ، بنابراین ممکن نیست مسیح را که به زمین آمده و مانند انسان متولد شده ، با خدائی که نمی شود او را شناخت یکی بدانیم . فاصله بین انسان و آفریدگار ، بین عیسی پسر

خدا و خدا نیز وجود دارد . پدر ، پسر را تولید نمود ، یعنی پیش از این هر چیز ، پسر از پدر از نیستی به هستی آمد . در این صورت پسر که عیسی باشد ، مخلوق است و از ذات خود پدر نیست . و به تمام معنا وی را خدا نتوان خواند .

مسیحیان مخالف ((آریوس)) در پاسخ گفتند : اگر پدر این جور از انسان جدا است ، پس چطور ممکن است انسان را دوست بدارد ؟ و اگر مسیح نیز از آفریدگار جدا است ، پس چگونه می تواند بین پدر و انسان واسطه باشد ؟ و چون او خدای واحد حقیقی نیست ، چگونه ممکن است آن عبادتی را که فقط شایسته درگاه او است ، به وی نمود ؟

آریوس بر اثر این سخنان که عنوان کفرآمیز بخود گرفته بود ، از کلیسا رانده شد . در این رابطه بود که ((شورای نیقه)) را امپراطور روم جهت رفع اختلاف اسقفان و کشیشان تشکیل داد . در این شورا نمایندگانی از سوی کلیه مراکز مسیحی شرکت کردند . این شورا در شهر ((نیقه)) در نزدیکی ((قسطنطنیه)) تشکیل شد و نزدیک به 300 نفر اسقف از سراسر امپراطوری روم و . . . در این شورا گرد هم آمدند . یک اسقف از ایران بنام ((یوهانس)) در این شورا حضور داشت . این انجمن در ماه ژوئن سال 325 میلادی منعقد گردید و به ((شورای نیقه)) معروف شد . این شوری در پایان کار قطعنامه ای به این قرار صادر کرد :

((ما

ایمان داریم به خدای واحد ، پدر قادر مطلق ، خالق همه چیزهای مرئی و نامرئی ، و به خداوند واحد؛ عیسی مسیح پسر خدا ، متولد از پدر ، فرزند یگانه او که از ذات پدر است . خدا از خدا ، نور از نور ، خدای حقیقی از خدای حقیقی ، که مولد است نه مخلوق ، از یک ذات با پدر به وسیله او همه چیز وجود یافت ، آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است ، و او به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شد و انسان گردید و رنج کشید ، و روز سوم از مردگان برخاست و به آسمان بالا رفت و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند ، و ایمان داریم به روح القدس و کلیسای جامع رسولان و لعنت باد بر کسانی که می گویند : زمانی بود که او وجود نداشت ، و یا آنکه پیش از آنکه بیاید نبود ، و یا آنکه از نیستی بوجود آمد و لعنت بر کسانی که اقرار می کنند وی از ذات یا جنس دیگری است و یا آنکه پسر خدا مخلوق یا قابل تغییر و تبدیل است)) . (552)

گویا در رابطه با رسمیت عقاید مسیحی قبل از این تصویب نامه ، در سال 185 میلادی ، اسقف ایرینوس کتابی به نام ((رد فرقه های مبتدعه)) نوشت ، و آن کتاب شهرت فراوانی پیدا کرد . او در این کتاب نوشته بود :

((ایمان صحیح و عقیده درست دین مسیحی آن است که مستند به کلام

رسولان باشد ، چرا که آنان معرفت کامل داشته اند و هر چه که موافق تعالیم ایشان نباشد ، قابل قبول نخواهد بود .))

این بیان مورد استقبال کلیساهای رسل عیسوی و اساقفه قرارگرفت . متن کامل و قدیمی این ((شهادت نامه)) چنین است :

((من ایمان دارم به خدای پدر قادر متعال و به عیسی پسر یگانه او ، خداوند ما که از روح القدس و مریم عذرا متولد گردیده و در زمان پیلاطس به دار آویخته شد و مدفون گشت ولی روز سوم از میان اموات قیام کرد و به آسمان صعود فرمود و اکنون در پیش پدر نشسته است . و از آنجا بار دیگر خواهد آمد که در زندگان و مردگان به عدالت حکم فرماید و من ایمان دارم به روح القدس و کلیسای مقدس و به غفران ذنوب و رستاخیز جسد مادی بعد از مرگ)) . (553)

((شهادت نامه))ای دیگر در سال 451 میلادی در شهر کالدون در آسیای صغیر نوشته شده است :

((ما اقرار می کنیم که پسر یگانه خدا ، عیسی مسیح در آن واحد کامل در الوهیت و کامل در بشریت است . هم به حقیقت خدا است و هم به حقیقت انسان است .

و دارای عقل و روح و جسد می باشد . از یک طرف با پدر در الوهیت از یک عنصر و یک گهر است و از طرف دیگر با مادر در بشریت شریک می باشد . و از هر جهت مانند ما است . ولی دارای عصمت صرف و فرزند یگانه مولود الهی است . قبل از زمان وجود

داشته است . و در آخر زمان او را مریم عذرا که به خدا حامله بود ، زائیده و او است مسیح یگانه پسر خداوند ما)) . (554)

پیروان این عقیده به منوفیزیت شهرت دارند و کلیسای قبطی مصر و حبشه و فرقه یعقوبیه شام و ارمنستان همه از پیروان این عقیده اند . اختلافاتی بین این شهادتنامه ها به چشم می خورد .

در سال 532 میلادی هانری چهارم قانون ناپسندی از پارلمان گذرانید که به قانون خون آلود معروف شد . به موجب این قانون ، انتقال جسم عیسی بوسیله عشاء ربانی از اصول ایمانی کلیسا شناخته شد . برای منکرین این قانون ، مجازاتهای سختی از قبیل قتل و زنده سوختن و مصادره اموال مقرر شد و نیز ازدواج کشیشان ممنوع گردید . (555)

در شورای مذکور تصویب شد که : الوهیت سه اقنون پدر + پسر + روح القدس مساوی است . در این تصویب نامه ، الوهیت روح القدس روشن نگردید و لذا مشاجراتی بدنبال داشت . از تصمیمات دیگر این شورا این بود که : اسقف شهر قسطنطنیه از همه اسقفهای شرق بالاتر و برتر باشد و در ردیف پاپ اعظم روم قرار گیرد . دوم این که روح القدس جزء سوم اقنوم و در صف دو اقنوم دیگر باشد . این موضوع بدون مخالفت تصویب شد . (556)

در این رابطه جان ناس می گوید :

کلیساهای مغرب در این قرن ، اصلی و فرمولی در ماهیت ذات عیسی اختیار کردند و گفتند در وجود عیسی دو حالت در آن واحد مشاهده می شود که هر دو بدون این که معارض

یکدیگر شوند ، در شخص واحد متحد شده و به ظهور رسیده اند ، به عبارت دیگر شخص عیسی مرکب از دو عنصر است : یکی عنصر الوهیت و خالقیت ، دوم : عنصر انسانیت و مخلوقیت . افکار مردم مغرب زمین به این قاعده ساده متقاعد گشته و دیگر پیرامون مباحثه و مناظره نگشتند .

چا ما جریان امر در کلیساهای مشرق زمین چنین نبود . متکلمین نصاری با افکار عمیق شرقی خود با یکدیگر تباین روانی و جوهری پیدا کرده و ما بین کلیسای اسکندریه با کلیسای انطاکیه این اختلاف به حد کمال رسید و همچنان باقی ماند تا وقتی که با طلوع دولت اسلام به شمشیر غازیان عرب ، هر دو فرقه مغلوب و منکوب گشتند .

روحانیون انطاکیه گفتند که عیسی به کلیت خود پیکری است انسانی که به وجود الوهیت درآمده است و عیسای تاریخ کاملا به طبیعت فردی از افراد بشر است که مانند سایر آدمیان دارای عقل و قوه اختیار می باشد و کلمه الهی در پیکر او جای گزید ، همان طور که آن کلمه در هر معبدی جای دارد و با آن پیکر وحدت کامل حاصل کرد؛ بطوری که کلمه و عیسی دو منشاء و دو مظهر ولی دارای یک اراده و یک هویت شدند . شخصی به نام نسطوریوس از متکلمین نامی ایشان که اسقف قسطنطنیه بود ، در میان راهبان نصاری شور و غوغایی براه انداخت . او در مجلس وعظ و کلام گفت : جایز نیست که مریم را مادر خدا بخوانیم و محال است که زنی از افراد بشر نسبت به ذات

الهی اُمیّت حاصل نماید ، بلکه او بشری چون خود را زائید که آلت و اسباب ظهور الوهیت بود .

ولی از جانب دیگر شخصی به نام سیریل اسقف اسکندریه بر ضد عقاید او برخاسته ، گفت : با این که عیسی دارای جسم و جسد انسانی و روح و روان ناسوتی است ، ولی دارای هویت ذاتی نیست ، بلکه هویت او در کلمه ((لوگوس)) ظاهر می باشد .

این دو گروه بر ضد یکدیگر برخاسته و به یکدیگر تهمت ها زدند ، تا آن که عاقبت در سال 431 م بار دیگر شورای عامی تشکیل گردید ، ولی این شورا ملعبه اغراض سیاسی شده و در تحت نفوذ امپراطور روم شرقی قرار داشت . در آنجا رسما ((نسطوریوس)) را طرد کردند و از جرگه خود اخراج نمودند . . بار دیگر شورائی در شهر ((کالسدون)) در آسیای صغیر در سال 451 م تشکیل شد و پس از مباحثات بسیار اصول و کلیاتی در باب ماهیت عیسی وضع کردند که همان قاعده کلیسای کاتولیک قرار گرفت . در آنجا گفته اند :

((ما اقرار می کنیم که پسر یگانه خداوند عیسای مسیح در آن واحد کامل در الوهیت و کامل در بشریت است ، هم به حقیقت خداست و هم به حقیقت انسان است و دارای عقل و روح و جسد می باشد . از یک طرف با پدر در الوهیت و از یک طرف با مادر در بشریت شریک است و از هر جهت مانند ما است ولی دارای عصمت صرف و فرزند یگانه مولود الهی است . قبل از

زمان وجود داشته است و در آخر الزمان او را مریم عذرا را که به خدا حامله بوده زائیده و اوست مسیح یگانه پسر و خداوند ما زائیده شده ، ولی دارای دو ماهیت بدون ترکیب و امتزاج ، بدون تغییر و تبدیل و بدون انقسام و تجزیه است و این اختلاف دو ماهیت به هیچ وجه بواسطه اتحاد با یکدیگر قابل فنا و انهدام نیست ، بلکه خصائص ذاتیه هر یک از آن دو برای ابد محفوظ خواهد بود . پس عیسی یگانه مولود الهی ، کلمه او است و مسیح است و مانند دیگر انبیاء قدیم برای تعلیم بشر قیام کرد و این است اعتقادنامه آباء مقدسه کلیسا که اکنون به دست ما رسیده است)) . (557)

فرقه های سه گانه اصلی

مقدمه

مسیحیت به سه فرقه بزرگ : کاتولیک ، ارتودوکس و پروتستان تقسیم شده اند . فرقه های کوچکی نیز وجود دارد .

در تاریخ مسیحیت اولین تجزیه و تقسیم مهم با تشکیل کلیسای ارتودوکس آغاز شد . مسیحیانی که به نام پیروان مسیحی اورتودوکس شناخته شدند و مسیحیت شرقی را به وجود آوردند ، آن گروه از مسیحیانی هستند که بر اثر اختلاف عقیدتی به تدریج از کلیسای کاتولیک روم جدا شدند و در اواسط قرن یازدهم میلادی به طور نهائی کناره گیری کردند . علت این جدائی اختلاف بین روم بیزانس غربی و روم شرقی بود . در نظر ارتودوکسهای شرقی ، روح القدس ناشی از پدر است ، و به عقیده کاتولیک های غربی ناشی از پدر است .

دول اروپایی شرقی کلیساهای خود مختاری مانند ارتودوکسهای یونانی ، رومی ، روسی ،

رومانی و . . . را که هر یک از این ها دارای رئیس و سلسله مراتب مخصوص بود ، بوجود آوردند . ارتودکسها معتقد به بارداری مریم و خطاپذیری مقامات کلیسا می باشند . (558)

مهمترین فرقه موجود مسیحی ، فرقه کاتولیک است . و بعد فرقه های ارتودوکس و پروتستان می باشند . غیر از این سه مذهب بزرگ مذاهب دیگری در دامان مسیحیت پدیدار شدند که تعداد آنها به یکصد و پنجاه فرقه و مذهب می رسد .

امروزه مهمترین و بزرگترین مذهب مسیحی ، مذهب کاتولیک است که پاپ پیشوای آن است .

1- مذهب کاتولیک

((کاتولیک)) در لغت یونانی به معنای ((عمومی)) است و کلیسای کاتولیک به این معنا شامل کلیه شعب دین مسیح می باشد؛ در حالی که تنها برای کلیسای روم که تحت ریاست عالیه پاپ قرار دارد ، بکار می رود . واژه ((کاتولیک)) نخستین بار در سال 160 میلادی به کار رفت تا کلیسای عمومی مسیحیان را از بعضی شعب آن که تازه تاءسیس گردیده بود ، تشخیص دهند . و در سال 434 میلادی اصل ذیل برای مذهب کاتولیک اتخاذ گردید :

((اساس کلیسای کاتولیک عبارت است از :

عمومیت ، قدمت ، الفت و اتحاد .)) کاتولیک ها جمله فوق را همیشه به خود نسبت می دهند .

روحانیون کاتولیک معتقدند : کلیسای آنها نماینده حقیقی کلیسای مسیح است و برای خود تنها اتحاد عقیده و آداب مذهبی و تقدس و روحانیت و قدمت و ولایت را قائل اند . پاپ در راءس کلیسای کاتولیک قرار گرفته است و برای معاونت او هیاءت

های مختلف ، از روحانیون درجه اول معین می شوند ، و خود پاپ هم از بین آنها برای تمام عمر انتخاب می شود . به عقیده کاتولیک ها ، عیسای مسیح انجمن مرئی را که عبارت از همین کلیسا است ، تاءسیس کرده است . و پاپ جانشین پطرس مقدس است . کلیسا را آنها مرکز روحانی حقیقی می دانند که در کتب مقدسه مسیحیان مندرج است . کاتولیک ها به تظاهر و رعایت آداب مذهب اهمیت فراوان می دهند و قوانین مذهب را در تمام کلیساهای خود یکنواخت کرده اند . در قرون وسطی نفوذ کلیسا و مذهب کاتولیک پدر مردم را درآورد . مذهب آنان را هزار سال عقب انداخت و به دوران توحش و تاریکی عصر حجر کشاند . ولایت مطلقه پاپ به عنوان جانشین خدای پدر و خدای پسر استبداد مذهبی و دیکتاتوری دینی را که سیاه ترین و مخرب ترین استبدادهای سیاسی - نظامی در تاریخ بشر است ، برقرار کرد . روحانیون کاتولیک تمام مصادر امور اجتماعی و سیاسی و هنری و . . را قبضه کردند؛ و عوام پروری هزار سال سیاه ادامه یافت . حکومت روحانیون بر بخش وسیعی از جهان مسیحیت و ممالک دیگر استعدادها را خشکاند و مغزها را سوزاند و هر صدائی را در سینه خفه کرد .

حال آن که مسیحیت در ابتدا یک امر روحی و مذهبی بود و پیروان اولیه و شاگردان و حواریون عیسی می کوشیدند تا جامعه غرق در ابتذال و فساد را اصلاح کنند و مردم را به اتحاد و تعاون دعوت نمایند .

قبل از قدرت

، روحانیون شعار آزادی و صلاح و رستگاری سر می دادند و مقامات روحانی یعنی کشیش ها و اسقف ها در قلوب مردم جای داشتند . اما پس از رسیدن به قدرت ، همه قول و قرارها را از یاد بردند و قصابی راه انداختند ، روی دژخیمان تاریخ و هر چه قیصر و خسرو و . . بود را سفید کردند و مردم را از معنویت و خدا و معاد بیزار کردند .

اما این تجربه سیاه یعنی حکومت دینی و مذهبی برای مردم اروپا درس خوبی شد و به آنان آموخت که به بساط روحانیون مسیحی پایان دهند و دکان دین فروشی و بهشت فروشی و عوام سازی آنان را برای همیشه تاریخ ببندند . رنسانس اروپا نقطه تحول بزرگ تاریخی بود که ((پاپ)) را در ((واتیکان)) محصور کرد و انسان را از قید سلطه سیاه دینی آزاد ساخت . وجوه مثبت تمدن و فرهنگ غرب در علم و صنعت و . . محصول اولیه این رنسانس است ، و وجوه منفی و مبتذل آن محصول استعمار و امپریالیزم مسلط جهانی است .

پیروان مذهب کاتولیک در جهان در حدود 425 میلیون نفر می باشند . و پاپ در واتیکان رهبر آنان می باشد . پاپ در آن چهره دیواری محصور برای خود بر عوام مسیحی سلطنت می کند . دستگاه عوام پروری پاپ در سراسر دنیا فعال است . کاتولیک ها خیال می کنند که پاپ ضامن تاءمین سعادت ابدی عیسویان است . متاءسفانه جامعه کاتولیک که تحت استحمار این روحانی عظیم القدر است ، وی را معصوم و مصون

از خطا می داند و فرمان او را مطاع می داند . پاپ گاهی هوس می کند و شورای عالی مذهبی تشکیل می دهد و برای تبادل نظر از تمام اسقف های کاتولیک دعوت می کند . آخرین مجمع عال اساقفه در سال 1870 میلادی تشکیل شد . در سال 1962 م نیز این کنکره تجدید شد .

مراسم مذهبی کاتولیک ها؛ خطبه و ادعیه و نماز به زبان لاتین و گاه به زبان بومی خوانده می شود .

مهمترین مساءله ، شیوه تبدیل عناصر موجود در نان و شراب به گوشت و خون عیسی خوانده می شود .

1- تعمید . 2- قربانی . 3- توبه . 4- اعتراف 5- تناول . 6- ازدواج . 7- مسح بیماران در حال مرگ . (559)

شرح این شعائر به قرار ذیل است :

1- تعمید و نامگذاری ؛ این رسم مخصوص کودکانی است که پدر و مادر آنها مسیحی اند . پس از تعمید ، کشیش از خداوند حمایت کودک را می خواهد و برای او نامی انتخاب می کند .

2- تاءیید میثاق ؛ کسانی که در کودکی تعمید یافته اند ، چون به سن بلوغ برسند ، نزد کشیش می روند و میثاق خود را تاءیید می کنند و به ایمان قلبی خود اعتراف می نمایند .

3- عشاء ربانی ؛ این رسم همان تقدیس نان و شرابی است که عیسی در شب آخر حیات خود تناول کرد که شرح آن گذشت .

4- توبه و اقرار به گناهان ؛ مسیحیان کاتولیک طی تشریفاتی به گناهان خود اعتراف کرده و از معاصی خود توبه می

کنند ، ولی این رسم در نزد پروتستانها معمول نیست .

5- ازدواج ؛ مراسم ازدواج مرد و زن مسیحی باید طبق تشریفات در کلیسا و با حضور کشیش انجام گیرد .

6- سازمان روحانی کلیسا؛ از مقام پاپ و کاردینالهای او گرفته تا پائین ترین مرتبه روحانی ، باید مورد احترام و قبول یک مسیحی کاتولیک باشد .

7- مسیح محتضر؛ یک کاتولیک باید بیمار در حال جان دادن را با روغن زیتون مقدس تدهین کند و کشیش بر او دعائی مخصوص می خواند . (560)

مسیحیان در مقام نیایش با عباراتی که از زبان عیسی در انجیل آمده است ، به نیایش پدر آسمانی خود می پردازند :

((ای پدر ما که در آسمان هستی ، که نام تو مقدس باد و ملکوت تو ، بیاید اراده تو چنانکه در آسمان است ، در زمین هم حکم فرما باشد . امروز نان کفاف ما را بده ، قصور ما را ببخش ، همچنان که ما قصور دیگران را درباره خود می بخشیم . ما را هرگز به کارهای ناروا مکشان ، ولی ما را از تبهکاران رهائی بخش ، زیرا فرمان روائی و قدرت و پیروزی برای ابد از آن تو است . آمین)) . (561)

قشری گرائی مذهب کاتولیک باعث پیدایش فرقه پروتستان یعنی اعتراضیون یا متعرضین گردید و سیادت پاپ و بسیاری از اصول و احکام کاتولیک ها زیر سوال رفت . این اعتراض و بیداری به میان پیروان مذهب کاتولیک راه یافت و سرانجام پاپ را وادار به اصلاحات کرد . پاپ با هر گونه اصلاحاتی ذاتا مخالف بود ولی شارل

پنجم امپراطور وقت که میل داشت میان مسیحیان وحدتی برقرار شود ، پاپ را وادار به انجام اصلاحاتی کرد . برای این منظور در سال 1545 میلادی در شهر ترنت شورائی تشکیل گردید و به مدت 18 سال به کار ادامه داد و سرانجام نتیجه کار خود را در پنج اصل زیر اعلام کرد :

1- اخبار و سنن کاتولیک برابر و هم وزن کتب مقدسه است و منبع حقیقت و سرچشمه اختیارات روحانی می باشد .

2- کتاب مقدس عبارت است از نسخه لاتینی آن .

3- ترجمه آن از لاتین به زبانهای دیگر ، حق انحصاری کلیسای کاتولیک است .

4- مقدسات سبعه همان است که کلیسا در قرون وسطی رسما پذیرفته است .

5- نجات و رستگاری تنها بستگی به ایمان دارد؛ ولی ایمان عامل حصول آن نیست و اعمال صالحه مستوجب عفو و غفران الهی نیست . (562)

2- مذهب ارتودوکس

ارتودوکس در لغت یعنی سنتی . در قرن 15 میلادی پس از تجزیه امپراطوری روم به روم شرقی و غربی و وجود دو پای تخت رم و قسطنطنیه ، در تشکیلات کلیسای کاتولیک نیز تجزیه حاصل آمد . کلیسای شرق که ارتودوکس نام گرفت ، از کلیسای کاتولیک روم جدا شد . در مباحث عقیدتی و مذهبی نیز اختلافاتی حاصل شد که به شرح آن در صفحات گذشته اشاره گردید .

پیروان کلیسای ارتودوکس عقاید : برزخ ، مفهوم بی آلایش ، برائت از گمراهی و عدم امکان اشتباه پاپ را قبول ندارند ، کشیشان این فرقه ازدواج می کنند ، مراسم عبادی را به زبان منطقه ای و کشوری که در

آن زندگی می کنند ، انجام می دهند و تقدیس و وحدت مؤ منان با دو قطعه نان معمولی و شراب اجرا می گردد . (563)

گویا این نخستین تجزیه در دین عیسی بحساب می آید . مبانی کلام مذهب ارتودوکس محصول ذوق کلامی یونان است ، چرا که علما و متکلمان این مذهب ، یونانی بودند . کلیسای ارتودوکس در یونان گسترش زیادی پیدا کرد و بخشهائی از آسیای صغیر و اروپا و . . . را در برگرفت . کلیسای مزبور در روسیه نیز پایگاه داشت و نفوذ آن تا انقلاب 1917 میلادی و غلبه کمونیزم ، ادامه داشت .

پیروان این فرقه می کوشند تا مراسم و شعائر خود را مانند مسیحیان اولیه انجام دهند . آنان سنت گرا هستند تا مراسم و شعائر خود را مانند مسیحیان اولیه انجام دهند . آنان سنت گرا هستند و می کوشند تا عقاید سنتی و قدیمی خود را بدون هر گونه تغییر و اضافاتی ، حفظ نمایند . آنان پاپ را عاری از اشتباه نمی دانند .

پیروان کلیسای یونانی ارتودوکس بالغ بر یک صد و بیست میلیون نفراند .

رئیس روحانی این فرقه ((بطریق)) نامیده می شود و مشاورین مذهب را ((سن سینور)) می گویند . شکل کلیسای ارتودوکس چهار گوش است و در دو سطح قرار دارد : قسمت مرتفع محل اولیای دین و به منزله آسمان است و قسمت پائین محل اجتماع پیروان است . مراسم دینی به زبان یونانی اجرا می شود و در کلیسای ارتودوکس روس به زبان اسلاوی قدیم می باشد . فرائض دینی از سال 1274 میلادی

در هفت مورد خلاصه شده است :

1- تعمید . 2- ادای شهادت . 3- مسح روغن مقدس . 4- تناول . 5- توبه . 6- مسح بیماران . 7- ازدواج

کلیسای ارتودوکس روسیه پس از انقلاب 1917 میلادی دچار سانحه شد و دولت کمونیستی کلیه اماکن مقدسه را پست و اموال کلیسای ارتودوکس را مصادره نمود . در عین حال بلشویک ها نتوانستند به حیات مذهبی ارتودوکس پایان دهند . (564)

3- مذهب پروتستان

نهضتی علیه ارتجاع کاتولیک . فشار بیش از اندازه کلیسای کاتولیک و وجود دستورات بسیار سخنگیرانه آن و گرفتن باجهای کلان از عوام بیچاره ، مسیحی ، باعث گردید که گروهی از روشنفکران از کلیسای روم فاصله بگیرند و راهی جدای از مذاهب کاتولیک و ارتودوکس بجویند .

آنان نخستین جریان معترضی بودند که تاریخ مسیحیت خود می دید . لوتر رهبر این نهضت در سال 1488 م علیه دکان روحانیت کاتولیک مبنی بر خرید و فروش گناه و بهشت و عفو نامه های پدران روحانی آشکارا به اعتراض برخاست . و این مبنای نخستین مذهب پروتستان گردید .

فلیسین شاله می گوید : در قرون وسطی و پس از جنگهای صلیبی ، در اثر پیدایش افکار نوین در اروپا ، گروهی دریافتند که کلیسای روم از کلیسای اولیه دین عیسی دور شده است . از طرفی بعضی از پادشاهان اروپا از ((استیلاء روحانی)) رم رنج می بردند و در صدد بودند خود را از بند ((پاپ)) رها سازند . اخذ مالیاتهای ارضی بوسیله کلیسا موجب وخامت اوضاع و تحریک مردم علیه دستگاه روحانی شد . این علل اخلاقی و سیاسی

و اقتصادی در قرن شانزدهم میلادی اصلاحات جدیدی را در دین ایجاد کرد . ((لوتر)) از این فرصت مناسب استفاده کرد و به مخالفت علیه دستگاه کلیسای رم قیام کرد و ((سازمان کلیساهای پروتستانی)) را بوجود آورد .

کلیساهای پروتستانی با وجود این که در برخی از مسائل با یکدیگر اختلاف دارند ، مع ذلک در اموری مشترک هستند : ((همگی با قدرت الهی پاپ مخالف اند))؛ بر خلاف کلیسای کاتولیک ((دارای تشکیلات دموکراسی هستند))؛ اشخاص غیر روحانی در انتخاب پاسوران سهیم اند؛ مؤ منان برای ارتباط با خدا احتیاج به روحانیون ندارند؛ مقام کشیشی همگانی است ؛ کشیشان ازدواج می کنند؛ اعتراف به گناهان اجباری نیست ؛ اساس شریعت کتاب مقدس است ؛ مؤ من می تواند به آزادی اصول عقاید خویش را از کتاب مقدس بدست آورد و احتیاجی به روحانیان کلیسا ندارد؛ و به بکارت مریم و مقدسین و برزخ عقیده ندارند .

در کلیساهای پروتستانی در یک طرف مردمانی محافظه کار و قدیمی و در طرف دیگر مسیحیان آزادیخواه و حقیقت جو و عرفانی در مقابل یکدیگر قرار دارند . بعضی از علمای الهی پروتستانی آزادیخواه ، عقاید مسیحی را طبق مقتضیات زمان برای متجددین تفسیر می کنند . خودخواهی ، گناه اصلی است و رستگاری در اجتناب از اغراض است . جهنم وجود ندارد ولی جهت شایستگان در جهان دیگر ، سعادت برقرار است . مراسم به زبان کشوری انجام می گیرد . افکار ملی به جدائی کلیساهای پروتستانی کمک می کند . از این جهت کلیساهای کاتولیک به ذکر ارزش بین المللی بودن کلیساهای کاتولیک می پردازند و

کلیسای پروتستان را موجد اختلاف و جدائی جامعه مسیحی می دانند .

کلیساهای طرفدار ((لوتر)) در آلمان و کشورهای اسکاندیناوی و کلیساهای طرفدار ((کالون)) در فرانسه و سویس و هلند برقرار است . کلیسای ((آنگلیکان)) و کلیسای فرقه دیگری از پروتستان در ((اکوس)) از تاءسیسات انگلستان است .

در آئین پروتستان ، مخصوصا در انگلستان و ایالات متحده آمریکا فرقه های بسیاری دیده می شود که در بعضی اعمال با یکدیگر اختلاف دارند :

((مغتلسه))؛ تعمید کودکان را قبول ندارند ، و بالغان را با فرو بردن در مایع ، تعمید می دهند . تشکیلات آنان به کلیسای ابتدائی شباهت دارد . با سوگند یاد کردن و خدمت نظام مخالفت دارند .

((روشن گرایان))؛ قرائت کتاب مقدس و تصفیه و تزکیه زندگی داخلی را طبق روش مخصوص از شرایط رستگاری می دانند .

((انجمن دوستان)) یا ((کاکرها))؛ با دروغ و جنگ و بردگی دشمنی دارند .

((مورمونها))؛ کتاب مقدس را حاکم می دانند .

((یکتا گرایان))؛ طرفدار آزادی کامل دینی هستند و از حکمت وحدت مطلقه خدا پیروی می کنند و ((تثلیث)) را انکار می کنند .

((سالوتیان)) دسته دیگری از فرق پروتستان اند .

صوفیان ، آئین بودا و هندو و سایر ادیان را با دین مسیح جمع کرده و متحد ساخته اند . (565)

در قرن چهاردهم میلادی یک نفر از روحانیون انگلیسی به نام ((جان ویگلف)) علیه قدرت ((پاپ)) قیام نمود .

این مرد که بین سالهای 1324-1384 میلادی می زیست ، با مراسم عشاء ربانی ، تدهین محتضر ، اعتراف به

گناه ، صدور عفونامه از سوی پاپ و دخالت پاپ در امور سیاسی - دنیوی مخالفت کرد . پاپ او را تکفیر نمود و چهل سال پس از مرگش ، جسد او را از خاک درآورده و سوزاندند . ((جان)) برای نخستین بار ((کتاب مقدس)) را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و پیروان او مردم را آموزش می دادند . (566)

((جان ویگلف)) با فحشاء و فساد و شرب مسکرات در میان روحانیون بشدت مخالفت کرد . دربار انگلستان از ((جان)) حمایت کرد و همین حمایت باعث شد تا افکار او بزودی گسترش یابد . (567) اقدامات و افکار ((جان ویگلف)) بود که زمینه های نهضت ((لوتر)) و ((کالون)) را فراهم ساخت .

عصیان ((مارتین لوتر)) علیه مذهب مندرس و کلیسای مرتجع کاتولیک بسیار ریشه دار و عمیق بود . او نفی و محو مطلق مذهب کاتولیک را خواستار شد .

((کالون)) در ادامه راه ((لوتر)) اقدامات مشابه و مؤ ثری کرد . تعالیم کالون در فرانسه طرفداران بسیاری پیدا کرد .

فرقه پروتستان در حدود نود میلیون نفر پیرو دارد که اکثرا در آلمان ، آمریکا و کشورهای اسکاندیناوی سکونت دارند . کلیسای لوتر از کلیسای کاتولیک جدا است ؛ و از لحاظ سلسله مراتب ، اختلافاتی با آن دارد .

زبان مذهبی پروتستانها ، انگلیسی است . مراسم و شعائر پروتستانها عبارت است از :

1- تعمید .

2- اعتراف غیر اجباری .

3- تناول و افطار .

4- تلاوت کتاب مقدس .

5- حضور در کلیسا و قرائت ادعیه لوتر .

6- ازدواج .

اعیاد مذهبی

پروتستانها با اعیاد کاتولیک ها یکی است . برخی آمار تعداد پروتستانها را در جهان به دویست و شش میلیون نفر می رساند . محل اجتماع پروتستانها در انگلستان ، اسکاتلند ، استرالیا ، آمریکا و کانادا می باشد . (568)

مارتین لوتر ، رهبر و بنیانگذار فرقه پروتستان

لوتر در خانواده ای کارگری بدنیا آمد . پدرش کارگر معدن بود . زندگی لوتر به شیوه معمول هر خانواده فقیر می گذشت . او برای تاءمین معیشت به کار پرداخت . فرد نیکوکاری مخارج تحصیل او را بر عهده گرفت . لوتر فلسفه و حقوق و ادبیات و موسیقی را تحصیل کرد . او در 22 سالگی دچار حادثه طوفان در دریا شد و نذر کرد اگر جان سالم به در ببرد ، ((راهب)) خواهد شد .

در سال 1505 میلادی راهب صومعه ((اوگوستن)) شد و در آنجا پنج سال در لباس راهبان درآمد و معلومات مذهبی کسب کرد . او به مقام کشیشی دست یافت . مردی حساس و دارای فکری بلند بود و پیوسته از گناه و شیطان و عدل خداوند بیمناک بود . کشیشی که اعترافات او را گوش می داد ، کوشش می کرد که خاطر شوریده او را آرامش بخشد .

((لوتر)) آناجیل و دیگر کتب مقدس را به دقت می خواند و آنها را برای شاگردانش تفسیر می کرد . لوتر متوجه فاصله بسیار زیاد پاپ و تشکیلات کاتولیک با مسیحیت اولیه گردید .

او به بدعتهای پاپ و روحانیون در دین عیسی پی برد . فروش بهشت و خرید گناهان عوام توسط روحانیون را شیطانی دانست . اشرافیت

و رفاه فوق العاده روحانیون و همدستی آنان با قیصر و حکام دولتی را نتوانست تحمل کند . او در سال 1517 میلادی رسما با عقاید و شعائر رسمی کاتولیک درافتاد .

بدین سان لوتر باعث بیداری و شورش مسیحیان آلمان و شمال اروپا گردید و انقلاب بزرگی علیه پاپ و کشیشان و کلیسای کاتولیک روم بپا کرد . در اکتبر 1517 اعلامیه رسمی خود را که اعتراض نامه او علیه آمرزش و خرید گناهان و دیگر بدعتهای کلیسای کاتولیک بود ، صادر کرد . این اعلامیه اعتراضی در نود و پنج ماده بر بالای دروازه کلیسای شهر وتین برگ آلمان آویزان شد . اعلامیه او در تمام مواد مستند به کتب مقدسه عهد عتیق و جدید بود . پاپ از این اعتراض به وحشت افتاد و او را در هفتم اوت 1518 میلادی به وسیله نامه ای ، فراخواند . ولی لوتر این دعوت را نپذیرفت . ((پاپ)) در شورای مذهبی ((لایپ زینک)) در حضور امپراطور آلمان ((شارل کن)) و اساقفه کاتولیک وی را به ارتداد و کفر محکوم کرد .

امپراطور آلمان که تازه به قدرت رسیده بود و از انقلاب لوتر می ترسید ، دستور پاپ را اجرا کرد . پاپ از لوتر خواست که تا پایان فرصت 60 روزه می تواند توبه کند و از عقاید اعتراضی خود دست بردارد . ولی لوتر نپذیرفت . پیروان او با جان و مال از وی حمایت می کردند . لوتر نامه پاپ را به آتش کشید . پاپ او را مهدور الدم اعلام کرد و کتابهای او از طرف اولیاء

کلیسا و پاپ تحریم شد . اما علی رغم این تکفیر و تحریم ها ، بر تعداد پیروان لوتر افزوده می شد و مطالعه آثار او در میان جوامع مختلف مسیحی با شدت تعقیب می شد . انقلاب یا نهضت بزرگ پروتستانیزم در کشورهای فرانسه ، سویس ، و . . . اوج گرفت . دهقانان آلمان علیه پاپ شورش کردند . لوتر با سی سال فعالیت مداوم ، کلیساهای پروتستان را در اروپا بنیاد نهاد و به اصلاحات عمیق مذهبی پرداخت .

مذهب او در اروپای غربی و بسیاری از دیگر جاها مقبول شد . لوتر در سن 62 سالگی در سال 1546 میلادی درگذشت . (569)

ژان کالون

از اهالی فرانسه بود و در فاصله سالهای 1509-1564 میلادی می زیست . او از پیروان مذهب پروتستان بود . او مانند لوتر مردی پراحساس و سریع التاءثیر نبود و مستدل سخن نمی گفت . در نظر داشت تا ژنو را به صورت کشوری کامل که حکومتش در اختیار اولیاء دین باشد ، درآورد . کالون معتقد بود که تنها کتاب قانون کتاب مقدس است . به عقیده او باید قوانین نظام اجتماعی بر اساس کتاب مقدس باشد . او نیز به مسیحیت ناب عیسوی می اندیشید . اما مانند اشباه خود شیاد و مجال نبود . یاورهای او با اندیشه های هندی و یونانی نیامیخته بود و به آنچه می گفت ، اعتقاد کامل داشت . کالون می گفت : حیات مرکز ثقل وجود است و رعایت وظایف دینی در نهایت اهمیت می باشد . آدمی باید همیشه خود را در محضر خداوند احساس کند .

مردم هرزه و عیاش را به مطالعه کتاب مقدس دعوت می کرد .

آنان را بازیچه شیطان می دانست که به لهو و لعب مشغول اند . او در رفتار و گفتار مردم ژنو تغییر اساسی بوجود آورد و آنان را مردمی خشک و زاهد و خرمقدس بارآورد . کالون بر خلاف لوتر مرد متعصب و خشک و سردی بود و هر گونه تفریح سالم و هنر و ابراز استعداد را با کتاب مقدس ناهماهنگ می دانست . لوتر نقطه مقابل کالون بود . (570)

ژان کالون در سال 1509 میلادی در شهر بال واقع در کشور سوئیس متولد شد . کتاب سازمان عیسائی را در سال 1539 نوشت . کالون پیروانی از سوئیس و هلند و انگلستان داشت . مذهب کاتولیک فرقه ای از پروتستان به شمار می رود . (571)

فرقه های فرعی مسیحیت

1- فرقه های اسیونیها ، مارکیونیها

طرفداران مکتب حلولیون ، طرفداران مذهب سرنیوس که از علماء بزرگ مذهب عیسوی بشمار می رفت ، پیروان آپولیناریس کشیش پر قدرت لاذقیه ، نسطوریهای فرقه یعقوبیه ، ارامنه گراگوری ، مارونیها و دهها فرقه و دسته دیگر که در قرون گذشته در مراکز مختلف به جان یکدیگر می افتادند و به کشتار می پرداختند . این فرقه ها هیچ گاه نمی توانستند حضور یکدیگر را تحمل کنند . هر گروه و فرقه ای شعار خاص خود را داشت . گروهی در کلیسای قسطنطنیه می گفتند : مقدس ، مقدس ، مقدس باد خداوند گروهها که برای ما مصلوب گردید . پیروان کلیسای انطاکیه می گفتند : مقدس ، مقدس ، مقدس باد خداوند . این گروهها به جان یکدیگر می افتادند و کشتار

شروع می شد .

2- فرقه ژان کالون

پیروان مذهب کالون که ذکر وی گذشت . این فرقه به پیروی از کالون در تعصب و حفظ شعائر سنتی اولیه مسیحی سخت افراط می ورزیدند .

3- فرقه جان ویگلف

جان ویگلف انگلیسی که شرح زندگی و کارهای وی گذشت ، در قرن چهارم میلادی می زیست و در واقع بنیانگذار هسته اولیه مذهب پروتستان در تاریخ مسیحیت بود . آنچه را قرنها بعد ((لوتر)) و ((کالون)) می گفتند ، همان حرفهای ((جان ویگلف)) بود . ویگلف قربانی تعصب پاپ شد .

4- فرقه ژان هوس

منشعب از فرقه ((جان ویگلف)) . پاپ شورائی در شهر ((کنستانس)) تشکیل داد و ((ژان هوس)) را محاکمه کرد . او را به کی سال حبس محکوم نمود . ولی اندکی بعد او و کتابش را سوختند . این حادثه در سال 1415 میلادی روی داد . بین طرفداران ((ژان هوس)) و پیروان ((پاپ)) درگیری شدیدی روی داد .

5- فرقه پورتین

منشعب از مذهب لوتر و کالون . پیروان این فرقه را ابتدا ایرلندی ها تشکیل می دادند . این فرقه سنت گرا معتقد به حفظ مطلق عقاید اولیه دین عیسی بودندد . این فرقه مورد مخالفت شدید پیروان کاتولیک قرار گرفت . دوستداران پاپ و کلیسای کاتولیک علیه این فرقه عکس العمل نشان دادند تا آبروی روحانیت کاتولیک را حفظ کنند . رهبری پیروان پاپ در مبارزه علیه فرقه پورتین را فردی اسپانیائی به نام اینیاک دولوبالاک بر عهده داشت . این باند تعداد زیادی از پروتستانها را کشت و محکمه تفتیش عقاید تشکیل داد . کار این محکمه آن بود که در عقاید مسیحیان تحقیق و تفتیش کند و پروتستانها را شناسائی و محاکمه نماید . این گروه ، مخالفان پاپ را ملحد و مرتد اعلام می کرد و اعدام می نمود .

6- فرقه یسوعیین

پیروان دولوبالاک را فرقه یسوعیین نامند . این فرقه اطاعت مطلق و کورکورانه از پاپ را تبلیغ می کرد . در اعتقاد این فرقه ، پاپ ولی مطلق جامعه مسیحی است و مردم حق اعتراض و سؤ ال ندارند .

7- فرقه نسطوری

که ذکر آن گذشت ، از کلیسای قسطنطنیه جدا شدند . این فرقه معتقد به دوگانگی ذات عیسی بود . ((نسطوریوس)) رهبر این فرقه می گفت که ((مریم)) با معجزه روح القدس ، ((عیسی)) را باردار شده . عیسی با طبیعت انسانی متولد شد و سپس روح القدس بر مسیح نازل شد و طبیعت خدائی در او حلول کرد . نسطوریوس تبعید شد و در سال 439 میلادی در گذشت . کلیسای مسیحیان ایران نسطوری است .

8- فرقه آریوس

این فرد از اهالی لیبیه در اواخر سده سوم میلادی در اسکندریه مصر ظاهر شد . او با عقاید تثلیث و وجود روحانیون و کشیشان عصر خود به مخالفت پرداخت . به عقیده او پدر در ردیف پسر نیست . زیرا پسر از ازل با پدر در خلقت شرکت نداشت ، بلکه از او ناشی شد . کشیشها در سال 321 میلادی او را در انجمن اسکندریه تکفیر کردند . ((آریوس)) از اسکندریه به فلسطین فرار کرد و پیروانی یافت .

انجمن دیگری از کشیشان در سال 323 میلادی عقاید او را آزاد اعلام کرد . او کتابی در رد تثلیث نوشت و آن را ((تالیا)) نام نهاد . امپراطور کنستانتین انجمنی از کشیشان در شهر ((نیکیه)) در سال 325 میلادی تشکیل داد و ((آریوس)) در آن انجمن بی پرده از عقاید خود دفاع کرد و مخالفت خود را با تثلیث اعلام داشت . در آن انجمن همه کشیشان از عقیده تثلیث دفاع کردند . تنها دو نفر پیرو عقاید آریوس گردیدند . آریوس و آن دو نفر از شهر تبعید

شدند . به دستور قیصر آثار آریوس را سوختند و هر کس آنها را در دست داشت یا پنهان کرده بود ، اعدام می شد ، آریوس در سال 336 میلادی درگذشت . (572)

9- فرقه هوژنت

فرقه هوژنت پیرو مذهب ((کالون)) بودند . رهبری این فرقه با ((هوژنت فرانسوی)) بود .

کلیسای کاتولیک از دولت وقت خواست تا به حیات و بقای این فرقه پایان دهد . ((کاترین)) نایب السلطنه فرانسه که ابتدا از دوستان ((هوژنت)) بود ، بعد فرمان قتل عام پیروان این فرقه را صادر کرد و در حدود بیست هزار نفر از این فرقه کشته شدند . یکی از ژنرال های فرانسوی که طرفدار هوژنت ها بود ، این گروه را مورد ارفاق قرار داد و در سال 1598 میلادی با صدور فرمانی از جانب پادشاه فرانسه ، حق حیات و آزادی اجتماعی به این فرقه داده شد . در زمان حکومت ((لوئی چهاردهم)) این فرمان لغو گردید و در سال 1685 میلادی دوباره عقاید این فرقه غیر قانونی اعلام گردید . (573)

10- فرقه مونوفیزیت ها

که در صفحات گذشته شرح آن گذشت . این فرقه طرفدار وحدت روح حضرت عیسی بودند؛ یعنی عیسی از ابتدا دارای روح خدائی بوده و پس از تولد نیز همان روح خدائی را داشته است . این عقیده بیشتر در میان ارامنه و مسیحیان یعقوبی مصر و سریانی رواج دارد . در سال 525 میلادی کلیسای ارمنستان عقیده وحدت روح در مسیح را پذیرفت و بدین ترتیب از کلیسای ارتودوکس یونانی و بیزانس جدا شد .

11- فرقه یعقوبیه

منسوب به مردی که او را یعقوب می گفتند . از عقاید این فرقه است که : صانع را قدیم می گویند و از جهتی اورا حادث می دانند و دارای دو بعد لاهوتی و ناسوتی . محققان معتقدند که این فرقه پیروان همان یعقوب پالانی اند که در سال 578 میلادی در گذشت .

یعقوب معروف از سال 578-541 میلادی ، اسقف آدس ، اورفا در آسیای صغیر بود . در قرن ششم میلادی می زیست . او مؤ سس کلیسای شرق یعنی عراق و سوریه و ترکیه است . پیروان وی هم اکنون یکصد و پنجاه هزار نفراند .

12- فرقه آرتمون

اشاره

این فرقه در قرن دوم میلادی به وسیله یک روحانی مسیحی به نام آرتمون بوجود آمد . از عقاید این فرقه است که : عیسی فقط انسانی بوده که بیشتر از دیگران فیض روح القدس به او می رسد . این فرقه منکر الوهیت مسیح بود و لذا کلیسا مذهب او را قبول نکرد .

13- فرقه آپولی نادین

این فرقه نیز می گویند که عیسی یک انسان ظاهری بوده است .

14- فرقه ایکونو کلات

که در قرن هفتم میلادی ظهور کرد . این فرقه با نصب هر گونه تصاویر و مجسمه در کلیسا مخالف بود . برخی پادشاهان روم شرقی با این فرقه هم عقیده بودند .

15- فرقه سبتیه

این فرقه روز شنبه را به جای روز یکشنبه مقدس می داند و آن روز راروز عیدمعرفی می کند . این فرقه در جلفای اصفهان یک کلیسا دارد .

16- فرقه خواهران برادران

از عقاید این فرقه اطلاعی در دست نیست . نود درصد ارامنه ایران مسیحی گریگوری و چهار صد کاتولیک و پروتستان و بقیه پیرو این فرقه اند .

17- فرقه ملکاتیه

از عقاید این فرقه است : عیسی جوهری است پاک که از مجرای گوش مریم به درون او خزیده یا راه یافته است و از پهلوی راست او بیرون آمده است . روح در مریم چنان راه یافت که آب در رودخانه و ناودان به جریان افتد . هر کس از طعام دنیا معاف گرداند خود را ، پروردگارش را مشاهده کند . (574) این فرقه منسوب به ملکا می باشد که در ارز روم ظاهر شد .

18- فرقه مغتسله

که ذکر آن گذشت . این فرقه وفادار به سنن و شعائر اولیه دین عیسی می باشد . در گذشته درباره عقاید این فرقه گفته شد که : تعمید در کودکان را قبول ندارد و در سن بلوغ و بزرگسالی تعمید می دهند . این فرقه با خدمت سربازی مخالف است .

19- فرقه روشن گرایان

که شرح عقاید آن گذشت . این فرقه خواندن کتاب مقدس و تصفیه و تزکیه باطنی و ظاهری را توصیه می کند و با دروغ و جنگ و بردگی شدیدا مخالف است .

20- فرقه مورمونها

که شرح عقاید آن گذشت . این فرقه بر حکومت کتاب مقدس در جهان تکیه دارد .

21- فرقه یکتا گرایان

که شرح عقاید آن گذشت . این فرقه به آزادی کامل عقیده عقیده دارد ، تثلیث را مطلقا رد می کند ، و ایمان به خدای یکتا را تبلیغ می کند .

22- فرقه سالوتیه

منشعب از مذهب پروتستان ، مخلوطی از ادیان و عقاید هندی - بودائی و سایر ادیان شرقی . گاهی این فرقه را فرقه صوفیان می گویند .

23- فرقه اوتیشت ها

از پیروان اوتیشه از علماء بزرگ مسیحی یونانی که در قرن پنجم می زیسته است . این فرقه معتقد بود که عیسی فقط ذات و طبیعت خدائی داشت .

24- فرقه بازپلیدس

در قرن دوم میلادی در انطاکیه ظهور کرد .

25- فرقه والینسین

در اواسط قرن دوم میلادی پدید آمد .

26- فرقه مارگیونیها

در پایان قرن دوم میدی ظهور کرد .

27- فرقه باردیصانی

در اواخر قرن دوم میلادی پدید آمد .

28- مورمون ها

سنت گراهای اخباری که بر متون عهدین تکیه دارند . با هر گونه افزایش و تجدید نظر مخالف اند این فرقه به تعدد زوجات در مسیحیت معتقد بود . بسیاری از پیروان این فرقه تا هشت زن اختیار کرده اند .

29- فرقه علوم گرایان

این فرقه معتقد است که تمام امراض جسمانی نتیجه عقاید فاسد و کرار نادرست است . و بر این باورند که شفای کامل جسمی بوسیله الهامات یزدانی است . این باورهای این گروه با نظریات جدید روانشناسان موافق است . از این رو بسیاری از نویسندگان و هنرمندان و فلاسفه را به خود جلب کردند .

30- فرقه عقل گرایان

از عقاید این فرقه است که : باید حقایق دین و علل مذهب را با عقل و اندیشه بدست آورد . تمام ادیان و مذاهب بر اساس یک اصل و ریشه استوارند . اصول عقاید این فرقه عبارت است از :

1- خداوند یگانه است 2- جهان را او پدید آورده است 3- بشر آزاد و مختار است که به تقوی رو کند . 4- روح انسان جاودان و غیر قابل زوال است 5- پس از مرگ ، معاد است و حضور در پیشگاه عدالت خداوند .

ژان سملر که در سال 1791 میلادی می زیسته ، یکی از رهبران این فرقه بود . او به ماءخذ تورات و مبادی دین مسیح علاقه داشت . او می گفت : دیانت برای تاءمین فضائل اخلاقی ضروری است ، و هر کس دارای فضائل اخلاقی گردید ، از اجرای مراسم و اعمال دینی بی نیاز و معاف است .

31- فرقه فرانس دامیز

این فرد که در سال 1226 میلادی در گذشت ، پیروان خود را به عدم وابستگی و علاقه به دنیا دعوت می کرد . این فرقه مدعی پیروی از عیسی بود و در کمال فقر زندگی می کرد .

32- فرقه رهبانیون

که شرح آن گذشت . این فرقه به ((ارمیست))ها مشهوراند . ((ارمریست)) ماءخوذ از کلمه یونانی ((ارمس)) به معنای ((بیابان)) است . گاهی به آنان ((موان)) یعنی ((تنها)) یا ((گوشه نشین)) هم گفته اند . نخستین راهب مسیحی فردی قبطی به نام آنتوان بود که دیر را بنا کرد و در سال 256 میلادی در گذشت . پس از او راهب دیگری به نام پاشم قبطی برخاست که در سال 320 میلادی گروهی از کشیشان را گرد خود جمع کرد و انضباط بسیار سختی در میان آنان برقرار ساخت . این کشیشان را ((آبه)) و به عربی ((اب)) و به فارسی ((پدر)) گویند .

33- فرقه آلهارت

این فرد از اهالی آلمان بود که در سال 1328 میلادی درگذشت . او یکی از مشایخ و عرفای سرشناس دین مسیح است . این شخص طرفدار اصل وحدت بوجود بود می گفت : بشر خدا است .

و چون خداوند در تمام مخلوقات حاضر و ظاهر است ، بر هر چه نظر کنیم سیمای او می بینیم .

34- فرقه اناباپتیست

این گروه که تعمید یافتگان نوین می باشند ، در میان مسیحیان شهرت بسیار دارند . گروه بی شماری از طبقات مختلف پیرو این فرقه شدند . این فرقه تنها اعمال و مراسم مذهبی خود را بر اساس نص عهد جدید قرار دادند و فقط سنت و روش عیسی را مورد عمل قرار دادند و از هر گونه تفسیر و تاءویل خودداری می کردند .

این فرقه تعمید خردسالان را قبول نداشتند . این فرقه تقلید را جایز نمی دانست و اعمال و عبادات را با خلوص نیت کارساز می دانست . پیروان این فرقه روحانیت را بطور کلی موجوداتی بی دین ، ریاکار و منافق و هفت خط می دانستند . آنان کلیسا را دکان روحانیون و دستگاه خرسازی و عوام پروری می دانستند؛ لذا عبادات خود را در منازل شخصی انجام می دادند . آنان مراسم عشاء ربانی را به شیوه عیسی و حواریون اولیه برگزار می کردند . و در انتظار روزی بودند که عیسی از آسمان سوار بر ابر به زمین بیاید . (575)

35- فرقه واحدیّون

بنیانگذار این فرقه فردی اسپانیائی به نام ((میکائیل سروتوس)) است . او در شهر ((ژنو)) که فرقه کالون پیروانی داشت ، ظهور کرد . این مرد پس از مطالعه در عهد جدید ، موضوع تثلیث را در آن نیافت و لذا عقیده به تثلیث را کفر محض دانست . او کتاب ((اثبات خطای ثالوث)) را نگاشت و در سال 1531 میلادی منتشر کرد . او در این کتاب ثابت کرده بود که پیدایش ثالوث یا تثلیث از ابداعات کلیسای کاتولیک است و مسیحی صحیح الایمان

که به دستور انجیل عمل می کند ، باید دست از تثلیث بردارد ، زیرا عقلا محال است که اجزاء ثلاثه سه شخصیت ، خدای واحدی شود . او می گفت : ذات حقیقی الهی در کلمه یا عیسی تجلی کرد و رابطه بین او و خداوند ، روح القدس بوده است . او می گفت : دلیلی بر دوشیزگی مریم در دست نیست ، لذا این عقیده (بکارت مریم) باطل است .

او معجزات عیسی را نیز منکر بود . مدتی در فرانسه به طبابت مشغول بود ، ولی اندکی بعد پیروان کالون او را شناسائی کردند و در شهر ژنو او را در سال 1553 زنده در آتش سوختند . او در حال حاضر در برخی کشورهای اروپائی پیروانی دارد .

36- فرقه اصلاح یافته گان

پیروان این فرقه در حدود 22 میلیون نفر هستند . رهبران این فرقه از طرف پیروان آن انتخاب می شوند و رئیس این فرقه را ((شبان)) گویند . انجام مراسم مذهبی و عبادات توسط شبان با روشی بسیار ساده انجام می گیرد . در کلیسای این فرقه هیچ نوع تزیین و آرایشی وجود ندارد . لباس شبان پیشوای مذهبی این فرقه با مردم عادی هیچ فرقی ندارد . در میان پیروان تبعیض وجود ندارد . فرائض دینی آنان عبارت است از : تعمید و تناول که با شرکت در میهمانیهای دسته جمعی به یاد عیسی انجام می دهند .

37- فرقه انگلی کن ها

تعداد پیروان این فرقه 25 میلیون نفر است . این کلیسا حد فاصل بین کلیسای کاتولیک و کلیسای پروتستان است . فرائض مذهبی این فرقه طبقه ادعیه و اوراد متون مقدس مذهبی است و با کلیسای کاتولیک در فرائض اختلافی ندارد . این فرقه دارای سه شاخه است :

الف : کلیسای بلند ویژه آنگلوکاتولیک ها .

ب : کلیسای عریض .

ج : کلیسای کوتاه ، ویژه انجلیون .

غسل تعمید علامت قبول دین عیسی است . پیروان این فرقه گاهی غسل تعمید را بطور دسته جمعی و به صورت ارتماسی انجام می دهند . گروهی از این فرقه غسل تعمید را برای بزرگ سالان واجب می دانند ، به این گروه غیر تعمیدی ها می گویند . تعداد این گروه اندک است . گروه دیگری غسل تعمید را در خردسالی واجب می دانند که به تعمیدی ها معروف اند و در حدود 20 میلیون نفراند .

38- فرقه کویکرها

بنیانگذار این فرقه ((جرج فاکس)) از عارفان بزرگ مسیحیت است .

او در سال 1646 م به شهود و کشف بزرگی دست یافت که ایمان به عیسی به الفاظ انجیل نیست ، ایمان به عیسی امری است قلبی و باطنی . سخنان الهی محدود به اوراق کتب مقدس نیست ، ایمان به خداوند مستقیما از سوی خدا در وجدان آدمی رسوخ کرده و به درون شخص راه می یابد . او وجود کشیش یا روحانی را زاید و مزاحم رشد جامعه می دانست . او روحانیون را انگل و سر بار مردم می دید و لذا کمر به نفی آنان بست . او معتقد بود

که بین خدا و خلق رابطی وجود ندارد و خود انسان می تواند با خداوند ارتباط برقرار کند . مرد و زن می توانند بر اثر تقوی کلام الهی را بشنوند . در تلقی این فرقه جنگ و خون ریزی کار شیطان است و خرید و فروش غلام و کنیز (برده داری) را گناه بزرگ می دانند . یک فرد مسیحی مؤ من هرگز سوگند یاد نمی کند و فقط به گفتن آری یا نه اکتفا می کند . احترام و تقدیس اشیاء و صور انبیاء و . . . ممنوع و حرام است و آن را مترادف بت پرستی می دانند . این فرقه اعتقاد داشت که در مجالس مذهبی با سکوت و ذکر و دعا می توان به تفکر و اشراق رسید و درون را نورانی کرد .

39- فرقه ژزویت ها

این فرقه از فرق رهبانیت مسیح است . بنیانگذار این فرقه راهبی اسپانیائی به نام ژزویت در جنگ بین اسپانیا و فرانسه مجروح شد . در دوران بیماری کتابهائی در رابطه با سرگذشت قدیسین نصاری را مطالعه کرد و لذا تصمیم گرفت تارک دنیا شود . سلاح جنگی خود را بر زمین نهاد و در یکی از دیرها مسکن گزید و به ریاضت پرداخت . برخی از مبلغان مسیحی در هند و ژاپن با او هم عقیده شدند . در سال 1534 میلادی این گروه خود را همراهان عیسی نامیدند . آنان همواره دسته های تبلیغی مسیحی به قسمت های آسیا ، هند و چین ، ژاپن و . . . رفتند و توفیق بسیاری کسب کردند . عقاید این فرقه در طی

قرنهای هفده و هجده میلادی بخش بزرگی از ایالات متحده آمریکا و اروپا را در بر گرفت .

40- فرقه سیمورها

بنیانگذار این فرقه یک کشیش سیاه پوست آمریکائی مقیم لوس آنجلس در سال 1906 میلادی بود . از عقاید این فرقه است که : دیانت عیسی صرفا در رابطه با تاءمین زندگی آدمی در این دنیا مطابقت کامل دارد . عقاید این کشیش توسط ((بارات)) نروژی در میان اروپائیان رواج یافت . این فرقه نیز معتقد است که حقایق دینی را باید از طریق عقل و حس دریافت . و اگر عهد جدید با بیانی رسا تفسیر شود ، مفیدترین قانون برای تحقق آرمانهای اجتماعی بشر است . این فرقه در آداب و اعمال مذهبی از هیچ دستور خاص و معینی پیروی نمی کند .

41- فرقه آنسلم

این فرد از اهالی کانتریوری انگلستان معتقد بود که اول باید به واقعیت دین ایمان آورد ، آنگاه پیرامون آن باید اندیشه کرد . هر چه را دین جایز داند ، عقل نیز مجاز می شمارد . میان حقایق دینی و استدلالات عقلی تناقضی وجود ندارد . خداوند از گناه آدم نسبت به فرزندان او خشمگین شد و در نتیجه لازم آمد که : یا فرزندان آدم به جرم گناه پدر عذاب شوند یا جبران مافات را بنمایند . و چون ابناء بشر طاقت عذاب را نداشت ، و از این بابت که خداوند لطیف و خبیر است ، تنها پسر عزیز دردانه خود را فرستاد پائین ، تا جناب قیصر او را به دار کشد و بدین سان عذاب الهی از ابناء بشر برداشته شود .

42- فرقه بلیارسیه

اشاره

و مراد از آن ، پیروان یا یلدوس می باشند که قبل از شورای نیقه آشکار گردید . او می گفت : مسیح از پدر همچون شعله آتش از آتش جدا شد بدون این که نقصی در آن ذات حاصل آید .

43- فرقه مقدانوسیه

معتقد به توحید بودند . بنیانگذار این فرقه یکی از اساقفه بزرگ کلیسای قسطنطنیه بود . در عقاید این فرقه آمده است که : روح القدس مخلوق است . و پس از مرگش پیروان او عقاید وی را تبلیغ کردند . (576)

44- فرقه مرمن

این فرقه به وسیله ((جوزف اسمیت)) آمریکائی پدید آمد . او آمریکائیان را از نسل بنی اسرائیل می دانست و می گفت : ((عیسی در ظهور دوم خود در میان مردم آمریکا تبلیغ رسالت کرد و پیروان بسیاری یافت و گروهی از کافران علیه مسیحیان شوریدند و آنان را قتل عام کردند . ولی کتاب مقدس که توسط رئیس کلیسای مسیحی مرمن بر روی الواح طلا نوشته و حک شده بود ، توسط آن رئیس از میان معرکه بیرون برده شد ، و در مکان امنی پنهان ماند تا که خداوند به من توفیق رهبری را داد و آن الواح را در دست من قرار داد تا با ردگیر دین عیسی را به جهانیان اعلام کنم)) . این گروه معتقد به کشف و شهود می باشند . و بر این باوراند که قوم بنی اسرائیل موفق به تاءسیس یک دولت مستقل از یهود در آمریکا خواهد شد .

این رؤ یای صهیونیستی همچنان به قوت خود باقی است . آنان معتقدند که عیسی دوباره ظهور خواهد کرد و پادشاهی خواهد نمود . افراد این فرقه عمل تناول را به وسیله نان و آب انجام می دهند . و معتقدند که بجای تکفیر کافر ، تجدید تعمید باید کرد و او را از عذاب و گرفتاری در آخرت نجات داد . این

فرقه به تعدد زوجات معتقد است . ولی اخیرا این موضوع در آمریکا منع قانونی یافت . پیروان این فرقه در شمال آمریکا (آمریکای شمالی) زندگی می کنند .

45- فرقه گواهان یهوه

این فرقه مذهبی از سال 1931 میلادی به نام گواهان یهوه نامیده شد .

این فرقه در سال : 1874 میلادی توسط یک بازرگان آمریکائی به نام ((چ ، ت ، روسل)) تاءسیس گردید . از دیدگاه وی : ((ظهور روحانی عیسی هم اکنون صورت گرفته است)) . او می گفت :

((عیسی بار اول در سال 1874 م ظاهر شد و بار دوم در سال 1914 ظهور خواهد کرد . افرادی که شاهد این ظهورها باشند ، دیگر از دیانت بی نیاز هستند))

او می گفت : ((میان خلق و خالق)) رابطه فردی موجود است . ((عیسی)) عامل اجرای اوامر ((یهوه)) خدای یهود است . او فقط یک ((ناجی مطلق)) است . تمام کفار پس از مرگ به عذاب گرفتار می شوند و تنها پیروان این فرقه ، رستگار خواهند شد .)) این فرقه هیچ گونه عبادتی ندارد .

46- فرقه کویک

منشعب ازمذهب پروتستان است . و ترکیبی از دو مذهب کاتولیک و و ارتودوکس می باشد .

47- فرقه زهدگرایان

منشعب از پروتستان که در قرن معاصر در انگلستان پدید آمد . این دو فرقه از تندروهای مذهب پروتستان هستند و اهمیت بسزائی دارند .

صرف نظر از برخی مذاهب تندرو و رادیکال پروتستان و کلیساهای درجه سوم و چهارم این مذهب ، مانند کلیسای نسطوری ها که مستقل اند ، همه فرقه های فرعی مسیحی از نظر تشکیلات کلیسائی وابسته به یکی از مذاهب و کلیسای بزرگ : کاتولیک ، ارتودوکس و پروتستان می باشند .

پیروان کنونی مذهب ارتودوکس بیشتر در کشورهای اروپائی ، یونان ، روسیه و . . . بسر می برند . پروتستانها در اروپای شمالی و شمال غرب آمریکا زندگی می کنند . کاتولیک ها در اروپای غربی و جنوبی و آفریقا ، آسیای جنوب شرقی ، استرالیا ، آمریکای مرکزی ، و جزایر اقیانوسیه زندگی می کنند که پیرو باب و تابع کلیسای کاتولیک روم می باشند .

برابر آماری که پس از جنگ جهانی دوم از جمعیت مسیحیان جهان گرفته شده ، به تقریب ، تعداد آنان را حدود هشتصد و بیست میلیون نفر گفته اند که به ترتیب : کاتولیک ها : 450 میلیون نفر ، ارتودوکسها : 150 میلیون نفر و پروتستانها : 220 میلیون نفر می باشند . (577)

عقیده به ظهور عیسی و مسیحیان قلابی

عقیده به ظهور یک منجی در پایان جهان برای تحقق عدالت ، موعود و ایده آل کلیه ادیان بزرگ جهان می باشد . در عقاید مسیحیت نیز ، عقیده به ظهور در آخر زمان یک اصل اساسی است . این عقیده صرف نظر از جنجالهای اولیه و اختلافات موجود در عهدین و تفاسیر و تاءویلات

مختلف آن توسط روحانیون یهودی و مسیحی ، مبتنی بر عروج عیسی پس از قتل به آسمان است . یعنی این که او پس از عروج باید ظهور کند . اختلاف بر سر این مبنی نیز بسیار است .

بهرحال در پی این عقیده بود که تاریخ مسیحیت شاهد ظهور مدعیانی بود که خود را عیسی معرفی می کردند . برجسته ترین این مدعیان دروغین عبارتند از :

1- تئوداس که در سال 44 میلادی ظهور کرد و خود را عیسی نامید . و سرانجام به دست سپاهیان رومی اسیر گشت و پیروانش قتل عام شدند .

2- تئوداس دوم ؛ او نیز از مصر برخاست و مدعی شد که مسیح است . او و یارانش نیز کشته شدند .

3- تئوداس سوم ؛ او نیز مدعی شد که عیسی است و کشته شد .

4- مناحم یهودی ؛ فرزند یهودای جلیلی و نوه حزقیال ، مدعی شد که عیسی است . او و پیروانش کشته شدند .

5- سیمون ماگوس ؛ مدعی شد که عیسی است .

6- دولیتوس ؛ مدعی شد که عیسی مسیح موعود است .

7- مسبر کوخا؛ مدعی شد که مسیح موعود است .

8- ابو عیسی اسحاق بن یعقوب اصفهانی ؛ در عهد مروان اموی و منصور عباسی ، مدعی شد که مسیح موعود است .

9- یوذعان همدانی ؛ او نیز که از شاگردان ابوعیسی بود ، خود را مسیح موعود نامید .

10- سرنیوس ؛ از مردم سوریه بود که مدعی شد عیسی است .

11- داود الروی ؛ در سال 1127 میلادی در آذربایجان ظاهر شد

و مدعی گردید که مسیح موعود است

12- ابراهیم بن سموئل : از اهالی ساراکوس در سال 1204 میلادی مدعی شد که مسیح موعود است .

13- موسی بوتال ؛ از مردم سیزوس مدعی شد که مسیح موعود است .

14- اسژلامیلین ؛ در سال 1502 میلادی ادعا کرد که عیسی است .

15- یعقوب کرسن ؛ در سده چهارم میلادی مدعی شد که عیسی میسح است .

16- سلیمان مولخو؛ در سال های 1501 تا 1532 م مدعی شد که مسیح موعود است .

17- شباطه ظبّی ؛ در سال 1676 میلادی مدعی شد که مسیح موعود است .

18- نهیسا؛ در سال 1676 میلادی مدعی شد که مسیح موعود است .

19- موسی حیم لوزاتو؛ در سال 1707 میلادی مدعی شد که مسیح موعود است . (578)

مدعیان دروغین نبوت عیسوی

دین عیسی نیز شاهد پیامبران قلابی بسیاری است ، که از جمله این مدعیان خوس باز باید از افراد زیر نام برد :

1- امانوئل انگلیسی ، پدرش از علماء فرقه پروتستان بود . وی در خانوده ای مذهبی پرورش یافت . او دعوی مظهریت نمود و به روش نو افلاطونی ها به مذهب وحدت وجود و حتی حلول خدا در جسم انسانی معتقد بود . او می گفت : خداوند مهربان برای مبارزه با نفوس خبیثه فانی در نفس خلق گردید تا انسان به ملکوت الهی برسد و به پیکر و جسد انسای متجسد شود . او می گفت : این عمل در عالم روح و جهان نفسانی از سال 1756 میلادی آغاز گردیده ا ست . این فرد مدعی نبوت بود و در انگلستان

کلیسای جدیدی بنا کرد و امروز پیروانی در انگلستان دارد . (579)

اندیشه های گنوسی در کلام و الهیات مسیحی

گنوس

گنوس در لغت یونانی به معنای عرفان و معرفت است . مقارن ظهر عیسی مکاتب گنوسی - عرفانی ثنوی پدیدار شدند . دوره شکوفائی این مذاهب از قرن اول تا سده سوم میلادی است که علماء کلام از این مکتب ها در فلسطین و سوریه و بین النهرین و مصر پیدا شدند . عرفان یهودی در پیدایش این مکاتب بی تاءثیر نبوده است .

اکثر پیروان عیسی را همین پیشوایان و متاءثران مکتب گنوسی تشکیل می دهند که وی را منجی بشر می دانستند .

کلیسای جامع مسیحیت این پیروان را بدعت گذارانی دانست که در تحریف تعالیم عیسی کوشیدند . آنان با اعتقاد به علل مادیه در سراسر سلسله علل آفرینش جهان ، مقام عیسی را از آنچه در تلقی اسکولاستیکهای مسیحی - سنتی بود پائین آوردند و این باعث خشم کلیسا گردید .

در تلقی گنوسیان سلسله علل مادی نیز محترم بود و قابل ستایش ، زیرا شناختن خداوند تنها به وسیله آنها ممکن بود . آنان نمی توانستند بپذیرند که خداوند جسم گردد ، چراکه پدیده های مادی شریر و ناپسند بودند و چگونه خدا می توانست نجسید یابد . نتیجه این بود که مسیح حقیقت جسمانی نداشته است ؛ آنچه مشاهده می شد ، یک نمای ظاهری بوده است . گنوسیها جسم انسان را پلید و ناپاک می دانستند و معتقد بودند که با ریاضت می توان حرکات و سکنات خود را تحت کنترل درآورد . گروهی معتقد بودند که باید دست و دل از شهوت و غضب

برداشت .

ماری که حوا را فریفت ، موجودی سودمند بود که حوا را به درخت معرفت معرفی کرد و نباید آن را خبیث بشمار آورد . آنان برای هر مخلوقی علت خاصی قائل بودند و مجموع آن علل را آئون می نامیدند . در تلقی گنوسی ها شیطان توسط عیسی از این جهان رانده شده ، اما در آخر زمان شیطانی از زنی ناپاک بوجود خواهد آمد که دشمن عیسی باشد و دجال نام دارد .

دجال نژاد بشر را به ژرفنای سقوط رهبری خواهد کرد و سرانجام عیسی بر دجال پیروز خواهد گردید .

ثنویت گنوسی بر خیر و شر استوار است دو اصلی که در اعتقاد آنان با یکدیگر آمیخته اند و بر اثر این آمیزش ، انسان به این جهان افتاده است و از اصل خود که خیر محض است ، دور افتاده است و لذا سرگردان و حیران است . گنوسی ها انسان اولیه را موجودی نیمه خدا می دانستند و ظاهرا این تصور ریشه ایرانی دارد و از اساطیر باستان گرفته شده است . طایفه ای از گنوسیه معتقد بودند که گوهر خدائی نخست در آدم حلول کرد و پس از آن به صورت مسیح ظاهر شد .

((مسیح)) نیز ((نیمه خدا)) و یا ((عقل)) و ((کلمه)) بود .

فرقه های گنوسی

1- مرقیون

مرقیون فرزند یک اسقف مسیحی بود که در یکی از بنادر جنوبی دریای سیاه می زیست . او خود ابتدا یکی از روحانیون مسیحی بود که در سال 137 میلادی برای شرکت در یک کنفرانس به روم رفت و در آنجا با یکی از استادان گنوسی

به نام سردان در ژوئیه 144 میلادی آشنا شد .

انتشار عقاید گنوسی او باعث طرد وی از کلیسا گردید . او در همان سال تصمیم گرفت کلیسائی در روم با عقاید گنوسی بر پا دارد . او نخستین کلیسای گنوسی و فرقه مسیحی - گنوسی را در تاریخ مسیحیت پدید آورد .

مرقیون مسیحی فقط ده رساله از پولس و یک انجیل را قبول دارند . مرقیون یهوه را قبول ندارند و می گویند او واجب الوجود نیست ، زیرا خداوند باید دارای صفت محبت باشد و خدائی که بی رحمانه به کشتار فرمان می دهد ، واجب الوجود نیست . خدای تورات عادل است ، ولی از رحم و محبت بدور است . ولی خدای مسیح مانند پدر مهربان است و از همه آلودگیها پاک می باشد . آنان قبول نداشتند که عیسی از شکم زنی به دنیا آمده باشد .

مرقیون اساس فلسفه خود را بر دو اصل نور و ظلمت قرار دادند و این ناشی از تاءثیر زرتشتی آن است .

برای حل بن بست ثنویت عنصر سومی مورد نیاز بود . این عنصر باید پست تر از دو عنصر دیگر باشد . پس از حل این بن بست بود که از آمیزش نور و ظلمت جهان پدیدار شد . برخی اصل سوم را حیات دانسته اند که همان حضرت عیسی باشد و برخی دیگر عیسی را فرستاده آن عنصر سوم دانسته اند . اما در این متفق اند که جهان حادث است . مرقیون خود منکر ثنویت در دین عیسی بود . او این دو اصل را از زرتشت فرا

گرفته بود .

مرقیون روابط بین زن و مرد را نادرست می دانست و به نهی ازدواج توصیه می کرد .

2- دیصانیه

ابن دیصان . پدرش از حکماء شام و مادرش از خاندان اشکانی ها بود . آنان از ایران مهاجرت کرده و در شهر اورهایا اورفا اقامت کردند . ابن دیصان در سال 154 م در شهر ((اورفا)) متولد شد . نام نهر شهر را که ((دیصان)) بود ، بر او نهادند . نام پدرش ((نوهاما)) و اسم مادرش ((نهشیرام)) بود . ابن دیصان در کودکی دوست شاهزاده ((ادسا)) پسر ((ماند)) معاصر عیسی بود . ابن دیصان استعداد و سپس دانش بسیاری رفت . زبان سریانی و ارمنی را می دانست . در سال 179 م عیسوی شد و از مدافعان سرسخت آن گردید . او در برابر اهل بدعت مخصوصا مرقیون ایستاد . دیصان می گفت : نور فاعل خیر به اختیار است و ظلمت فاعل شر به اضطرار .

ابن دیصان به پنج عنصر اعتقاد داشت :

1- روشنائی در خاور . 2- باد در باختر . 3- آتش در نیمروز جنوب . 4- آب در شمال . 5- تاریکی در ژرفای گیتی .

گروهی از دیصانیه می گویند که نور به قصد و اختیار در ظلمت داخل می شود تا آن را اصلاح نماید ، ولی آلوده نمی شود و می کوشد تا از آن رهائی یابد .

ابن دیصان می گفت : عیسی از بطن زنی متولد نگردیده ، بلکه بوسیله او زائیده شده است .

برخی از دیصانیه ظلمت را اصل و بنیاد نور می دانند .

نور زنده و حساس است و دانا ، و ظلمت برعکس بی احساس است . لذا از یکدیگر نفرت دارند .

3- شمعونیّه

پیروان شمعون مجوسی ، او را پدر بدعت ها خوانده اند . شمعون ابتدا مجوسی بود و به دست فیلیپس ایمان آورد .

گفته شده که او جادوگری می دانست و از مردم سامره بود . می خواست روح القدس را از رسولان مسیحی بخرد . شمعون در یهودیه فلسطین مظهر خدای پسر و در سامره مظهر خدای پدر و در جاهای دیگر مظهر روح القدس خوانده می شد . هدفش از این تبلیغات و ادعاها این بود که جهان را از زنجیر فرشتگانی که بر آن حکومت دارند ، آزاد سازد .

شمعون عقیده داشت که خدای واجب الوجود ، از عالم ماده بسیار دور است . او در عقیده خود به فرقه گنوسی دو سیته مربوط بود . این گروه مرکب از سی مرد و یک زن بودند که آن سی مرد مظهر روزهای ماه و زن مظهر خدای ماه بود .

فرقه دو سیته معتقد بود که عیسی دارای جسم مادی نیست . او را روحانی می دانستند و مصلوب شدن و عروج وی را نیز خیالی می دانستند .

شمعون می گفت : خدایان یا چندین خدا وجود دارند که برترین آنها خداوند اکبر و اعظم است و جوهر خدای خدایان نیکی است . پایه نیکی خدا ، ((عیسی)) است ، ولی موسی و عیسی خدا را چنانکه باید ، نشناخته اند . ((یهوه)) تورات خدای نیکوکاری نیست ، به خدای دادگری است . این خدای نامهربان

است و جهان مخلوق او سراسر از نقص و عیب و شر است .

((شمعون)) معتقد بود که مخلوقات را آتش آفریده است .

شمعون خود را مانند ((عیسی)) ، طبیب همه دردها می دانست و مظهر خدای آسمان و حق مطلق می نامید . او به وجود یک نیروی بی پایان قائل بود و می گفت : نوشته های من از اندیشه نیروی اعظم سرچشمه می گیرند . (580)

دین صابئین

پیدایش ، پیشینه ، اقوال محققان

از این آئین کهن تاریخی در قرآن کریم یاد شده است . آیات : 62 بقره ، 69 مائده و 17 حج صریحا از این دین یاد کرده است . این قوم در تاریخ به اسامی صبی ، مغتسله ، مذائی و یحیائی شناخته می شود . گویا نام ((صابئین)) تعبیری است که قرآن بکار برده و بعد این قوم خود را به این اسم معرفی کرده اند تا علاوه بر اینکه به عنوان یک دین در جامعه اسلامی به رسمیت شناخته شوند ، از حقوق بیت المذاهب و الادیان اسلام استفاده کرده باشند . گویند ((صابئین)) یکی از شعب دین ((مانی)) است . واژه ((مذائی)) یا ((مذائیه)) لفظ آرامی است که اصل آن ((مذع)) یا ((مذعا)) در زبان آرامیهای شرقی است که با ((الف)) نوشته می شده : ((مذا)) . این لفظ به معنای ((فرشته)) یا ((منجی)) است و در یونانی به آن ((گنوسیس)) گویند .

اعراب به کلیه فرقه های گنوسیس شرقی که افکارشان در دوره جاهلیت و اسلام رواج داشته ، ((حنیف)) یا ((صابئین)) می گفتند . پیدایش

این مذهب به دوره ظهور ((عیسی)) می رسد . معنای یونانی ((گنوسیس)) همان ((عرفان و معرفت)) است که با محتوای این مذهب موافق می باشد . صابئین به رهبر مذهبی خود ((ناحرائیا)) یعنی ((نگهبان قوانین مذهب)) می گفته اند و این واژه نیز یونانی است که برای پیروان یحیای تعمید دهنده بکار می رفته است . واژه ((یاردنا)) در آثار این مذهب به معنای ((آب جاری)) که غسل تعمید در آن صورت می گیرد ، می باشد .

خاستگاه این مذهب ((خاورمیانه)) بوده است و احتمالا ((فلسطین)) ، زیرا پیروان این مذهب از فلسطین به ایران و عراق هجرت کرده اند . این مهاجرین در واقع از پیروان یحیای تعمید دهنده بوده اند . علت مهاجرت نیز فشارهای یهودیان بوده است . یهودیان یحیای تعمید دهنده بوده اند . یهودیان یحیای تعمید دهنده را اذیت می کردند و پیروان و شاگردان او را نیز می آزردند . گویا پس از مرگ یحیی ، یهودیان به کشتار مذائیان یا پیروان یحیی پرداختند و کلیه آثارشان را به آتش کشیدند . صابئین ابتدا از فلسطین به شام رفته و در حران مقیم شدند و اجازه فعالیت مذهبی یافتند و معابد و اماکنی بر پاداشتند . درگیری با یهودیان ادامه یافت . صابئین ناچار شدند از آنجا به بین النهرین کوچ کنند . گویا اردوان اشکانی از این قوم حمایت می کرده است و همین امر باعث مهاجرتشان به ایران و عراق شده است .

بنابراین صابئین ایرانی در دو هزار سال پیش به ایران زمین آمده و امروزه در استان

خوزستان و در قسمتهایی از عراق عرب ساکن می باشند .

در فهرست ابن ندیم آمده است که : ((پدر مانی که از طرف ((هاتف)) ماءمور ترک گوشت و شراب و معاشرت نسوان شده بود ، از ((تیسفون)) به ((میسان)) رفت و به مغتسله که آنان نیز پیرو همین احکام بودند ، پیوست)) .

محققان بر این عقیده اند که : ((صابئین پیروان اولیه یحیای تعمید دهنده می باشند . در یکی از مهم ترین آثار مذهبی آنان به این واقعیت تصریح شده است : ((یحیی)) پیش از ((عیسی)) بیابد و از او تعمید بگیرد . . . ((مسیح)) مذهب یحیی را فاسد نمود و تعمید در ((اردن)) را تغییر داد . .)) .

((. . . دجال در جهان پدیدار شد و بر ((مسیح)) اقامه دعوی کرد و او را به دست ((یهودیان)) سپرد . ((مسیح)) را بر صلیب میخ کوب کردند ، اما او توانست خود را از صلیب برهاند و در کوه موران پنهان شود . . .))

صابئین ((یحیی بن زکریا)) را پیامبر خود نمی دانند ، بلکه وی را یکی از مؤ منان و کاهنان آئین خود می شمارند که روح و جسم مردم را شفا می داد . ((عیسی)) نیز یکی از مؤ منان این آئین بوده ؛ ولی به اسرار دین خیانت ورزید . . .

محققان معتقدند که مذائیان همان صائبین هستند و عقایدشان توحیدی است . لغت شناسان واژه ((صابی)) را در لغت عربی جستجو می کنند و در معنای ((صابی

)) می گویند : ((صابی از دین برگشته و در دین دیگری داخل شده را گویند .))

مفسران اسلامی واژه صابی را عربی می دانند .

ابوالفتوح رازی می گوید : صابی کسی است که از کیش جمهور و اکثریت جامعه به دین دیگری رود اصل این کلمه از صبا به معنای میل باشد .

شاعر می گوید : ((صبا قلبی و مال الیک میلا . . .))

زمخشری می گوید : ((صبا : اذا خرج من دین الی دین آخر . . .))

راغب می گوید : . . . ((و قیل لکل خارج من الدین الی دین آخر . . .))

لغویان ((صبا)) را ((صبئی)) و ((صبو)) دانسته اند و هر دو ریشه را به همان معنای فوق گرفته اند .

برخی مورخان این قوم را به ((صاب بن ماری)) یا ((صاب بن شیث بن ادریس)) نسبت داده اند .

مورّخان اروپایی واژه ((صبا)) را از ((سَبَاءْ)) (نام یکی از شهرهای قدیم یمن) می دانند و با مقایسه عقاید این قوم مدعی اند که مردم ((سباء)) اجرام آسمانی و ستارگان را می پرستیده اند . در عقاید صابئین چنین عقایدی یافت می شود . لذا به صابی ها ، یمنی ها اطلاق کرده اند و مکان اولیه آنان را در جزیره العرب می دانند . البته این ادعا مورخان یهودی است که انگیزه خاصی دارد و می خواهد اقدامات یهودیان علیه این قوم را محو کنند .

در مقابل برخی محققان مدعی اند که کلمه ((صابی)) عبری است و به معنای ((فرو رفتن در آب برای تعمید)) می

باشد .

در ((دایره المعارف فرانسه)) و برخی منابع لغت فارسی از جمله فرهنگ ((دهخدا)) آمده است که : صابئین جمع عربی و مشتق از ریشه عبری ((ص . ب . ع)) به معنای ((فرو رفتن در آب)) است ، یعنی : تعمید کنندگان ، که به هنگام تعریب ، ((عین)) آن ساقط شده است .

مغتسله که محل کهن پیروان آئین صابی در خوزستان بوده و هست ، ترجمه صحیح کلمه ((صابی)) است .

یک محقق آلمانی بر ریشه عبری این واژه تصریح کرده است . او ریشه عبری ((صابی)) را از ((صاووت)) به معنای ستاره می داند .

مورخان ، مفسران و لغویان اسلامی پیرامون ریشه و معنای لغوی کلمه صابی تا حدودی اتفاق نظر دارند .

مورخان و محققان اروپائی بر عبری بودن ریشه این واژه متفق هستند . یک مستشرق آلمانی صابئین را یهودیانی معرفی کرده که در کنار دجله زندگی می کنند و می افزاید که این یهودیان از مذهب خود دست برداشته و پیرو یحیای تعمید دهنده شدند .

عقاید و تعالیم صابئین

آنان به خدای یکتای ازلی و ابدی و بی نهایت منزه از ماده و طبیعت معتقد هستند . خدائی که علت وجود اشیاء و پیدایش موجودات است .

به تعداد روزهای سال به سیصد و شصت روحانی یا قوای جاودانی اعتقاد دارند و آنان را وکیل و دستیار خداوند در خلقت جهان می دانند که هر کدام در عالم نور دارای کشوری جداگانه هستند .

عالم نورانی و جهان ظلمانی در نبردند .

آدمی از این دو عنصر تشکیل شده است ؛

روح او از عالم نورانی و جسم او از جهان ظلمانی .

مقدس ترین کتاب مذهبی مذائی ها ((کنزا)) به معنای ((گنج)) است که آن را ((سید رارابا)) یعنی ((کتاب بزرگ)) گویند .

روزه نزد اینان ممنوع است و نماز عبادت روزانه آنان می باشد . در روز سه مرتبه نماز می خوانند : قبل از طلوع آفتاب ، بعد از زوال خورشید ، قبل از غروب خورشید . روحانی بزرگ خود را ریشاما گویند . صابئین تورات را کتابی نادرست و گمراه کننده می دانند . آنان اجرام آسمانی را نمی پرستند ، اما عقیده دارند که ستارگان دارای گوهری هستند که از عالم نور است .

در نزد صابئین قتل نفس ، سوگند دروغ ، اکل و شرب قبل از غسل جنابت ، راهزنی و دزدی ، کار در اعیاد مقدس ، زنا ، ختنه ، عدم ادای دین ، خوردن گوشت حیوانی که دم داشته باشد ، ازدواج با زنان بیگانه ، پوشیدن جامه کبود ، شهادت به دروغ ، رباخواری ، خیانت در امانت ، لواط و قمار و . . . از محرمات است .

طبق معمول در ((تبصره العوام)) این قوم به ((ستاره پرستی)) و . . . متهم شده اند . و حتی متهم به ((بت پرستی)) و . . . گردیده اند .

در همین کتاب آمده است که : گروهی از ایشان ستارگان را قبله خود قرار داده اند ، برخی عالم را قدیم گفته اند ، این گروه احکام و شرایع همه فرستادگان الهی را باطل دانسته اند ، هود

و صالح و شعیب و موسی و هارون و عیسی و محمد رسولان الهی نبوده اند . هرس و زروثیوس و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطو رسولان الهی بوده اند . این قوم غسل جنابت و دیگر اغسال را انجام نمی دهند ، از نجاست احتراز دارند ولی شرب را حلال گفته اند .

ابوالحسن نویدی در کتاب ((اختصارات)) می گوید : اینان هر سه بار نماز می خوانند و برای ستارگان ثابته یک نماز به نام صلاه تطوع انجام می دهند و هر سالی سی روز روزه دارند که هشت روز آن پیوسته و هفت و شش روز آن را پراکنده و بقیه را هر طور خواستند انجام می دهند .

در ایام روزه گوشت نمی خورند و هر ماه چهار قربانی دارند که به نام ستارگان انجام می شود . این قربانیان باید خروس باشند . خون خروس در زمین دفن می شود و استخوان آن را می سوزانند و گوشت شتر و کبوتر و ماهی نمی خورند .

در آب جاری تعمید می یابند . تعمید در روزهای یکشنبه برگزار می شود . تعمید در اعیاد مذهبی انجام می شود . مراسم تعمید زیر نظر روحانی مذهب و با آداب ویژه ای برگزار می گردد . نوزادان صابی در چهل و پنج روزگی تعمید می یابند . زنان سی روز پس از زایمان باید تعمید یابند . عروس و داماد قبل از مراسم عقد هر یک دو مرتبه تعمید می نمایند . تعمید عروس و داماد هفت روز پس از عروسی و زفاف نیز انجام می گیرد . نوزادان

پدر خوانده باید تعمید یابند . کسانی که مرتکب خلاف شرعی گردیده اند ، باید تعمید یابند . پس از حمل جنازه باید تعمید یافت . دست زدن بر زن زائو ، تعمید دارد .

صابئین به معاد اعتقاد دارند . این دنیا را فانی و بی ارزش می دانند و به جهان ابدی و ازلی باور دارند . در جهان آخرت دو مکان وجود دارد : دنیای نور و خوبیها ، دنیای نور و خوبیها ، دنیای تاریکی و بدی ها . به این دو دنیا ، بهشت و دوزخ نیز گفته می شود . پس از مرگ ، روح متوفی به آن جهان می رود ، اگر بد باشد به تاریکی راه می یابد و اگر نیکوکار باشد به جهان نور پا می گذارد . روح بدکار مجازات می شود .

صابئین معتقدند که نخستین کتابهای آسمانی بر آدم و نوح و سام و رام و ابراهیم و موسی و یحیی بن زکریا نازل شده است .

صابئین برای عبادت و انجام مراسم مذهبی خود معابدی دارند . در این معابد کتب مذهبی نیز نگهداری می شود . گفته می شود که معابد صابی دارای اسلوب و ساختمانی ویژه ای است که درب آنها باید به سوی ستاره جدی باز شود . ساختمان از نی و بوریا فراهم می شود .

کتب مذهبی

صابئین در مجموع ده کتاب مذهبی دارند :

1- ((کینزاربا)) یا ((سدره)) یا ((صحف آدم)) ، پیرامون خلقت و پیدایش موجودات و سرگذشت انسان و صفات خداوند به بحث پرداخته است . تاءلیف این کتاب به اوائل قرن هشتم

میلادی می رسد .

2- ((ادار فشادهیی)) یا ((سدرادیهی)) ، پیرامون زندگی ((یحیی)) و تعالیم او بحث می کند .

3- ((قلیتا)) ، درباره احکام و مراسم ازدواج و غسل تعمید بحث می کند .

4- ((سدرادنشماتا)) ، درباره آداب تلقین اموات و چگونگی دفن و جدائی روح از بدن و دستورات مربوطه می باشد .

5- ((دیونان)) یا ((دیوان)) ، شامل دستورات مذهبی و آداب و سنن صابیان است .

6- ((اسفرملوائین)) یا ((اسفارمالاشیا)) ، درباره حوادث آینده و پیشگوئی و آینده نگری نوشته شده است و علماء این مذهب از این کتاب سعد و نحس ایام و بخت و طالع افراد را باز می یابند .

7- ((اینانی)) یا ((اناشید)) ، درباره عبادات و احکام اموات است .

8- ((دهقیق زیوا)) یا ((هیقل زیوا)) ، کتاب ادعیه و اوراد مذهبی است .

9- ((پغره)) ، درباره تحولات جسمانی انسان بحث می کند .

10- ((دساتیر)) ، مسائل مختلف مذهبی ، اجتماعی و . . . را در بردارد .

برخی این کتاب را ساختگی می دانند . محققان بر ساختگی بودن این کتاب تاءکید دارند .

از میان این کتب آن چه مهم و قابل توجه زیاد می باشد ، کتاب اول است که به صحف آدم مشهور است . این کتاب در سال 1925 توسط پروفسور لیدزیارشگی به زبان آلمانی ترجمه شد . در این کتاب اصول اساسی آئین صابئین آمده است و درباره احکام دین ، جهان آخرتت و تعالیم اخلاقی ، اجتماعی و مذهبی بحث کرده است . در این کتاب به

داستان زندگی آدم و شیت و نوح و سام و یحیی و . . . پرداخته شده و نمائی از عقاید واحکام هر کدام آورده شده است .

طبقات صابئین

صابئین چهار طبقه می باشند : اصحاب روحانیت ، اصحاب هیاکل ، اصحاب اشخاص و مذهب حرانیه .

1- اصحاب روحانیت :

می گویند برای جهان صانعی است حکیم و مدبر ، و چون نمی توانیم به جلال او راه یابیم ، ناچار باید به وسیله مقربان درگاه او که روحانیون پاک می باشند ، نزد او راه یابیم و به آن صانع حکیم نزدیک شویم و نفوس خود را از هر گونه پلیدی پاک سازیم ، آنگاه حاجات خویش را از آنان بخواهیم تا آن روحانیات میان ما و خالق شفیع شوند .

2- اصحاب هیاکل :

چون روحانیون وجود رابطه بین افراد عادی با خداوند می باشند ، نیاز بود تا دست به دامن هیاکل یعنی سیارات هفتگانه زنند و حاجات خود را از ستارگان طلب کنند .

3- اصحاب اشخاص :

چون ستارگان هفتگانه طلوع و غروب دارند و در روز دیده نمی شوند ، باید نیابت داشته باشند . نایب آنها مجسمه های هفتگانه است که به آنها متوسل می شوند .

محققان صابئین را جزء آن دسته از افرادی می دانند که به محسوس و معقول عقیده دارند . صابئین عقاید اولیه خود را از دست داده و عقاید نوینی گرفته اند . صابئین اولیه را پیروان ((ادریس نبی)) می گویند که به سه دسته : روحانیون ، هیاکل و اشخاص تقسیم می شوند . گروه دوم صابئین مانند مجوس

و یهود و نصاری و محسوس و معقول معتقدند . صابئین به اسلام باوری ندارند .

زبان مذهبی صابئین سامی سریانی است و یا نزدیک به این زبان می باشد که خود یک قرن پیش مورد توجه قرار گرفت .

دین حنیف حضرت ابراهیم (ع)

مقدمه ای کوتاه

یادآوری ؛ در روایات اسلامی شماره پیامبران خداوند را یکصد بیست چهار هزار نفر گفته اند ، ولی در قرآن کریم تنها نام بیست و پنج نفر از آنان آمده است :

آدم ، ابراهیم ، ادریس ، اسحاق ، اسماعیل ، الیاس ، یَسَعْ ، ایوب ، داود ، ذوالکفل ، زکریا ، سلیمان ، شعیب ، صالح ، یحیی ، لوط ، یعقوب ، یوسف ، یونس ، هود ، نوح ، موسی ، هارون ، عیسی ، و ((محمد)) خاتم پیامبران (ص) .

لقمان و ذوالقرنین و طالوت را از عباد صالحین شمرده اند .

از این پیامبران بزرگ ، پنج نفر اولوالعزم یا صاحب رسالت جهانی می باشند :

ابراهیم ، نوح ، موسی ، عیسی و محمد بن عبدالله (ص) .

زادگاه ابراهیم در روایات متاءخر

((بابل)) بر وزن ((قابل)) شهری است بر کرانه فرات که گویند بنیان گذارش قینان بن انوش بن شعیب بن آدم بوده است .

در اساطیر آمده است که تهمورس آن را بسیار آباد داشت . این شهر مرکز حکومت ((ضحاک)) بوده است و او نیز در آبادانی شهر کوشید و آن را ((کهن دژ)) نام نهاد . پس از ((ضحاک)) ، این شهر مرکز حکومت ((کلدانی ها)) بود و سپس رو به ویرانی نهاد . و چون ((اسکندر)) بر آن دست یافت ، آبادش نمود . این شهر را بابل و باول نیز گفته اند .

در تواریخ آمده است که نمرود و بخت النصر و فرزندان ایشان قرنها در
این قسمت حکومت داشته اند . گویند که نمرود مناره بسیار بلندی

در این شهر بنا کرد که هیچ مرغ بلند پروازی بر بلندای آن مناره را نداشت .

نمرود بر بالای آن مناره رفته و آسمان را همان گونه که از زمین مشاهده کرده بود ، دید او از این کار خود شرمسار گردید . از مناره به زیر آمد و روز دیگر آن مناره واژگون شد و از صدای مهیب آن مردم بابل از هوش رفتند . چون بهوش آمدند ، سخن گفتن را بکلی از یاد برده بودند . به همین خاطر بود که مردم آن سامان بعدها به زبانهای گوناگون سخن می گفتند و علت نامگذاری شهر به بابل نیز همین است .

گفته اند که ((ابراهیم خلیل)) پیامبر بزرگ و قهرمان توحید در همین شهر متولد شده است . برخی گویند که زادگاه ابراهیم قریه ((اور)) در اطراف ((بابل)) بوده است .

بهر حال ، این شهر به صورت ویرانه های تاریخی هم اکنون در نزدیکی ((حله)) عراق واقع است . (581)

قدمت تاریخی بابل در اسناد تاریخ و تمدن جهانی

در حدود پنج هزار سال قبل ، در سرزمین میان دجله و فرات تمدنی عظیم و چشم گیر وجود داشته که از کاروان تمدن آن روز مصر عقب نبوده است . بابل یکی از پر شهرت ترین شهرهای آن روز جهان بوده است . مشهورترین بناهای آن شهر ، برج معروف بابل و قصر سلطنتی سمیرامیس و قصر نبوکد و . . بوده است .

وجه تسمیه بابل آن است که گویند : در روزگاران قدیم معبدی بزرگ در آن شهر وجود داشته که قضات برای رسیدگی به شکایات مردم ، در آن معبد می نشسته اند

، و آن مکان را ((باب ایل)) یعنی در خدا می نامیده اند . بعدها این کلمه تخفیف یافته و بابل شده است و نام آن شهر گردیده است .

قول دیگر آن که : اصل لفظ بابل ((بابل ایلو)) بوده و ((ایلو)) نام یکی از خدایان سامی بوده است .

مردم بابل ستارگان را پرستش می کرده اند . آنان سیارات منظومه شمسی را مسکن خدایان و مظاهر قدرت ایشان می دانسته اند و بر این باور بودند که ستارگان در خیر و شر و نفع و ضرر افراد و اقوام و ملل مؤ ثراند .

برای تقرب به ایشان ، بتهائی در اشکال گوناگون می ساختند و در بتکده ها مورد ستایش قرار می دادند و قربانیها نثارشان می کردند . آنان علاوه بر این ، آتشکده های عظیمی داشتند که دائما روشن بوده و هر روز مقداری بخور در آن آتشکده ها می افشاندند .

یکی از شهرهای بابل شهر مذهبی و مشهور ((اور)) یا ((اور کلدانیان)) بوده است .

((اور)) در لغت بابلی به معنای ((آتش)) است . گویند که در این شهر معابد و آتشکده های بزرگی قرار داشته است .

شهر اور قدیمی ترین شهرهای کشور بابل بوده است و معابد این شهر از جهت وسعت و کثرت جمعیت بی نظیر بوده است . ((معبد ماه)) که به فرمان ((اور خامس)) بنا شد و ((معبد خورشید و ماه)) که به دستور ((اسمی راجون)) ساخته شد ، از مظاهر شهرت این شهر بوده است .

ابراهیم خلیل در همین شهر مبعوث شد و

به مبارزه با شرک و بت پرستی قیام کرد .

گویا شهر اور در آغاز قریه ای ساده و بی اهمیت بوده است و به تدریج ، شهری ثروتمند و در ردیف بزرگترین پای تخت های جهان آن روز قرار گرفته است . این ترقی و تکامل ، مرهون نبو و استعداد فنی سومریان بود .

گروهی از باستان شناسان که در ویرانه های اور باستان به حفاری پرداخته اند می گویند : قدیمی ترین تاریخی که به تحقیق می توان از آن یاد کرد ، تاریخ شهر ((اور)) است . این تاریخ به 3100 سال قبل از میلاد می رسد . یعنی سالی که ((مس آئی پدا)) پادشاه بزرگ بابل در شهر اور به تخت نشست .

ظرف سفالینی که اخیرا در یکی از گورهای ((اور)) بدست آمده ، تاریخ ساخت آن به سه هزار و پانصد سال قبل از میلاد می رسد که اسامی خاندان سلطنتی آن روزگار بر روی آن نقش شده است .

دانشمندان معتقدند که در دوره پیش از تاریخ نیز پادشاهانی در این شهر حکومت داشته اند که هنور نام و آثارشان کشف نشده است .

مردم اور از نظر اعتقادی همچنان که گفته شد ، ماه پرست بوده اند . گویند علت این عقیده آن بوده است که تابش ماه در شب در این شهر جلوه ای خاص داشته است .

این شهر در سال 2170 قبل از میلاد به دست ایلامیان سقوط کرد و جزء شهر بابل شد .

شهر اور به مدت دو هزار سال بکلی مجهول بود .

این شهر که روزگاری از مهم ترین

شهرهای جهان آن روز بود ، دو هزار سال در زیر ریگهای روان به خواب عمیقی فرو رفت . این خواب گران همچنان ادامه داشت تا که در سال 1854 میلادی مستر تایلور سفیر انگلیس در بصره با کشف چند ستون سنگی در بصره و قرائت خطوط روی آنها ، به کشف هویت تاریخی آن شهر موفق گردید . در سال 1933 میلادی گروهی از باستان شناسان انگلیسی و آمریکائی به حفاری پرداختند و اسرار شگفتی از این شهر فراموش شده در تاریخ تمدن و حیات بشری کشف کردند . اسناد بدست آمده پیشینه باستانی این شهر را به طوفان نوح رساند ! (582)

در عهد عتیق آمده است که موطن اصلی ابراهیم شهر اور بوده است . ابراهیم و یارانش به ((بت ها)) اهانت کردند و از آن دیار خارج شدند و به ((حران)) که بعدها ((آرام)) نامیده شد ، مهاجرت کردند . ابراهیم در شهر ((حران)) نزد عبریان اقامت گزید . در همین جا بود که از سوی خداوند فرمان یافت تا با ((سارا)) همسرش به ((کنعان)) برود . ابراهیم در کنعان معبدی ساخت و آن را ((بیت ایل)) یعنی ((خانه خدا)) نام نهاد . ابراهیم پس از توقف کوتاهی در کنعان به سوی ((مصر)) رفت . در مصر کاهنان را دید که گروهی در طرفداری از ((آتون)) خدای بزرگ و گروه دیگر طرفدار ((آمون)) با یکدیگر در جنگ و ستیزاند .

ابراهیم با دیدن این همه گمراهی مردم و پرستش بت ها دلگیر شد و به معرفی ((یهوه)) خدای واحد یکتا پرداخت .

توضیح :

1- ((یهوه)) در لغت کلدانی به معنای ((ابدی و ازلی)) است و مشتقات و مترادفات آن به قرار ذیل است :

یاه ، اهبه ، اهوا ، یهو ، یاهو ، یهوذا ، یاهوذا ، یهوه ، یاهو ، تهود ، اهیا و . . .

این الفاظ همه به معنای پروردگار ابدی و ازلی است .

2- ضحاک در بخش اساطیر ایران باستان ، نام یک پادشاه است که در شهر دماوند حکومت می کرد . او بابل را به نمرود واگذار کرده بود . و نمرود فساد اخلاق را در میان مردم بابل به اوج رسانده بود .

3- نمرود ، لقب نینیاس امپراطور ایران و یا حاکم خود مختار ایالت بابل بوده است .

در روایات آمده است که نمرود قدرت زمان ابراهیم بوده است . ستاره شناسان او خبر از ولادت قریب الوقوع ابراهیم داده بودند که امپراطوری وی را تهدید خواهد کرد .

ولادت و کودکی ابراهیم (ع)

طبری مورخ اسلامی اقوال مختلفی را درباره ولادت ابراهیم و محل تولد او می آورد : برخی گفته اند که ابراهیم در شهر ((شورش)) متولد شده است . و برخی دیگر شهر ((بابل)) را مکان ولادت او دانسته اند . جمعی دیگر بر آنند که در شهر ((ورکاء)) متولد شده است : ثم نقله ابوه الی الموضع الذی کان به نمرود . . . . بعضی گفته اند : در شهر ((حران)) بدنیا آمده و به اتفاق پدرش به بابل هجرت کرده است .

طبری می گوید : ((نمرود)) همان ((ضحاک)) است .

چون ستاره شناسان سال ولادت ابراهیم را

به نمرود خبر دادند ، او دستور داد تا همه زنان باردار را در یک محل گرد آورند . تنها مادر ابراهیم در میان زنان نبود ، زیرا آثار حمل در او مشاهده نشد . جاسوسان و کارگزاران نمرود کودکان پسر را می کشتند . مادر ابراهیم به هنگام وضع حمل به غاری پناه برد . ابراهیم در غار چشم به جهان گشود .

ولادت ، رشد و نمو ، کودکی و نوجوانی ابراهیم با دیگران فرق داشت و برای همه شگفت آور بود . گویند : نمرود نزدیک به صد هزار کودک را بکشت . تارخ پدر ابراهیم از عناصر مورد اعتماد نمرود بود . او پاسدار شهر بابل بود . وقتی آثار حمل را در همسرش مشاهده کرد ، برای نجات فرزندش از بابل به اور ، یا راهمرمز رهسپار شد . (583)

ابراهیم پس از ولادت در غار ، در همان مکان گذاشته می شود و مادرش برای شیر دادن او به غار مراجعه می کند . این کار بدور از چشم جاسوسان و با نهایت دقت و زحمت انجام می شد . 13 سال چنین بود . ابراهیم پس از 13 سال از غار خارج شد و عازم شهر گردید .

قرآن کریم زندگی عقیدتی ابراهیم را به روشنی ترسیم کرده است : ابراهیم از همین اوان بود که به تبلیغ توحید پرداخت و با عالی ترین شیوه استدلال به نفی بت ها و پرستش ماه و خورشید و ستارگان پرداخت . او به اطرافیانش ناگهان گفت که آن ستاره درخشان ، آن ماه تابان و . . . خدای من هستند

، و آنان را به نظاره آنها دعوت می کرد . وقتی ستاره و ماه و . . . غروب وافول می کردند ، ابراهیم می گفت : آه ! من خدایان افول کننده را دوست ندارم ! و بدین سان بود که به خدای واحد قادر متعال ، خالق انسان و جهان و هستی دعوت کرد . (584) ابراهیم با بت پرستی و مجسمه پرستی نیز در ستیز بود . او ذلت پرستش مجسمه های سنگی نمرود و . . . را نمی توانست ببیند . و به جنگ بتان و بت پرستان شتافت . آن گونه که انحطاط اخلاقی و فساد اجتماعی زمان خودش را نمی توانست تحمل کند . ابراهیم همه آن مصائب را معلول جامعه و نظام نمرودی می دانست و لذا در مبارزه ، دنبال ریشه ها و علل تباهی و نابودی حرث و نسل بود .

نمرود مظهر فساد و تباهی است ، او قدرت سیاسی مسلط است که برای بقاء نظام تبهکار خود ، بحران می آفریند .

مورخان و نسب شناسان نمرود را از فرزندان سام بن نوح می دانند که به حکومت بر عجم دست یافت . در اساطیر ایران باستان او را کیکاووس نام نهاده اند . گویا که او امپراطوری بزرگی تشکیل داد و از شرق تا به غرب پیش روی کرد ، و آن چنان قدرتی یافت که ادعای خدائی کرد . مردم را به پرستش خویش فراخواند و از خود مجسمه هایی ساخت تا رعایا او را عبادت کنند . هر چند که برخی دیگر وی را همان ضحاک ماردوش افسانه ای

می دانند که نسل جوان ایران را بکشت و مغزشان را خوراک مارها ساخت .

بدون شک اساطیر باستان در ادوار تاریخی دستخوش تحریف و تغییر شده است و شخصیت ضحاک از جمله مواردی است که زیر سؤ ال است . آیا ضحاک یک چهره منفی است یا مثبت ؟ آیا ضحاک همان است که در اساطیر شاهنامه ترسیم شده یا که همان است که مورخان چنان چهره ای از وی ترسیم کرده اند . بهرحال نمرود جبار زمان ابراهیم است ، و علت انتساب او به اساطیر ایران انگیزه های سیاسی دارد . ما به هیچ وجه نمرود را در اساطیر ایران باستان نمی جوئیم ؛ آنچه ملاک و معیار است ، همان دیدگاههای قرآن کریم می باشد که به درستی و روشنی زوایای جامعه نمرودی را ترسیم کرده است و ماهیت سیاسی - عقیدتی این دیکتاتور خون آشام را تفسیر نموده است . آراء مفسران و مورخان اسلامی که بیشتر ایرانی اند ، داستان دیگری است که بر خواننده است تا آثار روانی و علل چنین تفاسیر و تعابیری را در جنگ بزرگ عربی - عجمی قرون اولیه اسلامی بجوید .

((ابراهیم)) بت شکن تاریخ

در یک روز تعطیل رسمی ، نمرود دستور داد تا مردم در مراسم آن روز شرکت کنند . شهر از سکنه خالی بود و ابراهیم در انتظار چنین فرصتی . او با تبر و طناب وارد بتخانه بزرگ و مرکزی شهر شد و با تبر بجان بتان سنگی و . . . افتاد . سرانجام تبر را با طناب به گردن بت بزرگ آویزان کرد و از بتکده بیرون شد .

نمرودیان در بازگشت به شهر و زیارت معبد دچار حیرت شدند . تنها ابراهیم بود که در نمایشهای نمرودی شرکت نمی کرد و از آنان بیزار بود . ابراهیم دستگیر شد و به محاکمه کشیده شد : قاضی القضاه نمرود با ریشی انبوه و هیکلی چون کوه و صدائی از اعماق گلو ، به همراه هیئت داوران فریاد زدند که :

قالو : اءانت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم ؟

ابراهیم ؛ قال : بل فعله کبیرهم ، هذا ، فسئلو هم ان کانوا ینطقون . (585)

تو با خدایان ما چنین کردی ای ابراهیم ؟

آن بت بزرگ ، آن بزرگشان با آنها چنین کرد ، باور نمی کنید از خودش بپرسید ، البته اگر می توانند حرف بزنند !

و این کلام ابراهیم ضربه اساسی و کوبنده ای بر اذهان بت پرستان نمرودی وارد کرد و آنگاه پی در پی استدلالهای بیدار کننده ابراهیم نمرودیان را بخود آورد .

قاضی القضاه و دیگر کارگزاران نظام نمرودی برای جلوگیری از رسوائی بیشتر ، ابراهیم را محکوم کردند تا در آتش ، زنده سوخته شود .

نمرودیان آتشی عظیم افروختند و قبل از آن ابراهیم را بر فراز آن کوه هیزم گذاشتند . عوام کالانعام که در هر معرکه ای تماشاچی اند و سیاهی لشکر دژخیم و هوراکش مرگ قهرمانان ، اینک نیز به تماشای سوختن ابراهیم قهرمان بزرگ توحید ایستاده اند !

در اینجا بود که اراده خداوند چنین تعلق گرفت تا آتش سرد و سلامت بر ابراهیم باشد و چنین شد :

((یا نارکونی بردا و سلاما علی ابراهییم))

آتش نمرودی چند روز زبانه

می کشید . تماشاچیان پس از فرو نشستن آتش ، ابراهیم را به سلامت یافتند که مردم را به توحید و عبادت خدای یکتا فرا می خواند . (586)

آذر بت تراش کیست ؟

ابراهیم دعوت به توحید را از خاندان خویش شروع کرد : او ابتدا پدر خوانده خویش یا عمویش ((آذر)) و به گفته ای جد مادری خود را که از بت پرستان و بت تراشان و بت فروشان بود ، به توحید دعوت کرد که : ای ((آذر)) از عبادت شیطان دست بردار . ولی آذر بر عناد و کفر خود باقی ماند . ابراهیم که از هدایت او نومید شده بود ، از آذر و گروه بت پرستان بیزاری جست و دوری نمود .

در تاریخ آمده است که ابراهیم فرزند تاریخ بوده است و آذر عموی ابراهیم می باشد . تارخ خود مردی موحد و خداپرست بوده است . گویا در میان اقوام سامی رسم بر این بوده و هست که عمو را وقتی سمت سرپرستی داشته باشد ، پدر می خوانند . به نظر می رسد ابراهیم تحت تکفل آذر بوده و لذا در قرآن به هنگام خطاب ابراهیم به آذر ((یا ابت . . .)) آمده است .

دامنه تبلیغ ابراهیم ، نمرود و نمرودیان را دچار وحشت کرد و لذا همان طور که در صفحات گذشته آمد ، وی را از شهر بیرون کردند .

نخستین فردی که به ابراهیم ایمان آورد ، همسر او بود با همسرش از بابل هجرت کرد و راهی حرّان شد .

در تواریخ آمده است که ابراهیم در دعوت مردم به توحید موفق بود و

با استقبال بسیار مواجه شد . همسر ابراهیم سارا نام داشت که در این سفر او را همراهی می کرد .

حران نام شهری کهن است که در نزدیک ((بلیغ)) بین ((رها)) و ((راءس عین)) در عراق ، قرار دارد . این شهر در متون مذهبی عهد عتیق شهرت دارد؛ زیرا ((ابراهیم)) در این شهر اقامت داشته است و علت دیگر این که ((لابان)) پدر زن یعقوب در آنجا سکونت داشته است .

در منابع رومی این شهر ((کاربا)) و ((هلنوپولس)) آمده است . در منابع اسلامی به همان حران مشهور است . اصل این کلمه حرانو یعنی راه راست است که در الواح میخی این شهر ضبط شده است .

در ((معجم البلدان)) آمده است که : فرد منسوب به ((حران)) را ((حرانی)) گویند . شهر حران از روزگار باستان مرکز عبادت و پرستش خدای ماه بوده است . چند نفر از پادشاهان آشور در تزیین آن کوشیده اند .

حران پس از زوال حکومت کلدانیان و پیروزی ایرانیان رونق یافت و در غلبه اسکندر ویران شد .

شهر حران در سال 649 میلادی بدست عیاض بن غنیم به قلمرو اسلام درآمد .

مروان حمار در سال 744-750 میلادی آن شهر را مرکز حکومت خود ساخت .

ابراهیم در حران به دعوت مردم پرداخت . حاکم حران نیز بت پرست بود و لذا باعث شد تا ابراهیم شهر را ترک کند و روانه مصر گردد . گویند ابراهیم همسرش ((سارا)) را در صندوق نهاده و با خود به مصر برد . در همین جا بود که

حاکم مصر وقتی می خواست به ((سارا)) دست دراز کند ، دستش خشک شد و به رسالت ابراهیم پی برد . ((هاجر)) کنیزی بود که حاکم مصر به ابراهیم داد تا در خدمت سارا باشد .

ابراهیم به همراه ((سارا)) و ((هاجر)) این کنیز قبطی از مصر راهی ((فلسطین)) شد . ابراهیم بیابان الخلیل را که وادی خشک و بی حاصل بود ، محل سکونت خود قرار داد .

و تاریخ توحید از اینجا آغاز می شود : ابراهیم در این بیابان چاهی حفر کرد و به کشاورزی پرداخت و این بنای شهر ((الخلیل)) در تاریخ ادیان ابراهیمی است . این بیابان که به همت ابراهیم آباد شده بود ، گروه بسیاری را به خود جلب کرد . مالکیت و عقاید مبنای اختلاف و تضاد گردید و ابراهیم به ناچار الخلیل را ترک کرد و راهی ((قط)) شد .

فرزندان ابراهیم ، بنای کعبه

ولادت اسماعیل

ابراهیم سالها بود که از نداشتن فرزند رنج می برد . سارا از این بابت نیز نگران بود . ازدواج ابراهیم با هاجر سرآغاز فصل نوینی در زندگی ابراهیم است .

نخستین فرزند ابراهیم از ((هاجر)) متولد شد و او را ((اسماعیل)) نام نهادند . سارا این اشراف زاده بابلی که هنوز خلق و خوی طبقاتی خویش را حفظ کرده بود ، دیگر نتوانست هاجر را تحمل کند ، از ابراهیم خواست تا هاجر و اسماعیل را از جلو چشمان او دور کند . ابراهیم چنین کرد : هاجر و اسماعیل را به حجاز آورد تا به پایگاه وحی رسید . در مکه کنونی هاجر و اسماعیل را رها کرد و خود

بازگشت . در برابر سؤ ال هاجر ، به او بشارت داد که آنچه تا کنون کرده ام ، طبق فرمان خداوند بوده است ، پس دل آسوده دار که جریان بر وفق رضای الهی است . ابراهیم با هاجر خداحافظی کرد و به فلسطین بازگشت . هاجر تا مدتی از آذوقه ای که داشت ، استفاده کرد و چون طعامش تمام شد ، گرسنه و تشنه ماند . شیرش خشکید و اسماعیل از تشنگی و گرسنگی در رنج بود . در اینجا بود که آن معجزه بزرگ تاریخ توحید بوقوع پیوست ؛ در زیر پاهای اسماعیل که گریان زمین را می کند و از تشنگی دست و پا می زد ، چشمه آبی جوشیدن آغاز کرد : هاجر دریافت که باید بگوید : زم زم ! ای آب بایست ؛ تا جریان شدید آب متوقف شود و حالت عادی خود را بگیرد . قبائل اطراف از جمله قبیله ((ذوالمجار)) به مکه آمدند و از دیدن آب خوشحال شدند . هاجر برای ایشان توضیح داد که چگونه آب حاصل آمده است . قبیله ((جرحم)) نیز مقیم مکه شد و در ازای آب ((زمزم)) به هاجر هر سال تعدادی گوسفند می دادند .

ابراهیم جهت دیدار هاجر و اسماعیل به مکه آمد و از این حادثه خوشحال شد . گویند که اسماعیل از قبیله ((جرحم)) همسری برگزید . ((جرحم)) بر وزن ((قلزم)) از قبائل عرب بائده است .

مورخان ، اعراب را به دو بخش تقسیم کرده اند : اعراب بائده و اعراب باقیه .

اعراب بائده قبل از اسلام منقرض

شده اند و اعراب باقیه نیز به دو قسم تقسیم شده اند : اعراب قحطانی که در یمن سکونت دارند و اعراب عدنانی که مقیم حجاز و اطراف آن هستند . قبائل عاد و ثمود و عمالقه و جرحم و . . از اعراب بائده بودند . این قبائل در ادوار گذشته ، دارای حکومت بوده اند . مورخان اعراب بائده را به دو قسمت کرده اند : عمالقه که از نسل لاوذبن سام بن نوح می باشند . و قبائل بائده ای که از نسل ارم بن سام هستند . و چون هاجر و اسماعیل از ساکنان اولیه مکه بودند و قبیله جرحم نیز به مکه آمد ، دوستی میان باعث این شد تا اسماعیل از میان این قبیله همسری اختیار کند . (587)

ذبح اسماعیل

ابراهیم فرمان یافت تا یگانه فرزند خویش را بدست خود قربانی کند . موضوع قربانی فرزندان در تاریخ مذاهب و عقاید بشری سابقه بسیار طولانی دارد که در مباحث گذشته به آن اشاره شد . این سنت ضد انسانی و نابخردانه توسط اقدامات ابراهیم نفی و محکوم گردید . آنچه گفته می شود که ابراهیم در خواب دید که خداوند او را فرمان به ذبح اسماعیل می دهند ، بیانی سمبلیک است که دو جهت اخلاقی - تربیتی خاصی دارد و پیام ویژه ای : ابتدا می خواهد این سنت غلط را بصورت اساسی نفی کند . سپس درس تربیتی بزرگ تری می دهد که باید در راه ایمان و عقیده صحیح و منطقی دست از عزیزترین ارزشها کشید . بنابراین بدیهی است این تعبیر ، کاملا مجازی است

و اراده حقیقی نشده است ؛ چرا که چنین پنداری نافی مطلق عدالت خداوندی است . و ذات باریتعالی از چنین پنداری بدور است . ابراهیم داستان رؤ یای خود را برای اسماعیل باز گفت : فرزندم ! در خواب دیدم که تو را دارم سر می برم . نظرت در این باره چیست ؟ اسماعیل پاسخ می دهد که : ای پدر به آنچه دستور یافته ای ، عمل کن ، بدان که مرا صابر خواهی یافت . (588) ابراهیم دست بکار شد و کارد بر گلوی اسماعیل نهاد ، ولی کارد از بریدن بازماند و هر چه فشار وارد کرد ، تاءثیری نداشت . ابراهیم دریافت که به آزمایشی بزرگ مبتلاست و در آن مؤ فق گردیده است . خداوند ضمن تاءیید رؤ یای ابراهیم و تحسین صداقت و ایمان او پیام اساسی و هدف مطلوب را چنین اعلام داشت که دیگر این سنت نابخردانه از تاریخ حیات بشر محو باید گردد و به جای ذبح انسان ، از حیوانات استفاده شود .

قوم نژاد پرست یهود مدعی اند که قربانی ، اسحاق بوده است ، در حالی که منابع تاریخ و قرائن قرآن اسماعیل را تصریح می کنند . (589)

بنای کعبه

ابراهیم فرمان می یابد که خانه کعبه را بنا کند و اساس خداپرستی را پی ریزی نماید . اسماعیل در کنار پدر به این مهم می پردازد . خانه کعبه که بنای نخستین آن توسط آدم آغاز شده بود ، اینک بدست ابراهیم و اسماعیل تجدید بنا می گردید . ((حجر الاسود)) سنگ زیر پا یا نردبان ابراهیم بود که برای آراستن

دیوارهای کعبه زیر پای ابراهیم قرار داشت . این سنگ سیاه آسمانی که اخیرا بر اساس پژوهشهای زمین شناسان ثابت شد از جنس سنگهای زمینی نیست و قطعا از کرات دیگر سقوط کرده ، در اطراف تپه ای بود که بنای اولیه کعبه در زیر آن نهفته بود . اسماعیل این سنگ سیاه را به کنار دیوار کعبه آورد تا زیر پای پدر قرار دهد . آن سنگ در بنای کعبه به یادگار بکار رفت و همچنان جاودانه ماند . (590)

فرزندان ابراهیم

نخستین فرزند ابراهیم ، اسماعیل است که مادرش ((هاجر)) می باشد . اسماعیل مرکب از عربی و غیر عربی است و از ((اسماع)) و ((ئیل)) گرفته شده و به معنای بنده حرف شنو یا بنده شنونده خدا می باشد . اسماعیل 137 سال زیست و شش ماه پس از مرگ مادرش ((هاجر)) درگذشت . مادر و پسر در ((حجر اسماعیل)) مدفون اند . اسماعیل صاحب فرزندانی بود .

پس از اسماعیل ، ((اسماعیل)) متولد شد که مادرش ((سارا)) بود . کنیه او((ابواسرائیل)) است یعنی بنده خدا عبدالله . اسحاق در هنگام پیری ابراهیم و سارا بهآنان اعطا شد .

در آن هنگام ابراهیم 120 سال داشت و سارا 96 سال . ((اسحاق)) ریشه عبری دارد : ((یصحق)) یعنی : ((می خندد)) . در قرآن آمده است که وقتی مژده اسحاق به والدین داده شد ، سارا از تعجب خندید .

اسحاق 180 سال زیست و در شهر ((حبرون)) بدرود حیات گفت . او در مغازه مکفلیه مدفون است .

روایات اسلامی متفق اند که ذبیح ابراهیم

همان اسماعیل بوده است . (591)

زبان ابراهیم

زبان ابراهیم عبری بوده است . ما در صفحات گذشته در دین موسی از واژه عبری و وجه تسمیه آن سخن گفتیم . زبان عبری در یک دوره از حیات بنی اسرائیل رایج بوده است . عربی که زبان اسماعیل و اعقاب او است ، به عبری زبان اسحاق نزدیک است . عبری از شعب زبانهای سامی است و زبان رسمی بنی اسرائیل بوده و می باشد . کتب مقدسه عهد عتیق به این زبان و خط عبری نوشته شده است . این خط منشعب از خط فینیقی است . حروف الفبای عبری در ابتدا شبیه الفبای فنیقی بود و بعدها از الفبای آرامی تقلید کرد . در حال حاضر کتاب مقدس تورات به همان الفبای آرامی نوشته می شود .

الفبای عبری - آرامی دارای 22 حرف است .

گفته اند نخستین کسیکه به زبان عبری سخن گفته ، ابراهیم بوده است . گویا این زبان را هنگامی که از نهر اردن عبور می کرد ، فرا گرفت . نسب شناسان یمن گفته اند اولین کسی که زبان عبری را اختراع کرد و به آن سخن گفت ، یعرب بن قحطان بوده است . (592)

بیت العتیق

کعبه مکرمه از مهم ترین معابد جهان عرب جاهلی بشمار می رفت . ((کعبه)) خانه مکعب شکلی است که سنگ نخستین آن را آدم کار گذاشته و توسط ابراهیم و اسماعیل تجدید بنا گردید . قرآن به سابقه تاریخی - عقیدتی این بنای مقدس تصریح کرده است و آن را ((بیت الله)) و ((بیت العتیق)) و . . . نام گذارده است . یک دانشمند یونانی

که در قرن دوم میلادی می زیسته ، از معبدی به نام ((مکورابا)) که نام قدیم مکه است ، یاد کرده است . معلوم می شود که در زمان های بسیار دور ، مردم بدوی آن ناحیه از سقوط سنگ سیاه آسمانی به وحشت افتاده بودند و سپس آن را مورد پرستش قرار دادند .

این خانه مقدس پس از ابراهیم ، سالهای درازی مکان و محل عبادت مردم عرب بوده و آن را احترام فراوان می کردند .

بعدها عقاید بت پرستی در میان قبائل عرب راه یافت و این مکان مقدس مرکز بتان گردید .

خانه کعبه چند مرتبه در طول تاریخ ویران شده و تجدید بنا گردیده است : در زمان قصی بن کلاب جد ششم پیامبر اسلام که رئیس قبیله قریش بود ، کعبه ویران شد . قصی بن کلاب آن را از نو بنا کرد .

بار دوم که ویران شد ، در سال 18 یا 28 قبل از بعثت بود که بزرگان قریش تصمیم گرفتند آن را مجددا بسازند . آنان کار ساختمان را آغاز نمودند و دیوار خانه را که کوتاه بود ، بلندتر کردند و از تخته پاره های یک کشتی متروک رومی که در ساحل دریای سرخ بود ، برای سقف آن استفاده کردند . و چون خواستند حجر الاسود را در جای آن نصب کنند ، میان طوائف قریش اختلاف افتاد . سرانجام رسول اکرم که هنوز به مقام رسالت مبعوث نشده بود و به نام محمد امین شهرت و احترام بسیار داشت ، با تدبیری خردمندانه به اختلاف و خون ریزی حتمی پایان داد

. آن حضرت پیشنهاد کرد که حجر الاسود را در گلیمی نهاده و هر طایفه قسمتی از گلیم را گرفته و نزدیک جایگاه مربوطه آورند . آنگاه رسول اکرم با دست خود ، آن سنگ سیاه را کار گذاشت و به اختلاف پایان داد .

یک بار دیگر در زمان حکومت یزید بن معاویه در سال 64 هجری در جریان درگیری با عبدالله بن زبیر ، کعبه ویران شد . عبدالله بن زبیر کعبه را تجدید بنا کرد . بعد از او در سال 75 هجری که حجاج بن یوسف ثقفی والی حجاز شد ، بنای عبدالله بن زبیر را ویران کرد و دوباره بر اساس بنای قصی بن کلاب آن را تجدید بنا کرد .

بار دیگر در سال 309 هجری قمری خانه کعبه بدست قرامطه ویران شد . این فرقه در سال 309 قمری به اتفاق رئیس خود ابوطالب سلیمان قرمطی حاکم بحرین ، عازم مکه شدند . آنان در روز ترویه به حجاج حمله نموده و به قتل و غارت پرداختند . آنگاه وارد بیت الله شده ، پرده کعبه را قطعه قطعه کرده ، بین یاران خود تقسیم نمودند . حاجیان را کشته ، در چاه زمزم افکندند . حجر الاسود را برداشته ، با خود به بحرین آوردند . در سال 329 هجری دوباره این سنگ سیاه را با خود به مکه آورده و در جای اولیه آن نصب نمودند . (593)

یکی دیگر از نامهای ((بیت الله)) مکه است که در قرآن آمده است . شهر ((مکه)) کهن ترین شهرهای حجاز پیش از اسلام بوده است و میان

دو کوه ((ابوقبیس)) و ((قصیقصان)) در دره خشکی قرار دارد . این شهر قبل و بعد از اسلام دارای اهمیت مذهبی و تجاری بسیاری بوده است . در قرآن ((مکه)) و ((بکه)) آمده است . مفسران اسلامی می گویند که دو لفظ هر دو به یک معنا است . گاهی عرب حرف میم را به باء تلفظ و تبدیل می کرده است . مثل این که ((لازم)) را ((لازب)) هم گفته اند . برخی گفته اند : ((مکه)) نام شهر است و ((بکه)) نام کعبه می باشد .

زبان شناسان بر این پنداراند که واژه مکه ریشه ایرانی دارد و لذا گمان کرده اند که ریشه مکه : ((مهگه)) یعنی ((جایگاه ماه)) بوده است .

جغرافی دان یونانی بطلمیوس ((مکه)) را ((مگوبا)) گفته است .

در قرآن و روایات اسلامی از مکه به ام القرای تعبیر شده است .

ریاست مکه پس از فرزندان اسماعیل بدست قوم ((جرحم)) بود . و چون قوم ((خزاعه)) بر تیره جرحمیان غالب شدند ، ریاست مکه را بدست گرفتند . پس از خزاعه ، قبیله ((قریش)) ریاست مکه را در دست داشتند . قبیله قریش از فرزندان اسماعیل هستند . (594)

قوم عرب

تقسیم بندی قوم عرب

اعراب امروزه در جهان جمعیت چشم گیری را تشکیل داده اند و 24 کشور اسلامی جهان را بیشتر همین قوم پدید آورده اند که اگر هم از نژاد سامی نباشد ، بهر حال زبانشان عربی است .

کمتر زبانی در دنیا وجود دارد که یک طیف بسیار بزرگ را در رابطه با یک زبان

در برگیرد .

علماء انسان عرب ، اعراب را به سه دسته تقسیم کرده اند که چند صفحه قبل به آن اشاره شد ، و اینک تفضیل آن :

اعراب بطور کلی به سه دسته تقسیم شده اند :

1- عرب بائده .

2- عرب عاربه .

3- عرب مستعربه .

عرب بائده اعرابی بوده اند که منقرض شده و نسل آنان از بین رفته است و گفته شد که قبائل : عاد و ثمود و طسم و جدیس و جرحم از آنان بوده اند که در قرآن کریم به برخی از این اقوام اشاره شده است .

و اما عرب عاربه ، اعراب بومی و خالص را گویند که نسل ایشان هنوز ادامه دارد ، مانند : قحطانیان که شاید همان یقطان باشند که در تورات آمده و منسوب به یعرب بن قحطان هستند که در یمن زندگی می کرده اند .

و اماع عرب مستعربه ، اعرابی را گویند که در اصل عرب نبوده اند و قبول عربیت کرده اند ، مانند : عدنانیها که از اولاد اسماعیل فرزند ابراهیم بودند و قبول عربیت کرده و در حجاز ساکن شدند . رسول اکرم اسلام و قبیله قریش از همین نسل می باشند . اهالی سرزمین حجاز و نجد و یمامه به دو گروه شهرنشین و بیابانگرد تقسیم می شدند . (595)

عمالقه

عمالقه یا عمالیق از اعراب قدیم بائده بودند که در قسمت شمالی حجاز و تهامه زندگی می کرد و تا شبه جزیره سینا پراکنده بودند . گروهی گفته اند که عمالقه نام تیره ای از عرب بوده که در نزدیکیهای خلیج عقبه

و حدود شمالی آن زندگی می کردند و نام عمالیق را یهود فلسطین به آنان اطلاق کرده اند . اصل این کلمه در زبان بابلی ((مالیق)) یا ((ماکوت)) و ((مالوق)) بوده است که اهل تورات به آنها اطلاق نموده اند . بعدها این کلمه در زبان عرب به صورت : عمالقه و عمالیق درآمده که آن را بر تیره بزرگی از اعراب بائده اطلاق کرده اند . این اعراب در حدود 25 قرن قبل از میلاد می زیسته اند . گروهی از اعراب عمالقه به خارج از عربستان ، یعنی به مصر و عراق مهاجرت کرده اند .

محققان معتقدند که تمدن درخشان و بی سابقه حمورابی در عراق ، کار همین عمالقه مهاجر است . این تمدن بزرگ که هنوز از استانداردهای تمدن معاصر جهان جلوتر است و برتری های حقوقی - انسانی بسیاری دارد ، از سال 2460 تا 2070 قبل از میلاد در بابل برقرار بوده است . قوم آشور نیز تیره ای از عمالقه عربستان بوده اند که 2000 سال قبل از میلاد در نواحی شمالی بین النهرین سکونت داشتند . دولت آشور که به مدت ده قرن اقتدار بی سابقه ای داشت ، محصول همین تیره از عمالقه است . در اینجا به خواننده گرامی یادآوری می شود که امام علی بن ابیطالب علیه السلام در بیان فلسفه تاریخ به سابقه شگفت این قوم اشاره می کند ، (596) و قدرتهای زمان و جهان را به عبرت از تاریخ سرنوشت اقوام متمدن گذشته از جمله عمالقه ، دعوت می فرماید .

گروه دیگری از عمالقه مهاجر به

مصر در سال 2214 قبل از میلاد ، از راه دریای احمر وارد مصر شدند . در ابتدا به مصر سفلی قدم گذاشتند و بعد به مصر علیا رفتند . فراعنه مصر از تیره همین عمالقه مهاجر هستند . در منابع یونانی از اقتدار سیاسی این قوم یاد شده است .

این قوم از سال 2214 تا 1589 ق . م . در قسمتی از مصر سلطنت می کردند . حکومت مطلقه عمالقه بر مصر از سال 1580 تا 1730 ق . م . بوده است .

مصریان ، عمالقه را بلای آسمانی تلقی کردند . برخورد خشن و غارت و تخریب این قوم باعث شد تا بومیان مصر چنین پندارند که عمالقه مظاهر خشم خدایان هستند . نبرد مصریان با عمالقه در طی سالهای 1680 تا 1580 ق . م بوده است . آنان توانستند عمالقه را از مصر عقب برانند . در این عقب نشینی گروهی از عمالقه در صحرای سینا و شمال حجاز دولت نبطیان را پدید آوردند . قوم ثمود که در شمال حجاز دولتی داشتند و قرآن از آنها یاد کرده ، از همین عمالقه یا اعراب بائده بودند .

اعراب عاربه یا اعراب اصیل شامل تیره های قحطانی هستند و از نژاد سام بن نوح . خاورشناسان ، تیره های سامی را عبارت از : اکدی ها ، آشوری ها ، کنعانی ها ، عبری ها ، آرامی ها ، موآبی ها ، عمونی ها ، فنیقیها و . . . می دانند . این تیره ها همگی در شبه جزیره عربستان می زیسته اند و تا چهار هزار

سال قبل از میلاد در همانجا متوطن بوده اند . علت مهاجرت این تیره ها ، تغییر آب و هوا بوده است .

در قسمت جنوبی جزیره العرب تیره ای از اعراب می زیسته اند که به اعراب قحطانی مشهور بودند . آنان از نسل یعرب بن قحطان بودند که قحطان در هنگام جدا شدن فرزندان نوح ، از بابل به سمت یمن آمده و حکومت آن سامان را بدست گرفت . یعرب بن قحطان زبان عربی را از آنان فرا گرفت . اعراب مستعربه تیره ای بودند که از خارج عربستان به آن ناحیه رفته و قبول عربیت کرده بودند . مانند عدنانیها که از اولاد اسماعیل بودند . عدنان جد بیستم پیامبر اسلام است . وی پدر اعراب عدنانی است که در تهامه و نجد و حجاز تا شام و عراق زندگی می کردند .

اعراب عدنانی را عرب اسماعیلی ، عرب شمالی ، عرب مستعربه و عرب مضری نیز می گویند . ((عدنان)) دو پسر داشت : یکی ((معد)) و دیگری ((عک)) . معذ بن عدنان مادرش از تیره جرحم بود . او ده فرزند داشت . کنیه وی ابو قضاعه بود در موقع سلطه بخت نصر به حران رفت و در آنجا سکونت یافت . پس از جنگ به مکه بازگشت . معد سرور همه پسران عدنان بود . اعراب مستعربه با دیگران اقوام عربی فرق اساسی داشتند . این اختلافات در فرهنگ ، نظام اجتماعی و مذهب بود . عدنانیها نیز پراکنده شدند و به سوی مصر و حبشه مهاجرت کردند .

قبیله قریش

یعقوبی می گوید : ((نضر

بن کنانه)) ، نخستین فردی است که ((قریش)) نامیده شد . گفته اند چون مردی پاک دامن و بلند همت بود ، او را قریش گفته اند . برخی گفته اند : چون بازرگان بود ، به این نام شهرت یافت . و گروهی معتقدند که مادرش او را قریش نامید که تصغیر ((قرش)) است . و آن جانوری است که در دریا زندگی می کند . کسی که از فرزندان نضر بن کنانه نباشد ، قریشی نیست . برخی گفته اند که چون این قوم پس از پراکندگی ، گردهم هم آمده اند ، قریش نامیده شدند . ((تقرش)) به معنای ((تجمع)) است .

برخی قریش را لقب فهر بن مالک دانسته اند . وعده ای دیگر قریش را نام و فهر را لقب دانسته اند . گروهی قریش را نام طایفه ای می دانند که قبل از ریاست مکه ، در بیرون مکه می زیستند . برخی معتقدند که قریش از ادوار ساسانی در جزیره العرب حضور داشته و در قرن چهارم میلادی بر مکه ریاست یافته است . محققان ایرانی می گویند : کلمه ((قریش)) عجمی است و معرب ((کورش)) است . و از طرفی قریش نژاد خود را برتر از اعراب جاهلی می داند و به سید و شریف قوم مشهور است . بنابراین قریشیها ایرانی اند و همان کورشیها هستند ! ! مانند کلمه ((زمزم)) که نام چاه معروف است و حال آنکه این کلمه ، ایرانی است و از ((زمزمه)) گرفته شده که یک دعای زرتشتی - ایرانی می باشد

. و یا کلمه ((مسجد)) که معرب ((مزگت)) است و یا ((مکه)) که معرب ((مهکده)) یا معبد ماه است . قریش که لقب اجداد پیامبر اسلام است ، معرب همان ((کورش)) بوده که در عصر جاهلیت با دودمان خود به حوالی مکه مهاجرت کرده و بر مکه مسلط شده است . (597)

قصی بن کلاب تولیت مکه را بدست گرفت . همو بود که ریاست طایفه قریش را نیز بر عهده داشت .

قصی بن کلاب رقبای خویش را از صحنه خارج کرد و از آن تاریخ به بعد ، ریاست مکه و تولیت آن را در دست سران قبیله قدرتمند قریش بود تا که پیامبر اسلام به رسالت مبعوث گردید . (598)

عقاید قوم عرب

عقاید اعراب جزیره العرب در آستانه ظهور اسلام

ادیان و مذاهب در میان مردم جزیره العرب عبارت بود از : دین باستانی - تاریخی حنیف ، یهود ، نصاری ، زرتشت ، صابئین ، مزدک و مانی .

بدیهی است که تنها دین بومی و اصیل جزیره العرب آئین پاک و توحیدی حنیف بود که یادگار ابراهیم بت شکن بزرگ توحید می باشد . قرآن به سابقه این دین در جزیره العرب تصریح کرده است .

دین حنیف آئین پاک و خالص ابراهیم خلیل بود . تاریخ عقاید اعراب از دیر باز نشان می دهد که افراد آگاه و روشن جامعه عربی حنیف و موحد بوده اند و از خرافات و شرک و بت پرستی اعراب سخت آزرده خاطر می گشته اند .

در دوره تحریف عقاید موسی و عیسی علیهما السلام ، برخی از رهبان و احبار و دیگر

جاهلان دین پاک ابراهیم را به عقاید تحریف شده یهود و نصاری نسبت می دادند که قرآن صریحا هر گونه انتسابی را نفی و نهی می کند .

بطور کلی آئین حنیف یک اندیشه خالص و ناب توحیدی بوده و دارای مناسک و مراسم خاصی نبوده است .

حنفاء یا موحدان یکتاپرست ، روشنفکران جامعه جاهلی بوده اند . در زبان پارسی ((حنیف)) به معنای ((به حق گرائیدن)) و یا ((از گمراهی به رستگاری رو آوردن)) است . در لغت عربی ((حنیف)) به معنای : المائل الی الحق ، یعنی : ((گرایش به سوی حق و حقیقت)) است .

در جامعه جاهلی به هر کس که شعائر منسوب به ابراهیم را از قبیل حج ، طهارت و تطهیر و ختان و . . . انجام می داد ، حنیف می گفتند . در جامعه جاهلی غلبه و اکثریت با جریان بت پرست و مشرک بود . آئین حنیف به صورت جریانی باریک و کمرنگ در حاشیه و پنهان از چشم ها به حیات خود ادامه داد .

حنفاء جامعه جاهلی

چهره های برجسته جاهلی که به آئین حنیف وفادار بودند ، عبارت اند از :

1- ورقه بن نوفل ، عموزاده خدیجه بنت خویلد بود که با مطالعه کتب مذهبی ، اصالت عقیدتی خویش را حفظ کرد . و به همین دلیل به پیامبر اسلام ایمان آورد .

2- عبیدالله بن جحش ، از قبیله قریش ، پسر عمه و برادر زن پیامبر اسلام . او در حبشه به مسیحیت گروید .

3- عثمان بن حویرث . او در نزد قیصر روم

مسیحی شد .

4- زید بن عمروبن نفیل ، از قبیله قریش ، پدر سعد بن زید ، صحابی معروف . او از اکل میته و حرام دوری می کرد ، و به آئین ابراهیم وفادار بود . اعراب را از کشتن دختران نهی می کرد . او بر اساس پیشگوئی راهبی در شام ، از قبول مسیحیت و یهودیت خودداری کرد و در انتظار ظهور اسلام بود . اما در راه بازگشت به مکه توسط قبیله لخم کشته شد .

5- نابغه جعدی قیس بن عبدالله ، از شعرای مشهور عرب عصر جاهلیت و اسلام . اشعار او در ϼϨЋÅجاهلی در رابطه با توحید و بعث و جزا و بهشت و دوزخ و . . . بود . این شعر از او است :

الحمد لله لا شریک له من لم یقلها فنفسه ظلما ((سپاس خداوندی را که شریکی برای او نیست ، هر کس این شعار را نگوید ، به خود ستم کرده است)) .

6- امیه بن ابی صلت ثقفی ، از اهالی طائف و قبیله ثقیف ، از شعرای بزرگ جاهلیت . او با کتب آسمانی آشنائی داشت و لذا خمر را حرام می دانست و درباره بتان با شک و تردید اظهار نظر می کرد . برای بدست آوردن حق کوشا بود . خود در پیامبری طمع ورزید . وقتی پیامبر اسلام ظهور کرد ، بر او حسد ورزید و گفت : تا کنون امیدوار بودم که پیامبر شوم . امیه در سال دوم یا نهم هجرت در شهر طائف جان سپرد . خواهرش که مسلمان شده بود ،

یکی از قصائد طولانی او را در محضر رسول اکرم خواند . حضرت فرمود :

امن شعره و کفر قلبه شعرش ایمان داشت و قلبش کافر بود . امیه نخستین کسی بود که : ((بسمک اللهم)) را نوشت . این عبارت تا آمدن اسلام در میان اعرابمعمول بود .

7- قیس بن ساعده ؛ حکیم و خطیب مشهور عرب جاهلی که رسول اکرم او را در بازار عکاظ در حال سخنرانی دیده بود ، در اشعارش به توحید و معاد اعتراف داشت .

8- ابو قبیس حرمه بن ابی انس ، از قبیله بنو نجار ، که در عصر جاهلیت رهبانیت اختیار کرد و دست از بت پرستی کشید و خواست مسیحی شود ، ولی از آن هم گذشت و برای خود عبادتگاهی تدارک دید و به عبادت پرداخت .

او می گفت : من پروردگار ابراهیم را پرستش می کنم .

ابوقبیس پس از هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه ، اسلام آورد و در حق حضرت اشعاری سرود که در تاریخ تراجم ضبط شده است .

9- خالد بن سفیان ؛ که پیامبر اسلام او را ستوده است . او بر دین حنیف بود که قومش را بشارت ظهور اسلام داد . وقتی دخترش سوره توحید را از پیامبر شنید ، گفت : پدرم نیز چنین می گفت .

10- تبال اسعد ، پادشاه یمن که به گفته مورخان ، هفتصد سال قبل از نبوت پیامبر اسلام به دین اسلام ایمان آورد و در اشعار خود به رسالت پیامبر اسلام گواهی داد .

11- زهیر بن ابی سلمی ؛ شاعر معروف

عرب که او نیز از ظهور اسلام در اشعارش خبر داده است .

12- ابو عامر راهب ؛ از قبیله ((اوس)) ، پدر ((حنظله)) معروف به ((غسیل الملائکه)) ، نیز از مومنان دین حنیف بود .

13- بحیرای راهب ؛ از جمله کسانی بود که به پیامبر اسلام قبل از رسالت آن حضرت ایمان آورد و مژده ظهور اسلام را به مردم داد . (599)

گویا مسیحیان قبل از اسلام ، اصطلاح ((حنیف)) را برای اعراب غیر یهودی و غیر مسیحی بکار می بردند .

گاهی حنفاء بر صابئین اطلاق می شده است . واژه ((حنیف)) از ریشه ((حنف)) به معنای : میل کردن به چیزی است . ((تحنف)) نیز به معنای : ((کناره گیری از مردم و زهدورزی)) می باشد . اما در اصطلاح مذهبی یعنی : روی گرداندن از بت پرستی و میل به یگانه پرستی ، تعبیر می شود . (600)

شعائر دین حنیف

گفته شد که آئین حنیف ، دارای مناسک و احکام خاص مدونی نبود ، اما سننی از ابراهیم در باورها بیادگار مانده بود که در طهارت جسمانی و روحانی خلاصه می شد . حنفاء از ارتکاب محرمات پرهیز می کردند . حنفاء دین توده های آگاه بود و اشراف و سران جاهلی در زمره حنفاء نبودند . پس از اسلام ، برای برخی از سران جاهلی که در طی یک کودتا ، قدرت را بدست گرفتند ، بیوگرافی ساخته شد و آنان را در زمره حنفا قرار دادند . حال آن که تاریخ جاهلیت رد پای این بت پرستان را نشان می دهد .

حنفاء به ((الله)) اعتقاد داشتند . پرستش الله در تاریخ دین حنفاء به عصر ابراهیم و اسماعیل می رسد .

ترکیب ((الله)) از ((الف و لام)) تعریف که بر سر ((اله)) آمده ، شکل گرفته است . این حقیقت در کتیبه های عربی قدیم ثبت شده و امروز در دست است . الله در تلقی اولیه موحدان به معنای خدای اکبر و اعظم بوده است که در اشعار شعرای آن اعصار نیز دیده می شود . شاهد دیگر کثرت استعمال و قدمت نام ((عبدالله)) در میان اعراب است که دلیل روشنی بر این مطلب می باشد . آیات قرآن به پیشینه پرستش ((الله)) در اعصار بسیار قدیم اشاره دارند .

محققان می گویند : اعتقاد به ((الله)) در بیشتر اعراب مرکزی و شمالی دیده شده است . آنان به وجود خدای مقتدر و مجرد که در آسمانها جای دارد ، بطور نامشخص باور داشتند . در اعتقاد آنان ((الله بوده که آسمانها را آفریده است . قرآن به این سابقه عقیدتی تصریح کرده است .

اعراب شمالی به موازات ایمان به خدایان متعدد و جن ها ، اندیشه خدای اعلی یعنی ((الله)) را که شکل اختصاصی کلمه عربی ((الاله)) بود ، در ذهن داشتند . ریشه ((الله)) همان ((ایل)) سامی است که به معنای خداوند می باشد .

در کتیبه های بدست آمده از صحرای عربستان و یمن جنوبی ، چنین آمده است که سابقه عبادت ((الله)) بسیار طولانی بوده و در اعصار بسیار دور آن را به صورت ((الاه)) می خواندند

. برخی می گویند که منشاء آن کلمه ((ال)) بابلی است که در کتب یهود به صورت ((ایل)) یا ((ئیل)) آمده است . نبطیان ((الله)) را ((هلا)) خوانده اند . ((هرودت)) از خدای نبطیان به ((آلیوده)) تعبیر می کند .

بهر حال سابقه پرستش ((الله)) در میان بابلیان ، عبرانیان ، نبطیان و عربان مناطق گوناگون عربستان ، بسیار قدیمی است . برخی از یهودیان و مسیحیان نیز خدای خود را ((الله)) می نامیدند . این قرائن تاریخی - باستانی نشان می دهد که دین حنیف نخستین اندیشه توحیدی در تاریخ عقاید بشر مبتنی بر پرستش ((الله)) جل جلاله بوده است و اقوام موحد دیگر نیز تحت تاءثیر تعالیم و اندیشه این دین بوده اند . (601)

عقاید عرب قبل از اسلام

گروهی از اعراب اجرام سماوی را می پرستیدند . ((خورشید)) خدای مؤ نث و ((ماه)) خدای مذکر همسر خورشید بود . آنان اسامی خورشید و ماه و ستارگان را بر فرزندان خود می نهادند : عبدالشمس ، عبدالشارق ، عبدالنجم ، عبدالثریا . ستاره زهره نیز پرستیده می شد . ((زهره)) معادل ((ونوس)) یونانی و ((عنثروت)) بابلی بود که ((العذی)) نامیده می شد : عبدالعذی .

معبد ((العذی)) در ((نحله)) بین مکه و طائف قرار داشت . ((قزح)) خدای طوفان بود و ((لات)) خدای آفتاب شمرده می شد . ((منا)) به معنای مرگ از ریشه ((منیه)) که جمع آن ((منایا)) و ((منوات)) است ، در نزد اقوام کنعانی مورد پرستش بود . ((مناف)) خدای دیگر اعراب بود

. ((ود)) خدای اعراب بود . اعراب به روح و جن و غول پرستی معتاد بودند .

دهرپرستی از عقاید اعراب بود . ((دهر)) معادل ((زروان)) در عقاید ایرانیان باستان است . در تلقی ((دهریون)) زمان ازلی و ابدی بود . قرآن به این عقیده تصریح می کند . پرستش حیوانات نیز در میان اعراب جاهلی رایج بود . این عقیده نوعی توتم پرستی بود که جزء عقاید بدوی بشر که در سراسر زمین معمول بوده ، می باشد . قبائل عرب اسامی خود را به اسامی حیوانات مورد پرستش خود ، می نهادند .

احجار نیز پرستیده می شد و این همان فتیش پرستی بدوی بوده است . بت پرستی در اشکال و مظاهر گوناگون در میان عربها رواج بسیار داشت . گویند نخستین کسی که بت پرستی را در میان فرزندان ((اسماعیل)) رواج داد ، ((عمرو بن لحی)) نیای قبیله ((خزاعه)) بوده است . او یکی از بت های شهر ((بلقا))ی شام را به مکه آورد .

عقاید وارداتی : نیز در جزیره العرب راه داشت ، دین یهود و مسیح و زرتشت از جمله ادیان وارداتی بود که در جزیره العرب پیروانی داشت . برخی از عقاید گنوسی و صابئی نیز رایج بود .

مورخان و محققان علل گوناگونی را در انتقال آئین یهود به عربستان بیان کرده اند ، آنچه مشهور و معروف است این است که در هجرتها و قهر و غلبه هائی که در ادوار گوناگون بر یهودیان متوجه می شده ، بخشی از یهودیان به جزیره العرب آمده اند .

این هجرت و

انتقال در جریان جنگهای روم و بابل با یهودیان صورت گرفته است . گروهی از یهودیان بنونظیر ، بنوقریظه و بنو بهدل از شام به حجاز گریختند و در مراکزی چون فدک ، تیما ، خیبر ، وادی القری ، یثرب و . . . ساکن شدند . در یثرب و حوالی آن بزرگ ترین طوایف یهود یعنی بنو قریظه و بنو نظیر و بنو قعقاع مستقر بودند و به کار تجارت و صنعت و زرگری و کشاورزی مشغول شدند . گویند پس از ویرانی اورشلیم گروهی از یهودیان به تدریج به عربستان راه یافتند . قبائل بنو نظیر ، بنو قریظه ، بنو قعقاع ، بنو عکرمه ، بنو بهدل و بنو شعله خود را از نسل کاهن بن هارون بن عمران برادر موسی می دانستند و لذا خود را برتر از اعراب و دیگر اقوام یهود می شمردند . وقتی قبیله اوس و خزرج به یثرب آمدند ، از نفوذ یهودیان کاسته شد . یهودیان برای حفظ ثروت خود به اعراب خراج می دادند . ولی یهودیان خیبر به دلیل داشتن دژهای مستحکم مستقل می زیستند .

دین مسیح نیز به همین شکل وارد جزیره العرب شد . مسیحیان مهاجر از شام و فلسطین به حجاز راه یافتند . کشیشان مسیحی تبلیغات خود را از شام و عراق تا عربستان و یمن گسترش دادند . آنان دیرهای خود را در زیر چادر تشکیل می دادند ، لذا به آنان ((اساقفه الخیام)) گفته شده است . این دین از یمن تا حبشه پیروانی یافت .

حبشیان در نجران کلیسائی بنا کردند که ((کعبه

النجران)) نامیده شد . در شهرهای ((صغا)) ، ((مآرب)) و ((ظفار)) کلیساهائی تاءسیس شد . مردم ((حیره)) در نزدیک ((کوفه)) نسطوری مذهب بودند و از اسقف ایران دستور می گرفتند .

مردم غسان که تابع قدرت روم بودند ، مذهب یعقوبی داشتند . گروهی از رهبانان مسیحی در حجاز می زیستند ، پیامبر اسلام با آنان معاصره بوده و قرآن به وجود آنان در جزیره العرب اشاره کرده است . باید دانست که عقاید یهودیان و مسیحیان حجاز با یکدیگر یهودیان و مسیحیان مراکز دیگر اختلاف اساسی داشت . تصریحات قرآن به عقاید آنان مبین این واقعیت است . گویا کهن ترین شاخه مسیحیت یعنی ((مونوفیزیت))ها در حجاز ساکن بوده اند که اعتقاد به طبیعت واحد عیسی داشتند . این گروه از مسیحیان ((ابیونیان)) خوانده شده اند . کلمه عبری ((ابیونی)) ، فقیر معنا می دهد . ((ابیونیان)) بر خلاف دیگر فرقه های مسیحی رابطه خود را از یهود نبریدند .

گویا مسیحیان مکه و . . . که با پیامبر اسلام معاصر بوده اند ، از همین ابیونیان بوده اند . دین زرتشت از ایران به عربستان راه یافت و پیروان آن بیشتر ایرانیانی بودند که غالبا در یمن و عمان نو بحرین سکونت داشتند . در میان قبیله تمیم افرادی بودند که آئین زرتشتی داشتند .

گفته می شود که عقاید مزدکی و مانوی نیز در جهان عرب راه یافته بود و در میان قبیله قریش پیروانی داشت .

خالد بن سنان العبسی که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی می زیست

، مردم را به دین عیسی دعوت می کرد . او آتشی را که در عربستان بر روی یکی از چاههای نفت روشن شده بود و طرفداران آن آتش مردم را به آئین زرتشت دعوت می کردند ، خاموش کرد .

گروهی از صابئین در حجاز زندگی می کرده اند . قرآن از آنان یاد می کند .

در اسلام ، یهود و نصاری و مجوس ، در حکم اهل کتاب شمرده شده اند . (602)

تاریخچه بت پرستی ، جاهلیت و عقاید عرب جاهلی

آغاز بت پرستی در جهان

صاحب ((الاصنام)) می گوید : منشاء بت پرستی از فرزندان آدم آغاز گردید . در اساطیر آمده است که پس از مرگ آدم به پرستش جسم او پرداختند و این منشاء بت پرستی گردید .

محققان معتقدند که بت پرستی شکل نخستین عقاید دینی انسان اولیه بوده و ادیان امروز ابعاد تکامل یافته و اصلاح شده عقاید اولیه انسان است . آنان مراحل تکامل ادیان را در چهار مرحله خلاصه می کنند :

1- مرحله دیانت ابتدائی ، مانند : آنی میسم ، سحر و جادوگری ، و توتمیسم یعنی مذهب پرستش حیوانات و گیاهان مقدس .

2- ادیان مبتنی بر شرک و چند خدائی .

3- ادیان مبتنی بر یگانه پرستی و تک خدائی یا توحید ، مانند : زرتشت ، یهود ، مسیحیت و اسلام .

4- ادیان و مکاتب فلسفی مبتنی بر وحدت وجود .

گروهی از جامعه شناسان از میان ادیان بدوی مذهب آنی میسم را منشاء بت پرستی دانسته اند . و گروه دیگری توتم پرستی را منشاء بت پرستی دانسته اند .

همان طور که گفته شد ، بت پرستی از خارج

جزیره العرب در میان اعراب راه یافت .

صاحب ((الاصنام)) می گوید : . . . چون اسماعیل در مکه سکنی یافت و بر کثرت جمعیت افزوده شد ، فرزندان اسماعیل ، عمالقه را از مکه بیرون کردند . بنو اسماعیل همچنان به ستیز با اهالی مکه پرداختند و گروهی دیگر را بیرون راندند . رانده شدگان پاره های سنگ اطراف کعبه را با خود بردند . آنان از آن پس این سنگها را تقدیس و تکریم می کردند .

به روایت دیگر نخستین ((بت)) از بلقای شام به حجاز آورده شد . اعراب بتان را ((اصنام و صنم)) خوانند . ((وثن و اوثان)) نیز گفته می شود .

بت های معروف عرب عبارت بودند از :

1- شواع ؛ نام بتی است که مربوط به ((هذیل بن مدرکه)) بوده که در محل ((رهاطه)) قرار داشته است .

این بت پس از اسلام به دستور پیامبر و توسط ((عمرو بن عاص)) درهم شکسته شد .

2- ود؛ این بتی بود که ((عمرو بن لحی)) آن را از کنار رودخانه جد به مکه آورد و به یکی از قبائل عرب داد .

این بت در وادی القری قرار داشت . ((عبدود)) به همین مناسبت است . پس از اسلام این بت به دستور پیامبر توسط ((خالد بن ولید)) درهم شکسته شد .

3- یغوث ؛ بر وزن ((یهود)) نام بتی بود که قبیله مذحج و متحدانش آن را می پرستیدند . گویند یغوث یکی از پنج بت قوم نوح بوده است .

یغوث به معنای فریاد رس است

. مردم شمال و جنوب یمن این بت را می پرستیده اند .

4- یعوق ؛ این بت در قریه خیوان در شمال ((صنعا)) قرار داشت . قبیله ((همدان)) این بت را می پرستیدند .

5- نسر؛ بر وزن عصر ، به شکل کرکس ساخته شده بود و از پنج بتی بود که قوم نوح می پرستیدند . متولی این بت ، ((معدی کرب)) بود . نسر در میان حمیری ها مقام والائی داشت . نسر از جمله پنج بتی بود که قوم نوح می پرستیدند .

جان ناس ، محقق در تاریخ ادیان و عقاید ، در این رابطه می گوید : اعراب شهرنشین و صحراگرد به خدایان مذکر و مونث معتقد بودند . هر یک از این خدایان مخصوص یک قبیله یا چند قبیله بود ، مانند بت هبل که خاص مردم مکه و اطراف آن بود .

در شهر مکه سه خدای مونث وجود داشت :

1- لات ، خدای مادینه .

2- منات ، خدای سرنوشت .

3- عزی ، خدای یوم .

این سه خدا را ((بنات الله)) می نامیدند که در مکه پرستش می شد .

6- لات ؛ که در قرآن به آن اشاره شده ، مورد پرستش قریش بود و در طائف قرار داشت . لات سنگ چهارگوشی بود که در محل آن اکنون مناره مسجد طائف قرار دارد . کلمه ((لات)) از ((لت)) گرفته شده و به معنای ((خلط و مزج)) است و ((لات)) با تشدید تاء ، اسم فاعل است که بعدا ((تاء)) تخفیف یافته است .

محققان

معتقدند که ((لات)) منقول از زبان نبطی است ، و آن نام یکی از خدایان ماده بابلی بوده است که در بابل رب الارباب دختران بوده و خواهرانش ((مامناتو)) و ((غشتار)) بوده اند . ((لات)) نیز مانند دیگر خدایان بابلی تحول یافته است : در سوریه همسر یکی از خدایان نر که ((حداد)) نام داشت ، شناخته شد . ((حداد)) خدای باران بود . بت لات در میان نبطیان ربه البیت نام داشت و بعد الهه آفتاب شد .

بت ((لات)) وقتی به ((حجاز)) انتقال یافت ، مورد پرستش ((ثقیف)) و ((قریش)) قرار گرفت و مورد احترام بسیار بود . پس از اسلام ، این بت در میان قبیله ((ثقیف)) همچنان از اعتبار بسیار برخوردار بود . وقتی قبیله ثقیف اسلام آورد ، به دستور پیامبر اسلام این بت توسط خالد بن ولید درهم شکسته شد .

7- عزی ؛ از بزرگ ترین بتهای عرب جاهلی مخصوصا قبیله قریش بوده است . بت عزی در وادی القری قرار داشت . قریش ((لات و عزی و منات)) را دختران خدا می دانستند . قرآن به این پندار جاهلانه اشاره کرده است . در الواح بابلی ((عزو ساری)) آمده است .

در زبان عبری ((عزی)) از ((عزرا)) یعنی ((شدت قوت)) گرفته شده است و عزی به معنای : اقوی و اشد است . عزی قدیمی تر از منات و لات است .

8- ایت بت از قبیله هذیل و خزاعه بوده است . گویا قدیمی ترین بت عرب می باشد و لذا مورد احترام بسیار بوده است

. ((منات)) از ((منی)) به معنای ((ریختن)) ؟ است چون خون قربانیهای بسیاری به پای آن ریخته می شده است . بت منات پس از اسلام توسط امام علی بن ابیطالب در هم شکسته شد . محققان گویند که این بت نیز وارداتی است و از بت های بابل بوده است .

اعراب به این بت هدایائی می کرده اند ، از جمله دو شمشیر بود که پادشاهی به منات هدیه کرده بود .

9- هبل ؛ با ارزش ترین بت عرب جاهلی بوده است .

هبل بت مردم مکه بوده و در کعبه نگهداری می شده است .

هبل نیز بت وارداتی بود که از شام و فلسطین به حجاز راه یافته بود . این بت از عقیق سرخ و به شکل انسان تراشیده شده بود که دست راستش شکسته بود و قریش دستی از طلا برای آن ساخته بودند . این بت به ((هبل خزیمه)) نیز معروف بود؛ زیرا متولی اولیه آن ((قوم خزیمه)) بوده اند .

جلو روی هبل هفت تیره بود که برای تفاءل بکار می رفت . بر روی یک تیره نوشته شده بود ((صریح)) و بر روی دیگری ((ملعق)) آمده بود . اعراب جاهلی وقتی در مورد نوزادی شک داشتند ، هدیه ای به هبل تقدیم می داشتند . آنگاه با تیره ها فال می گرفتند و بر اساس آن فال کودک را تعیین هویت و ملکیت می کردند .

همین بت در جنگ احد مورد شعار ((ابوسفیان)) بود که می گفت : ((اعل هبل اعل هبل)) ، و پیامبر

اسلام در جواب فرمود : ((الله اعلی و اجل)) . هبل در پی فتح مکه بدست علی بن ابی طالب درهم شکسته شد .

10- اساف ؛ بر وزن ((کتاب)) بتی بود به شکل انسان بر فراز کوه ((صفا)) که در هنگام سعی بین ((صفا)) و ((مروه)) به عنوان تبرک و تیمن دست کشیده می شد .

11- نائله ؛ بت مؤ نثی بود که مانند اساف مورد احترام بود .

در اساطیر آمده است که اساف و نائله مرد و زنی بوده اند از قبیله جرحم که با هم معاشقه داشته اند . چون به مکه آمدند و حرمت آن نداشتند ، مسخ شدند و به صورت دو قطعه سنگ در آمدند .

سعی بین صفا و مروه یک سنت دیرینه در مناسک حج بوده است . در ادوار جاهلیت این مراسم مکروه دانسته شد و اسلام با اصلاح و محتوی دادن به آن ، کراهت آن را برداشت .

12- بعل ؛ نام این بت نیز در قرآن آمده است . این بت نیز از بت های وارداتی است که ابتدا در میان قوم الیاس در بعلبک بوده است .

محققان می گویند : یکی از بت های عرب شمال همین بعل بوده است که هنوز مکان آن بین شام و مدینه به نام شرف البعل مشهور است .

((بعل)) خدای آبها و چشمه سارها بوده است .

برخی گویند که بعل معبود قوم ((یونس)) بوده است . ((بعل)) از طلا ساخته شده بود و گویند که معبود قوم ((الیاس)) بوده است .

جامعه شناسان این

بت را نیز از جمله بتان بابلی دانسته اند : ((انو)) خدای آسمان ، ((بعل)) خدای زمین و انسان و ((هیا)) خدای آب و گیاه . این سه خدا ، ((تثلیث)) اول را تشکیل می داده اند . هر کدام برای خود الهه ای داشته اند و در خلقت ازآنان کمک می گرفته اند . ((بعل)) با ((بعلیتو)) ازدواج کرد . ((بعل)) ادوار تحول داشته است : ابتدا خدای فعل بوده و بعد خدای آفتاب و باران و انسان . خدایان دیگر بعدها تابع او شدند . سرانجام تمام صفات خدایان در بعل گرد آمد .

((بعل)) در لغت عرب به معنای ((شوهر)) است .

13- فلس ؛ معبود قبیله طی ، بر وزن ((ترس)) .

این بت احترام بسیاری داشت و هدایا و قربانیهای بسیاری دریافت می کرد . گویند روزی به فلس آسیبی رسید . حاتم طائی چهره افسانه ای عرب در انتظار معجزه بود ، اما چون خبری نشد ، از پرستش فلس دست برداشت . پس از اسلام ، این بت توسط امام علی بن ابیطالب در هم شکسته شد . این بت به شکل انسان ساخته شده بود و رنگی سیاه داشت و در میان کوه اجاء مکان داشت . جایگاه این بت دار الامن و پناهگاه مجرمان بود . باید دانست که پیرامون بت جاهلی افسانه های بسیاری وجود دارد .

14- انصاب ؛ بت های بی نوایان عرب را انصاب گویند . این بت ها در اختیار فقیران قرار داشت . آنان در خانه های خود به پرستش این بتان می پرداختند

. فقرا که توان ساختن بت های گران قیمت و . . نداشتند ، به همین بت های ارزان و بی اعتبار قانع بودند . این بت ها شکل خاصی نداشتند و به پاره سنگهائی شبیه بودند . لذا به آنها انصاب گفته می شود . در قرآن از انصاب یاد شده است .

محققان انصاب را بت های خانگی اعراب می دانند .

گویا دو نوع بت در کار بوده ، بت بتخانه و معبد و بت در خانه . انصاب بت های خانگی بوده اند .

برخی گویند اعراب به هنگام مسافرت از فرط علاقه به کعبه پاره سنگهائی از اطراف کعبه را با خود حمل می کردند تا ارادت خود را به کعبه و بتان نشان دهند .

در مقابل ((انصاب)) ، اصنام و اوثان که بت های شکل دار بودند ، قرار دارند . ((اصنام)) را از زر و سیم و چوب می ساختند و ((اوثان)) را از سنگ می تراشیدند .

مفسران اسلامی ((انصاب)) را وجه مستعار ((حجر الاسواد)) دانسته اند که اعراب به جای حجرالاسود ، ((انصاب)) را با خود حمل می کردند و بر گرد آن طواف می نمودند و قربانی می کردند .

15- الدوار؛ دور زدن و طواف کردن بر گرد بتی خاص بوده است . این بت مورد پرستش بوده است و اعراب هفت بار برگرد آن می چرخیده اند . این بت به شکل کعبه تراشیده شده بود . مفسران چرخیدن دور کعبه را طواف گفته اند تا با دور زدن بر گرد ((الدوار)) تداعی نکند . ((الدوار)) بر

وزن جبار و کفار و سوار نیز آمده است .

16- زور؛ بر وزن ((گور)) . نام هر چیزی که بجای خداوند عبادت شود . گفته می شود : این کلمه نام بتی معین بوده است که به جواهر آراسته بوده و در منطقه ((دوار)) قرار داشته است . گویا که این بت از طلا ساخته شده بود و دو چشم از یاقوت داشت و بر بالای سر آن گوهری نصب کرده بودند . این بت تا روزگار ((عثمان به عفان)) پایدار بود . ((عبدالرحمن بن سمره بن حبیب)) ، پس از فتح ((سجستان)) به سرزمین ((دوار)) رفت و بت پرستان را محاصره نمود . او دو دست بت زور را قطع کرد و یاقوتها را برداشت و پیش ((مرزبان)) انداخت و گفت : این جواهر از آن تو باشد ، می خواستم ثابت کنم که این بت برای تو نفع و ضرری ندرد .

17- ذوالخلقه ؛ این بت به شکل تخته سنگ سفید رنگی بود که نقش تاجی در روی آن حک شده بود .

این بت در سرزمین ((تباله)) ، میان مکه و یمن قرار داشت . پاسداران این بت قوم ((امامه)) از قبیله ((باهله)) بودند . چند قبیله دیگر این بت را می پرستیدند و هدایائی تقدیم می کردند . پس از اسلام ، این بت در هم شکسته شد و پرستندگان در دفاع از آن دویست کشته دادند .

18- آذر؛ یعنی آتش . ایرانیان باستان و کلدانیان و آشوریان ستاره ((مریخ)) را آذر می گفتند و بر این باور بودند که

آن سیاره از آتش پدید آمده است . آنان سنگی را تراشیده و رمز مریخ قرار دادند و بزرگان خود را به احترام ، ((آذر)) می نامیدند .

این کلمه در الواح بابلی نیز آمده است .

مفسران اسلامی می گویند : ((آذر)) نام معبودی بوده است که مردم عرب آن را می پرستیده اند .

19- سعد؛ این بت که به نام ((سعد)) شهرت داشت ، از سنگی دراز ساخته شده بود و در ساحل ((جده)) قرار داشت و مورد پرستش فرزندان ((کنانه)) بود . گویند عربی با شترش نزد این بت آمد ، شترش از بت بترسید و فرار کرد . عرب سنگی بر بت نواخت و گفت : خداوند تو را نامبارک گرداند که شتر مرا ترساندی . او از پرستش بت سعد منصرف شد .

20- ذوالکفین ؛ معبود قبیله ((اوس)) بود که پس از اسلام در هم شکسته شد .

21- ذوالشری ؛ معبود قبیله ((ازد)) بوده است .

22- بهیم ؛ معبود قبیله ((مزینه)) بوده است .

23- عمیانس ؛ معبود قبیله ((خولان)) بوده است .

دو قوام از این قبیله به نامهای ((ادوم)) و ((اسوم)) سهمی از چهارپایان و حاصل زراعت خود را میان پروردگار و آن بت تقسیم می کردند . اگر چیزی از سهم خدا داخل سهم بت می شد ، آن را به خدا بر نمی گردانند؛ ولی اگر از سهم بت داخل سهم خدا می شد ، به بت بر می گرداندند . قرآن به این موضوع اشاره کرده است .

24- ذوالرحل ؛ معبود مردم حجاز

بوده که احترام ویژه ای داشته است .

25- سعیر؛ بر وزن ((زبیر)) ، معبود قبیله ((عزه)) بوده است .

26- شارق ؛ بر وزن ((فارغ)) ، معبود مردم عرب جاهلی بوده است . آنان فرزندان خود را به این نام می خواندند .

27- شمس ؛ بت معروف عرب جاهلی است که اسامی بسیاری را به خود اختصاص داده اصت : عبدالشمس .

28- رئام ؛ بر وزن ((لجام)) ، معبود قبیله ((حمیر)) بوده است .

29- ربه ؛ نام دیگر لات است . ثقیف بتکده ای به همین نام داشتند که آن را برابر کعبه می دانستند .

30- رضاء؛ بر وزن ((کلاه)) ، خانه مقدس قبیله ((بنو ربیعه)) بوده است .

31- سجه ؛ بر وزن ((بچه)) از بت های عصر جاهلیت بوده است .

32- زون ؛ نام بت و هر چیزی که پرستیده شود .

33- صدا؛ نام بت قوم عاد بوده است .

34- حمودا؛ بتی از بت های قوم عاد بوده است .

35- ضیزن ؛ بت عصر جاهلیت . گویند نام دو بت بوده است که در بیرون دروازه حیره نصب شده بود تا واردان بر آن دو تعظیم کنند .

36- طاغوت ؛ نام لات و عزی و دیگر بتها و هر چیزی که بجای خداوند پرستیده شود . شیطان و کاهن و روساء خلال را نیز طاغوت گویند . طواغیت نام بتکده ها است .

37- عائم ؛ بر وزن ظالم ، بت قبیله عزه بوده است .

38- عبعب ؛ بت قبیله قضاعه و بستگان این قبیله بوده

است .

40- عتر؛ نام بت و بتکده و مذبحی بوده است .

41- عوض ؛ بت قبیله بکربن وائل بوده است .

42- عوف ؛ یکی از بت های جاهلیت بوده است .

43- قلیس ؛ نام خانه مقدسی که ابرهه حاکم حبشه در صنعاء یمن از سنگ مرمر و چوبهای نفیس بنا کرد و با زر و زیور آراست تا اعراب را از کعبه منصرف کند . او در پی شکست این نیرنگ ، تصمیم به ویران کردن کعبه گرفت که داستان آن مشهور است و در قرآن آمده است .

44- کثری ؛ بت قبیله جدیس و طسم بوده است .

45- کسعه ؛ بت دوران جاهلیت بوده است .

46- سنداد؛ خانه مقدس در بین راه کوفه و بصره بوده است .

47- کعبه نجران ؛ خانه مقدس قبیله حارث بن کعب در نجران بوده است .

48- محرق ؛ بتی از بکر بن وائل بوده است .

49- مدان ؛ بت قبیله بنوالحرث بوده است .

50- مرحب ؛ نام بتی در حضر موت در یمن بوده است .

51- مناف ؛ ذکر آن گذشت .

52- هبا؛ بت قوم عاد بوده است .

53- یالیل ؛ بت عصر جاهلیت بوده است .

54- یعبوب ، بت قبیله جدیله وطی بوده است .

این تعداد از بتان ، نمونه ای از هزاران بت عصر جاهلیت می باشد که فقط در میان اعراب پرستیده می شدند . بدیهی است که در بسیاری از

دیگر جاها پرستش بت همزمان بوده است . (603) ناگفته نماند که بت های کم طرفداری در قبائل

عرب بودند که ما از ذکر نام آنان خودداری کرده ایم و به همین ((54)) بت بسنده نموده ایم .

اماکن مقدسه جاهلیت

در قرآن به اماکن مقدسه جاهلیت اشاره شده است و معنای عبادی - مذهبی این اماکن تحلیل گردیده است که هدف تقرب به خداوند بوده است .

در جاهلیت عربی ، اماکن مقدسه همان بتکده ها و خانه های مقدسی می باشد که در تقابل با کعبه و یا به نمایندگی آن در مراکز و جاهای مختلف ساخته می شده است . برخی بتکده ها بعدها آتشکده شد .

بتکده ها عموما مورد پرستش بود . یکی از این اماکن مهم مذهبی 1- ((بیت القلیس)) در شهر عدن بود که بدستور ابرهه حاکم حبشه ساخته شد و هدف ، معارضه با کعبه و انصراف اعراب از آن بود . برای ساختن این خانه مقدس ، مردم به بیگاری کشیده شدند و معبدی عظیم آراستند . ابرهه این معبد را به زیور و جواهر آراست و ستونهائی از مرمر و صلیب هائی از طلا و منابری از عاج و آبنوس تهیه دید . این خانه عظیم و مجلل کسی را نتوانست بفریبد . پس از نابودی ابرهه ، این بنا رو به ویرانی نهاد و آثار آن تا دوران قدرت سفاح نخستین خلیفه عباسی بر جای بود .

سفاح به استاندار خود در یمن دستور داد تا مصالح و آلات بیت القلیس را تصرف کند . و چنین شد که آن خانه از بیخ و بن محو گردید . یکی از بت های این خانه شصت زراع طول داشت .

2- ((بیت لحم))

مکان مقدس دیگری است که بر فراز تپه ای قرار دارد . این مکان مقدس اعتبار تاریخی بسیاری دارد : مورخان می گویند که راحیل مادر یوسف در اینجا دفن شده است . این مکان زادگاه داود و عیسی است . قدیمی ترین کلیسای مسیحیت در این قریه قرار دارد . این کلیسا بر فراز محل تولد عیسی علیه السلام ساخته شده است .

3- ((بیت افسوس)) در آسیای صغیر نزدیک ازمیر در ترکیه کنونی ، از بناهای بسیاری کهن تاریخ عقاید است . بتکده آرتامیس یا دیانا در این شهر قرار داشته است . آثار این بتکده هنوز باقی است . ماجرای اصحاب کهف در همین شهر اتفاق افتاد . گویا که افسوس در دوره ای بسیار دورن مرکز قدرت جهانی بوده و دقیانوس مظهر استکبار جهانی . اصحاب کهف ، نخستین گروه اندکی بودند که با ایمان به خداوند و پیروزی یک تنه بر امپراطوری عظیم زمان خویش تاختند و جلال و جبروت این طاغوت بزرگ تاریخ را به خاک مالیدند . غار یا خانه تیمی این مبارزان بزرگ و جاودانه تاریخ انسان در دو فرسنگی این شهر قرار دارد . خوانندگان حتما می دانند که اخیرا آثار باستانی بسیاری در مورد هویت و مقطع زمانی اصحاب کهف بدست آمده است .

4- ((بیت المقدس)) پایگاه انبیاء الهی بود و هرگز در آن بت پرستیده نشده است . در شرح دین یهود و اماکن آن از بیت المقدس و حوادث آن یاد شد . بیت المقدس حوادث ویران گر و خون بار بسیاری بخود دیده است و بارها ویران شده و

تجدید بنا گردیده است . شرح حوادث بیت المقدس پس از ظهور اسلام در جای مناسب خود خواهد آمد .

ازلام جاهلی

ازلام که در قرآن به آنها اشاره شده ، ابزار و آلات مقدّسی بود که اعراب بوسیله آنها تفال می زدند آنان در امور ازدواج ، تجارت ، مسافرت و جنگ فال می گرفتند .

از لام عبارت از چند چوب دارای علامت مخصوص بود . برخی تعداد آنها را سه چوب گفته اند و برخی دیگر هفت چوب نوشته اند . این هفت تیره یا نیزه چوبی در داخل کعبه قرار داشت ، و روبروی ((هبل)) گذاشته شده بود . بر روی یکی ((الله)) و بر دومی ((لکم)) و بر سومی ((علیکم)) و بر چهارمی ((نعم)) و بر پنجمی ((منکم)) و بر ششمی ((من غیرکم)) و بر هفتمی ((الوعد)) نوشته شده بود . فرد متقاضی استخاره باید هدایائی به ((هبل)) تقدیم می کرد ، آنگاه متصدی استخاره ، متقاضی را روبروی هبل قرار می داد و می گفت : ای خدای ما ! این فلانی پسر فلانی است ، این مطلب را خواسته ، حق را به او داده و . . .

اعراب هر گاه در هویت و ملکیت کودک خود شک داشتند ، تفال می کردند .

متصدی فال گیری ، ابتدا تیری به طرف آن هفت نیزه پرتاب می کرد . به هر کدام که اصابت می نمود ، طبق نوشته روی آن عمل می شد . اگر ((نعم)) یا ((لکم)) بود ، انجام آن کار خوب بود و اگر

((لا)) و ((علیکم)) بود ، انجام نمی شد .

در برخی منابع به جای عبارات فوق ، ((ملعق)) و ((صریح)) آمده است که شرح آن گذشت . برای تعیین قربانی از میان فرزندان نیز به ازلام مراجعه می شد .

ازلام جمع زلم مثل اقلام و قلم به معنای تیرهای کوچک چوبی است که از درخت ضبغ که قابل انحناء بود ، می بریدند سپس آنها را به یک اندازه بریده و صاف می کردند و رنگ مخصوصی می زدند ، که شناسائی آنها آسان باشد .

به ازلام ، قدح یا اقداح هم گفته می شد که به معنای تیرهای بدون پیکان است .

اقلام نیز گفته شده است که به معنای تیره های قمار است . اسامی این هفت تیره چوب عبارت بود از : فذ ، توام ، رقیب ، حلس ، نافس ، سبل و معلی . سه تیره دیگر وجود داشت که : منیع ، سفیع و غد گفته می شد . با این تیره ها یا اقلام یا اقداح قمار بازی می کردند . به نظر می رسد ازلام در قرآن شامل همین تیره های قمار باشد .

ازلام خانگی سه تیره چوب بود که به امر نهی می پرداختند . بر روی یکی از این چوب ها نوشته شده بود : ((افعل)) و بر دیگری ((لا تفعل)) و بر سومی ((غفل)) نوشته شده بود . افراد خانواده برای انجام امور روزانه با این چوبها فال می گرفتند . ازلام دیگری وجود داشت که برای حل و فصل امور اجتماعی بکار می رفت

که به ((ازلام احکامی)) معروف بود . این ازلام در اختیار کاهنان و روسای قبائل قرار داشت که به حل اختلافات افراد قبیله خود می پرداختند . این مراسم نیز در پیشگاه هبل بت بزرگ جاهلی انجام می گرفت . (604)

عقاید عامه جاهلیت

عقاید عمومی مردم جزیره العرب ، قبل از آئین حنیف و بعد از آن بطور کلی عقاید بدوی بشر بوده است . محققان بر این نکته تاءکید دارند که اشکال اولیه پرستش در سراسر قلمرو حیات انسان ابتدائی بر محورهای توتمیسم ، آنی میسم ، فتیشیسم ، و . . . می چرخیده و اختلافات اندکی بین قبائل و گروهها وجود داشته است . این اختلافات بیشتر در اسامی و اشکال پرستش و معبودها و مراسم و شعائر بوده است .

اعراب جاهلی به پرستش اجرام آسمانی ، گیاهان ، حیوانات و . . . مشغول بودند . برخی از ارواح نزد آنان جنبه الوهیت داشته است . پرستش فرشتگان ، اجنه و شیاطین موهوم و ذهنی بخشی از عقاید اعراب جاهلی است . این موهومات بیشتر زائیده ترس و تنهائی اعراب در آن برهوت سوزان و بی حاصل بوده است . آنان برای غلبه بر ترس برای ارواح و اجنه خیالی خود قربانی می کردند . در تخیل آنان ((اجنه)) سلاطین برهوت و صحراهای داغ جزیره العرب بودند که برای رضایت آنان باید قربانی داد . قرآن به این عقاید اشاره دارد .

قرآن به شیطان پرستی اعراب تصریح می کند . اعراب مدعی بودند که جن و غول و اشباه مختلف دیگری را دیده اند و با آنها حرف زده

اند . در اساطیر عرب جاهلی آمده است که شخصی افسانه ای با یک غول ماده ازدواج کرده است و دارای فرزندانی بوده است . اعراب باور داشتند که غول را با یک ضربه شمشیر باید کشت .

ضربه دوم او را زنده می کند . غول می تواند به هر شکلی درآید . اعراب جن را بر چند قسم تقسیم می کردند ، جن اهلی و جن موذی که اولی همراه بزرگان است و دومی کودکان را اذیت می کند . بنابراین سابقه آشنائی اعراب با اجنه بسیار قدیمی است . وجه تسمیه این موجود بخاطر همان پنهان بودن و نامرئی بودن آن است . اجنه ، نر و ماده داشتند . غول جن ماده ای بود که با انسان دشمنی داشت و همیشه در بیابانهای خلوت به سراغ انسان می آمد و در هر شکلی که می خواست ، ظاهر می شد . در زبان فارسی به غول و عفریت ، ((ناپاک)) گفته می شود .

شیطان در نزد اعراب مظهر قدرت بود و لذا جنبه الوهیت داشت . قرآن به یکایک این پندارها اشاره مکرر کرده است . تمام این موارد حاکی از عقاید عامه بدوی است که در آغاز به آن اشاره شد . (605)

(بر خلاف پندارهای جاهلانه و مغرضانه محققان ماتریالیست ، ایمان و اعتقاد به وجود خدای یگانه و مصدر و منشاء آفرینش ، ریشه در اعماق فطرت و وجدان پاک و بکر و دست نخورده بشری دارد . ادیان و عقاید بدویه و اشکال گوناگون آن ، مبین نیاز ذاتی و ره گم کردن است و نه

چیز دیگر . بشر فطرتا خداجو است و لحظه ای نمی تواند بدون معنویت زندگی کند . بدون شک قلب و فطرت آن انسان بدوی غارنشین اولیه به مراتب پاک تر و روشن تر از قلب تیره و تار و ذهن شیطانی محقق ماتریالیست قرن بیستم است . اوهام و تخیلات و خرافات و مظاهر بت پرستی ، جدای از نیاز فطری بشر به معنویت می باشد . محققان ماتریالیست با ردیف کردن قرائن فیزیکی و تحلیلهای ماتریالیستی می خواهند چشم بندی کرده و حقایق را با واقعیتهای مقطعی و زمانی که در روند تکامل انسان بروز کرده ، یکی نمایند و با بازی با الفاظ به یک سفسطه بزرگ و هیاهوی عظیم بپردازند .

ماتریالیستها حقایق علمی را نیز تحریف می کنند؛ آنگونه که دیدگاههای داروین را تحریف کرده و وارونه جلوه داده اند و فناتیک های مذهبی ، یاوه های ماتریالیستهای دکم را پذیرفته و جنگ زرگری راه انداخته اند . این هیاهوی دو جانبه ماتریالیستی - مارقی مذهبی در شرق عموما و در جهان سوم خصوصا و در ایران بالاخص در طی 60 ساله اخیر در مقاطع گوناگون که چاشنی سیاسی داشته ، معرکه های بسیاری برپا کرده است . در تمام این مدت ماتریالیست ها در نفی حقایق ، معاویه وار ، خسن و خسین را دختران معاویه ! معرفی کرده اند و فناتیک های مذهبی مارق در تقویت اراجیف آنها کوشیده اند . در این میان تنها سود را قدرت سیاسی حاکم برده است و عوام و خواص مسحور و مغلوب و تماشاچی این جنگ زرگری سیاسی - شیطانی شده

اند . ماتریالیست ها اعتقاد به یک حقیقت مطلق را با پندارهای ادوار باستانی یکی دانسته و خدای واحد و قاهر و حاکم بر هستی و آفرینش و تکامل و . . . را زائیده ترس و ساخته تخیلات بشری معرفی کرده اند . و چه تلاش مذبوحانه ای ! ! این در حالی است که علم و عقل فریاد می زند که این مساءله دو تا است و به یکدیگر ربط فلسفی ندارند . اما خفاشان را چه سود که نو را نمی بینند و از نور می هراسند . پس بگذار تا همچنان در تاریکی بمانند .)

مناسک حج در دوره جاهلی

در صفحات گذشته به سابقه تاریخی - عقیدتی کعبه نزد اعراب از دیر ایام تا آستانه ظهور اسلام اشاره شد .

تاریخ عقاید و آراء جاهلی عرب نشان می دهد که احترام کعبه و انجام مراسم ویژه در نزد اعراب از دیرباز معمول بوده است . این تعظیم و تکریم یادگار سنت ابراهیمی است ؛ هر چند که معنی و محتوای اولیه و حتی رنگ و شکل نخستین خود را از دست داده است . اعراب بر گرد کعبه طواف می کردند و قربانی می نمودند . از لابلای آقاویل اعراب جاهلی که بر گرد کعبه در حال طواف می گفته اند ، توحید کم رنگی به گوش می رسد و به چشم می خورد . شعار لا اله اله الله هر چند اصالت ابراهیمی خود را از دست داده بود ، ولی در اشکال التفاطی و مخلوطی از دیگر اوراد و الفاظ وجود داشت . قرآن به این واقعیت تصریح کرده است . بدون

شک در اجرای مناسک و مراسم حج ، اشکالی از شرک وجود داشته است . گویند قبیله ای از اعراب به هنگام حج و طواف بر گرد کعبه ، دو غلام سیاه را جلوی خود قرار می دادند و آن دو غلام این ذکر را می گفتند : ما دو کلاغ بت عک یا دو کلاغ قبیله عک هستیم . و افراد قبیله همصدا می گفتند : قبیله عک بندگان یمنی تو هستند و . . .

در قبل از اسلام مراسم حج جاهلی چنین انجام می شد که اعراب به حج و عمره می آمدند ، برگرد کعبه هفت بار طواف می کردند ، حجر الاسود را مسح می نمودند ، بین صفا و مروه سعی می کردند ، قربانی و رمی جمرات می کردند و در ماه های حرام دست از کار و جنگ می کشیدند؛ به استثنای برخی قبائل که حرمت این ایام را نگاه نمی داشتند .

((مناسک)) جمع ((نسک)) به معنای پرستش و قربانی است . گویند این لغت ریشه پارسی باستان دارد و در اوستا بکار رفته است . (606)

همان گونه که گذشت ، سنن دیگر ابراهیمی کم و بیش در میان اعراب جاهلی جاری بود : برخی از اعراب غسل می کردند و مردگان خود را نیز غسل می دادند و محتضر را تلقین می نمودند و بر اموات نماز می گذاردند ، به این صورت که ابتدا خوبی های میت را بازگو می کردند و پس از دفن بر فراز قبر ایستاده و می گفتند : بر تو باد رحمت و برکات . در اشعار

جاهلی به این مراسم اشاره شده است : مردی از قبیله بنی کلب در جاهلیت بر مرگ نواده خود گفته است : ای عمرو ! اگر تو مردی و من زنده بودم ، برایت نمازهای فراوان خواهم خواند :

یا عمرو ان هلکت و کنت حیا فانی مکثر لک فی صلاتی شهرستانی می گوید : در جاهلیت گروهی بودند که ایمان به خدا داشتند و برای این دنیا و آن جهان عقاید مشخصی داشته اند .

برخی دیگر منکر معابد بودند ، اما به وجود خداوند ایمان داشتند . ((دهریون)) نیز در جاهلیت حضور بسیار داشته اند . آنان خداوند را همان ((دهر)) تلقی می کردند . خداوند در قرآن به عقاید این دو دسته اشاره کرده است . در اشعار جاهلیت نیز انکار معاد و باور به ((دهر)) آمده است .

اندیشه های ماتریالیستی جاهلیت عربی پس از اسلام ، خود را در رژیم امویان نشان داد . این شعر معروف و منسوب به یزید بن معاویه مبین این واقعیت است :

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل برخی دیگر از اعراب جاهلی به خداوند ایمان داشتند ، اما رسالات انبیاء را انکار می کردند . درادامه همین جریان باید از منکران رسالت پیامبر اسلام یاد کرد ، که قرآن به آنان اشاره کرده است .

جزیره العرب سرشار از خرافات و موهامات نیز بود . و می دانیم که این مساءله در جوامع و قبائل و امت های دیگر شایع بوده است . خرافات و موهومات اصولا بخشی از اساطیر و افسانه های دوران باستان هر ملتی را

می سازد . خرافات و موهومات جامعه جاهلی در ابعاد ، عقاید ، شعائر و مراسم خلاصه می شود . در ملل پیش رفته تر ، اساطیر و خرافات دارای تحلیل و تبیین فلسفی است و بنابراین برخی ملت ها اساطیر مدون دارند . اساطیر ایرانی ، رومی و یونانی چنین وضعی دارند . اساطیر و خرافات جاهلی عرب همچنان خام و دست نخورده باقی است . متاءسفانه این اساطیر پس از اسلام و غلبه نظام جاهلی مخصوصا از دوره امویان به بعد در میان مسلمانان تعمیم یافت و افزودن خرافات و اساطیر ایرانی ، هندی ، رومی و یونانی مزید بر علت گردید .

اوهام ، خرافات و اساطیر جاهلیت عربی

حبس البلایا و عقر؛ از خرافه های پرطرفدار دوران جاهلیت عربی بوده است . وقتی فردی ثروتمند در می گذشت ، بستگان او گودالی حفر کرده و شتری را تا گردن در آن گودال حبس می کردند و به آن حیوان آب و علف نمی دادند تا بمیرد . آنگاه لاشه اش را سوزانده و پوست آن حیوان را پر از کاه می کردند ، تا متوفی در روز قیامت پیاده نباشد و سوار آن شتر شود . برخی پارچه ای بر پشت پوست پر کاه می انداختند تا متوفی موقر جلوه کند . گویا این مراسم در میان دیگر اقوام وجود داشته است . در برخی قبائل التائی اسبی را می کشتند . در برخی از جاها غلام یا کنیز متوفی را در کنار او دفن می کردند . این رسم در مصر باستان و آفریقا مرسوم بوده است . در کشورهای اروپائی و آمریکائی با متوفی سکه

دفن می کردند . در برخی از مناطق نام متوفی را عوض می کردند تا ارواح موذیه را به اشتباه اندازند . آنان می خواستند ماءموران حساب و کتاب عالم برزخ را به اشتباه اندازند تا مرده را عوضی بگیرد ! ! گاهی به هنگام دفن ، متوفی را از راههای فرعی و مخفیانه به خاک می سپردند تا از چشم ارواح و ماءموران مرگ مخفی بماند . در کامرون برای متوفی جشن می گیرند . این جشن 9 روز ادامه دارد . پس از این مدت است که روح به استراحتگاه ابدی خود رهسپار می شود .

در میان اعراب جاهلی رسم بر این بود که خون شتر را بر قبر متوفی می پاشیدند و این رسم را عقر گویند . این اقدام نوعی احترام تلقی می شد و رضایت ارواح و اصنام را فراهم می کرد . انتخاب شتر برای این کارها معلوم است ، زیرا تنها حیوان اهلی جزیره العرب شتر بود و از طرفی برای اعراب بادیه چیزی عزیزتر و گران قیمت تر از شتر نبود . قربانی شتر می توانست مبین عظمت فاجعه باشد و عمق عزای خانواده متوفی را برساند که در سوگ عزیزشان عزیزترین شان را قربانی کرده اند .

اسلام این خرافه را محو کرد .

ضرب الثور؛ یعنی زدن گاو نر ، و این نیز یکی دیگر از خرافه های جاهلیت عرب بوده است . به این صورت که : چون گاوهای نر و ماده را برای آب دادن می بردند ، گاهی گاوهای ماده از نوشیدن آب خودداری می کردند . اعراب این را به

فال بد می گرفتند و معتقد بودند که دیوها در بین شاخهای گاوهای نر کمین کرده اند و علت ترس و آب نخوردن ماده گاوها به این خاطر است . برای رماندن دیوها گاوبان با چوب و چماق می افتاد به جان نر گاوها ، تا دیوها رمیده و ماده گاوها به این خاطر است . برای رماندن دیوها گاوبان با چوب و چماق می افتاد به جان نر گاوها ، تا دیوها رمیده و ماده گاوها آب خورند . این خرافه از مصر و هند به حجاز راه یافته است .

تعصبات در میان اعراب بسیار شدید و قوی بود و بخشی از قومیت عربی را می ساخت . این رویه که به نژاد پرستی مفرطی انجامید ، پس از اسلام و حاکمیت سران قبائل و اشراف عرب ، مخصوصا امویان ، اوج گرفت . در دوره جاهلیت ، اعراب بر این باور بودند که سرور مردم جهان هستند . کلیه افراد بشر برای حمایت و خدمت اعراب خلق شده اند . اعراب افراد اسیر غیر عرب خود را ((مولی)) و ((موالی)) می گفتند . آنان از موالی برای انجام کلیه کارها استفاده می کردند . اعراب تعصب های قومی و نژادی را به جائی رساندند که بی سابقه است . این روحیه قومی پس از اسلام به دلائل سیاسی خاصی با شدت بسیار ادامه یافت . اعراب می گفتند : اللهم ارحمنی و محمدا و لا ترحم معنا احدا ! ! بار خدایا من و محمد را رحمت کن و فرد غیر از ما را رحمت مکن .

اعراب جاهلی برای

ریزش باران ، آتش می افروختند و آن را ((آتش طلب باران)) می گفتند . اعراب جاهلی به دلیل شرایط جغرافیائی خاص جزیره العرب از بی آبی رنج می بردند . آنان از خون حیوانات برای نوشیدن و به جای آب استفاده می کردند . گفته می شود که اعراب بادیه مشکهای خون قربانیها را با خود حمل می کردند . آنان برای طلب باران آتش می افروختند . در این مراسم ، گاو نقش مهمی داشت : کاهنان مراسم ویژه را انجام می دادند و هیزم فراوانی انباشته می شد . برای به آتش کشیدن هیزمهای انبوه و پراکنده در مناطق مختلف ، بوته های مخصوصی را به پاهای گاو بسته و آتش می زدند . گاو دچار اضطراب و ترس می شد و به اطراف فرار می کرد و بدین وسیله خرمن هائی از آتش روشن می شد .

انتخاب گاو برای این کار ، بخاطر قداست و احترامی که این حیوان در نزد اعراب داشت ، بوده است .

قداست گاو یک ارزش وارداتی از هند و ایران بود . اعراب از قبل ظرفهائی برای جمع کردن آب باران تدارک می دیدند .

((نارالتحالف))؛ آتش سوگند و عهد و پیمان . این آتش را نارالمهول نیز گفته اند . قبایلی که می خواستند با یکدیگر پیمانهای بسیار محکمی منعقد سازند ، یا متهمی را می خواستند به اعتراف وادار سازند ، یا برائت و بی گناهی خود را می خواستند ثابت کنند ، آتشی افروخته و در آن قدری نمک و گوگرد می ریختند تا آتش خشمگین جلوه کند ،

یعنی رنگ طبیعی خود را از دست بدهد و با سوختن نمک ها سر و صدائی ایجاد کند . آنگاه بزرگان قوم در اطراف آتش ، پیمانها را منعقد می ساختند و یکدیگر را در صورت نقض عهد ، به آتش تهدید می کردند و می گفتند که برکات آتش نصیب پیمان شکن نشود ، بلکه قهر و غضب آتش بر او باد . و یا متهم را در کنار آتش نشانده ، به او می گفتند : این آتش دودمانت را تهدید می کند . متهم را هراس می گرفت و معمولا اقرار می کرد و یا به برائت خود سوگند یاد می کرد .

((نارالتوسم)) ، آتش داغ زدن و نشان دار کردن حیوانات . هر قبیله ای از قبائل عرب برای مشخص کردن حیوانات خود ، طی مراسم خاصی در صحرا ، آتشی افروخته و رئیس قبیله علامت آن قبیله را داغ نموده ، بر پوست حیوان می نهاد .

((نارالغدر))؛ آتش برای رسوا نمودن پیمان شکنان و حیله گران . این آتش در هنگام مراسم حج ، بالای کوه ابوقیس و قعیقعان افروخته می شد و گروهی جارچی فریاد می زدند : این آتش برای رسوا کردن فلان حیله گر و شیاد است .

نارالسلامه ؛ آتش سلامتی و احترام مسافر . این آتش در هنگامی افروخته می شد که شخصی از سفر باز می گشت . در این آتش بخورهای معطر می ریختند .

نارالطرد؛ آتش دور کردن شخص گناهکار و خائن .

اگر فردی از افراد قبیله مرتکب خیانت یا اذیت و آزار قبیله متحد دیگری می شد

و یا پدرش از او ناراضی بود ، او را از قبیله طرد می کردند و در پشت سر او آتش می افروختند و می گفتند : پروردگارا ! او را از ما دور گردان و آتش بر او افروز .

نارالفدا ، آتش برای دادن فدا و گرفتن اسیران قبیله ؛ این آتش در شب افروخته می شد تا اسیران قبائل شناخته شوند .

اعراب جاهلی آتش های رسمی دیگری بر می افروختند؛ از قبیل نارالضیافه ، نار القری و . . . آتش میهمانی ، آتش ده برای راهنمائی مسافران ، آتش میهمانخانه برای راهنمائی افراد غریب و . . .

یکی از سنت جاهلی ((عقد الترتم)) بود که وقتی مردی به سفر می رفت ، با گره زدن دو شاخه از درختی مخصوص که دانه های آن شبیه عدس بود ، نیت می کرد که همسرش پس از او خیانت نکند . وقتی برمی گشت ، به درخت سر می زد تا ببیند که گره به قوت خود باقی است یا باز شده است . اگر باز شده بود ، معلوم بود که همسرش خیانت کرده است .

معنای دیگر عقد الترتم این بود که وقتی برای خرید و انجام چند کار سفر می کرد ، نخی را به انگشت می بست تا کارهای مخصوص از یادش نرود .

اعراب به تطیر و تفال اعتقاد خاصی داشتند .

آنان برای انجام اموری ، پرنده ای را پرواز می دادند و بر اساس جهت پرواز پرنده نیت خوب و بد می کردند . اگر پرنده به طرف راست پرواز می کرد ،

خوب بود و اگر به طرف چپ پرواز می کرد ، بد بود .

اعراب کوچک ترین حادثه ای را به فال بد و نیک می گرفتند و هر حرکتی را منشائی در سرنوشت می دانستند .

این اوهام و خرافات سرتاسر زندگی اعرابی و دیگر اقوام و ملل را گرفته بود و هنوز علی رغم ظهور اسلام و نفی مطلق این خرافات ، به قوت خود باقی است . زندگی ایرانیان به مراتب بدتر از اعراب است . کلیه اوهام جاهلی پس از حمله عرب به ایران به این سرزمین صادر شد و با خرافات داخلی معجونی شگفت ساخت . امروز کمتر خانواده ایرانی را می توان یافت که اسیر اوهام و خرافاتی این چنین نباشد .

اعراب صدای حیوانات و پرندگان را به فال بد و نیک می گرفتند ، حتی نسبت به نگاه حیوانات حساس بودند که تمام حرکات و سکنات آنان معنا و مفهوم خاصی داشت و خبر از حادثه ای بد و خوب می داد ! ! همه چیز در هاله ای از سعد و نحس فرو رفته بود .

متاءسفانه همین اوهام و خرافات جاهلی عربی و باستانی ایرانی ، هندی ، یونانی و چینی و رومی پس از سیطره خلافت عربی بر بخش بزرگی از جهان ، در قالب های مذهبی ، عقاید مذهبی عامه مسلمانان را ساخت و روز بروز بر قوت و شدت آن افزوده شد .

اعراب جاهلی خشونت بسیار داشتند و زندگی آنان در جنگ و غارت خلاصه می شد . در عین حال این سنت پایدار را پاس می داشتند که در چهار

ماه حرام جنگ نکنند . اسلام نیز حرمت این چهار ماه را حفظ کرد و در قرآن به این مساءله صریحا پرداخته شده است .

اعراب نسبت به ستارگان حساسیت ویژه ای داشتند و معتقد به تاءثیر آنها در زندگی خویش بودند . حوادث طبیعی نیز معلول اراده ستارگان بود . همان طور که گفته شد ، پرستش ستارگان در میان اعراب رایج بود . گروه صابئین در جزیره العرب آئین ویژه ای داشتند .

انحطاط اخلاقی اعراب جاهلی

جامعه جاهلی در انحطاط ویژه ای می سوخت . فساد و فحشاء در زشت ترین شکل ممکن ، سنت های جامعه را ساخته بود .

در جامعه جاهلی ، نظام مرد سالاری ، برای زن هیچ گونه حق حیات قائل نبود . زنان محروم ترین قشر جامعه قبایلی بودند . برای اعراب ، شتران بسیار عزیز بودند و زنان و دختران خوار وذلیل . از این رو زن در آن جامعه وسیله درآمد و تجارت بود . گذشته از این ، ارزشها و مرزهای اخلاقی زناشوئی سقوط کرده بود و اکثریت جامعه در فحشای مطلق امور زناشوئی و ازدواج را می گذراندند .

محققان انواع ازدواجها را در جامعه جاهلی به این گونه خلاصه کرده اند :

1- مرد همسر انتخابی خود را طبق مراسم مبادله به زنی می گرفت .

2- در روابط زناشوئی غیر رسمی در صورتی که منجر به تولید فرزند می شد ، این بستگی به اراده مرد داشت که زن را بپذیرد یا نه .

3- فرزندی که از روابط جنسی متعدد و مختلف پدید می آمد ، زن باید یکی از مردان را

به عنوان پدر فرزند کاندید می کرد .

4- زنی که پرچم سرخی به علامت فحشا بر بام خانه داشت ، اگر فرزندی می یافت ، باید قیافه شناسان پدر آن فرزند را تعیین می کردند .

5- زناشوئی برای باردار شدن ؛ فردی که مایل بود کودکی شبیه فلان مرد داشته باشد همسری را با وی همبستر می کرد تا از او باردار شود . این روش برای افرادی که مایل بودند فرزندشان شجاع یا شاعر یا کاهن و . . . باشد ، معمول بود .

6- زناشوئی دسته جمعی ؛ عده ای از مردان که از ده نفر بیشتر نبودند ، با رضایت جمعی ، با زنی رابطه جنسی برقرار می کردند . فرزندی که پدید می آمد ، اگر پسر بود ، باید مادر ، یکی از آن مردان مشخص را به عنوان پدر انتخاب می کرد . مردان دیگر حق اعتراض نداشتند . گویند ((عمرو بن عاص)) معروف معلول چنین ازدواجی است .

7- زناشوئی مبادله ای ؛ اگر مردی از زن مرد دیگری خوشش می آمد ، با یکدیگر به توافق می رسیدند و سپس الفاظ خاصی را می گفتند : تو از مرکوبت به نفع من پیاده شو من نیز از مرکوبم به نفع تو پیاده می شوم . بدین سان برای مدت معینی زنان یکدیگر را معاوضه می کردند . گویا فرزند حاصله از این تعویض از آن شوهر اصلی بود .

8- زناشوئی به عنف و زور؛ اگر فردی می مرد ، زنش را مانند اموال تقسیم می کردند . یعنی ابتدا زن متوفی به

پسر بزرگ می رسید . اگر پسر بزرگ میل نداشت به پسر بعدی و . . . می رسید؛ اما اگر متوفی پسری نداشت ، زن به بستگان دور و نزدیک وی می رسید . آنگاه افراد فامیل به رقابت می پرداختند و هر کس زودتر پارچه به طرف آن زن پرتاپ می کرد ، زن از آن او بود و دیگر اعتراضی وجود نداشت . زن تسلیم این سنت های جاهلی بود . اگر پسران یا مردان فامیل متوفی تمایل به زن نشان نمی دادند ، زن حق نداشت ازدواج کند .

9- زناشوئی پنهانی ؛ این نوع از زناشوئی شامل حال مردان و زنان می شد که به عللی نمی توانستند آشکارا به عیاشی بپردازند . این دسته از افراد سعی داشتند تا روابط جنسی پنهانی با فرد مورد علاقه خود برقرار کنند . این روابط در جامعه جاهلی به رسمیت شناخته می شد .

10- زناشوئی همگانی ؛ ثروتمندان عرب با جمع آوری کنیزکان و زنان زیبا به منظور ازدیاد ثروت ، عشترکده هائی می گشودند . در این مراکز ، زنان و کنیزان ابتدا فنون رقص و . . . را می آموختند و سپس به پذیرائی از مشتریان می پرداختند . این مراکز پرچم خاصی داشتد که نشانه ورود آزاد بود .

در تاریخ جاهلیت این زنان را ((قینات)) و ((ذوات السرایات)) می گویند .

11- ازدواج مثلی ؛ دادن دختر یا خواهر به فردی و در مقابل گرفتن دختر یا خواهر آن فرد را ازدواج مثلی گویند .

در جاهلیت چنین بود که به جای مهریه ،

دختران یا زنان را به صورت فوق مبادله می کردند .

12- زناشوئی آزاد؛ که همان بر پا کردن روسپی خانه ها و ایجاد تسهیلات برای روابط جنسی آزاد که توسط ثروتمندان و اشراف جاهلی برپا می شد . تاریخ جاهلیت نشان می دهد که بسیاری از سران مقاومت مشرکین علیه السلام ، فرزندان همین روسپی خانه ها بوده اند . بنیانگذار رژیم اموی فرزند چنین مراکزی بوده است . (607)

اعراب یمن را رسم بر این بود که هر چند برادر ، یک زن اختیار می کردند و روابط زناشوئی مشترک بود . زن ابتدا در اختیار برادر بزرگ بود و بعد در اختیار دیگر برادران . در برخی قبائل وقتی مرد اسیر می شد ، زن می توانست روابط آزاد جنسی داشته باشد و برای شوهرش بچه تولید کند . پس از پایان اسارت ، زن و فرزندان از آن او بود . اما اگر مرد از جنگ فرار می کرد ، حقی بر زن نداشت . این مجازات در پایداری مردان به هنگام جنگ ، موثر بود . زنان به هنگام بدهکاری مردان ، در اختیار طلبکار قرار می گرفتند . اجرت حاصله به حساب بدهکاری شوهر گذاشته می شد .

یادآوری می شود که جوامع دیگر جهان وضعی بهتر نداشتند .

در جامعه جاهلی زنان خریده می شدند . ازدواج ارثی نیز وجود داشت . ازدواج قرضی انجام می شد . مردی به مدت چند روز یا چند ماه زن فرد دیگری را قرض می کرد . ازدواج تولیدی نیز رایج بود . مردان چند زن اختیار می کردند تا صاحب پسران

شوند . اگر مردی به عللی نمی توانست صاحب پسر شود ، زنش را در اختیار مردی قرار می داد تا برایش پسر بیاورد .

در جامعه جاهلی ، طلاق نیز انواعی داشت :

1- طلاق کنائی ؛ قهر یا سفر کردن شوهر و یا دور زدن خیمه ، به معنای طلاق بود . زن می دانست که به این وسیله مرد از او جدا شده است و باید خانه اش را ترک کند و نزد بستگان خود برود . این نوع طلاق را طلاق غیر مصرح می گفتند .

البته گاهی زن ، مرد را طلاق می گفت . اگر زن درب خیمه اش را می گرداند ، به معنای اعلام متارکه بود و مرد باید مقدمات حرکت زن به خانه پدر یا اقوامش را فراهم می کرد .

2- طلاق صریح ؛ که با جملات خاصی انجام می یافت : مردبه زن می گفت : نزد اقوامت برو . یا : نزد بستگانت برو در حالی که طلاق گرفته ای . یا تو دیگر برای من مثل مادرم هستی . و این نوع طلاق را ظهار می گفتند . و یا : سوگند یاد می کرد که دیگر با زنش همبستر نشود . این طلاق را طلاق ایلاء می گفتند .

طلاق ها گاهی جنبه اذیت و آزار داشت و زمانی به خاطر ناسازگاری پیش می آمد . مرد برای محروم کردن زن از ازدواج مجدد ، به زن رجوع می کرد . مردان عرب بیشتر برای اذیت زن به این طلاقها دست می زدند . مرد عرب می گفت : من دارم

با این زن بازی می کنم تا او را به ذلت و خواری بکشانم . زنان آلت دست مردان بودند . آنان در پی طلاق ، حق ازدواج نداشتند ، زیر شوهر قبلی می توانست رجوع کند و در غیر این صورت کار به جنگ و خون ریزی کشیده می شد و سالها ادامه می یافت .

اکثر درگیریهای خونین چندین ساله قبائل جاهلیت انگیزه هائی این چنین داشته است .

در جامعه جاهلی طلاق قواعد و قوانینی نداشت ، فقط اراده مرد کافی بود . اما در عین حال ((عده وفات)) برای زن لازم بود ! که باید تا یک سال و یا تا آخر عمر صبر کند . زن باید پس از مرگ شوهر بر سر قبر او خیمه سیاه بزند و لباس چرکین و مندرس بپوشد و سخت عزادار باشد .

بیرون آمدن زن از عزا ، شرایط و مراسمی داشت : باید حیوانی را گرسنه و تشنه می زدند تا بمیرد ، سپس مقداری سرگین شتر و یا حیوان دیگری را برداشته و به نقطه ای خاص پرتاب کنند تا بدین وسیله عزا و مصیبت را دور کرده باشند . آن وقت زن از چادر سر قبر خارج می شد و از عزا در می آمد .

فرزند خواندگی در میان اعراب جاهلی رایج بود . این رسم دیرینه در میان اقوام و ملل دیگر نیز رایج بوده و هست .

در برخی از اقوام این اقدام به منزله صلح و آشتی بین طرفین صورت می گرفته است . انگیزه های دیگر نیز داشته است : نداشتن فرزند پسر که

در میان اعراب یک ارزش مطلق بود ، عامل اساسی فرزند خواندگی بود . بسیاری از مشاهیر عرب چنین سرنوشتی داشته اند .

زنده به گور کردن دختران

این اقدام ، انحطاط اعراب را می رساند . قرآن به این فاجعه بزرگ انسانی با توبیخ و سرزنش شدید اشاره می کند و به عاملان این فاجعه ، هشدار می دهد که باید عقاب شوند و حتی آن را به رستاخیز موکول کند که باید قاتلان جوابگو باشند .

یکی از محورهای اساسی مبارزه اسلام ، مبارزه با نظام مرد سالاری بود و نفی اصالت مذکر . قرآن علل این جنایات را توضیح می دهد و به فقر اقتصادی و سقوط مطلق اخلاقی اعراب اشاره می کند . عنصر خطرناک تعصبات جاهلی در مورد جنس زن ، در این فاجعه دخالت مستقیم داشته است . دختر داشتن و اصولا زن بودن ، یک ننگ بزرگ و گناه نابخشودنی بود . تاریخ جاهلی حاوی فجایع دردناکی است در حق زنان و کودکان دختر .

در جامعه جاهلی وقتی مرد متوجه می شد همسرش حامله است ، سخت پریشان می شد که نکند نوزاد ، دختر باشد . وقتی مرد خبر می یافت که همسرش دختر آورده ، سخت منقلب می شد و به مرز جنون می رسید و برای راحت شدن از این ننگ ، نوزاد دختر را زنده به گور می کرد . مرد حاضر بود نوزاد را بفروشد . در چنین صورتی امکان نجات کودک بود . اگر کسی متکفل خرج نوزاد می شد ، امکان زنده ماندن بود . گویند فرزدق ، شاعر معروف عرب نخستین کسی بود

که اقدام به خرید نوزادان دختر کرد تا از مرگ نجات یابند . او در آستانه ظهور اسلام نزدیک به سیصد نوزاد دختر خرید . در اخبار جاهلی آمده است که به هنگام زایمان زن تمام اعضای خاندان و قبیله عزا می گرفتند . زن باید به خارج از قبیله بر لب گودالی می رفت و در انتظار می ماند : اگر نوزاد پسر بود ، موجبات خوشحالی خانواده را فراهم می کرد و اگر دختر بود باید در همان گودال ، چال می شد و زن شرمنده و سر به زیر به خانه بر می گشت . گویند در جامعه جاهلی دهها دختر در مقابل یک شتر معامله می شدند . مردی 24 دختر را داد و یک شتر سرخ مو گرفت . تاریخ جاهلی از وجود مردانی خیر و نیکوکار یاد می کند که حاضر بودند نوزادان دختر را بخرند تا از مرگ نجات یابند . البته نوزادان پسر سرنوشت ایده آلی نداشتند و بستگی داشت به اینکه مادرشان از چه خانواده و قبیله ای باشد . مساءله روح شجاعت و جنگ و خون ریزی بسیار مهم بود . اگر مادر نوزاد پسر ، کنیز می بود ، پدر حاضر نبود او را به خود منسوب کند .

چنین پسری باید تن به کارهای پست می داد و حق نداشت جانشین پدر یا نماینده او باشد . چنین پسرانی معمولا چوپان قبیله می شدند . این مساءله در دوران جاهلیت حوادث شگفتی ساخته است . فرزندانی قوی و شجاع که بعدا مردانی جنگجو شده اند ، در مواقع بحرانی به دلیل این که

کنیززاده بودند ، به محض شنیدن شرافت خانوادگی از سوی پدر ، قهرمانیهای شگفت کرده اند و بر دشمن در حال غلبه ، غالب شده اند . داستان عنزه از همین قبیل است . او مادری کنیز داشت و از حقوق اجتماعی عربی - قبیله ای محروم بود . در یک تهاجم ، که قبیله او در حال شکست بود ، پدرش به او دستور حمله و دفاع داد و او گفت که چون کنیز زاده است ، حق ندارد دفاع کند . پدر گفت اگر بر دشمن غلبه کنی ، آزاد می شود و عنزه با شنیدن این جمله از پدرش ، بر دشمن تاخت و پیروز شد .

با ظهور اسلام و آن انقلاب عظیم و زیربنائی در فکر و فرهنگ و سنن ، بسیاری از پدران قاتل به حضور پیامبر رسیدند و از گذشته خود اظهار شرمندگی نمودند . آنان داستانهای دردناکی از زنده به گور کردن نوزادان دختر تعریف می کردند . مردی شقاوتمندانه اعتراف کرد که دخترش را که از او مخفی کرده بودند ، در بزرگسالی شناخته و بدست خودش زنده به گور کرده است . او تعریف می کرد که چگونه التماسها و ناله های دخترش را از زیر خاکها می شنیده و همچنان خاک ریخته تا صدا خاموش شده است .

بدیهی است که جوامع دیگر وضعی مشابه داشته اند و در چین و ژاپن وضع این گونه بوده است . اسلام به همه این نکبت ها پایان داد ، خرافات و اوقام و پندارهای پلید را زدود و به بت در تمام ابعاد و مظاهر ذهنی

و عینی آن خاتمه بخشید .

زن را از قعر ذلت و خواری و تباهی به اوج عزت و عظمت و اعتبار همسان انسانی رساند . آنقدر در تقدیس و تکریم زن کوشید که این موجود شریف و بزرگوار را برتر از مردان معرفی کرد . فاطمه زهرا سلام الله علیها سرور زنان جهان ، کوثر توحید و شجره طیبه امامت و هدایت را پدید آورد . زن و مرد در اسلام اعتبار انسانی خویش را باز یافتند .

اعراب جاهلی برای شوهر دادن دختران خود روش جاهلانه و خرافی خاصی داشتند . اگر دختری بی شوهر می ماند و خواستگاری نداشت ، باید قسمتی از گیسوی خود را پریشان می کرد و یک چشمش را سرمه می کشید و شب هنگام در کوچه یا صحرا پا برهنه و لنگان لنگان راه می رفت و می گفت : من قبل از طلوع صبح شوهر می خواهم ای لکاح . ((یا لکاح ! ابغی النکاح ، قبل الصباح)) لکاح معنائی ندارد و فقط برای جور کردن قافیه بکار رفته است . (608)

پی نوشتها

1 تا 150

1- ناصح ناطق / زندگی مانی و پیام او (امیرکبیر. تهران . 1357) چاپ اول 1-48، فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 216-217.، کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان 203-222.

2- ن . ک : همان 54-55، مقایسه کنید: کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان 225.

3- همان 201-202، مقایسه کنید: ایران در زمان ساسانیان 227-230.

4- همان 219-220.

5- ن . ک : فلیسین شاله / همان 216-218، کریستن سن / همان 228-230.

6- ن .ک : ناصح ناطق / همان 47-48.

7- ناصح ناطق

/ همان 49-58، به اختصار.

8- همان 201-202.

9- همان 211، و 212.

10- همان 212.

11- همان 222.

12- همان 39.

13- همان 22.

14- فلیسین شاله / همان 217-218.

15- ناصح ناطق / همان 211، 201، 202.

16- همان 213،214.

17- همان 223-224 به نقل از: تقی زاده / مانی و دین او.

18- همان 225-228.

19- ایران در زمان ساسانیان 220.

20- همان 11.

21- همان 12.

22- همان 12-13.

23- همان 131.

24- همان 132-131.

25- 133.

26- همان 134.

27- همان 134.

28- همان 158-159.

29- همان 167.

30- همان 220.

31- ن .ک : ایران در زمان ساسانیان 222-224.

32- ن . ک : شهرستانی / الملل و النحل . ترجمه پارسی . پاورقی های مترجم 399-410.

33- همان 411.

34- بیان الادیان ن 17.

35- تبصره العوام 19.

36- سخن گوی : مزدک

37- فردوسی / شاهنامه . چاپ آکادمی علوم اتحاد شوروی مسکو 1970، جلد هشتم ص 42-52.

38- سوار، موبد، مزدک .

39- موریس سیماشکو / مزدک . 21، 26، 35، 36، 41، 42.

40- موریس سیماشکو / مزدک ، ترجمه سهراب دهخدا (تهران ، نشر الموت 1366) 150.

41- ن .ک : کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان . 361-363، شهرستانی / ملل و نحل / 1 / 425. پاورقی های مترجم کتاب .

42- همان 364، مقایسه کنید با: موریس سیماشکو / پیشین . بخش 2/219: ((آیا مانویان ، که مغ بزرگ مزدک پایه آئین خود را از آنان گرفته

بود...))

43- ن .ک : شهرستانی / ملل و نحل / ترجمه فارسی 1/420 پاورقی های مترجم ، ترجمه فارسی تاریخ طبری 144-143.

44- ناصح ناطق / مانی و پیام او 16، 30، 31.

45- فردوسی / شاهنامه / چاپ مسکو.

46- موریس سیماشکو / مزدک 238.

47- فردوسی / شاهنامه / چاپ

مسسکو

48- دستکرت یا دستگرد: کاخ اشرافی که در روستا و بیرون شهر بنا شده است .

49- گاهنامک یا گاهنامه : کتاب ویژه تشریفات دربار، مراسم و شرفیابی ها و...

50- دو چشم ((بلاش)) را کور کردند و در سیاهچال به دست اهریمن سپرده شد! ((بلاش)) برادر ((پیروز)) بود که پادشاه شد و توسط بزرگ وزیر شاپور و بزرگ اسپهبد زمهر کور گردید و خلع و...

51- یاران مزدک .

52- تمام این تصاویر را با اندکی تغییر از رمان تاریخی و شکوهمند ((مزدک)) اثر ((موریس سیما شکوه)) به ترجمه رسا و فاضلانه آقای ((سهراب دهخدا)) چاپ سوم . بهار 1366. تهران ((نشر الموت))، برگرفته ام .

53- ناصح ناطق / پیشین 265 به نقل از مجله سخن ، ترجمه از متون پهلوی .

54- ن .ک : ایران در زمان ساسانیان 368.

55- ن .ک : ایران ، از زرتشت تا قیامهای ایرانی 138.

56- ن .ک : پیشین 139.

57- ایران در زمان ساسانیان 369.

58- پیشین 369.

59- ن . ک : ایران از زرتشت ... 139-141.

60- ن .ک : ترجمه فارسی ملل و نحل 1/420، پاورقی مترجم به نقل از ترجمه تاریخ طبری .

61- ناصح ناطق / مانی و پیام او 172-173.

62- شهرستانی / الملل 1 / 420: ترجمه فارسی . پاورقی مترجم .

63- همان 2/421 به نقل از: تاریخ بلعمی 92، 967-968.

64- همان .

65- پیشین 1/421-425 به اختصار.

66- ن . ک : عقاید مزدک 52-54.

67- ن . ک : 55-59.

68- ن . ک : ایران در زمان ساسانیان 372-373.

69- ن . ک : پیشین 383-385 به اختصار.

70- ن . ک : ملل 1/412 پاورقی مترجم .

71-

ن . ک : پیشین 1/412.

72- ن . ک : اسلام و ایران 148، 149.

73- پیشین ، 149.

74- ن . ک : ایران در زمان ساسانیان 249.

75- ن . ک : پیشین 381.

76- همان 382.

77- ن . ک : دایره المعارف دین و اخلاق 2/6.

78- ن . ک : عقاید مزدک ، 16.

79- ن . ک : سعید نفیسی / تاریخ اجتماعی ایران 2/4 + ایران ، از زرتشت تا... 149.

80- ن . ک : تاریخ تمدن ایران ساسانی 1/166 + ایران ، از زرتشت تا... 152. + مجمل التواریخ و القصص . به تصحیح بهار 80.

81- تاریخ مختصر ادیان ، ص 219، 220، 223، خلاصه شده .

82- تاریخ مختصر ادیان بزرگ ، ص 229-227.

83- تاریخ مختصر ادیان بزرگ - ص 233-230 خلاصه شده .

84- تاریخ مختصر ادیان بزرگ ص 235.

85- تاریخ مختصر ادیان ص 252 و 253.

86- تاریخ مختصر ادیان بزرگ : ص 252-262، جهت اطلاع بیشتر به کتاب نامبرده با برگردان دکتر منوچهر خدایار محبی مراجعه شود.

87- فرعون و فرعونیان را قبطی می گفتند، که از نژاد سام بن نوح اند.

88- واژه اسرائیل لقبی است که بنا به گفته تورات موجود، پس از این که یعقوب با خدا کشتی گرفت و بر او پیروز شد، یهودیان بر خود نهادند.

89- ن .ک : طبری ، تاریخ 1/272، 273، فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 293. جان ناس / تاریخ جامع ادیان 331.

90- طبری / همان ، فلیسین شاله / همان ، جان ناس / همان ، خلاصه الادیان 120، کودک نیل 20.

91- ن .ک : ابن اثیر / الکامل فی التاریخ 1/96.

92-

ن .ک : کودک نیل 24، اثبات الوصیه 134.

93- ن .ک : مجلسی / بحارالانوار 13/25.

94- سپهر/ ناسخ التواریخ 1/336، روضه الصفا 1/249، کودک نیل 29، تاریخ انبیاء 2/494، ابن اثیر/ کامل 1/95.

95- ن .ک : پیشین .

96- اثبات الوصیه 137، فلیسین شاله / همان 295.

97- ن .ک : تاریخ انبیاء 495. فلیسین شاله / همان 295، روضه الصفا 1/250، بحارالانوار 13/54.

98- ن .ک : بحار 13/26.

99- ناسخ 1/337.

100- ن .ک : روضه الصفا 1/250، کودک نیل 48-49، تاریخ انبیاء سلف 2/269، جان ناس / تاریخ جامع ادیان 331.

101- ن .ک : طبری 1/274.

102- کودک نیل . 9، تاریخ انبیا سلف 2/269.

103- اثبات الوصیه 36.

104- بحار 13/40، تاریخ انبیاء سلف 2/272.

105- کودک نیل 62-69.

106- بحار 13/26

107- ناسخ 1/331 فلیسین شاله 294.

108- ن .ک : ابن اثیر / الکامل 1/98، طبری 1/274، تاریخ انبیاء 2/498، انبیاء سلف 2/272، کودک نیل 77.

109- حیوه القلوب 1/306، 307.

110- روضه الصفا 1/252، کودک نیل 88.

111- ن .ک : ناسخ التواریخ 1/344، اثبات الوصیه 36، روضه الصفا 1/252، کودک نیل 96، فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 295.

112- ن .ک : ناسخ 1/346، حیوه القلوب 1/304، تاریخ انبیاء 2/499، کودک نیل 100.

113- ن .ک : طبری / تاریخ 1/279، تاریخ انبیا 2/500، فلیسین شاله 295.

114- ن .ک : بحار 13/20، تاریخ انبیا 2/500، انبیا سلف 2/282، قصص قرآن 180، تاریخ مختصر ادیان بزرگ 295. و نیز: روایت دیگر همین داستان : انبیاء سلف 2/287.

115- ن .ک : تاریخ انبیاء سلف 2/287، کودک نیل 105.

116- منابع پیشین .

117- منابع پیشین .

118- ن .ک : تاریخ انبیاء 2/502، قصص قرآن 129، انبیا

سلف 2/291، کودک نیل 109.

119- ن .ک : اثبات الوصیه 37، بحار 13/60-61، تاریخ انبیاء 2/503.

120- ن .ک : ناسخ 1/365، کامل 1/100.

121- ن .ک : قرآن کریم ، سوره قصص 34، 35، سوره طه 25-35، 41-44، قصص 36، طه 12-14، قصص 30.

122- ن .ک : فلیسین شاله / همان 220-221.

123- ن .ک : قرآن کریم ، سوره الصافات ، آیات 104-106.

124- همان 66، جان ناس / تاریخ جامع ادیان 331.

125- بدون شک این وجه تسمیه اساطیری انگیزه سیاسی داشته و دارد یعنی توسعه و تجاوز از فرات تا نیل . یعنی هر جا که ابراهیم پاگذاشته از اور تا اورشلیم !! و در آینده ای نزدیک چنین خواهند کرد با بلعیدن اردن به فرات خواهند رسید، نیل که در دسترس است .

126- ن .ک : تاریخ انبیا 47، الیهود فی القرآن 15.

127- ن .ک : فلیسین شاله / پیشین 287، جان ناس / پیشین 326، ترابی / تاریخ ادیان 289.

128- ترابی / تاریخ ادیان 289-291.

129- ن .ک : جان ناس / پیشین 326-327.

130- ن .ک : فلیسین شاله / پیشین 288.

131- ن .ک : خلاصه الادیان 116-117.

132- ن .ک : تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و نصاری در ایران 7.

133- ن .ک : ملل و نحل . ترجمه فارسی . پاورقی 295.

134- فخر رازی / تفسیر کبیر 1/549 به نقل از: دو اقلیت مذهبی 8.

135- ملل و نحل / ترجمه فارسی / 1/292.

136- ن .ک : خلاصه الادیان 114.

137- ن .ک : سیر تحول در دینهای یهود و مسیح 57، 58، 59، جان ناس / پیشین 326، خلاصه الادیان 116 و...

138- ن .ک :

تورات ، صحیفه یوشع باب 18، آیات 16ن 28. به نقل از: فلیسین شاله / همان 278.

139- ن .ک : تورات / همان باب 15. آیه 63. به نقل از فلیسین شاله / همان 278.

140- ن .ک : تورات / همان ، سفر اوران باب 1. آیه 8، سفر ورود، باب 1. آیه 21، باب 19. آیه 11، یوشع باب 1. آیه 28. به نقل از: فلیسین شاله / همان 278-279.

141- ن .ک : تایخ بیت المقدس و مسئله فلسطین 9.، تورات ، صحیفه یوشع - باب 9. آیه 16-25.

142- ن .ک :تورات ، سِفْرِ تثنیه . باب 7. آیه 1-2.

143- تورات . سِفْرِ تثنیه باب 2. آیه 16-17.

144- ن .ک : تورات ، کتاب اول پادشاهان بنی اسرائیل باب 14. آیه 25-26، تاریخ بیت المقدس 12-13، قاموس کتاب مقدس 931، 118، الاردن ؛ حقایق و معلومات 21-25.

145- ن .ک : تاریخ بیت المقدس 14-15.

146- ن .ک : همان 16. به نقل از: طبری / تاریخ 3/609. حوادث سال 15 هجری .

147- ن .ک : تاریخ بیت المقدس 17.

148- پیشین 18-20.

149- ن .ک : تاریخ پیامبران اولوالعزم 41، دینهای یهود و نصاری 62. به نقل از: تاریخ یهود در ایران 1/15.

150- ن .ک : قرآن کریم ، سوره یوسف آیات 53، 83-90، 92، 97 و...

151 تا 300

151- ن .ک : دینهای یهود و نصاری 63، خلاصه الادیان 120.

152- ن .ک : تمدن اسلام و عرب 59.

153-گ ن .ک : تاریخ بشر 31.

154- آثار الباقیه 270، مقایسه کنید: تاریخ ابوالفدا 42، 115، 216، دو اقلیت 54، 55.

155- ن .ک : مسعودی / التنبیه و الاشراف 249، تاریخ

مختصر الدول 154.

156- ن .ک : مغازی 3/754.

157- ن .ک : اورشلیم یا بیت المقدس 56.

158- ن .ک : فلیسین شاله / پیشین 300-293، خلاصه الادیان 120، جان ناس / پیشین 333 و 331.

159- فلیسین شاله / پیشین 300-301 به نقل از تورات : سِفْرِ خروج ، باب بیستم . آیات 1-18.

160- خلاصه الادیان 124، ملل و نحل 296.

161- تاریخ انبیاء اولوالعزم 52.

162- تورات سِفْرِ خروج به نقل از: خلاصه الادیان 124.

163- ن .ک : خلاصه الادیان 122، قرآن کریم ، سوره اعراف 132، سوره طه 77-79.

164- دینهای یهود و مسیح 69 به نقل از: احمد بهمنش / تاریخ مصر 2/68.

165- سِفْرِ خروج باب 12. آیه 37.

166- ن .ک : تاریخ مصر 2/76.

167- ن .ک : ویل دورانت / تاریخ تمدن . کتاب اول 448 به نقل از سیر تحول دینهای یهود و نصاری 70.

168- حبیب لوی / تاریخ یهود ایران 1/35.

169- دکتر احمد بهمنش / تاریخ ملل قدیم 217 به نقل از دینهای یهود و مسیح 71.

170- اورشلیم یا بیت المقدس 58-59. به نقل از باستان شناسی کتاب مقدس .

171- ن .ک : قرآن ، سوره بقره 60-61، مائده 25.

172- معرفی کتب آسمانی 80.

173- ن .ک : فلیسین شاله / پیشین 300، 303، کتاب اسرائیل تاءلیف لودز 365 ن 358، 360.

174- جان ناس / پیشین 335-336. داستان صندوق در قرآن : سوره بقره 246-248: ((تابوت)) آمده است .

175- ن .ک : جان ناس / همان 333، سیر تکامل دینهای یهود و نصاری 73.

176- ن .ک : تاریخ یهود در ایران 1/17، سیر تکاملی دینها 75، ابوالفدا تاریخ 29، رازی / تفسیر کبیر 3/574،

آثارالباقیه 271.

177- ن .ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان 269-273.

178- همان 273-274، 275، 276، 277.

179- ن .ک : جان ناس / همان 368-369، خلاصه الادیان 140-141.

180- ن .ک : خلاصه الادیان 139، اسلام و عقاید بشری 401.

181- ن .ک : اسلام و عقاید بشری 405-408.

182- ویل دورانت / تاریخ تمدن 1/486.

183- ن .ک : قاموس کتاب مقدس 719.

184- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 22-37.

185- ن .ک : معرفی کتاب آسمانی 35-45.

186- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 46-47.

187- ن .ک : سفر پیدایش باب 6/19، باب 7/1-3، سفر اعداد 13/1، سفر تثنیه 1/22، سفر اعداد 33/37، 21/28، سفر تثنیه 10/6، سفر پیدایش 15/13، سفر خروج 12/40، 46/27، 33/11، 20، 34/1، 34/27. به نقل از: کتب آسمانی 49-50، 51، 52، سفر پیدایش 4/33.

188- تورات ، سفر پیدایش 2/18-25.

189- تورات . سفر پیدایش 3/1-11. مقایسه کنید با قرآن ، داستان خلقت .

190- تورات / سفر پیدایش 9/19-25. مقایسه کنید با قرآن . داستان نوح .

191- تورات . سفر پیدایش 19/31-38. مقایسه کنید با قرآن . داستان لوط.

192- سفر خروج 32.

193- ن .ک : تورات . کتاب اول پادشاهان باب 11. مقایسه کنید با قرآن ، داستان سلیمان و داود.

194- سفر پیدایش 32/25-32. مقایسه کنید: قرآن . یعقوب .

195- تورات . سفر خروج 24/9-11. مقایسه کنید: قرآن . بقره 52-53.

196- تورات . سفر اعداد 21/17-18.

197- سفر تثنیه 2/34.

198- سفر اعداد 21/34، سفر تثنیه 20/16-17.

199- ن .ک : مدرسه سیار 114.

200- ن .ک : داستان بشر 39.

201- ن .ک : ویل دورانت / تاریخ فلسفه 227.

202- همان 227.

203- همان 227.

204- ویل دورانت / تاریخ تمدن

.1/486

205- همان .

206- ن .ک : اسلام و عقاید بشری 406-407.

207- ن .ک : ترجمه فارسی ملل و نحل 1/297: پاورقی مترجم .

208- تبصره العوام 22.

209- تورات ، سفر خروج 22/26، سفر پیدایش 3/21، سفر خروج 26/24.

210- تورات ، سفر خروج 16، 11، سفر اعداد 25/1 ن سفر لاویان 20/10، سفر تثنیه 22/13، سفر لاویان 18/23، به نقل از کتب آسمانی 67-68.

211- ن .ک : تورات ، سفر خروج 2/5، 24/7، سفر اعداد 26/2، سفر خروج 4/25، سفر اعداد 16/49، کتاب یوشع 6/21، کتاب داوران 9/45.

212- تواریخ ایام 2/5، تورات ، سفر لاویان 6/18، سفر تثنیه باب 7، 8، 11، 28، سفر اعداد 13/14، سفپر تثنیه 1/22، معرفی کتب آسمانی 72.

213- ن .ک : تورات ، سفر تثنیه 13/7، 17/5، 7/12، 20، 21/18، سفر لاویان 24/16، 21-24/17، سفر خروج 22/20، 21/12، سفر اعداد 35/16.

214- ن .ک : تورات : سفر خروج 21/14، سفر لاویان 20/16، سفر خروج 22/19، سفر لاویان 20/23، 20/18، سفر تثنیه 23/23، سفر لاویان 20/12، 21/9، سفر تثنیه 23/23، 22/23، سفر اعداد 15/33، سفر خروج 21/16، 21/29، 21/13، 22/18، سفر اعداد 35/11، سفر خروج 21/16، 21/29، 21/13، 22/18، سفر اعداد 35/11، سفر تثنیه 4/42، 19/4، سفر لاویان 21/27، سفر تثنیه 3/11، سفر لاویان 27/29. به نقل از: کتب آسمانی 80-84، سفر تثنیه 17/18، سفر اعداد 5/2، سفر تثنیه 25/11، سفر لاویان 24/11، سفر خروج 21/23، سفر تثنیه 19/18، 25/2، 22/28، 22/13، سفر خروج 21/18، 21/30.

215- کلیه این احکام را ن .ک . در تورات : سفر تثنیه 17/18، سفر اعداد 5/2، سفر خروج 21/23.

216- ن .ک : تورات سفر داوران 21/21، سفر

تثنیه 22/29، سفر خروج 22/16.

217- ن .ک : تورات ، سفر تثنیه 7/30، عزرا باب 10/11، سفر اعداد 30/12.

218- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 98.

219- همان ، 95 به نقل از: تورات ، سفر اعدا 27/8.

220- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 95-103.

221- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 109-108 به نقل از تورات : سفر خروج 23/19.

222- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 100-108 به نقل از: تورات : سفر تثنیه 27/7، اعداد 9/12، 15/33، خروج 12/15.

223- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 99-110.

224- قرآن کریم . اعراف 163، بقره 66، نسا 47، 154، نحل 124.

225- ن .ک : معرفی کتاب آسمانی /109-110

226- ن .ک : همان ، به نقل از: سفر خروج 22/21، 23/9، لاویان 19/33، تثنیه 9/19، 94/18.

227- همان ، به نقل از: سفر تثنیه 24/14.

228- همان ، به نقل از: خروج 22/22، تثنیه 24/19.

229- همان ، به نقل از: لاویان 19/18، 32.

230- همان ، به نقل از: تثنیه 3/19.

231- همان ، به نقل از: خروج 22/25.

232- تثنیه 3/19.

233- خروج 22/25.

234- تثنیه 14/21.

235- خروج 23/5.

236- تثنیه 23/21.

237- لاویان 19/16.

238- خروج 23/1.

239- لاویان 19/11.

240- خروج 23/7.

241- امثال سلیمان 12/17. به نقل از کتب آسمانی 110-115.

242- امثال سلیمان 1/8.

243- همان 13/10.

244- همان 16/19.

245- همان 15/25.

246- همان 18/12.

247- همان 22/4.

248- همان 12/18.

249- همان 29/23. به نقل از: معرفی کتب آسمانی 110-111.

250- ن .ک : معرفی کتب آسمانی ، 112 به نقل از: سفر پیدایش 35/23.

251- همان ، به نقل از: سفر پیدایش 25/12. اسامی فرزندان یعقوب و فرزندان اسماعیل در این سفر آمده است .

252- همان خروج 15/27.

253- تثنیه 1/22.

254- خروج 28/21.

255- اعداد 7/18.

256-

اعداد 7/12.

257- پیدایش ، 7/4، 11.

258- پیدایش 5/2.

259- تثنیه 2/7.

260- اعداد 32/14، 34.

261- خروج 24/17، 34/28.

262- تثنیه 9/9، 25.

263- خروج 35/28.

264- اعداد 13/25.

265- پیدایش 26/34، تثنیه 25/2، یونس 3/4. به نقل از: معرفی کتب آسمانی 125-126.

266- پیدایش 1/2.

267- پیدایش 7/3.

268- همان 7/4.

269- همان 29/10.

270- همان 31/23.

271- همان 50/10.

272- همان 26/33.

273- 41/2.

274- قرآن / یوسف 42.

275- خروج 29/29.

276- خروج 29/29.

277- همان 12/15.

278- همان 13/7.

279- لاویان 23/39.

280- همان 22/27، اعداد 19/11، لاویان 16/14. به نقل از معرفی کتب آسمانی 126-129.

281- پیدایش 46/27.

282- همان 50/3.

283- اعداد 11/16.

284- قرآن / اعراف 154.

285- ارمیان 25/22.

286- استر 9/16. به نقل از معرفی کتب آسمانی 129 ا، 131-132.

287- ن .ک : قرآن ، سوره مائده 11، آل عمران 111، ابوالفدا 57، دو اقلیت 67.

288- ن .ک : فخر رازی / تفسیر 3/563.

289- ن .ک : تورات . سفر پیدایش باب 25 آیه 13، سفر خروج باب 15 آیه 27، 12، سفر تثنیه باب 1 آیه 22، سفر اعداد باب 13 آیه 1 سفر خروج باب 28 آیه 12، سفر اعداد باب 13 آیه 25. به نقل از: کتب آسمانی 21، ن .ک : تاریخ ابوالفدا 57.

290- ن .ک : سفر تثنیه باب 34.

291- ن .ک : قرآن . بقره 241-259.

292- صحیفه یوشع باب 11. بند 12 و 15.

293- ن .ک : تاریخ یهود در ایران 1/48، دین های یهود و مسیح 77.

294- ن .ک : خلاصه الادیان 127.

295- ن .ک : سیر تحول دینها 78-81، ن . ک : اورشلیم یا بیت المقدس 72.

296- ن .ک : سیر تکاملی دینها 87.

297- ن .ک : قرآن . بقره 247-257.، مائده 84، انبیا 78،

نحل 11.

298- ن .ک : تاریخ دو اقلیت 71، سیر تکاملی دینها 82.

299- ن .ک : تاریخ اورشلیم 78-79.

300- ن .ک : خلاصه الادیان 128، سیر تکاملی دینها 147-148.

301 تا 450

301- ن .ک : تاریخ انبیاء سلف 55-56، سیر تحول دینها 83-86، مقایسه کنید: یعقوبی / تاریخ 1/42-44.

302- ن .ک : قرآن سوره انبیاء، آیه 80-81، بقره آیه 248، سوره نمل ، آیه 16-17.

303- ن .ک : تورات ، کتاب اول پادشاهان ، باب 7. آیه 4، تاریخ اورشلیم 28، سیر تحول 145-147.

304- ن .ک : تاریخ انبیاء 57 .

305- ن .ک : ابوالفدا 65-99، دو اقلیت 77، تاریخ قدس 13-14، رازی / تفسیر کبیر 5/548.

306- ن .ک : تاریخ ابوالفدا 65-99، رازی ، تفسیر کبیر 5/548.

307- دو اقلیت 78، ابوالفدا 100-102، بیرونی / آثار الباقیه 398-399، آثار الباقیه 384-385، دهخدا / لغت نامه 130-132.

308- ن .ک : دهخدا / لغتنامه 130-132.

309- ن .ک : سیر تحول دینهای یهود و مسیح 88.

310- ن .ک : دو اقلیت 82 به نقل از تورات ، کتاب عزرا باب اول ، مقایسه کنید: سرگذشت دینهای بزرگ 175-176.

311- قرآن کریم ، سوره بقره 86-87، نساء 163، آل عمران 44-51.

312- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 341.

313- ن .ک : تاریخ یهود در ایران 1/153، سیر تحول دینها 94، جان ناس / همان 341.

314- ن .ک : جان ناس / همان 341-342.

315- همان 343.

316- همان 344 به نقل از اشعیاء نبی باب 1 / آیه 17-19.

317- همان 346.

318- همان ، 347.

319- همان 350.

320- همان 350.

321- ن .ک : گنجینه تلمود 141.

322- گنجینه تلمود 141، اعمال رسولان باب 21 / آیه 9.

323-

نبوت اسرائیلی و مسیحی 102، تکوین ، باب 3/21.

324- پیدایش 22/1.

325- سفر خروج 2/4-10 ، سفر اعداد 12/1-15، سفر تثنیه 24/9، سفر اعداد 2/1. به نقل از: نبوت اسرائیلی 104.

326- سفر اعداد 12/1-15.

327- خلاصه الادیان 126.

328- سفر داوران 5/2-21.

329- سفر داوران 5/2-21، به نقل از نبوت اسرائیلی 105.

330- کتاب اول سموئیل 25/24-42. نبوت اسرائیلی 105.

331- کتاب دوم تواریخ ایام 24/20-38.

332- ن .ک : کتاب دوم تواریخ ایام 24/20-28.

333- ن .ک : تلمود: باب 7/ الف .

334- همان 16 / الف به نقل از نبوت اسرائیل و مسیح 107.

335- ن .ک : تاریخ اورشلیم 120، هخامنشیان 114.

336- ن .ک : قرآن کریم ، سوره کهف ، آیات 83-98.

337- ن .ک : تاریخ اورشلیم 123، 124، 125، مجمل التواریخ 158-204، تاریخ بلعمی 701، آثار الباقیه 60، 64، 65، مروج الذهب 1/57.

338- ن .ک : اخبار الطوال 31، 32، حیات مردان نامی 3/333، ذوالقرنین یاتسن چی هوانگ تی 15.

339- ن .ک : قرآن ، سوره انبیاء 96، کهف 93، ن .ک : تاریخ اورشلیم 130، ذوالقرنین یا کورش 140، تورات . کتاب حزقیل 38/1، 3، 29/1-16.

340- ن .ک : جان ناس / تاریخ جامع ادیان 349، تورات / کتاب ارمیا 34/18.

341- ن .ک : خلاصه الادیان 136، سیر تکاملی دینهای یهود و مسیح 159، جان ناس / تاریخ جامع ادیان 363، دو اقلیت یهود و مسیح 14.

342- ن .ک : تکامل دینها... 160، خلاصه الادیان 136.

343- ن .ک : تاریخ دو اقلیت ... 15، قرآن کریم ، یونس 92.

344- ن .ک : تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران 16، فیلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان

320، تکامل دینها... 163.

345- ن .ک : جان ناس / همان 366.

346- همان 365.

347- همان 366.

348- همان 367.

349- همان 368.

350- ترجمه ملل و نحل 1/298 به نقل از پاورقی .

351- ترجمه ملل و نحل 1/303، دو اقلیت 19، ابوالفدا 353-354، بیان الادیان 13، خلاصه الادیان 148.

352- خلاصه الادیان 137.

353- ترجمه ملل و نحل 2/306، دو اقلیت 21.

354- همان .

355- بغدادی / الفرق بین الفرق 254، دو اقلیت 21.

356- بیان الادیان 14.

357- ترجمه ملل و نحل 1/310 پاورقی .

358- ن .ک : ترجمه ملل و نحل 1/310، دو اقلیت 17.

359- ابوالفدا 354.

360- همان .

361- آثارالباقیه 31 ن 318.

362- دو اقلیت 18.

363- ملل و نحل 1/307.

364- همان .

365- ملل و نحل 1/308.

366- اسلام و عقاید بشری 411.

367- همان .

368- ن .ک : بیان الادیان 14.

369- تورات . کتاب پادشاهان 18/11.

370- تاریخ یهود 1/175.

371- همان ، تاریخ ایران باستان 1/170.

372- ن .ک : دو اقلیت 11.

373- دو اقلیت 38-44.

374- سیر تحولی در دینهای یهود و مسیح 175-176.

375- ن .ک : خلاصه الادیان 154.

376- ادیان زنده جهان 338، انجیل متی باب 3/1.

377- همان 340، انجیل لوقا 4/18.

378- ادیان زنده جهان 341-342، اعمال رسولان 2/34.

379- انجیل یوحنا 10/2، 1-16/6، 15/25، 14/6.

380- انجیل یوحنا 8/46، ادیان زنده جهان 334.

381- ن .ک متی 13/54-57، یوحنا 7/5، مقرس 3/21.

382- یوحنا 10/21، 5/18، 10/33، 19/7، ادیان زنده جهان 346.

383- ن .ک : دکتر ترابی / تاریخ ادیان 304-310، تاریخ ادیان زنده جهان 346.

384- دکتر ترابی / تاریخ ادیان 308.

385- همان 311، 312.

386- همان 327، 318، 313، 311.

387- ن .ک : فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 104.

388- ن .ک : جان ناس /

تاریخ جامع ادیان 382.

389- ن .ک : قرآن کریم ، سوره مریم 27-33، تفسیر فخر رازی 2/694، ابوالفداء 105.

390- ن .ک : تاریخ مسیح 1،3، 7.

391- قرآن کریم ، آل عمران 47.

392- ن .ک : خلاصه الادیان 154، نبوت اسرائیلی و مسیحی 154، انجیل لوقا 1، 2.

393- تاریخ ابوالفداء 146-147. مقایسه کنید: تاریخ دو اقلیت 188.

394- ن .ک : سرگذشت دینهای بزرگ 193-194.

395- ن .ک : انجیل متی . همان .

396- ن .ک : تاریخ دو اقلیت 189.

397- ن .ک : تاریخ مسیح 8، 31.

398- ن .ک : ترجمه ملل و نحل 1/316، تاریخ دو اقلیت 189.

399- ن .ک : لوقا/ فصل 8/1، 11/20 به نقل از: ترجمه ملل و نحل 1/217.

400- انجیل لوقا 1-24/45. 401- همان .

402- همان ، متی 13/55.

403- یوحنا 7/15.

404- متی 13/55.

405- لوقا 2/41-47، مرقس 4/3.

406- متی 1/23، لوقا 1/34.

407- ن .ک : فلیسین شاله / پیشین 425، 426، 427، مووازنه بین ادیان 75!

408- ن .ک : اشعیا نبی 7/14

409- ن .ک : کتاب میکاء 5/1، لاویان 13/5.

410- قرآن کریم ، آل عمران 48-49.

411- ن .ک : کتاب اشعیاء 8/55، سفر پیدایش 1/147.

412- یوحنا 1-1/14 به نقل از: نبوت اسرائیل 236-238.

413- ن .ک : نبوت اسرائیل 238.

414- ن .ک : خلاصه الادیان 222.

415- ن .ک : سیر تحول دینها...191.

416- ن .ک : جان ناس / تاریخ جامع ادیان 394.

417- همان 394، دو اقلیت 192.

418- همان .

419- ن .ک : مرقس 1/16، اناجیل اربعه .

420- همان 394، دو اقلیت 192.

421- ن .ک : متی 7/36.

422- لوقا 6/37.

423- مرقس 1/16.

424- ن .ک : لوقا 6/36.

425- انجیل متی .

426- انجیل یوحنا 8/13.

427- همان .

428-

همان .

429- ن .ک : جان ناس / پیشین 391، نبوت اسرائیلی و مسیحی 162.

430- ن .ک : تاریخ جامع ادیان 393.

431- ن .ک : متی 13/57، لوقا 4/24.

432- ن .ک : یوحنا 5/29-30.

433- لوقا 17/20، متی 13/18.

434- متی 13/118 به نقل از: معرفی کتب آسمانی 181.

435- ن .ک : لوقا 9/59.

436- ن .ک : متی 8/11، تاریخ مسیح 8 .

437- همان .

438- ن .ک : تاریخ مسیح 24.

439- ن .ک : انجیل یوحنا، باب 1/17.

440- ن .ک : نامه به رومیان 6/15.

441- ن .ک : نامه رومیان 7/12.

442- ن .ک : نامه به رومیان 3/10.

443- ن .ک : متی ، باب 6/9، مرقس 12/29، لوقا 1/17.

444- ن .ک : متی 7/3، 19/11، لوقا 12/1، 17/12.

445- نامه به کرنتیان 7/7.

446- متی 91/21.

447- متی 10/10، 19/23.

448- ن .ک : قرآن کریم . سوره نساء 156-158.

449- متی 1/21.

450- ن .ک : تاریخ مسیح 34-55.

451 تا 608

451- ن .ک : سرگذشت دینهای بزرگ 206.

452- ن .ک : انجیل مرقس 11/18.

453- همان 14/49.

454- ن .ک : خلاصه الادیان 158، جان ناس / پیشین 404.

455- ن .ک : لوقا 13/31-23.

456- ن .ک : مرقس 11/45.

457- ن .ک : جان ناس / همان 407.

458- لوقا 73/53.

459- مرقس 16/14.

460- ن .ک : ترجمه ملل و نحل 1/318.

461- ن .ک : خلاصه الادیان 162.

462- ن .ک : سیر تکاملی 202.

463- ن .ک : متی 15/2.

464- ن .ک : ترجمه ملل و نحل 1/318.

465- ن .ک : انجیل متی 16/18-19.

466- ن .ک : نبوت اسرائیلی 197.

467- ن .ک : جان ناس / همان 411-413.

468- ن .ک : سلطان الواعظیم / صد مقاله 67.

469- ن .ک

: کتاب اعمال رسولان 9/26-31.

470- برگرفته شده از: نبوت اسرائیلی 208.

471- ترجمه ملل و نحل 1/321، نبوت اسرائیلی 176.

472- ن .ک : یوحنا 6/48-51.

473- ن .ک : ادیان بزرگ 557.

474- همان .

475- ن .ک : دکتر ترابی / تاریخ ادیان 308.

476- ن .ک : فلیسین شاله / پیشین 433-435.

477- همان .

478- همان .

479- همان .

480- ن .ک : خرافات تورات وانجیل 277.

481- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 433.

482- ن .ک : ترجمه ملل و نحل 1/325.

483- انجیل مرقس 13/27.

484- انجیل متی 4/1.

485- انجیل لوقا 11/18.

486- انجیل مرقس / 9/20-25.

487- انجیل متی 8/16.

488- انجیل متی 8/16.

489- ن .ک : رساله رومیان 2/2.

490- متی 8/12، 11/14، 13/50، 32/13، 25/3.

491- مکاشفات 19/20، 14/10.

492- مرقس 9/43.

493- متی 11/33.

494- رساله 2 / پطرس 2/4.

495- یوحنا 5/7، 29.

496- متی 25/31-35.

497- لوقا 13/24. برگرفته شده از: سیر تحول دینها 255.

498- ن .ک : جان ناس / تاریخ ادیان 320.

499- ن .ک : مدرسه سیار 2/25، اسلام و عقاید بشری 459.

500- ن .ک : همان ، موازنه بین ادیان 88-90.

501- مشاهدات مؤ لف در کلیسای سنت پطرز، رم .

502- ن .ک : اسلام و عقاید بشری 446.

503- فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 403-405.

504- همان 406.

505- تاریخ ابوالفداء، 370.

506- براهین ساباطیه 19.

507- ن .ک : تاریخ دو اقلیت 213.

508- ن .ک : بیرونی / آثار الباقیه 23.

509- ن .ک : تاریخ دو اقلیت 214.

510- ترابی / تاریخ ادیان 314-315، مقایسه کنید: مشکور/ خلاصه الادیان 168.

511- ن .ک : مشکور/ خلاصه الادیان 168.

512- همان .

513- همان .

514- همان .

515- همان ، سیر تحول دینهای یهود و مسیح 218-219.

516- ن .ک : نوری

/ اسلام و عقاید بشری 453، شهرستانی / ترجمه ملل و نحل 1/318.

517- ن .ک : کتاب اعمال رسولان 4/36-37، 11/22-24.

518- مدرسه سیار 41-46، سیر تحول دینها 216.

519- ن .ک : وجدی / دایره المعارف قرن بیستم 1/655، مسیح در قرآن 77، سیر تکامل دینها 216.

520- ن .ک : فلیسین شاله / همان 406-409، مدرسه سیار 132-137، معرفی کتب آسمانی 149.

521- همان ، خلاصه الادیان 172-173. اسلام و عقاید بشری 447.

522- ن .ک : معرفی کتب آسمانی 219.

523- همان .

524- همان .

525- جان ناس / همان 409، اسلام و عقاید بشری 461-463.

526- همان ، تاریخ دو اقلیت 219.

527- ن .ک : خلاصه الادیان 176، تایخ ادیان 322، فلیسین شاله 452، ترجمه ملل و نحل 1/323.

528- ن .ک : دو مذهب 14، فلیسین شاله 451-453، جان ناس 427، موازنه بین ادیان 111، اسلام و عقاید 461.

529- تاریخ تحولات اجتماعی 2/163.

530- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 428-427.

531- تاریخ روم 352.

532- سیر تحول دینهای یهود و مسیح 283.

533- ن .ک : سیر تحول 226-227.

534- ن .ک : کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان 290-293.

535- همان 446، 294.

536- ن .ک : خدمات متقابل اسلام و ایران 177، 182، 181.

537- ن .ک : ایران در زمان ساسانیان 510، خدمات متقابل 182.

538- ایران در زمان ساسانیان 512.

539- تاریخ تمدن ایران 190، تحول دینها255-256.

540- ن .ک : تاریخ کلیسا 268، سیر تحول دینها 257.

541- همان 284، سیر تحول 361، تاریخ ایران قدیم 200.

542- سیر تکاملی دینها 363.

543- تاریخ کلیسا 298.

544- سیر تکامل 264.

545- ن .ک : تاریخ دو اقلیت 150 به نقل از لغت نامه دهخدا 1/1894.

546- تاریخ دو اقلیت

144: به نقل از دهخدا. حرف الف 1892-1894.

547- همان 146: به نقل از جغرافیای ایران 86.

548- تاریخ ارمنستان 4-12.

549- ن .ک : تاریخ بشر 20، تاریخ دو اقلیت 175، المنجد 24، ایران قدیم 28.

550- ن .ک : برهان قاطع 3/675، تاریخ بشر 30، فخر رازی / تفسیر 1/638، المنجد 442، تاریخ دو اقلیت 178-259.

551- ن .ک : سیاست و مذهب عصر صفوی .

552- تمام مطالب از: خلاصه الادیان 175، تاریخ جامع ادیان 425، موازنه بین ادیان 83، نقل شده است .

553- جان ناس / همان 422.

554- همان 426، موازنه بین ادیان 84.

555- ن .ک : موازنه بین ادیان 84.

556- ن .ک : سیر تحول 293، تاریخ بیزانس 49.

557- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 421، 422، 423.

558- مشکور/ خلاصه الادیان 180، دکتر ترابی / تاریخ ادیان 326.

559- ن .ک : تاریخ دو اقلیت 228.

560- ن .ک : خلاصه الادیان 178، تاریخ ادیان 324، جان ناس / همان 437.

561- پیشین ، فلیسین شاله / پیشین 45، سیر تحول دینها 342.

562- ن .ک : جان نانس / پیشین 461.

563- ن .ک : فلیسین شاله / پیشین 456.

564- ن .ک : سیر تحول 301-303.

565- ن .ک : فلیسین شاله / پیشین 455-457.

566- ن .ک : تاریخ دو اقلیت 250، اصلاحات کلیسا 84-87.

567- همان .

568- ن .ک : ترجمه ملل و نحل 334.

569- ن .ک : تاریخ قرون جدید 131-137.

570- ن .ک : خلاصه الادیان 182-183.

571- ن .ک : ملل و نحل 1/330.

572- ن .ک : اسلام و عقاید بشری 17-19.

573- ن .ک : جان ناس / همان 454.

574- ن .ک : براهین ساباطیه 40-41.

575- ن .ک : فلیسین

شاله / پیشین 457.

576- ن .ک : جان ناس / همن 457.

577- ن .ک : ملل و نحل 1/336-335، سیر تحول دینها... 352.

578- ن .ک : ملل و نحل 1/335.

579- ن .ک : ملل ونحل 1/335.

580- از: ذکر مشکور/ خلاصه الادیان 220-190.

581- ن .ک : تاریخ پیامبران اوالو العزم 15-17، فرهنگ انجمن آرای ناصری 135، بستان السیاحه .

582- ن .ک : فرهنگ قصص قرآن 320-328.

583- ن .ک : تاریخ پیامبران اولوالعزم 41-43.

584- ن .ک : قرآن / ابراهیم 16-18.

585- قرآن / انبیا 62-64.

586- ن .ک : قرآن / بقره 260 و... .

587- ن .ک : طبری 1/179-180.

588- قرآن / صافات 101-107.

589- ن .ک : تاریخ انبیا 203.

590- ن .ک : قرآن ، بقره 125-129.

591- ن .ک : قصص قرآن 314-313.

592- ن .ک : معین / فرهنگ 6 جلدی فارسی 5/1156.

593- ن .ک : جامعه شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام 122-123.

594- ن .ک : بلوغ الارب 1/241.

595- خلاصه الادیان ص 264 تاریخ اسلام ص 12 و 13.

596- ن .ک : نهج البلاغه ، خطبه قاصعه .

597- محققان ایرانی هنوز خلق و خوی اسلاف شعوبی خود را از دست نداده اند.

598- ن .ک : خلاصه الادیان 264.

599- ن .ک : مسعودی / مروج الذهب 1/74.

600- ن .ک : خلاصه الادیان 283.

601- ن .ک : تاریخ اسلام 51، جامعه شناسی دینی 37-38، قرآن / آل عمران 95.

602- ن .ک : اسلام و عقاید بشری 396-400.

603- ن .ک : خلاصه الادیان 282-295.

604- ن .ک : اسلام و عقاید بشری 469-651.

605- ن .ک : قرآن ، بقره 208.

606- ن .ک : جامعه شناسی دینی 127، بلوغ الارب 2/288.

607- ن

.ک : یحیی نوری / اسلام و جاهلیت 605-611 با تلخیص و تغییراندک .

608- از: استاد یحیی نوری / اسلام و جاهلیت 500-581.

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
1.JAVA
2.ANDROID
3.EPUB
4.CHM
5.PDF
6.HTML
7.CHM
8.GHB
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
1.ANDROID
2.IOS

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109